



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

نایب ذوالفریدین

جلد دوم رساله صاحبقران

(۱۲۷۲-۱۲۹۲ ه. ق.)

میرزا فضل‌الله شیرازی - متخلص به خاوری

(۱۲۶۶-۱۱۹۰ ق.)

تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر



Tārix-e Zol-Qarneyn

تاریخ ذوالقرنین از کامل‌ترین منابع دست اول عهد مقدم قاجار است که به صورت سال‌نامه، وقایع کلیه سنوات سلطنت ۴۸ ساله فتحعلی شاه، راجه اضافه مختصری از عهد آقامحمد خان و محمدشاه بیان می‌نماید. این کتاب افزون بر رویدادهای تاریخی، شرح مختصری از زوایا، اولاد، ذکور، اناث، فرزندانشان و جز این‌ها را در بر دارد و به لحاظ انسجام اشعار، جملات و عباراتش از بهترین متون ادبی این دوره به شمار می‌آید.



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

۳۲۰۰۰ ریال

ISBN 964-422-084-6

دوره 7 ISBN 964-422-089-7



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ خوارزمین

جلد دوم رساله صاحبقران

میرزا محمد علی شاه بخاراوی - متخلص بہ خاوری
تصحیح و تحقیق: ناصر افشار قادری



۲	۸۱۰
۱۶	۸۵

۷۴۷۲۳



کتابخانه



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ

خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی، ۱۲۶۶ - ۱۱۹۰ ق.
تاریخ ذوالقرنین / میرزا فضل‌الله شیرازی، متخلص به خاوری؛ تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر - تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.
ج ۲

ISBN 964 - 422 - 084 - 6 (ج ۲)

ISBN 964 - 422 - 089 - 7 (دوره)

Tarix - e Zul - Qarneyn

ص.ع. به انگلیسی:

مندرجات: ج. ۱. نامه خاقان. ج. ۲. رساله صاحبقران.

۱. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ ق. - سال‌شمار. ۲. فتحعلی‌قاجار، شاه ایران، ۱۲۵۰ - ۱۱۸۵ ق. - سال‌شمار. ۳. نثر فارسی - قرن ۱۳ ق. ۴. ایران - تاریخ قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ ق. جنگ با روسیه، ۱۲۸۸ - ۱۲۱۸ ق. الف. افشارفر، ناصر، مصحح. ب. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ج. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. د. عنوان. ه. عنوان: رساله صاحبقران.

۹۵۵/۰۷۴۳

DSR ۱۳۴۲ / خ ۲

۱۳۸۰

تاریخ ذوالقرنین

جلد دوم

رسالة صاحبقران

تألیف: میرزا فضل الله شیرازی، متخلص به خاوری

(۱۲۶۶ - ۱۱۹۰ هـ ق)

تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران ۱۳۸۰



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تاریخ ذوالقرنین

جلد دوم

رسالة صاحبقران

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تألیف: میرزا فضل‌الله شیرازی، متخلص به خاوری

تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر

طراح جلد: بیژن صیفوری

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

© تمام حقوق محفوظ است.

♦ چاپخانه: کیلومتر ۴ جاده مخصوص کرج - تهران ۱۳۹۷۸

♦ تلفن: ۵-۴۵۱۳۰۰۲ - نمابر: ۴۵۱۴۴۲۵ ♦ انتشارات: ۴۵۲۵۴۹۵

♦ توزیع: خیابان فردوسی - خیابان شهید تقوی (کوشک) - شماره ۹۱ ♦ تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱ - نمابر: ۶۷۱۳۳۷۳

♦ فروشگاه شماره یک: خیابان امام خمینی - نبش خیابان شهید میردامادی (استخر) ♦ تلفن: ۶۷۰۲۶۰۶

♦ فروشگاه شماره دو: نشر زلال - خیابان انقلاب - خیابان ۱۶ آذر ♦ تلفن: ۶۴۱۹۷۷۸

♦ فروشگاه شماره سه: خیابان فردوسی - خیابان شهید تقوی (کوشک) - شماره ۹۱ ♦ تلفن: ۶۷۱۳۲۶۱

شابک (ج ۲) ۶-۰۸۴-۴۲۲-۹۶۴

ISBN (Vol. 2) 964 - 422 - 084 - 6

شابک (دوره) ۷-۰۸۹-۴۲۲-۹۶۴

ISBN (Vol. Set) 964 - 422 - 089 - 7

فهرست مطالب

فصل ۱: جنگ‌های دوم ایران و روس و پیامدهای آن	۶۳۷
بخش ۱: بهاریه سال نیکومال تنگوزئیل ترکی مطابق با سنه	۶۴۱
ذکر عزل و نصب سرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی‌ایمان	۶۴۳
ذکر تسخیر قلعه عباس‌آباد نخجوان و خیانت احسان‌خان نادان	۶۴۸
ذکر وقایع اتفاقیه در توقف چمن مهربان و	۶۵۱
ذکر شکست طایفه روسیه در قریه‌اشترک ایروان و قریه‌خوک نخجوان	۶۵۳
ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردارآباد ایروان و	۶۵۶
ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع	۶۵۹
ذکر عرض سوانح اتفاقیه به درگاه اعلی و اجماع ملک‌زادگان و	۶۶۲
ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فی‌مابین دولتین	۶۶۶
صورت مختصری از عهدنامه دولتین ایران و روس	۶۷۱
فصول عهدنامه تجارت	۶۷۶
ذکر فتنه و شورش واقعه‌ای در کرمان و یزد و اوضاع نواب محمّدولی میرزا و	۶۸۱
ذکر شورش عبدالرضاخان حاکم دارالعباده یزد و اوضاع	۶۸۵
بخش ۲: بهاریه سال سیچقان‌ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و سه	۶۸۹
ذکر مصلحت جویی‌های سردار روسیه و آمدن نواب نایب‌السلطنه العلیه	۶۹۰
ذکر اوضاع مملکت خراسان بعد از	۶۹۲
ذکر وصول عریضه قزلباشیه کابل مصحوب حسین‌علی خان جوانشیر	۶۹۵

- ذکر عزیمت شاهنشاه انجم تحشّم به زیارت حضرت معصومه قم و رفتن ۶۹۷
- ذکر ورود ینارال گربایدوف ایلچی دولت روسیه و وقوع قتل مشارالیه ۷۰۰
- ذکر اطلاع کاربردان نواب ولیعهد زمان از قتل ناگهان ایلچی روسیه ۷۰۶
- بخش ۳: بهاریه سال فرخ مآل اودنیل ترکی مطابق با سنه ۷۱۱
- ذکر تکلیف مجاورت عتبات عالیات به جناب میرزا محمد مسیح استرآبادی ۷۱۵
- ذکر اوضاع خراسان و تعیین نواب احمد علی میرزا به ایالت آن سامان ۷۱۷
- ذکر وفات جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی ۷۲۱
- تاریخ وفات جناب میرزا عبدالوهاب ۷۲۲
- تاریخ وفات میرزا خائلر مازندرانی ۷۲۳
- ذکر سفارت نواب خسرو میرزا به دولت روس و مراجعت ۷۲۴
- فصل ۲: سفر فتحعلی شاه به عراق و فارس و انتظام امور ۷۲۹
- بخش ۱: ذکر بواعث چند که در ممالک عراق و فارس به هم رسید و محرّک ۷۳۱
- ذکر حرکت موکب جهانگشا از دارالخلافه طهران و وقوع وقایع اتفاقیه ۷۳۴
- ذکر وقایعی که در ایام توقف شیراز از هر جهت روی داد ۷۳۸
- ذکر حرکت موکب ظفر طراز از دارالعلم شیراز به عزیمت ولایت اهواز و ایراد ۷۴۲
- بخش ۲: بهاریه سال بارس ثیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج و ۷۴۹
- فصل ۳: جنگ های داخلی و درگذشت عباس میرزا ۷۵۵
- بخش ۱: ذکر آمدن الله قلی توره اوزبک به حوالی خراسان و مراجعت از آن ۷۵۷
- تاریخ وفات محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی دربار ۷۵۹
- تاریخ وفات میرزا محمد زکی مستوفی ۷۶۰
- ذکر تفویض ایالت ولایات خوزستان و لرستان به ۷۶۰
- ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان ۷۶۴
- ذکر ورود فرستادگان ولات سند به دربار فلک ارکان و مأموریت ۷۶۷
- ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به محاصره دارالعباده یزد و بواعث ۷۶۹
- بخش ۲: بهاریه سال نیکو مآل توشقان ثیل ترکی مطابق با سنه ۷۷۳
- ذکر احوال میرحسن خان طالش بعد از مصالحه دولتین ایران و روس ۷۷۹

- ۷۸۱ ذکر مراوده برخی از خوانین خراسان با خان خوارزم.
 ۷۸۲ ذکر حرکت موکب نصرت میعاد از دارالخلافة جاوید بنیاد به سمت.
 ۷۸۴ ذکر وقایعی که در چمن گلباران از هر مقوله رخ داد تا زمان ورود به.
 ۷۸۷ ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه از کرمان به اردوی ظفرشان و.
 ۷۹۰ ذکر فرار عبدالرضاخان یزدی و شفیع خان راوری کرمانی به قلعه جات بافق.
 ۷۹۲ ذکر ایراد وقایعی که در اصفهان دست داد.
 ۷۹۴ ذکر القای مکنونات خاطر همایون به نواب نایب السلطنه جلادت مقرون.
 ۷۹۶ ذکر ورود موکب نواب ولیعهد زمان به صفحات خراسان و فتح قلعه.
 ۷۹۹ ذکر عزیمت نواب خسرو میرزا از یزد به خراسان و فتح قلعه.
 ۸۰۲ ذکر قتل حاجی فیروزالدین میرزای افغان از حيله بازی فلک.
 ۸۰۵ بخش ۳: بهاریه سال نیکومال لوی نیل مطابق با سنه.
 ۸۰۸ ذکر جسارت میر رواندوز و کیفیت شکست مشارالیه از.
 ۸۱۰ ذکر منازعه نواب شاهزادگان عراق در دفعه ثانی و دفع آن.
 ۸۱۳ ذکر وقایعی که بعد از تسخیر ولایت ترشیز در ارض اقدس اتفاق افتاد و.
 ۸۱۶ ذکر حرکت موکب حضرت ولیعهد ظفرمبانی و.
 ۸۱۹ ذکر حرکت موکب ظفر میعاد از امیرآباد و محاصره قلعه خبوشان.
 ۸۲۳ ذکر افتتاح قلعه خبوشان و ورود نواب ولیعهدی به آن.
 ۸۲۶ ذکر اوضاع ولایت سرخس و موجبات عزیمت نواب.
 ۸۲۸ ذکر یورش بردن به قلعه سرخس و افتتاح آن قلعه.
 ۸۳۱ رباعی در افتتاح قلعه سرخس.
 ۸۳۲ ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از سرخس و.
 ۸۳۶ ذکر قرار و مدار کار هرات با یارمحمدخان افغان و آمدن ایلچیان خوقند و.
 ۸۴۰ ذکر اوضاع متفرقه [ای] که در بدایت ورود ولیعهد.
 ۸۴۴ ذکر بواعث حرکت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس.
 ۸۴۷ ذکر شکایت اهالی کرمان از نواب سیف الملوک میرزا و تصرف نواب فرمانفرما.
 ۸۵۱ تاریخ قتل نواب ارغون میرزا و ولد نواب حسین علی میرزا.
 ۸۵۲ تاریخ قتل مصطفی قلی خان قشقانی در باغ نظر کرمان.

- ۸۵۲ ذکر آمدن میرزا ابراهیم فرستاده سردار گرجستان
 ۸۵۴ ذکر وقایع واقعه در طهران اعم از شرفیابی نواب شاهزادگان و تخفیف مالیات
 ۸۵۷ بخش ۴: بهاریه سال نیکوفال نیلان نیل ترکی مطابق با سنه
 ۸۶۰ ذکر وقایع مرخصی اسرای ولایت سرخس بر طبق استدعای خان خوارزم
 ۸۶۲ ذکر اجوبه ترهات مانند کامران میرزا و
 ۸۶۵ ذکر وقایعی که قبل از ورود و بعد از ورود نواب نایب السلطنه در
 ۸۶۷ تاریخ قتل عبدالرضاخان حاکم سابق یزد
 ۸۷۱ ذکر اوضاع اتفاقیه در طهران اعم از ناخوشی تب لرزه و تغییر مزاج همایون و
 ۸۷۲ ذکر وقایع نواب نایب السلطنه در عرض راه خراسان و
 ۸۷۶ ذکر ترتیب نقوش صف سلام حضرت اعلی در محل چشمه علی
 ۸۷۸ ذکر خاتمه کار نواب نایب السلطنه در ارض اقدس و عرض مراتب قضیه واقعه
 ۸۸۴ ذکر مراجعت نواب امیرزاده محمد میرزا از هرات و تذکار هر گونه اتفاقات
 ۸۸۷ ذکر گرفتاری ایل بیگیان ایلات فارس و برخی از عمال آن مملکت
 ۸۹۳ بخش ۵: بهاریه سال خجسته خصال یونت نیل ترکی
 ۸۹۶ ذکر سور پر سرور نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
 ۸۹۹ ذکر گرفتاری ترکمانان آق دربند و بسطام
 ۹۰۲ ذکر آمدن نواب امیرزاده محمد میرزا به دارالخلافت طهران
 ۹۰۶ ذکر برخی از وقایع مملکت خراسان و حرکت شجاع الملک افغان
 ۹۰۹ فصل ۴: آخرین سفر فتحعلی شاه و پایان کار او
 ۹۱۱ بخش ۱: ذکر بواعث حرکت به اصفهان و ورود شاهزادگان
 ۹۱۷ بخش ۲: ذکر خاتمه کار شاهنشاه دوران و وفات او در دارالسلطنه اصفهان و آشوب زمان
 ۹۲۲ ذکر وقایع عرض راه و دفن نعش مطهر در دارالایمان قم و اوضاع اتفاقیه
 ۹۲۹ فصل ۵: به تخت نشستن محمد شاه
 ۹۳۱ بخش ۱: ذکر وقایع اوضاع نواب شاهزادگان و طغیان بعضی از ایشان
 ۹۳۴ عزل ظل السلطان

- تاریخ براسه ۹۳۵
- بخش ۴: ذکر شمه [ای] از احوال خسرو بی همال بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت لایزال ۹۳۷

خاتمه روزنامه‌ی همایون

باب اول

- در ذکر شمایل موزون و اخلاق حسنه آن شهریار معدلت مشحون ۹۴۹
- فصل اول: در ذکر شمایل موزون آن برگزیده خالق بی چون است ۹۴۹
- فصل دوم: در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن حضرت ۹۵۱

باب دوم

- در باب ایراد اسامی و تعداد اولاد امجاد بلا فصل و زوجات ۹۶۹
- فصل اول: در ذکر اسامی اولاد ذکور آن برگزیده دادار غفور ۹۶۹
- فصل دوم: در ذکر صبیای محترمه شاهنشاه تاجدار ۱۰۰۵
- فصل سیم: در ذکر زوجات طاهرات حضرت شاهنشاه صاحبقران ۱۰۳۶

- زنان رامشگر دربار همایون ۱۰۵۵

باب سیم

- در ذکر نبایری که در ایام سلطنت قاهره از صلب و بطن بنین و بنات ۱۰۵۹
- فصل اول: در ذکر نبایری که از صلب نواب شاهزادگان ذکور ۱۰۵۹
- فقره اول: در ذکر احوال اولاد امجاد نواب مرحمت مآب ولیعهد مغفور ۱۰۶۰
- فقره دوم: در ذکر اولاد امجاد نواب شاهزاده افخم علی شاه ۱۰۷۱
- فقره سیم: در ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد ۱۰۷۴
- فقره چهارم: در ذکر اولاد امجاد نواب شاهزاده اعظم محمدقلی میرزا ملک آرای ۱۰۷۸
- فقره پنجم: در ذکر اولاد ذکور و اناث نواب محمد ولی میرزا ۱۰۸۳
- فقره ششم: در ذکر اولاد امجاد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای ۱۰۸۸
- فقره هفتم: در ذکر اولاد امجاد نواب حسن علی میرزا ۱۰۹۳
- فقره هشتم: در ذکر اولاد امجاد نواب حسام السلطنه محمدتقی میرزا ۱۰۹۵
- فقره نهم: در ذکر اولاد امجاد نواب علی تقی میرزا الملقب به رکن الدولة العلیه ۱۰۹۸

- فقرة دهم: در ذكر اولاد امجاد نواب امام ويردى ميرزاى ايلخانى ۱۱۰۰
- فقرة يازدهم: در ذكر اولاد امجاد نواب شيخ الملوک شيخ على ميرزا ۱۱۰۱
- فقرة دوازدهم: در ذكر اولاد امجاد نواب عبدالله ميرزا المتخلص به دارا ۱۱۰۴
- فقرة سيزدهم: در ذكر اولاد امجاد نواب سلطان الموحدين ۱۱۰۶
- فقرة چهاردهم: در ذكر اولاد امجاد نواب حيدر قلى ميرزا المتخلص به خاور ۱۱۰۸
- فقرة پانزدهم: در ذكر اولاد امجاد نواب محمود ميرزا ۱۱۰۹
- فقرة شانزدهم: در ذكر اولاد امجاد نواب همايون ميرزا ۱۱۱۳
- فقرة هفدهم: در ذكر اولاد امجاد نواب احمد على ميرزا ۱۱۲۰
- فقرة هجدهم: در ذكر اولاد امجاد مرحوم جهان شاه ميرزا ۱۱۲۱
- فقرة نوزدهم: در ذكر اولاد امجاد نواب الله ويردى ميرزا ۱۱۲۲
- فقرة بيستم: در ذكر اولاد امجاد نواب اسماعيل ميرزا ۱۱۲۲
- فقرة بيست و يكم: در ذكر اولاد امجاد نواب شاه قلى ميرزا ۱۱۲۳
- فقرة بيست و دوم: در ذكر اولاد امجاد نواب حاجى كيومرث ميرزا ۱۱۲۳
- فقرة بيست و سوم: در ذكر اولاد امجاد نواب منوچهر ميرزا ۱۱۲۴
- فقرة بيست و چهارم: در ذكر اولاد امجاد نواب حاجى بهرام ميرزا ۱۱۲۵
- فقرة بيست و پنجم: در ذكر اولاد امجاد نواب هرمز ميرزا ۱۱۲۵
- فقرة بيست و ششم: در ذكر اولاد امجاد نواب محمد مهدى ميرزا ۱۱۲۶
- فقرة بيست و هفتم: در ذكر اولاد امجاد نواب شاپور ميرزا ۱۱۲۷
- فقرة بيست و هشتم: در ذكر اولاد امجاد نواب حاجى سلطان ابراهيم ميرزا ۱۱۲۷
- فقرة بيست و نهم: در ذكر اولاد امجاد نواب كيقياد ميرزا ۱۱۲۷
- فقرة سى ام: در ذكر اولاد امجاد نواب كيخسرو ميرزا ۱۱۲۷
- فقرة سى و يكم: در ذكر اولاد امجاد نواب كيكاوس ميرزا ۱۱۲۸
- فقرة سى و دوم: در ذكر اولاد امجاد نواب ملك ايرج ميرزا ۱۱۲۹
- فقرة سى و سيم: در ذكر اولاد امجاد نواب سلطان مصطفى ميرزا ۱۱۳۰
- فقرة سى و چهارم: در ذكر اولاد امجاد نواب سليمان ميرزا ۱۱۳۰
- فقرة سى و پنجم: در ذكر اولاد امجاد نواب سلطان سليم ميرزا ۱۱۳۰
- فقرة سى و ششم: در ذكر اولاد امجاد نواب بهمن ميرزا ۱۱۳۱
- فقرة سى و هفتم: در ذكر اولاد امجاد نواب سيف الله ميرزا ۱۱۳۱

- فقره سی و هشتم: در ذکر اولاد امجاد نواب فتح الله میرزا ۱۱۳۲
- فقره سی و نهم: در ذکر ولد ارجمند نواب صاحبقران میرزا ۱۱۳۲
- فقره چهلیم: در ذکر اولاد شاهزادگانی که اولاد ذکور ندارند ۱۱۳۲
- فصل دوم: در ذکر نبایری که از بطن اولاد اناث صاحبقران مغفرت نشان به ۱۱۳۴
- فقره اول: در ذکر اولاد امجاد حضرت مریم سیرت همایون سلطان خانم ۱۱۳۴
- فقره دوم: در ذکر اولاد امجاد حضرت آسیه فطرت بیگم جان خانم ۱۱۳۵
- فقره سیم: در ذکر اولاد امجاد عروس دلارای حجله عصمت ۱۱۳۶
- فقره چهارم: در ذکر اولاد امجاد، حضرت بلقیس فطرت مریم خانم ۱۱۳۶
- فقره پنجم: در ذکر اولاد امجاد حضرت زینب خانم زوجه اسماعیل خان قوانلو ۱۱۳۸
- فقره ششم: در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه خانم زوجه محمدباقر ۱۱۳۸
- فقره هفتم: در ذکر اولاد امجاد حضرت حاجیه عزت نساء خانم ۱۱۳۹
- فقره هشتم: در ذکر اولاد امجاد جزه باز اوج جلالت حضرت طیقون خانم ۱۱۳۹
- فقره نهم: در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه سلطان خانم الملقبه به ۱۱۴۰
- فقره دهم: در ذکر اولاد امجاد حضرت درخشنده گوهر خانم ۱۱۴۱
- فقره یازدهم ۱۱۴۴
- فقره دوازدهم ۱۱۴۴
- فقره سیزدهم ۱۱۴۴
- فقره چهاردهم ۱۱۴۵
- فقره پانزدهم ۱۱۴۵
- فقره شانزدهم: در ذکر اولاد امجاد حضرت ماه بیگم خانم ۱۱۴۶
- فقره هفدهم ۱۱۴۸
- فقره هجدهم ۱۱۴۸
- فقره نوزدهم ۱۱۴۸
- فقره بیستم ۱۱۴۸
- فقره بیست و یکم ۱۱۴۹
- فقره بیست و دویم ۱۱۴۹
- فقره بیست و سیم ۱۱۵۰

- ۱۱۵۰ فقره بیست و چهارم
 ۱۱۵۰ فقره بیست و پنجم
 ۱۱۵۰ فقره بیست و ششم
 ۱۱۵۰ فقره بیست و هفتم
 ۱۱۵۴ فصل سوم: در ذکر اسامی و احوال برادر و اعمام و بنی اعمام و نبایر منسوبان
 ۱۱۵۴ فقره اول: در ذکر اوضاع و احوال برادر و الامقام سعادت فرجام
 ۱۱۵۹ فقره دوم: در ذکر احوال و اوضاع امیر مغفرت نشان مهدی قلی خان
 ۱۱۶۲ فقره سیم: در ذکر احوال نواب مرتضی قلی خان
 ۱۱۶۳ فقره چهارم: در ذکر احوال و اوضاع مرحوم حاجی مصطفی قلی خان

فصل ۱

جنگ‌های دوم ایران و روس و پیامدهای آن

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان رساله صاحبقران، حمد خداوند ذوالجلالی است -جلّ شأنه- که فرمان خلافت سلاطین صاحبقران را به طغرای غزای التفات بی‌کران موشح داشته و همّت خداوندی را بر اجرای احکام و اوامر ایشان برگماشته است. پادشاهان را مشفق درویشان کرده و درویشان را بی‌نیاز از حضرت ایشان آورده است. در هر دلی از خود سودایی نهاده و هریک از رهبران و گمراهان را راهی به دست داده است که: «الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق».

لمؤلفه:

بود هزار در از هر دری به سوی تو راهی
ز هر درم که برانی در آیم از در دیگر
و درود نامعدود بر روان مطهر و تربت معطر بهترین کائنات و اولین موجودات،
واضع شرع و اصل هر فرع، خواجه کل و ختم رُسل، عقل اوّل و احمد مرسل -علیه و
علیّ أحفاده و أولاده صلوات الله الملك الأجلّ.

شکر مر خداوند بی‌ضنّت^۱ را که از دریافت این عهد خجسته و زمان به خرّمی
پیوسته، بر ما بندگان منت نهاده و بر چهره ارباب مکنت از فضل رحمت حضرت
خلافت مرتبت، ابواب دولت گشاده، اعنی اعلی حضرت قَدَر قدرتِ قضا مهابتِ

۱. ملّی و ملک: «بی‌ظنّت»

اسکندر صولت دارا درایت السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم، فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، حکمروای اهایلی ترک و دیلم، شاهنشاه بحر و بر و ملک آرای هفت کشور، قانع بنیان الاکاسره و قانع ارکان القیاسره، ظلّ حضرت اله و نایب جناب خلیفه الله السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاهنشاه صاحبقران کشورستان، السلطان فتحعلی شاه - خلد الله [۳۶۷] ملکه و سلطانه إلى يوم القرار بمحمد و آله الأطهار الأخیار الأبرار.

اما بعد چنین گوید بنده مدحت گزار و چاکر صداقت شعار، فضل الله بن عبدالبی الحسینی الشیرازی المتخلص به خاوری، که چون از قراری که در عنوان جلد اول این رساله فصاحت بنیان که مسمی به نامه خاقان است، نگارش یافت، بایست بعد از اتمام جلد اول شروع در نگارش جلد ثانی، که مسمی به رساله صاحبقران^۱ است، کرده آید و این صحیفه را نیز از ذکر محامد شهریار جهان و خسرو صاحبقران - خلد الله ملکه - آراید، لهذا در این وقت که از فیض فضل خداوند عالم و یمن توجه اعلیحضرت صاحبقران اعظم و یاری قلم مشکین رقم از تحریر آن کتاب مستطاب فراغت یافت، به تسطیر این رساله بلاغت انتساب شتافت. امید از طالع بی زوال خسرو بلند اقبال آن که، اگر ودیعۀ حیات مستعار کفایت نماید، کیفیت قرن ثانی دولت ابد مبانی را نیز چون قرن اول به عاریت رساند و نام نامی آن دو صحیفه را با ما صدق تمام ذوالقرنین خواند.

۱. ملی و مجلس و ملک: «رساله صاحبقرانی»؛ گفتنی است مؤلف ذوالقرنین در همه جای کتاب، چه در مقدمه جلد اول و چه در آغاز جلد دوم، نام جلد دوم را رساله صاحبقران ذکر کرده است و تنها در همین مورد خاص رساله «صاحبقرانی» آورده که ما به جهت موزون بودن با جلد اول «نامه خاقان» و تعمیم اغلب، «رساله صاحبقران» آورده ایم و شاید با استناد به همین یک مورد باشد که بعضی فهرست نگاران نسخ خطی نام جلد دوم کتاب را «رساله صاحبقرانی» ذکر کرده اند.

بخش ۱

بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل ترکی مطابق با سنه
یک هزار و دویست و چهل و دو هجری که اول سال از قرن ثانی دولت جاودانی
است و ذکر تنبیه طایفه ترکمان و نظم گیلان

زنده سازنده پیکر خاک و طرازنده طارم افلاک، آعنی مهر تابناک درین سال
فرحناک، بعد از انقضای هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و
دویم شهر شعبان المعظم مطابق سال تنگوزئیل ترکی، به بیت الشرف حمل نزول اجلال
یافت و امین الدوله ابرآذار^۱ به حکم دارای بهار به نظم مملکت گلزار شتافت.
جنود تنگ چشم زاغ و زغن که با روسی نژادان دی و بهمن سر فتنه و سازش
داشتند، از یورش سبزه بدیع که نبیره سلطان ربیع است، روی به هزیمت گذاشتند. قندیل
زرین مرصع گلبن صفرا رنگ بر روضه مطهره گلزار وقف گردید و موکب فیروز خسرو
فروردین را هنگام حرکت به عرصه چمن رسید.

ابر آذار که نایب سلطان بهار است، با روسی نژادان دی و بهمن مقابله کرد و از
مدد توپ‌های صاعقه‌فشان تندر و باریدن مهره‌های آتش^۲ فعل مکرر بنیان ایشان را از
ریشه برآورد. بالاخره قلاع محکمه باغ و بستان و شهر بند معظمه گلستان، حشر
روسی نژاد شکوفه را مسخر شد و وزیر اعظم شاخسار، اسیر آن قوم خیره سر آمد.
نوباوگان نهال با افواج پر امواج سبزه دریا مثال از اطراف مملکت گلزار هجوم

۱. ملی و مجلس: «آذار»؛ گفتنی است که در سراسر متن نسخه، هم در جلد اول و هم در جلد دوم، واژه «آذار»
که نام یکی از ماه‌های سریانی است، به صورت «آزار» یا «زاء» آمده که نادرست بود و ما همه را به صورت
«آذار» یا «ذال» آورده‌ایم. ۲. ملی: «آتشین»

کردند تا از اهتمام ولیعهد ابر آذار سردار روسی نژاد چنار را بر سر صلح آوردند. ابواب خزاین زرین و سیمین خاک از ریاحین ابيض و احمر شکسته شد و عهد مودت سلاطین باغ و بهار به هم پیوسته آمد. روسی نژادان از هار، قلعه و شهر بند گلزار و مرغزار را به ترکان گلگون چهر سوری سپردند و رخت اقامت خویش از آن بلدان طراوت کیش بیرون بردند. در سرحدات ایران زمین گلشن، از هجوم فتنه جویان زاغ و زغن، شورشی دست داده بود. نوباوه نهال به حکم دارای بهار، دفع آن فتنه را پای همت برگشود.

اورنگ خلافت از فرزات کامل الصفات شاهنشاه کیوان شأن و کنارنگ جهان، اعنی خسرو صاحبقران کشورستان - خلد الله سلطانه - آرایشی تازه یافت و نوبتخانه سلطنت به مبارکباد نخستین سال از قرن ثانی دولت جاوید مبانی، بلند آوازه شد. شاهزادگان اطراف و امینان اکناف، رخها بر خاک بارگاه سودند و از این خاکساری، بر آبروی خویش افزودند. بر [۳۶۸] و دوش میران درگاه و خاصان خرگاه، از خلایع زرتار همدوش اعتبار گردید و از زرباشی دست دریا مثال، مایه داران و بی مایگان را مایه التفات رسید.

پس از نظم بزم شیلان، خیال تلافی با طایفه روسیه بی ایمان، خورشیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار زمین سر برزد و فرامین قدر آیین به احضار جنود ظفر قرین از بر و بحر عالم درگذشت. پس از اندک زمانی، خارج دارالخلافه، از هجوم لشکر بی مر چون عرصه سپهر اخضر از وفور اختر مشحون آمد و تیغهای دلاوران از شوق مکافات با خصمان بی مدد تیغ زبان^۱ از غلاف بیرون. در خلال این احوال، خبر بهجت اثر تدمیر جماعت جعفر بایلی^۲ ترکمان یموت رسید و در افتتاح کار به فال میمون گردید. تبیین این مقال آنکه، طایفه روسیه بعد از ظهور قضیه سال قبل به فکر کار افتادند و از طرف دریای خزر نیز در سرحدات استراباد و^۳ مازندران بنای شورش نهادند و دو فروند کشتی جنگ به فرضه جات^۴ آن دو ولایت راندند و از ابلاغ سیم و زر بی مر، آیت فریب^۵ به گوش ترکمانان یموت ساکن دشت خزر خواندند.

قیات نامی از ایل یموت که شیطانی فتنه انگیز بود، فریب خورد و ایل مزبور را

۱. ملی: «تیغ زنان»

۲. مجلس: «بالی»؛ اعتماد السلطنه در روزنامه همایون «جعفریای» نوشته است.

۳. ملی: «فریب»

۴. بندرگاهها

۵. مجلس: «و»

مباشر فتنه و فساد کرده بالمرّه از جاده اطاعت بیرون برد. نواب محمدقلی میرزای ملک‌آرای طبرستان شرفیاب درگاه خاقانی بود و^۱ ولد ارجمندش، نواب بدیع‌الزمان میرزای صاحب اختیار ولایت استرآباد، که در دشت گرگان، شیری جلادت نشان بود، بدون اعلام این خبر به امنای دولت جاوید اثر پای جلادت برگشود. مهدی قلی‌خان و محمدتقی‌خان هزار جریبی و اسماعیل‌خان فندرسکی و نقدعلی‌خان کتول را با قادراندازان استرآباد و مازندران و یک هزار نفر از سواره کولان ترکمان برداشت و روی همّت به تاخت ایل جعفر بایلی گذاشت.

در شب پنجشنبه نوزدهم^۲ شهر شعبان المعظم، قبل از طلوع صبح صادق در اوبه آن قوم کاذب ریختند و^۳ خون مردان ایشان را از صغیر و کبیر جمیعاً با خاک راه آمیختند. زنان و دختران را کلاً اسیر کردند و با احوال و ائقال آن طایفه به صوب استرآباد آوردند. از ظهور این فتح نمایان، روسیه دریا حساب‌ها برداشتند و بادبان هزیمت کشیده روی به دیار ادبار گذاشتند.

حضرت صاحبقران نامدار پس از استماع این اخبار بهجت آثار، به^۴ احتیاط کار، منوچهرخان ایچ‌آقاسی‌باشی دربار فلک‌مدار را به نظم ولایت گیلان و محافظت فرضه انزلی فرستاد و جناب امین‌الدوله عبدالله‌خان که از عمل معزول بود، به التزام دارالسلطنه اصفهان و انتظام امور نواب سیف‌الدوله العلیّه سلطان محمد میرزا حکمرای آن سامان پای برگشاد.

ذکر عزل و نصب سرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی‌ایمان
به تسخیر قراچه داغ و ایروان و مخدولی آن جماعت پرخندان
و حرکت موکب اعلی به آذربایجان و فتح سارواصلان

چون از قراری که در آخرین سنه قرن اوّل در جلد مسمی به نامه خاقان نگارش

۱. ملی: - «و»

۲. مجلس: - «نوزدهم»

۳. ملی: - «و»

۴. مجلس: - «به»

یافت، تدارک چهارده^۱ ساله ایام مصالحه را، الکسندر یرملوف سردار گرجستان به سبب مخالفت با کارپردازان دولت ابد بنیان به باد فنا داد و قلعه جات متصرفی روسیه کلاً به دست غازیان رکاب سنیه افتاد، لهذا مشارالیه در دولت روس به خیانت منسوب و ینارال پسقاویچ^۲ به سرداری گرجستان منصوب آمد. کینیز مددوف حاکم قراباغ و شیروان و شکئی نیز [۳۶۹] از عمل معزول گردید و نوبت حکومت به انجسوف نام رسید. ینارال پسقاویچ به تلافی و تدارک خسارت سال قبل، ینارال دویچ نام را با ده هزار صالدات و بیست عراده توپ قبل از حرکت خویش به تسخیر قلعه ایروان روان کرد^۳ و انجسوف نیز با شش هزار نفر صالدات و ده عراده توپ به عزیمت قراچه داغ روی آورد.

دویچ کیچ در غزه شهر شوال المکرّم وارد اوچ کلیسیا، و انجسوف نامعروف در کنار پل خدا آفرین اقامت آرا گشت. حسین خان سردار، خود با استعدادی بی شمار در قلعه ایروان نشست و برادرش حسن خان سارواصلان با پنج هزار سوار جرّار و یک فوج سرباز آتشبار در خارج قلعه همّت بردفع خصمان بست. از طرف قراچه داغ، نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار فوج سرباز صاعقه بار و پنج عراده توپ دوزخ شرار در کنار رود ارس رایت جلادت را برافراخت و ینارال دویچ با سه بظالیان^۴ سرباز و یک هزار نفر سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوچ کلیسیا به عزم استخلاص قلعه سردار آباد ایروان پرداخت. سردار آباد مزبور که^۵ از مستحدثات حسین خان [است] و فی مابین اوچ کلیسیا و قلعه طالین واقع و در شش فرسخی ایروان است و آبش از رودخانه ارس روان. متانت آن قلعه از درک خیال افزون بود و از ذخیره و آذوقه فراوان مشحون.

حسن خان سارواصلان در کنار قراسو، که فی مابین سردار آباد و اوچ کلیسیاست،

۱. مجلس: «چارده» ۲. جنرال پاسکویچ (General Paskevitch)

۳. مجلس: + «انجسوف»

۴. نام واحد نظامی در روسیه. در انگلیسی «Battalion» به معنی گردان است و در زبان روسی نیز به همین معنا به کار رفته است. این واژه در اواخر دوره قاجار در نامه های رسمی به صورت «باتالیان» نوشته می شد.

۵. مجلس: - «مزبور که»

خود را به خیل دویچ کیچ زد و از طالع فیروز خسروی دویست نفر زنده دستگیر و یک صد و سی نفر از آن قوم بی‌تدبیر قتیل شمشیر غازیان شیرگیر شد. باز به هر طوری که ممکن بود، روسیه خود را به قلعه سردارآباد رسانیدند و شب هنگام یورش برده و از اهتمام جان فشانان اسلام کاری نکرده چون بخت خود برگردیدند، لاعلاج روی به تسخیر قلعه طالین گذاشتند و در آن جا نیز سودی نبرده راه مراجعت برداشتند. سارواصلان در کنار رود زنگی قرار یافت و ینارال دویچ به اوچ کلیسیا به جانب ایروان شتافت.

روسیه متوقفین در کنار پل خدا آفرین^۱ نیز خواستند از آب ارس عبور نمایند و دست تطاول به تسخیر قراچه‌داغ برگشایند، نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا از کمین کین برجست و در وسط رودخانه رشته قرار روسیان را از هم بگست. پاره [ای] در آب فنا غرق شدند و اکثری از شعله سوزان توپ فروزان، قرین حریق آمدند. لاعلاج بُنه و اسباب خود را ریختند و به صوب دیار ادبار گریختند.

مژده این فتوحات در اواخر شهر شوال المکرم در دارالخلافة ارم توأم به عرض صاحبقران معظم رسید و قلب مبارک الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید و به شکرانه این فتح نمایان و نذری که در سال قبل مرکوز خاطر^۲ معدلت بنیان بود، موازی یک عدد قندیل طلای مینا که وزنش یک هزار و دویست مثقال و مشحون از انواع جواهر و لآل^۳ گردید و قیمتش به مبلغ یک هزار تومان^۴ رسیده بود، وقف روضه مطهره بضعه احمدی - صلوات الله علیها - فرمود و به دارالایمان قم گسیل نمود.

پس از آن در یوم سه‌شنبه هشتم شهر ذی‌حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و دو، با عزمی عدوشکن و لشکری اهریمن‌فکن، از دارالخلافة مینوون حرکت و سه روز در عمارت مبارکه سلیمانیه متوقف و روز جمعه یازدهم [این ماه] ریات ظفر آیات به عزم مملکت آذربایجان شقه‌گشا آمد.

۲. ملی: «خواطر»

۱. در ساحل جنوبی ارس و شمال شهرستان کلبر

۴. مجلس: «پنج هزار تومان»

۳. لآلی؛ جمع لؤلؤ

در منزل میانج، معادل پانصد نیزه سر از رؤوس^۱ منحوس روس از نظر مرحمت مأنوس گذشت و کیفیت ماجرا [۳۷۰] به این سیاق معروض گشت که، روسیه اوج کلیسیا، بعد از آن صدمه که از حسن خان سارواصلان دیدند، به تلافی کار، عازم شیخون به اردوی او گردیدند.

ینارال منکروف با کینیاز سواریمیز نام و چهار هزار صالدات و یک هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ، شب هنگام از آب ارس عبور نمودند و قراولان اردوی سارواصلان به تعجیل شتافته، مهر از گنجینه این راز سر بسته گشودند. سارواصلان بنه و اغروق را به جا گذاشت و خود با چهار هزار سوار در خارج سنگر، رایت کمین برافراشت. روسیه غافل از حقیقت کار، به اردوی او ریختند و سواران سارواصلان در عقب سنگر ایشان به سنگرها در آمده، خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند. ینارال منکروف توپخانه خود را گذاشت و با بقیه السیف راه فرار برداشت. سواران جرّار عقب او پی سپار شدند و آن گمراهان در آن شب تار در رود ارس غریق آمدند. بالجمله، از طالع فیروز خسروی [مصر]ع:

پاره [ای] را سوخت آتش پاره [ای] را

بُرد آب سارواصلان اسیران را کلاً سر بریده و رؤوس منحوس را روانه دربار همایون گردانید. حسب الامر دارای جهان، سرهای آن بی دینان به دارالخلافت طهران فرستاده شد و اطفال ری را از همّت کی، اسباب لهو و لعب آماده آمد.^۲

پس از ورود موکب اعلیٰ به دارالسلطنه تبریز مژده فتحی دیگر، سامعه افروز شاهنشاه نصرت انگیز گردید. تبیین این مقال این که: موازی پانصد عراده آذوقه از تفلیس به جهت حاصرین قلعه ایروان می بردند. حسن خان سارواصلان از حقیقت کار آگاه [گشته] و شب هنگام، آن قوم روسیاه را بر سر راه تاخت و قوم مستحفظین آذوقه را کلاً قتل تیغ بی دریغ ساخت. عراده های آذوقه را به قلعه سردارآباد روان کرد و وقایع را به دربار اقدس عرضه آورد.

پس از وصول این اخبار ساّره، موکب ظفر کوکب از دارالسلطنه تبریز حرکت نمود

۱. ملی و مجلس: «رؤس»؛ در نسخه های ملی و مجلس همدجا واژه «رؤس» آمده که اصلاح شد.

۲. ملی: «آمد»

و در غرّه شهر ذی حِجّة الحرام در چمن قبله، مین محال اَرُوْتَق تبریز، نصب سرادقات جلال فرمود. چون از فیض فضل الهی و طالع فیروز شاهنشاهی در سنّه اوّل قرن ثانی از دولت خسروانی چنین فتوحات دست داد، مؤلّف واقعه نگار، تهنیت این سال خجسته فال و فتوحات خیر مآل را قطعه [ای] مشعر بر تاریخ قرن ثانی انشاد و درین رساله ثبت افتاد.

لمؤلّفه:

شکر کز فرّ خداوند جلیل ذوالجلال
 سال قرن ثانوی از حضرت صاحبقران
 خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن‌که زد
 سگّه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان
 این زمان یک قرن شد کآرایش تاج است و تخت
 عمر خواهم تا بینم قرن‌ها چون این قران
 خوش خیالی دارد این شه کاین چنینش بهره‌هاست
 بهره‌ها در خوش خیالی به که دشمن بدگمان
 نیّت صافی به خیل آفرینش واجب است
 کاین امانات از خداوند جلیل مهربان
 در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است
 از دیانت این چنین شاهی نیامد در جهان
 از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت
 پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان
 خلقت او از نظام مملکت شد تربیت
 نیّت او بر دوام سلطنت شد ترجمان
 کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات
 رو بخوان تورات و از داود جو در آن نشان

یادگار اولادها از صلب این شه یک هزار
 این چنین کثرت بماند جاودانی حکمران
 سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکار
 زیبدار صاحبقران تیمور او را پاسبان
 شد به سال اول صاحبقرانی بس فتوح
 وین فتوحات است آیات سعادت را نشان
 [۳۷۱] تهنیت گو زین فتوحات است اهل روزگار
 طبع من نیز از پی این تهنیت شد مدح خوان
 خاوری دید این فتوحات از پی تاریخ گفت
 وه که هست این سال سال اول از صاحبقران

ذکر تسخیر قلعه عباس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان
 و سایر اوضاع اتفاقیه در آن اوان تا زمان نزول موکب نصرت نشان
 به چمن مهربان و ذکر هر گونه داستان

عباس آباد که از مستحدثات نواب ولیعهد زمان و واقع در دو فرسخی قصبه
 نخجوان و قریب به رودخانه ارس به فاصله دو میدان است، درین اوقات که موکب اعلی
 به دیار آذربایجان نهضت آرا شد، جماعت روسیه به مصلحت وقت دست از محاصره
 ایروان کشیدند و به سبب مجادله با سپاه ظفرپناه، قاصد نخجوان گردیدند. نواب
 نایب السلطنه نیز که در بلده خوی بود، از آن جا حرکت و در محال^۱ چورس اقامت فرمود
 و احسان خان ولد شیخ علی خان، حاکم سابق نخجوان، با فوج نخجوانی را مأمور به
 حراست قلعه عباس آباد نمود؛ محمد امین خان دولوی قاجار را، که شرف از مصاهره

حضرت خلافت داشت، به شراکت احسان‌خان و جمعی از قادراندازان جانبازان بختیاری با خواجه عباس‌خان سرکرده ایشان به محافظت آن قلعه برگماشت. احسان‌خان حرامزاده، نمک‌خوان احسان آن دودمان رفیع‌الشأن را فراموش کرد و به پیغامات نرم نرم، ینارال پسقاویچ را به محاصره قلعه عباس‌آباد آورد. شاهنشاه اسلام پناه، نواب رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا را با پنج هزار سوار جرّار و پنج هزار پیاده آتشبار روانه محال چورس فرمود و نواب نایب‌السلطنه العلیّه را به جهت اعلام فرمایشات به رکاب سنیّه احضار نمود. رایات ظفر آیات از چمن قبله شقه‌گشا و خارج بلده خوی، مضرب خیام فیروزی لوا گردید و در همان روز، نواب ولیعهد زمان با معدودی از خاصان به شرف عتبه بوسی رسید. چهار روز در اردوی همایون توقّف کرد و پس از اطلاع از مکنونات خاطر اعلیٰ مجدداً روی به محال چورس آورد. جناب آصف‌الدوله العلیّه اللّهیاریخان، وزیر اعظم با مساوی پنج هزار سواره و پیاده رکابی در رکاب ولیعهدی حسب الامر روان [شد] و ولد ارجمندش محمدحسن‌خان سالار با دو نبیره شاهنشاه تاجدار از جانب پدر عالی‌مقدار، نایب دیوان و کار شد و خبر شدّت روسیه در محاصره قلعه عباس‌آباد گوشزد حضرت ولیعهد نامدار آمد. نواب نایب‌السلطنه و حضرت رکن‌الدوله و جناب آصف‌الحضرة با معادل شش هزار سوار جرّار و ده عراده^۱ توپ آتشبار از محال چورس به عزم مجادله با روسیه غدار حرکت نمودند و از طرفی حسن‌خان سارواصلان را نیز با فوجی از سواران گردانگیز پای جلادت برگشودند. منظور این‌که موکب حضرت ولیعهد نامدار در گوشه [ای] کمین کرده، حسن‌خان - علی رؤوس الأشهاد - سواران معدود خود را به جولان آورده باشد تا سردار روسیه، مجادله با آن قوم قلیل را غنیمت شمارد و دست از تسخیر قلعه عباس‌آباد بردارد؛ در هنگام عبور روسیه از آب ارس، از کمین کین برآیند و دست جلادت به استیصال آن قوم بی‌دین برگشایند. تدبیر درست بود، ولی تقدیر کار خود را نمود. یک نفر از ارامنه ایروان که در اردوی سارواصلان بود، شب هنگام بر اسبی از اصطبل او سوار گشته به جهت اعلام خبر، روی به اردوی پسقاویچ

نمود. علی‌الصباح حضرت ولیعهد زمان غافل از ماجرای جاسوسی [۳۷۲] ارمنی ایروان، از منزلی که بودند با همراهان عزیمت راه نمودند.

روسیه چون از حقیقت کار آگاه گشتند، با کمال آراستگی و احتیاط از رود ارس گذشتند. ولیعهد نامور کار را نه بر وفق مرام دید، لهذا لاعلاج در برابر آن قوم غدار صف کشید. پس از کَر و فَرّی چند از تاثیر قضای ناپسند، کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرف سپاه ظفرپناه بیرون. چهار نفر از دلاوران روسیه قاصد رزم نایب السلطنة البهیّه شدند و هر چهار نفر از صدمه تیغ آبدار و تفنگ پر شرارِ آن شیر بیشه کارزار بی‌جان آمدند. فضلعلی‌خان قوانلوی قاجار در آن روز عافیت‌سوز مردانگی‌ها نمود و چون خنک‌ش به غایت مجروح شده بود، پیاده شده، دست به مجادلت برگشود. از زخم‌های متوالی که دید از پای در غلطید، ولی از یمن طالع خسروانی آسیبی به جانش نرسید. پرستارانش از میان کشتگان^۱ جستند و همّت بر التیام جراحاتش بستند. به سبب ظهور این جلادت فدوی جان‌نثار لقب یافت و نسلاً بعد نسل از بروز این موهبت به وادی مفاخرت شتافت.

بالجمله قشون فراری و قراری کلاً به محال چورس برگشتند و از مجادله با روسیه درگذشتند. پسقاویچ علّمی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشت و از رود ارس گذشته، به این حيله، همّت به تسخیر عباس‌آباد گماشت. احسان‌خانِ نمک به حرام که سابقاً با او مراود بود، در روز بیست و هفتم شهر ذی‌حجه الحرام سنه یک‌هزار و دوست و چهل و دو، حرسه قلعه را بند بر پا نهاد، باب مراد بر چهره روسیان بدنهاد برگشود. ینارال پسقاویچ، سردار محمد امین‌خان قاجار و خواجه عباس‌خان، سرکرده جانبازان بختیاری و برخی از خوانین آن طایفه را محبوساً روانه تفلیس کرد و احسان‌خان حرامزاده در اجر آن خدمت از تفویض حکومت محال نخجوان نام برآورد. سبحان‌الله! پدر بدگهرش در ایام دولت سلطان شهید - أنار الله برهانه - خیانت‌ها نمود تا بالاخره از دو دیده نابینا گشته، در زاویه گمنامی غنود. این ولد الزنا، کفر را بر اسلام ترجیح داد و

۱. ملی و مجلس: «کشته‌گان»

باب بلایی چنین بر روی اسلام برگشاد.

[مصر]ع: از کوزه همان برون تراود که دروست

خلاصه، بعد از اطلاع امنای دولت علیه از این قضیه، برحسب امر صاحبقران تاجدار، حاجی محمدخان دولوی قاجار و اسفندیارخان غلام گرجی نایب و داماد یوسف‌خان سپهدار به انضمام جانبازان اخراج ساوه و قم به محافظت قلعه خوی مأمور شدند و عبدالله‌خان فیروزکوهی با دسته ابواب جمعی به محارست قلعه تبریز دامن زنان آمدند.

موکب اعلیٰ از خارج بلده خوی حرکت کرد و چمن مرند، مضرب خیام ظفر پیوند شد و تاخت ولایت قراباغ، به عهده نواب محمد میرزا امیرزاده بی‌مانند [گذاشته و] امیرزاده جهانگیر میرزا نیز به صوب سالیان^۱ سبک‌عنان آمد^۲ و حضرت رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا مأمور به توقف محال چورس^۳ و آن سامان و نواب ولیعهد دوران به صوب ولایت ایروان روان گردید. پس از انجام این مهم، اردوی ظفر فرجام را از منزل مرند^۴، مکان در قریه النجق^۵ گشت و پس از روزی چند در چمن مهربان^۶، که من جمله توابع بلوکات آلان براغوش^۷ تبریز است، قبه بارگاه از گنبد مهر و ماه درگذشت.

ذکر وقایع اتفاقیه در توقف چمن مهربان

و ظهور بلای وبا در اردوی روسیه بی‌ایمان و طالب صلح شدن ایشان

پستقاویج بدنهاد بعد از تسخیر قلعه عباس‌آباد روزی چند در آنجا توقف کرد و از

۱. از مناطق ساحلی خزر، جزو طالش علیا در خاک جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۲. مجلس: - «آمد»

۳. از مناطق ساحلی خزر، جزو طالش علیا در خاک جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۴. مجلس: - «مرند» ۵. شرق شهرستان مرند

۶. در شمال غربی سراب در نزدیکی شعبات تلخه رود ۷. واقع در شرق مهربان

طالع فیروز خسروی، بلای وبا در اردوی او روی آورد. هر روز [۳۷۳] معادل سیصد نفر ازین بلامی مردند و بقیه از الم فوات ایشان و بیم از حیات خویش حسرت‌ها می‌خوردند تا بالاخره راه ییلاقات قراپایای قراباغ را سپردند. پستقوایچ به توهم تلافی عباس‌آباد، میرزا گربایدوف نام را که از اعظم آن دولت و همشیره‌زاده او بود، به خدمت نواب. نایب‌السلطنه به جهت طلب صلح روان نمود. بعد از عرض این خبر بر پیشگاه^۱ دارای دادگر، به لفظ پُرگوهر مکرر فرمود که، مقصود پستقوایچ از فرستادن گربایدوف، حیل‌بازی است، نه صلح‌سازی و به سبب شدت وبا ترسیده و تا لشکر متفرقه خود را بی‌آسبایی جمع نماید، به این حیل متمسک گردیده است. بالجمله، این استدعا مقبول نیفتاد و گربایدوف مزبور بدون شرفیابی حضور پرنور از اردوی ولیعهد جلالت ظهور به معسکر پستقوایچ مغرور روی نهاد. در خلال این احوال به عرض عاکفان سده جلال رسید که، شیخ‌علی خان برادر احسان‌خان کنگرلو که حاکم اردوباد نخجوان بود، در عین حرام‌زادگی حلال‌زادگی کرده و برادری خود را با آن حرام‌زاده دیگر به سر حد ثبوت آورده است. قلعه نظاره من اعمال اردوباد نخجوان را به روسیه داده و خود نیز چون کلب عقور قلاده خدمت سگی دیگر را بر گردن نهاده است.

از موقف خلافت مقرر شد که ابراهیم‌خان قاجار دولو با دلاوران مقدم و قراگوزلو به سمت اردوباد رو آرند و همّت بر استرداد قلعه نظاره گمارند. برحسب امر اعلیٰ، مأمورین به سرعت باد شتافتند و در همان ساعت ورود از طالع خسرو مسعود، قلعه را به غلبه گرفته، در آنجا توقف یافتند؛ سرهای مستحفظین را کلاً از تن بریدند و ابدان خبیثه ایشان را از فراز برج و باره سرازیر گردانیدند. خلاصه، نواب امیرزادگان اعظم محمد میرزا و جهانگیر میرزا که از قرار نگارش به تاخت قراباغ و سالیان رفته بودند، شور روز رستاخیز در آن بلاد بر پا نمودند: آن یک ولایت قراباغ را زیر و زبر ساخت و این یک حارسین سالیان را اسیر کرده و توپخانه و آلات حرب ایشان را به سبب تعسر حمل و نقل به دریا انداخت.

مژده این اخبار بهجت آثار در روز جمعه هفدهم شهر صفرالمظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و سه در چمن مهربان^۱ به عرض حضرت صاحبقران رسید و خاطر^۲ خطیر اعلیٰ بغایت مبتهج و مسرور گردید.

بیت:

ظفر آماده به شهر صفر است فتح در فتح و ظفر در ظفر است

ذکر شکست طایفه روسیه در قریه اشتراک ایروان و قریه خوک نخجوان
و حرکت موکب اعلیٰ از چمن مهربان به سراب و اوضاع اتفاقیه تا ورود
به دارالخلافه جاویدمآب در هر مواد و باب

چون از قراری که نگارش یافت، نواب نایب السلطنه العلیه مأمور به صوب ایروان بود، لهذا بعد از انقضای ایام عاشورا، نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را با الوار مافی و غیره و اتراک شاهسون در محال چورس گذاشت و^۳ خود با استعدادی شایان راه آن سامان برداشت. پس از ورود مایحتاجی وافر و توپخانه و قورخانه و اوضاعی متکاثر، برتدارک قلعه داری ایروان افزوده شد. قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه با جعفرقلی خان مقدم سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمدخان مقصود لوی استرآبادی و لطفعلی خان ملایری را، ضمیمه مستحفظین آن قلعه فرموده حسین خان سردار را ملتزم رکاب ظفر مآب ساخت و به محاصره قلعه اوچ کلیسیا پرداخت. حارسین قلعه اوچ کلیسیا از [سپاه] روسیه [در] آباران امداد خواستند. و ایشان نیز با استعدادی شایان به نیت امداد از جای برخاستند. حضرت نایب السلطنه ازین داستان آگاه و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان [۳۷۴] گرجی، غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار نفر جمعیت به محاصره اوچ کلیسیا گماشت و خود با

۱. مجلس: «مهربان»

۲. ملی: «خواطر»

۳. مجلس: «و»

استعدادی نمایان راه آباران برداشت. روسیه آباران غافل از حقیقت کار اعانت محصورین قلعه اوچ کلیسیا را روان شدند و از کمال شکستگی بخت در قریه اشترک، مین اعمال ایروان، با غازیان رکاب حضرت ولیعهد کامیاب، دست و گریبان آمدند. از دو طرف، نایره حرب افروخته شد و جانهای مخالفین از آتش فشانی مجاهدین چون بوته خار از شعله نار سوخته آمد. از هنگام طلوع مهر فروزان تا وقتی که از جانب سمت الرأس به سمت مغرب روان گشت، ابواب مجادله باز بود و دست مجاهدین اسلام به سرافشانی آن کفره ظلام دراز. بالاخره از طالع فیروز خسروی، نور بر ظلمت و اسلام بر کفر غلبه کرد و جنود روسیه از شهاب ثاقب، چون جنود ابلیس روی به هزیمت آورد. توپخانه و اسباب خود را کلاً ریختند و بقیه السیف به اوچ کلیسیا گریختند^۱ و از عقب ایشان، سواران جلادت اتما و از پیش رو، سربازان متوقف در خارج اوچ کلیسیا درآمدند و آن جمع پریشان بغایت مضطر شدند. به علامت امان تفنگها از دست انداختند و غازیان مظفر کلاً را دستگیر ساختند. احدی از آن قوم بدبخت رهایی ندید مگر قلیلی مجروح که به حکم نواب اشرف خود را به قلعه کشید.

حضرت اعلیٰ یک روز در معسکر فیروز متوقف و یحیی خان امیرآخوریاشی و قوللرآقاسی خود را با سرها و اسرا به دربار اعلیٰ فرستاده، موکب فیروز به صوب ایروان منصرف گردید. ینارال پسقاویچ سردار روسیه بعد از اطلاع ازین شکست، ینارال ارستوف گرجی را به حراست قلعه عباس آباد گذاشت و از منزل قراپاپای نخجوان حرکت کرده راه ایروان برداشت. نواب رکن الدوله علی نقی میرزا و حسن خان سارواصلان نیز از محال چورس حرکت و به جانب ایروان راندند و ایلات و احشامات سامان ایروان را که در کنار رود ارس توقف داشتند، به سبب ایمنی از تطاول جماعت روسیه حرکت داده درسقناقات محکم نشانند و فوجی از سپاه ظفرپناه به محافظت ایشان، دامن پردلی افشانند.

نواب نایب السلطنه، حضرت رکن الدوله را در ایروان ملاقات نمود و به احتیاط این که روسیه قاصد ایروان شده اند، از آن جا حرکت کرده در دامنه آقری داغ که قریب به

قریهٔ آبخوره است، اقامت فرمود. پسقاویچ بعد از آگاهی از توقف نواب ولیعهد زمان در آبخوره روی به قلعهٔ اوچ کلیسیا نهاد و چند روزی توقف کرده زخم‌داران سپاه را به تفلیس فرستاد و پس از آن به محاصرهٔ قلعهٔ سردارآباد پای برگشاد. نواب اشرف، حسن‌خان سارواصلان را به محافظت سردارآباد روان کرد و به جهت اضطراب پسقاویچ، خود به تاخت حول و حوش قریهٔ عباس‌آباد روی آورد. ینارال ارستوف از قلعهٔ عباس‌آباد با استعدادی زیاد برآمده در حوالی قریهٔ^۱ خوک نخجوان به مقابله پرداخت و حضرت ولیعهد مظفر در برابر، پای ثبات افشوده، از دستبرد غازیان ظفرنشان، سلسلهٔ آن جمع را پریشان ساخت.

ینارال ارستوف مخدولاً منکوباً به جانب عباس‌آباد برگشت و حضرت والا به منزل چشمه شاهی خوی نزول نموده، قبهٔ خرگاه فلک جاه از ذروهٔ ماه درگذشت. بالجمله، صاحبقران نامدار که در چمن مهربان^۲ توقف داشت، بعد از آگاهی از مژدهٔ فتوحات شایان، همت ملوکانه بر نظم ولایات گماشت. جناب آصف‌الدوله را به حراست قلعهٔ تبریز نامور^۳ فرمود و خوانین ذی‌شان، عبدالله‌خان ارجمندی و طهماسب قلی‌خان لاریجانی و ولی‌خان [۳۷۵] تنکابنی و حاجی‌حسن خان^۴ دامغانی و علی‌نقی خان قراگوزلو سرهنگ فوج همدانی و عبدالله‌خان دماوندی را با دسته‌جات ابواب جمعی به همراهی جناب آصف‌الدوله حکم نمود. مبلغ ده هزار تومان زر نقد به انعام نواب نایب‌السلطنه از خزانهٔ عامره داده شد و موبک اعلیٰ به جهت وصول رؤوس و اسرای روس^۵، از چمن مهربان به منزل سراب، روی سعادت نهاده در اواخر شهر صفر المظفر، یحیی‌خان امیر آخورباشی با سرها و اسرای روس وارد اردوی ظفرمأنوس گردید. در روز بار، موازی دو هزار و سیصد نیزه سر و یک‌هزار و پانصد نفر زنده از آن قوم بداختر و پنج عراده توپ دشمن‌شکن^۶ به نظر دارای بحر و بر رسید. یک صد و

۱. مجلس: «قلعه»

۲. مجلس: «مهربان»؛ در نسخه مجلس همه جا به این شکل آمده که نادرست است و صحیح آن «مهربان»

است. ۳. مجلس: «مأمور» ۴. مجلس: «خان»

۵. ملی: «پروس» ۶. ملی و مجلس: «دشمن شکر»

پنجاه نفر اسرا از جمله معارف ینارالان و افسران بودند که رُخ‌ها در حضور اعلیٰ بر خاک عجز و انکسار سودند. سایر آلات حرب، از تفنگ و شمشیر و غیره و نشان‌های مرصع، از حساب بیرون بود. یک فوج از اسرا^۱ به انضمام ده عراده توپ به انعام نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا روانه اصفهان شد و بقیه گسیل به دارالخلافه طهران. خلاصه، پس از انجام این مهمام گیسوی لیلای رایات^۲ ظفر را تاب دادند و با یک جهان فتح و فیروزی از منزل سراب حرکت کرده، روی سعادت به دارالخلافه طهران نهادند. روز شنبه دوازدهم شهر ربیع‌الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، عرصه ری از ورود کی، طعنه بر اختر جدی زد و گندآوران میدان رزم را در ایوان بزم، نوبت استماع آواز رود و نی شد.

سعدی:

وقت عیش و طرب بستان است روز بازار گل و ریحان است

ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردار آباد ایروان
و سایر وقایع حسرت‌افزای آن زمان

تا موکب همایون اعلیٰ در ارباع ولایات آذربایجان اقامت آرا بود، پسقاویچ سردار روسیه جرئت اقدام در کاری نمی نمود. بعد از آن‌که آن عرصه را از وجود خسرو دشمن شکن خالی یافت، بی باکانه به وادی طغیان شتافت. نواب نایب السلطنه نیز که گاهی در ایروان و وقتی در نخجوان به سر می برد، به سبب عدم آذوقه از رود ارس گذشته، روی به محال چورس آورد. جناب آصف الدوله پس از محرومی از خاکپای خسروی، دسته جات مازندرانی و غیره را روانه تبریز ساخت و به اتفاق جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و فوجی از سپاه ظفر فرجام از آب ارس گذشته به نظم قریه النجق پرداخت.

۲. ملی: «ریاست»

۱. ملی: «اسر»

نواب نایب‌السلطنه پس از چند روز توقف از محال چورس به ولایت خوی گرایید و جناب آصف‌الدوله و قائم‌مقام را به حضور پر نور طلبید. ینارال پستقاویچ بعد از گذشتن نواب نایب‌السلطنه و آصف‌الدوله از رود ارس با اطمینان کامل در محاصره سردارآباد رایت شدت برافراشت و حسن‌خان سارواصلان که همواره اصرار در جنگ و انکار در صلح داشت و شب و روز همت بر محارست آن قلعه می‌گماشت، از بیم جان نیم شبی دیوار قلعه را^۱ شکافت و فراراً به جانب ایروان شتافت. علی‌الصباح که ارامنه ساکن سردارآباد از قضیه روباه بازی سارواصلان آگاه شدند، ابواب قلعه را گشوده روسیه را به دخول رهنما آمدند. پستقاویچ در روز شنبه نهم شهر ربیع‌الاول وارد سردارآباد گردید و صاحب آذوقه و اندوخته زیاد [شد]. پس از آن‌که آذوقه سپاه خود را از آن قلعه فراهم آورد، بلا توقف و درنگ به تسخیر قلعه ایروان روی آورد؛ در اول بار [۳۷۶] جعفرقلی‌خان مقدم که با فوج مراغه [ای] از جمله مستحفظین عمده بود، یا از بیم جان، یا به سبب اغوای احسان‌خان نادان فرار نمود؛ ثانیاً حسن‌خان سارواصلان که به سبب سوء رفتار خود از اهالی قلعه نامطمئن بود، دست‌اهتمام در قلعه‌داری نگشود و از ده‌شبان‌روز، روسیه از اطراف قلعه ایروان سنگرها بستند و از شدت باریدن مهره‌های آتشین تفنگ، بنیان قرار اهل قلعه را در هم شکستند. بالاخره در شب جمعه دوازدهم شهر ربیع‌الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، هنگام طلوع صبح صادق، روسیه کاذب پای جلادت پیش نهادند و از سمت [مسجد] جامع ایروان، دست قدرت به آتش فشانی گشادند. حارسین قلعه را از تردّد گلوله‌های آتشین پی‌درپی از پشت دیوار باره یارای سر برآوردن نبود و سارواصلان نیز دست از قلعه‌داری کشیده و در مسجدی که در درون قلعه از مستحذات اوست رفته، اقامت نمود. باب قلعه به آن استحکام را بر چهره روسیان بدفرجام گشادند و کلید آن حصار استوار را به دست آن قوم بد کردار دادند. حضرت سارواصلان را با دست بسته در حضور پستقاویچ آوردند و مشارالیه را با حاجی میرزا محمدخان مقصودلو و حمزه‌خان انزانی و سایر تبعه و لحقه محبوساً روانه تفلیس

کردند. جماعت روسیه به شکرانه این فتح سنیّه به عیش و عشرت پرداختند و مسرعان، سریع این خبر وحشت‌آثر را در بلده خوی معروض رای نواب نایب‌السلطنه ساختند. نواب رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا و جناب آصف‌الدوله اللّهیارخان احتیاط کار را به دارالسلطنه تبریز شتافتند و خوانین مازندرانی و غیره از ورود ایشان اطمینانی زیاده یافتند.

رحمت‌الله‌خان فراهانی با فوجی از سربازان صاعقه مبنی از بلده خوی به حفظ دره دزگرگر، که معبر روسیه به صوب تبریز بود، شتافتند و نواب نایب‌السلطنه به جانب محال مرند با همراهان از آن‌جا روی برتافتند. پس از ورود به آن حدود معلوم شد که مستحفظین دره دزگرگر^۱ را غفلتی دست داده و ارستوف گرجی ینارال نخجوان با صالادات و توپخانه فراوان از آن معبر گذشته و چندی در مرند توقف کرده، روی زشت به تبریز نهاده است.

نواب اشرف، فتح‌علی‌خان ولد هدایت‌الله‌خان رشتی را که بیگلریگی تبریز بود، روانه نزد پسقاویچ ساخت و از مراتب بیم و امید داستان‌ها پرداخت. خود لاعلاج به بلده خوی معاونت فرمود و انتظام آن ولایت را به نواب امیرزاده بهرام میرزا و حاجی محمدخان قاجار و اسفندیارخان^۲ نایب سپهدار کماکان محوّل نمود. پس از انجام این مهام، روانه دارالسلطنه تبریز و در منزل طیسوج^۳ چنین به عرض رسید که ینارال ارستوف در قریه صوفیان به جهت اطمینان حرکت پسقاویچ از ایروان و جذب قلوب تبریزیان توقف دارد و در همین دو روزه، همت به تسخیر شهر می‌گمارد. حضرت والا را آتش غضب زبانه کشید و معجلاً سوار گشته به دو فرسخی دارالسلطنه تبریز رسید و در آن‌جا شنید که از تأثیرات قضا، امر دیگرگون گشته و تیر تدبیر از کمان تیرانداز قدر گذشته است. از فرط الجا و اضطراب، جناب قائم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار به صوب سلماس عزیمت نمود.

۱. ملی: «گزگرگر»؛ این قریه در جنوب شهرستان جلفا قرار دارد. ۲. مجلس: «خان»

۳. طسوج امروزی، در شمال غربی بندر شرفخانه در شمال دریاچه ارومیه؛ مجلس: «طسوج»

انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آینه تصوّر ماست

ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت‌افزای کدورت‌انگیز

بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز یکی آن‌که، نظر علی‌خان یکانلوی حاکم مرند -از قراری که نگارش یافت- در سال قبل قلعه گنجه را به روسیان گذاشت [۳۷۷] و خود راه فرار برداشت. درین سال به جرم این خیانت از تیغ قهر نواب ولیعهد زمان کشته شد و طایفه یکانلوی ساکن محال مرند به سبب همین مرحله، از خدمت‌کاری دولت قاهره برگشته، کفره فجره روسیه را طوعاً ام کرهاً آوردند و باب بلایی چنین بر چهره اسلامیان مفتوح کردند؛ یکی دیگر آن‌که، احسان‌خان حرام‌زاده، که قلعه محکمه عباس‌آباد را به باد داده بود تا دیگران را نیز با خود شریک سازد، اهالی ولایات آذربایجان را کلاً در اطاعت روسیه تحریک و تحریض نمود. ینارال ارستوف هم چندی که در مرند و صوفیان توقف داشت، همّت بر جذب قلوب تبریزیان گماشت. میر فتاح نام خلف ناخلف جناب مجتهدالزمانی حاجی میرزا یوسف تبریزی، که جوانی کبوتر باز و در سلک رنود حیل‌ساز و عاق والد سعادت‌انبار و بعد از پدر به جای او پیشنماز بود، مردم شهر را به اطاعت روسیه اغوا نمود و بر رؤوس منابر، زبان به دعای دوام دولت ایمپراطور روس برگشود. اوباش والواط شهر را در روز ورود روسیه به صوفیان، به اخراج حفظه قلعه و نهب اموال ایشان جری کرد و آن جمع را به سبب غوغای عام بر حفظه مسلط آورد.

نواب رکن‌الدوله، که بر حسب امر اعلیٰ احضار به رکاب شده بود، از شهر تبریز بیرون تاخت و جناب آصف‌الدوله در شدت غوغای تبریزیان، حرم محترم نواب ولیعهد

زمان را از شهر بیرون کرده، در قریه باسمنج^۱ به نواب رکن الدوله ملحق ساخت. خود هر قدر کوشید که این فتنه را ساکن سازد و به اسکات اهل شهر پردازد، مفید نیفتاد و احدی تن به تمکین در نداد. بی شرمی اهل شهر به جایی رسید که یک نفر از توپچیان را که بر فراز باره به حکم جناب آصف الدوله به انداختن توپ مشغول بود، در حضور او از دیوار قلعه به زیر انداختند و اعضا و جوارح او را مجروح ساختند.

جناب آصف الدوله، عارِ فرار را بر خود روا نداشت و با افراطِ عدم استعداد، همت به مدافعه گماشت. بعد از آن که توپ‌های روسیه از محل آچی چای دو فرسخی شهر صدا کرد، میرفتاح شطّاح، علّمی بر پا نموده، به اتفاق معارف و کدخدایان و عامّه تبریزیان روی به استقبال آورد. در روز جمعه سیم^۲ شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دوست و چهل و سه، [سپاهیان] روسیه توپ‌زنان و آتش افشان شدند و در ورود به ارک خارج شهر گشاده^۳ میان آمدند. جناب آصف الدوله را که در راه خدمت دولت قاهره تن به قتل داده بود و رشته عار فرار برگردن نهاده، به ارک بردند و در نهایت احترام محبوس کردند. میرفتاح فضّاح را علی الحساب در شهر، آمر و ناهی ساختند و به اعلام ینارال پسقاویچ سردار برداختند. مشارالیه بعد از آگاهی، سرعت از باد استعاره کرده به صوب تبریز از ایروان پای برگشود. فتحعلی خان رشتی که از جانب نواب ولیعهدی نزد او می شتافت، در محال نخجوان ملاقات سردار را دریافت و^۴ پیغامات را کلاً گفت و جوابی که می بایست شنفت. چون پسقاویچ از فرط مآل بینی، تصرّف در ولایت تبریز را به عقل خود درست نمی دید و از هجوم عام اهل ایران و پایداری ایشان در خدمت دولت ابد ارکان بی نهایت می اندیشید، لهذا فتحعلی خان را با خود به صوب تبریز برد و با جناب آصف الدوله ملاقاتی دوستانه کرده، به اعتقاد خود راه موافقت و مصالحت سپرد و علی العجاله تا از حقیقت مکنونات خاطر اهل تبریز آگاه گردد، ایالت آن ولایت را کماکان به عهده فتحعلی خان محوّل نمود و با مشارالیه، راه سخن از ملایمت و وفاق برگشود. پس از وقوع این واقعات، ولایات و محالات [۳۷۸] مأخوذه را از فرستادن مباشرین

۱. مجلس: «باسمنج»

۲. مجلس: «بیستم»

۳. ملی: «به»

۴. مجلس: «و»

کاردان، نظمی کامل داد و جمعی را به تسخیر ولایت خوی فرستاد. نواب نایب‌السلطنه که با معدودی از غلامان در سلماس توقف داشت، مخالفت با پسقاویچ را در چنین هنگام، خلاف رویه عقل می‌پنداشت؛ مستحفظین خوی را با توپخانه و آلات حرب کلاً به سلماس طلبید و ایالت آن ولایت را به امیر اصلان خان دنبلی که با روسیه در نهانی متفق بود، محول گردانید. روسیه بلامانعی به شهر خوی داخل شدند و از تصرف برج و باره به کام دل متواصل آمدند.

در خلال این احوال، جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام، که از دو فرسخی تبریز، مأمور نزد روسیه فتنه‌انگیز شده بود، مراجعت نمود و نواب اشرف از سلماس به صوب ارومیه عزیمت فرمود [و] حاجی بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت خود را مجدداً نزد پسقاویچ روانه داشت و فقرات چند از مراتب غیرت و حمیت ملوکانه و اجماع اهل عالم از آشنا و بیگانه و تسلط دولت علیه ایران و شورش عام ایرانی و وفور اولاد و احفاد و خزائن حضرت صاحبقرانی از روی شدت و غضب به او برنگاشت.

پس از ورود موکب اشرف به خارج ارومیه، حاجی بیژن خان از نزد پسقاویچ برگشت و از قرار تحریرات و تقریرات، این مطلب از حد تحقیق درگذشت که پسقاویچ از چنین دولتی بزرگ اندیشه‌مند است و از تصرف تبریز همواره منتظر گزند. در نزد حاجی بیژن همواره سخن از صلح گفته و به مثقب ملایمت، گوهر خصوصیت سفته است؛ ملاقات با حضرت ولیعهد دولت را استدعا کرده و منزل دهخوارقان - هشت فرسخی مراغه - را به جهت ملاقات معین آورده است.

نواب نایب‌السلطنه تن به قضای الهی و مصلحت دولت شاهنشاهی در داد؛ بنه و اغروق را با نواب امیرزاده بهرام میرزا و امرای قاجار و افواج پیاده و سوار از راه ارومی و سلدوز به میاندوآب مراغه که اکنون معروف به رحمت‌آباد و سابقاً موصوف به جغتو^۱ بود، فرستاده و خود متوکلاً علی‌الله با معدودی از خواص درگاه به اردوی روسیه روسپاه روی نهاد. خلاصه نواب رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا پس از رسیدن حرم محترم

۱. این نام امروزه تنها بر روی رودی در منطقه میاندوآب به نام جغتوچای باقی مانده است.

نواب ولیعهد معظم به قریه باسمنج^۱ به راه عراق روان شد و نمک به حرامان قبایل یکانلو و شقاقی به عزم دستبرد در عقب ایشان شتابان [شدند]. تا ورود به قصبه زنجان، حضرت رکنالدوله با آن طایفه بی حیا با معدودی از سواره که در رکاب داشت، بنای زد و خورد گذاشت.

بعد از ورود به زنجان، اهالی حرم محترم را با عمدة الخواص حاجی علی اصغر مازندرانی خواجه باشی و عبداللہ خان دماوندی روانه همدان ساخت و خود به عزیمت دارالسلطنه قزوین پرداخت.

[مصر]ع: تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر عرض سوانح اتفاقیه به درگاه اعلیٰ و اجماع ملک زادگان و قشونهای آراسته از هر ولا و تکالیف شاقه روسیه بی حیا در باب موافقت با دولت دارا و سایر قرارها و بنا

در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دوست و چهل و سه، فقرات قضایای اتفاقیه و افتادن ولایات ایروان و غیره به دست روسیه به عرض امنای دولت بهیه رسید^۲ و دریای غضب نامتناهی اعلیحضرت شاهنشاهی را نوبت تلاطم گردید تا محرمان دور و نزدیک و عموم نوکر و رعیت از ترک و تاجیک مظنه اضطرابی نکنند، با کمال حلم و وقار، که سرشته با ذات فرشته شعار است، روی به نظم مهمات نمود و مباشرین دربار علیه را به نظم امور توپخانه و قورخانه و غیره امر فرمود و جناب معتمدالدوله العلیه میرزا عبدالوهاب اصفهانی را که در آن اوقات با [۳۷۹] منصب متشی الممالکی مباشر امور وزارت بود، به احضار نواب شاهزادگان با قشونهای آراسته ممالک ایران در آن فصل زمستان فرمان داد و از کلک معجزنگار او فرامین قضا آیین

۱. ملی و مجلس: «باسمج» ۲. مجلس: «روسیه»

مشعر بر عبارات رنگین و حاکی بر مضامین دلنشین ترقیم یافته به هر ولایتی بریدی رو نهاد. چون ینارال پسقاویچ سردار روسیه ینارال رازن را که از معتمدین دولت روس بود با استعدادی تمام مأمور به توقف میانج گرم‌رود نمود و مزنون این‌که ینارال رازن، اهالی ولایات خمسه و خلخال و اویماقات شقاقی و غیره را راهزن و ابواب فریب و تحریک بر چهره ترک و تاجیک گشاید، لهذا به چاره این کار برحسب حکم صاحبقران تاجدار، میرزا محمدتقی علی‌آبادی مازندرانی معروف به آقا که چندی به وزارت نواب عبدالله میرزا و مباحثری ولایت خمسه سرافراز بود و با استحضار کامل در مدت وزارت با اهالی آن ولایت رفتاری به سزا نمود، مأمور به رتق و فتق مهمام^۱ خمسه و جذب قلوب رعایای آن ناحیه گردید [و] در غزه شهر جمادی الاول با احکام ستاره محل به عزیمت آن ناحیت گرایید.

نواب شیخ علی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان برحسب امر شاهنشاه معدلت ارکان با جمعیتی وافر^۲ از محل اختیار خود به صوب زنجان شتافت و دفع فتنه‌جویی ینارال رازن را که در میانج بود، در آن ولایت مسکن یافت. خلاصه کلام، در اندک زمانی عرصه دارالخلافه از هجوم لشکرهای از حد افزون چون سپهر اخضر آراسته شد و خاطر الهام مظاهر شهریار زمان به کینه‌خواهی از روسیه بی‌ایمان برخاسته^۳ [آمد]. غلام‌حسین خان سپهدار عراق ولد یوسف‌خان گرجی سپهدار سابق برحسب امر خسروی با معادل دو هزار پیاده آتشبار و ده^۴ عراده توپ صاعقه شرار به انضمام تدارک و آذوقه ماهی چهار در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ربیع‌الثانی وارد قصبه ساوه گردید و حسب الامر الاعلی تا قشون‌های دیگر در رسد، در آن سامان اقامت گزید.

در اوایل شهر رجب‌المرجب، نواب محمدقلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان با مساوی دو هزار نفر از^۵ سواره‌گرایی و اوصانلو و افغان و پیاده استرآبادی و هزار جریبی وارد گشت و نواب محمدتقی [میرزا] حکمرای ساحات خوزستان و لرستان و بروجرد، که در همان سنه ملقب به حسام‌السلطنه شده بود، با شش هزار نفر از

۳. ملی: «برخواسته»

۲. مجلس: «فراوان»

۱. ملی: «رتق دقیق مهمام»

۵. مجلس: «از»

۴. مجلس: «دو»

سواران جرّار باجلان و بیرانوند و پیاده. بختیاری و سیلاخوری و پنج عراده توپ در اواخر شهر مزبور از دخول به خاک ری و زیارت آستان کی فرق اعتبارش از فرق فرق درگذشت. نوّاب شجاع السلطنة العلیّه حسن علی میرزا والی مملکت خراسان با جمعیتی از سواره اکراد و اتراک خراسانی و علّم مبارک جناب رضوی (ع)^۱ در رسید و هریک از شاهزادگان دیگر و حکّام هر بوم و بر، جمعیت ولایات خود را مهیّا داشته، احکام قضا نظام را منتظر گردیدند. بالجمله، موافق قراردادی که نگارش یافت، نوّاب ولیعهد زمان و پسقاویچ سردار روسیه بی ایمن به عزم ملاقات یکدیگر از بلده ارومی و دارالسلطنة تبریز روانه دهخوارقان شدند و روسیه قبل از ورود موکب مسعود نوّاب نایب السلطنة با جمعیتی گران و توپخانه آتش فشان به آن سامان وارد آمدند. در روز ورود نوّاب نایب السلطنة به دهخوارقان، پسقاویچ سردار و جمیع ینارالان با اعتبار به آدابی سزاوار به استقبال شتافتند و با احترام تمام به آداب خویش کلاه از سرگرفته و تعظیمات به جای آورده، هریک - علی قدر مراتبهم - از حضرت ولیعهدی التفاتی زیاده یافتند [و] به خدمتی [۳۸۰] که لازم مهمانی چنان بود، اقدام نمودند^۲ و هریک از ینارالان و صاحب منصبان، خدمتی را نامزد گشته، روز به روز بر مراتب مهمانداری می افزودند. جناب آصف الدوله اللهیارخان را نیز از تبریز آوردند و روزی سه چهار مجالس مشاوره و گفتگو آراسته کردند. پسقاویچ را در باب ردّ ولایات سخن این بود که دولت روس را کروات در راه تصرف این ولایات صرف گشته و از قرار سر رشته دفتر ایمپراطوری، جمع آن از پانزده و بیست در گذشته است. در سال قبل اندوخته چهارده ساله ایّام موافقت در ولایات قراباغ و گنجه و شیروانات و طولش کلاً کسبب غازیان ایرانی^۳ شد و باز به جهت استرداد ولایات مزبوره ضررها عاید دولت روسیه از صرف گنجهای شایگانی آمد. یا مملکت آذربایجانی را چندی به تصرف دولت روس واگذارند که بعد از تلافی خسارت باز به اولیای دولت ابد آیت بسپارند، یا مساوی پانزده کرور وجه نقد در عوض خسارت دولت روس داده تا به تخلیه ولایات همّت گمارند.

چون قبول این تکالیف بدون اذن از شهریار تاجدار خلاف قرار بود، لهذا حضرت

۱. مجلس: «حسن»

۲. ملی: «نمود»

۳. مجلس: «ایروانی»

ولیعهد فطانت آیت، فتحعلی‌خان رشتی را به جهت عرض فقرات معلومه روانه دربار آسمان مدار نمود و مشارالیه در اوایل شهر جمادی‌الاول به دارالخلافه وارد گشت و بعد از اطلاع مراتب، شعله غضب قیامت لهب شهریاری از کره اثیر درگذشت. به نواب نایب‌السلطنه العلیه حکم محکم صادر شد که دریای طمع روسیه از بحر همّت خاقان کان مظاهر افزون است و قبول تکالیف شاقّه ایشان از حوصله اندیشه بیرون؛ اینک شیران بیشه هیجا را قلاده از گردن برداشته‌ایم و دریا دریا لشکر را به عزیمت آن کشور و استرداد ولایات از تصرف روسیه بد اختر گماشته‌ایم. ربع این تنخواه تکلیفی را به مصارف سپاه ظفرپناه خرج آریم و همّت خسروانه را به دفع خصمان کینه‌خواه برگماریم. نواب شاهزادگان حسن‌علی میرزا و محمدتقی میرزا و غلامحسین خان سپهدار با قشون‌های آراسته به مملکت آذربایجان مأمور شدند و در اواسط شهر رجب‌المرجب در دارالسلطنه قزوین جمع آمدند. اطراف کوه و دشت از هجوم آن سپاه، چون صفحه سپهر از خیل نجوم مالا مال گشت و صیت شورش و غوغای مجاهدین اسلام از فلک دوار برگذشت. پسقواویچ سردار روسیه از کیفیت اجتماع ایرانیان آگاه گشت و از آن سخت‌گیری‌ها قاید ندامت را همراه آمد. اختیار قرار کار را به اولیای دولت قاهره تسلیم کرد و دالخسکی نام معتمد خویش را به جهت اظهار ارادت و انجام کار موافقت به دربار همایون گسیل آورد. نواب نایب‌السلطنه نیز جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام را به جهت اطفاء نایره غضب شهریاری فرستاد و مشارالیه بعد از ورود به زلال عرایض ضراعت آمود، شعله قهر قهرمانی را تسکین داد. بعد از گفتگوی بسیار، وجه مصالحه به ده کروور قرار یافت که هشت کروور را از خزانه عامره نقد تسلیم سازند و در باب دو کروور دیگر، امنای دولت روسیه به مهلت و مدارا پردازند.

حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وزیر امور دول خارجه به سبب قرار کار دوستی و بستن عهدنامه روانه دهخوارقان شد و افراط خنکی دالخسکی روس از تحریر نوشته‌جات نامأنوس مایه سردی هنگامه آمد.

تیین این مقال آن‌که، درین سفر که نواب شجاع‌السلطنه حسن‌علی میرزا برحسب امر اعلیٰ با جمعیت خراسانی به دارالخلافه جاویدمبانی آمد، عامه مردم به جهات چند او را دوستدار شدند و لاعن شعورانه درباره او تفألّات بی‌شمار می‌زدند که یکی از جمله

تفّالات، [۳۸۱] تفویض منصب جلیل ولیعهدی بود که هر تن این فقره را در نزد خود خیال می نمودند. دالخسکی مزبور این کیفیت نامعلوم را از روی عدم شعور به پسقاویچ مرقوم داشت و مشارالیه نیز بنای سردی و خنکی گذاشت، زیرا که از قرار نوشته جات معتبره، دولت روس به کُرّات، ولیعهدی نَوّاب نایب السلطنه عباس میرزا را تصدیق نموده بودند و به قانون نظام نقض عهد نمی نمودند. بالجمله، حاجی میرزا ابوالحسن خان، وقتی وارد منزل دهخوارقان گشت که پسقاویچ به سبب تحریرات پوچ دالخسکی کیچ بنای خنکی گذاشته از سر صلح درگذشت. جناب آصف الدوله را به طوری که آورده بود، برداشت و روی به صوب تبریز گذاشت. نَوّاب ولیعهد زمان هم از راه صاین قلعه افشار و سامان مکرری به جانب ولایت گروس گرایید و نَوّاب امیرزاده بهرام میرزا که بائنه و اغروق در میان دو آب مراغه متوقف بود به او ملحق گردید. حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب قرارداد حضرت ولیعهد زمان در قصبه زنجان توقف نمود و مسرع سریع السیر به جهت عرض این خبر به دارای دادگر پای استعجال برگشود. حضرت اعلیٰ را بعد از اطلاع ازین اوضاع مجدداً کانون غضب مشتعل گشت^۱ و از ادای وجه مصالحه انکار ورزید تا از قراری که - ان شاء الله تعالی - زبانزد کلک بیان خواهد شد، به سعی امنای دولت انگریز، نایره قهر شهریارای فرو نشست و پس از ارسال تنخواه، عهد موافقت دولتین ایران و روس - بعون الله تعالی - به هم پیوست.

ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فی مابین دولتین مخاصمت آمیز
و آمدن ینارال رازن از جانب سردار روسیه به جهت امضای عهدنامه
و سایر اوضاع اتفاقیه

دولت بهیّه انگریز را قانونی است که تا در قوه دارند دولت های بزرگ را با
یکدیگر به مخاصمه نمی گذارند [و] با هر دولتی از قریب و بعید بنای خصوصیت

گذاشته‌اند، خاصه با این دولت پایدار که از بدایت کار، رسم موافقت مرعی داشته‌اند. سرگور اوزلی بارونت، ایلچی آن دولت بهیّه - از قراری که در جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد - واسطه صلح فی مابین دولّین ایران و روس گردید و پس از انقضای چهارده سال از ایّام موافقت، باز به سبب لجاجت سرحدداران طرفین کار موافقت به مخاصمت رسید.

بالجمله، بعد از آن‌که در منزل دهخوارقان به علت خنکی خسکی^۱ نادان از قراری که نگارش یافت، اوضاع درجیده برجیده شد و نواب نایب السلطنه العلیه و ینارال پسقاویچ سردار دولت روسیه هر یک به طرفی گراییده، سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیّه انگریز، که در سال قبل - از قراری که اشاره شد - به سفارت دولت علیّه آمده در دارالسلطنه تبریز متوقف بود، بنابر رسوم خیرخواهی و مصلحت‌جویی اقدامی ارادتمندانه در کار موافقت دولّین ایران و روس نمود: اولاً ینارال پسقاویچ را ملاقات کرد و به این سیاق حدیثی با او به میان آورد که بعد از قلع مادّه ناپلیون ایمپراطور فرانسه، قرار دولت‌های بزرگ بر این شد که بدون جهت، پا پی ممالک یکدیگر نشوند و بدون دست‌آویزی صحیح بر سر مخالفت نروند. این اقدامی که دولت روس با شوکت ابد مأنوس در مخاصمه کرده‌اند، موافق تصدیق جمیع اهالی دول، نقض عهد به عمل آورده‌اند. هرگاه عن‌قریب رفع آن نشود، دولت بهیّه انگریز ناچار است که کل دولت‌های قریب و بعید را با خود یار نموده، زنگ مداخلت روس را از صفحه آذربایجان زدوده باشد.

بعد از آن‌که پسقاویچ را از تکرار این‌گونه مکالمات به کار موافقت راضی ساخت، به اطفاء نایره غضب [۳۸۲] شهریاری پرداخت. حکیم مکنیل صاحب انگریز را روانه خاکپای شاهنشاه صاحبقران داشت و از فقرات خیرخواهی و مصلحت‌جویی آنچه دانست، به امنای دولت جاوید ارکان نگاشت. مؤلف را با خصوصیت حکیم صاحب مودّت فرجام و مناسبت مقام، از ایراد تفصیل احوال اوگریزی نیست تا آیندگان و

۱. مجلس: «دال خسکی»

خوانندگان دانند که مراتب پیش و دانش او چیست: اسمش جان است و لقب طایفه او مکنیل و لفظ جان و مکنیل اسم و طایفه او را دلیل است. اصلش از مملکت اسکاتلند^۱ است و در مراتب حسن وفا و ظهور ذکا بی مانند. در اوقاتی که هنری ولک به وکالت و توقف دولت علیه مأمور شد، حکیم مزبور نیز به همراهی او مأمور به اقامت دربار دولت جاوید دستور آمد. در بدایت کار، خدمت طبابت داشت و به سبب وفور حذاقت، اوقات به معالجه نواب ملک زادگان و معارف دربار دولت و سایر اُمّت می گذاشت. درین وقت به لوازم مرتبه نیابت در کار است که پس از آن مرتبه وزارت مختار است که بالاخره این مرتبه را نیز دریافت و به اعلیٰ مدارج عزّت شتافت. زبان فارسی و انگریزی و فرانسوی^۲ و قدری از یونانی را نیکو داند و خطوط این السنه را نوشتن تواند. در علم نجوم به قاعده حکمای فرنگ و سایر علوم حساب و هندسه و هیئت و طب، بی عدیل است و در زبان لاتینه، که در میان قرالات فرنگ به منزله زبان عربی و درس آن از جمله لوازم است، بی بدیل [می باشد]. از تواریخ کل جهان با اطلاعی کامل است و در علم طبیعیات با مهارتی شامل. مؤلف را در علوم تاریخ و طبیعی و نجوم استاد است و در حسن وفا و وفاق، دوستی صداقت بنیاد. خلاصه، بعد از ورود به دارالخلافه طهران و شرفیابی حضور معدلت ارکان آنچه را دانست و توانست عرض کرد تا حضرت اعلیٰ را از اعلیٰ مدارج غیظ و غضب فرود آورد. از جمله تشییبات او در ادای وجه مصالحه، یکی آنکه همواره اوقات این معاملات در میان دول بزرگ متداول است و از ادای تنخواه ایام دشمنی در عوض خسارت، نوکر و رعیت را فراغتی کامل حاصل. دولت روم را به کرات با شوکت روس^۳ مخاصمات اتفاق افتاده و به جهت استرداد ولایات متصرفی روسیه بیست کرور و سی کرور داده اند. به خواست خداوند ودود، مملکت وسیع است و بنیان دولت رفیع؛ لشکر بسیار است و اوضاع لشکرکشی بی شمار. نواب شاهزادگان اطراف را تیغ ها در قلع کارهای لشکرکشی قصوری است و نه در امر دشمن گشی فتوری؛ ولی به

۱. مجلس: «اسکاتلند»

۲. مجلس: «فرانسوی»

۳. مجلس: «روم»

قانون هر ملت، صلح بهتر از جنگ است و به قاعده هر دولت، سکون خوش‌تر از آهنگ. هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای این تنخواه است، دولت انگریز به جهت ظهور دوستی و موافقت، در ادای آن بی‌اکراه. از امنای دولت علیه فی‌الجمله اشارتی رود تا کُل وجه مصالحه در هر جا خواسته باشند فی‌الفور تسلیم شود.

حضرت صاحبقران نامدار، عرایض صادقانه حکیم مصلحت‌گزار^۱ را تصدیق نمود و محض از جهت رعایت جان و مال و ناموس مسلمانان و حفظ شریعت غرای رسول عالمیان و^۲ خلاصی اهالی آذربایجان از جنگ عدوان روسیه بی‌ایمان، مبلغ هشت کرور زر نقد، که عبارت از هشت پانصد هزار تومان است، از خزانه عامره اندرونی عنایت فرمود [و] در حقیقت واقع، اناث و ذکور اهالی اسلام را از آن کفره ظلام به زر نقد خرید و کُل اهل ایران را به علاوه حلقه به گوشی، زر خرید ساخته آزاد گردانید.

حکیم صاحب مشارالیه به جهت اعلام [۳۸۳] این خبر بهجت اثر روانه آذربایجان شد و حضرت منوچهرخان ایچ‌آقاسی باشی حامل وجه مصالحه دو دولت ابدارکان آمد. جناب قائم مقام از دارالخلافت طهران و حاجی میرزا ابوالحسن خان از قصبه زنجان و پسقاویچ با جناب آصف‌الدوله از دارالسلطنه تبریز و نواب ولیعهد دوران از حدود گروس، العود احمدگویان روان شدند و امنا و وزراء و وکلاء دو دولت علیه در قریه ترکمان‌چای من اعمال دارالسلطنه تبریز جمع آمدند. نواب نایب‌السلطنه العلیه و پسقاویچ سردار روسیه، فرامین وکالت خود را به یکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه ششم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه مطابق سال قرخ‌فال تنگوزیل ترکی، عهدنامه مبارکه را به انجام آوردند. یک نسخه به مهر مبارک حضرت ولیعهد زمان عباس میرزا و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه مختوم و به ینارال پسقاویچ سپرده شد و نسخه دیگر به مهر ینارال مذکور به دربار معدلت دستور فرستاده. [جماعت] روسیه به شادمانی مصالحه توپ‌ها انداختند و دو روز و دو شب به عیش و عشرت پرداختند و پسقاویچ به جهت تخلیه ولایت تبریز شتافت و نواب ولیعهد

۱. ملی و مجلس: «مصلحت‌گذار»

۲. مجلس: «و»

زمان به سبب ساعت ورود به مقر ایالت به جانب سر اسکند هشتروند رفته اقامت یافت. جناب آصف الدوله و حضرت منوچهرخان شرفیاب دربار معدلت مدار شدند و حاجی میرزا ابوالحسن خان به مراقبت ینارال رازن که سردار سوار نظام دولت روسیه بود، با پنج نفر از معتبرین به جهت رسانیدن صلح نامه به جانب دارالخلافة سبک عنان آمدند.

در اواخر شهر شعبان المعظم ینارال مزبور وارد گردید و پس از سه روز دیگر به آیینی که معهود بود از شرف حضور شهریار صاحبقران به مفاخرتی بی نهایت رسید [و] عریضه ینارال پسقاویچ با پیشکش مرسله از نظر همایون گذشت و مشارالیه پس از صدور امضای عهدنامه میمونه و ظهور نوازشات معلومه با جواب عریضه پسقاویچ به صوب مقصود راجع گشت. لشکرهاى آراسته از سرحدات دو دولت برخاسته شد و گلزار مملکت از خس و خاشاک فتنه و آشوب پیراسته آمد. مؤلف در تاریخ این مصالحه میمونه قطعه [ای] پرداخت و به جهت یادگار ثبت ساخت.

لمؤلفه:

ای دل آخر از قضایای سپهر کج مدار روس را آمد به ضبط ملک ارمن دسترس ناگهان قوم بنی اصف به ایران رخنه کرد وز قضای ناگهان در قعر بحر افتاد خس اندر آن بیدای ناپیدا که لنگ آمد فرس این بلا هرگز نبودى در ضمیر هیچ تن هرچه جان گیرد قدر گردون نمى پرسد که چه حضرت صاحبقران دید از نفس افتاده اند داد پسقاویچ روسی با شهنشه بس قرار نایب ایوان جم عباس شاه سرفراز بعد چندین دشمنی ها دوستی آمد به پیش گشت پس حدین از رود ارس منظور و شد خاوری از بهر تاریخش همی با قلب زار

روس را آمد به ضبط ملک ارمن دسترس
وز قضای ناگهان در قعر بحر افتاد خس
اندر آن بیدای ناپیدا که لنگ آمد فرس
وین قضا هرگز نیامد در خیال هیچ کس
هر چه خون ریزد قضا اختر نمى گوید که بس
اهل آذربایجان مانند طوطی در قفس
آه کز کین قضا همبال عنقا شد مگس
از وفور گفتگوی صلح بگسستش نفس
تا شود موقوف رسم دشمنی از این سپس
خاطر^۲ روسی ازین اندیشه شاد از پیش و پس
گفت امان سرحد ز ایرانی ز روسی دان ارس

بالجمله، چون عهدنامه مبارکه به سبب طولی که داشت مناسب ثبت در کتاب نبود، لهذا مؤلف مختصری از هر فصل را به جهت اطلاع خوانندگان ایراد نمود. اصل عباراتی که مطالب از آن دریافت می‌گردد، معاینه نوشته شده و عبارات دیگر که دخلی به مطلب ندارد و از جمله زواید و عوارض است، انداخته آمد.

صورت مختصری از عهدنامه دولتین [۳۸۴] ایران و روس

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باوصافه، علی السویه اراده دارند که به نوایب جنگی نهایتی بگذارند و به سبب همجواریت صلحی بی نفاق به عمل آرند، لهذا ایمپراطور اعظم، جناب ایوان پسقاویچ جنرال انوتار را و پادشاه والاحاه ممالک ایران، نواب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمانچای، اختیارنامه‌های خود را به هم سپردند و فصول آتیه را تعیین و قرارداد کردند.

فصل اول: بعد الیوم مابین اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک اروسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و حکام ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و وفاق کامل ابدالآباد واقع خواهد بود.

فصل دوم: از تاریخ حال، هر دو پادشاه با اجلال، عهدنامه واقعه در گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامه جدید میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته‌اند.

فصل سیم: پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان، کل اولکای نخجوان و ایروان^۱ را، خواه این طرف رود ارس، خواه آن طرف، به دولت روسیه واگذار می‌کند و تعهد می‌نماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه، همه دفتر و دستورالعمل که متعلق به اداره این دو ولایت باشد، به تصرف امرای روسیه بدهد.

۱. ملی: «ایران»

فصل چهارم: در باب سرحدّ دولّین ایران و روس بدین موجب خط وضع شده از نقطه سرحد مملکت عثمانی، که در خط مستقیم به قلّه کوه آغری کوچک اقرب است، ابتدا کرده و از آنجا تا به سرچشمه رودخانه قراسوی پایین که از سرایش جنوب آغری کوچک جاری است، فرود آمده به متابعت مجرای این رودخانه تا به التقای آن به رود ارس در مقابل شرور ممتد می شود. چون این خط به این جا رسید، به متابعت مجرای ارس تا به قلعه عباس آباد می آید و در دور تعمیرات و ابنیه خارجه آن - که در کنار راست ارس واقع است - نصف قطری به قدر نیم فرسخ رسم می شود و به این نصف قطر به همه اطراف امتداد می یابد. همه اراضی و عرصه [ای] که درین نصف قطر محاط و محدود می شود، بالانفراد تعلق به روسیه خواهد داشت و در مدّت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آن از جایی که طرف شرقی این نصف متصل به ارس می شود، خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس می کند تا به معبریدی بلوک و از آنجا خاک ایران به طول مجرای ارس امتداد می یابد تا به فاصله و مسافت سه فرسخ بعد از وصول این نقطه خط سرحد به استقامت از صحرای مغان می گذرد تا به مجرای رودخانه بالهارود به محلی که در سه فرسخی واقع است، پایین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و ساری قمش و از این جا این خط به کنار چپ بالهارود تا به ملتقای رودخانه مذکور صعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار^۱ و از آنجا تا به منبع رودخانه و از آنجا تا به اوج بلندی های چکیر امتداد می یابد به نوعی که جمله آب هایی که جاری^۲ به بحر خزر می شود، متعلق به روسیه خواهد بود و همه آب هایی که سرایش و مجرای آنها به جانب ایران است، تعلق به ایران خواهد داشت. چون سرحد دو مملکت این جا به واسطه قلل جبال تعیین می یابد، لهذا قرارداد^۳ شد که پشته هایی که ازین کوه ها به سمت بحر خزر است، به روسیه و طرف دیگر آن به ایران متعلق باشد. از قلّه بلندی های چکیر خط سرحد تا به قلّه کمرقونی^۴ به متابعت کوه هایی می رود که طالش را از محال ارس

۱. مجلس: «آدینه بازار شرقی» ۲. ملی، ملک و مجلس: «جائی» ۳. ملی: «اقرار»

۴. ملی: «کمرقونی»

متصل می‌کند. چون قلال جبال از جانبین مجرای میاه را فرق می‌دهند، لهذا درین جا نیز خط سرحد را همان [۳۸۵] قسم تعیین می‌کند که در فوق در باب مسافت واقعه در مابین آدینه بازار و قلال چکیر گفته شد. بعد از آن خط سرحد از قلعه کمرقویی به بلندی کوه‌هایی که محال زوند را از محال روس فرق می‌دهد، متابعت می‌کند تا به سرحد محال ولیکج^۱ همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد، محال زوند به غیر از آن حصه [ای] که در سمت مخالف قلال و جبال مذکوره واقع است، ازین قرار حصه و رسد خواهد بود.

از ابتدای سرحد محال ولیکج، خط سرحد مابین دو دولت، به قلال جبال کلوبوتی^۲ و سلسله کوه‌های عظیم که از ولیکج می‌گذرد، متابعت می‌کند تا به منبع شمالی رودخانه موسوم به آستارا پیوسته به ملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آن جا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا به ملتقای دهته آن به بحر خزر، و خط سرحد را که بعد ازین متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد^۳ تکمیل خواهد نمود.

فصل پنجم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهد آن، تمامی الکای اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه‌نشین و خانه‌دار را که در میانه خط حدود معینه و قلال برف‌دار کوه قفقاز و دریای خزر است، الی الابد متعلق به دولت روسیه می‌دانند.

فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به تلافی خسارت دولت و رعیت روسیه، مبلغ ده کروور نقد که عبارت از بیست ملیان منات^۴ سفید^۵ روسی است، قرار داده موعده^۶ و زمان وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ به لفظ گویا^۷ درین عهدنامه مندرج است، معین خواهد شد.

فصل هفتم: چون پادشاه ممالک ایران، نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده، ایمپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی‌الیه را از تاریخ جلوس بر تخت شاهی، پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند.

۱. ملی و مجلس: «ولیکج» ۲. ملی: «کوتوتی» مجلس: «کلوبوتی»

۳. ملی و مجلس: «و» ۴. مجلس: «مناط» ۵. ملی: «سفته»

۶. مجلس: «قرارداد و عهد» ۷. مجلس: «گویا»

فصل هشتم: کشتی‌های تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن به طریق سابق سیر کرده به کنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد. در باب سفاین حربیه که عَلم‌های عسکریه روسیه دارند، مثل سابق اذن تردّد در بحر خزر دارند و به غیر از دولت روس، دولت‌های دیگر این اذن را ندارند.

فصل نهم: وکلا و سفراء طرفین، اعم از متوقّفين و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام شوند و درین باب دستورالعملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد.

فصل دهم: درباب امر تجارت، هر دو پادشاه والاچه، موافق معاهده جداگانه، که به این عهدنامه ملحق می‌گردد، تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران درباب کونسل‌ها و حامیان تجارتی که از دولت روس کمافی‌السابق در هر جاکه مصلحت دولت اقتضا کند معین شود، تعهد می‌کند که این کونسل‌ها و حامیان را که زیاده از ده^۱ نفر اتباع نخواهند داشت، حمایت و احترام نماید. ایمبراطور روسیه نیز درباب کونسل‌ها و حامیان تجارت ایران وعده می‌کند که همین نحو مساوات منظور دارد. هرگاه از دولت ایران محققاً شکایتی از کونسل‌های روس واقع شود، وکیل یا کارگزار^۲ دولت روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسل‌ها و حامیان تجارت با اوست، اذن دارد که امر مزبور را به عنوان عاریه به دیگری رجوع نماید.

فصل یازدهم: همه امور و ادعای تبعه طرفین که به سبب جنگ به تأخیر افتاده، بعد از انعقاد مصالحه، موافق عدالت به اتمام خواهد رسید. مطالباتی که رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند، به تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد.

فصل [۳۸۶] دوازدهم: دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در منفعه تبعه جانبین قرارداد می‌کنند که برای آنهایی که مابین خود به سیاق واحد در دو جانب رود ارس

۱. ملی: «دو»؛ با اصل قرارداد ترکمان‌چای مطابقت دارد، ده نفر صحیح است.

۲. ملی و مجلس: «کارگذار»

املاک دارند، موعدی سه ساله مقرر نمایند تا به آزادی در بیع و معامله آنها قدرت داشته باشند، لکن ایمبراطور ممالک روسیه در منفعت قرارداد در همه آن مقداری که به او متعلق و واگذار می‌شود، سردار سابق ایروان حسین‌خان و برادر او حسن‌خان و حاکم سابق ایروان کریم‌خان را مستثنی می‌دارد.

فصل سیزدهم: اسرایی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه [ای] که از هر مدت به اسیری افتاده‌اند، از هر دو طرف قرارداد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه به قلعه عباس‌آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مأمور به این کار می‌باشند آنها را گرفته به اوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود، هر وقت از طرف مطالبه شود^۱ یا اسرا خود استدعا نمایند، بلا مضایقه رد کرده آید.

فصل چهاردهم: از دو طرف قرین‌الشرف تعهد می‌شود که رعایای جانبین، اعم از فراری و غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن به مملکت طرفین رفته‌اند یا بعد از این بروند، در صورتی که وجود ایشان منشأ ضرر و فساد نباشد، مطالبه نشود ولیکن اشخاص صاحب رتبه و شأن، اعم از حکام یا خوانین یا رؤسا و ملأهای بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالک دو طرف به سبب مکاتبات و مخابرات خفیه منشأ ضرر و ممرات است، در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند.

فصل پانزدهم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استرداد می‌شود که مباشر خیانتی شده‌اند، درگذرند و هر یک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدت یک سال به ایشان مهلت داده شود که اموال خود را یا بیع یا نقل به مملکت روسیه نمایند و احدی از حکام به هیچ وجه متعرض خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک پنجساله باید مهلت داده شود. هرگاه در مدت یک سال مذکوره از احدی خیانتی تازه به ظهور رسد داخل در عفو و گذشت هستند.

۱. مجلس: «کنند»

۲. مجلس: «متعارض»

فصل شانزدهم: بعد از امضای این عهدنامه، میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین دستورالعمل‌های لازمه به حدود خود روانه سازند که به ترک خصومت و تعدی پردازند. این مصالحه نامچه در دو نسخه به یک مضمون ترتیب یافته و به دستخط وکلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است. باید امضای این به تصدیق دو پادشاه ذی‌جاه در مدت چهار ماه اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود. تحریراً در قریه ترکمان چای به تاریخ دهم شهر فیورال^۱ سنه یک هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارتست از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجری به ملاحظه و تصدیق نواب نایب‌السلطنه العلیه رسید، به امضای وزیر امور خارجه حاجی میرزا ابوالحسن خان رسید.

فصول عهدنامه تجارت

بدان که این عهدنامه میمونه نیز مشعر بر فصول تسعه و تفصیل فصول ازین قرار است که ایراد می‌گردد:

فصل اول: چون دولتین علیتین معاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت نجات حاصل می‌شود بهره‌مند دارند، لهذا به این تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند، در همه ممالک ایران می‌توانند تجارت کرد و کذلک به ممالک مجاوره دولت مذکوره می‌توانند رفت و به همین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین ایران [۳۸۷] و روس^۲ به مملکت روس می‌توانند برد و معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برد و از هر گونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت ایمپراطوری به اتباع کامله الوداد دولت‌های اروپا داده می‌شود، بهره‌مند

۲. مجلس: «روس و ایران»

۱. فوریه

خواهند شد. در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یابد، اموال منتقله او چون متعلق به دولت روس است، بدون قصور به اقوام یا شرکای او داده خواهد شد که به اختیار تمام به نحوی که شایسته دانند معامله نمایند و در صورتی که اقوام و شرکای او موجود نباشند، اختیار ضبط و کفالت همین اموال به وکیل یا کارگزار یا کونسول‌های روسیه واگذار می‌شود، بدون این‌که هیچ‌گونه ممانعتی از جانب حکام ولایت ظاهر شود.

فصل دَویم: حجج و بروات و ضمانت نامه‌ها و دیگر عهد‌ها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین و مکتوب‌ها می‌گذرد، نزد کونسول روسیه و حاکم ولایت و در جایی که کونسول نباشد تنها نزد حاکم ولایت ثبت می‌شود تا این‌که هنگام منازعه بین‌الطرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت لحقات لازمه نتوانند کرد، اگر یکی از طرفین خواهد بدون این‌که به نحو مذکور فوق تمسکات محرّره و متصدّقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است، در دست داشته باشد از دیگری ادعایی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد، این قبیل ادعاها و این‌گونه^۱ مدّعی علیه، خود تصدیق به حقیقت آن ننماید، مقبول نخواهد شد.

همه معاملات منعقدّه که به صورت مذکوره ما بین اهالی جانبین واقع شده باشد، با دقّت تمام مرعی و ملحوظ شده، هرگونه مجانبت که در انجام آن به ظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد، مورث تلافی خسارت مناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتی که یکی از تجار روس در ایران مفلس و شکسته شود، حق به ارباب طلب از امتعه و اموال او داده می‌شود، اما اگر از وکیل و کارگزار^۲ یا کونسول استعلام نمایند که مفلس مذکور، مال ممکن الصّرف [را] که به کار استرضای همان ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه گذاشته است، باز برای تحقیق کردن این مطلب مساعی خود را مضایقه نخواهند کرد. این قراردادها که درین فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت می‌کنند، مرعی خواهد شد.

۱. مجلس: «این‌که»

۲. ملی و مجلس: «کارگذار»

فصل سیم: برای این که به تجارت تبعه جانیین منافی را که علت غایی شروط سابقه الذکر گشته اند محقق و مستحکم نمایند، قرارداد شد که از هر گونه متاعی که به توسط تبعه روس به ایران آورده یا ازین مملکت بیرون برده شود کذلک از امتعه محصوله ایران که به توسط تبعه آن دولت از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین ایران و روس^۱ به ولایات روس برده می شود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران با همان راه ها بیرون می بردند، کمافی السابق در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو، یک دفعه پنج از صد گمرک گرفته می شود و بعد از آن هیچ گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریف های^۲ مجدد قرارداد کند، متعهد می شود که درین حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است، اضافه نمایند^۳.

فصل چهارم: اگر دولت روس با دولت ایران یا دولت دیگر جنگ داشته باشند، تبعه جانیین ممنوع نخواهند شد^۴ از این که با امتعه خود از خاک دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده به ممالک دولت مزبوره بروند.

فصل پنجم: چون موافق عاداتی که در ایران موجود است، برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود به اجاره پیدا کنند، لهذا به تبعه روس اذن [۳۸۸] داده می شود که خانه برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند، هم به ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران، آن خانه و انبارها و مکانها را عتفاً داخل نمی توانند شد، لیکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگزار^۵ و یا کونسول روسیه استرخاص می توانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد.

فصل ششم: چون وکیل و کارگزار دولت ایمبراطوری و صاحب منصبان مأموره ایشان و کونسولها و ترجمانها در ایران امتعه [ای] که به کار ملبوس ایشان بیاید، و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نکنند^۶، لهذا می توانند بدون باج و خراج، هرگونه

۱. مجلس: «روس و ایران»

۲. تعرفه های

۳. مجلس: «نماید»

۴. مجلس: «نخواهد»

۵. ملی و مجلس: «کارگذار»

۶. مجلس: «نمی کنند»

امتنعه و اشیاء که خاصه به مصارف ایشان تعیین شده باشد، بیاورد و کذلک این اختیارات به تمامه دربارهٔ وکیل و کارگزار و کونسل دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند، مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانی که از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسل‌ها و حامیان تجارت دولت روس لازم است، مادامی که نزد ایشان باشند، مانند تبعهٔ روس از حمایت ایشان بهره‌مند خواهند بود، ولیکن اگر شخصی از آنها مرتکب به جرمی شود که موافق به قوانین ملکیه مستحق تنبیه باشد، در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم، یا در جایی که آنها نباشند، بزرگ ولایت، مجرم را به واسطه [ای] از ایلچی یا وکیل یا کونسل در نزد هر کدام که باشد مطالبه می‌کند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند، ایلچی یا وکیل یا کونسل در دادن آن مضایقه نخواهند کرد.

فصل هفتم: همهٔ ادّعاها و امور متنازع فیها که مابین تبعهٔ روسیه باشد، بالانحصار به ملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسل‌های اعلیحضرت ایمپراطوری بر طبق قوانین و عادات^۱ دولت روسیه مرجوع می‌شود و همچنین است منازعات و ادعاهایی که مابین تبعهٔ روس و تبعهٔ دولت دیگر اتفاق افتد، در حالتی که طرفین آن راضی شوند و منازعات و ادعایی که مابین تبعهٔ روس و ایران واقع شود، به دیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت، معروض و محوّل می‌گردد و ملحوظ و طیّ نمی‌شود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسل‌ها، چون این‌گونه ادعاهای که یک‌دفعه موافق قانون طیّ شده باشد، دوباره استعمال نمی‌تواند. هر گاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه، ثانی کند، بدون این‌که وکیل یا کارگزار یا کونسل روسیه را سابقاً از آن اخبار شود، ملاحظه نمی‌تواند شد. درین حالت آن امر استعمال و محکوم علیه می‌تواند گردید مگر در دفترخانهٔ اعظم پادشاهی که در تبریز یا در طهران باشد، کذلک در حضور یک نفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه.

فصل هشتم: کار قتل و امثال آن گناه‌های بزرگ که در میان خود رعایای روسیه

واقع شود، تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار^۱ ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه باشد بر وفق قوانین شرعیه که به ایشان در باب اهل ملت خود داده شده است. اگر یکی از تبعه روسیه به دعوی جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد، به هیچ وجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد مگر در صورتی که شراکت او به جرم ثابت و مدلل شود. درین حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه بنفسه به جرمی متهم می شد، حکام ولایت می توانند که به تشخیص جرم پردازند مگر در حضور گماشته [ای] از طرف وکیل و کونسل های روسیه. اگر در اماکن صدور جرم، از وکیل و کونسل ها کسی نباشد، حکام ولایت مجرم را به جایی که کونسل یا صاحب منصبی از دایره ولایت روسیه در آنجا باشد، روانه می کند و استشهاد مانند که درباب برائت [۳۸۹] شغل ذمه متهم به واسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتب و به مهر ایشان رسیده باشد و به این کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد، فرستاده شود. این گونه استشهاد نامه ها، سند معتبر و مقبول ادعا خواهد بود، مگر آنکه متهم عدم صحت آن را علانیه ثابت نماید و در صورتی که متهم چنان که باید ملتزم گشت و^۲ فتوی صریح حاصل شود، مجرم را به وکیل یا کونسل روسیه تسلیم می سازند که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است به مملکت روسیه بفرستد.^۳

فصل نهم: دولتین علیتین معاهدتین، اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت. حکام ولایات و دیوان بیگیان و سایر رؤسای طرفین هم^۴ مؤاخذه شدید داشته در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهد کرد، بل در حالتی که تکرار تخلف چنان که باید محقق شود، موجب معزولی ایشان خواهد بود.

خلاصه، ما وکلای مختار اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک اروسیه^۵ و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم به شروطی را که درین معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه عمده است که در^۶ همان روز در

۱. مجلس: «اخبار»

۲. مجلس: «و»

۳. فصل های ششم، هفتم و هشتم از زمره فصولی است که سیاست کنسولی یا کاپیتولاسیون را رسماً در ایران

مرعی می داشت.

۴. مجلس: «+ (از)»

۵. مجلس: «روسیه»

۶. مجلس: «در»

ترکمان‌چای اختتام پذیرفته است و چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ به لفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدّق گشته است، منتظم و مقرر داشتیم؛ لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است به توسط یا دستخط گذاشته و به مهر ما رسیده، مبادله شد.

تحریراً در قریه ترکمان‌چای به تاریخ دهم شهر فیورال سنه یک هزار و هشتصد و شصت و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجریه محمدیه (ص).

ذکر فتنه و شورش واقعه‌ای در کرمان و یزد و اوضاع نواب محمدولی میرزا و حسن علی میرزا در آن دو ولایت و سیاست درباره محمد قاسم خان

در سالی که مرحمت پناه ابراهیم خان عم‌زاده - از قراری که نگارش یافت - از دارالامان کرمان به دارالخلافه طهران آمده به سرای دیگر شتافت، نواب عباس‌قلی خان ولد ارشد خود را، که بطناً نبیره حضرت صاحبقران تاجدار است، در کرمان نایب‌الایاله ساخت. محمد قاسم خان دامغانی برحسب صوابدید او به مباشری کار عباس‌قلی خان پرداخت [و] رستم خان ولد دیگر خود را به قلعه بم فرستاد و ابوالقاسم خان گروس را در نزد او به مباشری نهاد. این ابوالقاسم خان سلفاً بعد سلف از معارف حکام گروس بوده، ولی آن محمد قاسم خان دامغانی در سلک قلندران نامأنوس و چون نودولتان بر مسند عزت کامرانی می‌نموده است. در ایام حیات ابراهیم خان، یک دفعه طغیانی شدید ورزید و در قلعه بم شتافته، در مراسم طغیان با اهالی سیستان همداستان گردید.

شاهنشاه آگاه که ملکی را به سواری ستاند و سپاهی را از پیغامی مغلوب گرداند، آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت خاصه را مأمور فرمود و مشارالیه را از قلعه بم به تدابیر صائبه بیرون آورده باز در خدمت ابراهیم خان، سردار و کارگزار نمود. بعد از فوت

ابراهیم خان، باز آن نادان، حقوق جان بخشی حضرت صاحبقرانی را فراموش کرد و خانزاده جوان عباس قلی خان را فریب داده سر به طغیان برآورد. از ابتدا علی الغفله با جمعیتی کامل روی به قلعه بم گذاشت و ابوالقاسم خان گروس را که محل کار و دولتخواه صاحبقران تاجدار می دانست، از میان برداشت. برادر ابوالقاسم خان را نیز در شهر کرمان به برادر ملحق ساخت و شورشی عجیب در کرمان و کرمانی انداخت. طوایف بلوچ^۱ فرصت غنیمت شمرده حوالی آن ولایت را یغما و غارت کردند. از قراری که قبل ازین اشاره شد، میرزا محمدجعفر حمزه کلایی^۲ [۳۹۰] مازندرانی وزیر مازندران برحسب امر صاحبقران زمان به نظم کرمان روی آورده، از فرط اخلال محمدقاسم خان مزبور کاری نساخت و به مراجعت پرداخت. جمعی از معارف آن ولایت به دربار معدلت آیت به دادخواهی آمدند و به جهت نظم کار آن جا مستدعی تعیین امیری کارگزار شدند. خانلرخان غلام پیشخدمت خاصه همایون، که ولد علی مرادخان زند و بطناً نبیره خاقان ظفرمند اعنی محمدحسن خان غفران پیوند و همنام آن جد ارجمند بود، حسب الامر الاعلی به نظم ولایت کرمان روی نمود. درین دو سال که هنگامه شورش روسیه در آذربایجان واقع گردید، محمدقاسم خان مزبور، عباس قلی خان جوان مغرور را وسوسه کرده، زیاده از سابق به وادی طغیان کشانید. خانلرخان مذکور اوضاع را دیگرگون یافت و قهراً از آن جا بیرون آمده به عزم دارالخلافت طهران شتافت. محمدقاسم خان، نواب عباس قلی خان را تحریک کرد که: خانلرخان از دو طرف، نژاد از سلاطین بزرگ دارد و شاید در ایام سروری، چند روزی ما را معطل بگذارد، همان بهتر که اکنون به دفعش پردازیم و خاطر از دغدغه او فارغ سازیم.

بالجمله، ارباب حسین نامی را که از ارادل و اوباش کرمان بود، با پنجاه نفر از اوباش و رنود از عقب خانلرخان جوان تاختند و در شب چهارشنبه بیستم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و سه در رباط قلعه باغین کرمان بر سر وی ریخته، او و یک نفر پیشخدمتش را مقتول ساختند و علی الصباح کوس مخالفت نواختند.

۱. مجلس: «بلوچ»

۲. منسوب به حمزه کلاکه اینک جزئی از شهر بابل است؛ مجلس: «کلابی».

این قطعه در تاریخ قتل خانلرخان از طبع مؤلف تراوید و در این صحیفه ثبت گردید.
لمؤلفه:

دریغا از آن خانلرخان که بود	ز شاهان دوران مر او را نژاد
پدر زند و مادر ز قاجار ایل	ز مام و پدر هر دو او شاهزاد
دریغا از آن تارک سرفراز	که در قلعه باغین کرمان فتاد
ستم شد ز کرمانیان بر کسی	که کرمان صفت بودیش صد بلاد
چه مهمان‌کش این خیل کرمانیان	نکرد این ستم کس جز ابن‌زیاد
به کرمان قتالی ز شاه شهید	همی رفت و کرمانیان از عناد
بکشتند آن نوجوان در عوض	زهی دونی و فطرت کج نهاد
ادیبی چو او از ملک‌زادگان	ندارد کسی در جهان هیچ یاد
به نظم و به نثر و به خط و به ربط	به هر فرقه [ای] بودی او اوستاد
اگر چه منش می نرفتم به بر	به من مهربان وی زیاد از زیاد ^۱
رقم خاوری کرد بی‌قلب شاد	به تاریخ ازخان مقتول داد

بالجمله، علی‌الصباح کار را بر ملا کردند و جمعی از محصلین مالیات و گماشتگان دیوان معدلت پیمان^۲ را گرفته محبوس آوردند. از اتفاقات در همان اوقات - از قراری که ان شاء الله تعالی عنقریب ذکر خواهد شد - امور دارالعباده یزد اختلالی داشت، لهذا محمدقاسم خان دامغانی، جمعی از جماعت بلوچستانی و سیستانی را فراهم آورده، به اتفاق نواب عباس‌قلی خان روی به تسخیر دارالعباده یزد گذاشت. چون اهالی کرمان در ایام شورش لطفعلی خان زند - از قراری که در بدایت جلد اول اشاره شد - صدمه پر زوری به سبب قتل عام دیده بودند، از سطوت شاهنشاه صاحبقران اندیشه نمودند، در منزل ریاط شمس که آخر خاک کرمان است و دوازده فرسنگ تا دارالعباده یزد مسافت دارد، اردوی نواب عباس‌قلی خان را برهم زدند و مباشر این خدمت نمایان شدند. معزی‌الیه از همان جا به دارالعلم شیراز نزد خالوی خود حضرت حسین علی میرزای فرمانفرما و پس

۱. مجلس: «ریاد»

۲. مجلس: «سمات»

۳. مجلس: - «یزد»

از چندی از آن جا به مازندران نزد نواب محمدقلی میرزای ملک آرا که از طرف پدر عم و از جانب مادر خال او بود، گریخت و محمدقاسم خان به قلعه بم شتافته و در آن جا راهی نیافته از عزیمت سیستان به دامن امان [۳۹۱] سیستانیان آویخت.

بالجمله، بعد از عرض فقرات مزبور به دربار دارای عدالت دستور، نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به ایالت ولایت کرمان و سرکشی دارالعباده یزد مأمور شد و با جمعیتی که همراه داشت، روانه آن حدود و ثغور آمد. چندی - از قراری که ذکر خواهد شد - به محاصره دارالعباده یزد کوشید و بالاخره برحسب امر همایون روانه دارالامان کرمان گردید.

پس از وصول به کرمان، چندی در باغ نظر که قلعه‌ای است در خارج شهر، منزل کرد و آقا علی نامی که نبیره تقی خان افغانی دُرّانی و در فتنه جویی و آشوب طلبی جدّ خود را ثانی بود، سر به طغیان برآورد. چند روزی در دروب باغ نظر هنگامه گیر و دار گرم بود و محمدحسین خان قاجار در آن گیر و دار کشته گشته روی به سرایی دیگر نمود. ولد میرزا عبدالجبار کلارستانی مازندرانی، میرزا علی قلی نام، که پدر و پسر هر دو وزیر مرحوم ابراهیم خان بودند، چون با اهل شهر زبان داشت، مستحفظین باغ نظر او را هدف گلوله تفنگ نمودند. دوازده شبان روز، آن شورش و غوغا طول کشید تا آخر الامر نایره آن فتنه به زلال تدبیرات آقامحمدحسن پیشخدمت خاصه شهریاری - که از قرار نگارش - مأمور به نظم کار نواب عباس قلی خان شده بود، مُنطفی گردید. چندی دیگر که^۱ باز کرمانیان شبی در خانه شیخ حسن نامی کرمانی که شیطان را در فساد ثانی بود، همّت بر جمعیت گماشتند و مجدداً سر شورش داشتند، نواب شاهزاده ازین معنی خبردار و علی الصباح ایشان را احضار نمود و کلبعلی خان نامی را که رأس و^۲ رئیس آن قوم غدار بود، مقتول فرمود. هفت نفر^۳ دیگر از رؤسا را از دو دیده نابینا کرد. شیخ حسن صاحب خانه از خوف، خود را به چاهی انداخته روی به چاه عدم آورد.

خلاصه، نواب شاهزاده، محمدقاسم خان دامغانی را به تدابیر صائبه از سیستان

۱. مجلس: - «که»

۲. ملی: - «رأس و»

۳. ملی: - «نفر»

به کرمان کشید و آن مفسد عنید را روانه دربار صاحبقران رشید گردانید. در موقف سیاست قاهره به جرم آن همه جسارت شاه‌ره، دیده از دیدن جهان بربست و در وطن مألوف خویش رفته، در کنج قناعت بنشست.

ذکر شورش عبدالرضاخان حاکم دارالعباده یزد و اوضاع

نواب محمدولی میرزای شاهزاده و رفع آن از حُسنِ اهتمامات صاحبقران آزاده

در اوقاتی که امر دارالامان کرمان - از قراری که نگارش یافت - از سوء خیالات فاسده محمدقاسم خان دامغانی اختلالی کامل یافت، نواب محمدولی میرزای والی ولایت یزد، به طمع اخذ ایالت کرمان، یزد را خالی گذاشته به سمت دارالخلافه طهران شتافت و^۱ عبدالرضاخان یزدی ولد محمدتقی خان بیگلریگی قدیم یزد که وزیر و کارگزار حضرت شاهزاده بود، به دو سه جهت دست به طغیان برگشود: اول آن که، نواب شاهزاده به سبب سوء خلقی که داشت و قبل ازین کلک مؤلف آن را نگاشت، همان رفتار و کرداری که با اهالی مملکت خراسان می‌کرد، با اهالی^۲ دارالعباده آشد از آن به میان گذاشت؛ در شش ماهه اول سال، مردم را از معاملات معاف فرمود و در شش ماهه ثانی، روزی یک هزار تومان نقد جبراً قهراً از ایشان مطالبه می‌نمود. هرگاه احیاناً دیناری از آن مبلغ در آن روز قصور می‌یافت، حضرت والا در ابتدا از ضرب سنگ، فرق خویش می‌شکافت و در انتها، مباشر آن کار از ضرب سیاست آن حضرت روی از عالم برمی‌تافت.

طغیان سوء خلق به جایی رسید که بالاخره به جهت اراجیفی چند که شنید، قاصد جانِ الله‌قلی میرزای ولد ارشد خویش و میرزا مهدی‌قلی نوایی وزیر مصلحت‌کیش گردید. عبدالرضاخان و اهالی آن سامان را ازین^۳ رفتارهای ناهنجار باعث

۱. ملی: «و»

۲. مجلس: «اعالی»

۳. مجلس: «این»

وحشت کامل گشت و کار از رسوم خدمت‌گزاری و وفاداری درگذشت.

دویم آن‌که، شورش روسیه را عبدالرضا [۳۹۲] خان به طرزهای عجیب شنید و -العیاذبالله- رشته امید از پایداری دولت سرمد برید.

سیم آن‌که، حاکم و مباشر کرمان را که همسایه یزد است، طاغی یافت و خود هم به مرحله طغیان شتافت.

چهارم آن‌که، نطفه کثیفه‌اش در رحم خبیثه یکی از نسوان خفیفه بنی اسرائیلیه انعقاد یافته بود؛ به اقتضای سرشت زشت، با ولی نعمت خویش نمک به حرامی پیشه نمود. با آن‌که سالیان دراز در اوقات فلاکت و نیاز در دارالملک خراسان و دارالخلافه طهران^۱ با اعزاز از نواب شاهزاده سرافراز نوازش‌ها دید، باز به علت فطرت پلید، کفران نعمت ورزید و مباشر کار طغیان گردید. در غیبت نواب شاهزاده به فریب ولد ارجمندش چنگیز میرزا گرایید و آن جوان صاف اعتقاد را فریب داده، اشراف و اعیان و رعایای دارالعباده را با خود متفق ساخت و اهل و عیال و متعلقان نواب شاهزاده را به طوری مخفّف روانه دارالخلافه کرده، به ضبط خزینه و دفینه و گنجینه پرداخت.

نواب محمدولی میرزا بعد از آن‌که امر مصالحه روسیه - به طوری که نگارش یافت - از هم گذشت، از دارالخلافه به عزیمت دارالعباده یزد^۲ راجع گشت. در قصبه نائین به اهل و عیال پریشان رسید و از کیفیت ماجرا مطلع گردید. لاعلاج از قصبه نائین با اهل و عیال پریشان عازم رجعت به طهران گشته، در خلط آباد نائین به ملاقات نواب شاهزاده شجاع السلطنه رسید. نواب معزی‌الیه هر قدر اصرار کرد که او را برگرداند و ولایت دارالعباده را مستخلص ساخته مجدداً وی را بر مسند ایالت بنشاند، تن در نداد و با آن همه سوء احوال روی به دارالخلافه نهاد. نواب شجاع السلطنه بعد از وصول به دارالعباده یزد، چندی در باغ خارج شهر که به دولت آباد معروف است، مقیم شد و در تسخیر آن قلعه متین مستقیم آمد.

روزها به شورش و جدال مشغول بود و شب‌ها یورش به قلعه برده کار را بر محصورین تنگ می نمود. در خلال این احوال، جمعی از معارف دارالعباده با عریضه

۱. مجلس: «طهران»

۲. مجلس: «یزد»

خان یزد و پیشکشی زیاده به درگاه صاحبقران آزاده آمدند و از سوء سلوک کارکنان نواب محمدولی میرزا شکایت‌گزار شدند. بلافاصله جمعی دیگر از عقب ایشان رسیدند و مستدعی دفع تعرض نواب حسن‌علی میرزا گردیدند. چون فضلا و علما و اعیان آن کشور، مستدعی ایالت عبدالرضاخان خیره سر شده بودند، لهذا اولیای دولت قاهره، دفع آن^۱ فتنه‌جورا محمول به وقتی دیگر نمودند. علی‌العجاله خلعت و فرمان حکومت به اسم عبدالرضا خان از مصدر خلافت صادر شد و آقا محمدجعفر کاشانی تفنگدار خاصه شریفه به منع نواب حسن‌علی میرزا از محاصره قلعه به صوب آن ولایت سایر آمد. نواب معزی‌الیه امثال فرمان همایون را واجب شمرده، دست از محاصره قلعه برداشته - از قراری که تحریر شد - به دارالامان کرمان روی آورد. آقا محمد اسماعیل پیشخدمت‌باشی اصفهانی که حسب‌الامر حضرت صاحبقرانی به همراهی نواب شجاع‌السلطنه به جهت استرداد اموال نواب محمدولی میرزا از عبدالرضاخان به آن سامان رفته بود، مبلغی از نقد و جنس اموال را از مشارالیه جبراً و قهراً گرفته روی به دارالخلافه نمود. نواب ظل‌السلطان علی شاه برحسب امر صاحبقران آگاه، مباشر رتق و فتق مهام دارالعباده و ترقب احوال عبدالرضاخان ناموس برباد داده گردید و امر اختلال آن ولایت، قلیل انتظامی به هم رسانید.

بخش ۲

بهاریه سال سیچقان‌ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و سه
و تجدید وزارت امین‌الدوله

شیر اژدها چنگ بیشه گردون و اژدهای شیر آهنگ این فیروزه هامون، یعنی مهر
آیینه‌گون، درین سال میمون، بعد از انقضای دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب جمعه
پنجم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجری مطابق [۳۹۳] با
سال فرّخ فال سیچقان‌ئیل ترکی به جانب خرگاه حَمَل آهنگ نمود و سلطان بهار
امین‌الدوله ابر آذار^۱ را مجدداً به وزارت دیوان گلزار امر نمود^۲. باد نوروزی که نایب
خسرو ربیع است، در دارالخلافة گلشن بدیع به آمد و رفت پای گشاد و مشیر شکوفه بر
فلک شاخسار آبروی وزارت را برباد داد و سرداران صنوبر و چنار به نظم خاور زمین
گلزار مأمور شدند و امیران عرعر و شمشاد در تصرف ارض فیض قرین گلشن و
نیشابور چمن جسور آمدند.

سلطان فروردین به زیارت روضه گلشن و عزیمت سلطان‌آباد چمن، رخت کشید
و سپهدار نسیم بهار خزاین متنوعه گلزار را به پارنج آن شهریار طراوت آثار پیشکش
گردانید. سفیر روسی نژاد دی به سبب جسارت‌های پی‌درپی در دارالخلافة گلشن مقتول
شد و باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، به اطفاء نایره این هنگامه مشغول آمد.
بزم شیلان نوروزی به آیین سنوات خلافت آراسته شد و غبار کدورت از صفحه

خاطر^۱ امنای دولت برخاسته^۲ [گردید].

چون در سنوات پار و پیرار به سبب مشغولی جناب آصف‌الدوله العلیه اللهیارخان قاجار به امورات لشکرکشی بی‌شمار و مجادله با روسیه بدکردار و گرفتاری او در قید اسار، رشته مهمات داد و ستد هر مملکت و دیار از هم گسسته بود، لهذا مجدداً مشغولی او به کار دیوان قدربنیان به جهات عدیده، خلاف قاعده ملکداری می‌نمود. جناب امین‌الدوله عبدالله خان نیز در دارالسلطنه اصفهان با نواب سیف‌الدوله سلطان محمد میرزا به طوری که در نظر داشت رایگان نگردید و مصلحت خود را در توقف آن دیار ندید و به مأمّن عافیت که عبارت از دربار دولت ابدآیت است، رخت کشیده، آرام‌گزید. بنابر آن در بدایت این سال فرّخ حال به حکم وراثت و لیاقت و وفور حق‌شناسی صاحبقران فتوّت آیت، بر مسند وزارت استیفای ممالک کماکان شتافت و زمام مهام داد و ستد سنه سیچقان‌ئیل را که اول سال سنوات دوازده‌گانه ترکی است، در قبضه اختیار یافت. جناب آصف‌الدوله نیز به رسم سابق در ایوان امارت کل نشست و همّت بر نظم امور دربار و کشیکخانه کیوان آثار بست. محمدحسن خان ولد ارجمندش که در ایام غیبت او - از قرار نگارش - نایب دیوان بود، برحسب امر شاهنشاه تاجدار کماکان به لوازم شغل سالاری بار اقدام نمود. خاطر خطیر شاهنشاه زمان از امورات قدربنیان آسوده گشت و از همّت دارای تاجدار، نظم هر کار و بار از حوصله اندیشه معیارشناسان کار درگذشت.

ذکر مصلحت جویی‌های سردار روسیه و آمدن نواب نایب‌السلطنه العلیه

به دربار سنیّه و سایر امور اتفاقیه بر قانون و رویه

ینارال پسقاویچ سردار روسیه بعد از آن که ولایات تبریز و خوی و ارومیه را تخلیه

۱. ملی: «خواطر»

۲. ملی: «برخواست»

ساخت، در باب تخلیه ایروان و لنکران به عذری موجه پرداخت که ظهور این مطلب موقوف به اذن و اجازه امپراطور اعظم نیکولای پاولیچ است و اجازه امپراطوری نیز بسته به سفارت نواب امیرزاده اعظم حضرت محمد میرزا و دیگر هیچ. هرگاه صاحبقران کشورگیر بنابر مصلحت ملکداری، نواب امیرزاده معزی‌الیه را به نیت تهنیت جلوس امپراطوری بر تخت سلطنت، به دارالملک پطرزبورغ گسیل فرمایند و ابواب موافقت را از ظهور این نوع مهربانی و الفت بر چهره اولیای آن شوکت گشایند، بی‌شایبه تردید و تشکیک، ولایات مزبوره نیز مثل خوی و ارومیه و تبریز به پارانج نواب امیرزاده داده شود، بلکه معادل تنخواهی که اولیای دولت علیه ایران خسارت کشیده‌اند، به صیغه تکلف در قبضه تصرف^۱ او نهاده آید. نواب نایب‌السلطنه به جهت عرض فقرات [۳۹۴] معلومه و قرار آن به اذن اولیای دولت جاوید ارکان عازم دربار دولت شده، در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام وارد آستان معدلت آیت گردید. در مجالس متعدده در انجمن معدلت دستور سخن از صحت و سقم این مطلب گفته شد و بالاخره گوهر این مدعا به منقبت بیان شاهنشاه مشکل‌گشا به این طریق سفته گردید که: نواب ولیعهد زمان، خود بنفسه عازم ملاقات امپراطور اعظم گشته و مشقت این سفر را خود متحمل شده، در راه استخلاص ولایات اسلام از تصرف کفره ظلام، از راحت تن گذشته باشد.

رأی ملک‌آرای اعلیحضرت شاهنشاهی را جمیع عقلای دربار شوکت‌مدار و اُمنای و وزرای درگاه فلک اقتدار پسندیدند و مباشر تهیه و تدارک این کار، بر حسب امر خسرو اعلیٰ مقدار گردیدند.

تحف و طرفی که مناسب عزیمت ولیعهدی چنین ولایتی شأن پادشاهی چنان بود، به انضمام اسباب و اوضاع عزیمت و ادوات مکمل به جواهر پر قیمت، تسلیم کارکنان نواب نایب‌السلطنه العلیه نمودند و روتق ولایت عهد را از بروز تفقدات شاهانه افزودند. چون جناب آصف‌الدوله اللهیارخان در بدایت ایام وزارت خویش در باب استرداد ولایات متصرفی روسیه ازین دولت نصرت‌کیش اصراری داشت و عزت خود را

۱. ملی: «تکلف در قبضه به صیغه تصرف»

بسته به ظهور جنگ و مجادله می‌پنداشت و بالاخره ولایات دیگر را با خزانه بی‌مرّ بر سر این کار گذاشت و منظور نظر اقدس آن بود که تربیتی ازو فرماید تا ازین پس به جسارت این گونه مطالب لب نگشاید، لهذا نَوَاب ولیعهد دوران بر حسب امر شاهنشاه زمان در میدان درب‌سرای دولت، معزی‌الیه را از دست رأفت پیوست خود تربیتی مشفقانه نمود. مثنوی:

نار تو این است نورت چون بود ماتمت این است سورت چون بود

بالجمله، حضرت ولیعهدی پس از اتمام کار و استماع هر نوع فرمایشات از شاهنشاه تاجدار، پای عزیمت به انتظام مهام ولایت همدان برگشود. حضرت اعلیٰ به اقتضای فصل صیف در، بیلاقات حول و حوش دارالخلافه، اوقات همایون را به صید و شکار و تماشای ارباع و مرغزار مصروف داشت و از قراری که به خواست خدا عن‌قریب نگاشته کلک فصاحت نصیب خواهد شد، همّت ملوکانه بر انتظام امور خراسان گماشت. [مصر]ع: آفتاب دولتش هر جا که تابد جنت است

ذکر اوضاع مملکت خراسان بعد از

عزیمت حضرت شجاع‌السلطنه به دارالخلافه طهران و
مأموریت حسین خان و حسن خان قاجار قزوینی به آن سامان

در سال قبل که نَوَاب شجاع‌السلطنه العلیّه حسن‌علی میرزا، بر حسب امر شاهنشاه خورشیدلوا به عزم دعوی روسیه بی‌حیا روانه صوب دارالخلافه جاوید ائتما^۱ شد، حسب الاستدعای نَوَاب معزی‌الیه، فرمان ایالت مملکت خراسان به نام نامی نَوَاب امیرزاده اشجع هلاکو میرزا الملقب به بهادرخان صادر شد و ولد ارجمند دیگرش ارغون میرزا نیز به حکومت ولایت سبزوار و توقف در آن دیار کماکان صاحب مفاخر

آمد.^۱ ولایت ترشیز را نیز به امیر علی نقی خان عرب زنگوئی^۲ حاکم طبس داد و منگوقاآن میرزا ولد اصغر خود را به اسم ایالت نزد او نهاد. پس از انقضای مدّت سه ماه، محمدخان قرایی حاکم تربت حیدریه به عادت معهوده طغیان ورزید و در سایه دیوار قباح و وقاحت آرمید.

رضاقلی خان کرد زعفرانلو حاکم خوشان معروف به ایلخانی به سبب عداوتی که با محمدخان داشت، نواب هلاکو میرزا را به عزیمت تسخیر تربت برگماشت. در اندک زمانی از جمعیت خراسانی معادل شش هزار نفر در خارج ارض اقدس جمع شدند و رضاقلی خان مزبور به اتفاق نجف قلی خان حاکم بزونجرد و صید محمدخان جلایر حاکم کلات و بیگلرخان [۳۹۵] چاپشلو حاکم دره جز، هر یک با جمعیت خود، نواب امیرزاده را پروانه شمع آمدند. در اواسط شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و سه از ارض فیض فرض، حرکت دست داد و نواب امیرزاده با خوانین و آن جمعیت آماده، روی سعادت به تسخیر ولایت تربت نهاد. در منزل رباط سفید، امیر علی نقی خان عرب زنگوئی و امیر اسد الله خان عرب خزیمه، حاکم طبس و قاینات، با جمعیت خود رسیدند و با آن احتشاد زیاد و دو عراده توپ صاعقه بنیاد، قاصد تربت گردیدند.

یار محمدخان افغان هم که از جانب کامران میرزا^۳ والی هرات در غوریان با دو هزار افغان منتظر اشارتی بود، در دور تربت خود را به معسکر فیروزی نشان ملحق نمود. یک نفر از خویشان بنیادخان هزاره نیز به استصواب رضاقلی خان ایلخانی با هفتصد^۴ نفر سوار جلادت مبانی وارد گشت و محمد خان قرایی عرصه را تنگ و خود را عاجز از جنگ دیده در ظاهر از مرحله نافرمانی درگذشت. در جزو با نواب هلاکو میرزا بنای مراوده گذاشت و از فرط شیطان خیالی، چنین معروض داشت که: هرگاه نواب امیرزاده، حمایت و رعایت مرا قصد فرماید و گوش به عرض غرض آمیز خوانین نگشاید و به دستخط مبارک مرا مطمئن نماید، پالهنک صداقت به گردن اندازم و عن قریب به شرفیابی

۱. مجلس: «ارغون میرزا... آمد»

۲. در تاریخ جهان آرا، اثر میرزا محمدصادق وقایع نگار مروزی، زنگویی و زنگولی هر دو املا آمده است؛ ملی و

۴. ملی: «هفتصد»

۳. مجلس: «میرزای»

مجلس: «زنگولی»

آستان پردازم. نواب امیرزاده جوان صادق‌الجنان غافل از مراتب فتنه‌جویی آن ثانی شیطان، از فرط سادگی، بعضی نقوش مشعر بر منظورات مشارالیه بر صفحه رقم نمود و محمدخان بلافاصله همان شرح مرقومه را نزد خوانین معلومه گسیل نمود.

بالجمله، به یک شیطان خیالی محمدخان، اوضاع درچیده برچیده شد و نواب امیرزاده از دورنگی خوانین، مصلحت خود را در توقف به دور تربت ندیده و به جانب ارض اقدس گراییده آمد. فی مابین محمدخان و سایر خوانین خصوصیت و موافقت تازه شد و سواره هزاره به استصواب رضاقلی خان، حول و حوش ارض اقدس را تاخته، نوای این هنگامه بلند آوازه آمد. بعد از عرض این مدعا به اولیای دولت نصرت ائمتما، مصلحت چنان اقتضا کرد که نواب اسماعیل میرزا را که قبل ازین حاکم ترشیز بود، والی گردانند و فتنه [ای] که در خراسان تازه برخاسته^۱، فرو نشانند. میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد رضاقلی خان ایلخانی، مراتب والی‌گری نواب اسماعیل میرزا را از دارالخلافه طهران تحریر کرد و چاپار سریع این خبر بدیع را در رباط سفید - دو منزلی مشهد مقدس - آورد. جمعیت خراسانی به جهت اخبار خدمت به والی ثانی متفرق شدند و نواب هلاکو میرزا با خوانین اکراد و یارمحمدخان افغان به ارض اقدس آمدند.

رضاقلی خان چون تشویش کامل از گرفتاری خود داشت، لهذا با نواب هلاکو میرزا بنای کفران گذاشت. چون والی‌گری نواب اسماعیل میرزا درست مشخص نبود، لهذا از فرط ناپاکی، امیرزاده دیگر نواب اباقاخان میرزا را که برادر هلاکو میرزاست، والی نمود. دو روزی به خواهش نفس، او را بر سبیل عاریت بر مسند والی‌گری کشانید و نواب هلاکو میرزا را به طوری مخفف، محبوس‌گانه به ولایت خبوشان کشانید. چند روز که ازین مقدمه گذشت، هنگامه پشیمانی درین عمل از رضاقلی خان ظاهر گشت. نواب هلاکو میرزا را که به خبوشان برده بود، رها ساخت و امیرزاده نیز به ولایت سبزوار نزد نواب ارغون میرزا آمده به عرض فقرات اتفاقیه به دربار اعلیٰ پرداخت. رضاقلی خان چون عرصه را خالی دید، شهر نیشابور و بلوکات را کلاً متصرف گردید و جعفرقلی خان

ولد نجف‌قلی خان شادلو داماد خود را در آن‌جا نایب گردانید.

خلاصه، نواب اسماعیل میرزا با فرمان والی‌گری خراسان به ارض اقدس شتافت و چون اهل و عیال نواب شجاع‌السلطنه با مستحفظین سبزواری در ارگ بودند، راهی نیافت. با وجود منع خود از [۳۹۶] دخول در ارگ، مصلحت در توقف شهر ندیده، در خارج شهر آمده، آرام‌گزید. چون وجود نواب اسماعیل میرزا با وجود اقامت نواب امیرزادگان در ارگ مشهد مقدس و قلعه سبزواری مانعة‌الجمع بود و هیچ‌یک اطاعت دیگری را نمی‌نمود، لهذا صاحبقران کشورگیر، خواست ثالثی را در این کار برگزیند تا فتنه برخاسته، فرو نشیند؛ حسین‌خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان را به سرداری مملکت خراسان مفتخر فرمود و مشارالیه را به اتفاق برادرش حسن‌خان سارواصلان با جمعیتی از سواره و پیاده رکاب ظفرعنان، به آن صوب گسیل نمود. نواب اسماعیل میرزا را احضار به دربار آسمان‌مدار کردند و مأمورین در اواسط شهر صفراالمظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار به ارض فیض آثار روی آوردند. حسین‌خان سردار پس از وصول به آن دیار، شهر و ارگ مشهد مقدس را به تدابیر صایبه متصرف شد و نواب امیرزاده ارغون میرزا، کماکان در ولایت سبزواری حکمروا و متوقف آمد - بمنته وجوده.

ذکر وصول عریضه قزلباشیه کابل مصحوب حسین‌علی خان جوانشیر

و بهبودخان کابلی و وقایع سفارت حسین‌علی خان جوانشیر

به مملکت سند از روی حيله و تزویر و اخذ منافع کثیر

از قراری که در وقایع جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد، بعد از سپری شدن دولت محمود شاه افغان و توقف او در ولایت هرات و کور کردن فتح‌خان شرارت آیات، برادران او بنای شورش و طغیان در ولایات متصرفی جماعت افغان گذاشتند و هر کدام

یک نفر از اولاد تیمور شاه را علی‌الظاهر به امارت برداشتند. چندی که کار بدین کردار گذاشت، از وفور تعدّیات ایشان، ولایات^۱ مزبوره زیر و زبر گشت. رنجیده نام هندو از طایفه سِنکه^۲، که به زبان هندو موی سر است، از جمله مریدان بابانانک، تسلطی کامل یافته ولایت کشمیر را مسخر ساخت و در آن دیار رایت استیلا برافراخت. اهالی ولایات کابل و پیشاور، تعدّیات برادران فتح‌خان را برتافتند و استخلاص خویش را منحصر در تمسّک به اذیال حمایت اولیای دولت علیّه یافتند. جمیع خوانین و سرخیلان طوایف قزلباشیه که در آن ولایت بودند، عریضه ارادتمندانه قلمی داشته، مصحوب حسین علی خان نام جوانشیر که از معارف آن طایفه بود، به دربار شاهنشاهی گسیل نمودند.

مشارالیه چون در عزیمت از راه هرات واهمه داشت، لهذا از راه بیابان بلوچستان روی به صوب کرمان گذاشت. نواب حسن علی میرزا را در کرمان دریافت و معجلاً به دربار شوکت شتافت. بعد از ورود به توسط امنیان دولت معدلت آموز به شرف استسعاد حضور معدلت دستور مشرف گردید و مستدعیات خوانین قزلباشیه به این نحو به عرض رسید که: «ما بندگان از قدیم‌الایام رعیت سرکار سلاطین با تمکین ایران بوده‌ایم و مدتی است که به علت تصاریف زمان در ولایات متصرفی افغان به فراغت در مهد آسایش غنوده‌ایم. اکنون از تعدّیات فتح‌خان بارکزائی عرصه بر ما تنگ شده و شیشه راحت این بندگان بر سنگ آمده؛ هر گاه صاحبقران کشورگیر را رأی عالم‌آرا به استخلاص آن مملکت و استرخاص این رعیت قرار گیرد، از فرستادن یک نفر از نواب شاهزادگان اعظم با جمعیتی شایان مستدعیات ما بندگان را درپذیرد، جمیعاً ملتزم و متعهدیم که به محض وصول موکب نواب شاهزاده به حوالی هرات، برادران فتح‌خان را با دستان بسته به حضور آوریم و ولایت هرات را نیز مستخلص نموده به کارکنان دیوان همایون بسپَریم. ولایات قندهار و کابل و پیشاور نیز تا حدود پنجاب، غازیان ظفرمآب را در زیر پی ختلیان نصرت رکاب است و ما بندگان از ظهور این خدمت شایان [۳۹۷] جاودان و بهره‌مند و

۱. ملی: - «هرات و کور کردن ... ولایات»؛ افتادگی نسخه ملی، در مطابقه با نسخه‌های کتابخانه ملک و مجلس اصلاح شد.
۲. مجلس: «رسکه»

کامیاب».

اعلی‌حضرت شاهنشاه معدلت‌انگیز بنابر مظنه عدم رضای اولیای دولت انگریز و ظهور فتنه و آشوب در سرحدات هندوستان و وقوع کدورت خاطر جمهوریت آن شوکت موافقت ارکان، درین فقره تأملی بی‌نهایت فرمود. علی‌العجاله فرستادگان مزبور را مورد تفقّدات نامحصور داشته، به بهانه اقتضای وقت در دارالخلافه چندی مأمور به توقف فرمود. چون حسین علی خان خود در مملکت سند کاری داشت، لهذا مستدعی صدور فرمانی مشعر بر سفارش‌نامه‌ای به ولایت سند گشته، بعد از اصدار فرمان، از راه مملکت فارس و بحر عمان، روی به ولایت سند گذاشت. از قراری که - ان شاء الله تعالی - رقمزد کلک بیان خواهد شد، در ولایت سند خود را ایلچی دولت علیه به قلم داد و با خدمتی نمایان بعد از چندی، پای به مراجعت ایران برگشاد.

ذکر عزیمت شاهنشاه انجم تحشّم به زیارت حضرت معصومه قم و رفتن به صوب سلطان آباد کزاز و اوضاع اتفاقیه در آن بلده بهجت‌انبار

بعد از قرار و مدار کار مملکت خراسان و انتهای فصل تابستان و ابتدای میزان، رأی عالم‌آرا به زیارت روضه بضعه احمدی - صلوات‌الله علیها - و مشغولی به صید و شکار در ولایات عراق مینو آثار قرار یافت و در اواسط شهر جمادی‌الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار، موکب ظفرشعار به آن سامان و دیار شتافت. در روز ورود موکب انجم تحشّم به دارالایمان قم، این بنده مدحت‌گزار با اهل و عیال بی‌شمار از سامان نهادند و ولایت الوار، به طریق فرار وارد آن دیار و شرفیاب درگاه فلک‌مدار شاهنشاه تاجدار و مورد تفقّدات بی‌شمار آمد.

تبیین این مقال آن‌که، بعد از مدت سه سنه افزون که در آن دیار به مباحثی افتادم و آدابی نیکو که موجب مزید امیدواری رعیت و دعاگویی دوام دولت ابدآیت بود نهادم،

از وفور حق‌نشناسی^۱ نواب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا، اوضاع سی ساله^۲ نوکری دربار دولت جاوید را بر باد دادم [و] مدت هفت ماه در قلعه روئین‌دز نهاوند که از مستحادثات محمود میرازی ارجمند است، محبوس بودم و از زندگی و زندگانی مأیوس. بالاخره حضرت صاحبقران دادرس به توسط امیان شوکت خداداد به دادم رسید و به نوشته و پیغام مقربان و حمایت همسایگان، فرار اختیار کرده، بخت سعیدم^۳ به آستان خلافت نشان کشید.

هادی‌خان ترکمان، ساکن قریه آورزمان^۴ ملایر، که در دو فرسخی نهاوند واقع است، سه روز در قریه مذکوره ما را ضیافت کرد و بقیه متعلقان و متعلقات را به طرز مختلفه از بلده نهاوند برآورد. بالجمله، بعد از ورود به قریه چوبین ملایر، که اکنون معروف به دولت‌آباد است و مقر ایالت شاهزاده آزاده شیخ‌علی میرزا، در سرای حضرت میرزا محمد حسن شیرازی که وزیر آن دیار و رییس خالوی این مدحت‌گزار بود، منزل کردم و مدت دوازده شبان‌روز در آن مکان بهجت‌اندوز در عین احترام، روز و شبی به سر آوردم.

نواب شیخ‌علی میرزا، نهایت رحمت و رأفت منظور داشت و همّت بر مرمت احوال این جمع پریشان‌گماشت. تدارکی که شایسته بود، از نقود سیم و زر و اسب و استر و کجاوه و چادر مرحمت فرمود. معتمدین امین به همراه کردند تا ما را سالمأً غانماً به شهر سلطان‌آباد کراز^۵ آوردند. این سلطان‌آباد که از مستحادثات مرحوم یوسف‌خان سپهدار عراق^۶ است و مشحون از آبادانی و نعمت بی‌شمار؛ حضرت غلامحسین‌خان سپهدار تازه که از شرف مصاهرت شاهنشاه دوران بلندآوازه است با وجود مشغولی به خدمات ورود مسعود [۳۹۸]، لازمه لطف و مهربانی به عمل آورد و تدارک دیگر از مرکوب و زر بر تدارک نواب شاهزاده همّت سیر مزید کرد. بعد از روز استجمام، عازم دارالایمان قم شدم و در آن دیار، شرفیاب دربار انجم تحشّم آمدم. از فرط مروّت فطری،

۱. مجلس: «شناسی»

۲. مجلس و ملک: + «ایام»

۳. مجلس: «سفیدم»

۴. بر سر راه نهاوند به ملایر، در شمال شرقی نهاوند قرار دارد.

۵. اراک امروزی

۶. مجلس: - «عراق»

زخم‌های نَوّاب شاهزادگان را مرهم عاطفت و مرحمت نهاد و چون اهل و عیال به همراه داشتیم از التزام رکابم معاف فرموده به دارالخلافت طهران فرستاد.

و خلاصه، موکب همایون پس از چهار روز از آن روضه دلفروز، نهضت آرا گشت و از ورود به سلطان آباد کزاز، فرق سپهدار با اقتدار از گنبد دَوّار برگذشت. خدمتی که در آن سفر، حضرت سپهدار به سرکار شاهنشاه تاجدار کرد، تاکنون هیچ نوکری در هیچ عهدی به عمل نیاورده و نخواهد آورد. مایعرف خود را نقداً جنساً بر طبق ارادت نهاد و در همان روز ورود، آنچه مایملک داشت حتی قبالة املاک موروثی و مکتسبی، همه را به پارنج دارای با تاج و گنج داد. دروب انبارهای نعمت را بر روی عموم همراهان گشادند و در خصوص ادای سیورسات و علوفه، صلاهی یغما و غارت در دادند. در چند روز توقف موکب فیروز، حضرت سپهدار آداب آموز، افکار بوذرجمهری به کار آورد و اهل کسب سلطان آباد را از خرید و فروش مأکولات رطباً و یابساً منع کرد. درین منع دو خاصیت بود: یکی آنکه ملتزمین رکاب ظفر مآب، مایحتاج خود را از انبارهای نعمت برند و چون خلاف قانون ضیافت است، از بازار چیزی نخرند؛ خاصیت دیگر آنکه، به قدر ضرورت، مایحتاج از خوان نعمت بردارند و اجناس را به جهت فروش به بازار نیارند.

خلاصه، علاوه برین خدمات، با هر یک از نَوّاب شاهزادگان و امرا و امنا حتی آحاد لشکر، تعارفات فراخور حال از نقد و جنس معمول شده در ازاء آن‌همه خدمات، مراحم زیاده درباره آن خانه‌زاد دولت خداداد مبذول افتاد: اولاً به خطاب مستطاب کدخدایی عراق سربلند گردید و پس از آن به اعطای نشانی مکّلل و مصوّر به تمثال بی‌مثال دارای آسمان محل^۱ و انعام متوجّهات دیوانی و رقبات به صیغه تیول ابدی بهره‌مند آمد. موازی پنج عراده توپ قلعه کوب از توپ‌های رکاب ظفر مآب به جهت حفظ آن قلعه ظفر انتساب به او عنایت رفت و معادل دویست نفر غلام که موجب و علوفه انعام آنها از سرکار معدلت فرجام است، به التزام خدمت سپهداری نیز مرحمت و هم مقرر شد که خندقی عمیق که اخراجاتش از دیوان همایون داده شود، بر دور آن شهر ارزنده‌کننده آید و حضرت سپهدار جلیل آسوده از تعرّضات آزاد و بنده.

بعد از قرار این امورات، موکب ظفر آیات را هنگام رجعت گشت [و] در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانی، عرصه دارالخلافه را از یمن ورود مسعود، پایه از سپهر برین درگذشت. این بنده مدحت‌گزار به همان خدمت ملفوفه‌نگاری و کتابت اسرار در حضور همایون، کماکان سربلند و با اعتبار شدم و از مزاحم گوناگون در میان امثال و اقران بهره‌مند آمدم.

سعدی:

دشمن آتش‌پرست بادپیما را بگو خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جو

ذکر ورود ینارال گربایدوف ایلچی دولت روسیه و وقوع قتل مشارالیه
در دارالخلافه [دولت] بهیّه و رستگاری نایب اول
و شهادت او در تقصیرات ایلچی دغل

این ینارال گربایدوف همشیره‌زاده ینارال پسقاویچ سردار روسیه بود و از معارف امرای آن شوکت بهیّه. در دربار ایمپراطوری در سلک وزرا منسلک بودی و حضرت ایمپراطورش، بر خلاف واقع، همواره امین و خیرخواهش خطاب می‌نمودی. در هنگام انعقاد مصالحه ترکمان جای حضور داشت و با ینارال پسقاویچ قرارها [۳۹۹] در کار می‌گذاشت. پس از طیّ معاهده، به جهت اعلام کیفیت معامله روانه نزد ایمپراطور شد و در حضرت ایمپراطوری سخن‌گزار اوضاع نزدیک و دور. چون امنیان دولت روس، مشارالیه را از طرز و قانون اهل ایران آگاه و با کارگزاران نواب نایب‌السلطنه‌اش همراه و همراه دیدند، لهذا او را به سفارت و وکالت و توقف در دربار دولت به جهت اتمام لوازم شروط عهدنامه موافقت برگزیدند. تحف و طرفی غریبه از قبیل چهل چراغ‌های بلور و ظروف عجیبه از قطعات سنگ یشم و سماق و غیره تراشیده و مباشر کمال تصنع گردیده بودند، با او همراه کرده و مشارالیه را با نامه دوستی ختامه ایمپراطوری به دربار دولت گسیل نمودند.

بعد از اطلاع کاربردان نواب ولیعهد زمان از ورود او به تفلیس، نظرعلی خان افشار ارومی را به مهمانداری تعیین گماشتند و تا ورود به دارالسلطنه تبریز، کمال احترام درباره او مرعی داشتند. چون موافق عهدنامه میمونه قرار داده بود که یک نفر کونسل در یکی از ولایات ایران به جهت نظم امور تجارت متوقف باشد و هنوز با امنای دولت قاهره، قطع و فصل این گفتگو نشده بود، لهذا مشارالیه معتمدی بر سیل عاریه روانه گیلان ساخت و خود به عزیمت دربار همایون پرداخت.

محمد خان بکشلو سرکرده افشار از دربار فلک‌مدار، مهمان‌دار شد و با کمال عزت و احترام روانه دربار جاوید آثار آمد. در روز ورود او که یکشنبه پنجم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار بود، میرزا محمدعلی خان کاشانی وزیر نواب ظل‌السلطان به اتفاق محمد ولی خان قاسملوی افشار، حسب الامر شاهنشاه تاجدار استقبالش نمودند و در سرایبی که مهمان‌خانه ایلچیان دولت روس و در محله، بازار و در جنب دروازه عراق واقع است، او را فرود آورده روز به روز بر مراتب اعتبارش می‌افزودند.

یک‌روز بعد از ورود [او]، بر حسب حکم صاحبقران مسعود، حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و الله‌قلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی دربار کیوان‌مدار و میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مستوفی دیوان قضا آثار به دیدن او شتافتند و حضرتش را به احترامی تمام دریافتند. سه روز دیگر به آیینی که معهود ایلچیان بود و به کرات، کلک مؤلف آن آیین را در محل خود ایراد نمود، پیشکاران پیشگاه خلافت به درگاه آسمان جاهش آوردند و لمحه [ای] او را در کشیک‌خانه همایون در صحبت امرای جلالت مقرون مشغول کردند.

این ینارال گربایدوف، مردی جسور و کلبی عقور بود. بر خلاف سفرای سابق، از راه و رسم آدمیت و معقولیت دور و مهجور می‌نمود و همواره سخنان ناهموار بر زبان راندی و امنای بزرگ دولت را در حین مکالمات در عین خشونت به نام خواندی. ادب را نام بردی که از کدام بوم و بر است و آرم را خوردی که ثمر کدام شجر. امرا و وزرای

ملوک را با رعایای شهر و بلوک فرق نگذاشتی و با اعلیٰ و ادنیٰ به طریق جسارت و خشونت سلوک مسلوک داشتی. در هنگام احضار، سردی و خشونت بسیار نمود و نصایح مشفقانه وزیر امور دول خارجه و غیره بر عدم بردباری او افزود. پس از استسعاد به بارگاه خلافت، رفتاری که از فرط جسارت و بی‌شرمی به عمل آورد، کلک فصاحت قرار را از اقرارش آزرده است و گفتاری که با عدم ضراعت از روی بی‌شرمی بیان کرد، مؤلف را از بیانش شرم. اعلیحضرت شاهنشاه دانا، که ذات همایونش سرشته از جوهر شرم و حیاست، درشتی‌های او را به نرمی جواب فرمود و سردی‌های وی را به گرمی التفات نمود. باریافتگان بارگاه فلک دستگاه، هر قدر به اشارات خفیه و جلیه [۴۰۰] منعش کردند، سودی نداد و تا آن‌که بعد از سپردن نامه ایمپراطور و ظهور تفقّدات نامحصور شاهنشاه مروّت گنجور عود به منزل را پای برگشاد.

حضرات امنا و وزرا مجالس متعدده ترتیب دادند و به مقام «اکرم الضیف و لؤکان کافر» پای نهادند. چون از امنای دولت روس مأمور بود که شروط فصول عهدنامه را به عمل آرد، لهذا از ابتدا خواست که قراری در فصل سیزدهم، که در باب اسرای قدیم و جدید مرقوم شده، گذارد. از این‌که از قانون ایران و تعصّب دین‌داری ایرانیان بی‌خبر بود، لهذا اسیران گرج و ارمن را، که از قدیم‌الایام در حرم محترم دولت و ارباب شوکت و اکثری ذات ولد بودند، از فرط حماقت ادعا می‌نمود. دو نفر از گرجیه مسلمة را که در سرای جناب آصف‌الدوله العلیه اللهیارخان قاجار سالیان دراز بودند، خواست و درخواستن آنها هنگامه‌ها آراست. جناب معزی‌الیه به توهم این‌که هرگاه از در مضایقه درآید، شاید از آن مضایقه رخنه [ای] درسدّ سدید موافقت دولّین علیّین گشاید و این جرم بر جنایات سابقه افزایش دهد، لهذا بلا مضایقه هر دو را تسلیم کرد و از لا و نعم دم در نیاورد.

یعقوب نامی که از اراذل ارامنه ایروان و در سلک عامّه خواجه‌سرایان حرم با عزّ و شأن بود، چون مبلغی از مال دیوان بر ذمه داشت، بنابر آن از مطالبه وجه اندیشه و نمک به حرامی را پیشه نموده، از زشتی سرشت، روی زشت از کعبه به کینشت نهاد و^۱ سفیر بی‌حیا او را تصاحب کرد و دعاوی دیوانیان را با او محوّل به دارالشرع روسیه می‌آورد.

امنای دولت قاهره، جرأت عرض وقوع این معاملات را در حضرت خلافت نداشتند، لهذا پی‌درپی بنای نصیحت به سفیر پر فضیحت می‌گذاشتند. چون گوش کفریوشش از پنبه ضلالت انباشته بود، لهذا نصیحت ناصحان به هیچ‌وجه اثری نمی‌بخشود. بالجمله، آن دو نفر مسلمة، شب و روز اوقات خویش را صرف صوم و صلوة و تلاوت کلام الله مجید می‌نمودند و در نزد اهالی شرع شریف به واسطه نامه و پیغام، زبان به استدعای خلاصی از چنگ کفره ظلام می‌گشودند. ائمه دین که بر مسند شریعت غزا مکن بودند، تکلیف شرعی خود را در استرداد آن دو مسلمة دانسته، شورش عام بر پا نمودند. در روز چهارشنبه ششم شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار، علما و صلحا و فضلا و اتقیا و پیشوایان ملت بیضا و مجتهدین شریعت غزا در جوامع دارالخلافه جمع شدند و خواص و عوام، بزم شریعت را پروانه شمع آمدند.

منظور ایشان از آن اجماع آن‌که، سفیر بی‌حیا اندیشه‌مند گشته، از نگاهداری آن دو نفر مسلمة و یعقوب نام در گذشته باشد و از پیش تکالیف بی‌جا قلب امنیان دولت حق‌شناس را نخراند. عوام کالانعام غافل از تدابیر فضلالی اسلام چنین یافتند که منظور، قتل ایلچی و همراهان است و ثواب این فقره، مانند جهاد در میدان. در صبح روز مزبور هر کس در شهر بود، از غریب و بومی و نوکر و رعیت و عرب و عجم و ترک و دیلم با آلات و ادوات جدال روی به سرای ایلچی نمود.

امنای دولت علیه وقتی از کار آگاه شدند که هجوم عامه از یک‌صد هزار گذشته بود و احدی چاره این کار را نمی‌توانست نمود. حضرت صاحبقران اعظم، نواب شاهزادگان اعظم و امرای معظم و جمعی از همیشه کشیکان دربار خلافت توأم را به ممانعت و دفع، بلکه قتل عامه برگماشت، ولی بالاخره سودی نداشت. عوام کالانعام، خرویش عام برآوردند و نواب شاهزادگان و همراهان ایشان را با خشونت و جسارت فراوان از ممانعت منع کردند [و] علانیه گفتند که: «اکنون پای حمایت دین مبین در میان است و حکم سلطنت را درین معامله جای بر طاق نسیان؛ اگر شما را نیز با ما شرکت

است، بسم الله و هرگاه رأی ممانعت است، اینک تیغ‌های آختهٔ اسلامیان در خونریزی کافران و هواخواهان ایشان جانکاه».

بالجمله، ایلچی مغرور [۴۰۱] زنان^۱ عفت توامان و یعقوب نام بی‌ایمان را بیرون فرستاد و دروب سرای و بیوتات را بسته از روزنه و پنجرهٔ خانه دست به مدافعه برگشاد. طفلی چهارده ساله از مسلمانان نشانهٔ تیر تفنگ روسیان بی‌ایمان شده و ظهور این فقره باعث مزید غیرت مسلمانان آمد. عامهٔ خلق، یعقوب نام را در خارج سرای ایلچی پاره پاره نمودند و از دیوارهای اطراف سرای چون دعا‌های مستجاب صعود نموده و در خانهٔ او چون بلاهای ناگهانی فرود آمده، دست قدرت به دفع ایلچی و همراهان گشودند.

خلاصه، در لمحہ [ای] سفیر حماقت نظیر را با معادل سی و هفت نفر از همراهان روس و گرج و ارمن مقتول ساختند و به کار یغما و غارت پرداختند. میرزا سلیمان نامی که در سلک ارامنه و برادرزادهٔ حضرت منوچهرخان ایچ آقاسی و تازه از تفلیس به دیدن عم خود آمده، در آن روز به سبب آشنایی و اتحاد مذهب به دیدن ایلچی و همراهان رفته بود، او نیز درین میانه از ضرب تیغ خونریز، وداع^۲ سرای زندگانی نمود.

بیت:

آتش چو به نیستان فروزد یکسر تر و خشک را بسوزد

عوام به قتل و یغما اکتفا نکرده، عمارت نشیمن ایشان را چون خانهٔ جفندان ویران و پس از اطفاء حرارت متفرق گشته، هر فوجی به طرفی روی نمودند. از قراری که به صحت پیوست، در حالتی که ایلچی گریبانش را به جهت خونریزی گرفته بودند، به ملاحظه این‌که شاید راه نجاتی به دست آید، چندین دفعه مکرر کلمهٔ لا اله الا الله مبارکه را بر زبان جاری نمود، ولی سودی نبخشود.

بالجمله، قاتلی معلوم نبود که گریبانش به چنگ آید و باعشی پیدا نه که کسی تواند ادعای خونی یا مالی نماید. اجماع عامه را چاره خدای داند و احدی در اجماع عامه چاره [ای] نتواند.

۲. ملی: - «وداع»

۱. ملی: «زبان»

بالجمله، ملسوف نامی از معارف روسیه که نایب اول ایلچی بود، در هنگام مغلوبه خود را به گوشه [ای] کشید و از نظر مردم نهان گشته، از قتل ایمن گردید. بعد از تفریق عامه، مراتب را به اولیای دولت قاهره اعلام کرد و سلامتی خویش را به معرض عرض درآورد. باز امنیان دولت خداداد این معنی را مغتنم شمردند و مشارالیه را در خفیه از آن سرای برآورده، در ارگ همایون بردند. اجساد ایلچی و همراهان را به آیین دین مسیحی حرکت داده، در کلیسای ارامنه به عاریت نهادند و پس از آن دست همت به مرمت حال نایب ایلچی گشادند. ملسوف نام مزبور، تقصیرات سفیر مذکور را یکان یکان اعتراف کرد و از ظهور تفقّدات بی‌شمار صاحبقران تاجدار و انعام و احسان بسیار بر مراتب عزّت و اعتبار افزود. به مهمانداری نظرعلی خان افشار ارومی به صوب دارالسلطنه تبریز شتافت و احکام مطاعه در خصوص کیفیت وقوع این واقعه و جسارت ایلچی^۱ و اجماع امت، شرف صدور یافت و انجام این مهمّ خطیر و عذرخواهی این کار سترک، محوّل به تدابیر نواب نایب السلطنه گردید.

[مصر]ع: تا چه در کار کند فکرت او

تاریخ قتل ایلچی مزبور از کلک مؤلف ارادت دستور تراوید و به جهت یادگار درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

سفر روس آن گریایدوف اسم	بشد مقتول در ری از قضایا
کسی را نیست تقصیری درین کار	که خود انداخت زنگ اندر مرایا
ازو پرسد به مظلومان تطاول	و زو بس شد به دین‌داران خطایا
طمع در کارها می‌کرد بسیار	به هر کاری همی جستی هدایا
نمی‌دادی ثمر در وی عنایات	نمی‌کردی اثر در وی عطایا
پلنگ آهنگ او را آهین جنگ	گر از آیین مر او را هم ثنایا
شب و روز از جفایش مردمان را	برفتی بر فلک داد خدایا

کجا می‌کرد چرخ این بدلگامی	اگر می‌دید این را در منایا
نبودی مایه‌کاری به عالم	چو لفظ شبهه‌ای کاش و آیا
برای قتل خود بس جرم مستور	برون آورد ناگه از خفایا
[۴۰۲] پی تاریخ قتلش خاوری گفت	سفیر روس مقتول از بلایا

ذکر اطلاع کارپردازان نواب ولیعهد زمان از قتل ناگهان ایلچی روسیه
و فرستادن ملسوف نام نایب اول را نزد سرداران دولت سنیه
و شهادت عدم اطلاع امتای این شوکت علیه

بعد از ورود ملسوف^۱ نام نایب اول ایلچی مقتول به دارالسلطنه تبریز و اطلاع نواب ولیعهد زمان از قضیه قتل سفیر شرارت‌انگیز، فی الفور به قاعده نظام، چاکران دربار سپهر مقام را مأمور به استعمال لباس عباسیان، که نشانه ماتم و سوگواری است، فرمود و عمله نوبتخانه پادشاهی را از نواختن کوس و نای منع نمود. سه روز متوالی ابواب دکاکین اسواق و خانات بسته شد و رشته معاملات اصناف از هم گسسته آمد. ملسوف نام مزبور را تفقدی بی‌نهایت مبذول داشت و همّت بزرگانه بر عذرخواهی این مطلب برگماشت. ملسوف مزبور را با تدارکی شایسته مصحوب معتمدی امین به تفلیس روانه ساخت و از تحریر ارقام مصلحت قوام به^۲ رفع تشکیک و تردید خاطر ینارال پستقوایچ سردار روسیه پرداخت. در رقم مزبور از کلک استاد المترسلین میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدارت دولت ابدقرین مسطور چنین شده: ینارال گربایدوف، ایلچی آن دولت جاودانی، بعد از ورود به دارالخلافه جاویدمبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست به پاره [ای] رفتارهای ناهنجار زد و مباشر برخی از جسارت‌های ناهموار شد. همراهانش

۱. تلفظ صحیح نام خانوادگی وی «مالنسوف» است که سمت دبیر اول سفارت روسیه تزاری را در این زمان دارا بود و همراه با شش تن دیگر از این معرکه جان سالم به در برد.

۲. مجلس: - «به»

آنچه منع کردند، سودی نبخشید و اعیان دیوان همایونش آنچه نصیحت فرمودند، فایده‌پذیر نگردید. بالاخره دست به کاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامیان بود و هیچ‌یک از اهالی شرع شریف، حوصله چنان خلاف شرعی را نمی‌نمود. رفته رفته کار از مصلحت دولنداری درگذشت و پیشوایان دین مبین را بنا به رعایت شرع جناب سیدالمرسلین، نوبت دین‌داری گشت. به جهت رعایت دین، حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دارالخلافه دست داده، ایلچی و همراهانش را به قتل آوردند. حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام بی‌سر و پا موافق افتاد و ایلچی دولت بهیّه روسیه به سبب جسارت‌های اتفاقیه، جان خود و همراهان را بر باد فنا داد. اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه و از وجود مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود اثری نه. همان تعصّب دین‌داری بر عدم اطلاع امنیان دولت ابد مدّت دلیلی روشن است و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارت‌های ینارال گربایدوف و شورش عامّه از غنی و ملهوف برهانی مبرهن. هرگاه امنای دولت روس رجوع به حکم عقل خرده‌بین نمایند، دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقی چنان و خسارت گنجی شایگان، مباشر عملی چنین قبیح، که مایه انواع تفضیح است، نخواهند شد و خود را در دولت‌های بزرگ، بدنام نخواهند خواست: «لَیْسَ أَوَّلُ قَارُورَةٍ کُسِرَتْ فِی الْإِسْلَامِ». حاجی خلیل خان قزوینی، ایلچی این دولت نیز در هندوستان بی‌جرم و خیانت کشته شد و حکایت خونخواهی او به سبب وفور انصاف امنیان این شوکت مروّت اتصاف^۱ در نوشته آمد. اگر این معاذیر حقّه را می‌پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته به نظر قبول می‌گیرند، اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن به عمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار دستورالعمل رسد، معمول خواهند کرد. هرگاه خدای نخواسته باز امر به اشتباه است و قرار کار^۲ بر کدورت و اکراه، خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف به حکم دو شاهنشاه معظّم.

بالجمله، بعد از ورود ملسوف صاحب به تفلیس و ادای شهادت در باب عدم آگاهی اولیای دولت جاوید انیس، ینارال پسقاویچ که سرداری با فطانت [۴۰۳] و ذکا و در مهمات ملکداری به غایت دانا بود، از قراین خارجه و داخله دریافت نمود که ظهور این قضیه از تأثیرات قضا و قدر و جسارت‌های ایلچی خیره‌سر بوده و دولت علیه ایران به هیچ وجه اقدامی درین کار ناهنجار ننموده است. ملسوف صاحب نایب را بلافاصله به جانب پتربورغ گسیل ساخت و به دفع تردید و تشکیک امنای دولت ایمپراطوری پرداخت. به توسط عریضه صداقت ترجمان به نواب ولیعهد زمان عرضه داشت نمود که: «فقرات مزبوره در نامه مبارک والا را من حیث المجموع پذیرفتم و شهادت نایب را در باب وفور جسارت‌های ایلچی و اجماع عام و عدم اطلاع اولیای دولت ابدفرجام شنفتم. از هر رهگذر خاطر خطیر را آسوده دارند و همت ملوکانه بر آن گمارند که تا هنوز هنگامه گرم است، سفیری دانا از جانب آن دولت توانا به شوکت قوی بنیاد ایمپراطور گراید و گنجینه این معاذیر دلپذیر را به وجهی احسن سرگشاید تا ساز دوستی و موافقت زیاده بلند آوازه گردد و عهد مصالحت و یک جهتی تازه آید.» و نیز اظهار کرده بود که: «هرگاه یک نفر از معارف ملایان را که دخیل درین کار نمایان بوده از سامان مملکت به ولایات خارجه روانه سازند، هر آینه زیاده به امتنان و استرضای خواص ایمپراطور اعظم می‌پردازند». نواب نایب السلطنه نیز مراتب را به دربار گیتی‌مدار معروض گردانید و^۱ در باب سفارت حضرت میرزا محمدصادق مروزی وقایع‌نگار مصلحت‌جویی خود را آشکار و این فقره را در نهایت اصرار مستدعی گردید.

[مصر]ع: تا مصلحت چگونه کند باز اقتضا

بالجمله، اگر چه قتل ایلچی در نظر دوربینان بساط قرب، قدری غرابت دارد و احدی این فقره را انگشت تمکین نمی‌گذارد، ولی از روی انصاف که ملاحظه شود، احدی به جز طریق تصدیق و اعتراف به راهی دیگر نمی‌رود، زیرا که همان فصول عهدنامه میمونه که در منزل ترکمان چای از روی اضطرار و سخت‌گیری‌های ینارال

پستاق‌یچ سردار بسته گشته است، هر فقره‌اش مورث چنین شورش و آشوب است و آن شروط و عهود مرقومه در نظر دوست و دشمن نامطلوب. الحمدلله و المنة این وقایع واقعه باعث آن شد که بعد از آن ایلچیان مأموره از جانب دولت روس، قسمت را از آن سربریده یاد می‌گیرند و دست از خشونت و سخت‌گیری برداشته با عامه اهل ایران از اعلی تا ادنی بنای سلوک در می‌پذیرند [و دیگر] نامی بر زبان از فصل سیزدهم منحوسه عهدنامه مبارکه نمی‌برند و پرده ناموس و دوستی را از تقاضای اسرای قدیم و جدید نمی‌درند. این فقره هم در حقیقت از مؤیدات طالع بی‌زوال بود و گرنه احدی علاج نمی‌توانست نمود.

ل مؤلفه:

اگر طالع کند یاری بسی آسان شود مشکل

بنازم طالع سلطان که مشکل‌ها کند آسان

بخش ۳

بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار
هجری و عزیمت نواب علی نقی میرزا و وقایع نگار به تبریز و سفارت
خسرو میرزا به دولت روسیه و آمدن سفیر از جانب آن
دولت بهیته و مراجعت رکن الدولة العلیه

پیرایه بند باغ و گلستان و مایه آرایش عرصه بستان اعنی آفتاب عالمتاب تابان
درین سال فیروزی نشان بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب شنبه
یازدهم^۱ شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار هجری مطابق با
سال فرخ مآل اودئیل ترکی از ایوان حوت به بیت الشرف حمل و نقل فرموده، نوباوه
سرو آزاد که رکن رکن دربار سلطان فروردین است با قمری وقایع نگار به جهت قرار
سفارت سفیر شمال، روی به دارالسلطنه گلستان نمود.

قوة نامیه که نبیره سلطان بهار است، به عزم ملاقات شهریار روسی نژاد چمن
عزیمت نمود و سفیر روسی شعار شکوفه به عزیمت ایران زمین گلشن پای برگشود.
عمامه دار ابر بهمن که باعث شورش عرصه [۴۰۴] گلشن بود، از دارالخلافه باغ اخراج
شد و از اخراج او، کالای اعلائی موافقت سلاطین باغ و بهار بغایت با رواج آمد. دیران
غنچه پس از کمال شکفتگی در حضرت دارای بهار، کلک شاخسار و دفتر اوراق اشجار

را وداع گفتند و از تطاولات باد بهاری در خاک هلاک خفتند. نوباوه نهال به انتظام مهام خاور زمین گلزار شتافت و ارض فیض قرین گلشن و عرصه نیشابور چمن را به مدد جنود سوری و سوسن مسخر یافت. سرو سالخورد را هوای ایالت کشر جویدار در پیرانه سری بر سر افتاد و از تطاول برادر شمر^۱، زنجیر موج بر پای نهاد. سلطان فروردین به عزم دارالملک ارم همدم گلشن خرّم رخت کشید و عمامه دار شکوفه از جانب امیر خیانت پیشه دی به عذرخواهی در رسید. عرصه عربستان گلشن که اعراب خوش الحان عنادل را مسکن است، محلّ رجعت دارای اردی بهشت شد و شاهنشاه صاحبقران را هنگام جلوس در ایوان چون بهشت آمد. بزم شیلان نوروزی بهتر از پار و پیرار آراسته گشت و نعره کوس فیروزی در نوبتخانه خلافت از ساحات زمین و زمان در گذشت.

بعد از انقضای بزم شیلان - از قراری که در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت - بنابر عرض نواب نایب السلطنه و مصلحتی که ینارال پستقوایچ سردار روسیه بی ایمان در باب ابعاث سفیری کاردان به عذرخواهی قتل ایلچی و همراهان دیده، حضرت اعلیٰ نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را مأمور فرمود که به دارالسلطنه تبریز شتافته و ملاقات نواب نایب السلطنه را دریافته و^۲ قراری که در کار سفارت و تعیین سفیر و انقاد هدایا و تحف بی نظیر به مشورت یکدیگر داده، مراتب را معروض رأی خسرو آزاده دارند تا بدانچه مصلحت اقتضا کند، همّت برگمارند.

میرزا محمدصادق مروزی وقایع نگار نیز بر حسب استدعای ولیعهد زمان به التزام خدمت نواب رکن الدوله مأمور آمد و در روز سه شنبه یازدهم شهر شوال المکرم از دارالخلافه حرکت نموده، روانه آن حدود و ثغور شدند. پس از ورود به منزل میانج از وقایع سفارت نواب امیرزاده آزاده خسرو میرزا آگاه و بر حسب امر شاهنشاه معدلت همراه در دارالسلطنه تبریز شرفیاب حضور نواب ولیعهد جلادت دستگاه گشتند. تبیین این مقال آنکه، بعد از ورود ملسوف صاحب نایب ایلچی به پطربورغ و

۳. مجلس: «دریافت»

۲. مجلس: + «اعلیٰ»

۱. شمر: تالاب، حوضچه

عرض تفصیل وقایع قتل گربایدوف و همراهان بر رأی ایمپراطور اعظم، امنای آن دولت، مصلحت شوکت خود را درین دیدند که از طرف قرین الشرف دولت علیّه ایران یکی از نونهالان بوستان خلافت به جهت عذرخواهی این قضیه به دارالملک پتربورغ روی آورد و همّت بر دلجویی امنای آن شوکت بهیّه برگمارند تا ظهور این نوع عزّت در میان دول نزدیک و دور مشهور گردد و بلای فتنه و فساد از سرحدات دو دولت خداداد به سبب مراودت دو شوکت قوی بنیاد مهجور آید.

ینارال پستقوویچ مراتب را به عرض کاربردان نواب ولیعهد زمان رسانید و حضرت ولیعهدی نیز بنابر مقتضیات دولت، فی الفور نواب امیرزاده خسرو میرزا را نامزد این امر خطیر گردانید. محمدخان زنگنه امیر نظام را که امیری با دیانت و احترام است به همراهی آن امیرزاده با احتشام مأمور فرمود و جمعی از اعیان دربار، اعم از مشیر و دبیر و طبیب و لیب^۱ و غیره نیز همراه نمود. تحف و طرفی ممتاز از قبیل شّده و رشته‌های مروارید غلطان و اسبابی جواهرنشان و شال‌های کشمیری و غیر آن از لطایف و ظرایف دارالملک ایران به جهت تعارف سرکار ایمپراطور اعظم و امنای آن دولت محترم تسلیم کرد و نواب امیرزاده به صوب مقصود روی آورد. چون نواب ولیعهد دوران از مأموریت نواب رکن‌الدوله خبردار بود، لهذا به نواب امیرزاده امر نمود که در عرض راه الی تفلیس به ملایمت و تأتئی حرکت کرده، در تفلیس نیز چند [۴۰۵] روزی اقامت نمایند تا نواب معزی‌الیه وارد گشته از حقیقت فرمایشات علیّه آگاهی حاصل و نامه پادشاهی نیز به یادآوری ایمپراطور اعظم متواصل آید. بالجمله، نواب رکن‌الدوله در روز شنبه بیست و هفتم شهر شوال المکرم وارد دارالسلطنه تبریز [شد] و ساغر آمالش از باده ملاقات و التفات ولیعهد زمان لبریز آمد. بعد از ملاقات و اطلاع از وقایع حالات، مراتب را به دربار دولت علیّه معروض داشتند و مسرعی سریع السیر به چاپاری دارالخلافه برگماشتند.

حضرت صاحبقران نامدار، به مصلحت‌هایی نواب ولیعهد دولت پایدار را به اقصی الغایه تحسین‌گزار گردید و معجلاً مبلغ یک صد هزار تومان زر نقد به جهت مخارج سفارت نواب خسرو میرزا، مصحوب حضرت میرزا نبی خان قزوینی وزیر نواب علی‌نقی میرزا به دارالسلطنه تبریز گسیل گردانید. نواب نایب‌السلطنه پس از رسیدن تنخواه تدارکی که لازم بود مهیا داشته به بلده تفلیس فرستاد و حضرت امیرزاده با شوکتی تمام و ابهتی مالاکلام به صوب پطربورغ روی نهاد.

در خلال این احوال، ینارال دالغورکی^۱ نام، که از معارف دولت روس بود، در روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر ذی‌حجه الحرام به عنوان سفارت وارد دارالسلطنه تبریز شد و وقایع سفارت او را طوطی کلک مؤلف به این آیین سخن‌گزار و شکرریز آمد که:

در هنگامی که نواب نایب‌السلطنه العلیه در سامان دهخوارقان تبریز با ینارال پسقاویچ سردار روسیه در باب ظهور مصالحت و موافقت دو دولت جاویدارکان همدستان بود، این ینارال دالغورکی از جانب پسقاویچ مهماندار و کمال خدمت و صداقت به سرکار ولیعهدی می‌نمود. نواب نایب‌السلطنه مراتب خیرخواهی او را به امنای دولت روس اظهار کرد^۲ و بعد از انتشار خبر قتل گربایدوف، ایمپراطور اعظم تا از حقیقت این‌کار درست مطلع گردید^۳، دالغورکی مزبور را به جانب دولت علیه سفیر و گسیل آورد. مشارالیه سرعت از باد استعاره نموده با دستورالعمل ایمپراطوری به صوب مملکت ایران پای استعجال برگشود. بعد از ورود به دارالسلطنه تبریز، قرار کار بر این شد که مشارالیه تا هنگام مراجعت نواب خسرو میرزا، در دربار حضرت ولیعهدی مقیم آید و^۴ پس از مراجعت مشارالیه به درگاه آسمان جاه خاقانی گراید.

بالجمله، چون نواب رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا را دیگر کاری که به موجب توقف در آن دیار باشد نبود، لهذا بعد از آگاهی از مطالب سفارت دالغورکی در روز شنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج از تبریز حرکت و در

۱. کیناز دالغورکی

۲. مجلس: «کرد»

۳. ملی و مجلس: «گرد»

۴. ملی: «و»

روز پنجشنبه بیست و دویم شهر مزبور شرف از استسعاد انجمن حضور دارای خلافت دستور حاصل نمود. میرزا محمدصادق وقایع‌نگار مروزی^۱ نیز در رکاب نواب معزی‌الیه وارد گشت و وقایع سفارت ینارال دالغورکی و تکالیف حضرت ایمپراطوری به تقریرات رکن‌الدوله از پیشگاه خاطر همایون^۲ شاهنشاه آگاه درگذشت.

ذکر تکلیف مجاورت عتبات عالیات به جناب میرزا محمد مسیح استرآبادی و شورش عامه خلق از وفور بدنهادی

تکالیفی که امنای دولت روسیه در تلافی خون‌گربایدوف کردند، یکی مأموریت یک نفر از نوباوگان ریاض سلطنت بود و از تعیین نواب خسرو میرزا شاهد این مدعا از جوف پرده خفا رخ نمود؛ دویم در باب یک نفر قاتل بود که هرگاه باسمه پیدا شود، در ملأ عام قصاص فرمایند که هر آینه منتی بزرگ بر سر روسیه تحویل می‌نمایند؛ سیم آن‌که جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مسیح استرآبادی امام جماعت را که در روز نخست مباشر اجماع امت شده به ولایات خارج از مملکت ایران تکلیف نمایند تا از ظهور این فقرات، خون ایلچی دولت روس بسته گردد و رشته نقاری که به این سبب فی‌مابین دو دولت [۴۰۶] عظمی واقع گشته، گسسته آید. اگر چه قصاص قاتل، تکلیف شاق بود و به سبب شورش عامه، احدی درباره احدی مظنه نمی‌نمود، ولیکن از فرّ اقبال خسروی و امداد شریعت نبوی، رضاقلی بیگ نامی ولد پناه بیگ طالش که او را در روز قتل ایلچی با تیغ برهنه خون‌آلود دیده بودند، در بلوک شمرا^۳ دارالخلافه، مباشر قتلی دیگر شد و فراراً عازم هر بوم و بر آمد. گماشتگان نواب ظل‌السلطان حکمران دارالخلافه طهران او را در بیابانی دیده، دستگیر کردند و به درگاه خلافت مسیر آوردند. در میدان همایون از تیغ درخیم صلابت مقرون، تنش از بار سر آزاد شد و روانه دیار میعاد گردید.

۱. مجلس: «مروزی»

۲. مجلس: «همایون»

۳. مجلس: «شمیران»

در خصوص جناب میرزا محمد مسیح، دارای عدالت توضیح را تاملی در دل بود؛ به اندیشه این که شاید طرد و منع او خلاف شریعت غرا باشد، اقدامی نمی فرمود. چون جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا^۱ محمد ابراهیم کلواسی خراسانی ساکن دارالسلطنه اصفهان در آن اوقات به جهت مهمی به دارالخلافه آمده بود، لهذا از معزی الیه این مسئله را تحقیق کردند و^۲ کمال دقت در این مرحله به عمل آوردند. بالاخره به ملاحظه رعایت شرع رسول انام و حفظ بیضه اسلام و اجازه آن مجتهد کرام، قرار کار بر این شد که جناب میرزا محمد^۳ مسیح از جهت اسکات روسیان قبیح، به جانب عتبات عالیات رود و چندی مجاور آن ارض فیض سمات شود.

اعلیحضرت شاهنشاه شریعت پرور جناب میرزا را احضار فرمود و به لفظ گوهر بار از روی رأفت و التفات بی شمار او را راضی نمود. جمعی از عامه مریدین امر را بر جناب میرزا مشتبه نموده و گفتند که: این تکلیف نه از جهت مجاورت است، بلکه منظور گرفتن و سپردن به دست روسیه ضلالت آیت. جناب میرزا از فرط صداقتی که داشت، خیالات مریدین بی دین را مبنی بر صدق می پنداشت، غافل از این که هرگاه امنیان دولت قاهره را - العیاذ بالله - چنین خیالی فاسد در نظر باشد، به جهات چند در دارالخلافه بهتر ممکن است. بالجمله، چند روزی در باب عزیمت مسامحه^۴ کرد و درین فقره تردید و تعطیل به عمل آورد. امنای دولت ابد فرجام به سوگندهای مغلظه او را مطمئن ساختند و علمای عظام نیز به دلایل شرعیه به حصول رضای او پرداختند. در روز یکشنبه هشتم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج که بار عزیمت می بست، از اجتماع مردم عوام به منع جناب میرزا از عزیمت آن صوب صواب، انجام کار به شورش عام پیوست. گروهی مختلف اللسان و متفق الجنان بر دورسرای میرزا و جوامع دارالخلافه جمع و بزم ممانعت را پروانه شمع شدند. این شورش جدید از شورش روز قتل ایلچی عنید درگذشت و دریای قهر قهرمانی را نوبت تلاطم گشت؛

۱. ملی: «ملا»

۲. ملی: «و»

۳. مجلس: «محمد»

۴. مجلس: «مساهله»

نزدیک به آن بود که حکم به قتل عام از دربار خلافت ابد فرجام صادر آید و قهرمان قهر شهریاری، دریای خون در هامون ری جاری نماید. جناب مجتهدالزمانی حاجی محمد ابراهیم کلواسی حضرت میرزا را در خلوتی خاص ملاقات نمود و از مصالح و مفاسد این کار به دلایل شرعیه با وی مکالمات فرمود و آخر الامر جناب میرزا، شب هنگام از راهی غیر معهود با لباسی مبدل از شهر^۱ بیرون شتافت و بعد از اطلاع مردم از رفتن وی، شورش عامه تسکین یافت. امنای دولت روس از این اهمات کارپردازان شوکت ابد مأنوس و اجماع عامه منحوس، خبردار و بی نهایت راضی و امیدوار گشتند و به سبب این محاسن تدبیر و توجه خاطر شهریار کشورگیر از تلافی خون سفیر پرتقصیر و همراهان گذشتند.

ذکر اوضاع خراسان و تعیین نواب احمد علی میرزا به ایالت آن سامان و کیفیت احوالات حسن خان و حسین خان

در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت که، حسین خان سردار سابق ایروان به سرداری مملکت خراسان روان و عازم آن [۴۰۷] ارض شرافت بنیان گردید. در بدایت کار، خوانین ضلالت آثار از ترک و کرد با مشارالیه رایگان بودند و آمد و رفتی ملحدانه می نمودند. چون رضاقلی خان کرد زعفرانلوی ایلخانی حاکم خبوشان به سبب انقلاب زمان در ولایات نیشابور و چناران و رادکان به علاوه خبوشان تسلطی یافته بود، لهذا چندان اعتنایی به سردار عظیم الشان نمی نمود و سردار به تصور این که هم چشمی در مقابل وی برگزیند و ایشان را به یکدیگر مشغول داشته خود بر مسند ایالت به فراغت برنشیند، با محمدخان قرایی که عرصه گرد وادی بی سر و پایی و راه نورد بیابان هرزه درایی بود، خصوصیت نمود. محمدخان نیز در ظاهر بنای صداقت نهاد و در اضمحلال خوانین بدکیش و امداد خویش درین کار بی بنیاد قرارها می داد. رضاقلی خان

۱. مجلس: - «از شهر»

ایلخانی این معنی را دریافت و علی رؤوس الاشهاد به وادی طغیان شتافت.

محمدخان قرایی به صوابدید حسین خان و مراققت حسن خان سارواصلان با هشت هزار نفر جمعیت بر سر نیشابور تاخت و کاری نساخت؛ سارواصلان را با خود به ولایت تربت برده در موافقت با او و برادرش سوگندهای مغلظه خورد و بعد از مراجعت به ارض اقدس به مراققت حسن خان به اغوای حسین خان پرداخت و مشارالیه را از تعرض اکراد به قلعه ارض سعادت بنیاد متوهم ساخت. بعد از گفت و شنید بسیار، قرار کار بر این شد که جمعیتی از قرایی به محافظت ارض اقدس آوردند و قلعه جات ارگ و شهر را به ایشان سپردند.

محمدخان قرایی، صید محمد خان جلایر کلاتی^۱ را نیز با خود یار کرده، سر به طغیان برآورد و دسته جات مستحفظین سابق را بیرون نمود و روز به روز بر شوکت خویش می افزود. رفته رفته حسین خان در ارگ، محصور قرایی شد و محمدخان در شهر مشغول هرزه درایی آمد. به علاوه مال، دیوان مردم توانگر را گریبان گرفت و به جاروب نهب و غارت اموال ایشان را رفتی. از فرط شیطان خیالی، روزی یک دفعه به دیدن سردار در ارگ رفتی و اوضاع اتفاقیه را بر سیل حکایت گفتی و جوابی که به کار کس نیاید، شنفتی. حضرات علمای عظام و سادات ذوی المجد و الاحترام از تعدیات او به جان آمدند و مراتب را به دربار فلک مدار عریضه نگار شدند.

رضاقلی خان زعفرانلو نیز تا امر را مشته سازد و به اظهار خدمت خود و خیانت محمدخان پردازد، میرزا محمدرضای فراهانی الاصل معتمد خویش را به دربار دولت خداداد فرستاد و به استدعای تعیین یکی از دراری بحار خلافت زبان برگشاد. استخلاص ارض اقدس را از تصرف قرایی تعهد نمود و التزام رد کردن ولایت نیشابور را نیز بر آن افزود.

قرعه والی گری ولایات خراسان به نام نامی نواب شاهزاده آزاده احمد علی میرزا نیکو افتاد و بر حسب امر خسروی با جمعیتی از سواره و پیاده رکاب کسروی در روز

۱. تاریخ جهان آرا: «سید محمدخان جلایر»

سه‌شنبه سیم شهر صفرالمظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج از دارالخلافه به صوب مقصود روی نهاد و حضرت میرزا موسی رشتی که چندی در طهران و خراسان به وزارت نواب حسن علی میرزا سرافراز بود، به سبب آگاهی از کار، حسب الامر خسرو تاجدار با نواب شاهزاده به اسم نیابت و رسم وزارت شتافت. مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز، که سالی بیست در دارالخلافه حیران و سرگردان می‌زیست و دیده^۱ امیدش بر فقدان اقبال می‌گریست، به استدعای شاهزاده جوان بخت در آن پیرانه سری خلعت و فرمان حکومت یافت و با یک جهان امیدواری و دعاگویی در رکاب نواب معزی‌الیه به آن صوب با صواب شتافت. در منازل عرض راه، فرستادگان خوانین اکراد و اتراک و اعراب پی‌درپی رسیدند تا نواب اشرف و همراهان در یوم دوشنبه دوازدهم شهر ربیع‌الثانی [۴۰۸] وارد چمن چناران گردیدند. رضاقلی خان ایلخانی و نجف‌علی خان^۲ شادلو در آن منزل شرفیاب رکاب والاگشتند و ولایت نیشابور را خالی کرده از منفعت خویش گذشتند. به جهت استخلاص ارض اقدس از تصرف قرایی، معادل بیست هزار نفر از ترک و کرد و نیشابوری^۳ و مروزی و غیره فراهم آوردند و به مرافقت جمعیت رکابی و هشت عراده توپ که در رکاب والا بود، روی به استخلاص ارض فیض‌نشان کردند. خوانین اعراب و هزاره و تیموری نیز در محل خواجه ربیع - یک فرسخی مشهد مقدس - با جمعیت خود شرفیاب آمدند و قاصد تسخیر ارض فیض‌انتساب شدند.

صید محمدخان جلایر حاکم کلات خود را از محمدخان جدا ساخت و از شهر بیرون رانده، در اردوی والا به امر خدمت‌گزاری^۴ پرداخت. بهرام‌خان ولد بنیادخان هزاره که در آن اوقات بیگلریگی جام و باخرز بود، به جهت بروز خدمتی به دولت قاهره، جمعیتی کامل برداشته، ولایت تربت را تاخت و تاز نمود و این معنی نیز بر اضطراب محمدخان قرایی افزود؛ از هر طرف عرصه را بر خود تنگ دید و چون قوه

۱. ملی: «دو دیده»

۲. مجلس: «نجف‌قلی خان»؛ تاریخ جهان‌آرا نیز «نجف‌علی خان» ضبط کرده است.

۳. مجلس: «نیشابوری» ۴. ملی و مجلس: «خدمت‌گذاری»

آهنگ نداشت، تارک جنگ گردید. بالاخره از تمهید مصلحین اندرون و بیرون، قلعه جات شهر و بلوک^۱ را تخلیه کرد و با جمعیت قرایی بیرون آمده روی به تربت حیدریه آورد. نواب شاهزاده، هر یک از خوانین اکراد و غیره را با جمعیتی که آورده بودند، مرخص نمود و در یوم هفتم شهر رجب المرجب در ساعتی سعد در ارگ معلی^۲ نزول فرمود و^۳ مصطفی قلی خان عرب را با فرمان و خلعت شاهنشاهی به حکومت^۴ ترشیز فرستاد و امیرعلی نقی خان عرب زنگویی حاکم تون و طبس که از قرار نگارش در آن ولایت از جانب امیرزاده منگوقاآن میرزا ولد ارجمند نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا نایب [بود]، به سبب عصبیت عربیت، رشته انتظام مهام ترشیز و استقلال حاکم جدید را به گردن نهاد.

مصطفی قلی خان، بعد از استقلال شایان دست به کاری که مصلحت نبود زد و عامل عزل و نصب رئیس و کدخدا و سربلوک شد. اشخاص بلند کرده قدیمی خود را که بر زمین خورده بودند، برداشت کرده، منصوبین جدید را معزول نمود و ادعای اموال منهبوه ایام گرفتاری خویش را از این و آن کرده، بر توهم اهالی شهر و بلوکات افزود. بالاخره مردم تاب تعدیات او را نیاورده و محمدتقی خان برادر کهنتر او را بر خود حاکم کردند؛ شبی علی الغفله به سرای مصطفی قلی خان پرداختند و او را گرفته، محبوس ساختند. محمدتقی خان، کار ولایت ترشیز را منتظم ساخت و از فرستادن معتمدین چرب زبان به جذب قلوب امنای دولت ابد قران پرداخت. حسین خان سردار و برادرش حسن خان سارواصلان بر حسب احضار حضرت صاحبقران، عازم دربار معدلت ارکان گردیدند. سارواصلان از فرط انفعالی که داشت، از همان عرض راه روی به مجاورت عتبات عالیات گذاشت و حسین خان باز در آن پیرانه سری و نود سالگی، از فرط حرص و آز، خاطر بر چاکری حضرت گماشت. چندی نیز حکومت فریدن و چهار محال اصفهان و سرداری ایل بختیاری و آن سامان را برگردن گرفت تا بالاخره از دستبرد اجل بر خاک هلاک بخت - اللهم اغفره.

۳. مجلس: + «ولایت»

۲. ملی: - «و»

۱. مجلس: - «و بلوک»

ذکر وفات جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی و میرزا خانلر بندی پی مازندرانی و تفویض منصب ایشان به دیگران

جناب معتمدالدوله العلیه میرزا عبدالوهاب منشی الممالک اصفهانی، که از فحول مترسّلین دربار دولت خاقانی بود، قریب به سی سال در درگاه آسمان جاه، خدمت‌گزاری می‌نمود. اگر چه لقب و منصب منشی الممالکی داشت، ولی [۴۰۹] از فیض تربیت شاهنشاهی، همواره اوقات را به صرف مهمّات متعلّقه به کار وزارت می‌گماشت. در سال شکست عهد روسیه، به طمع اطلاق اسم وزارت خود در خاکپای مبارک استدعا کرد و منصب منشی الممالکی را - از قراری که ذکر شد - به میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه محوّل آورد. مشارالیه به جهات چند که یکی از آنها عدم خط و سواد و املاست، تن به این کار در نداد و باز قرعه این کار به نام معتمدالدوله افتاد. بالجمله، تا اواخر کار مسمّی به اسم وزارت نبود، ولی همواره اوقات، کار وزارت را می‌نمود. خود در خاکپای همایون استدعا کرد و در ایّام غیبت خویش از درگاه معدلت‌کیش این بنده صداقت اندیش^۱ را نایب خدمات محوّل به خویش آورد. خلاصه، درین سال به مرض مزمن سل و دقّ مبتلا گشت و در یوم الاثنین پنجم شهر ذی‌حجه الحرام سنّه یک هزار و دویست و چهل و چهار از عالم فانی در گذشت. شاهنشاه حق‌شناس را از فقدان چنان دبیری فطانت اساس، کمال کدورت رخ نمود و نعش شریفش را به آدابی شایسته روانه ارض مقدّس نجف اشرف فرمود و لقب ارجمند معتمدالدوله گی به مقرب بارگاه خلافت حضرت منوچهرخان تغلیسی ایچ آقاسی باشی مرحمت شد.

[مصر] ۶: کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

منصب ارجمند منشی الممالکی به جناب میرزا فریدون الملّقب به میرزا خانلر مازندرانی ولد حاجی خانجان خان حلالخور ساکن بندی عنایت رفت و پس از فراغت اولیای دولت جاوید آیت از نظم کار خراسان و تدارک قتل ایلچی روسیه بی‌ایمان،

۱. مجلس: «کیش»

حضرت اعلیٰ را به اقتضای فصل تابستان، هوای صید و شکار و تفرّج ارباع مرغزار بیلاقات قریب به دارالخلافه بر سر افتاد و در اواسط شهر صفرالمظفر سنّه یک هزار و دویست و چهل و پنج به صوب شمران عزیمت فرموده، در قریّه سوهانک که به سلامت آب و هوا معروف است، اقامت دست داد. از تأثیرات اختر شوم، بلای وبای میثوم در دارالخلافه سرایت کرد و معادل ده هزار نفّس در عرض چهل روز روی به دیار آخرت آورد. جناب میرزا خانلر مستوفی الممالک سابق و منشی الممالک جدید از صدمه آن بلای مهلک در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول سنّه یک هزار و دویست و چهل و پنج، سرای فانی را وداع گفت و با جهانی حسرت در خاک هلاک بخفت.

منصب جلیل منشی الممالکی به حضرت میرزا محمدتقی المتخلص به صاحب، خلف میرزا محمدزکی علی آبادی مازندرانی مستوفی الممالک خاقان شهید - انارالله برهانه - مفوّض گشت و در اواسط شهر ربیع الثانی، عرصه دارالخلافه را از ورود موکب مسعود پایه از فرق فرقد درگذشت. دو قطعه در تاریخ وفات آن دو منشی الممالک جلیل از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

تاریخ وفات جناب میرزا عبدالوهاب

نهال عمر به بازار روزگار مخواه	که کند تیشه نجار و آلت خراط
هلاک معتمدالدوله از جفای سپهر	رسید موسم اندوه و رفت وقت نشاط
نشاط داشت لقب نامِ نامیش وهاب	که دست واهب او از نشاط چید بساط
حکیم و مفتی و دستور و عارف و مرتاض	ادیب و عالم و منشی و شاعر و خطاط
به چشم خشمش خورشید همسر ذره	به دست جودش خروار همبر قیراط
ز جود او ثمر سرو بود به زر عنب	ز داد او گذر دزد بود به ز رباط
نبود طالب افراط و مایل تفریط	اگر چه همّت و جودش گذشت از افراط
میان دوزخ آرز و بهشت استغنا	ز دست جود بیاراست بی نظیر صراط
حکیم باشی دیوان تمام اجدادش	همه نظیر فلاطون و همسر بقراط

درید جامهٔ جانش اجل ز کینه بلی قبا لباس جهانی چو مرگ شد خیاط
[۴۱۰] رقم ز خاوری افتاد^۱ سال رحلت او به روی دنیا بر چیده شد بساط نشاط

تاریخ وفات میرزا خانلر مازندرانی

بُرید آن میرزا خانلر در آسیب و با از جان
دو صد افسوس از آن فرّخ دبیر راد نیکوفر
فریدون داشت نام و میرزا خانلر لقب از آب
دریغ از آن سرافراز و فریدونِ فریدون‌فر
به ملک کشور مازندران اشرف ز هر اعلی
به مرز بندی ز آبا و اجداد آمده سرور
پدر او را ز رفعت رشک خورشید جهان‌آرا
پسر او را ز دانش صهر دارای جهان‌دور
به دفترخانهٔ دولت به کتاب آمده باشی
به خط و ربط ز ابن مقله و صابی شد افزون‌تر
ز شور جود و همّت تالی قاآن شد و حاتم
ز فرط زهد و تقوی ثانی سلمان شد و بوذر
ز لفظ او گواهی رتبت هر بینوا مسکین^۲
ز کلک او سیاهی زینت این نیلگون منظر
به شوق طلعت او آمدی خور از افق بالا
عجب نبود که خور بیرون نیاید دیگر از خاور
و یا آمد به ری افتاد در آرامگاه کی
بسی اشراف از وی طی چه از مهتر چه از کهتر^۳
چو رفت از دار دنیا خاوری می‌جست سال وی
خرد بنوشت تاریخش که حیف از میرزا خانلر

۱. ملی: «افتاد»

۲. مجلس: «مشکین»

۳. مجلس: «چه از کهتر چه از مهتر»

ذکر سفارت نواب خسرو میرزا به دولت روس و مراجعت به درگاه شوکت عدالت مأنوس

پس از آن‌که مراتب مأموریت نواب خسرو میرزا به سفارت مملکت روسیه به عرض حضرت ایمپراطوریه رسید، ازین نوع احترام‌داری و عزت‌گزاری، الی غیرالنهاییه مشعوف و خرسند^۱ گردید. کارگزاران درست و خدمت‌شعاران چُست به جمیع ولایات عرض راه فرستاد و به هر یک از حُکام و ینارالان، در باب رعایت عزّت و احترام نواب امیرزاده^۲ و الامقام دستورالعمل‌ها داد. از ابتدای خاک نخجوان تا ورود به شهر پطربورغ، منزل به منزل، به طرز و آیینی که ورود جناب ایمپراطور اعظم را سزاوار بود، نواب امیرزاده را در منزلی با صفا فرود آوردندی و به طرز و قانونی که نسبت به پادشاهان معمول است، خدمت‌ها از پای انداز و پیشکش کردند. در هر ولایت وارد شدی، حاکم آن‌جا مباشر امور دیوانی را با مفاتیح ابواب ولایت در خدمت کارگزاران نواب امیرزاده^۳ آزاده نهادی و اختیار داد و ستد سیورسات و اخراجات را به کفّ [با] کفایت ایشان دادی و خود بی‌اختیار و بیکار در گوشه [ای] ستادی. نظم کار به طریقی استوار بود و از فیض تربیت شاهنشاه صاحبقران و دستورالعمل نواب ولیعهد دوران، سرکار امیرزاده خود به نوعی دقت می‌فرمود که احدی دینار و حبه [ای] بر خلاف نظام حواله و اطلاق نمی‌نمود و خربنده [ای] یک سیرکاه بر خلاف دستورالعمل در جوال نمی‌افزود.

به این رسم و آیین منزل به منزل می‌راندند و در هر منزلی، عراده‌گاری سلطانی به استقبال آورده، نواب امیرزاده را با احترامی تمام در آن می‌نشاندد. در روز ورود به شهر پطربورغ، حضرت ایمپراطور اعظم و فورتمشان معظم و ینارالان مکرم و جمیع صاحب‌نشانان و صاحب‌منصبان جلادت توام با هر چه سواره و صالادات و توپخانه نظام که در آن شهر حاضر بود، قریب به یک فرسنگ نواب امیرزاده را به احترام تمام دریافتند و در رکاب او به جانب شهر شتافتند. به قدری که در هنگام ورود ایمپراطور اعظم شیپور

۱. ملی: «خورسند»

و توپ می‌نواختند و می‌انداختند، در آن روز نیز انداختند و نواختند. نوای ساز نشاط و خروش طبل انبساط به نوعی بلند آواز شد که از گنبد دَوّار درگذشت. حضرت ایمپراطور اعظم، نَوّاب امیرزادهٔ معظم را به قدر دو سه قدم بر خود مقدّم داشت و به همان رسم و آیین روی به شهر گذاشت.

در سرای دلگشای ایمپراطوری، که نشیمن نَوّاب امیرزاده را معین^۱ بود، نزول اجلال [۴۱۱] فرمود. حضرت ایمپراطور والامقام از فرط رعایت و احترام در هنگام صرف چاشت و شام، در منزل امیرزاده با احترام حاضر شدی و مراتب گفت و شنید و رفتار بزرگانهٔ آن امیرزادهٔ رشید را سامع و ناظر آمدی. در وقت قعود، نَوّاب امیرزاده را به طرف راست خود که از علامات برتری است نشانندی و لحظه به لحظه، آیات توقیر و احترام به گوش راست نیوش او خواندی. اکثری از روزان و شبان در محافل ارم‌نشان، بزم عشرت و نشاط چیدی و دختران ماه پیکر و زنان حورا منظر پرداخته از پای تا سر حاضر گردانیدی. اگر چه جلوهٔ دختران مسیحی دل از کف شیخ صنعان ربودی، ولی امیرزادهٔ نوجوان از فرط عصمت و حیا، دیده بر دیدار آن ماه‌وشان حوری لقا نگشودی.

اهالی دولت روس را قانونی است که ایلچیان اطراف و غربای اکتاف را در محفل دانس که عبارت از بزم رقص است، آزمایش می‌نمایند. هرگاه در شرب شراب ارغوانی و عشق پری‌رویای صباحت مبانی، کسی خود را باخت و به مراسم لهو و لعب پرداخت، باب احترام بر چهره‌اش نگشایند و مهمانان در نظرشان کم وقع آیند. شبی در محفل دانس که مشحون از بهشتی رویان مسیحی بود، نَوّاب شاهزاده، عجزهٔ عفritی را به نظر درآورده با او به زبان فرسای گفت و شنود می‌نمود. ایمپراطور اعظم که در آن محفل ارم‌توام گردش می‌کرد و به قانون معمول آن دولت با رقاّصان بهشتی گشتی به عمل می‌آورد، نَوّاب امیرزاده را با آن عجزهٔ عمر بر باد داده گرم صحبت دید و از روی شوخی و مزاح ملامت‌گزار گردید که: این خیل مهوشان که در این بزم ارم‌نشان چون ماه آسمان و سرو بوستان روند و ایستاده‌اند، همه منتظر اظهار التفاتی از نَوّاب شاهزاده‌اند؛

این عجزه عفریت مانند چیست که در هیچ مذهب و ملتی قابل تخاطب نیست.

بیت:

می بده، می بستان، دست بزن، پای بکوب

در خرابات نه از بهر نماز آمده [ای]

نواب امیرزاده به جهت احترام حضرت ایمپراطور آزاده از جای برخاست^۱ و به جوابی بزرگانه، آن شهریار یگانه را ساکت خواست، فرمود که: مرا درین سفارت، منظور رضاجویی و رفع کدورت این حضرت و اطلاع کامل از کم و کیف قوانین این دولت ابد آیت است، نه مقصود مشغولی به کار عیش و عشرت؛ اگر درین توقفِ قلیل به رسم عیش و نشاط پردازم، چگونه از حقیقت رموز دولت حضرت ایمپراتوری اطلاع حاصل سازم. چون این عجزه را از فرط سالخوردی، آگاه از کم و کیف احوالات دولت حضرت ایمپراطوری یافتم، لهذا از وفور شوقی که به این معنی دارم، به صحبت او شتافته روی از همه برتافتم.

فرد:

تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیز

همه شب ذکر تو می‌رفت و مکرر می‌شد

بالجمله، تحف و طرفی که نواب امیرزاده از طرف قرین‌الشرف به همراه داشت، به آدابی شایسته و بزرگانه بر طبق اظهار گذاشت و با هر یک از متعلقان و متعلقات آن سرکار و خود ایمپراطور جلالت شعار^۲ از اعلیٰ تا ادنی تعارفی جداگانه نمود و از فرط بزرگ منشی و آداب‌دانی، قولاً و فعلاً، بزماً و رزماً، بر عظم دولت علیه ایران افزود [و] حضرت ایمپراطور اعظم را از طور^۳ مکالماتِ خوش و آداب دلکش چنان سرگرم ساخت که مطلقاً به تحقیق قتل گریایدوف ایلچی نپرداخت.

قبل از وقوع قتل گریایدوف - از قراری که در وقایع سال قبل نگارش یافت - و

۱. ملی: «برخواست»

۲. ملی: «جلالت شعار»

۳. مجلس: «طرز»

تکلیف ینارال پسقاویچ سردار گرجستان، قرار این بود که نواب نایب‌السلطنه یا خود یا سرکار ولیعهد ثانی محمد میرزا به این سفارت پردازند که شاید به خواست خدا ولایات ایروان و قراباغ و لنکران را برحسب تعارف ایمپراطوری مستخلص سازند. روزگار غدار کار را [۴۱۲] دیگرگون خواست و از وقوع قتل گربایدوف ایلچی آن دولت بهیّه هنگامه‌ها آراست.

چون مأموریت نواب خسرو میرزا محض از جهت رفع کدورت ایمپراطور اعظم از قتل ایلچی مکرم بود، لهذا در باب مطالب و مآرب این دولت خداداد لب به اظهار نگشود. چون از قراری که در وقایع مصالحه اشاره شد، مبلغ دو کروور از بابت ده کروور وجه نقد را پادشاه ذی جاه روس مهلت داده بود، لهذا درین اوقات، مبلغ یک کروور^۱ آن را پنج ساله مهلت جدید داد و یک کروور دیگر را به علاوّه تدارکات ملوکانه به پای رنج نواب امیرزاده یگانه تکلف نمود. محمدخان زنگنه امیرنظام را بی نهایت محترم داشت و همتی بزرگانه به رضاجویی خاطر او و سایر همراهان برگماشت.

پس از طی هر نوع گفت و شنید و رفع غایله قتل ایلچی عنید و حصول لوازم عزّ و شرف و ظهور تعارفات و تکلفات از هر دو طرف، نواب امیرزاده با عزّت و احترامی زیاده از حضرت ایمپراطوری رخصت یافت و به آیینی که رفته بود، به مراجعت دارالملک ایران شتافت. در اواخر شهر جمادی‌الثانی سنّه یک هزار و دویست و چهل و پنج به دارالسلطنه تبریز رسید و مدّت سفارت او به هفت ماه صحیح کشید و نواب نایب‌السلطنه تفصیل ذهاب و ایاب^۲ او را به درگاه دولت عریضه‌نگار گردید.

۲. ملی: «آیات»

۱. ملی: «یکروور»

فصل ۲

سفر فتح علی شاه به عراق و فارس و انتظام امور

بخش ۱

ذکر بواعث چند که در ممالک عراق و فارس به هم رسید و محرک
سلسله عزیمت موکب اقدس به آن طرف گردید

درین دو سه سال مجادله و مصالحه با دولت روسیه، اموری چند در ولایات
فارس و عراق و خوزستان و لرستان به هم رسید که موجب حرکت موکب ظفر نشان به
آن صفحات گردید:

اول، فتنه دارالعباده یزد بود که کلک مؤلف، آن کیفیت را به تفصیل ایراد نمود؛
دویم، در ولایت قمشه و سیمرم و چارمحال و فریدن به جهت آمد و رفت ایلات
فارس و عراق، بعضی غوایل واقع شد که حکمروایان آن صفحات از رفع آن عاجز
آمدند؛

سیم، به سبب اخراج جمعی از خانواده‌های^۱ نوری مازندرانی از دارالعلم شیراز
بود که امور مملکت فارس را قدری مختل نموده و خدمات دیوان قدر بنیان مهمل و
معطل ماند. تبیین این مقال آن‌که در سنه یک هزار و دویست و چهارده^۲ هجری که نواب
حسین علی میرزا بر حسب امر اعلیٰ-از قراری که نگارش یافته-به فرمانفرمایی مملکت
فارس نامزد گردید، شاهنشاه صاحبقران، معادل یک هزار نفر دسته تفنگچی نوری
مازندرانی را با کوچ و بنه مأمور به توقف آن دیار گردانید. شکرالله خان نوری ولد میرزا
اسدالله وزیر عسکر به سرکردگی آن جماعت مأمور و چون در صغر سن بود، نصرالله خان

۱. مجلس: «خانواده‌های» ۲. ملی: «چهل»

و محمد زکی خان دو برادر میرزا اسدالله به نیابت سرکردگی و خدمت غلام پیشخدمتی روانه آن حدود و ثغور شدند. جماعت مذکوره مدت سی سال صحیح در آن ولایت مسکن داشتند و همت بر انجام خدمات آن مملکت برمی گماشتند. نصرالله خان برادر اکبر چندان دوامی نکرد [و] در بدایت کار روی به دیار آخرت آورد. محمد زکی خان به سبب رشادتی که داشت رفته رفته در حضرت شاهزاده، رایت اجلال برافراشت. با دو طایفه حاجی محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله سابق و میرزا محمد ابراهیم کلانتر لاحق وصلت کرد و در اندک زمانی از فرط صداقت و جانفشانی به منصب سرداری آن ملک سرافراز گشته، در آن دیار نام برآورد. جمیع وزرای فارس که متدرجاً منصوب می گشتند به جهت^۱ و فور التفات نواب شاهزاده به مشارالیه محتاج بودند و به سبب پاره [ای] مواد در وزارت دوامی نمی نمودند. بالاخره شرف از مصاهرت دارای زمان یافت و نواب مهدعلیا همشیره حضرت فرمانفرما را به جهت خود خطبه کرد و^۲ بر حسب امر اعلیٰ [۴۱۳] بر مسند وزارت آن مملکت شتافت. آن مخدّره معظمه نیز، نظر به وفور کمال و تمیز، از شاهنشاه معدلت آمیز، ملقبه به همدم السلطان شده و جوهر رشادت و کمال او ورد زبان عالمیان آمد. چون در مدت سی سال ایام جلالت جماعت نوریه، میان ایشان و اهل شیراز به جهت وقوع نزاع و جدال جاهلانه چند نفر مقتول گردیده بودند، لهذا همواره اوقات یکدیگر را به خونخواهی نظر می نمودند. بالاخره کار به جایی رسید که طرفین، روزان و شبان در کوچه و بازار، قاصد جان یکدیگر گشتندی و به سبب وفور عصبیت از جان و مال گذشتندی. اهالی آن مملکت از تعدّیات آن طایفه به جوش آمدند و در حضرت فرمانفرما، مباشر ناله و خروش شدند. مصلحین خیراندیش و عاملین مصلحت کیش چاره را در اخراج آن طایفه دیدند و بر حسب امر والا عامل این عمل گردیدند. محمد زکی خان نیز به همین سبب از وزارت معزول و در زاویه عزلت مغضوب گشت و میرزا محمدعلی شیرازی سر رشته دار سابق، که سیدی با نسب و عالمی با حسب بود، به وزارت منصوب آمد.

۱. ملی: «به سبب»

۲. مجلس: «کرده»

در سال گذشته، خیل نوری از آن مملکت اخراج شد و بعد از اندک زمانی کار آن ملک بی رواج آمد. وصول و ایصال تنخواه دیوانی در عقدۀ تعویق ماند و هر بی دولتی از مصحف طغیان، آیتی می خواند.

چهارم، بعد از قضیۀ وفات نواب مغفرت مآب شاهزاده محمدعلی میرزا، ولایات ابواب جمعی او، کلاً از خوزستان و لرستان و کرمانشاهان، به ولد ارجمندش نواب حشمت الدوله محمدحسین میرزا محول گشت و چندی کار آن ولایات با نظمی کامل گذشت. بالاخره شاهزادگان همسایه اخلاصها در ولایات خوزستان و لرستان کردند تا بر حسب امر اعلیٰ، آن دو ولایت را از قبضۀ اختیار او بیرون آوردند. طهماسب میرزای برادر کهنترش نیز به سبب مصاهرت نواب نایب السلطنه، اهالی کرمانشاهان را با خود یار ساخت و به عزل برادر بلند اختر پرداخت. خوزستان را نواب حسام السلطنه محمدتقی میرزا و لرستان را نواب محمود میرزا و کرمانشاهان را نواب طهماسب میرزا صاحب شدند و نواب حشمت الدوله با متعلقات و متعلقات خود به دارالخلافه متوقف آمدند. پس از چندی اهالی کرمانشاهان مجدداً اجماعی به دارالخلافه کرده، نواب حشمت الدوله محمدحسین میرزا را با هزاران عجز و انکسار بردند و زمام اختیار ولایت و رعیت را به کارکنان او سپردند.

نواب محمود میرزا هم در ولایت لرستان به جهات چند بی دخل گردید و حکومت آن ولایت نیز به علاوۀ ایالت خوزستان به نواب محمدتقی میرزا رسید. با وجود حشمت الدوله در کرمانشاهان، اهالی ولایات خوزستان و لرستان چندان اعتنائی به کارکنان نواب حسام السلطنه محمدتقی میرزا نمی کردند و همه روزه سر به شورش و طغیان برمی آوردند. امنای دولت قاهره، اصلاح این علل مختلفۀ مذکوره را در حرکتِ موکب فیروز به صفحات عراق و فارس دیدند و عاملی اموری که از لوازم این عمل است، گردیدند.

ذکر حرکت موکب جهانگشا از دارالخلافت طهران و وقوع وقایع اتفاقیه تا ورود به دارالعلم شیراز

چون بواعث مرقومه، حرکت را جزم ساخت، شاهنشاه آگاه به لوازم عزیمت پرداخت. در ابتدا میرزا^۱ عبدالعظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت نواب ظل السلطان را به دارالعباده یزد فرستاد و عبدالرضاخان حاکم یزد را پیغاماتی قهرآمیز داد که: هرگاه درین عزیمت شهریاری قدم از سرسازد و با مالیات ولایت و رؤسا و رعیت در دارالعلم شیراز به خاکبوسی آستان راستان [۴۱۴] نواز پردازد، مورد انواع مرحمت و احسان است و هرگاه به طریق ایام سابق مساھله نماید، عرصه آن ولایت از تعیین لشکری فزون از غایت ویران است. پس از آن، حسین علی خان معیرالممالک را به جهت وصول مالیات دیوان تا ورود موکب ظفر نشان روانه دارالسلطنه اصفهان [کرد] و میرزا یوسف لاهیجانی گیلانی المتخلص به عزیز پیشخدمت خاصه را به احضار نواب حسن علی میرزا به دارالامان کرمان روان نمود و پیشکاران پیشگاه خلافت را به تدارک عزیمت مملکت فارس امر فرمود.

نواب الله ویردی میرزا را با دسته تفنگچی نوائی به سرکردگی عبدالمجیدخان ولد حاجی^۲ رضاقلی، منشی الممالک سابق، به نظم محال قمشه و سمیرم روانه کرد و میرزا محمدقلی پیشکش نویس مازندرانی را به نام مباحثی نواب معزی الیه به همراه آورد. نواب معزی الیه، قبل از حرکت موکب فیروز به آن سامان روان شد و توپخانه مبارکه را پیش از وقت، روانه محال کمره [کرد] و به امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار مقرر شد که با معادل شش هزار نفر از جانبازان عراقی و ده^۳ عراده توپ دیگر، توپخانه مبارکه را روانه دارالسلطنه اصفهان و منتظر وصول موکب ظفر نشان باشد. نواب شاهزادگان نامدار رکن الدوله علی نقی میرزا صاحب اختیار دارالسلطنه قزوین و برادرش امام ویردی میرزای^۴ ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار سپهرمدار و عبدالله

۱. مجلس: «میر»

۲. مجلس: «میرزا»

۳. مجلس: «دو»

۴. مجلس: «میرزانی»

میرزای صاحب اختیار سابق ولایت خمره و فتح‌الله میرزای حکمران سابق و بهمن میرزای حکمروای ولایات خوار^۱ و سمنان و دامغان و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا و ملک ایرج میرزا، ملتزم رکاب ظفرمآب شدند و از سرکردگان جلادت نشان سواره، محمد ولی خان قاسملو و محمدخان بکشلوی افشار و فضل‌الله خان قراگوزلوی^۲ ساکن قریه شورین^۳ همدان و محمد حسین خان قراگوزلوی خرقانی با دسته جات خویش و از سرکردگان پیاده، عبدالله خان فیروزکوهی و عبدالله خان دماوندی و مصطفی قلی خان سمنانی با پیادگان جلادت کیش، التزام رکاب ظفراندیش را مأمور آمدند. جناب امین‌الدوله عبدالله خان مستوفی الممالک دیوان اعلیٰ به جهت انتظام امور خراسان و طبرستان و اطلاع از اوضاع هر مملکت و سامان، مأمور به توقف دارالخلافه طهران و التزام خدمت نواب ظل‌السلطان گردید. و از امنای دولت سنیّه، جناب آصف‌الدوله العلیه الهیارخان قاجار و معتمدالدوله البهیه منوچهرخان ایچ‌آقاسی‌باشی دربار فلک‌مدار و از امرای واققان حضور، محمدخان و ولدش علی محمدخان دولوی قاجار و محمدصادق خان دنبلی مخاطب‌بار و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و ایلچی بزرگ دولت پایدار را از استسعاد همراهی رکاب ظفرشعار، پای بر پایه فلک دوآر رسید. از باشیان پیشگاه حضور، حضرت سالاربار محمدحسن خان نبیره صاحبقران تاجدار و محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی‌باشی دربار کیوان‌دثار و محمودخان دنبلی قور‌یساول‌باشی سرکار گیتی‌مدار، سرافراز به ملازمت پیشگاه سپهرآثار گشتند و از دبیران جان‌نثار، حضرت میرزا محمدتقی علی‌آبادی مازندرانی منشی‌الممالک جدید و میرزا محمدتقی نوائی منشی خاصه دفتر سدید و میرزا محمدصادق مروزی وقایع‌نگار و این بنده مدحت‌گزار و ملفوفه‌نگار محفل مینوقرار و میرزا محمدقلی مازندرانی پیشکش‌نویس و از مستوفیان عظیم‌الشان، میرزا احمد و میرزا ابراهیم نوری مازندرانی و میرزا اسماعیل گرکانی آشتیانی قمی و از عارضین لشکر، میرزا آقاخان و میرزا زمان نوری، به سبب افتخار التزام اردوی اعلیٰ، از فوق ثریا

۱. ملی و مجلس: «خار»

۲. مجلس: «قراگوزی»

۳. روستایی در شرق همدان

درگذشتند.

[۴۱۵] موکب همایون در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یک‌هزار و دویست و چهل و پنج با آراستگی تمام از دارالخلافه با احتشام حرکت کرد و روز اول، عرصه قریه خاتلق من بلوک فشافویه طهران که از مستحدثات جناب معتمدالدوله منوچهرخان است، از نزول موکب فیروز، سر به ثریا برآورد. جناب مشارالیه خدماتی شایان و تعارفاتی بی‌پایان نسبت به شاه و سپاه نمود و روز دیگر از آن‌جا حرکت دست داده، از راه بیابانی که از محاذات دیرکاج است، عزیمت نموده، قریه قمرودم را از ورود خسروانجم تحشم بر مراتب اعتبار افزود. چهار روز به جهت زیارت روضه رضیه واقع در قم و دیدن سان بختیان کلائی کهکشان دم، در آن منزل اقامت فرمود و پس از آن، عازم دارالمؤمنین کاشان گشته، روز یکشنبه دویم شهر جمادی‌الثانی، عمارت سرچشمه فین - یک فرسخی شهر مزبور - را محل نزول موکب فیروزی نشان نمود. میرزا علی محمدخان نظام‌الدوله، ولد عبدالله‌خان امین‌الدوله حاکم آن ولایت، خدمات شایان کرد و به سبب آن خدمات شایان، از تفویض لقب نظام‌الدولگی^۱ موروثی خود، نام برآورد. جناب آصف‌الدوله دو روز قبل از حرکت موکب اعلی به جهت تدارک ورود شاهنشاه خورشیدلوا به اتفاق میرزا محمدتقی نوائی منشی دیوان اعلی روانه دارالسلطنه اصفهان شدند و میرزا علی محمدخان نظام‌الدوله و عموم اشراف و اعیان دارالمؤمنین کاشان مورد انعام و احسان بیکران آمدند و پس از آن، کوس عزیمت از آن مکان کوییده شد و در قریه جز - که سه فرسنگی اصفهان است - به فاصله دو روز صدای شلیک ورود به گوش ساکنان سپهر رسیده آمد.

نواب سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله حکمرای دارالسلطنه اصفهان با جناب علامه دوران^۲ و افلاطون زمان ملاعلی نوری - زاد الله نور فضله - و جمیع عمال و اعیان، در آن منزل شرفیاب شدند. حضرت اعلی در روز دوشنبه دهم شهر جمادی‌الثانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی با خاصان ارادت مبانی وارد باغ سعادت آباد

۱. ملی: «نظام‌الدوله گی»

۲. ملی: «دوران»

بهشت انتساب آمدند. پس از انقضای مدت شش روز که در امورات آن ولایت نظمی کامل داده شد، موکب همایون، روی سعادت به صوب قمشه نهاده آمد. امورات آن ولایت که سپرده به خانِ خانان سلیمان خان نبیرهٔ دختری حضرت صاحبقران و ولد محمد قاسم خان بود، نظمی تازه حاصل نمود. سپهدار با اقتدار دو روز قبل از حرکت موکب ظفر شعار با توپخانهٔ صاعقه شرار و جانبازان جرّار به منقلای اردوی نصرت شعار روان شد و پس از سه روز توقف در قمشه، رایات فیروزی آیات از آن سامان جلوه‌کنان و به جانب دارالعلم شیراز شتابان آمد. در صبح روز حرکت از قمشه سورت سرما به مرتبه [ای] رسید که این بندهٔ مدحت‌گزار بر فراز بارهٔ راهوار با وجود ملبوسات بی‌شمار، منقطع‌اللسان و منجمد‌الجنان گردید. شدّت نزول برف و سرما در هر یک از منازل، زیاده از اندازهٔ حساب بود و در هر منزلی از منازل، ده نفر و بیست نفر یا کمتر یا بیشتر از سرباز و غیره از شدت سرما وداع جان می‌نمود، ولی پشت‌گرمی به الثفات شاهنشاه زمان، سورت سرما را نیز چاره می‌فرمود.

نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرما با جمیع عمّال و اعیان آن کشور در منزل شولکستان آباده از شرف رکاب بوسی خسرو آزاده استسعاد یافت و در منزل اقلید مرخص گشته با نوّاب رکن‌الدوله علی نقی میرزا و سهراب خان غلام گرجی تحویلدار وجوه خاصّه به جهت تدارک ورود مسعود به صوب دارالعلم شیراز شتافت. در روز ورود مسعود که سیّم شهر رجب‌المرجب بود [۴۱۶] از کثرت مستقبلین، اعم از توپخانهٔ صاعقه قرین و جانبازان رکاب ظفرآیین و علما و فضلا و اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان و عموم رعایای آن سرزمین، نوای شورش شادمانی از گنبد آسمانی درگذشت و شاهنشاه با اقبال، با جهانی شوکت و اجلال، وارد باغِ نواحداثی فرمانفرما، که در خارج شهر شیراز است، گشت. مبلغ دویست هزار تومان زر نقد، که از دفاین حضرت فرمانفرما بود، در ایوان آن باغ بهشت نشان به عنوان پیشکش و پای‌رنج صاحبقران معدلت ارکان چیده بودند و از وفور پای اندازِ ترمه‌دوزی و غیره بر مراتب خدمت‌گزاری افزودند. در چهار روزه توقف آن باغ دلگشا، دسته‌جات سواره و پیادهٔ

رکاب ظفرلوا را به گرمسیرات آن^۱ ولایت تقسیم کردند و هر دسته با یک نفر از شاهزادگان به قشلاقی که مأمور بودند روی آوردند. پس از آن که امکنه نشیمن همراهان در شهر مشخص گردید، آن عرصه بهشت نشان را از فیض ورود حضرت صاحبقران، پایه بر ذروه کیوان رسید. نواب فرمانفرما مدت ده روز، سیورسات سپاه و همراهان را به صیغه ضیافت داد و بقیه اخراجات ایام توقف، بر حسب فرمان شهریاری از بابت مالیات مستمره، مجری و محسوب افتاد.

ذکر وقایعی که در ایام توقف شیراز از هر جهت روی داد تا هنگام حرکت از آن ارض فیض نهاد

مدت چهل روز در نفس دارالعلم شیراز توقف موبک نصرت انباز شهریاری بود و در آن مدت، بر سبیل اتصال، رشحات مرحمت شاهنشاهی از سرچشمه رحمت الهی به توسط ابر بهمنی، جاری معابر بازار و برزن، نمونه رودخانه کر و کرن گشت و در اکثری از محلات شهر آب از سرعابرین در می گذشت و شاهنشاه صاحبقران را با وجود طغیان باران^۲، باز فراغ از کار مظلومان نبود و روزها علی التوالی، از بام تا شام، ستم رسیدگان را سرپرستی و دادگری می نمودی. خرابی های چهل ساله از فر عدالت خسرو فیروز در چهل روز آباد شد و احکام عدالت فرجام قاطعه، دستورالعمل حکام و فرمانروایان هر محال و بلاد آمد.

از خزانه مکرمات و عاطفت، به عجزه و ملهوفین، تخفیفات و تصدقات عنایت رفت و از سرکشان و متمرّدان، مؤاخذات در ازای جرم و جنایت شد. اندوخته های ملتزمین رکاب ظفر مآب در توقف آن ولایت صرف گردید و منافع آن به عموم تجار و اهل حرف و ارباب صناعت رسید. مبلغ دویست هزار تومان پیشکشی نواب فرمانفرما به

۱. مجلس: + «به»

۲. مجلس: - «باران»

عوض مالیات و بقایا محسوب شد و اخراجات و سیورسات ایام توقف از بابت متوجّهات دیوانی منظور و منسوب.

بالجمله - از قراری که اظهار شد - نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا بر حسب احضار اعلیٰ از دارالامان کرمان با جمیع عمّال و اشراف آن سامان در دارالعلم شیراز شرفیاب رکاب سعادت انباز گردیده، مطالب و مستدعیات نواب معزی الیه و اهالی آن ولایت به عرض خسرو عدالت دمساز رسید. محاسبات ولایت کرمان از کلک مستوفیان دیوان همایون پرداخته شد و کار اهالی آن ولایت از فرط مروّت صاحبقران معدلت آیت ساخته. یکی از جمله مستدعیات نواب حسن علی میرزا، تفویض ایالت دارالعباده یزد بود و این فقره به جهات متعدده، خلاف طریقه ملک داری می نمود، خاصه در آن اوقات که عبدالرضا خان بیگلربیگی یزد از در عجز و استیمان درآمده، از زلال ضراعت و مسکنت، منطفی شعله غضب شهریار هفت کشور شد. تبیین این مقال آنکه، بعد از ورود حاجی میر عبدالعظیم خان قزوینی و استماع آن همه پیغامات غضب آمیز که ذکر شد، از خواب غفلت بیدار و از مستی شراب غرور هشیار گشت و از سر طغیان و نافرمانی درگذشت. جناب مجتهد زمان و سلمان دوران، میرزا سلیمان طباطبایی یزدی را با جمعی از [۴۱۷] برادر و برادرزادگان و بنی اعمام خویش و پیشکش فراوان و مالیات دیوان به اتفاق میر عبدالعظیم خان، روانه آستان معدلت کیش داشت و همّت بر تلافی مافات گماشت. جناب میرزا سلیمان و سایرین، در باب خدمات بعد ازین تعهدات کردند و در خاکپای اقدس سوگندهای مغلّظه خوردند. نواب حسن علی میرزا ازین استدعا و تعرّض به آن ولایت ممنوع گردید^۱ و میرزا سلیمان و همراهان را از ظهور این گونه مرحمت، سر بر اوج آسمان رسید.

محمد زکی خان نوری که بعد از عزل از وزارت فارس، در سلک غلام پیشخدمتان خاص درگاه فلک جاه منسلک بود، از وزارت دارالامان کرمان و پیشکاری نواب شاهزاده

۱. مجلس: - «میرزا سلیمان و سایرین... گردید»

اسفندیار شآن، کمال سرافرازی حاصل نمود. میرزا سلیمان و همراهان بعد از اعطای خلّاع فاخره و صلّات متکاثره روانه یزد شدند و نواب شجاع السلطنه و محمد زکی خان و عمّال کرمان به صوب مقصد روان آمدند.

از قراری که نگارش یافت، ینارال دالغورگی ایلچی دولت روسیه مأمور شد که در دارالسلطنه تبریز توقف نماید و بعد از مراجعت نواب امیرزاده خسرو میرزا از سفارت روس، به درگاه فلک جاه گراید. از قرار نگارش، نواب معزی‌الیه مراجعت کرد و ایلچی مزبور نیز برحسب صوابدید ولیعهد زمان به مهمانداری محمدحسین خان زنگنه ایشک آقاسی باشی آن سرکار جلالت ارکان به دربار اقدس روی آورد و در ورود به دارالسلطنه اصفهان، مراتب توقّف و عزیمت خود را عرض نمود. حضرت میرزا محمد مهدی فراهانی ملک الکتاب و بنی عمّ جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام، که وکیل مهمّات سرکار ولیعهدی بود، حسب الامر الاعلیٰ به صوب اصفهان پای استعجال برگشود. مقرر گردید که ایلچی مزبور را از دارالسلطنه مذکور چنان حرکت دهد که مقارن ورود موکب مسعود به ولایت همدان، او نیز در رسد. نواب نایب السلطنه العلیّه برحسب امر بهیّه، احضار به دربار فلک مدار گردید و حکم محکم چنین به شرف صدور رسید که امیرزاده خسرو میرزا را که از سفارت روس مراجعت کرده با خود بردارد و به ولایت همدان روی آرد.

در خلال این احوال، محمدعلی خان ایلخانی مملکت فارس، چند نفر از دزدان جماعت بختیاری را که به قطع طرق و سرقت اموال هر فرق مشغول بودند، در معبری گرفته، به دربار گیتی مدار گسیل ساخت و حضرت صاحبقران شریعت پرور به حکم حکّام دارالشرع مطهر به سیاست ایشان پرداخت. بعد از انجام این مهم، ساز رکضت بلند آوازه شد و نسبت به نواب فرمانفرما و هر یک از مباشرین و عمّال بنای بروز مرحمتی بی اندازه. میرزا محمدعلی وزیر آن سرکار به سبب خدمات بسیار به لقب مشیرالملکی ملقب گردید و میرزا علی اکبر کلاتر مملکت فارس، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله، از لقب قوام‌الملکی به اعلیٰ مدارج حسب رسید. آقا باباخان بارفروشی مازندرانی که از چاکران قدیم نواب فرمانفرما و مردی با کمال آدمیت و

فطانت و ذکا و در آن حضرت، وقتی فراشباشی و گاهی لله‌باشی بود، به سرداری مملکت فارس سرافراز شد و به سبب خدمات قدیم و جدید، به این منصب لازم الاعزاز دمساز آمد. به هر یک از چاکران معتبر شاهزاده جلال‌ت سیر و عمال و اعیان آن کشور، خلاع فاخره و انعام متکاثره داده شد و از سعی پیشکاران پیشگاه خلافت، اسباب رکضت آماده آمد. چون مراجعت از راه دارالسلطنه اصفهان، خلاف رسوم رعیت‌پروری و ملکداری بود و سرکشی ولایات خوزستان و لرستان و نظام آن سامان نیز اناسب و الزم می‌نمود، لهذا از ابتدا بنه و اغروق بزرگ و خزانه و صندوقخانه سترگ مصحوب [۴۱۸] نواب شاهزاده بهمن میرزا صاحب اختیار ولایات خوار^۱ و سمنان و دامغان، از راه دارالسلطنه اصفهان به دارالخلافه طهران فرستاده شد. مصطفی قلی خان سرکرده دسته سمنانی، با نوکر ابواب جمعی خود به التزام رکاب نواب شاهزاده آزاده آماده آمد. محمدعلی خان ایلخانی قشقائی^۲ که استسعاد از شرفیابی آستان سپهرپاسبان جسته بود، مأمور شد که با یک‌صد نفر سوار با نواب شاهزاده بهمن شعار تا انتهای خاک فارس و ابتدای سامان عراق همراهی نماید و پس از آن پای مراجعت برگشاید. این بنده مدحت‌گزار به سبب بیست سال مفارقت از وطن و دیار، از دربار آسمان‌مدار، اذن توقّفی چندروزه حاصل ساختم و به مرمت احوال متعلّقان و متعلّقات وطن پرداختم. درین مدت بیست سال دوری، در وطن غریب می‌نمودم و از شوق شرفیابی آستان شهریاری بال پرواز می‌گشودم. پس از توقّف بیست روز از راه اصفهان مراجعت کردم و در شب نوروز فیروز از ورود دارالخلافه نام و کام برآوردم.

سعدی:

سعدیا حبّ وطن گر چه حدیثی است صحیح

نتوان مرد به سختی که من این جا زادم

ذکر حرکت موکب ظفر طراز از دارالعلم شیراز به عزیمت ولایت اهواز و ایراد اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دارالخلافه بهیه

بعد از انقضای مدت چهل روز از زمان ورود و انتظام آن ثغور و حدود، حضرت شاهنشاه مسعود را، هوای گشت و تماشای ساحات خوزستان و لرستان ساعت به ساعت در دل الهام منزل می افزود، لهذا پیشخانه کشان اردوی ظفر شکوه را به حرکت امر فرمود. به امیر نامدار سپهدار با اقتدار مقرر شد که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز، توپخانه مبارکه و افواج جانباز عراقی را برداشته از راه فهلیان روانه و در قصبه بهبهان ملحق به رکاب شاهنشاه یگانه شود. رایات ظفر آیات در حین نزول رحمتِ بلانهایات در عصر روز جمعه پانزدهم شهر با بهر شعبان المعظم^۱ از دارالعلم شیراز حرکت و منزل چنار راه دار - دو فرسخی شهر - محل نزول موکب ظفر آیت گردید. میرزا منصورخان حاکم سابق بهبهان را که سیدی بزرگوار و چاکری خدمت گزار بود، مقرر گردید که به سبب اطلاع از کم و کیف منازل، همه جا قاید و دلیل موکب فیروزی دلایل باشد. صباح روز سه شنبه از راه دشت ارژن روانه قصبه کازرون و اعتدال آب و هوای آن ملک، پسند خاطر همایون افتاد. پنج روز در آن ملک دلفروز در باغی با صفا که مشحون از درختان مرکبات با رنگ و بها و از مستحذات حاجی علی قلی خان کازورنی افشار حاکم آن ولایت بود، توقف دست داد. در این پنج شبان روز، علی الاتصال دیده سحاب گوهرافشان بود و ساحات جبال و هامون و انهار و اتلال، غیرت^۲ دریای عمان. اگر چه در چنان هنگامه [ای] احدی همّت بر حرکت نمی گماشت، ولی به جهات مختلفه، حرکت بر سکون ترجیح داشت. لاعلاج موکب همایون عازم گردید و در دو فرسخی کازرون به رودخانه [ای] که معروف به چشمه شاپور است، رسید. اگر چه آن رودخانه بر خلاف سایر انهار بود و سالیان دراز کسی واهمه [ای] از عبور بر آن نمی نمود، اما در آن اوقات از کثرت سیلاب بدتر از گرداب گشته و آب از کمر راکب و گوش مرکوب گذشته بود.

۱. ملی: - «شهر بابر شعبان المعظم»

۲. ملی: «غریب بر»

شاهنشاه اعظم، مانند شاه افریدون عجم که از دجله بغداد گذشت، باره دریا شکاف را جهانند و از یاری جناب باری، رودی به آن پهناوری را به سلامت طی کرده به آن طرف رود وارد گشت. اکثری از قشون نصرت نمون که آن جلادت را از شاهنشاه معدلت آیت دیدند، باره عزیمت در آب رانده، صحیحاً سالمأ وارد آن طرف آب گردیدند. شاهنشاه ارجمند خود بر سر تلی بلند چون تخت^۱ ایستاد و آب بازان و شناوران فیروزکوهی را به گذرانیدن بقیه مردم از آب فرمان داد. به یک بار آن نهنگان دریای جلادت در آب ریختند [۴۱۹] و هر یک به عنان امیری و وزیری و دبیری و فقیری آویختند. احمال و ائقال شاهی و سپاهی بدون آسیب و گزند از آب گذشت و روز دیگر منزل معروف به سراب بهرام، مخیم سראقات جلال گشت. فردای آن روز نیز، زین بر بارگی عزیمت نهادند و بار سعادت به منزل فهلان گشادند.

این فهلان، جایی است معروف به شعب بوان و از جنات اربعه مشهوره، یکی آن مکان. از منزل سراب بهرام تا فهلان که شش فرسخ مسافت دارد، تا درنگری، صحرا صحرا نرگس و ریحان است و تا درگذری، هامون هامون شقایق و ضیمران. قلعه سفید که از قلاع معروفه مرز ایران [است] و کلک جناب حکیم [ابوالقاسم] فردوسی طوسی در تعریف آن رطب اللسان و واقع بر فراز کوهی آسمان شأن، در آن سامان واقع است و از فرط رفعت، پیک خیال را از آمد و رفت مانع؛ رودخانه [ای] عظیم دارد که در هنگام طغیان آب، نهنگ دریا شکاف نیز تاب عبور نمی آورد^۲. شاهنشاه صاحبقران به طریق معهود، از یاری باری، از آن رود هولناک به آسانی رهسپار شد و در اردوی اعلی که در آن طرف رود بود، قرار و استقرار یافت. همراهان به مدد شناوران با احمال و ائقال از آن آب گذشتند و به اردوی همایون وارد گشتند. از غرایب اتفاقات آن که، در آن روز حضرت صاحبقران مروّت اندوز میلی به صرف غذای معتاد نفرمود و به جام شربتی اکتفا نموده، نهار خویش را به خاصان بخشود. هر کس را که آن غذا از گلو گذشت، به مرض قی و آشوب قلب مبتلا گشت. معادل پنجاه نفر زیاده از آن غذا خوردند و رخت هوش به

۱. مجلس: «بخت»

۲. مجلس: «نمی آرد»

سر منزل بی‌هوشی بردند. ابراهیم خان ناظر که صلباً خلف حاجی محمدحسین خان اصفهانی صدراعظم و بطناً نبیره حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله دیوان قدر توأم است و از شرف مصاهرّت دارای زمان بی‌نهایت محترم، از آن غذا صرف نمود و مثل دیگران پا به وادی اغما گشود.

میرزا محمدحسین اصفهانی حکیم‌باشی چنین یافت که، سمّی نقیع ممزوج به مطبوخ کرده‌اند و چون قلیل بوده، اشخاصی که خورده‌اند نمرده‌اند؛ ولی از قراری که به تحقیق پیوست، طبخ مزبور را دوشینه در منزل سراب بهرام کرده و شاگرد طبّاخان کارخانه همایون، اهتمامی در آب آن به عمل نیاورده‌اند. در حوالی کارخانه مبارکه چشمه [ای] بوده به سمّیت آب معروف و در السنه و افواه به این صفت موصوف؛ چون مباشرین کارخانه را اطلاعی از آن نبوده، خطبی نموده‌اند.

بالجمله، نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در منزل فهلیان با انواع نوازشات شامله از رکاب ظفرمآب رخصت یافته، مراجعت نمود. علی‌الصباح به عزم سراب سیاه بر پای خاستند و در عرض راه، شاه و سپاه از صید درّاج و تیهو هنگامه‌ها آراستند. گفتی مگر قطعۀ مرزی از بهشت در آن عرصه مینوسرشت افتاده که از وفور سبزه و ریاحین صحرا و طراوت آب و هوا آبروی ارم را بر باد داده است. سرپرده خلافت را برفراز پشته [ای] بلند زدند و جمیع شاهزادگان و امرا و سپاه چون هاله به گرد ماه محیط آمدند. از ابتدای شام تا هنگام بام، ناودان رحمت الهی علی‌الدوام در ریزش بود و زمان زمان، طغیان ریزش افزایش می‌نمود. هنگام بام که به عزم رکوب دیده باز کردند، عرصه آن هامون را چون دریایی پر از آب به نظر درآوردند. رودی عظیم معروف به سنگ‌شیر، در یک فرسخی آن منزل، عبور را جاهل بود و بغایت خطرناک و هائل می‌نمود. به سبب قلّت نان و کثرت آب، نه جای درنگ بود نه پای آهنگ. شهریار دریادل بر پاره [ای] دریا شکاف بر نشست و با عزمی ملوکانه به عبور از آن رودخانه همّت [۴۲۰] بر بست.

از اتفاقات حسنه، ازین رودخانه، بهتر از رودهای سابق بی‌کلک و هلك گذشتند و

وارد محل باشت، که منزل اردو بود، گشتند. نواب نجف‌قلی میرزای والی کوه‌کیلویه خلف ارجمند نواب فرمانفرما در آن منزل شرفیاب شد و مورد انواع تفقدات خسرو مالک رقاب آمد. یک روز در آن منزل به سبب صید درّاج و کبک و تیهو اقامت دست داد و روز دیگر منزل دوگنبدان، توقف اردوی معلی را معین افتاد. از آنجا به منزل بُست و از بُست به خیرآباد وارد شدند و از رودخانه خیرآباد که عابری از آنجا هرگز به خیریت نگذشته‌اند، از میمنت رکاب مستطاب و همّت شناوران جلادت مآب، صحیحاً سالمأ گذشته، به منزل مزبور فرود آمدند. روز دیگر در منزل معروف به آب کردستان، که در خارج شهر بهبهان است، رسیدند و به جهت استهلال هلال ماه میمون رمضان المبارک، یک‌روز در کنار آن رودخانه دلفروز اقامت گزیدند. سپهدار عالی مقدار با توپخانه شرربار^۱ در آن منزل استسعاد یافت و روز دیگر اردوی مظفر به عزم منزل کوه سیاه شتافت. باز حدیث رودخانه و آب بود، ولی از فرّ همّت شهریاری، احدی واهمه و اضطراب نمی نمود. پس از عبور از آب، شاهنشاه مالک رقاب را هوای شیر شکاری برسر افتاد و غلامان شیر آهنگ را به دواندن شیر از بیشه و جنگل فرمان داد. موازی دو شیر دلیر ببرگیر از بیشه درآمدند و در صیدگاه شاهنشاه شیرشکار غرّان شدند. یکی از آن دو شیر دلیر، شهریار شیرگیر را نشانه مهره آتشین تفنگ شد و دیگری، هژبران رکاب مستطاب را گرفتار تاب و چنگ آمد.

بالجمله، شهریار شیراوبار، همه‌جا صیدکنان و شیرزنان وارد سراپرده عیوق شأن شد و نواب حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا در همان منزل کوه سیاه شرفیاب آستان معدلت ارکان [گردید]. دو روز در آن منزل فرح‌افزای، اردوی معلی متوقف گشت و پیشکش شیخ مساور، حاکم محال کعب از نظر همایون گذشت. سپهدار با اقتدار باز به رسم معهود، توپخانه شرربار را برداشته به منقلای موکب ظفر شعار روانه شوستر گردید و حکم محکم چنین به عزّ صدور رسید که، در ورود به محال شوستر، دسته‌جات جانباز عراقی را مرخص به اوطان سازد و خود به انتظار موکب فیروز پردازد.

پس از انجام این مهم، از منزل کوه سیاه، پرچم رایات ظفر آیات را گشودند و در منزل رامهرمز نزول اجلال نمودند. مشهور است که انوشیروان کسری، نهال نارنجی در آن عرصه دلگشا به دست خویش غرس نمود و بعد از نمو، روزی بر آن درخت تکیه کرده و حکمی به عدالت فرموده است. از یمن عدالت آن خسرو عادل، هنوز آن درخت سرسبز و شبیه نهالان تازه مغروس است و سالیان دراز زیارتگاه جماعت مجوس.

بیت:

عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

خلاصه، از آن منزل به سعادت و اقبال حرکت کرده روز جمعه نهم شهر رمضان المبارک وارد قصبه شوشتر گردیدند و در کنار شطّ دجله مثال اقامت گزیدند. اغلبی از عساکر نصرت مآثر را در همان روز ورود مرخص ساخت و روز دیگر به تماشای سدّ احدائی نواب شاهزاده غفران مآب محمدعلی میرزا، که معروف به سدّ دولت است، پرداخت. تبیین این مقال آنکه، اوّل کسی که در قصبه شوشتر، که خوره شاپور عبارت از آن است، مباشر ساختن سدّ شد، شاپور ذوالاکتاف بود که سدّی سدید ساخته و آب رودخانه را از مجرای قدیم برگردانیده، از نشیب قلعه سلاسل که واقع در کمرکوه و به معموره شوشتر متصل است، به کندن نقب و تراشیدن سنگ به صحرای شوشتر جاری نمود. در مرور و دهور زمان، آن سدّ محکم بنیان [۴۲۱] از لطمه سیلاب خراب شد و آن وادی از هجوم آب بی آب ماند.

در سنه یک هزار و دویست و بیست و پنج، نواب شاهزاده با تاج و گنج، به استدعای اهل شوشتر، گنجهای باد آورد صرف نمود تا از یاری همّت بلند، آن بند استوار را به تازگی ساخته^۱، آب رودخانه را به آن وادی که نمونه سراب بود، جاری فرمود.

[مصر]ع: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار رحمة الله علیه

بالجمله، روز یکشنبه یازدهم ماه صیام، از قصبه شوشتر به محال دزفول نهضت آرا و به جهت استجمام مراکب، پنج روز در آن خطه دل افروز راحت افزا و زحمت زدا گردید. روز جمعه شانزدهم از آن جا حرکت کرده، در ده فرسخی دزفول به رودخانه بلارود^۱ رسیدند. به مفاد: «الأسماء تنزل من السماء» رودخانه مزبور در حقیقت بلایی است که از آسمان به جهت جان و مال عابریین نازل گشته و شرح و وصف آن از حوصله اندیشه و بیان گذشته است. شاهنشاه صاحبقران به مدد تخت روان و بخت باروان در آب روان شد و سایر همراهان به کمک^۲ بخت بلند حضرت صاحبقران و سعی شناوران آن سامان که از سپاهیان افزون به طمع زر آمده بودند، شتابان آمدند.

بعد از ورود به منزل حسینیّه، باز ناودان سحاب را سرگشادند و بنیاد خاکیان را از کثرت آب بر باد دادند. نواب حشمت الدوله محمدحسین میرزا از کرمانشاهان در رسید و مورد نوازشات بی پایان گردید. القصه، از منزل حسینیّه تا ورود به قصبه خرّم آباد لرستان، که عبارت از پنج منزل است، دیده سحاب علی الاتصال مزارع زمین را آبیاری می نمود.

روز جمعه بیست و سیّم شهر رمضان المبارک، عرصه خرّم آباد از یمن ورود شهریار معدلت بنیاد خرّم شد و از وقوع جشن نوروز فیروز، شاهنشاه عدالت آموز را هنگام جلوس بر اورنگ جم آمد.

۱. در اطلس راه های ایران «بالارود» آمده.

۲. مجلس: «بکومک»

بخش ۲

بهاریه سال بارسئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج و
ورود موکب همایون به ولایت همدان و اوضاع اتفاقیه تا ورود
به دارالخلافت طهران

غزال شوخ چشم شیرشکار و پلنگ کوهنورد هامون سپار، اعنی مهر سپهرمدار
سیار در این سال بهجت آثار، بعد از انقضای ده ساعت و چهارده^۱ دقیقه از روز یکشنبه
بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج هجری مطابق
با سال فرخ مآل بارسئیل ترکی از بلارود حوت در خرّم آباد حَمَل رخت کشید و خسرو
گل را در گلشن خرّم، نوبت جلوس بر اورنگ گلبن رسید. باد نوروزی که نایب سلطان
بهار است، با امیرزاده نهال نورس به دربار دارای گلشن آمد و سفیر روسی نژاد شکوفه به
مهمان داری ملک الکتاب شاخسار وارد عرصه گاه چمن شد. نشاط سفیر شکوفه را
امرای نامدار صنوبر و چنار در ساحت گلزار، بزم های ملّون چیدند و رقاصان سرو آزاد و
رَسَن بازان قمریان دلشاد، دست افشان و پای کوبان گردیدند. خوارزمیان زاغ و زغن که به
اغوای امیر خیانت پیشه بهمن به خاور زمین گلشن پای گشوده بودند، از عزیمت ابر آزار
که والی ولایت گلزار است، هزیمت نمودند. نوّاب هندی انتساب سرو جویباری که اسیر
ترکمانان تنگ چشم قماری بود، از همّت سلطان فروردین آزاد شد و ابر آزار که
خاور زمین گلزار را سردار است، روانه چمن میعاد آمد. شهزادگان نهال در دعوی ایالت
لرستان گلستان، سر بر سر هم گذاشتند و الوار کج زبان زاغ و زغن از عزیمت امیرزاده با

حشمت گلشن، راه هزیمت برداشتند. دارالعباده بستان که معبد زهاد هزارستان گلستان است، محصور شجاعان ابرهای آذاری گشت و لشکر نامعدود نوباوه اردی بهشت که نایب سلطان فروردین است [۴۲۲] از عرصه باختر به ساحت خاور گذشت. ایلچیان سندی نژاد ابر آذر با سند ارادت دارای بهار به عرصه گلزار روی کردند و پیلان کوه پیکر نسترون و طاقه‌های کشمیری میلاد سوری و سوسن را در پیشگاه خسرو گلشن پیشکش آوردند. هوای گلشن در مزاج امیر و وزیر دی و بهمن، طبیعت بخار کام ثعبان یافت و فرستاده بهبود شعار ابر آذر از کابل زمین دریا بار به جهت عرض نیاز قزلباشیه قمری و هزار به دربار شهریار گلزار شتافت.

سریر آرای سلطنت ایران و رونق افزای ساحات مملکت توران، خداوندگار هفت اقلیم و آموزگار خسروان با تعظیم، اعنی شاهنشاه صاحبقران و ظلّ الله کشورستان، در قصبه خرم خرم آباد لرستان بر تخت شیلان نوروزی جلوس فرمود و باریافتگان بارگاه خلافت را از اعطای خلاع آفتاب شعاع، قرین افتخاری بی نهایت نمود. طنطنه کوس نوروزی و غلغله زرین نای فیروزی به گوش ساکنان ملا اعلی رسید و از زرافشانی دست کان پیوست، هر بی نوایی قرین نوایی بی انتها گردید. در نشیب ایوانی که شاهنشاه صاحبقران جلوس فرمود، باغی است مسمی به علی آباد، بل قطعه مرزی است از بهشت میعاد؛ سروستانی شگرف دارد که غیرت قامت هر سرو آزادش، سروکشم را تا قیامت پای در گل آرد. اگر چه این بنده مدحت گزار به رأی العین ندیده‌ام، ولی از روات موثق که خود ادعای شهود می کردند، به کرات و مرات شنیده‌ام که در ساعت تحویل شمس به برج حمل، همه ساله بر سیل استمرار، سروهای آن گلزار چون مرغان اولی اجنحه^۱، بال‌های زمردگون از هم گشایند و به جهت افشاندن گرد و غبار از قامت قیامت آثار، دو سه بار جنبش نمایند. در حین حرکت، فضا و هوای آن باغ را چنان گردوغبار فروگیرد که بیننده، حیرت پذیرد.

درین سال نیز که شاهنشاه معدلت آمیز، در آن دیار بهجت انگیز جلوس

۱. عبارتی است عربی، به معنای: «صاحبان بال‌ها»

فرمود، جمعی از ملتزمین رکاب ظفر انتساب که این روایت را به درایت طالب بودند، بعد از ورود به دارالخلافه این مطلب را تقریر نمودند؛ ظنّ این بنده به یقین رسید و چون روایتی عجیب بود، در ذیل حکایت مرقوم گردید.

بالجمله، بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی و توقف دو روزه به بهجت و عشرت اندوزی، عقاب رایات اقبال به صوب دارالشوکه بروجرد، بال همایون فال گشود و پس از دو روز استجمام و استحمام، از راه دولت آباد ملایر عازم گشته، در اواسط عشر اول شهر شوال المکرم، در بلده طیبّه همدان نزول اجلال نمود. ینارال دالغورکی ایلچی دولت روسیه قبل از نزول رایت اقبال، به همراهی میرزا محمد مهدی ملک الکتاب فراهانی و مهمان داری محمد حسین خان زنگنه کرمانشاهی^۱ وارد همدان آمدند و نواب نایب السلطنه و امیرزاده کامکار خسرو میرزا، بعد از ورود موکب اجلال، شرفیاب دربار عزّ و شأن شدند. مطالب ایلچی مزبور - از قراری که در وقایع سال قبل اشاره شد - همان مطالب ثلاثه بود که قبل از رسیدن او حصول جمله از ورای حجله خفا به عرصه ظهور جلوه نمود.

خلاصه، سفیر مذکور با چند نفر از همراهان فطانت دستور به عادت مستمرّه معهوده، شرفیاب حضور معدلت گنجور گشتند و از ظهور تفقّدات گوناگون شهریار زمان از فراز گنبد کیوان گذشتند. حسب الامر الاعلی احترام سفیر آگاه را امرای دربار معلّی بزم های طرب فزا چیدند و ایلچی و همراهان، قرین بهجت و انبساطی بی متها گردیدند؛ خاصه در دو مجلس که جناب آصف الدوله العلیّه اللهیارخان قاجار و امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار چیده بودند، سفیر مزبور و همراهانش از تعدّد نعمات و وفور نعمات و انواع طرب و ساز و سحر پردازی مشعبدان رسن باز، ساعت به ساعت بر مراتب حیرت می افزودند. تبیین این مقال آنکه، موازی شش نفر از مشعبدان رسن باز [۴۲۳] هنود، مدتی بود که از ولایت سند به دارالامان کرمان آمده، در اوقاتی که حضرت شجاع السلطنه حسن علی میرزا در دارالعلم شیراز شرفیاب رکاب ظفران باز شد، مشعبدان

مزبور را به سبب غرابت سحرپردازی به همراه آورد و صاحبقران شعبده‌بند، محض از جهت تماشای سفیر فطانت پیوند، ایشان را به التزام رکاب اعلیٰ مأمور کرد؛ ایلچی دانا از وضع و رسم آن مشعبدان شعبده‌آرا در هنگام رسن‌بازی، بل سحرپردازی تعجبات بی‌منتها نموده گفت که، یکی از جمله هدایای مرغوب ایمپراطور اعظم، روایت این رسن‌بازان است که از جمله درایات عظیمه سفارات ایران از این که مشعبدان و حقّه‌بازان و ارباب اطراب رکاب ظفر مآب، سحرپردازی آن طایفه را به احسن الوجوه آموخته‌اند، بلکه بهتر و عجیب‌تر از ایشان کانون این شعبده‌بازی را افروخته‌اند و آیندگان را به سبب شهرت این صنعت در مملکت ایران، کار به درایت خواهد کشید، لهذا کلک مؤلف از روایت کم و کیف آن احتراز ورزید.

بالجمله، در همان اوقات، میرزا محمدعلی خان کاشانی وزیر نواب ظلّ السلطان حکمروای دارالخلافة طهران با معادل دویست نفر از اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش‌سفیدان مملکت ری در بلده همدان شرفیاب دربار کی شدند و مورد تفقّدات و نوازشات پی‌درپی آمدند. تفصیل این اجمال آن‌که، مدت سی‌وسه سال تمام بود که حضرت اعلیٰ بزم شیلان نوروزی را در دارالخلافة طهران آراسته می‌نمود و بر اورنگ خلافت جلوس می‌فرمود. درین سال خجسته فال، که بر خلاف سنوات، در قصبه خرم‌آباد بزم شیلان برپاگشت، اهالی دارالخلافة را واهمه این مطلب چنین به خاطر گذشت که شاید شاهنشاه صاحبقران، ایام بهار و تابستان را نیز در ارباع این^۱ بلدان و دیار، ییلامیشی نمایند و چون حکایت تأدیب وزیر بغداد نیز در میان است، احتمال دارد که رایات ظفرآیات به آن ولایات نهضت نماید؛ ایام سفر خیریت اثر از شش ماه به یک سال کشد و اهالی ری را به سبب دوری موکب کی، کار به فلاکت بل به هلاکت رسد؛ غلات با ریع بلوکات ری را کس نخرد و اقمشه و اجناس هر دیار را که به امید نفع کامل آورده‌اند، احدی نبرد؛ مملکت ویران آید و رعیت به سامان بی‌سامانی گراید.

ارادت فطری و صفت شاه پرستی، که خاصّه اهالی ملک ری است، بر این معنی مزید شد و رعیت را اجماعی در درگاه ظلّ السلطان رشید؛ چون نواب معزی‌الیه خود نیز

این مطلب را زیاده از ایشان طالب بود، لهذا عموم رؤسای دارالخلافه را به عزیمت این سفر و استدعای رجعت موکب فیروز دارای دادگر امر فرمود. بعد از شرفیابی حضور باهرالنور، زبان به دعاگویی گشودند و ظهور این موهبت عظمی را با ضراعتی تمام و مسکنتی مالاکلام استدعا نمودند. خاقان رعیت پرور استدعای اهالی آن کشور را قبول فرموده و نواب نایب السلطنه را به جهت نظم ولایات شهرزور و سرحدات عراق عرب چند صباحی به توقف همدان امر نمود. ینارال دالغورکی و همراهان را بعد از اعطای نشان مکمل به جواهر رخشان و انعام نقد و جنس فراوان مرخص ساخت و خود به رجعت دارالخلافه پرداخت. در اواخر شهر شوال المکرم، پرچم رایات ظفر علامات را از بلده طیبیه همدان گشودند و روز یکشنبه هشتم شهر ذی قعدة الحرام در دارالخلافه طهران نزول اجلال فرمودند.

فصل ۳

جنگ‌های داخلی و درگذشت عباس میرزا

بخش ۱

ذکر آمدن الله‌قلی توره اوزبک به حوالی خراسان و مراجعت از آن
سامان و قتل صید محمدخان جلایر حاکم کلات و فتح محال پشتکوه و تبادگان
و سایر واقعات و عرض به درگاه جاوید آیات

در وقایع سال قبل ایراد شد که صید محمدخان جلایر حاکم کلات از جهت
اجرای خدمت در حضرت خلافت از محمدخان قرایی جدایی جسته از ارض اقدس
برآمد و در حضرت شاهزاده آزاده نواب [۴۲۴] احمد علی میرزا والی مملکت خراسان،
صداقت شعار و خدمت‌گر شد و پس از چندی خیانت فطرت او را اغوا کرده، به سبب
برخی رفتارهای ناهنجار سر به طغیان برآورد؛ به اغوای کریم‌خان زعفرانلو معادل یک
هزار سوار ترکمان برداشت و روی به غارت و تاخت محالات چناران و رادکان گذاشت.
اسیری بسیار و مالی بی‌شمار از آن دیار برد و راه دورگردی بساط عزت را با قدم خیانت
در سپرد. رضاقلی‌خان چاپشلو را که بعد از فوت پدرش بیگلرخان به حکومت ولایت
دره جز سرافراز و به سبب صغر سن با ساده‌دلی و ساده‌لوحی دمساز بود، اغوا نمود و بر
مراتب طغیان افزود [و] الله‌قلی توره والی خوارزم را تحریک کرد و در اوایل شهر
ذی‌قعدة الحرام همین سال، مشارالیه را با جمعیتی از ترکمانان تکه و اوزبکیه خوارزم به
نیت تسخیر محالات خراسان تا حوالی رود طزن آورد.

نواب شاهزاده احمدعلی میرزا، امرا و خوانین ملک خراسان را از اکراد و اعراب
و غیره با قشون‌های آراسته احضار فرمود و در هیجدهم شهر مزبور از ارض اقدس

حرکت نمود. بعد از ورود به صحرای آلان دشت، خبر اجماع خراسانیان در رکاب ملک‌زاده دوران به خان خوارزم رسید و از طالع فیروز خسروی اندیشه‌مند گشته چون بخت خود برگردید. نواب شاهزاده بعد از فرار خان خوارزم به عزم تاخت بلوک پشتکوه، که در تصرف صید محمدخان نادان و در تلو جمع کلات بود، نهضت فرمود. صید محمدخان به امید اعانت چاپشلو لا علاج روی به محال دره جز نمود. چون فی مابین رضاقلی خان و سلیمان آقای ولدان بیگلرخان بعد از فوت پدر نزاعی دست داد، لهذا صید محمدخان به سبب طغیان فساد، در پهلوی رضاقلی خان افتاد. سلیمان آقا، امدادی از ترکمانیه دشت و ایلات علی‌ایلی و غیره خواست و قلعه محمدآباد دره جز را مأمن عافیت کرده، هنگامه‌ها آراست. صید محمدخان با جمعیتی از اتراک چاپشلو و ترکمانان دیگر در هشتم ذی‌حجه الحرام همین سنه روی به قلعه محمدآباد نهاد و از اقبال بی‌زوال دولت خداداد به ضرب مهره آتشین تفنگ قلعه‌گیان محمدآباد، از اسب در افتاده در همان^۱ ساعت جان بداد. نواب شاهزاده بعد از ورود به محال پشتکوه قلعه جفری را که از بلوک تبادگان و در تصرف صید محمدخان و قلعه محکم بنیان بود، از یورش توپچیان و تفنگچیان جرّار تصرف نمود. سایر قلاع پشتکوه و قلعه جات بلوک^۲ فیوخور که در خارج در بند قلعه کلات است نیز، به تصرف ملتزمین رکاب نواب شاهزاده مالک رقاب آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر اسیر سرپنجه غازیان مظفر شد. نواب والا خانوارهای مزبور را در عوض اسرای اکراد چناران و رادکان که صید محمدخان نادان برده بود، به جعفرقلی خان ولد نجف‌قلی خان شادلو مرحمت کرد و خود با یک جهان فیروزی روی سعادت به ارض اقدس آورد. مژده این لطایف غیبی در اواسط شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش در دارالخلافت طهران معروض صاحبقران دادگر شد و نواب اشرف والا مورد نوازشات و تفقّدات بی‌مّر آمد.

بالجمله، درین سال فرّخ فال، حضرت صاحبقران بی‌همال به سبب سفر زمستان پارسال، قشون دشمن مآل را از سفر بهار معاف داشت و روی سعادت به بیلاقات قریب به دارالخلافت گذاشت. ایّام عافیت انجام به صید و شکار و بهجت و استبشار مصروف

۱. مجلس: «همان»

۲. مجلس: «بلوک»

شد و پس از انقضای ایام صیف، موکب فیروزی‌لوا به صوب دارالخلافت جاویدانتما معطوف آمد. هم درین سال به سبب عروض عارضه و با، جمعی از خلائق در دارالخلافت و بلوکات تلف گشتند و از چاکران معروف درگاه همایون، محمدحسن خان دولوی قاجار نستقچی‌باشی و میرزا محمدزکی نوری مستوفی نیز از همان بلا از دار فنا درگذشتند. [۴۲۵] منصب نستقچی‌باشی‌گری به محمدامین خان ولد محمدحسن خان داده شد و میرزا محمدتقی نوری از رجوع منصب استیفا، خدمت پدر غفران، اثر را آماده آمد.

بیت:

تا نمیرد یکی به ناکامی دیگری شادکام ننشیند

تاریخ وفات این هر دو مستوفی از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

تاریخ وفات محمدحسن خان قاجار نستقچی‌باشی دربار

چو امروzt بقا دلشاد می‌باش	مباش ای دل غمین از فکر فردای
اجل با تن چو آن پتک است و سندان	تورا کی تاب ای مرد تن آسای
حسن خان آن خواص ایل قاجار	که بر درگاه دارا فرخش جای
نستقچی‌باشی دارای اعظم	تبرزینش شکستی فرق دارای
مرصع جیقه اش بر سر چو خورشید	ز دارای جهان دار جهان پای
صلابت در صلابت در دو چشمش	چو آن کیفیت اندر جام صهای
دریغ از رنج جانگاه و با مُرد	و با آری برد جان از یک ایمای
به دست ساقیان مرگ آخر	ز جام دهر آمد باده پیمای
ز پیکی خاوری این قصه بشنید	درید از غم گریبان را سراپای
به سالش از سر اندیشه گفت آه	کجا خان نستقچی‌باشی ای وای

تاریخ وفات میرزا محمدزکی مستوفی

سربازی جهان به ره حق به روزگار
زادند عالم از پی مردن عجب مدار
چون ذره عاقبت متفرق شود ز هم
آیا کجاست صولت گیوی و رستمی
مستوفی فرید جهان میرزا زکی
مازندری و نور و موطن و مآب
پیوسته موشکافی وی در حساب بود
از بس عزیز بود عزادار آن عزیز
فن دبیریش به حساب مباشرین
مستوفی فرید جهان میرزا زکی
ای دل گمان مدار که کاری است سرسری
گر می روند از پی هم مثل لشکری
این قالبی که جمع ز ذرات عنصری
آیا چه گشت شوکت طوسی و نوذری
مُرد از وِبا و رفت به درگاه داوری
از نوریان همی به حسب داشت برتری
آموزگار جمله دبیران دفتری
در کعبه طایفی شد و در دیر آذری
برتر ز خاوری شد در فن شاعری
با قلب صبر شد رقم از کلک خاوری
رحمت الله علیهما

ذکر تفویض ایالت ولایات خوزستان و لرستان به

نواب حشمت الدوله محمدحسین میرزا در دفعه ثانی و ظهور مجادلات

فیما بین نواب شاهزادگان عراق در باب ایالت و مرزبانی

قبل ازین مفصلاً نگارش یافت که، بعد از آن که نواب حشمت الدوله محمدحسین میرزا از ایالت ولایاتِ موروئی، به اسبابِ مختلفه معزول و در دارالخلافه به خدمت رکاب ظفر مآب مشغول شد، اهالی دارالدوله کرمانشاهان مجدداً اجماعی در دارالخلافه کرده، معزی‌الیه را به ایالت خواستند و پس از ظهور حصول مطلب، از فرط خدمت و صداقت هنگامه‌ها آراستند. اهالی ولایات لرستان و خوزستان^۱ نیز از وفور تعدّیات مباشرینِ نواب حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا به جان رسیدند و مانند اهالی کرمانشاهان

۱. مجلس: «خوزستان و لرستان»

مجدداً طالب ایالت نواب حشمت‌الدوله گردیدند. نواب معزی‌الیه نظر به وفور ضراعت ایشان و سرپرستی رعایای پریشان، با جمعیت کرمانشاهان عازم لرستان شد و پس از وصول به قصبه خرم‌آباد بلامانعی وارد آن قلعه فلک‌شأن آمد. جمیع طوایف لرستان از پیش کوهی و پشتکوهی، دامان صداقت و خدمت برکمر زدند و در نزد او جمع شدند، مگر دو طایفه حسن‌وند و یوسف‌وند که به سبب قرب به ولایت سیلاخور با کارگزاران نواب حسام‌السلطنه همدستان آمدند.

نواب حسام‌السلطنه را عرق عصبیت حرکت کرد و با جیشی کامل از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند^۱ و غیره به جهت استخلاص ولایت کرمانشاهان روی به آن صوب آورد. قبل از حرکت خود، نواب شاهزاده همایون [میرزا] صاحب اختیار ولایت نهاوند را به بهانه امر مصالحه نزد نواب محمدحسین میرزا فرستاد که به این حيله او را سرگرم سازد و خود به عزیمت^۲ کرمانشاهان پردازد. محمدحسین میرزا این معنی را [۴۲۶] ادراک نمود و شاهزاده همایون [میرزا] را گرفته محبوساً به طوری مخفف روانه کرمانشاهان نمود. از آن طرف نواب شیخ‌الملوک شیخ‌علی میرزا صاحب اختیار ولایات توپسرکان و ملایر از فرط خصوصیتی که با نواب حشمت‌الدوله داشت، تا حضرت حسام را مضطرب سازد، با جمعیتی از الوار و توپی سه چهار، روی به تسخیر دارالشوکه بروجرد نهاد. چون اهل و عیال نواب محمدتقی میرزا در بروجرد [بود] و نورمحمدخان دولوی قاجار به تنهایی با قلیل تفنگچی در آن‌جا مانده بودند، بنابراین اهالی بروجرد به سبب نگاهداری اهل و عیال او مردانگی‌ها کردند و دروب قلعه را کلاً خاکریز نموده بر روی سپاه شیخ‌الملوک مسدود آوردند. صغیر و کبیر اهالی آن ولایت با آلات و ادوات قلعه داری در پشت دیوارهای برج و بارو نشستند و از فور احتیاط و حزم، شوکت بیرونیان را در هم شکستند. حضرت شیخ‌الملوک خود در یک فرسخی شهر اقامت فرموده، قشون بی‌سروپای الوار را که نزد او جمع گشته بودند، مأمور به تسخیر قلعه نمود. سه روز متوالی دست به انداختن توپ و خمپاره گشادند و دلاوران خارج و داخل، دادِ مردی و مردانگی دادند. نواب حسام‌السلطنه، در عرض راه، از این معنی آگاه گشته

۲. مجلس: «عزم»

۱. مجلس: «بیرانوند»

فوراً مراجعت کرد و در نیم شبی جمعیت خود را در خارج شهر بروجرد گذاشته، خود روی به ارک آورد. علی الصباح قشون سرکار حسام السلطنه که در خارج شهر بودند، به سبب وقوف اهل و عیال ایشان در شهر در دفع قشون زندیه ایستادگی ها نمودند. اهالی شهر نیز از ورود نواب معزی‌الیه خبردار شدند و از فراز برج و باره بر آن طایفه بیکاره شرربار آمدند. خلاصه، از بیرون و اندرون دور ایشان را گرفته، مردانگی ها کردند تا برخی را قتل و جمعی را دستگیر نموده، بقیه روی به فرار آوردند.

میرزا محمدحسین شیرازی وزیر نواب شیخ علی میرزا، که خالوزاده مادری این بنده مدحت طراز و با کمال کارگزاری و صداقت انباز بود، زخم گلوله تفنگ برداشت و میرزا اسماعیل خان گلپایگانی ناظر نواب معزی‌الیه، که مردی متهور و شرارت طلب و بر خلاف وزیر مزبور با فطرت و ملعنتی عجیب بود، خنگش در گل ولای مانده و از صدمات زخم دلاوران، روی زشت به دیاری دیگر گذاشت. حضرت حسام السلطنه را از این فتح نمایان غروری که بود، زیاد شد و در همان ایام با احتشادی تمام به عزم رزم نواب حشمت الدوله محمدحسین میرزا روانه خرم آباد [شد] و^۱ در هشتم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش در خارج قصبه خرم آباد با نواب معزی‌الیه مقابله کرد و با دلاوری های جماعت زنگنه و کلهر و گوران، تاب درنگ نیاورده نواب امیرزاده نصرالله میرزا، که برادر اعیانی حضرت حشمت الدوله و به سبب مصاهره سرکار حسام السلطنه در پیش او بود، با طوایف باجلان و بیرانوند از صف سرکار حسامی جدا گشته، به صفوف نواب حشمت الدوله پیوستند و لشکر سرکار حسامی را به یک حمله در هم شکستند. بالجمله، معادل دویست نفر از ایشان دستگیر شدند و به سبب منع نواب محمدحسین میرزا از قتل رهایی یافته، برهنه و عور آمدند. حضرت حسام السلطنه معجلاً تاخته، در همان شب به دارالشوکه بروجرد رسید و سرکار حشمت الدوله در ولایات لرستان و خوزستان مستقل گردید.

شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع این داستان، آتش غضب مشتعل گشت و به سبب وفور التفات ابوت، به اندک مؤاخذه ای از قصور ایشان در گذشت. علی العجالة تا

نواب شاهزادگان مجدداً به قصد یکدیگر تازند و فتنه [ای] تازه حاصل نسازند، امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار را با پنج هزار نفر جانباز عراقی به صوب دارالشوکه بروجرد مأمور فرمود و نایره این فتنه را از زلال تدبیرات ملوکانه خاموش نمود. مؤلف را در این وقایع قطعه تاریخی از طبع وقاد تراوید [۴۲۷] و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

آمد برون حسام خلاف از غلاف خویش
با صد هزار طیش به دولت گریستی
چون منکر غدیر ز حیدر گسیختی
شناختی ز پای سراندر گریختن
مقصد دیار خرّم و مقصود خرّمی
حشمت شه آیتی ز یدالله اعظم است
زان شیر و ش به مهلکه چون سگ شتافتی
سدی به راه فتنه کشید از صف جدال
خاشاک وار سیل چو آمد شتافتی
از سیلی ادیب چو کودک گریستی
از فکرهای راد ابوالقاسم مشیر
سردار با سپاه گریزند توأمان
بعد از گریز با همه تدبیر عاقبت
چون بد گریختی ز صف کار خصم

گفتم به او ز معركة بی حد گریختی
با ده هزار جیش ز نهصد گریختی
چون کافر قریش ز احمد گریختی
بی‌پا و سرشده و ز مقعد گریختی
مقصود را ندیده ز مقصد گریختی
تو چون یهود خیبر از آن ید گریختی
زان پیلتن ز معركة چون دد گریختی
یاجوج وار از دم آن سد گریختی
خفاش طور مهر چو سر زد گریختی
وز صدمت قضیب^۱ چو امرد گریختی
چون قوم موسوی ز محمد گریختی
تو آن سپه‌کشی که مجرّد گریختی
تجدید کرده جیش و مجدد گریختی
تاریخ آن نوشت خرد بد گریختی

ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان و خلاصی او از همت صاحبقران زمان

در زمستان این سال فرسخ مال، معادل دو هزار نفر از ابطال رجال ترکمانیه ضلالت خصال تکه به اغوای الله قلی توره والی خوارزم به تاخت و تاز ارض اقدس آمدند و در آن حول و حوش، اسب انداز و ترکناز شدند. نواب احمد علی میرزا والی مملکت خراسان، بعد از اطلاع ازین داستان با سواره ارض فیض قرین و غلامان تهمتن آیین، بیرون تاختند و برخی از آن طایفه را اسیر و دستگیر ساختند. جماعت مذکوره خود را به گوشه [ای] کشیده در سر راه زوار کمین کردند و فی مابین منزلین عباس آباد و میامی به زواری که از ارض اقدس مراجعت می نمود تاخته، دمار از روزگار ایشان برآوردند. مردان پیر را کلاً از تیغ بی رحمی کشتند و جوانان و نسوان و اطفال را اسیر کرده، روانه دشت گشتند. شمار اسیران به پانصد رسید و عدد مقتولین از دویست افزون گردید. اموالی که به غارت برده بودند، از حساب بیرون بود و از حوصله اندیشه افزون.

یکی از جمله اسرای معروف، نواب هندوستان است و احوال او را کلک مؤلف به این آیین نگارنده داستان: مشارالیه موسوم به مهدی علی خان ملقب به جلال الدوله ولد سعادت علی خان که برادر مرحوم آصف الدوله وزیر لکناهور بوده و پدر بر پدر در آن کشور، بر وجه احسن زندگانی می نموده اند. مهدی علی خان مذکور در این سال از راه دریا شرف زیارت عتبات عالیات را دریافت و با شوقی کامل به زیارت جناب علی بن موسی الرضا - علیه التحیه والثناء - شتافت. بعد از حصول مأمول به اتفاق زوار مراجعت می کرد و از قراری که نگارش یافت، در عرض راه، مال و حال را در معرض غارت و اسر درآورد. در دارالخلافت طهران این خبر به دارای جهان رسید و دریای غضب شهریارى متلاطم گردید. فی الفور حاجی اسماعیل خان شام بیاتی را با جمعیتی از منتخب سواره رکاب ظفر عنان به جهت تنبیه ترکمانان بی ایمان و استرداد اسرای مسلمانان از ایشان روانه خراسان فرمود و از صدور احکام غضب آمیز، نواب شاهزاده احمد علی میرزا را

سیاستی بی‌اندازه نمود. ثانیاً چون مهدی‌علی‌خان مزبور از اجله معارف و اعظم هندوستان [بود] و اسیری او در دست طایفه ضالّه ترکمان موجب بدنامی دولت ابدارکان و علاوه بر آن رعایت دوستی [۴۲۸] و موافقت دولت بهیه انگریز در میان بود، لهذا فرمان قضا جریان به افتخار رضاقلی‌خان زعفرانلو حاکم خوشان در نهایت تأکید، شرف صدور یافت و مسرعی سریع السیر به جهت خلاصی نواب هندی انتساب نزد مشارالیه شتافت. مقرر گردید که معتمدین آگاه به دشت اتک روانه سازد و به هر سیاق که داند و به هر طریق که تواند به خلاصی نواب معزی‌الیه پردازد. اولاً بدون اطلاع ترکمانان که این نواب کیست و اصرار فرستادگان در خلاصی او چیست، شاید او را به مبلغی قلیل بیع نماید و هرگاه ترکمانان از مراتب حسب و نسب او با اطلاع آیند و در باب زیادتی قیمت گنجینه طمع را سرکشایند، تا مبلغ ده هزار تومان داده او را در هر جا برده باشند مستخلص ساخته، به دربار گیتی‌مدار فرستاده باشد که تنخواه مزبوره نقد از خزانه عامره عنایت خواهد رفت.

بالجمله، رضاقلی‌خان نیز چند نفر از معتبرین خود را با یک دو نفر از تجار خوشانی، که با طوایف تکه معاملات داشتند، به صوب دشت فرستاد و بر حسب امر صاحبقران عدالت بنیاد، فرستادگان فطانت نهاد را تدبیرات زیاد یاد داد. از اتفاقات حسنه، گماشتگان وقتی وارد اوبه آن طایفه ضلالت بنیان آمدند که ایشان اسیران را بار کرده و به جهت فروش روانه خیوه می‌شدند. بعد از گفتگوی بی‌حساب، نواب هندی انتساب را با زوجه افضل الفضلاء شیخ ابراهیم عرب جزایری^۱ به مبلغ یک هزار تومان خریدند و از یمن همّت شاهنشاه با احتشام، مقضی المرام و شاد کام برگردیدند. رضاقلی‌خان، نواب معزی‌الیه را با سامانی شایان به دارالخلافه گسیل ساخت و حضرت صاحبقران اعظم به مرمت احوالش پرداخت. در روز سیّم ورود، عبدالحسین خان ولد مرحوم حاجی محمدحسین خان صدراعظم و این بنده ارادت شیم را به دیدن او فرستادند و حضرت اعلیٰ و عبدالله خان امین‌الدوله دیوان معلی هر یک جداگانه پیغاماتی

التفات انگیز و محبت آمیز دادند. از قراری که خود در نزد ما تقریر نمود، در آن سفر معادل یک صد هزار تومان نقد و جواهر و سایر اسباب از معزی‌الیه غارت کردند، ولی از فرط تدابیر ملوکانه، بر حسب و نسب او پی نبردند.

خلاصه، حاجی اسماعیل خان قاجار شام بیاتی، در عرض راه به مرضی مهلک گرفتار گشت و در یک منزلی مشهد مقدس ازین دار فانی درگذشت. نعلش او را با احترامی تمام در آن ارض فیض مقام برده، مدفون کردند و در اندک زمانی لشکرها بر سر ترکمانان فرستاده و از طالع خسروی، دمار از روزگار ایشان بر آوردند.

و هم در آن اوقات، یوزباشی عبدالرحمن فرستادهٔ منورخان افشار والی میمنه^۱ و شبرغان^۲ با عریضه و پیشکش، به رهنمایی معتمدی از نواب احمد علی میرزا وارد دارالخلافه [شد] و عریضه و پیشکش خان مزبور از نظر الطاف ظهور گذشته، مطالب او به این سیاق معروض رأی آفتاب گنجور گشت که، یک نفر از دراری بحار خلافت را به ما بندگان عنایت فرمایند که در رکاب او همت به تسخیر ولایت بلخ و سایر ولایاتی که در این طرف رود جیحون است، برگماریم و پس از تسخیر، جمیع آن ولایات را به مباشرین دولت جاوید علامت بسپاریم. امنای دولت قاهره این مراتب را ناشی از حسن ارادت فقط فهمیدند و جوابی امیدوارانه داده، فرستاده را با انعام و خلعت فراخور شأن و جواب عریضه آن خان ذی‌شأن راجع گردانیدند. هم در آن اوقات، بهرام‌خان هزاره ولد بنیادخان که بیگلربیگی جام و باخرز بود، به جهت استرداد تفرقه ایل خود به ولایت سرخس شتافت و به دست هزاره که با پدرش خونی بودند، مقتول [۴۲۹] گشته روی از عالم برتافت.

محمدخان قرائی عرصه را خالی دید و با جمعیت و توپخانه بر سر ولایت جام و باخرز تاخته، آن‌جا را متصرف گردید. یعقوب‌خان و آقاخان بنی اعمام بهرام‌خان را با

۱. میمنه: شهری قدیمی بر سر راه بلخ، در دو منزلی طالقان در افغانستان امروزی؛ مجلس: «میمنه».

۲. شبرغان / شیرقان: یکی از شهرهای شمال شرقی خراسان قدیم، واقع بر سر راه مرو به بلخ، در ناحیه کوهستانی، و بین آن و بلخ یک روز راه بود. (معین)

پنجاه نفر از اناث و ذکور ایشان کلاً مقتول ساخت و آن سلسله را بالمرّه برانداخت.

ذکر ورود فرستادگان ولات سند به دربار فلک ارکان و مأموریت نظر علی‌خان قاجار قزوینی به سفارت آن سامان

در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و سه ایراد شد که، حسین علی‌خان نام جوانشیر از جانب قزلباشیه^۱ ولایت کابل و غیره عریضه آورده، چون خود کاری در ولایت سند داشت، فرمان سفارشنامه [ای] از مصدر خلافت صادر کرده به آن ولایت عزیمت کرد و در نزد ولات سند خود را ایلچی دولت علیه خواند و از مأموریت قشون نصرت نمون به تسخیر ولایت کابل بعضی فقرات بر زبان راند. والی مزبور و اعیان آن کشور از تعرض لشکریان ایران به ولایت سند توهّمات کردند و میرزا محمدعلی نام شیرازی را با جمعی دیگر به انضمام سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر به دربار دولت بی‌نظیر سفیر ساخته، مأمورین از راه بیابان بلوچستان روی به بندرعباسی آوردند. حسین علی‌خان جوانشیر از راه دریا به بندر بمبئی هندوستان شتافت و به سبب نسبت چاکری دولت ابد آیت از ملکم بهادرانگریز^۲ حاکم آن ولایت، تکلفات و تعارفات فراوان یافت. دو ماه قبل از ورود فرستادگان سند، وارد تختگاه خلافت گردید و از ظهور این خدمت شایان به اعلیٰ مدارج التفات امنای دولت ابد ارکان رسید.

در خلال این احوال، بهبودخان جوانشیر باز از جانب قزلباشیه^۳ کابل عریضه [ای] ارادتمندانه آورد و همان فقرات مستدعیات سابق را که نگارش یافته، مجدداً به امینان دولت قاهره عرض کرد. بالجمله، محمدحسن بیگ‌کتول غلام پیشخدمت سرکاری به مهمانداری سفرای سند معین گردید و به جهت آوردن ایشان و اهتمام در رسانیدن پیلان تا بندرعباسی رسید. ایلچی مزبور با همراهان و پیلان، در روز یازدهم شهر ربیع الآخر

۱. ملی: «قزلباشید»

۲. ملی: «بهادرانگریز»

۳. ملی: «قزلباشید»

سنهٔ یک هزار و دویست و چهل و شش وارد درگاه دولت گشتند و به سبب تعیین منزلی مرغوب و ظهور التفاتی مطلوب از اعلیٰ مدارج مباحات در گذشتند. در یوم سیم شهر مذکور با سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر در دیوانخانهٔ خلافت، هنگام سلام عام، به زیارت پیشگاه حضور معدلت دستور فایض شدند و بعد از عرض عریضه و گذراندن پیشکش ارادت فریضه، مخاطب به خطاب با صواب شاهنشاه مالک رقاب آمدند. از قرار تقریر میرزا محمدعلی سفیر، سفر ایشان از حیدرآباد سند الی دارالخلافهٔ بی نظیر، یازده ماه طول کشیده بود و پیلان کوه پیکر به سبب طول سفر و قلت آذوقه در آن بوم و بر قدری لاغر می نمود. یکی از آن سه زنجیر فیل [که] از فرط درشتی و تنومندی گفتی کوهی است سیار و نهنگی است پیل کردار، حمل هودج زرین همایون اقدس را نامزد گردید و پیل بان باشی رکاب ظفر مآب، فریبهی آن را چهل روزه متعهد آمد؛ پس از فریبهی آدم خوار شد و حکمت لاغری آن آشکار گردید. بالاخره یک نفر از پیل بانان [را] که به خدمت آن معین بود، از ضرب دندان بکشت و خودش نیز بر حسب امر اعلیٰ کشته گشت. بالجمله، مطلب والی سند، یکی شکایت از تعرضات رنجید سنکه^۱ که والی کشمیر است، به عرض رسید و دیگری به سیاق قزلباشیه کابل او نیز مستدعی تعیین یکی از نواب شاهزادگان به ولایت کابل گردید که شاید به این وسیله اهالی سند از تعرض کشمیریان آسوده آیند و از این پس [۴۳۰] زیاده از سابق به وادی صداقت و خدمت گرایند. مطلب دیگر در باب مصاهرت حضرت اعلیٰ داشت و در نزد امینان دولت قاهره بر طبق عرض گذاشت. امنای حضرت او را به دلایل مسجلهٔ مجاب فرمودند و در اظهار این مطلب لب نگشودند.

[مصر]ع: تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

امنای دولت جاوید آیت، حصول مطالب را موقوف به وقت فرصت نمودند و نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلیٰ را، که مردی معقول و

۱. روضة الصفای ناصری: «رنجید سنکه»؛ ناسخ التواریخ: «رنجید سنکه»؛ اکسیر التواریخ: «رنجید سیشنگ».

زبان‌دان بود، به سفارت سند نامزد نمودند. موازی یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی نژاد و یک دست خلعت مفتول باف اصفهانی میلاد به افتخار مرادعلی خان مرحمت شد و مبلغ یک هزار تومان نقد به صیغه انعام میرزا محمدعلی مزبور و سایر همراهان به انضمام خلاع فاخره عنایت آمد. نظر علی خان مزبور با سفرای مذکور در اواخر شهر جمادی الثانی^۱ از درگاه سپهر مبانی رخصت یافته به راه افتادند. بعد از ورود به بندر بمبئی از راه دریای هندوستان روی به ولایت سند نهادند.

ذکر عزیمت نواب حسن علی میرزا به محاصره دارالعباده یزد و بواعث حرکت نواب نایب السلطنه از آذربایجان به عزیمت استخلاص یزد و کرمان

از قراری که در وقایع سال قبل ایراد شد، نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا در دارالعلم شیراز در حضرت شاهنشاه بنده نواز، مستدعی استخلاص ولایت یزد از تصرف عبدالرضاخان گردید و به جهات چند عرض نواب معزی الیه به درجه قبول نرسید: یکی آنکه، جناب مجتهد الزمانی میرزا سلیمان طباطبایی یزدی با جمعی از خویشان و متعلقان خان مزبور وارد دربار عیوق شآن [شد] و متعهد خدمت مالیات و پیشکش همه ساله گشته، اولیای دولت قاهره را مطمئن نمودند و حضرت اعلیٰ به سبب آسودگی رعیت، تعیین لشکر را به آن حدود موقوف فرمودند؛ دیگری آنکه، بر مرآت رأی عالم آرا، نقوش این مراتب منطبق بود که نواب حسن علی میرزا بدون قشون رکابی بالبدیهه از عهده این کار برنخواهد آمد و حکماً امر مزبور بالاخره گردن گیر امنای دولت قاهره خواهد شد و از عزیمت لشکر ظفر اثر رعیت خراب و آن ولایت نمونه سراب خواهد گردید؛ علت دیگر آنکه، چون از صدر خلافت عظمی، وکالت امور دارالعباده - از قراری که نگارش یافت - با نواب ظل السلطان حکمرای دارالخلافه طهران بود، لهذا پرداختن نواب شجاع السلطنه به تسخیر آن ولایت موافق مصلحت ملکداری نمی نمود.

همین قدر به نَوَاب معزی‌الیه زبانی فرمایش شد که به جهت واهمه عبدالرضاخان و اهتمام او در خدمات دیوان، ارجوزه^۱ عزیمت خود را در السنه و افواه دراندازد تا مشارالیه از این توهم درست به کار خدمات دولت پردازد.

بالجمله، نَوَاب معزی‌الیه بعد از ورود به دارالامان کرمان بعضی فقرات از جسارات زبانی عبدالرضاخان شنید و مراتب مزبور در ظرف حوصله غیرت و حمیتش نگنجید. علاوه بر آن، خان نادان با شفیع خان حاکم بلوک راور که من محال بلوک کرمان و مشارالیه دورگرد بساط خدمت دیوان قدر بنیان بود، در ساخت و وصلتی با مشارالیه کرده، به تحریک او پرداخت. نَوَاب اشرف بدون حصول اذنی از سرکار گیتی‌مدار همایون، جمعیتی از متجذبه^۲ سیستان و جسته و گریخته [ای] کرمان و معدودی از خراسانیان فراهم کرد و در اواخر شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج روی به تسخیر دارالعباده آورد.

چون در آن اوقات، نَوَاب حسام‌الدوله تیمور میرزا خلف ارجمند نَوَاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس به سبب نظم محال سرحد در آباده سورمق توقف داشت، لهذا به موجب اشاره [۴۳۱] عم بزرگوار و اذن پدر عالی‌مقدار روی مبارک به امداد عم گذاشت. شاهنشاه کشورگیر بعد از اطلاع از این دار و گیر تدبیری ملوکانه اندیشید که هرگاه علی رؤوس^۳ الاشهاد، نَوَاب شجاع‌السلطنه را از محاصره آن ولایت منع نماید و به مراجعت دارالامان کرمان گراید، در نظر کوتاه خردان یک نوع تخفیف و ذلتی^۴ به جهت او خواهد بود و هرگاه او را به حال خود گذارند و احدی را بر منع او نگمارند، کار او از دو صورت بیرون نیست: اگر در تسخیر قلعه عاجز آید، بالاخره باید لشکرها فرستاد و یک ولایت معظم را بر باد فنا داد و اگر در تسخیر قلعه گوی از میدان برباید، مظنون آن‌که از فرط غرور شباب و عدم امتثال فرمان خسرو مالک رقاب، دست به کارهای بزرگ زند و تهمت امرای خراسان را که نگارش یافته در

۲. لشکریان، سپاهیان.

۱. ملی و مجلس: «ارجوفه»؛ ارجوزه: رجزخوانی

۳. ملی و مجلس: «رؤس» ۴. مجلس: «دولتی»

حق خویش ثابت کند. بنابر آن، از عین مصلحت‌جویی عقل دوربین، نواب امیرزاده سیف‌الدوله ولد ارجمند سرکار ظل‌السلطان را به سبب نسبت وکالت، از صدور خلعت و فرمان ایالت آن ولایت سرافراز و با معدودی از عمله‌جات روانه آن دیار فرمود و مرکوز خاطر انور آن بود که نواب شجاع‌السلطنه بعد از ورود حضرت سیف‌الدوله میرزا به دارالعباده یزد، نکته این حکمت ملوکانه را خواهد یافت و دست از محاصره یزد برداشته به دارالامان کرمان خواهد شتافت.

امیرزاده سیف‌الدوله میرزا وارد شهر یزد گردید و حضرت شجاع‌السلطنه بیشتر از پیشتر در امر محاصره کوشید. عبدالرضاخان به بهانه این‌که ولایت مزبور از دیوان اعلیٰ به نواب ظل‌السلطان موکول و اینک ولد ارجمندش در شهر به کار ایالت مشغول است، دروازه‌های قلعه را دربست و در پشت دیوار احتیاط برنشست. حضرت شجاع‌السلطنه در هریک از بلوکات که اطاعت کردند، نایب و ضابط برگماشت و هریک را که در مقام خلاف بودند، مورد نهب و غارت داشت. عبدالرضا خان به سبب پشتگرمی سیف‌الدوله میرزا که در شهر بود، اکثر روزها با جمعیت بیرون آمدی و از اردوی نواب والا نیز فوجی به دفع او مأمور شدی. بالجمله، علی اختلاف الایام گاهی شکست خوردی و روزی نام برآوردی. محمدکاظم خان سوادکوهی مازندرانی که نواب شجاع‌السلطنه را میر شمشیر و لشکر و مردی متهور و خیره‌سر بود، در ایام جدال بی‌باکانه برصاف مخالف تاخته و زخم گلوله برداشته روی به میدان وسیع عدم نمود. محمدزکی خان نوری وزیر آن سرکار نیز که شرف از التزام رکاب داشت، به مرض فلغمانی که مقدمه ناخوشی شقاق‌لوس^۱ است، همت به عزیمت دار باقی گماشت. بالجمله، ایام محاصره تا مدت نه ماه به طول انجامید و به هیچ‌وجه شاهد فتحی جلوه‌گر نگردید. به سبب طول مدت محاصره، هرگاه نواب شجاع‌السلطنه مأمور به مراجعت می‌شد، خالی از بدنامی نبود و مدتی بود که نواب نایب‌السلطنه عباس میرزا نیز از درگاه معلی استدعای عزیمت خراسان و نظم آن سامان را می‌نمود، لهذا مصلحت ملوکانه

۱. شقاق‌لوس = غانغرایا، به مردگی یک ناحیه کم و بیش وسیع از یک عضو گفته می‌شود که بر اثر عفونت‌های موضعی در اعضا حاصل می‌شود.

چنان اقتضا کرد که حضرت ولیعهد جاوید مبانی با جمعیت آذربایجانی به دارالخلافت طهران گراید و قبل از مرخصی به صوب خراسان، در ابتدا به استخلاص قلعه یزد پنجه گشاید.

در فصلی که از سورت سرما، خون‌ها در عروق منجمد شدی و پیک خیال از واهمه برودت، از شهر بند خاطر بیرون نیامدی، همت شاهنشاه ستاره سپاه، ولیعهد سیاره دستگاه را با ده هزار نفر سرباز صاعقه انباز و بیست و پنج عراده توپ برق‌گداز و سایر آلات و ادوات حرب از دارالارشاد اردبیل حرکت داد و در آخر شهر رجب المرجب سنه یک هزار و دویست و چهل و شش روی سعادت به تقبیل آستان راستان نواز نهاد. در قصبه زنجان، نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از [۴۳۲] راه ساوه روانه بلده طیبه قم فرمود و خود با جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و معدودی از خاصان ارادت فرجام از راه دارالسلطنه قزوین به دارالخلافت طهران پای استعجال برگشود. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم شرف از تقبیل سده سنیه اعلی یافت و پس از اطلاع از مکنونات ضمیر منیر همایون که یکی از آن، روانه داشتن نواب شجاع السلطنه به طهران بود، در روز سه شنبه بیست و چهارم شهر مزبور به عزیمت استخلاص قلعه دارالعباده شتافت و در منزل عقدا عبدالرضاخان بیگلریگی با جمیع برادران و برادرزادگان و اشراف و اعیان شمشیر بر گردن و مصاحف بر دست پیمان شکن شرفیاب رکاب سرکار ولیعهد شیراوژن شدند و مورد تفقدات نایب السلطنه زمان^۱ آمدند.

روز دوشنبه ششم شهر شوال المکرم که روز سعادت اندوز نوروز فیروز بود، نواب نایب السلطنه از ورود به دارالعباده یزد اهالی، آن سامان را مورد مباهاتی بی غایات^۲ فرمود.

شعر:

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

۲. ملی: «مغایات»

۱. ملی و مجلس: «زمن»

بخش ۲

بهاریه سال نیکو مآل توشقان‌نیل ترکی مطابق با سنه
یک هزار و دویست و چهل و شش هجری و عزیمت نواب نایب السلطنه العلیه
عباس میرزا به کرمان و احضار نواب شجاع السلطنه به طهران

خسرو سیّاره سپاه و خواجه هفت بارگاه، اعنی مهر اضائت دستگاه، درین سال
میمنت همراه، بعد از انقضای هشت ساعت و سه دقیقه از روز دوشنبه ششم شهر شوال
المکرم سنه یک هزار و دویست و چهل و شش هجری مطابق با سال فرخ مآل
توشقان‌نیل ترکی به بیت الشرف حمل نزول اجلال فرمود^۱ و دارای فروردین به عزم
اقامت گلباران گلشن نهضت فرمود. نوباوگان سرو جویبار از اطراف گلزار روی به دربار
دارای بهار آوردند و مباشرین دولت ربیع، شهزاده قوای نامیه را به تختگاه گلشن بدیع
وارد کردند.

والی‌گری ولایت خاور زمین گلزار به ابر آذار که نایب سلطان بهار است، رسید و
از بلبلان ترکی زبان شیرین‌الحان، شوری عجب در آن عرصه مینو نشان ظاهر گردید.
امیران اهریمن‌تن دی و بهمن که در قلعه جات گلشن پای به دامن بودند، از یورش جنود
سلیمان صبا و ریاحین مصری نژاد یوسف‌لقا، پای هزیمت برگشودند. قلعه کشمر گلشن،
امیرزاده سرو آزاد را مسخر گشت و از ظهور التفات دارای بهارش طراوت و خضارت از
حد درگذشت.

خسرو اردی بهشت به تختگاه گلشن رجعت فرمود و دارای هفت اقلیم، اعنی

شاهنشاه واجب التعظیم بر اورنگ جشن نوروزی به بهجت و فیروزی جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان، رأی عالم آرا به عزیمت سفر عراق الی چمن گندمان^۱ و سرکشی رعایای دارالسلطنه اصفهان قرار یافت و برحسب فرمان قضا توان، هر منتهی و مسرعی به احضار فوجی از سواره و پیاده رکاب ظفرعنان به ثغری^۲ از ممالک ایران شتافت.

در خلال این احوال، از طرف قرین الشرف نواب نایب السلطنه، چاپاری به تعجیل وارد و کیفیت وقایع دارالعباده یزد و دارالامان کرمان به این نهج معروض رأی دارای معدلت فواید شد که، نواب حسن علی میرزا بعد از وصول موکب فیروز ولیعهد والا به منزل عقدا و اطلاع از اوامر شاهنشاه فیروزی لوا دست از محاصره دارالعباده یزد برداشت و روی به دارالامان کرمان گذاشت. حضرت نایب السلطنه العلیه بعد از ورود به دارالعباده یزد، روزی سه چار در آن دیار سعادت آثار توقّف نمود و پس از جبر کسور رعایا و نظم امور برایا^۳ مجدداً ایالت آن ولایت را به امیرزاده سیف الدوله میرزا محوّل فرمود.

از این که در توقّف نواب شجاع السلطنه - از قراری که در وقایع سنه ماضیه اشاره رفت - ایام محاصره تا مدّت نه ماه طول کشید و آذوقه خارج [۴۳۳] و داخلی که از رطب و یابس در آن ولایت بود جمیعاً صرف جمعیت رکاب او گردید. ولایت مزبور تاب توقّف سرباز و سوار و توپخانه شرربار را زیاده از روزی سه چار نداشت، بنابر آن حضرت ولیعهد نامدار به جهت تدارک کار سیورسات ملتزمین رکاب و ملاقات برادر کامیاب و امثال اوامر شاهنشاه مالک رقاب روی به دارالامان کرمان گذاشت.

نواب شجاع السلطنه بعد از اطلاع از این فقره، از ابتدا ولد ارجمند خود بهادرخان، اعنی هلاکو میرزا را به عزیمت استقبال تا دو منزلی کرمان فرستاد و خود نیز بعد از قرب موکب اشرف با سامان احترام سرکار ولیعهد با احتشام به استقبال پای

۱. از توابع شهرستان بروجن؛ امروزه منطقه سرد و کوهستانی در استان چهار محال و بختیاری است.

۲. ثغری: مرز، حد. ۳. خلایق

برگشاد. در اواخر شهر شوال المکرم حضرت نایب‌السلطنه وارد گشته، در خارج شهر منزل کرد و نواب شجاع‌السلطنه اهتمامی که در خور بود در باب مهمانداری به عمل آورد. چون در اوقاتی که ولیعهد دوران به جانب دارالعباده یزد عازم بود، صاحبقران اعلی، آقا محمدکریم خان^۱ پیشخدمت خاصه را به احضار حضرت حسن‌علی میرزا گسیل نمود. به نواب ولیعهد زمان نیز از قرار نگارش در باب فرستادن او فرمایشات مؤکده فرمود و از قرائن خارجه و داخله چنین مستفاد می‌شد که حضرت شجاع‌السلطنه از مواخذۀ عزیمت محاصره یزد بدون اذن، تن به عزیمت رکاب اقدس درنهد و آن مرغ زیرک از دام این فرمایش بجهد؛ لهذا در خارج شهر یک فوج قراول احترام بر دور او گذاشتند و محمدزمان خان دولوی قاجار خالوزاده ولیعهد نامدار را با دوستان سوار به احتیاط کار به همراه او کرده به دارالخلافت طهران روان داشتند.

تهنیت و تاریخ این فتوحات سدید را مؤلف قصیده [ای] غرا سرایید و به انعام یک رأس اسب خراسانی از سرکار ولیعهد دولت جاوید مبانی سرافراز گردید. قصیده مزبور به جهت یادگار درین رساله ثبت افتاد.
لمؤلفه:

جیش ارمن را به عمان بردن از بیراه و راه
نیست اندر قوه شاهی به جز عباس شاه
از در تفلیس تا عمان گروه اندر گروه
از در تبریز تا کرمان سپاه اندر سپاه
اهل ارمن را و عمان را ز بعد و قرب او
گریه‌های های و خنده‌های قاه‌قاه
پادشه را دید عزم و شد به خدمت رهسپار
باختر را داد نظم و زد به خاور بارگاه

از سپاه مغربش در پی قدوم اندر قدوم
 وز بلوک مشرقش بر در جباه اندر جباه
 خیره از برق حسامش دیده ناهید و تیر
 تیره از گرد سپاهش چهره خورشید و ماه
 رعشه از عزمش به اورگنج و نشابور و هری
 لرزه از جیشش به خوارزم و به غزنین و فراه
 باج ده ترکان ز دشت او را و خانان از ختا
 تاج ده اوزبک^۱ ز بلخ او را و افغان از هراه
 نظم ایوان سلیمان زان سکندر آستان
 فتح زندان سکندر زان سلیمان دستگاه
 حصن باز و بخت دمساز و رعیت سرفراز
 جیش منصور و عدو مقهور و رحمت عذرخواه
 با چنان قدرت ورا رأفت چنین قلبی لدیه
 با چنان سطوت ورا رحمت چنین روحی فداه
 جان نثاران با نوید و بینوایان پر امید
 دادخواهان رو سفید و ظلمکاران روسیاه
 دردمندان با طیب و مستمندان با نصیب
 بی نظامان با نظام و بی پناهان با پناه
 مشته بود انتزاع ملک بی جنگ و نزاع
 اندرین عزم شهنش رفع شد این اشتباه
 پست شد کیوان ز قدرش مرحبا زبنده قدر
 تنگ شد کیهان به جاهش حبذا فرخنده جاه
 هرکه رفت اندر خیالش دوخت لب از ماسبق
 هرکه دید اندر جمالش بست چشم از ما سواه

چاکر سلطان گیتی، گیتی از وی در امان
 بسنده دارای عالم، عالم از وی در رفاه
 ای که با نیروی تیغت مهر اندازد سپر
 وی که در تعظیم جاهت ماه برگردد کلاه
 در چنان فصلی که می‌افسرد خون‌ها در عروق
 [۴۳۴] با چنان جیشی که می‌شناخت آذر از میاه
 راندی از مغرب به مشرق همچو مهر رستخیز
 خلق گفتندی قیامت ظاهر و ما پرگناه
 شُرق را دادی نظام و ملک را دادی قوام
 عدل را دادی رواج و ظلم را کردی تباه
 دید از عزمت همان خصمت که شبنم از تموز
 کرد با خصمت همان عزمت که صرصر با گیاه
 تهنیت‌گو از سفیران ممالک بر درت
 هم جباه اندر جباه و هم شفاه اندر شفاه
 شاه افزودت ز شمشیر مجوهر جاه و قدر
 باش تا بینی ز اکلیل مکّل قدر و جاه
 باش تا دادر کیهانت کنند فیروز و شاد
 باش تا دارای دورانت دهد دیهیم و گاه
 میل شاهنشاه اکنون این که تازی سوی چین
 اینک اینک هندوی شمشیر سلطانت گواه
 زین به یکران نه که سقسنی همی با آه و درد
 تن به هجران ده که سقلابی همی با درد و آه
 آن همی گوید به ما بگذر که دوران غم فزای
 این همی راند به ما بنگر که گردون عیش گاه

ماوراءالنهر و خوارزمت چو صیدی بس زیون
 تما سیاوش دز بران و از ختن شو باج خواه
 با وجودت گر سلاطین جهان را منزلت
 در زمانت گر خسواقین زمین را دستگاه
 کوه پابرجای باید کو پلنگان در روش
 بحر عالم گیر باشد کو نهنگان در شناه^۱
 ختم بر احمد نبوت بر تو شاهی ختم نه
 هرکه از صلبت برآید تا قیامت پادشاه
 آنکه بر درگاه سلطان صدر را قایم مقام
 بر درت از لطف شه اکنون مشیری خیرخواه
 با نشاط از فکر و رأی تو چون عالم ز علم
 در نمو از رأی او بخت تو چون کودک ز راه
 نهی او اکسیر را سازد همی همسنگ خاک
 امر او کافور را بخشد همی تأثیر براه
 هم ز افلاطون و آصف بر درش رخها به خاک
 هم ز شمس الدین و صاحب در برش قدها دو تاه
 این زمان چون مه به ماهی می برد پیشست سجود
 این زمان چون شه به شاهی می کند سویت نگاه
 لطف کن با اهل عالم خاصه با خاصان شه
 وز کرم کن خاوری را هم نگاهی گاه گاه
 این بود تاریخ فتح یزد و کرمان ای ملک
 یزد و کرمانی مطیع صارم عباس شاه
 باد تا باشد ز جاه و چاه در عالم نشان
 دوستانت بر به چاه و دشمنانت در به چاه

۱. «شنا» که به ضرورت شعری «شناه» آمده است.

از نصیبت مهر سیمای چهره یاران چو گل
وز نهیبت کوه آسا پیکر خصمان چو کاه
در برت درع سلامت از چه از لطف ملک
بر سرت تاج کرامت از که از فضل اله

ذکر احوال میرحسن خان طالش بعد از مصالحه دولتین ایران و روس و رفع فتنه او از سعی امینان دولت ابد مأنوس

این میرحسن خان ولد مصطفی خان طالش و به سبب نسب سیادت و رشادت، از عمده ارباب کوشش و چالش بود. در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و یک نگارش یافت که مشارالیه به پشت گرمی موکب فیروز اقدس که در اردبیل توقف داشت و به امداد قشون رکابی که شاهنشاه صاحبقران به استخلاص ولایت طالش برگماشت، دعوای مردانه کرد و دودمان روسیه را در قصابات لنکران و ارکوان دور از کاشانه برآورد. در درگاه خلافت به جهت پیشدستی در جهاد، اسبق المجاهدین لقب یافت و در ازای آن همه خدمت او، حکم وراثت و لیاقت و امر شاهنشاه مروّت آیت به حکومت آن ولایت شتافت. پس از مصالحه دولتین ایران و روس که از قرار عهدنامه مبارکه ولایت طالش رسدی آن ولایت گردید، میرحسن خان مزبور به تصوّر این که شاید در دولت روسیه نیز صاحب حکومت و ولایت شود، لهذا نزد ینارال پسقاویچ سردار شتافته، به دولت روس گروید. چون موافق فصل چهاردهم عهدنامه مبارکه، که در باب فراریان نوشته شده، قرار این است که فراریان با نام و نشان را که وجود ایشان مایه فتنه و فساد باشد، تصاحب نکنند، لهذا نایب السلطنه العلیه [۴۳۵] برحسب امر بهیه، مشارالیه را از ینارال پسقاویچ طلبیده و ینارال مزبور نیز نقض عهد [نامه] جایز نداشته و همّت بر

رضای خاطر^۱ امنای دولت جاوید گماشته، مشارالیه را روانه گردانید.^۲ در اوقاتی که حضرت ولیعهد نامدار به عزیمت دارالعباده یزد روانه رکاب فیروزی مآب بود، امیرحسن خان را به احتیاط کار به دست محمدقلی خان سعدلو حاکم محال خلخال سپرده، کمال تأکید در نگاهداری او فرمود. بعد از وصول موکب ظفر شمول به دارالعباده یزد، خبر رسید که میرحسن خان مزبور از خلخال فرار کرده و روی به ولایت طالش آورده است و به دست آویز برخی نوشته جات مجعول و اراجیف نامعقول، اهالی طالش را به دور خود جمع آورده بر سر قصبات لنکران و ارکوان تاخته و صالادات روسیه را بعد از دو سه دعوا در بدر ساخته، خودسر به امر حکومت آن ولایت پرداخته است.

ینارال پسقاویچ نیز ظهور این مقدمه را به اذن و اجازه امنای دولت قاهره فهمیده و به توسط مکاتیب و عرایض از کارکنان حضرت ولیعهدی گله مند گردیده، چون خود به تنهایی حریف دفع میرحسن خان نبود، لهذا از راه حيله و تزویر چنین عرض نمود که، هرگاه فساد میرحسن خان به اشاره امینان شوکت ابدارکان نیست، پس این مساهله در دفع و رفع او چیست؟ جمعیتی به دفع او تعیین فرمایند و او را از آن ولایت آواره نمایند. نواب نایب السلطنة العلیه بعد از صدور اجازه از درگاه سنیّه، جمعیت اردبیل را به دفع مشارالیه فرمان داد و در اواخر شهر شوال المکرم سنه یک هزار و دویست و چهل و شش، آن لشکر را آراسته به صوب ولایت طالش روی نهاد.^۳ پسقاویچ نیز فوجی از روسیه را از سمت شیروانات فرستاد. میرحسن خان خود را محاط دو لشکر دید و تاب توقف نیاورده فراراً عازم انزلی گیلان گردید. از آن جا به دارالمرز مازندران شتافت و به حکم شهریار عالم به دارالخلافه طهران آمده آرام یافت.

ینارال پسقاویچ باز به توهّم فتنه جدید، فرستادن آن سیّد رشید را به صوب تفلیس استدعا نمود و در این فقره گنجینه ابرام و لجاج را سرگشود. بالاخره از طالع فیروز خسروی، پس از چندی مشارالیه به مرض استسقاء گرفتار گشت و به حکم قدر و امر قضا از دارفنا درگذشت.

۳. ملی: + «و»

۲. مجلس: «گردید»

۱. ملی: «خواطر»

ذکر مراوده^۱ برخی از^۱ خوانین خراسان با خان خوارزم
و فرستادن جمعیتی از ترکمانان تکه به عزم تاخت و رزم و گرفتاری ایشان
به کمند اسار و ظهور ارادت خان مزبور به دولت پایدار

چون در بدایت والی‌گری نواب شاهزاده احمدعلی میرزا در مملکت خراسان،
رضاقلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان کمر خدمت و ارادت بر میان جان بست و به
سبب اخراج محمدخان قرائی از ارض اقدس، صولت خوانین طاغی را شکست،
محمدخان دست توسل خود را از اطراف بریده دید، لهذا از فرط هرزه‌درآیی و علی‌رغم
رضاقلی خان ایلخانی به دامن الله‌قلی توره خان خوارزم متمسک گردید. پلنگ‌توش خان
برادر صیدمحمدخان حاکم کلات هم بعد از قتل برادر و تصرف نواب شاهزاده در بلوک
پشتکوه متعلقه به آن خیره‌سر، سر از دایره صداقت برتافت^۲ و نزد خان خوارزم شتافته،
سردار سرحدات ترکستان لقب یافت. خان مزبور ترکمانان ساروق را به تاخت سامان
ارض اقدس فرمان داد و نواب احمدعلی میرزا نیز جمعیتی از خراسانی به دفع آن
جماعت فرستاد. در محل پل خاتون قریب به سرخس تلاقی فریقین واقع گردید و پس از
قتل وافر، جمعی اسیر و دستگیر گشته، چشم زخمی عجیب به آن طایفه رسید. فرستاده
الله‌قلی توره خوارزمی که نزد محمدخان قرائی می‌شتافت، در همان سفر خود را اسیر
غازیان شیرگیر یافت. نواب شاهزاده فرستاده مزبور را نوازش بسیار کرد و معتمدی به
همراهی او نمود و شرح چند در باب جذب قلب خان خوارزم به تحریر [۴۳۶] در آورد.
خان مزبور که این نوع مردمی و مروّت از شاهزاده و الاتبار ملاحظه نمود، تارک
مراسم عداوت گشته، ابواب ارادت و صداقت برگشود. رؤسای ترکمانان تکه و ساروق
را به نیت خدمت به دربار والاگسیل ساخت و حضرت اشرف نیز به نوازش ایشان
پرداخت و پیشکشی فراخور احوال خویش از اسب و غیره دادند و اسرای خود را که در
ارض اقدس بود، خلاص ساخته روی به مراجعت نهادند. محمدخان قرائی بعد از وقوع

۲. ملی: «برتاخت»

۱. مجلس: «از»

این معاملات دست از هرزه‌درایی برداشت و پلنگ توش‌خان جلایر نیز سالک طریق ارادت گشته، محمدعلی آقای برادرزاده خود را با جمعی از ریش سفیدان جلایر به عزیمت ارض اقدس برگماشت. بالجمله، نواب شاهزاده از فرط سلامت نفس با اهالی دور و نزدیک از ترک و تاجیک رفتاری به سزا کرد تا از قراری که - ان شاء الله تعالی - عن قریب ذکر خواهد شد، نواب نایب السلطنة العلیّه به آن مملکت روی آورد.

ذکر حرکت موکب نصرت میعاد از دارالخلافة جاوید بنیاد به سمت بیلاقات عراق جنت نهاد و وقایعی که روی داد

پس از آن‌که فضای دارالملک ری از لشکر کی مشحون گردید، موکب فیروز در روز پنجشنبه ششم شهر ذی‌حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش، از نفس دارالخلافة نهضت آرا و روز شنبه هشتم به بلده طیبیه قم رسید و مدت سه روز به آداب زیارت مخصوصه در روضه مطهره بضعة احمدی - صلوات الله علیها^۱ - عمل شد و از آن‌جا منزل به منزل حرکت نموده چمن کمره، مضرب خیام ستاره محل آمد. ملک‌زادگان معظم، نواب حسام السلطنة محمدتقی میرزا و حضرت شیخ الملوک شیخ‌علی میرزا و امیرزاده عظام حشمت‌الدوله محمدحسین میرزا از ولایات بروجرد و ملایر و کرمانشاهان، سعادت از تشریف رکاب بوسی حاصل نمودند و هریک در گذراندن پیشکشی دلکش، بر مراتب عزّت و اعتبار افزودند.

اگرچه آب و هوای چمن کمره مطلوب نبود، ولیکن حضرت اعلیٰ به جهت رسیدن بقیه قشون فیروزی نمون و گذشتن غوایل و مشاجرات فی‌مابین شاهزادگان جلالت مقرون، مدت چهارده روز در آن سرزمین توقف فرمود. چون ولایت کمره در تلو ولایات ابواب جمعی امیر نامدار غلام‌حسین خان سپهدار است، لهذا در مدت توقف

موکب فیروز، شب و روز از خدمات شایان و تعارفات نمایان به سرکار گیتی مدار و سایر چاکران دربار معدلت شعار کرده، نسبت به دسته‌جات سواره و پیاده رکابی نیز زیاده از سیورسات مقرر تعارفات به عمل آورد. پس از رفع هرگونه غوایل نواب شاهزادگان حسام‌السلطنه و شیخ‌الملوک اذن انصراف حاصل و هریک به مقر ایالت شتافتند و رایات فیروزی آیات از آن جا عازم گشته و چون نواب حیدرقلی میرزای صاحب اختیار ولایات گلپایگان و خوانسار را قوه مالی و حالی هیچ‌یک نبود، به عزم عبور از آن ولایت گذشته، روز یکشنبه غره شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در چمن قهیز مین اعمال چارمحال اقامت یافتند.

چمن مزبور قطعه مرزی از مرغزار بهشت است و در عذوبت آب و طراوت هوا و وسعت مرغزاران و نزهت ایام بهاران مینوسرشت، محل ییلامیشی ایلات بختیاری و غیره از فارس و عراق است و در خضارت و طراوت، از چمن‌های مشهوره آفاق. چون هوای آن چمن مینوون، طبع اعلی را پسند افتاد، بنابر آن مدت یک ماه در آن سرزمین اقامت دست داد. جناب امین‌الدوله عبدالله‌خان به جهت تفریغ محاسبات مملکت فارس از چمن مزبور روانه شد و در منزل قمشه نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای آن ملک را که عازم اردوی معلی بود، ملاقات و این معنی، رجعت او را [۴۳۷] بهانه آمد. نواب سیف‌الدوله سلطان محمد میرزا نیز از اصفهان با جمیع عمال و اعیان در رسید و ده روزه ایام عاشورا صرف تعزیه‌داری جناب سید الشهدا - علیه التّحیة والثناء - گردید.

فرمان همایون در چمن مزبور به احضار نواب نایب‌السلطنه العلیّه عباس میرزا شرف صدور یافت و مسرعی سریع‌السیر به جهت اعلام این خبر به جانب دارالامان کرمان شتافت. امیر کهنسال حسین‌خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان به حکومت محال چهارمحال و انتظام امور بختیاری سربلند گردید و مهمات آن صفحات که خالی از اختلالی نبود، از همّت ملوکانه به نظمی کامل رسید. آقا اسدالله نامی که از کدخدایان خوانسار و با جماعت قطاع‌الطریق بختیاری دستیار بود، از دو دیده نابینا [شد] و موازی دو عرّاده توپ کوچک که در زیر خاک پنهان کرده بود، ضمیمه

توپخانه معلی آمد و آقا نصرالله برادرش، از کدخدایی آن ولایت، قرین مفاخرتی بی‌منتها شد. نواب سلطان محمد میرزا به جهت تدارک ورود مسعود، روانه اصفهان گشت و در روز شنبه چهارم شهر صفر المظفر موکب اعلی از چمن قهیز حرکت کرده، عصر همان روز در چمن سنگباران، که حسب الامر دارای جهان اکنون مسمی به گلباران است، قبه بارگاه از چمن این سبز خرگاه درگذشت - بمنّه و جوده و احسانه.

ذکر وقایعی که در چمن گلباران از هر مقوله رخ داد تا زمان ورود به چمن دهکرد^۱ جنت بنیاد

اوضاعی که در چمن گلباران دست داد، یکی ورود نواب ارغون میرزا خلف ارجمند نواب حسن علی میرزا است. تبیین این مقال آن‌که، از قراری که سابقاً نگارش یافت، در سالی که نواب شجاع السلطنه از دارالملک خراسان به جهت مجادله با روسیه بی‌ایمان به رکاب فیروزی مآب احضار شد، امیرزاده هلاکو میرزا در ارض اقدس و ارغون میرزا در سبزوار و منگوقاآن میرزا را در ترشیز^۲ گذاشت و خود راه تختگاه اعلی را برداشت. بعد از تعیین نواب شجاع السلطنه به دارالامان کرمان و رفتن حسین خان سردار به دارالاحسان خراسان، هلاکو میرزا برحسب امر شاهنشاه دانا، جمعی از اهل و عیال پدر عالی‌مقدار را برداشته به دارالامان کرمان روی کرد و منگوقاآن میرزا، که در ترشیز^۳ بود، مریض گشته روی به سرایی دیگر آورد.

نواب ارغون میرزا در سبزوار توقف نموده و الحق در دو سه ساله توقف، ولایت سبزوار را از تعرض خوانین بدآیین چمشگزک محافظت فرمود. خلاصه، به سبب منتهای رشادت در جوانی، از فرط بی‌باکی پروایی از دوست و دشمن نداشت و همواره

۱. شهرکرد امروزی مرکز استان چهارمحال بختیاری

۲. مجلس: «شیراز»

۳. مجلس: «شیراز»

اوقات همّت بر تعرّض دوست و دشمن می‌گماشت. با عابریّن و مجاورین رفتاری به سیاق ترکمانان قطاع‌الطریق می‌کرد و همواره اوقات از این قبیل رفتارهای ناهنجار به عمل می‌آورد. درین سال، اهالی سبزوار از سوء سلوک مباشرین او به تنگ آمده، شورش کرده و عنان توسن اختیار را به دست رایض بی‌آزمی سپردند.

نوّاب امیرزاده مصلحت خود را در توقف ندید و لاعلاج به ولایت دامغان آمده، از راه بیابان جندق عازم اردوی معلّی گردید. از بیم بازخواست ملوکانه به اصطبل اعلیٰ شتافت و به توسط عمّ بزرگوار و رعایت پدر عالی‌مقدار مورد عفو و اغماض گشته، به سبب جوهر رشادت در حضرت خلافت، اعتباری تمام یافت.

یکی دیگر از جمله وقایع واقعه در چمن گلباران، سیاست درباره میرزا حسن ملقّب به نظام‌العلما است. تبیین این مقال آن‌که، مشارالیه ولد مرحوم ملاعلی اصغر هزار جریبی دودانگه مازندرانی معلّم ایّام نمای حضرت صاحبقران و ملاباشی زمان دولت شاهنشاه جهان و چندی در ایّام حیات پدر در دارالسلطنه اصفهان مشغول تحصیل هر فن از فنون بود [۴۳۸]. چون فطرتش مجبول^۱ به ریاست و سروری بود، لهذا در لباس فضیلت قدم در راه نوکری دیوان گشود. در اوقاتی که نوّاب حسن علی میرزا از قرار تحریر به جهت معالجه مرض مالیخولیا به جانب اصفهان شتافت، نظام‌العلمای مزبور در همان جا با نوّاب معزی‌الیه مراوده یافت. پس از آن به هوای نوّاب معزی‌الیه به جانب کرمان عزیمت کرد و رشته وزارت نوّاب شجاع‌السلطنه را به دست آورد. چندی نگذشت که به سعایت مفسدین در دربار اقدس اعلیٰ متهم گشت و از خوف جان فراراً روی به عتبات عالیات نهاد و درین اوقات به جهات مختلفه رفع وحشت او گشته، به اردوی معلّی پای برگشاد. نوّاب شجاع‌السلطنه که در اردوی همایون محبوس نظر بود، به سبب قدمت خدمت نظام‌العلما، به صحبت و ملاقات او میل نمود. مشارالیه از فرط بی‌پروایی، روزها در حضور مستحفظین دیوانی، خود را به منزل معزی‌الیه می‌انداخت و به گفت و شنید سخن‌های بی‌مایه و تدابیر بی‌پایه می‌پرداخت. مستحفظین نوّاب

شاهزاده این حدیث را در جزو به محرمان بارگاه خلافت رسانیدند و خاطر مبارک اعلیٰ را از مشارالیه متغیر گردانیدند. روزی هنگام غروب، قبله عالمیان، آن جوان غافل را در سراپرده اقدس احضار کرد و به لفظ گوهر بار چنین اظهار کرد که: همانا در لباس فضیلت خود را تالی خواجه نصیرالدین می دانی^۱ و هلاکوئی را به دعوت سلطنت می خوانی.

بالجمله، فراشان با فرّ و شأن به امر دارای خسرو نشان او را بر فلک سیاست آویختند و تقریباً دو هزار چوب سندان کوب بر پای او نواخته، ناخنانش را ریختند. از فرط غیرتی که داشت دامن قبا را در دهان فرو برده، با آن همه صدمه بنای ناله و التماس نگذاشت. بعد از فراغ، حسب الامر به فراشخانه همایونش بردند و به جهت اخذ چهار هزار تومان، به فراشان غلاظ و شدادش سپردند. بالاخره نواب حسین علی میرزای فرمانفرما توسط کرده، جریمه مزبور را خود به گردن نهاد و او را از بند رهایی داده و به دارالملک فارس برده، رشته اختیار آن ملک را به دست او داد.

خلاصه واقعه دیگر در توقف آن چمن خلد اثر این که، چون زمان ورود نواب نایب السلطنه قریب بود، شاهنشاه صاحبقران در ازای آن همه خدمات نمایان موازی یک قبضه شمشیر جواهر نشان مصحوب محمد حسن خان سالار بار و نبیره دختری شاهنشاه تاجدار به جهت زینت کمر اعتبار او گسیل نمود. در خلال این احوال، یک نفر مهندس روسی نژاد از نزد ینارال پسقاویچ سردار گرجستان که مأمور به خدمت حضرت ولیعهد دوران بود، وارد اردوی اعلیٰ و به همراهی معتمدی روانه خدمت والا گردید [و] در هنگام ورود نواب ولیعهد زمان به محال قمشه، به رکاب اشرف مشرف و از التفات آن سرکار قرین انواع عزّت و شرف شد. چون فرستادن او محض از جهت خدمات قلعه گیری و سایر امور متعلقه به مهندسی بود و در آن اوقات وجود او بی مصرف می نمود، لهذا خلعت و انعامی فراخور حال به او عنایت گشته از راه اصفهان پای به مراجعت برگشود. از قراری که مذکور گردید، مهندس مزبور بعد از گذشتن از دارالسلطنه تبریز به مرض مالیخولیا گرفتار گشت و خود را در رود ارس یا زنگی^۲

۱. مجلس: «خواجه نصیرطوسی» ۲. زنگی با زنگمار جای از شعبات ساری سو از شهر ماکو می گذرد.

انداخته، ازین سرای ناپایدار درگذشت.

نَوَاب حشمت‌الدوله محمدحسین میرزا در چمن گلباران از رکاب فیروزی مآب مرخص شده، اختیار محال سنقر و کلیایی به علاوه ایالت ولایات سابقه به عهده کارگزاران او مشخص آمد. پس از فراغت از کار صید و شکار و انجام مهام هر ملک و دیار، رایات ظفر آیات از چمن مزبور عازم گشته، روزی سه چار در سرچشمه آب زنده رود اصفهان و سرچشمه آب‌گرون^۱ اقامت دست داد. کلک سخن طراز را از کیفیت آن دو سرچشمه که در حقیقت هر یک بهتر از چشمه زندگانی است و کلک فصحا را در وصف آن آب، حسرت در دهان است و چاک [۴۳۹] حیرت بر زبان؛ این روایت را درایت در کار است نه روایت سزاوار.

سراپرده اسکندر دوران را بر فراز آن چشمه حیوان، که عبارت از سرچشمه زنده‌رود اصفهان است، زدند و شاه و سپاه در آن سه چهار روزه توقف، دو سه دفعه به عزم تماشا عازم سرچشمه آب گران که در دامنه زردکوه بختیاری و قریب به چهار فرسنگ تا محلّ سراپرده شهریاری است، شدند. پس از آن از راه کوهستان و کنار رودخانه زنده‌رود اصفهان به قریه دهکرد چارمحال نزول اجلال کردند و به سبب ظهور هنگام هوای معتدل اصفهان و انتظار ورود ولیعهد زمان چند صباحی در آن منزل نزهت نشان متوقف آمدند.

ذکر عزیمت نَوَاب نایب‌السلطنه از کرمان به اردوی ظفرنشان و
مأموریت او به خراسان و ورود موکب اعلیٰ به اصفهان

سابقاً نگارش یافت که، احضار نَوَاب نایب‌السلطنه از دارالملک آذربایجان در اصل به جهت انتظام مهام خراسان بود و افتتاح قلعه یزد و سرکشی ولایت کرمان، فرعاً بر

۱. کارون؛ مجلس: «گرن / گران»

آن افزود. در هنگامی که از دارالخلافة به صوب دارالعباده یزد^۱ می شتافت، از سرکار اعلیٰ چنین فرمان یافت که، بعد از نظم ولایات یزد و کرمان از راه بیابان طیس عازم مملکت خراسان شود و جمعیتی نیز از رکاب مستطاب از راه سمنان و دامغان به امداد آورَد.^۲ درین اوقات امینان دولت قاهره مصلحت در آن دیدند که نواب معزی‌الیه، جمعیت آذربایجانی را با یکی از امیرزادگان در دارالامان کرمان متوقف سازد و خود با معدودی به زیارت خاکپای همایون پردازد، تا در باب عزیمت خراسان از کدام راه و در چه هنگام، سخن‌ها گفته شود و به طریقی که مصلحت رأی عالم آرا اقتضا فرماید، عمل رود. نواب نایب‌السلطنه بعد از نظم ولایت کرمان به جانب خراسان عازم بود که از دربار اقدس چاپاری که ذکر شد وارد گشته، فرمان احضار خود را زیارت نمود. امثال امر اقدس را واجب شمرده، سرباز و توپخانه را با نواب امیرزاده خسرو میرزا و یوسف‌خان گرجی امیر توپخانه مأمور به توقف کرمان و انتظار صدور حکم جدید داشته و سلیمان‌خان گیلانی سرهنگ را نیز با فوج شقاقی احتیاطاً در یزد نزد نواب سیف‌الدوله میرزا گذاشته و^۳ خود با سه فوج سرباز و شش عراده توپ صاعقه‌گداز، مشیاً علی‌الرأس راه اردوی اعلیٰ را در سپرد و در قصبه قمشه محمدحسن‌خان سالاربار که حامل شمشیر مرصع انعامی شاهنشاه تاجدار بود، در رسید و حضرت ولیعهد دوران را آن تیغ آفتاب مهر^۴ زیب میان افتخار گردید.

روز پنجشنبه غره شهر ربیع‌الثانی در منزل دهکرد شرفیاب انجمن حضور عدالت دستور و مورد نوازش و التفات نامحصور گشته، وقایع‌گزار^۵ از اوضاع نزدیک و دور شد. پس از دو سه روز که مجالس مشاوره انعقاد پذیرفت و هرکس حکایتی از صحت و سقم آن سفر با ثمر گفت، رأی مبارک اعلیٰ بر آن^۶ عقیده عازم گردید که نواب ولیعهد دوران از راه سمنان و دامغان به جانب خراسان عزیمت فرماید و نواب امیرزاده خسرو میرزا که در دارالامان کرمان منتظر حکم جدید است، با سرباز و توپخانه از راه

۱. مجلس: - «یزد»

۲. مجلس: + «و»

۳. مجلس: - «و»

۴. مجلس: «مهد»

۵. ملی و مجلس: «وقایع‌گذار» ۶. مجلس: «این»

بیابان طبس پای عزیمت برگشاید. مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد از خزانه عامره به صیغه انعام به جهت مصارف تدارکات عزیمت خراسان و معادل ده هزار تومان دیگر به انعام سرباز و عمله توپخانه متوقفه در دارالامان کرمان مرحمت آمد. فرمان اختیار ممالک شرقی متعلقه به دولت قاهره طولاً تا رود جیحون و ارضاً تا آب اترک به نام نامی حضرت ولیعهد گرامی از مصدر خلافت صادر و احکام مطاعه در باب اطاعت امرا و خوانین و اویماقات کل مملکت خراسان به اطراف آن ولایت سایر آمد. چون در اوقاتی که حضرت ولیعهد دوران از دارالارشاد اردبیل روانه درگاه نبیل بود، ولد ارجمند خود [۴۴۰] نواب فریدون میرزا را در دارالسلطنه تبریز کارگزار و نایب‌الایاله فرمود؛ لهذا درین وقت برحسب استدعای او فرمان قدر بنیان در باب نیابت کل ولایات آذربایجان به نام نامی امیرزاده معزی‌الیه صادر گشت و قرار انتظام مهام آن مملکت، چنین بر زبان الهام بنیان گذشت که: محمدخان زنگنه امیر نظام که از چاکران قدیم و با احترام دربار ولیعهد کرام است، در خدمت نواب امیرزاده به امارت مملکت آذربایجان پردازد و با زمره مجاورین و مسافرین دور و نزدیک از ترک و تاجیک رفتاری به سزا ظاهر سازد و همواره اوقات از مکنونات خاطر^۱ روسیه، که در آن طرف رود ارس اقامت دارند، آگاه و یوماً فیوماً صادرات ایام را معروض رأی امینان درگاه فلک جاه دارد و میرزا اسحق نبیره مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام سابق نیز به اسم وزارت آذربایجان همّت بر تنقیح^۲ معاملات و توجیه مصادرات و تفریغ محاسبات گمارد. ایالت ولایت کرمان برحسب استدعای ولیعهد دوران به حضرت سیف‌الملوک میرزا خلف نواب ظل‌السلطان عنایت و در ساعتی سعد از رکاب فیروزی مآب رخصت حاصل کرد و روانه آن ولایت شد. به نواب امیرزاده خسرو میرزا و یوسف‌خان امیر توپخانه مقرر گردید که سرباز و توپخانه را از دارالامان کرمان به دارالعباده یزد آورده و از آنجا روانه طبس گشته، در هرجا ممکن شود، به رکاب نواب ولیعهد کامیاب ملحق شوند. چون حسین‌علی‌خان و بهبودخان جوانشیر فرستادگان طوایف قزلباشیه^۳ کابل، که ذکر ایشان در محل خود علی‌التفصیل

۱. ملی: «خواطر»

۲. اصلاح

۳. ملی: «قزلباشید»

نگارش یافته، مدتی بود که در رکاب همایون، منتظر صدور حکمی جدید بودند و امینان دولت خداداد جواب ایشان را به مصلحت وقت می فرمودند، لهذا درین وقت که موکب فیروز حضرت ولیعهدی عازم خراسان و داستان عزیمت هرات نیز در میان بود، برحسب امر اعلیٰ در رکاب ولیعهد فیروزی لوا همراهی نمودند که هر هنگام مصلحت اقتضا نماید حضرت ولیعهد دوران از قوت سرپنجه بخت بلند حضرت صاحبقران، عقده از کار کابلیان برگشاید.

مقرر گردید که نواب ولیعهد فیروز چند روز در ولایت اصفهان به جهت استجمام و استحمام آرامی به عمل آورد و پس از آن از راه کاشان روی همت به صوب مقصد برد. نواب اشرف، علی خان ولد عبدالرضاخان یزدی را که با اهل و عیال او به رسم گروگان آورده بود، روانه آذربایجان نمود و خود بوسه بر رکاب خسرو دوران زده پای عزیمت برگشود. موکب فیروز صاحبقران تاجدار پس از مرخصی نواب ولیعهد دولت پایدار از منزل دهکرد حرکت نموده و پنج روز در قصبه نجف آباد از جهت مشغولی به کار عیش و عشرت اقامت فرموده، روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی وارد دارالسلطنه اصفهان و از یمن وجود همایون شادی افزای خاطر پیر و جوان آن سامان گردید.

ذکر فرار عبدالرضاخان یزدی و شفیع خان راوری کرمانی به قلعه جات بافق
و راور و گرفتاری آن دو خیره سر

شفیع خان از اهالی بلوک راور من محال کرمان و در ایام خودسری های عبدالرضا خان یزدی به سبب نسبت سببی با او در مخالفت همدستان بود. در اوقاتی که قلعه یزد مفتوح و موکب نواب ولیعهد دوران به کرمان رسید، شفیع خان به سبب اطاعت عبدالرضاخان تاب مخالفت در خود ندیده و با پیشکشی فراوان در رکاب نواب ولیعهد

زمان مشرف گردید. عبدالرضاخان هم که برحسب استدعای نواب نایب السلطنة العلیّه مورد عفو و اغماض اولیای دولت سنیّه گشت، از اعطای خلّاع زربار و چاکری دربار ولیعهد دولت پایدار و التزام رکاب ظفر شعار، فرق اعتبارش از فلک دوّار برگذشت. آن دو بدعهد بعد از این همه نوازش از حضرت ولیعهد آسمان مهد، باز صفت نمک به حرامی را پیشه کردند و در [۴۴۱] اوقات توقف در کرمان، در مجالس متعدده، یکدیگر را ملاقات و در باب کار مخالفت، مشاورت ابلهانه به عمل آوردند. در حالتی که موکب ولیعهدی به عزم اردوی فیروز حرکت می فرمود، آن دو مفسد پلید را در دارالامان کرمان و التزام خدمت نواب خسرو میرزا مأمور نمود. بعد از بُعد موکب ولیعهدی، آن دو نمک به حرام نیم شبی حیل و تدبیری مزورانه انگیختند و به دامان فرار آویختند.

شفیع خان کماکان در قلعه راور نشست و عبدالرضاخان به قلعه بافق من محال بهاآباد، که از قدیم الایام مأمن حکام آن بلاد است، رفته دل بر مخالفت بست. نواب نایب السلطنة العلیّه در قصبه قمشه این داستان عجیب را شنید و فی الفور، یوسف خان گرجی را که در کرمان می بود با جمعیت سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه راور، و سلیمان خان گیلانی را که در یزد بود با فوج شقاقی به عزم افتتاح حصار بافق مأمور گردانید. مأمورین بعد از اطلاع از احکام مطاعه، هر یک به خدمت مقررّه اقدام ورزیدند و از قوت طالع شاهنشاه با احتشام مقضی المرام و شادکام گردیدند. یوسف خان قلعه راور را در ظرف سه ساعت مفتوح ساخت و شفیع خان راوری را با دو پسر برحسب دستورالعمل ولیعهد دوران به صوب دارالارشاد اردبیل به راه انداخت. سلیمان خان قلعه بافق را از یورش سربازان آتش فشان در عرض یک شبانروز تسخیر نمود و [به] حکم همایون، آن حصار استوار را با خاک راه یکسان فرمود. عبدالرضاخان در نیم شبی که سربازان یورش به قلعه می بردند، با چند نفر از اقوام و ایّام فرصت کرده، از معبری غیر معهود فرار کردند و روی اذربار به صوب طبس و قائنات آوردند. کیفیت این فتوحات در عشر آخر شهر ربیع الثانی سنّه یک هزار و دویست و چهل و هفت در دارالسلطنة اصفهان به عرض دارای زمین و زمان رسید و در ازای این خدمت و جان فشانی، موازی یک

قبضه شمشیر مکمل به انعام یوسف خان و یک دست خلعت آفتاب طلعت به افتخار
 سلیمان خان مرحمت گردید.
 [مصر]ع: مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر ایراد وقایعی که در اصفهان دست داد
 تا هنگام ورود موکب مسعود به دارالخلافة جنت بنیاد

یکی از جمله وقایع واقع در دارالسلطنه اصفهان، عزل و نصب نواب شیخ الملوک
 شیخ علی میرزای صاحب اختیار ولایات تویسرکان و ملایر است. تبیین این مقال آنکه،
 نواب معزی‌الیه بعد از آنکه از چمن کمره مراجعت کرد و روی به مقر ایالت آورد، اهالی
 ولایات متعلقه به او که در ایام غیبت معزی‌الیه از کارکنان آن سرکار به جهات مختلفه
 رنجیده بودند، علی الغفله شورشی نمودند. نواب شاهزاده هر قدر اهتمام فرمود که آن
 شورش را تسکین دهد، چاره ننمود؛ لاعلاج اهل و عیال را در قصبه دولت آباد ملایر
 گذاشت و خود با یک دو نفر از امیرزادگان راه دربار همایون را برداشت. شاهنشاه دادگر
 علی‌العجاله اختیار ولایت ملایر را به صیغه عاریه به امیر نامدار غلامحسین سپهدار
 محول فرمود و مشارالیه نیز میرزا شریف تفرشی معتمد خود را به آن صوب گسیل نمود.
 مستوفی الثانی میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مازندرانی هم برحسب امر صاحبقرانی به
 جهت تحقیق احوال و آوردن کدخدایان و عمال به درگاه سپهر مثال پای استعجال
 برگشود. معادل یک هزار نفر از اهالی آن دو ولایت در چمن گردان به دربار دارای زمان
 آمدند و مخالفت و موافقت را دو فرقه شدند. شهریار رعیت پرور شریعت گستر از فرط
 عدالت و انصاف و وفور مروّت و انتصاف رعیت را دلجویی کرد و اتمام این امر را به
 دارالشّرع انور محول آورد [و] طرفین را به خدمت جناب حجت الاسلام و فخر مجتهدین
 انام حاجی سیّد محمدباقر شفتی گیلانی ساکن دارالسلطنه اصفهان فرستادند و احدی

[۴۴۲] از معتمدین درگاه را به جهت منع تغییر زبانی نواب شاهزاده از رعیت افتاده در نزد او نهادند. جناب معزی‌الیه به حقیقت دعاوی جمیع اهالی آن دو ولایت رسید و کل آن دعاوی را به مصالحه یا به دادن عوض از سرکار شاهزاده رفع گردانید. آن جمع پیریشان را با حضرت والا رایگان ساخت و به جهت تجدید ایالت به استخاره کلام الله مجید پرداخت: فعل ایالت خوب و ترک آن بد آمد و برحسب امر اعلیٰ، خلعت ایالت جدید، زینت قامت شاهزاده سپهرمسند شد و مقرر گردید که معتمدی از جانب جناب فخرالمجتهدین به اتفاق سرکار شاهزاده با تمکین به آن ولایت شتابد و ازین پس کار معاملات و رفتار با رعیت و رعات^۱ به قانون شرع سعادت آیات رونقی بی‌نهایت یابد. معتمدی دیگر هم از جانب سرکار دیوان قدر بنیان مأمور گردد که جمع آن دو ولایت و خرج شاهزاده جلالت آیت را بر وفق حساب پرداخته رسوم اجحافات و تعدیات سابقه را موقوف ساخته باشد. از جانب جناب فخرالمجتهدین، ملا احمد نام خراسانی مأمور شد و از طرف قرین‌الشرف دیوانی، میرزا قوام‌الدین بهبهانی روانه آن حدود و ثغور آمد. یکی دیگر از جمله وقایع واقعه در دارالسلطنه اصفهان، آوردن سارقین بلوچستان و سیاست ایشان است. تبیین این مقال آن‌که، مستحفظین حدود بیابانک و جندق به جمعی از سارقین بلوچ که در عدد بیست نفر بودند، برخوردند و معادل پانزده نفر از آنها را مقتول کردند و پنج نفر را اسیر نمودند. نواب بهاءالدوله بهمن میرزا صاحب اختیار آن ولایت و غیره، سارقین و رؤوس مقتولین را به دربار فرستاد و دژخیم قهر قهرمان زمان هر پنج نفر را در میدان نقش جهان اصفهان سرها بر باد داد. دیگری از وقایع آن‌که، مبلغ دویست هزار تومان از اصل مالیات مملکت فارس به سبب طغیان ملخ و آفت غلات و وقوع بلای وبا در آن ولا، به صیغه تخفیف و تصدق عنایت گشت و از ظهور این مرحمت، فرق اعتبار اهالی آن ناحیت از فرق فرق درگذشت.

نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس مقضی‌المرام بار رجعت بریست و امیرزادگان عظام هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقاخان میرزا و اوگتای‌قآن

۱. نگاهدارندگان، حارسان، والیان، امیران، شاهان

میرزا ولدان نواب شجاع السلطنه را حسب الامر الاعلی ملتزم خویش ساخته بر بارگی عزیمت برنشست. موکب اعلی بعد از اتمام کارها روز شنبه هشتم شهر جمادی الاول از دارالسلطنه اصفهان حرکت کرد و از میانه نطنز و جوشقان و قصبه نراق روی سعادت به دارالخلافت طهران آورد [و] روز شنبه هفدهم شهر مزبور وارد دارالایمان قم شدند و نواب ظل السلطان حکمروای دارالخلافت طهران و حضرت یحیی میرزا والی ولایت گیلان، در خارج شهر قم شرفیاب رکاب شهریار انجم تحشّم آمدند. بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضه منعوته، شقه رایات ظفرآیات از آن بلده سعادت سمات گشاده شد و روز سه شنبه بیست و پنجم، باغ دلگشای نگارستان از ورود مسعود دارای زمان، قرین طراوتی بی اندازه آمد. در [روز] یکشنبه غره جمادی الثانی عرصه دارالخلافت طهران از فرّ نزول دارای دوران صفایی تازه یافت و به سبب ظهور بلای طاعون در ولایات گیلان و طبرستان، نواب یحیی میرزای والی مأمور به توقف دارالخلافت گشته [و] نواب محمدقلی میرزای ملک آرای طبرستان نیز فراراً به دربار فلک شأن شتافت.

[مصر]ع: زیرا که مأمّن دو جهان است کوی او

ذکر القای مکنونات خاطر همایون به نواب نایب السلطنه جلادت مقرون
و عزیمت معزی الیه به مملکت خراسان و اوضاع واقعه در آن اوان

در اوقاتی که شاهنشاه صاحبقران، نواب ولیعهد زمان را در منزل دهکرد و چهار^۱ محال - از قراری که نگارش یافت - از رکاب فیروزی مآب مرخص می فرمود، بعضی فقرات از مرموزات ضمیر فطانت آیات به او القا نمود تا موجب اطمینان خاطر و ازدیاد شوق او به خدمتگزاری دولت جاوید تأثیر شود؛ از آن جمله یکی داستان حکم جناب بطليموس انتساب میرزا محمدحسین منجم اصفهانی بود که در باب احکام آینده در

حقیقت ساحری می‌نمود؛ در سنه یک هزار و دویست و بیست و نه که خوانین بدآیین مملکت خراسان با نواب محمد ولی میرزای والی آن سامان بی‌اندامی^۱ کرده و طغیان [۴۴۳] ورزیدند و از قراری که به کرات نگارش یافته، در خانه‌های خود نشسته پیرامون خدمت نگردیدند. این خبر در چمن اوجان آذربایجان به عرض دارای جهان رسید و حضرت اعلیٰ، حقیقت اوضاع کواکب و تأثیرات را از جناب میرزا محمدحسین مزبور مستفسر گردید؛ مشارالیه بعد از دقت و اهتمام تمام عرض نمود که: تا مدت هفده سال سرکشان خراسان به همین احوال باقی [هستند] و ستیزه کردن با ایشان، آهن سرد کوبیدن و بر مرارت جیوش بحر خروش باعث گردیدن است، ولی پس از آن مدت، در عهد همین دولت، صاحب شوکتی از متعلقان حضرت سلطنت، جمیع اشرار آن مملکت را زیر و زبر کند و کشور خراسان را عرضاً و طولاً مسخر ساخته، علم قدرت و جلالت خویش را بی‌واهمه و تشویش در اقصای آن کشور زند.

حضرت اعلیٰ را چون اعتقادی شامل به احکام آن منجم کامل بود، لهذا در این مدت معینه اقدامی ملوکانه در باب اضمحلال سرکشان نفرمود، به مدارا با ایشان رفتار می‌کرد و چون از حقیقت این حکم آگاه بود، در آن یک سال عزیمت هم که نگارش یافته، اهتمامی به عمل نیاورد. در این سال فرخ مال که ابتدای سال هیجدهم بود، نواب نایب‌السلطنه را به عزیمت آن مملکت مأمور فرمود؛ اما فرمایش آن که باید آن فرزند دلبنده، نیت خود را دربارهٔ بندگان خدا که ودایع حضرت خالق‌البرایا می‌باشند، نیکو سازد و تا افتتاح قلعه‌جات و امثال ایلات و اویماقات به عقل و تدبیر ممکن است، به استعمال نیزه و شمشیر نپردازد که خون مسلمانان ملت اثنی عشریه را بدون تقصیر ریختن، فتنه در دین و دولت انگیزد، مگر آنان که از طوایف افغان و اوزبک و ترکمان [هستند] و خون و مال مسلمین اثنی عشری را بر اهل سنت و جماعت مباح و بی‌نقصان می‌دانند و به فتویٰ جمعی از علما، ایشان را از جمله کفار حربی می‌خوانند، باید در قتل و اسیر آن جماعت کوتاهی جایز ندارند تا توانند.

فرمایش دیگر آن‌که، آن عبدالرضاخان یزدی و رضاقلی‌خان زعفرانلوی ایلخانی

و محمدخان قرائی را اگر همه در جوف سنگ یا تک دریا یا فوق هوا رفته باشند، به دست آورد و پس از گرفتاری، آنها را زنده با خود برداشته، راه درگاه فلک جاه را به تعجیل در سپرد، زیرا که آن مفسد یزدی به علاوه اقدام در چنان جنایتی با ولی نعمت خویش، باعث فتنه جمیع مرز ایران شد و از اسیر فروشی آن دو مردود بی دین خراسانی نیز، شورشی در بلاد ایران و توران افتاد. به حکم شریعت غرّاء خون این سه مباح است و هر یک از ایشان در مرحله بی دینی مقلّد پیشوای تبریزیان، میرفتاح. حضرت ولیعهد نامدار وقوع این واقعات را موقوف به خواست خداوند بی چون و قوّت طالع همایون نمود و یاری از حضرت باری و بخت بلند حضرت شهریاری خواسته پای عزیمت برگشود. سه روز در دارالسلطنه اصفهان توقف کرد و پس از آن روی همت به راه آورد. از راه کاشان به ورامین ری شتافت و در آن منزل چند روزی اقامت یافت. در منازل عرض راه، جانبازان سمنانی و دامغانی و فوجی از سواران اوصانلوی افشار ساکن محال مازندران و خوار^۱ به موکب ظفر عنانش پیوستند و دل بر خدمت و جان فشانی بستند.

ذکر ورود موکب نواب ولیعهد زمان به صفحات خراسان و فتح قلعه

سلطان میدان و سایر اوضاع اتفاقیّه در آن اوان

بعد از ورود موکب سرکار ولیعهدی به ولایت سبزوار، امور آن جا را از هر رهگذر نظمی سزاوار داد و نواب امیرزاده قهرمان میرزا و محمدرضاخان فراهانی خویش قائم مقام را در آن ولایت به ایالت و وزارت نهاد. از قراری که ذکر شد، در بدایت والی گری نواب احمد علی میرزا در خراسان، رضاقلی خان زعفرانلو قلعه نیشابور را که در تصرف داشت، علی رغم محمدخان قرائی به کارکنان نواب شاهزاده وا گذاشت و بلوک سر ولایت نیشابور را به سبب قرب به [۴۴۴] خبوشان، خود تصرف کرد و جمعی از سواره و

شمخال‌چیان^۱ زعفرانلو را به ریش سفیدی اسماعیل‌بیک میدانی در قلعه سلطان میدان سرولایت به محافظت گماشت. در این اوقات که موکب فیروز نواب ولیعهد ظفر طراز وارد سبزوار گردید، از وفور فطانت ملک‌داری چنین اندیشید که، سلطان میدان را به این حالت گذاشتن و راه ارض اقدس برداشتن، تخم غرور در مزرع جسارت خوانین غیور کاشتن است؛ همان بهتر که در بدایت کار، به کار افتتاح سلطان میدان پردازیم و پس از آن بنیاد شوکت خوانین بدآیین را براندازیم.

در روز حرکت از سبزوار، محمدحسین خان زنگنه ایشک آقاسی خود را که مردی زبان‌دان و آگاه بود، برای اتمام حجت با پیغامی مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید نزد رضاقلی خان عنید به خبوشان فرستاد و خود با جمیع سوار و سرباز و توپخانه روی سعادت به قلعه سلطان میدان نهاد و در حوالی قلعه، اردوی والا را اقامت دست داد. در بدایت ورود، سربازان مسعود و توپچیان جلادت نمود را حکم به یورش قلعه فرمود و اسماعیل بیک میدانی از صدمات آن بلاهای ناگهانی مضطرب گشته، به توسط عریضه استدعای مهلتی دو روزه نمود. این خبر را اهالی قلعه به رضاقلی خان دادند و از وفور جلادت سربازان و توپچیان چابک‌دست، ابواب قلق و اضطراب بر چهره او گشادند. مشارالیه میرزا محمدرضای فراهانی الاصل معتمد خود را لاعلاج به اردوی والا گسیل ساخت و به استدعای مأموریت جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام پرداخت. چون مشارالیه از مراتب حيله و تزویر خراسانیان بی‌خبر بود، نواب نایب‌السلطنه، میرزا موسی رشتی نایب را که در سنوات والی‌گری شاهزادگان حسن علی میرزا و احمدعلی میرزا به وزارت و نیابت عمری صرف می‌نمود، به مرافقت او روان فرمود. بعد از انواع گفت و شنید، سخن رضاقلی خان به این فقره قطع گردید که: حضرت ولیعهد دوران مرا با حصار خبوشان تصدق فرق فرقدسای شاهنشاه صاحبقران فرماید و به اخذ سایر مایعرف و مایملک من در خارج قلعه پنجه گشاید؛ از دادن زن و پسر و دختر به

۱. شمخال: حربه آتشین سر پر که در آن زمان به کار می‌رفت؛ به گروه یا دسته‌ای که دارای این سلاح بودند، شمخال‌چیان می‌گفتند.

صیغه گروگان و سپردن لشکر به جهت سفر هرات و خوارزم و غیر آن به هیچ وجه مضایقه ندارم، ولی از فرط وحشت پای از دروازه خوشان بیرون نمی گذارم.

بالاخره کس فرستاده قلعه سلطان میدان را در روز چهارشنبه نهم شهر رجب المرجب سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت تخلیه کرده به دست کارگزاران سرکار ولیعهد زمان داد و حسین قلی خان ولد رضاقلی خان و جعفرقلی خان ولد نجفقلی خان در روز پنجشنبه دهم [شهر رجب المرجب] با پیشکشی فراوان وارد اردوی کیوان شأن شدند و مورد تفقّدات گوناگون آمدند. قلعه محمدآباد من بلوک میان ولایت مشهد مقدّس را هم در تصرّف مستحفظین اکراد زعفرانلو بود، رضاقلی خان طوعاً ام کرهاً تخلیه نمود. نواب نایب السلطنه آن قلعه را با منفعت به صیغه تیول ابدی به میرزا موسی مرحمت فرمود. پس از آن محمد جعفرخان باجمانلو را با یک صد نفر سرباز به محافظت قلعه سلطان میدان برگماشت و راه ارض اقدس برداشت. تاریخ افتتاح قلعه سلطان میدان از کلک مؤلف تحریر و درین مقام تسطیر یافت.

لمؤلفه:

گشت مفتوح چو سلطان میدان	خاوری از مدد کلک و بیان
یادگاری که بماند در دهر	پی تاریخ رقم کرد چنان
که بود نایب سلطان جلیل	فاتح قلعه سلطان میدان

بالجمله، محمدزمان خان قاجار دولوی پسر خالو را در ولایت نیشابور نایب کرده، روز پنجشنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه مرقومه با شوکتی تمام وارد شهر مشهد مقدّس گشته، در بدایت ورود، زیارتی ضراعت نمود در روضه مطهره به عمل آورده، بعضی از خوانین جزو مثل دو نفر علی مرادخان جوینی و خورشاهی، و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله [ای] و محمدخان بغایری و غیره متدرّجاً شرف از سعادت رکاب [۴۴۵] بوسی یافتند و بعد از ادای پیشکش و مرسومات و بروز نوازشات و قرار خدمات به امکنه خود شتافتند.

پلنگ‌توش خان جلایر حاکم کلات در بیست و دویم شهر رجب المرجب در ارض اقدس به شرف بساط بوسی رسید و چون مردی زبان‌دان و آگاه بود، به سفارت خوارزم مأمور گردید که اولاً، خان خوارزم را از ورود موکب مسعود حضرت ولیعهد با عزم آگاه سازد و ثانیاً، به اظهار استخلاص اسرای خراسان و غیره پردازد. مشارالیه بعد از ورود به کلات مریض گشته وقوع این مطلب به تعویق درگذشت. چون نواب احمدعلی میرزای والی سابق برحسب فرمان قضا موافق احضار به رکاب ظفر مطابق گشته بود، لهذا پس از ورود موکب نواب ولیعهدی چندی در محل بابا قدرت نقل مکان کرد و روز یکشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم از آن مکان پای استعجال برگشود. روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک وارد دارالخلافة طهران گردید و از شرف حضور مرحمت دستور خسرو سعادت گنجور، به اعلیٰ مدارج مباهات و شُور رسید.

ذکر عزیمت نواب خسرو میرزا از یزد به خراسان و فتح قلعه سلطان آباد ترشیز و قتل حاجی فیروزالدین میرزای فتنه‌انگیز

قبل ازین اشاره رفت که نواب امیرزاده خسرو میرزا برحسب فرمان خسرو فیروزی‌لوا مأمور گردید که با جمعیت سرباز و توپخانه از دارالامان کرمان به دارالعباده یزد آمده از راه بیابان طبس عازم ارض اقدس شود و از قرار دستورالعمل حضرت ولیعهدی بر سر هر خدمتی که مأمور آید، رود. به امیرعلی نقی خان عرب زنگونی^۱ حاکم تون و طبس و وکیل مملکت خراسان نیز مقرر گردید که آب و آذوقه [ای] بی منتها به حمل شتران توانا به جهت مصارف منازل آن بیدای^۲ کران ناپیدا مهیا و تا هرکجا قدرت داشته باشد رفته، نواب امیرزاده را وارد طبس سازد و از صدور این خدمت، به عرض مراتب ارادت پردازد. نواب خسرو میرزا در اواسط شهر شعبان المعظم، به قدری که

۱. ملی، ملک و مجلس: «زنگولی»

۲. بیدا: بیداء، بیابان

امکان داشت آذوقه و سیورسات از دارالعباده [یزد] برداشت و با افواج سواره و پیاده و توپخانه از معبر ریگ اشتران روی به راه گذاشت. از همت طالع فیروز خسروی در هر منزلی اوقات به وسعت و خوشدلی گذشت تا - الحمدلله و المئه - در سلخ شهر مزبور صحیحاً سالمأ وارد ولایت طبس گشت. الحق امیر علی نقی خان وکیل در آن سفر، خدمات جمیل کرد و در ادای سیورسات و رسوم ضیافت و مرسومات، اجتهادی بلانهایات به عمل آورد.

چون محمدتقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز - از قراری که سابقاً ذکر شد - در بدایت والی گری نواب احمد علی میرزا، برادر مهتر خود مصطفی قلی خان را در ترشیز محبوس ساخت و خود به ضبط و ربط امر حکومت پرداخت، در اول حال فی الجمله خدمت و صداقتی تحویل نمود و بالاخره از هرزه درایی محمدخان قرائی، باب مخالفت و طغیان برگشود. پس از ورود موکب فیروز ولیعهدی به خاک خراسان، آدمی محقر و پیشکشی مختصر فرستاده، در باب شرفیابی خویش و دادن اختیار قلعه و شهر به دست غازیان ظفرکیش، بنا را به دفع الوقت گذاشت. حوصله نواب ولیعهدی اهمال او را برتافت و نواب امیرزاده خسرو میرزا رخصت عزیمت به صوب ترشیز یافت. به امیر علی نقی خان وکیل نیز مقرر شد که با جمعیت نخعی و لالوئی و زنگوئی در رکاب نواب امیرزاده همراهی نمایند و پنجه دلیری در تسخیر قلعه ترشیز برگشایند. معادل دو فوج سرباز صاعقه انباز هم از مأمورین نیشابور به امداد ایشان شتافتند و در روز یکشنبه هشتم شهر رمضان المبارک، مأمورین وارد ولایت ترشیز گشته، در نیم فرسخی قلعه سلطان آباد اقامت یافتند. فوج مأموره از نیشابور نیز به ایشان ملحق شده، از کثرت و ازدحام، شکوه حاکم و تفنگچیان بدفرجام بی رونق آمد. محمدخان قرائی نواب شاهزاده و مأمورین را در تسخیر قلعه بی قدرت پنداشت و معادل چهار هزار جمعیت برداشته از ولایت تربت روی به بلوک کوه سرخ گذاشت. منظورش این بود که هرگاه قلعه مزبوره از سعی [۴۴۶] غازیان منصوره مسخر آید، در خدمت سرکار ولیعهدی اظهار خدمتی از خود نماید و هرگاه خدای نخواستہ کار دیگرگون بود، شاید در آن بازار آشفته با جمعیت

خویش، بی‌پیشانی و تشویش به ترشیز رود و قلعه و شهر را به این تلبیس متصرف شود. حضرت ولیعهد دوران، این معنی را از فرط فراست دریافت و محصلین شدید گماشته مشارالیه بی‌نیل مرام به تربت روی گذاشت. بالجمله، محمدتقی خان حاکم دو سه دفعه با جمعیت کامل از قلعه برآمده، جسارتی ورزید و از طالع فیروز خسروی مخدولاً منکوباً برگردید. امیرعلی نقی خان به سبب عصیّت عربّیت به جهت استمالت محمدتقی خان به قلعه رو کرد و او را طوعاً ام‌کرهاً برداشته به اردوی والا آورد. جعفرقلی خان برادر کهنتر او که در قلعه بود، از فرط غرور دروازه را در بست و در پشت دیوار قباحت و وقاحت برنشت. غیرت امیرزاده باحمیت را ظهور این جنایات در ظرف حوصله نگنجید و سرهنگان افواج سرباز را با یوسف خان امیر توپخانه مأمور به یورش گردانید. از اطراف سلطان آباد سنگرها پیش بردند و نقّابان چابک دست به کار نقب و مورچل اقدام کردند. توپ‌های اژدرتوان، دهان به آتش فشانی گشادند و سربازان صاعقه‌فشان از یورش پی‌درپی، داد مردانگی دادند.

سطح هوا از شرار [های توپ و تفنگ، نمودار کره‌ثیر گشت و فضای آن از وفور مهره‌آتشین رنگارنگ، به چندین پایه از آتش‌خانه‌برزین درگذشت. هوا به جای مهره‌تگرگ، گلوله‌آتشین باریدی و نعره‌دلاوران، مانند بالای ناگهان زلزله‌کره زمین را متزلزل گردانیدی. برج و باره قلعه از صدمه گلوله‌های توپ و زنبوره، چون خانه زنبوران مشبک گردید و آه و ناله قلعه‌گیان چون دود تفنگ غازیان سر بر فلک کشید. اهل قلعه دریا‌های آتش را به سوی خود شتابان دیدند و فریاد الامان برآورده، قاصد گرفتاری حاکم گردیدند. جعفرقلی خان نادان، این معنی را دریافت کرد و فی‌القور با جمیع علما و سادات و اشراف و اعیان و کدخدایان قرآن‌ها در دست و شمشیرها برگردن از قلعه بیرون تاخته روی به آن دریای آتش آورد. نواب امیرزاده را عرق مروّت موروث حرکت نمود و قشون نصرت نمون را از اقدام به جنگ منع فرمود. برادر حاکم و همراهان از دور، روی ضراعت بر خاک نهادند و از دو دیدگان، ابواب سیلاب برگشادند. حضرت امیرزاده بر جان آن جمع پریشان بخشود و در همان رزمگاه، علی‌اصغر خان عجم را با دسته ابواب

جمعی مأمور به تصرف برج و باره فرمود. روز سه‌شنبه هیجدهم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت از طالع بی‌زوال شاهنشاه دریانوال، قلعه [ای] به آن استحکام مسخر آمد و در روز دوشنبه عید سعید فطر، مژده این لطیفه غیبی در دارالخلافه طهران معروض رأی دارای دادگر شد. در تاریخ این فتح نمایان، یک رباعی فصاحت بنیان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردانید.

الرباعی لمؤلفه:

گویند امیرزاده ترشیز گشود چون سرو به جویبار کشمر آسود
از خامه خاوری رقم شد به ورق تاریخ صحیح لفظ ترشیز گشود
بالجمله، نواب خسرو میرزا، فردای آن روز وارد قلعه سلطان آباد گردید و
کدخدایان و ریش سفیدان و اعیان آن ولایت را مورد انواع تفقدات گردانید. انبارهای
مشحون از ذخایر و گنجینه‌های مخزون از زر و جواهر، اسب و استر و اشتر بیرون از
حساب و گله گله اغنام گذشته از حد نصاب، به تصرف غازیان ظفر اکتساب در آمد و
یکان یکان لشکر را قسمتی در خور میسر شد. نواب امیرزاده کامران، مباشرین کاردان در
شهر و بلوک برگماشت و علی‌اصغر خان عجم را با دسته ابواب جمعی به محافظت قلعه
گذاشت و مصطفی قلی خان و محمدتقی خان و جمیع برادر و بردارزادگان و قبیله ایشان را
اناثاً و ذکوراً از آن ولایت حرکت داده به ارض اقدس روان داشت و حضرت ولیعهد
کامران، [۴۴۷] نواب امیرزاده و سایر امرا و سرهنگان را در ازای این خدمت نوازشی
بی‌نهایت کرد. آوازه تسخیر قلعه ترشیز به گوش اهالی دور و نزدیک رسید و هر مایه‌دار
و بی‌مایه حساب‌ها از کار برداشته، در کار خود حیران گردید.

ذکر قتل حاجی فیروزالدین میرزای افغان از حيله بازی فلک فتنه‌انگیز
در ولایت ترشیز

از قراری که در سنه یک هزار و دویست و سی و سه مرقوم قلم خجسته رقم آمد،

فتح‌خان بارکزیایی افغان وزیر محمود شاه بعد از فتح هرات، این حاجی فیروزالدین میرزا را، که برادر شاه محمود و ولد تیمورشاه است، با اهل و عیال و متعلقان روانه قندهار ساخت و بعد از انقضای دولت محمودی و فرار او به فراه، حاجی مزبور وقت را غنیمت شمرده با اهل و عیال به صوب ارض اقدس پرداخت. نواب شجاع‌السلطنه حسن علی میرزا مقدم او را محترم داشت و همت دریا خاصیت به مرمت احوالش برگماشت.

محمود شاه بعد از مخالفت پسرش کامران میرزای والی هرات، در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج در قصبه فراه از بلای وبا، روی به دیاری دیگر نمود و کامران میرزا بدون واهمه تعرض برادر بینوا، در ولایات هرات و سبزار و فراه، دست تصرف و تسلط برگشود. شاه پسندخان افغان که از جمله امراء با رتبه و شأن و دولتخواه محمود شاه و با برادرش کامران میرزا مخالفت داشت، قبل از وفات محمود شاه به امید حمایت کاربردازان این درگاه روی به خراسان گذاشت. بعد از خبر فوت محمود میرزا خواست که حاجی فیروزالدین را به دست آویزی از مشهد مقدس به هرات برد و بساط شوکت کامران را در سپرد. در بدایت ورود مسعود نواب نایب‌السلطنه حاجی فیروز به صوابدید شاه پسندخان که در تربت حیدریه بود، روی به ولایت ترشیز نمود که از آنجا تدارک کار خود را دیده به هرات رود و مخرب کار کامران میرزای برادر زاده شود. به مفاد: «من حفر بئراً لأخیه، فقد وقع فیه»، داستان فتح ترشیز اتفاق افتاد و فیروز تیره روز، سر را بی‌گناه بر باد داد. حقیقت این مطلب آنکه، فضای بیاضی مشهور به باغ در خارج قلعه سلطان‌آباد ترشیز واقع است و خانه [ای] در جنب آن نیز احداث کرده‌اند که باب آن سرا در فضای مشهوره به باغ گشوده می‌شود. حاجی فیروز با اهل و عیال در آن خانه منزل داشتند و فوجی از سرباز هم بعد از فتح قلعه در فضای مزبور بار اقامت گذاشتند. نیم شبی یک نفر از جواری اندرون فیروز به جهت آوردن آب از خانه برآمد و سربازان سفر کشیده با او قیل و قالی درگرفتند و محرمان این مطلب را به حاجی فیروز گفتند. آن بی‌نوا از فرط غیرت و عصبیت شمشیر خود را برداشت و به جهت منع و طرد قراولان سرباز روی به خارج سرا گذاشت. چون سربازان جرّار در آن شب تار جنابش را نمی‌شناختند، لهذا

بی‌باکانه به قتلش پرداختند. نواب امیرزاده نعلش او را با کمال احترام برداشت و همّت بر مرمت احوال بازماندگانش گماشت. این قطعه در تاریخ قتل وی از طبع مؤلف تراوید و به جهت یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

در خراسان از سرگردنکشی	حاج فیروزالدین افغان کشته شد
مهربان با خلق از شیرین‌وشی	بود در آن ملک مهمانی عزیز
روی دل‌ها سوی او از دلکشی	سود سرها خوی او از مردمی
بخت چون شد کار آبی آتشی	کس چنین مهمان‌نوازی کی کند
دارد اندر زه کمان آرشی	بهر مهمانان که تیرانداز چرخ
بی‌گونه کشتن به محشر دلخوشی	گشت او را از جفا سرباز ترک
کار سرباز ای پسر مهمان‌کشی	بهر سالش خاوری گفتا که وای

بخش ۳

بهاریه سال نیکومال لوی ٹیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت هجری و ایراد مأموریت نواب بدیع الزمان میرزا به خراسان و آمدن برخی از ایلچیان

قلعه گشای هفت اقلیم سپهر و روشنی افزای طلعت خوبان بهشتی چهر، آعنی دارای هنگامه آرای مهر، در این سال فرخ مال، بعد از انقضای یک ساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم شهر شوال المکرم، که سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت هجری مطابق با لوی ٹیل ترکی بود، محکمه مُحکمه حَمَل را مفتوح نمود [۴۴۸] و ترکان تنگ چشم کواکب را از یک عزیمت پای به هزیمت برگشود. باز سلطان بهار بر اورنگ دارایی گلزار جلوس کرد و سفیر فرنگی نژاد شکوفه که در دارالسلطنه گلشن مقیم بود، با عمری دو روزه روی به دیاری دیگر آورد. سفرای صبا و شمال در تختگاه گلشن نزول نمودند و هر یک به عزیمت چمنی پای برگشودند. دارای بهار انعام ولیعهد گلزار را از سبایک زر و سیم رعنا و ازهار، خزانه [ای] ترتیب داد و سالار چنار را با جیوش سبزه و ازهار به دفع خیانت پیشه گان قبایل دی و بهمن غدار به امداد فرستاد. امیرزاده نهال، سربازان و توپچیان سحاب توانا را با توپ های تندر برحسب صوابدید باد نوروزی که نایب سلطان ربیع است، به خاورزمین باغ رسانید و قلاع محکمه تربت چمن و خوشان گلشن از یورش جنود سنبل و سوسن مفتوح گردید. اسیران اشجار که گرفتار امیران توران نشین دی و بهمن بودند، از همت ولیعهد باد نوروزی خلاصی حاصل نمودند.

شهبازدگان گلبن باز به سبب ایالت مملکت چمن با هم در آویختند و خون غنچه‌های بی‌گناه را از پیکان ستم و خار آزار در آن درآویختن، فرو ریختند. امیرزاده ارغون مثال نهال، ارغوان مهره آتشین صاعقه را نشانه شد و فرمانفرمای بهار را قلعه باغ نظر گلزار مفتوح سرپنجه دلیرانه آمد. از عزل و نصب نونهالان اشجار ممالک، دارالامان چمن و دارالعباده گلشن، صفایی دیگر یافت و ایل ترکی زبان زاغ از دارالملک باغ و بیلاقات راغ روی برتافت.

اورنگ جم از فرّ جلوس فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، زیوری از سرگرفت و طنطنه کوس نوروزی از نوبتخانه خلافت راه فلک اخضر به آداب سنوات بزم شیلان عید سعید به خوشی و خرمی درگذشت و دارای هفت اقلیم را در ممالک محروسه سلطانی، نوبت فرمایش احکام جدید گشت.

نوّاب امیرزاده افخم بدیع الزّمان میرزای صاحب اختیار ولایت گرگان و ترکمانان یموت و کوکلان را با سواره و پیاده استرآبادی و مازندرانی به عزیمت مملکت خراسان و امداد حضرت ولیعهد دوران فرمان داد و نوّاب معزی‌الیه امثال فرمان همایون را با قشون نصرت نمون از راه دشت ترکمان به آن مملکت پای برگشاد. احکامات بلیغه در باب اهتمام نوّاب ولیعهد ظفرمآب در باب تدمیر امرای خیانت پیشه خراسان و تسخیر قلاع محکمه ایشان، شرف صدور یافت و برید صرصر نشان به جهت ابلاغ احکام قضا نظام به مملکت خاور شتافت. در خلال این احوال، وقایع وفات ایلچی دولت انگریز و تعیین سفیری دیگر، به عرض دارای دادگر رسید و حکم محکم به تهیه اوضاع ورود او از مصدر خلافت صادر گردید.

تبیین این مقال آن‌که: جان مکدانلد کیز ایلچی دولت انگریز - از قراری که نگارش یافت - در سنه یک هزار و دویست و چهل و یک، شرفیاب دربار معدلت مدار گردید و در دارالسلطنه تبریز مقیم و برقرار شد. هنری ولک که قبل ازین، از قرار نگارش، منصب وکالت از جانب اصل دولت داشت، اوقاتی در نیابت ایلچی مزبور می‌گذاشت. چون قرار دولت انگریز چنین است که در صورت فقدان ایلچی، نایب اول، سفیر است و صوابدید

ایلچی سابق نیز درین فقره ناگزیر، لهذا هنری ولک مزبور، مستعدالسفاره بود و هر تن از غریب و بومی، سفارت او را بعد از ایلچی مظنه می نمود. بالجمله، از تأثیرات قضا و تدبیرات قدر، جان مکداندل سفیر را در دارالسلطنه تبریز ناخوشی صعبی دست داد و در بدایت این سال نیکومال، روی به سفارت عالمی دیگر نهاد. کارپردازان نواب نایب‌السلطنه به آیین دین مسیحی و تقویت ارامنه آن ولایت، نعش او را به قانون دین مسیحی مدفون ساختند و به عرض فقرات مزبوره پرداختند. کاغذی به خط و مهر ایلچی متوفی^۱ در نزد مسترکمبل^۲ نایب دویم او ابراز شد که مشارالیه را بعد از خود، ایلچی کرده و مطلقاً نامی از هنری ولک به میان نیاورده است. هنری ولک ازین معنی آشفته خاطر گشت و عازم مملکت انگلتره [۴۴۹] گشته از وکالت و نیابت و سفارت کلاً درگذشت. امنای دولت بهیه انگریز نیز وصیت ایلچی متوفی را ممضی داشتند و به امضای سفارت مسترکمبل نامه [ای] به مهر پادشاه ذی‌جاه خود نگاشتند. بعد از وصول نامه مزبور به دارالسلطنه تبریز، مسترکمبل سفیر جدید به اتفاق جان مکنیل حکیم، که اکنون نایب اول است و طبابت ایلچی به دیگری محول، عازم دارالخلافه طهران [شد] و میرزا محمدعلی شیرازی برادرزاده حاجی میرزا ابوالحسن‌خان که خدمت دارالانشای امور دولت خارجه به او موکول است، بر حسب امر اعلی به عزم استقبال ایلچی تا دارالسلطنه قزوین روان گردید و بعد از آن که قرب ایشان به دارالخلافه طهران به عرض دارای جهان رسید، در روز ورود ایشان، امان‌الله‌خان افشار ادخلو و سلیمان‌خان افشار قاسملوی همشیرزاده او، که یکی غلام پیشخدمت خاص بل‌اخص و دیگری سرکرده هزاره افشار است، بر حسب امر صاحبقران تاجدار به استقبال او شتافتند و ایلچی و همراهان به احترامی تمام وارد گشته، در عمارت متعلقه اقامت یافتند. فردای آن روز، این بنده مدحت‌گزار^۲ و میرزا محمدتقی نوری و میرزا محمد رفیع آشتیانی مستوفیان دیوان اعلی به دیدن او مأمور شدیم و از فقرات توجهات خاطر^۳ ملوکانه سخن‌گزار^۴ آمیدیم. پس از

۱. ملی و مجلس: «کمیل» ۲. ملی و مجلس: «مدحت‌گذار» ۳. ملی: «خواطر»

۴. ملی و مجلس: «سخن‌گذار».

انقضای مدت سه روز به آداب مستمره متداوله، شرفیاب بزم حضور معدلت دستور گردید و نامه دوستی ختامه پادشاه ذی‌جاه انگریز را به آدابی شایسته به نظر معدلت سیر شهریاری رسانید و پیشکشی مرغوب از نقد و جنس و چهل چراغ بلور از پیشگاه حضور معدلت ظهور گذرانید و بر حسب قرار داد در نفس دارالخلافه مقیم گردید و در مقام صداقت و خدمت و اهتمام در موافقت دو دولت جاوید آیت مستقیم گردید.

هم در آن اوقات، نظر علی‌خان قاجار قزوینی نایب ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی، که از قرار نگارش در دو سال قبل به سفارت مملکت سند رفته بود، مراجعت نمود. میرمراد علی‌خان والی سند، منشی مهرعلی نامی را با عریضه ارادت فریضه به انضمام و پیشکشی صداقت‌روش به همراهی مشارالیه فرستاد و منشی مزبور بعد از شرفیابی حضور معدلت گنجور و اعطای خلعت و انعام موفور با جواب عریضه والی مزبور، به مراجعت آن حدود و ثغور پای برگشاد.

ذکر جسارت میر رواندوز و کیفیت شکست مشارالیه از فرّ طالع خسرو فیروز

و سعی جان‌فشانان دولت نصرت اندوز

رواندوز لقب طایفه [ای] از اکراد است که در کوهستانات کردستان روم، میانه کرکوک و وان سکنی دارند و به سبب شرارت ذاتی که خاصه جماعت اکراد است، همواره با همسایگان بنای اذیت و آزار می‌گذارند. به طریق طایفه بابان هر وقت از زمان مصلحت وقت را ملاحظه می‌نمایند و با یکی از دولتین ایران و روم ابواب خدمت و صداقت می‌گشایند. با هر یک از این دو دولت عظمی که رایگان می‌شوند، با دیگری بر سر خیانت و طغیان می‌روند. تا طوایف بلباس صاحب قوه و قدرت بودند، طایفه رواندوز اقدام به جسارت و خسارتی نمی‌نمودند. از قرار ی که به کرات نگارش یافت، نواب نایب‌السلطنه بر اضمحلال طوایف بلباس کمر بسته، روی ایشان را از مزاحمت

سرحدّات آذربایجان بر تافت. پس از استیصال آن جماعت، طایفه رواندوز رفته رفته زبر دست شدند و مزاحم همسایگان بلند و پست آمدند. شاه مرادییک نامی از رؤسای آن طایفه، رتبه مهتری حاصل کرد و پس از اندک زمانی به میر رواندوز نام برآورد و وقتی از اوقات، معتمد و پیشکشی به خدمت نواب نایب السلطنه العلیه فرستاد و در باب ایالت ولایات کوی و حریر زبان به استدعا برگشاد. امنای آن حضرت استشمام رایحه صدافتی از عریضه و فرستاده او نمودند [۴۵۰] و از تفویض حکومت کوی و حریر بر مراتب تسلط او در آن حدّ افزودند. چندی ره‌نورد وادی اردات و خدمت بود و به هیچ‌وجه من‌الوجه خلافی با همسایگان اطراف نمی‌نمود. در بدایت این سال فرّخ مآل که موکب فیروز ولیعهدی را از دارالملک آذربایجان دور دید، علی‌الغفله بر سر بلوک لاهیجان مکرری ساوجبلاغ تاخته، قاصد مال و حال مردم گردید. بعد از وصول این خبر به دارای دادگر، فرمان قضا جریان به افتخار خسروخان والی کردستان در باب تنبیه و تدمیر آن ضلالت بنیان صادر فرمود و نواب ولیعهد دوران نیز از دارالملک خراسان مسرعی به آذربایجان فرستاده، محمدخان سرهنگ فوج تبریزی را با جمعی از پیاده و سوار به دفع او نامزد نمود.

مأمورین در اواخر شهر ذی‌حجّة الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت به یکدیگر ملحق شدند و تا بنگاه شاه‌مرادییک مزبور تاخته، قاصد خرابی بلوکات آن حدود آمدند. مشارالیه نیز جمعیتی زیاد از اکراد بدنهاد آماده برداشت و با تهووری تمام رو به مدافعه لشکر فیروزی فرجام گذاشت. در جایی که قریب به سقناقات آن طایفه است، تلاقی فریقین دست داد و تیغ‌های هندی میلاد ازخیل اکراد بدنهاد بنای شررافشانی نهاد. کردان رواندوز در ابتدا خیرگی کردند و از فرط تهوّر و بی‌باکی خود را به سواری لشکر فیروز زدند و جلادتی به‌عمل آوردند. سربازان آتش دست از مهره‌های آتشین پی‌درپی شعله‌ها افروختند و خرمن هستی آن بی‌دینان را از آتش قهر و انتقام سوختند. از اقبال بی‌زوال خسرو دشمن مآل، قشون نصرت‌نمون را فتی نمایان نصیب شد و احوال و ائقال آن طایفه، غازیان مظفر را کسب آمد. معادل یک‌هزار نفر متجاوز از

شررافشانی سربازان صاعقه‌بار از صدر زین بر زمین ریختند و جمعی نیز دستگیر گشته، بقیة السیف به دامن فرار آویختند. در اواخر شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت، در دارالخلافه طهران این خبر به عرض شاهنشاهی رسید و محمدخان سرهنگ در ازای این خدمت، مورد التفاتی بی‌نهایت گردید. طایفه رواندوز پس از وقوع این صدمه عافیت‌سوز در سقناقات خویش پای به دامن احتیاط کشیدند تا بالاخره از صدمات سرعسکران آل عثمان، بالمره ضایع و گمنام گردیدند.

ذکر منازعه نواب شاهزادگان عراق در دفعه ثانی و دفع آن از حکم محکم اعلی حضرت صاحبقرانی

در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و شش ایراد شد که نواب شاهزادگان عراق را با هم منازعه دست داد و حضرت حسام السلطنه محمدتقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جابلق و احشامات بختیاری را خسارات کلی اتفاق افتاد. در اوقاتی که معزی‌الیه و نواب حشمت‌الدوله محمدحسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم در چمن کمره شرفیاب رکاب فیروزی مآب بودند، امنای دولت قاهره خسارت نواب حسام السلطنه را به گرفتن تمسکی از سرکار حشمت الدوله رفع نمودند که مبلغی معین در عوض آن خسارت داده، پس از آن پیوسته با همسایگان در مقام موافقت ایستاده باشد.

از اتفاقات، نواب محمدحسین میرزا از ادای وجه خسارت با وجود وجه حجت نکول کرد و صورت این معنی در ظرف حوصله نواب حسام السلطنه تاب نیاورد. بدون مراجعه به اولیای دولت قاهره، به خیال تصرف در ولایات خوزستان و لرستان افتاد و نواب امیرزاده ابوالفتح میرزا ولد ارجمند خود را که بطناً نبیره مرحوم حاجی ابراهیم خان

شیرازی اعتماد الدوله سابق دیوان اعلیٰ است، در میان طوایف بختیاری به جهت امداد فرستاد. خود نیز جمعیتی از جماعت باجلان و بیرانوند و سیلاخوری و جاپلقی و بریرودی نموده در روز [۴۵۱] سه‌شنبه بیست و یکم شهر ذی‌حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در باغ شاه برودجرد که از مستحدثات او در خارج شهر است، نقل و مکان کرد و بعد از سه روز توقف به عزیمت تسخیر قلعه خرم‌آباد فیلی روی آورد. نواب ابوالفتح میرزا با دو هزار نفر از جمعیت بختیاری در گردنه رازان به خدمت پدر بزرگوار رسید و سرکار حسام‌السلطنه قوی دل گشته عازم راه گردید. دو روزی هم در منزل آبستان ماند و از آن‌جا به دور خرم‌آباد رفته دامن پر دلی از گرد راه بر افشاند. امیرزاده والا نصرالله میرزا برادر اعیانی نواب حشمت‌الدوله، که صهر نواب حسام‌السلطنه و بطناً از والی زادگان لرستان است، در آن اوقات از جانب برادر بلند اختر خود نایب ولایت لرستان بود و در قصبه خرم‌آباد، پای به دامن. پس از وصول موکب نواب حسام‌السلطنه، قلعه محکم حصار مسمی به فلک الافلاک را در بست و در پشت دیوار احتیاط برنشست.

نواب حشمت‌الدوله محمدحسین میرزا نیز بعد از اطلاع از عزیمت سرکار حسام‌السلطنه و حرکت او از بروجرد، معادل پنج هزار سوار و پیاده از لرستانی و کرمانشاهانی برداشت و از دارالدوله کرمانشاهان بیرون آمده روی به راه بروجرد گذاشت. چند روز در حوالی چشمه گاماسا^۱ من توابع نهاوند نشست و نواب همایون میرزا صاحب اختیار آن ولایت به علت صدمه [ای] که در دو سال قبل از قرار نگارش خورده بود، کمر همّت بر دادن سیورسات و ادای تعارفات بست. بالجمله، نواب محمدتقی میرزا که این مقدمه را در دور خرم‌آباد شنید، در کار تسخیر قلعه زیاد سعی گردید [و] به امیرزاده نصرالله میرزا پیغام داد که به سبب نسبت مصاهرت باب قلعه را برگشاید وکلید ولایت و اختیار رعیت را تسلیم نماید. امیرزاده معزی‌الیه از فرط فراست جواب داد که: تا دشمنی مثل حشمت‌الدوله در مقابل است، توقّع تصرف در حصار و

۱. با نسخه ملک مطابقه شد. به نظر می‌رسد سرچشمه رود گاماسب باشد؛ مجلس: «کاهاسا»

ولایت خیالی [است] باطل؛ از ابتدا به دفع دشمن کوشند و در صورت غلبه پس از آن به طلب ولایت بر خروشدند.

نَوَّاب محمدحسین میرزا نیز از مقابله نَوَّاب محمدتقی میرزا، گذشته عازم تسخیر بروجرد گشته بود، لهذا حضرت حسام السلطنه در روز جمعه دویم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دوست و چهل و هشت از دور خرّم آباد برخاسته روی همت به مقابله نَوَّاب حشمت الدوله نمود. چون امیرزاده، ابوالفتح میرزا قراولی لشکر پدر والاگهر را داشت، لهذا با قراول قشون حشمت الدوله در عرض راه برخورد، لشکر حشمت روی به هزیمت گذاشت و ما صدق حدیث شریف: «الْأَسْمَاءُ تُنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ» همت بر بروز ما صدق گماشت. کوتاهی سخن در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه مزبوره، محمدتقی میرزا و محمدحسین میرزا را در محل مرند پیرزاد، که فی مابین خاک خاوه و هرسین لرستان است، مقابله دست داد. اوّل وهله^۱ لشکر کرمانشاهان را فی الجمله صدمه [ای] اتفاق افتاد. از این که طایفه بیرانوند از جمله ایلات لرستان و به سبب سکنای ایشان در ولایت سیلاخور، نَوَّاب محمدتقی میرزا آنها را از روی اکراه و اجبار با خود آورده بود، لهذا در بین دعوا از صفوف حسامی جدا شده روی بر تافتند. جمعیت حسام السلطنه از حرکت طایفه بیرانوند روی به هزیمت گذاشتند و خیول کرمانشاهانی در تعاقب ایشان راه بروجرد برداشتند. خسارت این دعوا بر خسارت سابق سرکار حسام السلطنه افزود و نَوَّاب حشمت الدوله تا سامان بروجرد رفته شهر را محاصره نمود.

کیفیت این خبر در روز جمعه شانزدهم شهر محرم الحرام در دارالخلافه طهران به عرض شهریار زمان رسید و دریای غضب قیامت لهب را نوبت تلاطم گردید؛ فی الفور امیرکبیر نامدار غلامحسین خان سپهدار عراق را با احکامات لازمه و شش هزار جمعیت از سرباز عراقی به منع نَوَّاب حشمت الدوله از محاصره بروجرد مأمور فرمود و ضبط ولایت سرکار محمدتقی میرزا را علی العجاله به سپهدار جلیل الاقتدار محوّل نمود. نَوَّاب محمدتقی میرزا را با امیرزادگان به رکاب [۴۵۲] فیروزی مآب احضار کرد و

حضرت سپهدار با اجلال بر سیل استعجال روی به راه آورد. قبل از ورود به بروجرد که نواب حشمت الدوله مشغول به محاصره بود، سه دفعه نواب ابوالفتح میرزا با معادل چهار صد سوار، خود را به لشکر او زده فتحی فراخور نام نمود. بالجمله، نواب محمدحسین میرزا مدت چهل و پنج روز در دور بروجرد نشست و همت بر خرابی باغات و زراعات و بلوکات بست. در اواخر شهر صفرالمظفر، حضرت سپهدار وارد گردید و نواب حشمت الدوله بر حسب امر شاهنشاه خورشیدکلاه فردای آن روز را از دور بروجرد برخاسته، پس از دو روز به قصبه خرم آباد رسید.

نواب حسام السلطنه و سه نفر از امیرزادگان عازم دربار فلک مدار آمدند و در ایامی که باغ دلگشای نگارستان محل توقف شاهنشاه صاحبقران بود، در روز چهاردهم شهر ربیع الثانی شرفیاب در گاه با عزّ و جاه شدند. سپهدار با اقتدار زمام اختیار ولایات بروجرد و جاپلق و غیره را به دست داشت تا پس از مدت چهار ماه و اطفاء نایره غضب شاهنشاه، نواب شاهزاده روی به مقرّ ایالت گذاشت.

ذکر وقایعی که بعد از تسخیر ولایت ترشیز در ارض اقدس اتفاق افتاد و از آمد و رفت خوانین و غیره و مراودات کارگزاران سرکاری و غیره با خوانین و سایرین

بعد از آنکه نواب نایب السلطنه العلیّه را - از قراری که ذکر شد - فراغت از کار ولایت ترشیز دست داد، به خیال تسخیر ولایت خبوشان و تدمیر طوایف اکراد بدنهاد افتاد. از دربار خلافت مستدعی امدادی از خزانه و سپاه گردید و مسرعان سریع السیر به آذربایجان فرستاده، نواب طهماسب میرزا خلف ارجمند مرحوم محمدعلی میرزا را با معادل چهار هزار نفر از پیاده نظام و سواره آذربایجان طلبید. در خلال این احوال، امیر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم قاینات در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام وارد ارض اقدس گشته، عبدالرضاخان بیگلریگی سابق یزد را نیز به همراه آورد و در حضرت والا، جرایم او را شفاعت کرد. تبیین این مقال آنکه، عبدالرضاخان بعد از فرار از

قصبه بافق به اتفاق ده دوازده نفر از متعلقان خود از راه بیابان عازم هرات شده، فی مابین راه قاین و هرات گرفتار سارقین اویماقات آن صفحات آمد. اموالی که از جواهر و نقد به همراه داشت، همه را در راه مخالفت دولت خداداد گذاشت و لاعلاج همت بر مراجعت قاین گماشت. امیر اسدالله خان، نظر به اصالت و فتوت ذاتی، به مرمت حالش پرداخت و در هنگام عزیمت ارض اقدس مشارالیه را به اتفاق خود گسیل ساخت. نواب نایب السلطنه بنابر شفاعت خان مذکور از جرایم او در گذشت و در اندک زمانی از فرط چاپلوسی و نکته دانی مورد انواع احترام و کامرانی [واقع شد].

خلاصه، محمدخان قرائی هم بر حسب احضار در روز سه شنبه یازدهم شهر ذی قعدة الحرام به آستان والا مشرف گردید و از وفور تفقدات گوناگون به اعلیٰ مدارج عز و شرف رسید. یک نفر از ولدان او به رتبه مصاهرت نامزد آمد و یک صبیّه محترمه اش نیز مخطوبه یکی از امیرزادگان آسمان مسند شد. در باب سفر هرات و پرداختن به کار خوانین ضلالت آیات، تردیدات و تشکیکات در میان بود، تا بالاخره انامل فیض شامل ضمیر منیر نواب اشرف، عقده ازین کار مشکل برگشود. قرار کار بر این شد که از ابتدا، صیت عزیمت هرات را در میان خاص و عام در اندازند و پس از آن علی الغفله به اضمحلال اکراد بدنژاد پردازند. چون یارمحمدخان افغان ملقب به امین الدوله وزیر کامران میرزای والی هرات در آن اوقات در غوریان و به کار انتظام آن ولایت و استحکام قلعه، که در محال کوسویه و از مستحدثات اوست، مشغول بود، لهذا در باب اظهار تکالیف چند که منظور نظر ولیعهد سعادت پیوند بود، حضرت میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی خود را با احکامات مقررّه روانه غوریان فرمود. بعد از ملاقات یارمحمدخان و گفت و شنید فراوان معلوم شد که، آن افغان تیره روز را از فرط غرور سر خدمت نیست، سهل است که با کمال خاطر جمعی از استیلای آقای خویش، واسطه کار رضاقلی خان ایلخانی است. میرزا قریش نامی را به همراهی میرزا محمدعلی مزبور به دربار والا [۴۵۳] گسیل ساخت و خود با جمعیتی کامل به عزم اعانت رضاقلی خان مزبور در قلعه غوریان به توقف پرداخت. بعد از ورود ایشان به ارض اقدس و اطلاع سرکار والا از پیغامات آن خرس اخرس، میرزا قریش مزبور مأمور به توقف

رکاب ظفرمآب، و یورش هرات موقوف به وقتِ فرصت شد.

بالجمله، محمدخان قرائی در روز چهارشنبه غره شهر ذی حجة الحرام از رکاب ظفرمآب رخصت یافت و به جهت آوردن جمعیت خود به صوب ولایت تربت شتافت. رضاقلی خان ایلخانی حاکم خبوشان ازین ذهاب و ایاب محمدخان و قراری که در کارها داده بودند، مستحضر گردید و به غایت متوحش گشته، نجف‌قلی خان شادلو حاکم بزونجرد را به جهت اصلاح کار روانه قلعه چناران گردانید [و] از دربار شوکت مدار حضرت ولیعهد نامدار استدعا نمود که جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام را روانه امیر آباد فرمایند تا با نجف‌قلی خان گفتگوی سازشی به میان آورده، ابوابِ موافقت را برگشایند. نواب اشرف به جهت اتمام حجت، جناب معزی‌الیه را روانه فرمود و در روز چهارشنبه پانزدهم شهر ذی حجة الحرام، نجف‌قلی خان در قریه امیر آباد با جناب قائم مقام ملاقات نمود.

خان مزبور به جهاتی چند که ایراد می‌گردد، در میان کار موافقت و مخالفت حیران می‌زیست و مصلحت کار خود را نمی‌دانست که چیست. تفصیل این اجمال آن‌که، در بدو طلوع نیر این دولت خداداد که حضرت ولیعهد فلک رفعت حکمرای دارالخلافة بود، نجف‌قلی خان شادلو در درگاه شاهنشاه معدلت‌خو، به رسم گروگان مقیم و خدمات عظیم به سرکار ولیعهد فلک تعظیم نمود. با وجود قدمت خدمت، مخالفت با آن حضرت فلک رفعت را نوعی از نمک به حرامی می‌دانست و چون با رضاقلی خان ایلخانی نیز خویشی و وصلت متعدده کرده بود، علانیه مخالفت نمی‌توانست. بالاخره به صوابدید جناب قائم مقام قرار کار بر این شد که نواب نایب‌السلطنه با جمعیتی که در رکاب مبارک موجود است، به عزیمت تسخیر خبوشان از ارض اقدس حرکت فرماید و نجف‌قلی خان نیز به تدبیری که داند اختیار قلعه خبوشان را در دست گرفته به عزم حضور پر نور اشرف پای استعجال برگشاید که در صورت وقوع این دو مقدمه، کار ایلخانی تباه است و لامحاله قاید ارادت و خدمت را همراه. بالجممله، بعد از دو روز توقف قائم مقام در امیرآباد، طرفین از یکدیگر ظاهراً به مخالفت و باطناً به موافقت جداگشتند و از سر عهد و پیمان زبانی گذشتند.

ذکر حرکت موکب حضرت ولیعهد ظفرمبانی و فتح قلعه امیرآباد چناران به آسانی از فرّ طالع فیروز حضرت صاحبقران

پس از مراجعت جناب قائم مقام و اطلاع ولیعهد دوران از آغاز و انجام، نواب امیرزاده خسرو میرزا را در شهر مشهد مقدس به نیابت نهاد و علی الظاهر صلاهی عزیمت هرات در داد. در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل از سربازان نظام آذربایجانی و دسته جات سمنانی و دامغانی و سواره خراسانی و توپخانه صاعقه مبانی از ارض اقدس حرکت فرمود و در اولنگ یاقوتی که مایل به سمت هرات و در دو فرسخی شهر واقع است، نزول اجلال نمود. پس از شش روز توقف که خصم بدنهاد فی الجمله اطمینانی یافت، از اولنگ یاقوتی حرکت کرده به چمن قهقهه، که سه فرسخی مشهد مقدس و مایل به سمت خبوشان است، شتافت. چند روز نیز در آن چمن دلاویز تدارک جیش خونریز را دیده و از آن جا عازم گشته، در روز یکشنبه چهارم شهر صفرالمظفر به دور قلعه امیرآباد چناران وارد گردید. و کیفیت قلعه امیرآباد این که، رضاقلی خان ایلخانی بعد از آن که به ولایات چناران و نیشابور و غیره مسلط شد، قلعه چناران را که از بناهای قدیم و محکمه [ای] ضخیم بود، از ریشه برآورد و بنیان آن را با خاک یکسان کرد. در بالای سر چناران به فاصله نیم فرسنگ قلعه [ای] محکم مشعر بر نه ذرع عرض دیوار، بنا نهاد و خندقی عمیق بر دور آن کنده خاکریز را با کنگره قلعه مقابله اتفاق افتاد. جمعی از ایل زعفرانلو را که در چناران بودند با برخی از گروهان ترکمان تکه کوچانیده در قلعه مزبور نشانید و معادل سیصد نفر [۴۵۴] شمشالچی از طایفه زعفرانلو را به سرکردگی یوسف خان تاتار^۱ مستحفظ آن قلعه گردانید. چنان می پنداشت که کمند اندیشه را از عروج بر آن قلعه دست کوتاه است، ولی غافل از این که نواب ولیعهد دوران را الطاف شامله حضرت اله و توجه بخت شاهنشاه آگاه همه جا همراه [است].

خلاصه، در روز شنبه هشتم صفرالمظفر، رأی مبارک اشرف به یورش قلعه تعلق یافت و یوسف‌خان گرجی امیر توپخانه به انجام خدمت پرداخت. چند روز متوالی نقابان چابک‌دست از اطراف قلعه به کار نقب و مورچل مشغول شدند و سربازان زبردست به ترتیب سیبه و سنگر عامل آمدند. قلعه گیان دو دفعه از صدای تیشه و کلنگ نقب را یافتند و از اندرون برج و باره سوارخ‌ها کرده، آن نقب‌ها را شکافتند. توپچیان چابک‌دست سنگر خود را تا کنار خندق بردند و شاه برجی از سمت جنوب را که در برابر بود، به نظر در آوردند و نقب را تا زیر برج برده از باروت انباشته کردند. در روز شنبه نوزدهم شهر صفرالمظفر، طالع فیروزی مطالع شهریاری مدد کرد و توپچیان آتش فشان نقب متعلقه به خود را که به زیر شاه برج برده بودند، آتش زده، زور باروت آن برج را از ریشه برآورده، نصف آن در خندق فرو ریخت و گرد از دودمان قلعه گیان برانگیخت. سربازان و توپچیان چابک‌دستی کرده پشته‌های علف خشک و تری که به جهت چنین روز جمع آورده بودند، به فراز خاکی که از برج در خندق فرو ریخته بود، ریختند و آن خندق عمیق را با زمین هموار کرده رشته قرار قلعه گیان را گسیختند.

یوسف‌خان امیر توپخانه، سی نفر سرباز را منتخب ساخت و بر حسب امر والا معادل سیصد باجاقلو^۱ به انعام آن‌ها داده به کار یورش چهار برج پرداخت. سربازان مزبور در لمحّه [ای] از خندق گذشتند و از آن برج مخروبه صعود کرده، بر فراز آن نازل گشتند. یوسف‌خان با کمال تهوّر خود را بر فراز مردرو قلعه رسانید و سربازان اطراف را از ظهور این جلادت در کار یورش جری گردانید. از بیرون و اندرون قلعه شور روز رستاخیز بر پا شد و دود توپ و تفنگ و شمشال برفراز گنبد مینا. در هنگامی که یوسف‌خان امیر توپخانه مشغول تعلیم سربازان و توپچیان بود، ناگاه گلوله شمشالی از برجی دیگر بر پیشانی او خورده، در همان لحظه روی به سرایی دیگر نمود. سی نفر سربازی که بر فراز شاه برج بودند به هیچوجه اضطرابی نکرده بر جای خود توقف نمودند. سربازان از وقوع قضیه قتل یوسف‌خان دست از جنگ برداشتند و روی به باز

۱. باجاقلو / باجاغلو / باج اوقلو / باجغلو: نوعی از مسکوکات طلا در حکومت عثمانی.

پس گذاشتند. نواب نایب السلطنه فی الفور امیرزاده قهرمان میرزا را با فوجی دیگر از سرباز به امداد فرستاد و بخت بلند شهریاری قلعه به آن استحکام را به قهر و غلبه بر گشاد. یوسف خان تاتار و ساکنین قلعه از دروازه، دیگر، شمشیرها به گردن بیرون شتافتند و از فرط مرورت نواب اشرف، خود و اهالی قلعه حکم امان یافتند.

حضرت والا به جهت منع سربازان از قتل و غارت، خود وارد قلعه گردید و سربازان ممنوع نگشته بالاخره قلعه و ساکنین را از ایشان به مبلغ بیست هزار تومان خرید. موازی سیصد رأس اسب و سیصد قبضه شمشال و پنج خروار سرب و باروت و ششصد خروار غله، که در آن قلعه بود، به سرکار اشرف تعلق یافت و کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان کرد بر حسب امر والا به حکومت چناران شتافت. قلعه به آن استحکام از حکم اشرف کوبیده شد و موکب ولیعهد فیروز به جهت انجام کار رضاقلی خان تیره روز مدت ده روز در آن صفحه آرمیده آمد. نواب امیرزاده طهماسب میرزا، که از قرار نگارش احضار شده بود، با معادل چهار هزار جمعیت از سرباز و سوار و پنج عراده توپ دوزخ شرار از دارالملک [۴۵۵] آذربایجان در رسید و به اردوی کیوان پوی ملحق گردید.

مژده فتح قلعه امیرآباد در روز دوشنبه دویم شهر ربیع الاول سنه مزبوره به رسالت اسدالله خان افشار یاور توپخانه در دارالخلافه جاودانه معروض رأی صاحبقران یگانه شد و ظهور این خدمت، بروز مرحمت خاطر التفات علامت را درباره حضرت ولیعهد جلالت آیت بهانه آمد. مبلغ پانزده هزار تومان زرنقد به صیغه انعام جان فشنان و موازی پنجاه دست خلعت آفتاب طلعت به سرافرازی نواب نایب السلطنه و سایر خدمتگزاران [اعطا شد] و معادل پنج هزار نفر سواره و پیاده رکابی به جهت امداد تسخیر خوشان مصحوب محمد حسن خان سالاربار و نبیره شاهشاه تاجدار به دارالملک خراسان فرستاده شد و در روز یکشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول، حضرت سالاربار با آن خزانه و لشکر بی شمار به صوب مقصود روی نهاد. نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز که بر حسب احضار ولیعهد نامدار از دارالملک آذربایجان آمده، در دارالخلافه طهران

موقوف بود، به اتفاق همین خزانه و لشکر، عزیمت خراسان نمود.
تاریخ فتح قلعه امیرآباد از کلک مؤلف تراوید و در این رساله ثبت گردید.
لمؤلفه:

بهانه عزم کشورگیری عباس شاه ای دل یکی حصن امیرآباد در ملک چناران شد
امیرآباد ویران شد به یک جنبش ز جیش او به یک جنبش ز جیش او امیرآباد ویران شد
همه گردان جوشن‌پوش ایل زعفرانلو را شفاعت جو به گردن تیغ و اندر دست قرآن شد
بشد آن قلعه معمور ویران و در آن وادی یکی آرامگه برپا برای خیل غولان شد
حساب سال تاریخش همی شد خاوری جویا خرد گفتا امیرآباد فتح الباب قوچان شد

ذکر حرکت موکب ظفرمیعاد از امیرآباد و محاصره قلعه خبوشان
و یورش غازیان ظفرنشان و آمدن رضاقلی خان به اردوی نصرت‌شأن

پس از آن‌که رضاقلی خان ایلخانی داستان افتتاح قلعه امیرآباد را شنید، در کار
قلعه خبوشان متوَحَّش گردید. اهالی قلعه جات حول و حوش را اناثاً و ذکوراً کوچانیده
در شهر خبوشان جای داد و حسین‌قلی خان ولد خود را با یک هزار نفر سواره و
شمخال‌چی به محافظت شیروان^۱، که ده فرسخی خبوشان است، فرستاد. نجف‌قلی خان
شادلو در ظاهر به اسم موافقت با رضاقلی خان و در باطن به جهت بروز خدمتی به دولت
ابدارکان، ولد خود جعفرقلی خان را که داماد ایلخانی است، با معادل یک هزار نفر
شمخال‌چی از طایفه شادلو به شهر خبوشان آورد و برج و باره و دروازه‌های شهر را کلاً
به ایشان سپرد و وصیتی که لازم بود به جعفرقلی خان ولد خود کرد.

بالجمله، نواب نایب‌السلطنه در روز دوشنبه دویم شهر ربیع‌الاول با جیوش
بحر خروش از دور امیرآباد حرکت نمود و یک روز به جهت انضباط کار رادکان در آن جا

توقف فرمود. ابراهیم خان کیوانلو خدمات شایان کرد و مجدداً از احسان خلعت حکومت آن ولایت نام بر آورد. یک صد نفر از تفنگچیان بلوک قهپایه ارض اقدس، مأمور به محافظت قلعه رادکان آمدند و موکب اشرف در روز چهارم شهر مزبور از دور رادکان حرکت کرده در روز جمعه ششم وارد منزل طاس تپه دو فرسخی خبوشان شدند. نجف قلی خان شادلو به علت وعده [ای] که با جناب قائم مقام کرده بود، در روز یکشنبه هشتم شهر مذکور در منزل طاس تپه از شرف خاکبوسی دربار سرکار ولیعهدی بر مراتب اعتبار و قدر افزود. نواب والا، مقدم^۱ او را بغایت محترم داشت و همه روزه همت بر بروز مرحمتی تازه می گماشت. حسین قلی خان ولد رضاقلی خان که در شیروان بود، شب ها با جمعیتی از ترکمانان و اکراد بی ایمان به دور اردوی والا آمده جسارتی می نمود، ولی از بخت بیدار شهریاری و سعی قراولان سرکاری سودی نمی بخشود.

در روز سه شنبه دهم شهر ربیع الاول، آدمی از یار محمدخان افغان که با جمعیت افغانه در غوریان توقف داشت، وارد درگاه والا گردید و عرایض کامران میرزا و یار محمدخان به نظر اشرف [۴۵۶] رسید. خلاصه مضمون آن که: هرگاه منظور والا اتلاف رضاقلی خان است، ما را از هواخواهی او چاره نیست و هرگاه مقصود اصلاح است، ما را نیز در این کار اقدامی وافی است.

حضرت والا، آدم او را زیاده از دو ساعت نگاه نداشت و جواب او را به این طریق نگاشت که: ما را با رضاقلی خان سر سازش است نه میل کاوش، اگر شما را نیز میلی به اصلاح ذات البین است، شتافتن به این صوب فرض عین [خواهد بود].

بالجمله، روز پنجشنبه دوازدهم [ربیع الاول] موکب والا از محل طاس تپه حرکت کرده قریب به قلعه خبوشان اقامت دست داد و دست روزگار ابواب بلایی عظیم بر چهره رضاقلی خان بر گشاد. ملاحسین کوچک سبزواری ساکن خبوشان به کرات از جانب رضاقلی خان به اردوی والا آمد و رفت می نمود و جوابی بجز سپردن قلعه و آمدن مشارالیه نمی شنود. یار محمدخان افغان بعد از زیارت رقم اشرف و اطلاع از تسخیر قلعه

امیرآباد و آن نوع استیلای ولیعهد جلالت‌نهاد، عقل و هوش خود را بالمرّه باخت و جمعیت افاغنه را به صوب هرات راجع ساخت و خود با یک صد نفر از عمله خویش به عزیمت اردوی والا پرداخت. در یوم شنبه بیست و دویم شهر ربیع‌الاول وارد گشته در قرب سراپرده مبارک رحل اقامت انداخت. از جانب مرحمت جوانب التفات‌های گوناگون درباره خود دید و از بروز آن نوع التفات، قرین مباهاتی بی‌نهایت گردید.

امیرزاده بدیع‌الزمان میرزای صاحب اختیار استرآباد - که از قرار نگارش مأمور به خدمت حضرت ولیعهد دولت بود - در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر مزبور با جمعیت سواره و پیاده استرآبادی و مازندرانی وارد گشته دست خدمت بر گشود. پلنگ توش‌خان جلایر نیز از کلات وارد خدمت سعادت سمات شد و از وفور التفات خاطر اشرف، قرین مباهاتی بی‌نهایت آمد. معادل پنجاه نفر از آن بیگیان و ریش سفیدان طوایف سالور ساکن سرخس، با پیشکشی فراوان، از قبیل توسنان ختلی‌نشان و غیر آن وارد دربار شوکت‌نشان شدند و بعد از گذراندن پیشکش و دیدن احسان و خلّاع دلکش به همراهی معتمدی چند به ارض اقدس شتافته تا مراجعت موکب منصور به توقف مأمور آمدند. به نواب امیرزاده خسرو میرزا اشاره شد که ایشان را در مشهد مقدس موقوف دارند و اگر اراده عزیمتی نمایند، نگذارند.

خلاصه، چون رضاقلی‌خان در قلعه‌داری اصراری داشت، نواب ولیعهد زمان افواج قاهره را از اطراف قلعه خبوشان به محاصره برگماشت. سمت شرقی قلعه اردوی بزرگ را توقف دست داد و در سمت شمالی، حضرت بدیع‌الزمان میرزا با جمعیت استرآبادی و مازندرانی بار اقامت نهاد. سهراب‌خان گرجی غلام پیشخدمت با سرباز و توپخانه در سمت جنوبی که برابر ارگ و گردمحلّه است، متوقف شدند و حسین‌پاشاخان مقدّم مراغه [ای] با فوج مراغه در سمت غربی خیمه اقامت زدند و افواج منصوره از اطراف آن معموره به لوازم قلعه‌گیری مأمور آمدند. نقّابان چابک‌دست به کندن نقب و مورچل اقدام ورزیدند و عرض و عمق مورچل به جایی رسید که سه نفر سواره در پهلوی یکدیگر در آن می‌گردیدند و اهالی قلعه ایشان را نمی‌دیدند. سربازان جرّار و

توپچیان شرربار، سیبه و سنگر را تا کنار خندق بردند و اهالی قلعه را از آن تردستی به دست شحنة قلق و اضطراب سپردند. راه آمد و رفت بر اهالی قلعه چنان بسته گشت که کار از نفس کشیدن نیز در گذشت.

در خلال این احوال، خبر ورود محمد حسن خان سالار بار با لشکر و خزانه و خلّاع بی شمار رسید و نواب نایب السلطنة العلیّه در روز سه شنبه هشتم شهر ربیع الثانی عازم استقبال خلعت شاهانه گردید. در هنگام عبور از حوالی قلعه خوشان مستحفظین آن قلعه عیوق شآن به وادی بی شرمی تاختند و توپی به جانب تیپ سرکاری انداختند. دریای غضب قیامت لهب حضرت ولیعهدی متلاطم گردید و در همان بین، سواری به جهت اتمام حجت [۴۵۷] به آن غول حصاری، محمد طاهر خان قزوینی معتمد نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را با پیغاماتی عدوگداز روانه نزد رضاقلی خان گردانید و خود بعد از پوشیدن خلعت آفتاب به اتفاق حضرت سالار، به اردوی ظفر کردار برگردید.

در همان روز، تنخواه انعامی اعلی حضرت شاهنشاه صاحبقران را در میان افواج قاهره قسمت نمود و بعد از مراجعت محمد طاهر خان از نزد رضاقلی خان و استماع اجوبه ترهات مانند آن نادان، لشکر قیامت اثر را به یورش امر فرمود. توپچیان آتش فشان، توپ های اژدردهان را به حواله بستند و از انداختن مهره های آتشین پی در پی، بنیان قرار قلعه گیان را در هم شکستند. رضاقلی خان نادان وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که از یک طرف، نجف قلی خان شادلو را که با وی در کار مخالفت یار بود، در اردوی والا خدمت گزار و از یک طرف قلعه خوشان را نیز در دست طایفه شادلو برقرار و جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان را هم سر کرده مستحفظین آن قلعه محکم حصار دید. علاوه بر آن، خبر وصول محمد حسن خان سالار بار با خزانه و لشکر بی شمار، پشت او را شکست و از فرط حیرت، عقل را باخته متفکرانه در زاویه خمول نشست. اهالی قلعه بر سر او هجوم آوردند و او را از مخالفت حضرت و قعود در آن حصار بی خاصیت منع کردند. ابواب چنان بلایی عظیم را بر روی خود باز دید و معتمدی نزد جناب قائم مقام و نجف قلی خان به اردو فرستاده، متمنی چاره کار گردید. حضرات مزبوره به او پیغام دادند

که: هرگاه سلامتی خود و اهل و عیال و اهالی قلعه را طالبی، سر قدم ساخته به اردوی والا خرام، والا مستعد بلا باش والسلام!

جناب قائم مقام نیز میرزا علی ولد اصغر خود را که از جان شیرین عزیزتر داشتی، از فرط رعایت احترام به جهت رسانیدن این پیغام نزد او فرستاد و رضاقلی خان پیغامات مصلحین خیراندیش را سمع قبول برگشاد. چون دست خود را از هرگونه چاره بریده یافت، لهذا لاعلاج شمشیر برگردن اندخته به اتفاق میرزا علی مزبور به معسکر فیروزی، اثر سرکار والا شتافت.

ذکر افتتاح قلعه خوبوشان و ورود نواب ولیعهدی به آن قلعه رفیع الشان و انتظام امور آن سامان و مراجعت به ارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان

بعد از خروج رضاقلی خان از قلعه خوبوشان، میرزا علی ولد ارجمند قائم مقام، آن گمراه وادی ظلام را دلیل شد و او را با هزاران امید به اردوی ظفر تبجیل آورده از گرد راه به چادر جناب قائم مقام پناه برد و وجود خویش را به دست شحنة انصاف شاهزاده اسلامیان پناه سپرد. قائم مقام بر حسب امر والا به حضور پرنور اشرفش دلالت نمود و در اوّل وهله^۱ از ظهور التفات سرکار ولیعهدی بر مراتب اعتبار افزود. قراولان احترام، حسب الامر شاهزاده خورشید غلام بر دور او جمع شدند و بزم محافظتش را پروانه شمع آمدند.

روز چهارشنبه نهم شهر ربیع الثانی که فردای آن روز سعادت مبانی بود، نواب اشرف به عزم استحمام به شهر خوبوشان نزول اجلال فرمود. حضرت منیت دُرّ جهان خانم، زوجه رضاقلی خان که صبیّه نجف قلی خان شادلوست، موازی یک دست ملبوس تیرمه و ده طاقه شال کشمیری و ده رأس اسب و سی نفر شتر در سر حمام پیشکش نمود

۱. ملی و مجلس: «و حله»

و سامخان ولدش از منصب ایلخانی برنام افزود. حضرت والا در ذهاب و ایاب، مستحفظین قلعه را که از طایفه شادلو بودند، به دادن انعام از دست مرحمت ارتسام سرگرم ساخت و فوج سرباز خاصه متدرجاً پنج پنج و ده ده به دخول قلعه پرداخت. بالاخره دروازه و بروج و باره را به این تدبیر متصرف شدند و کدخدایان و ریش سفیدان و سرخیلان ایل زعفرانلو به خدمت اشرف تشرّف جسته مورد الطاف بی‌کران آمدند. بیست عراده توپ سواره و پیاده و ده هزار قبضه شمشال جزایر آماده و انبارهای غله و سرب و باروت و ایلخیان ایلخانی مبهوت به ضبط مقرر شد و قلعه خوشان به حکم ولیعهد والاشان با خاک برابر آمد. حکومت ولایات [۴۵۸] خوشان و سرولایت نیشابور و بام و صفی‌آباد جهان‌ارغیان را به نورمحمدخان برادر جناب آصف‌الدوله مرحمت فرمود و ده روز صحیح بعد از ظهور این فتح ملیح، به جهت انجام بعضی از امور در خارج شهر خوشان توقف نمود و مؤذنه این لطیفه غیبی در روز شنبه چهاردهم شهر جمادی‌الاول در دارالخلافه جاویدمحل به رسالت محمد طاهرخان قزوینی به عرض حضرت صاحبقران بی‌بدل رسید و ضمیر منیر همایون از مسرت افزون، مشحون گردید. تاریخ فتح قلعه خوشان از طبع مؤلف سرزد و درین رساله به جهت یادگار مقرر و محرر آمد.

و هی هذه لمؤلفه:

عبّاس شه آن قوّت سرپنجه اسلام	آن شه که بود تیغش چون صاعقه جوشان
چون حصن امیرش ز قدر گشت میسر	آمد به خوشان چو یکی رعد خروشان
نشنید کسی صوتی از وحشی و انسی	گفتی که خوشان شده وادی خموشان
یک نفس نه یک لحظه در آن مخمصه بر پای	یک مرد نه یک لمحّه در آن بادیه جوشان
حاکم هم از اندیشه مال و سر و ناموس	افتاده در آن معرکه چون باخته هوشان
هم آیه محرومی از آن واقعه بر لب	هم باده نومیادی از آن میکده نوشان
زد دست توسل ز ره عجز و فقرات	بر رشته تسبیح چو تسبیح فروشان
از گوش برون کرد همی پنبه غفلت	داخل شده در دایره حلقه بگوشان

آن قلعه که بودی هدف تیر حوادث شد مسکن هر طایفه از جوشن پوشان
پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ دائم ز ولیعهد بود ملک خبوشان

بالجمله، صادق آقا نامی برادر بیگلرخان چاپشلو که با رضاقلی خان در مخالفت متفق و در اردوی والا ظاهراً در خیل هواخواهان موافق بود، قبل از وقت، بعضی نوشته جات به ایلخانی نوشته، او را تحریک بر شیخون نمود. از اتفاقات، نوشته جات او در مجرّه رضاقلی خان بیرون آمد و باعث ظهور غضب شاهزاده التفات مشحون شد. بعد از نمودن نوشته جات به او، تنش را از بار سر آزاد آوردند و نعش او را بر در چادر ایلخانی انداخته او را از مال کار مخالفت آگاه کردند. خلاصه، حضرت والا را در باطن اراده عزیمت سرخس بود، لهذا در ظاهر قشون رکابی و آذربایجانی را مرخص اوطان فرمود و در مخفی امر نمود که از راه ولایت نیشابور به ولایت جام رفته و در آن درین مجتمع گشته، منتظر حکم جدید باشند و در روز یکشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثانی موکب فیروز را از دور خبوشان حرکت واقع شد و روز پنجشنبه دویم جمادی الاول وارد ارض فیض بدایع آمد. سه روز بعد از ورود موکب ظفراندوز، رضاقلی خان تیره روز که در ارک منزل داشت، به جهت استحمام بنای ضراعت گذاشت. بعد از مرخصی به حمامی که در خیابان بالا و مشهور به حمام معمارباشی است گرایید و پس از خروج از حمام قاصد فرار گردید. آدمی از مشارالیه طپانچه و شمشیری در خفیه به او داد و رضاقلی خان سوار گشته از راه خیابان فراراً روی به دروازه نهاد. سه نفر قراولی که با او بودند، جلو اسب را از دست او ربودند؛ یکی را به گلوله طپانچه و دیگری را به زخم شمشیر از پای در انداخت و از اسب پیاده گشته دوان دوان به جانب بست روضه مقدسه پرداخت. سایر سربازانی که به زیارت می رفتند، ازین مقدمه آگاه گشته او را گرفتند. بعد از گرفتن صدمه زیادی به او زده، ریش او را از ریشه بر آوردند و او را عور و برهنه به خدمت والا برده مراتب را عرض کردند. نواب والا از فرط مروّت ذاتی، جبّه مبارک را به او پوشانیده مجدداً او را در ارک محبوس گردانیده، موازی پنجاه نفر سرباز به او موکل کرد.

ذکر اوضاع ولایت سرخس و موجبات عزیمت نواب نایب السلطنه به آن ولایت و اوضاع واقعه در عرض راه

سرخس ولایتی است از توابع مرز خراسان و وطن ترکمانیه سالور در آن سامان. قصبه آن عظیم است و قلعه [ای] ضخیم و همواره پنج هزار خانوار از طوایف ترکمانان سالور در آن ولایت مقیم. این طایفه منسوب به تولی خان بن چنگیزخانند و لقب او سالورخان بوده و همواره اوقات در میانه ایلات اتراک زندگانی می نموده است. در ایام حکومت بیرامعلی خان [۴۵۹] عزالدینلوی قاجار در مرو، چندین دفعه آن ولایت را تاخت و بنیان قرار ساکنین را زیر و زبر ساخت. در بدایت این دولت روزافزون که سفر اول خراسان اتفاق افتاد، جماعت سالور که در بدر بودند، به استدعای یورتنی از دربار اقدس زبان گشودند و حسب الامر الاعلیٰ به فراغ بال در آن سامان مکان نمودند. بالجمله، جماعت مزبور به سبب بستگی به تولی خان جمیعاً به قاعده ترکمان، خود را بای می دانند و هرگز به عزیمت قتل و اسر به سمتی لشکر نمی رانند. از طوایف ترکمانان تکه و ساروق مرو و یمرعلی و علی ایللی و غیره همواره به صیغه مزدوری به آن ولایت می آیند و اسب از طایفه سالور عاریت گرفته اطراف ولایات خراسان را تاخت و تاز می نمایند. پس از مراجعت، نصف اسیر و مالی که گرفته اند به سرخسی می سپرند و نصف دیگر را خود برداشته به اوطان خویش می برند. پیوسته تجار اسیرفروش از اویماقات هزاره و جمشیدی و تایمنی و تیموری در ولایت سرخس به تحصیل منافع می کوشند و اسرای شیعه را از ساکنین آن ولایت و سایر طوایف غریب خریداری کرده و به اطراف ترکستان برده، می فروشند. در حقیقت، ولایت مزبور، بندرگاه اسیران هر دیار است و دائم الاوقات، بنده و برده و تجار اسیردار در آن دیار بی شمار. خود طوایف سالور نیز اکثر اوقات در ولایات خوارزم و خراسان به تجارت اسب و پوست بخارایی و غیره مشغولند و قانون تجارت در میان ایشان معمول. چون چهل سال بود که آن ولایت آسیبی ندیده بود، لهذا روز به روز بر دولت و ثروت ایشان می افزود. پول آن غولان را پیلان توانا از حمل و نقل عاجز بودند و به سبب کثرت تجارت و اسیرفروشی همواره

جوال جوال پول بر روی هم انبار می نمودند.

قبل از این از قرار نگارش در باب استخلاص اسرای شیعه از جانب معدلت جوانب شاهنشاهی به نواب ولیعهد دوران فرمایشی به صدور پیوست، لهذا درین اوقات امتثال فرمان دارا را به استخلاص ولایت سرخس و اسرای مسلمانان کمر همت بست. در اوقاتی که محمدخان قرائی از قرار نگارش در شهر مشهد مقدس تصرف نموده بود، ابراهیم خان بیگلریگی هزاره را که مخدولاً و معزولاً در نزد او می زیست، به استمالت ایل هزاره نامزد نمود. مشارالیه مبلغ یک هزار تومان اسب از جماعت سالور سرخس خریداری نمود و چون تنخواهی موجود نداشت، ایل و عیال و عروس خود را گرو داده و جمعی سوار آماده کرده روی به ایل هزاره آورد. اسکندر خان برادرزاده اش با شیر محمدخان اسب‌ها را از مشارالیه گرفته، او را بی نیل مرام راجع ساختند و طایفه سالور سرخس در عوض تنخواه خویش به نگاهداری اهل و عیال او پرداختند. محمدحسن خان ولد ابراهیم خان که کوچش در درست سرخسیان بود، به دربار شوکت‌مدار نواب نایب‌السلطنه آمده خلاصی عیال خویش را استدعا نمود.

بالجمله، حضرت والا بعد از مراجعت از فتح خبوشان، مدت ده روز در شهر مشهد مقدس توقف فرمود و یورش به ولایت سرخس را تدارکی به سزا نمود. در ظاهر، صلاهی عزیمت به ولایت هرات در داد و روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی‌الاول از ارض خلد محل حرکت نموده روی به ولایت سرخس نهاد. ریش سفیدان ایل سالور را که از قرار اظهار در دور خبوشان به حضور پر نور آمده بودند، در مشهد مقدس گذاشت و آنچه لشکر از رکابی و آذربایجانی و خراسانی و توپخانه و غیره آماده بود، به همراه برداشت و روز پنجشنبه شانزدهم به منزل آق‌دربند رسید و لشکر مأموره از دور خبوشان در آن منزل به اردوی والا [۴۶۰] ملحق گردید. مهدی قلی خان و محسن خان برادران محمدخان قرائی با سیصد نفر جمعیت در آق‌دربند به شرف رکاب بوسی مشرف آمدند و از ظهور الطاف شامله مورد انواع عزّ و شرف شدند. حضرت والا به قانون سپاهی‌گری، افواج قاهره را از سواره و پیاده نظام و غیر نظام چهار قسمت فرمود و هر قسمتی را به عهده احدی محول نمود. نواب امیرزاده طهماسب میرزا را با سواره شاهیسون و افشار

خمسه و قراگوزلو، قراول لشکر منصور کرد و خود با سواره و پیاده مازندرانی و استرآبادی، که ابواب جمع نواب بدیع الزمان میرزا بودند، به انضمام هزاره جات سمنانی و دامغانی از عقب نواب طهماسب میرزا روی به راه آوردند. موازی دو هزار سوار خراسانی به سرتیپی جعفرقلی خان ولد نجفقلی خان شادلو را قرارداد فرمود که پنج فرسنگ در عقب تیپ بزرگ حرکت نمایند و نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا را با افواج نظام و سواره آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبنای مقرر نمود که به اتفاق سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی معادل پنج فرسخ در عقب تیپ جعفرقلی خان، پای استعجال برگشایند. با عزمی چست و نیتی درست به همین آیین از آق دربند حرکت نمود و همه جا منزل به منزل رانده در روز سه شنبه بیست و سیم شهر جمادی الاول در عرصه سرخس نزول اجلال فرمود. در پل خاتون موازی سیصد نفر از جماعت ساروق مرو، که به تاخت قائنات رفته، اسیر و مال فراوان گرفته بودند، به تیپ نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا برخوردند و سهراب خان گرجی با سواره آذربایجانی، ایشان را تعاقب نموده و به قلب جعفرقلی خان رسانیده به او سپردند. جعفرقلی خان نیز با سواره خراسانی از تعاقب ایشان تاخت تا همه را با اسیر و مال در دور سرخس وارد اردوی والا ساخت. از طالع بی‌زوال شاهنشاهی، جمیع آن سیصد نفر دستگیر آمدند و از سرافشانی سربازان نظام کلاً عرضه قمه و سرنیزه و شمشیر شدند. اسرای قائنات به همراهی معتمدین روانه اوطان خود گردیدند و صاحبان اموال نیز به مال منهویه خویش رسیدند.

ذکر یورش بردن به قلعه سرخس و افتتاح آن قلعه و قتل و اسر و نهب فراوان و

فرستادن اسرای شیعه و ترکمان به ارض فیض‌بنیان و اوضاع اتفاقیه

از طالع بی‌زوال شاهنشاه دوران

بعد از آن‌که لشکر منصور از اموال ترکمانان مغرور، بر اسب و اسلحه و ادوات^۱

حرب از هر قبیل افزودند، بر حسب امر ولیعهد دوران، عزیمت یورش قلعه سرخس را همت نمودند. علی‌الصباح نواب طهماسب میرزا با معادل دو هزار سوار به عزم قراولی از اردوی والا بیرون خرامید و قدری که از معسکر ظفرآثر دور گردید، جمعی از سواره سالور سرخس که در قلعه بودند، به عزم دستبرد لشکر فیروز بر آمده با نواب معزی‌الیه ملاقات نمودند. گیر و داری صعب فی‌مابین ایشان دست داد و دست روزگار ابواب بلا بگشاد. برخی از سواران ابواب جمعی نواب امیرزاده از جان گذشتند و بقیه جنگ [و] گریزکنان وارد اردو گشتند. نواب امیرزاده اعظم ولیعهد ثانی محمد میرزا در همان ساعت از گرد راه در رسید و حسب الامر والا بر سر ترکمانان مزبور تاخته، ایشان را متفرق گردانید. روز دیگر حضرت والا پیاده نظام و توپخانه با احتشام را به سرکردگی سهراب‌خان گرجی به یورش قلعه سرخس فرمان داد و مشارالیه به انداختن مهره‌های آتشین توپ و خمپاره، بنیاد قرار قلعه‌گیان را بر آب نهاد. اهالی قلعه، تدبیری که در آن بلای ناگهان اندیشیدند این بود که، هر چه از اسرای شیعه از اناث و ذکور و صغیر در قلعه سرخس جمع بودند، همه را در دور خاکریز قلعه جای داده، ایشان را هدف تیر بلا نمودند. لشکر منصور به این سبب دست از کاوش برداشتند و اهالی قلعه نیز بنای سازش گذاشتند. بالی محرم بهادر نام معروف به قراول‌باشی و آدینه قورت‌خان سالور به اتفاق نسوانی که شوهران ایشان از قرار نگارش در ارض اقدس به گروگان بودند، روی ضراعت به اردوی والا نمودند. بالی محرم بهادر قراول‌باشی [۴۶۱] متعهد انجام کار قلعه گردید و نسوان مذکوره ملتزم رد کردن اسرای شیعه. اولیای آن سرکار شوکت‌مدار، نسوان مزبوره را در اردو موقوف گذاشتند تا آن که اهالی قلعه اسرای شیعه را که قریب به سه هزار نفر بودند روانه معسکر والا داشتند. بالی محرم بهادر و آدینه قورت‌خان به جهت استمالت اهالی قلعه مراجعت کردند و باز آن خیره‌سران سر به طغیان بر آوردند. در این دفعه، دریای غضب ولیعهدی به جوش آمد و از اطراف آن قلعه توپ‌های تندر فغان به خروش. سربازان جزار آذربایجانی و توپچیان شرربار صاعقه‌مبانی بدون ترتیب سیبه و سنگر و کندن نقب و مورچل تکبیرگویان به یک دفعه، روی به یورش آوردند و از یمن طالع فیروز صاحبقران ظفراندوز در لحظه [ای] آن قلعه عیوق‌شان را

مسخر کردند. در مدت یک ساعت صحیح، تیغ انصاف دلاوران، غوغای آن جمع بی‌ایمان را قطع و فصل نمود و بالی محرم بهادر قراول‌باشی نیز که قاصد خدمت بود در میان مغلوبه از ضرب سربازان پای به دیار سقر گشود. سربازان و توپچیان و آحاد لشکر از پیاده و سوار، بعد از منع از قتل، دست جلادت به نهب و غارت بر آوردند و اموال آن قلعه را از پنهان و آشکار یغما کردند. از قراری که به تحقیق پیوست، اکثری از توابعین سربازان و توپچیان معادل یک هزار تومان یا کمتر یا بیشتر کسب داشت و نظر همت والا، دست تصرفی بر آن نگذاشت. سه هزار خانوار سالور با اسبان خاصه سرخس، که تخمیناً سیصد رأس می‌شد، در قسمت نصیب نواب اشرف را کسب آمد و بقیه اموال ایشان از صامت و ناطق، لشکر ظفر موافق را نصیب شد. کوچ و عیال و عروس ابراهیم خان هزاره را صحیحاً سالماً مستخلص ساخته به دست محمدخان ولدش سپردند و بر حسب امر والا قلعه سرخس را خراب نموده با خاک مساوی کردند.

غربای اطراف از تکه و ساروق و یمرلی و علی‌ایلی و غیره و تجار اویماقات جمشیدی و تایمنی و هزاره و تیموری که به سبب تاخت و تاز حول و حوش و خرید و فروش اسرای مسکین در سرخس و از روی عدد چهار صد و پنجاه نفر بودند جمیعاً را اسرای شیعه حسب الامر والا به ضرب کارد و قمه و خنجر و ساطور و سوزن و دندان پاره پاره نمودند. معادل یک هزار و پانصد نفر از سواره ساروق مرو که به امداد سرخسیان می‌آمدند، در عرض راه این خبر را شنیده مأیوساً روانه اوطان خود شدند. چون در ارض اقدس غلای غله و فوری داشت، لهذا نواب اشرف آذوقه سرخس را کلاً به حمل دواب سرخسیان به مشهد مقدس فرستاد و بلای غلا به سبب این حسن تدبیر روی به نقصان گذاشت. سه هزار اسیر شیعه و سه هزار خانوار ترکمانان سرخسی را به سرداری جعفر قلی خان شادلو و سرکردگی مصطفی قلی خان سمنانی و سواره خمسه و هزاره جات سمنان و دامغان به ارض اقدس فرستادند و از ظهور این جلادت و مردانگی، ابواب بهجت و شادمانی بر چهره اهالی شیعه برگشادند.

روز سه‌شنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی، اسرای شیعه به خارج ارض اقدس رسیدند و جمیع فضلا و سادات و پیشوایان اهل اسلام و اهالی آن شهر از خواص و عوام

به استقبال گراییدند. صاحبان آن اسیران که از دور و نزدیک به همین امیدواری جمع بودند، هر یک اسیر خود را گرفته، دعاگویی‌ها به دولت قاهره نمودند. جناب مجتهد دوران میرزا هدایت الله در مصلاّی خارج شهر با اهالی آن ولایت از غریب و بومی و اسرای شیعه نماز ظهر و عصر را ادا نمودند و پس از ادای نماز بر فراز منبر رفته و دولت جاوید آیت را دعاها گفته، صدای گریه شادمانی و خنده کامرانی ایشان را ملائکه هفت آسمان شنودند. در خارج شهر و پس از ورود، شور روز رستاخیز در آن دیار پدید آمد و این نیکنامی تا قیام قیامت نصیب دولت پایدار شد. اسرای شیعه هر یک روانه اوطان خود شدند و اسرای ترکمانان بر حسب امر نواب ولیعهد زمان موافق بنیچه در بلوکات و دهات حول و حوش قسمت آمدند.

مژده این فتح نمایان در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی به رسالت حضرت قلی‌خان [۴۶۲] شاهیسون دوبرن غلام پیشخدمت در دارالخلافه طهران به عرض شاهنشاه زمان رسید و اولیای دولت قاهره را از ظهور این الطاف لاریبی، عیدی بزرگ ظاهر گردید.

تاریخ فتح قلعه سرخس و استخلاص اسرای شیعه و غیره و وصول ایشان به ارض اقدس، یک رباعی و یک مثنوی از کلک مؤلف تراوید و به جهت یادگار در این صحیفه ثبت گردید.

رباعی در افتتاح قلعه سرخس

چون خنگ ولیعهد شد اندر تک و تاز بگرفت سرخس و برد گردونش نماز
زد خاوری از برای تاریخ رقم از سعی ولیعهد سرخس آمد باز

تاریخ وصول اسرا

مثنوی:

ولیعهد چون شد به توران زمین بدو خواند افراسیاب آفرین
هزاران اسیر از سرخسی ستاند پس آنگاه تا ارض اقدس رساند

هزاران سعادت‌وش و بت پرست	خود از شیعه و سنی آمد به دست
جهاندند خنگ سعادت ز جوی	به ارض مقدس نهادند روی
پس آزاد در بند معتاد شد	بسی بنده از بند آزاد شد
چو شد آن اسیر از سرخس اسیری	خرد خواست تاریخش از خاوری
در آن عرصه دار و گیر سرخس	بگفتا بیامد اسیر سرخس

[مصر]ع: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از سرخس و فتوحات قلعه‌جات تربت حیدریه و محمودآباد و سایر اوضاع اتفاقیه تا ورود به ارض روضه رضویه

بعد از فتح ولایت سرخس و کوییدن قلعه آن، نواب نایب السلطنه العلیّه به جهت روانه کردن اسرای شیعه و ترکمان و فرستادن آذوقه سرخس به ارض فیض‌نیا، مدت ده روز در آنجا توقف فرمود و^۱ پس از آن، روی سعادت به منزل آق‌در بند نمود. هشت روز متوالی نیز در آن منزل اقامت یافت و نواب بدیع‌الزمان میرزا را [۴۴۷] با رتبه مصاهرّت خویش و سواره و پیاده سپاه ظفرکیش به رجعت استرآباد مرخص فرموده، جمعیتی هم که آذوقه سرخس را به ارض اقدس برده بودند، مراجعت نموده، به آدابی شایان به صوب ولایت جام شتافت. از اتفاقات در آن اوقات، از شدت برودت هوا، آسمان لباس سنجاب و قاقم بر سر کشیدی و پرویزن سحاب همواره دانه‌های قطرات منجمد و غیر منجمد بر فرق خاکیان باریدی. حضرت ولیعهد فلک‌مهد در آن شدت برف و سرما، لشکر فیروز را چنان حرکت دادی که احدی از آحاد لشکری تعطیل را در عقب بایستادی. خلاصه، در اواخر شهر رجب المرجب به منزل محمودآباد جام رسید و در همان ساعت ورود، قلعه مزبوره، که در تصرف کسان محمدخان قرائی بود، بلامانع

مفتوح گردید.

محمدخان خود را اسیر سرپنجه استیلای نواب ولیعهد نامدار دانست و با آن‌که در باطن سر مخالفت داشت، [اظهار آن] نمی‌توانست. تبیین این مقال آن‌که، سه قلعه دولت آباد و سنگان و زاوه را قبل از وقت، تدارکی بسزا کرد و مستحفظین معتمد در آن‌جا نشانیده، اموال اندوخته خود را کلاً از تربت حیدریه حرکت داده در قلعه سنگان جمع آورد. منظورش این بود که هرگاه نواب نایب السلطنه قلعه تربت را به غلبه تصرف نماید، مشارالیه در یکی از آن قلاع ثلاثه پناه برده، شاید چندی از دستبرد لشکر منصور بر آساید. مهدی‌قلی‌خان و محسن‌خان برادرانش که از قرار نگارش در هنگام عزیمت سرخس به رکاب اشرف پیوستند، به سبب مخالفتی که در باطن با او داشتند، در جزو کمر همت بر استیصال و اضمحلال او بستند. به لطایف الحیل اول ایل قرائی را کلاً با او مخالف ساختند و ازین حُسن تدبیر در حضرت والا به اظهار خدمت و صداقت پرداختند.

نواب اشرف پس از افتتاح قلعه محمودآباد، حکومت جام و باخرز را به ابراهیم‌خان بیگلریگی سابق ایل هزاره مرحمت فرمود و جمعی را در قلعه‌جات آن دو ولایت مستحفظ نموده، از آن‌جا پای همت به جانب تربت حیدریه برگشود. نواب امیرزاده محمد میرزا را قراول لشکر منصور کرد و معزی‌الیه همه جای منزل در جلو آن حضرت روی به منزل مقصود آورد. محمدخان قرائی که در تربت بود، هوای مردم را با خود بطوری دیگر ملاحظه نمود [و] از فرط وحشتی که او را دست داد، از بلده تربت بر آمده دو روزی در قلعه سنگان بار اقامت نهاد. عقیده ایل خود را در باطن چنان دید که هرگاه خود عازم و وارد اردوی والا نشود، متعلقانش او را گرفته با دست بسته خواهند برد و حُسن خدمتی از خود در آن حضرت ظاهر خواهند آورد. از این‌که دست خود را از هر گونه چاره [ای] بریده یافت، لهذا با چهل و هفت سوار از قلعه سنگان بر آمده در چمن هفت چشمه باخرز به خدمت [۴۶۳] نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا شتافت. چون به سبب خلف وعده [ای] که در باب شرفیابی خود با جمعیت به دور امیرآباد و خوشان کرده بود، خجالت و وحشتی کامل داشت، بنابر آن به شفاعت نواب امیرزاده

روی ضراعت به موکب مسعود ولیعهد ظفر آمود گذاشت. فی‌مابین هفت چشمه و قلعه اسکندرآباد به رکاب اشرف مشرف و از ظهور التفات شامله، قرین انواع عز و شرف شد. حضرت والا را با شوکتی تمام و ابهتی مالاکلام وارد تربت حیدریه ساخت و در دو سه روزه ورود، به ترتیب انواع پیشکش و طوی‌های دلکش پرداخت.

دو قلعه دولت آباد و زاوه را، که دو محکمه سخت است، کس فرستاده به تصرف گماشتگان سرکار ولیعهد نامدار داد و در باب قلعه سنگان که اموالش کلاً در آن بود، بنا را به دفع‌الوقت نهاد. در خلال آن احوال، معتمدی از جانب جناب کامران میرزای فغان والی هرات به دربار ولیعهد نامدار گرایید و نوشته‌جائی که محمدخان به کامران میرزا در باب کار مخالفت نوشته بود، به رسالت فرستاده مزبور، به نظر مبارک نواب اشرف رسید. خلاصه مضمون این‌که: عزیمت حضرت ولیعهد جلالت‌مهد به این ولایات، نه همین منظور استیصال این صداقت آیات است، بلکه منظور کلی عزیمت هرات. چون ایل قرائی با من سر مخالفت دارند، چنان می‌دانم که عن‌قریب مرا به دست دشمن گذارند؛ بهتر آن‌که شما جمعی از افاغنه را به ولایت تربت روان سازید که مستحفظ قلعه‌جات متعلقه به من شوند، من هم فوجی از ایل قرائی را که از ایشان مطمئن هستم به هرات فرستاده، به حراست قلعه‌جات سرکار روند، شاید به این وسیله توانیم دست تعدی گماشتگان حضرت ولیعهدی را از این دو ولایت کوتاه سازیم و طرفین به حمایت یکدیگر به حراست ولایات خویش پردازیم. بالجمله، کامران [میرزا] فرستادن نوشته‌جات مزبور را به خدمت والا نوعی از صداقت و ارادت فهمید و به تصور این‌که شاید آن بلای ناگهانی را از خود دافع آید، این نوشته‌جات را گسیل گردانید.

محمدخان از کیفیت اطلاع نواب والا از این داستان آگاه شد و از فرط وحشت و اضطراب عازم فرار گشته، قاید مخالفت را علانیه همراه آمد. سرکار ولیعهد مروّت‌آیت که به جز مرحمت درباره او منظوری نداشت، لاعلاج او را گرفته بندش بر پا گذاشت. چون از برادران او محسن‌خان و مهدی‌قلی‌خان در چنین حالتی، اطمینان، خلاف قانون ملکداری بود، لهذا لابداً ایشان را نیز از راه مصلحت محبوس نمود. قلعه سنگان را که

اموال محمدخان کلاً در آن بود، تصرف کرد و اندوخته موروثی و مکتسبی او را که فزون از حوصله اوهام می‌نمود، به حیطة ضبط و ربط در آورد. حکومت ولایات تربت و برسن^۱ و کدکن و محولات و سرجام، به سهراب‌خان غلام پیشخدمت‌باشی مرحمت شد و اختیار کار ابراهیم‌خان هزاره و ولایات جام و باخرز نیز از راه حزم و احتیاط، به مشارالیه عنایت آمد. مصطفی‌قلی‌خان سرکرده هزاره سمنانی را که خدمات شایان در آن سفر کرده بود، قرین التفاتی کامل نموده با جانبازان سمنان و دامغان مرخص فرمود.

جناب محمد حسین‌خان سالاربار را هم که در ارض اقدس توقف داشت، احضار کرده معزی‌الیه پس از بروز تفقّدات سرکار ولیعهدی، مقضی‌المرام مرخص گشته روی سعادت به دارالخلافه طهران آورد. بعد از انتظام کار آن [۴۶۴] ولایات و مرخصی حضرات، برادران محمدخان را از حبس برآورده و خود مشارالیه را محبوساً با خود برداشته عازم ارض فیض‌قرین گردید و در اواسط شهر شعبان المعظم به آن مکان سعادت تضمین رسید.

محمدخان قرائی را در ارک مشهد مقدّس با رضاقلی‌خان ایلخانی محبوساً همخانه و همزانو داشتند و کارگزاران آن سرکار شوکت‌مدار بر حسب امر ولیعهد مرّوت شعار، شبان و روزان همّت بر مرمت احوال ایشان گماشتند. مژده فتح قلعه تربت و گرفتاری‌خان خیانت‌آیت در اواخر شهر شعبان المعظم در دارالخلافه طهران به عرض شاهنشاه اعظم رسید و ضمیر منیر همایون از تدابیر صائبه فرزند کامران بغایت شادمان گردید. تاریخ فتح قلعه تربت از کلک مؤلف ارادت‌آیت تراوید و یادگار را در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

حاکم تربت یک چند محمدخان بود با غلامان در شه به صداقت انباز
نفس امّاره بزد راه مر او را و نمود طایر صدق وی از بام ارادت پرواز
باب آن قلعه محکم به جهان بست و نشست تا چه زاید پس ازین از فلک شعبده‌باز

۱. احتمالاً بردسکن

آتش خشم شهنشاه بر افروخت ز کین خصم ازین حادثه افتاد به صد سوز و گداز
 حکم فرمود به فرزندان گرامی که کند دفع این واقعه از همت دریا دمساز
 نایب ملک شهنشاه ولیعهد رشید راد عباس شه آن داور انصاف طراز
 رفت و بگرفت مر آن قلعه محکم بنیان زین چنین فتح طرازنده جهان پرآواز
 شد گرفتار هر آن کس به محمدخان یار جمله در محبس شهزاده فرخنده نواز
 پشت آن ناحیه بل پشت خراسان لرزید از چنین فتح که دارد شرف فتح حجاز
 فتح آن قلعه چو شد خاوریش گفت به سال باب تربت ز ولیعهد جهان آمد باز

ذکر قرار و مدار کار هرات با یارمحمدخان افغان و آمدن ایلچیان خوقند و روانه شدن به درگاه فلک پیوند

قبل ازین نگارش یافت که، یارمحمدخان افغان وزیر کامران میرزای والی هرات در دور خوبشان به دربار عزّ و شأن و شرفیابی خدمت ولیعهد دوران شتافت. چون آمدن او از جهت انجام کار رضاقلی خان ایلخانی بود، لهذا بعد از اتمام کار خوبشان و گرفتاری آن نادان رجعت به صوب هرات را عزیمت نمود. از قرار فرمایش شاهنشاه تاجدار، نواب ولیعهد کامکار را منظور نظر این بود که، بعد از تمشیت امورات داخلی مملکت خراسان به انجام مهام خارجی از قبیل کار خوارزم و هرات، پنجه دلیری گشاید و به هر طریق که ممکن آید، فرمانروایان و حکام و اهالی آن صفحات را مطیع و منقاد نماید. این یارمحمدخان از امرای معتبر افغان و در نزد کامران میرزا وزیری نامدار و کامران بود و در دور خوبشان اصراری فراوان در باب مرخصی خود می نمود و مظلون این بود که بدون رخصت، بارگی مراجعت به جانب هرات راند و اموراتی که منظور نظر است در عقدۀ تعویق ماند و شاه پسندخان افغان نیز که با کامران میرزا مخالفت داشت، در آن اوقات از ولایات سبزوار و فراه روی به اردوی ولیعهد جلالیت همراه گذاشت. به

کارگزاران دربارِ والا چنین عرض نمود که: هرگاه حضرت اشرف والا، یارمحمدخان را در دربار عز و شرف موقوف دارد، کامران میرزا ناگزیر است که بنائی درست در کار خدمت و صداقت گذارد؛ بنابر آن موازی پنجاه نفر قراول نظام، در ظاهر به صیغه احترام و در باطن به سبب احتیاط از فرار آن افغان بد فرجام به محافظتش برگماشتند و تا زمان مراجعت سرکار ولیعهدی از فتح تربت حیدریه، مشارالیه را چه در شهر مشهد مقدس، چه در اردوی اقدس موقوف داشتند.

کامران میرزا که در بدایت حال، داستان گرفتاری او را شنید، چون ترخیص چنان وزیری را به ضرب و زور در قوه قدرت نمی‌دید، لهذا عامل عمل تدبیر و تزویر گردید. معتمدی دیگر را با پیشکشی مختصر به خدمت والا فرستاد و حقه تزویر را به این آیین سرگشاد که: «یارمحمدخان را چون در مملکت هرات به سبب وفور استیلا بر رعیت و رعایات مخل کار خود دیدم، لهذا مشارالیه را به بهانه معهود روانه درگاه والا گردانیدم؛ اکنون توقع دارم که مشارالیه را در آن حضرت موقوف دارند و هرگاه اراده مراجعه نماید، نگذارند.» منظورش ازین استدعا آن بود که حضرت ولیعهد کامکار، یارمحمدخان را با کامران میرزا دشمن داند و اگر همه به جهت اخلال در کار هرات باشد، مشارالیه را از آن دربار برانند. یارمحمدخان نیز مطلب باطنی کامران میرزا را از مضمون نوشته یا از پیغام فرستاده، دریافت کرد و از روی حيله و تزویر، همان تمنای ظاهری کامران میرزا را دست‌آویز دشمنی خود با او کرد و تعهدات در انجام کار هرات به عمل آورد. ظهور این خدمت را موقوف به مرخصی خویش ساخت [۴۶۵] و در باب مراجعت به صوب هرات به ابرام و اصرار پرداخت. نواب ولیعهد فطانت‌مهد از فرط فراست منظورات آن امیر و وزیر را از بروز این استدعای مختلف دریافت فرمود و در محافظت خان مزبور تأکیدات زیاد بر زیاد نمود. بعد از فتح تربت حیدریه، عزیمت هرات را داشت، ولی به سبب شدت سرمای زمستان و کثرت برف و باران و عدم آذوقه به جهت مصارف سپاه ظفرارکان بنا را به وقت دیگر گذاشت. پس از مراجعت از فتح تربت، داستان قرار و مدار کار هرات را با یارمحمدخان به میان آورد و مکنونات ضمیر

منیر را به این سیاق بیان کرد که: «در ازمنه سالفه، ولایات متصرفی افغانه همواره در تصرف سلاطین با تمکین ایران بوده و پیوسته حکام ایشان در آن ولایات حکمرانی می‌نموده‌اند. طوایف افغانه در سلک ایلات هندوستان و جمعی از ایشان که در ولایات هرات و قندهار و کابل و غیره توقف داشته‌اند، باج‌ده و خراج‌گزار^۱ سلاطین ایران بوده‌اند. پس از قتل نادر شاه افشار، احمدخان ابدالی، بر خلاف یاسا و نظام، از روی تقلب^۲ و تزویر تمام بر آن ولایات تسلطی کامل یافت و نام شاهی بر سر اسم نهاده به وادی خود سری شتافت. امرای زندیه قدرت تسخیر هرات و سایر آن ولایات و تدمیر آن جماعات را نداشتند و این کار را معوق گذاشتند. سلطان شهید - انار الله برهانه - که قدرت همه کار را داشت، تأثیرات قضا او را در این دار فنا نگذاشت. شاهنشاه صاحبقران هم در مدت دولت ابدارکان به کار جهاد با کفار روسی نژاد مشغول بود که اقدامی ملوکانه درین کار نفرمود. اکنون از فیض فضل باری و بخت بلند شهریاری، مهمات دین و دولت آراسته و خلاف‌هایی که فی مابین ممالک کفر و اسلام بود، از میانه برخاسته [است]. من که ادنی چاکری از درگاه معلی هستم، بر حسب امر اعلی، بر طلب ملک موروث کمر همّت بستم. علاوه بر این فقرات، از ولایات کابل و قندهار فرستادگان متواتره و عرایض متکاثره به درگاه اقدس همایون به استدعای تعیین چاکری از درگاه معدلت مشحون و سپاهی نصرت مقرون فرستاده‌اند و شاهد این مدعا آن‌که، اینک حسین علی‌خان و بهبودخان جوانشیر فرستادگان قزلباشیه^۳ کابل، در دربار ما به جهت همین استدعا حاضرند. کوتاهی سخن، یا باید کامران میرزا^۴ با جمیع اهل و عیال شاهراه درگاه مجرّه پناه شاهنشاه فلک‌بارگاه را قدم از سر سازد و به تخلیه ولایات هرات و غیره پردازد، یا مثل سایر فرمانروایان و حکام ممالک محروسه سلطانی مالیات و صادرات ولایات متصرفی را به گردن گرفته و سکه و خطبه را نیز به نام اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه در پذیرفته، به جهت اطمینان امینان دولت خداداد، کوچ و پسر و دختر خود را به صیغه گروگان فرستاده،

۳. ملی: «قزلباشید»

۱. ملی و مجلس: «خراج‌گذار» ۲. مجلس: «تقلب»

۴. ملی و مجلس: «را»

در سالیان دراز، انجام هر خدمت مقررّه از جانب اولیای دولت جاوید طراز را مهیا و آماده باشد تا ملک‌زادگان اعظم را به منزله برادری خجسته سیر آید و به سبب وفور صداقت و ظهور خدمت، روز به روز بر مراتب اعتبار و شوکت بیفزاید. هرگاه هیچ‌یک ازین شقوق دوگانه را به گردن نگیرد و نصیحت ناصح مشفق را در نپذیرد، منتظر باشد که عن قریب با همین سپاه ظفر نصیب بر سر هرات خواهیم تاخت و از فیض فضل جناب اقدس الهی و یمن اقبال بی‌زوال شاهنشاهی، بنیان شوکت او را زیر و زبر خواهیم ساخت.»

یارمحمدخان افغان از استماع این فرمایشات غضب ارکان، عنان صبر و شکیبایی را از دست داد و به خیال تدبیر کار افتاد و^۱ بالاخره بعد از گفت و شنید بسیار، بر حسب امر نواب ولیعهد نامدار و تصدیق آن افغان نابکار، مقرر شد که یک نفر از معتمدین و محارم یارمحمدخان به صوب هرات پای استعجال برگشاید و بعد از ادای تکالیف مقررّه و صدور جواب از کامران میرزا، مراتب را عرضه داشت نماید تا موافق مصلحت دولت، کاری که باید به عمل آید و فرمایشات صاحبقران معدلت ارکان را موقوف و معطل ننماید.

خلاصه، معتمد مزبور در اوایل شهر شوال المکرم به صوب هرات پای برگشود [۴۶۶] و یارمحمدخان به‌طوری که بود، در دربار ولیعهد شوکت‌مدار توقف نمود. چون مدّت دو سال متجاوز بود که افواج قاهره آذربایجانی در سر خدمت و از وطن مهجور بودند، لهذا کارگزاران حضرت ولیعهدی یک فوج خاصّه را نگاهداشته، بقیه را مرخص وطن نمودند. نواب خسرو میرزا که به همراهی ایشان مأمور بود، مقرر شد که در هنگام بهار به جهت یورش به جانب هرات چند فوج دیگر را تدارک دیده [و] مباشرین آذربایجان [را] روانه دارالملک خراسان سازند تا به هر خدمت که مأمور آیند، پردازند. بالجمله، قبل از مراجعت نواب نایب‌السلطنه از تربت حیدریه، عبدالرحمن بیگ نامی از جانب محمدعلی خان والی خوقند ترکستان به اتفاق قاضی آن سامان به عزم سفارت دربار دولت قاهره به ارض اقدس رسیده، به جهت انتظار ورود موکب مسعود چند روزی در آن دیار متوقف گردید. نواب اشرف بعد از ورود به آن ارض با عزّ و شرف

بلافاصله ایشان را با معتمدی از خویش روانه درگاه معدلت‌کیش داشت و سفیر مزبور به اتفاق قاضی مذکور در اواخر شهر رمضان المبارک وارد دارالخلافه گشته، بار اقامت گذاشت. در روزی خاص، شرفیاب درگاه معدلت اختصاص گشته، عریضه محمدعلی خان والی خوقند را با دو نفر غلام و کنیز ختایی از نظر انور گذرانیدند. خلاصه مطلب این‌که، خوقند ولایتی است از مملکت ترکستان و محمدعلی خان مزبور اباً عن جدّ در آن ولایت حکمران. در سال قبل، پادشاه ختا ملک کاشغر را تصرف کرد و به تسخیر ولایات ترکستان نیز دستی برآورد. محمدعلی خان مزبور، جمعیتی از اهالی ترکستان که مذهب اهل سنت و جماعت دارند فراهم ساخت و به استرداد ولایت کاشغر پرداخت. بر ختائیان خطاکار تسلطی کامل به هم رسانید و جمعی از ایشان را مقتول و برخی را اسیر گردانید. جمیع لشکر ختا را از مملکت کاشغر بیرون کرد و به سبب این حُسن^۱ جلادت در هر مملکت و ناحیت نام بر آورد. خواست اهالی اسلام را از وقوع تسلط خود بر بت پرستان ظلام آگاه نماید، لهذا عبدالرحمن بیگ معتمد خود را به اتفاق قاضی خوقند به سفارت ایران و روم فرستاد و فقرات اتفاقیه را در عریض خویش تفصیل داد.

القصة، سفیرین مزبورین بعد از عرض ارادت و اکرام انعام و خلعت، به اتفاق بلدی امین از راه آذربایجان روانه مملکت روم گردیدند و پس از چندی مراجعت کرده، ایضاً از راه ایران به صوب مملکت ترکستان گراییدند.

ذکر اوضاع متفرقه [ای] که در بدایت ورود ولیعهد مسعود در خراسان اتفاق افتاد و قراری که در هر امری از امورات [مقرر شد]

بعد از آن‌که نواب نایب السلطنة العلیه از دربار سنّیه به مشهد مقدّس رضویه علیه الثناء و التحیه - شتافت، رأی ملک آرایش بر آن تعلق یافت که بر حسب امر امنای

دولت عظمی، نظام درستی در کار مملکت خراسان داده، ابواب رفاهیت و آسودگی بر چهره مسافرین و مجاورین آن بلاد گشاده باشد.

نخست در باب منصب ارجمند والی‌گری آن مملکت به اسم نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا از جانب امنای دولت جاوید آیت استفساری و صدور فرمان همایون را استدعایی نمود و اعلیحضرت شاهنشاه* تاجدار استدعای فرزند نامدار را قبول فرمود و خلعت فرمان والی‌گری کل مملکت به نام نامی نواب امیرزاده شرف صدور یافت و معتمد حضرت ولیعهد جلیل‌الشان به جهت اعلام این مژده شایان به مملکت خاور شتافت. در ساعتی سعد و روزی فرخنده تراز روز عید خلعت آفتاب طلعت، زیب قامت امیرزاده با جلالت گردید و کلاه گوشه افتخارش از جیقه فرمان همایون ایالت به افسر آفتاب رسید. چون میرزا موسی رشتی گیلانی در بدایت والی‌گری نواب احمدعلی میرزا به اسم نیابت آن مملکت سرافراز بود، لهذا درین وقت نیز نواب ولیعهد ظفرانگیز حکم سابق صاحبقران عدالت‌آمیز را امضا فرموده و مقرر شد که در خدمت نواب امیرزاده، شبان و روزان به نظم امورات جزئی و کلی مملکت خراسان پردازد و میرزا محمدصادق نبیره مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام سابق و برادرزاده قائم مقام لاحق را نیز حکم شد که به امر وزارت صغیره نواب معزی الیه قیام و مهمات داخلی آن حضرت، از قبیل مخارج و مواجب اندرون و بیرون را قرین انتظامی تمام سازد و بالجمله، چون این معنی به تجربه رسیده که سپاه با نظام ایران به جز مقابله با کفره روسیه بی ایمان با هر دولت بی نظام، اعم از کفر و اسلام، مجادله نمایند، بی شایبه تردید اوهام ابواب فتوحات بر چهره گشایند، لهذا نواب ولیعهد نامدار بعد از صدور اذن از حضرت صاحبقران تاجدار موازی شش فوج سرباز نظام که عبارت از چهار هزار و هشتصد نفر است از ولایات اربعه مشهد مقدس نیشابور و سبزوار و ترشیز، اعم از شهر و بلوکات، آراسته کرده، معلمین زبردست به جهت مشق ایشان گماشته، مواجب و مرسوم^۱ آن‌ها را از بابت وجوهات

*. حدود پنجاه سطر که میان دو ستاره در این صفحه و صفحه ۸۴۳ آمده، در نسخه مجلس موجود نیست.

۱. حتی که علاوه بر مواجب به مستخدمان مخصوصاً لشکریان، هر ساله از طرف دولت داده می‌شد.

دیوانی آن ولایت مقرر آورد [و] معادل چهار هزار سوار معتبر هم از ایلات ترک و کرد خراسان به اسم نوکری معین کرده، همه را از توجّهات و عوارضات معاف فرمود و اسامی نفری ایشان را در دفترخانه والا امر به ثبت نمود که همواره اوقات با اسبان مرغوب و اسلحه مطلوب نوکری را آماده و به هر خدمت که مأمور آیند، بدون توقف و درنگ پای استعجال برگشایند. خوانین زادگان خراسان را از ولایات اربعه به اسم سرهنگ و یاور و سرهنگ و سلطان در میان ایشان برگماشت و بر سر هر فوج و دسته، از پیاده و سواره، یک نفر از نوکرهای معتبره خویش را نیز گذاشت. این سواره و پیاده علاوه بر نوکرهای پیاده و سواره سابق است که در نزد هر یک از حکام ولایات بوده و در هنگام ضرورت به حکام آن مملکت خدمت می نموده اند.

خلاصه، در هر یک از ولایات مملکت خراسان، اعم از آنچه سابقاً در دست بوده و آنچه را مجدداً به ضرب شمشیر و تدبیر گشوده، موافق بازدید و ممیزی نقد و جنسی بر وفق [۴۶۷] حساب جمع نمود و جمع و خرج آن مملکت را بر وفق نظام به مقابل هم باز داشت و بر سر هر کاری مباشری برگماشت. بر دور هر قلعه و شهری که لشکر کشید، بنابر وصایای سرکار صاحبقران مروّت ارکان که نگارش گردید، همّتی کامل مبذول می فرمود که بدون آسیبی به اهالی اندرون و بیرون که در سلک شیعه اثنی عشری بودند، باب قلعه به تدبیر گشوده گردد و اکثری از قلعه جات را به تدابیر ملوکانه مفتوح نمود، مگر قلعه جات ترشیز و امیرآباد و سرخس؛ به سبب آن که خون و مال شیعه را مباح می دانند، از کثرت قتل ترکمانان، خون از رود جیحون در گذشت.

در خصوص تاخت و تاز ترکمانان تکه و سالور و ساروق و غیره، از نجف قلی خان شادلو حاکم بزونجرد و رضاقلی خان چاپشلو حاکم دره جز و سایر حکام و نایبان سرحدات، التزام نامه جات باز یافت نمود و به هر سر دربند و معبری، مستحفظین امین تعیین کرده، این مهم را نیز قرین انتظام تمام فرمود. اهالی آن مملکت، اعم از سپاهی و رعیت، که ابداً اسم نظم و نظام نشنیده بودند، به سبب قواعد مقررّه حضرت ولیعهدی که کلاً بر وفق نظام بود، در مهد استراحت غنودند و دعاها به دولت ابد مدّت قاهره

نمودند و همچنین، چون مدت‌ها بود که مهمات روضه رضویه - علیه و علی آبائه و اولاده آلف الشناء و التحیه - از موقوفات نزدیک و دور و موجب و مرسوم خدام سعادت دستور و قرار کشیک شبان و روزان حرم محترم و اخراجات آن روضه ارم توأم و بازدید خزانه سرکار فیض آثار و سلوک با مجاورین و زوار هر دیار معوق و مختل می‌نمود، لهذا حضرت ولیعهد جلالت‌آیت بعد از عرض به سرکار امنای دولت جاوید علامت، حاجی میرزا موسی خان برادر کهنتر جناب میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را که به شرف مصاهرت اعلیٰ و وزارت ولیعهد والا سرافراز بود و در مراتب زهد و تقوی و تهجد در میان همگنان ممتاز می‌نمود، در روضه مطهره ناظم کل فرموده و مقرر شد که جناب سیدین سندین محترمین میرزا محمدعلی متولی‌باشی [و] حاجی میرزا کاظم ناظر آن سرکار فیض آثار و سایر باشیان و سرکشیکان و خدمه آن آستان بلندمقدار، امر و نهی و صلاح صواب دید او را در هر جهت اطاعت نمایند و پس ازین بدون اذن و اجازه مشارالیه به انجام مهمی از جزئی و کلی دست نکشایند. در اندک زمانی این امر خطیر نیز از قوت طالع صاحبقران^{۳۳} بی‌نظیر و فطانت حضرت ولیعهد کشورگیر، نظامی کامل دیده، موجب مزید دعاگویی مجاورین و مسافرین و خدمه آن سرکار فیض آثار و زوار هر مملکت و دیار گردید.

حاجی میرزا موسی خان معظم‌الیه اهتمامات به کار برد و املاک و رقبات موقوفات را، چه در مملکت خراسان، چه در سایر ممالک که از تصرف وقف بیرون رفته بود، به تدابیر صائبه باز به حیطة تصرف در آورد. در هر ولایت که موقوفات سرکاری را داشت، معتمدی از خدمه آستانه مقدسه را به ضبط و ربط آن برگماشت و قرارهای مطلوب در کار نظم روضه مطهره گذاشت. مداخل سالیانه سرکار فیض آثار را یک برده افزود و مخارج را نیز به اندازه مداخل زیاد نمود. جمعیتی از عمله و خدام حضرت، شب و روز بر سر خدمت حاضر و آماده گردید و نظم کار دارالحفاظ و خزانه و فراش‌خانه و چراغ‌خانه و آش‌خانه و اطعام روزان و شبان بر فقرا و غربا [۴۶۸] و مترددین و نظام کار

۳۳. از صفحه ۸۴۱ که علامت ستاره (*) روی واژه «شاهنشاه» آمده، تا واژه «صاحبقران» در این صفحه، در نسخه مجلس موجود نیست.

دارالشفا و پرستاری مرضای هر سرزمین به سر حدّ اعلیٰ رسید. وجوه نقد که [از] اخراجات خارج و داخل زیاد آید، همه ساله در خزانه سرکار فیض آثار مخزون است و مایعرف و مایملک اکثری از اهل آن مملکت به سبب احتیاج به استقراض در خزانه سعادت نشان مرهون. فقرای غریب و بومی، از مجاور و مسافر، هر یک وظیفه و انعامی معین دارند و مباشرین آن دربار، دقیقه [ای] از دقایق را نامرعی نمی‌گذارند. امید که همواره این نظم بر دوام و از اجر اخروی شادکام باد.

ذکر بواعث حرکت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس بر استمالت ایلات فراری و اوضاع اتفاقیه آن بوادی و صحاری

در وقایع سال قبل نگارش یافت که، نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در دارالسلطنه اصفهان، از رکاب ظفرمآب شاهنشاه صاحبقران به صوب دارالعلم شیراز شتافت. در بدایت زمستان سنه توشقان‌ئیل، به جهت انتظام امورات بنادر و دشتستانات به آن سامان روی کرد و مهمّات آن صفحه را قرین نظمی کامل آورد. حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک و کلاتر مملکت فارس که خلف مرحمت‌پناه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله دیوان اعلیٰ است و محمدعلی خان قشقائی ایلخانی آن مملکت چون وحشتی کامل از میرزا محمدعلی مشیرالملک وزیر نواب فرمانفرما دردل داشتند، لهذا در ایام غیبت موکب والا بنای خصوصیت و وصلت با هم گذاشتند. میرزا محمدعلی مزبور در بندر ابوشهر، این مطلب را به نوعی دیگر در حضرت فرمانفرما جلوه داد و نواب اشرف به سبب سوء ظنی که از آن دو حاصل فرمود، شیخ عبدالرسول خان دریاییگی حاکم بندر ابوشهر را با خود برداشته، ایلغارکنان روی به مراجعت نمود. چون وصلت ایشان منافی رأی والا افتاد، لهذا مدتی با حاجی قوام الملک و ایلخانی مزبور بنای بی‌التفات نهاد.

مشارالیهما حقیقت این مطلب را دریافت نمودند و گنجینه، چاره و احتیاط را سرگشودند. حاجی میرزا علی‌اکبر به دادن پیشکش و وسایط و وسایل دلکش، طبع مبارک را به خود رایگان ساخت، ولی محمدعلی‌خان ایلخانی به سبب کثرت حبّ اندوخته، به فکر شیطان خیالی و فتنه‌جویی پرداخت. پس از نوروز فیروز این سال خجسته‌مآل لوی‌ئیل که بایست به قانون استمرار ایلات فارس از بنادر و گرمسیرات گذشته باشند، برخلاف معهود، اثری از حرکت آن‌ها به سمت سردسیرات به وقوع نرسید و پس از چندی معلوم گردید که مرتضی‌قلی‌خان برادر کهنتر ایلخانی که معروف به ایل‌بیگی بود، به اغوای برادر بزرگ خود، ایلات را برداشته و از گرمسیرات فارس روی به سردسیرات کرمان گذاشته است.

محمدعلی‌خان ایلخانی نیز کاری را بهانه ساخت و به همراهی علی‌اکبرخان ریش سفید ایل نفر و بهارلو و جمعی از محارم خود فراراً به جانب ایل تاخت. در حوالی بلوک فسا به مرتضی‌قلی‌خان و ایل رسیدند و میرزا محمدحسین فسائی را که وکیل مملکت فارس و از احفاد افضل الفضلاء العظام سیّد علی‌خان شیرازی [بود] و از طرف مادر علویه با مؤلف این روزنامه قرابتی قریب دارد، در کار مخالفت محرّک گردیدند. به اتفاق ایلات از بلوکات فسا و دارابگرد گذشتند و همه جا ایل را رانده داخل خاک کرمان گشتند.

نوّاب سیف‌الملوک میرزا خلف ارجمند حضرت ظل‌السلطان که از جانب نوّاب ولیعهد دوران در [۴۶۹] دارالامان کرمان حکمران بود، این مطلب را غنیمت شمرده، معتمدین معتبر به جذب قلوب ایشان روان نمود، یورتی چند به جهت ایلات مزبوره از ولایات کرمان و بم و نرمانشیر معین آورد و محمدعلی‌خان ایلخانی ایلات را به اتفاق برادران خود مرتضی‌قلی‌خان و مصطفی‌قلی‌خان به آن امکنه معینه فرستاده، خود به همراهی میرزا محمدحسین فسائی و میرزا قاسم‌خان خلیج داماد خویش، روی به دارالامان کرمان کرد. بعد از ورود به آن‌جا به استصواب نوّاب امیرزاده سیف‌الملوک میرزا، میرزا محمدحسین وکیل و میرزا قاسم‌خان خلیج را با عریضه ضراعت ارکان از راه

دارالعباده یزد به خدمت نواب ولیعهد دوران به خراسان فرستاد و خود در دارالامان کرمان بار اقامت نهاد.

بالجمله، چون ایلخانی مزبور مباشر مبلغی از متوجّهات دیوانی مملکت فارس بود، به سبب فرار او و ایلات، مال و منال دیوانی روی به نقصان می نمود، لهذا نواب فرمانفرما به جهت برگردانیدن آن ها لاعلاج در اواسط شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل از دارالعلم شیراز حرکت کرد و روی به جانب قصبات نیریز و دارابجرد آورد. شیخ عبدالرسول خان دریاییگی را قبل از حرکت از شیراز مرخص فرمود و مشارالیه در عرض راه بندر از صدمه دشتستانیان خیره سر که ادعای خونی با او داشتند، مقتول گشته روی به سرایی دیگر نمود. نواب والا از منزل سروستان جناب شیخ محمدامین تمامی شیخ الاسلام فارس را به اتفاق حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک به استمالت فراریان مأمور ساخت و مدت چهل روز در بلوکات فسا و دارابجرد و نیریز بار اقامت انداخت؛ معتمدی از خود به دربار اعلیٰ فرستاد و مراتب فرار ایلات و حرکت خود را به آن صفحات عرضه داد. چون مابهالنزاع ایلخانی مشارالیه وجود میرزا محمدعلی وزیر بود، لهذا شاهنشاه صاحبقران، رضاخان سپانلوی قاجار امیرجار را به احضار مشارالیه مأمور فرمود. خلاصه، نواب فرمانفرما چون از مراجعت ایلات مأیوس گردید، بنابر آن جمعیتی دیگر از لار و سایر بلوکات آن دیار بر لشکر خود افزوده و از آن صفحات با معادل دو هزار سواره و پیاده حرکت نموده در اواسط شهر ربیع الاول سنه مزبور به خارج قصبه شهر بابک رسید.

از اتفاقات، جناب شیخ الاسلام و حاجی میرزا علی اکبر قوام که به استمالت ایلخانی خیره سر رفته بودند، در آن منزل مراجعت نمودند. چون نواب متعالیه همشیره نواب فرمانفرما ملقبه به خانم خانمان، که زوجه مرحوم ابراهیم خان حاکم سابق کرمان بود، برحسب امر اعلیٰ در شهر بابک توقف داشت، بنابر آن نواب فرمانفرما، جناب شیخ محمدامین شیخ الاسلام و میرزا محمدعلی مشیرالملک را به استعلام احوال معزی الیها برگماشت. نواب متعالیه برادر بلند اختر را به ضیافت دعوت نمود و

مستحفظین آن قلعه، که دویست نفر از فوج همدانی بودند، بالطوع والرغبه باب قلعه را گشوده حضرت والا بلامانع در قصبه مزبوره نزول فرمود. دویست نفر مذکور در حضرت فرمانفرما استدعای چاکری نمودند؛ نواب والا آن‌ها را با معتمدی امین روانه شیراز ساخت و از تعیین مکان و مواجب و سیورسات به مرمت احوال ایشان پرداخت. بالجمله، از تقریرات جناب شیخ الاسلام و حضرت حاجی قوام چنین معلوم شد که ایلخانی مراجعت خود و ایلات را موقوف به عزل میرزا محمدعلی از کار وزارت دانسته و با کمال جد و جهد، همت بر انجام این کار بسته است. چون نواب فرمانفرما مراجعت از آن سفر را بی نیل مرام در قوه قدرت و غیرت نمی‌دید، لهذا از راه احتیاط میرزا محمدعلی را به بهانه سرکشی گرمسیرات و وصول وجوه مالیات روانه دارالعلم شیراز گردانید. در عرض راه، رضاخان قاجار امیرجار را که به احضار او مأمور بود، ملاقات کرد و چون بختش سعادت نداشت، عزیمت دربار اعلی را معاذیر چند گفته، روی به صوب شیراز و کازرون آورد. پس از آن جناب شیخ الاسلام را با نواب فرمانفرما مژّه بعد اولی به دارالامان کرمان فرستاده و محمدعلی خان ایلخانی را برداشته، بلا عذری وارد اردوی والا ساخت، ولی نواب امیرزاده سیف‌الملوک میرزا بعد از رفتن ایلخانی به نگاهداری ایلات مزبوره پرداخت.

ذکر شکایت اهالی کرمان از نواب سیف‌الملوک میرزا و تصرف نواب فرمانفرما
در کرمان و اوضاع واقعه تا هنگام ورود به دارالعلم شیراز

[۴۷۰] در دوازده روزه ایام توقف نواب فرمانفرما در شهر بابک، اهالی دارالامان کرمان از تعدّیات نواب امیرزاده سیف‌الملوک میرزا شکایت‌گزار شدند و بعضی از رؤسا عریضه [ای] نگاشته، برخی خود آمدند. پاره [ای] نوشته‌جات هم به خط و مهر نواب امیرزاده مزبور به نظر اشرف فرمانفرما رسید که به کدخدایان بلوکات کرمان مرقوم و

بعضی عبارات سخیف نسبت به عمّ بزرگوار منیف معلوم داشته بود. نواب اشرف از راه رعایت حرمت سرکار ولیعهد دوران اعتنائی به عرایض اهالی کرمان و نوشته‌جات جلالت ارکان نفرمود و از همان شهر بابک، حاجی میرزا علی اکبر قوام‌الملک را به دارالعلم شیراز راجع و خود محض از جهت برگردانیدن ایلات روی سعادت به جانب صفحات بم و نرماشیر نمود. در عرض راه میرزا محمد برادر میرزا محمدحسین فسائی را نزد نواب سیف‌الملوک میرزا فرستاد و به تحریرات متعدده ابواب نصایح مشفقانه را برگشاد. از اتفاقات، امیرزاده معزی‌الیه به شکار رفته بود و پس از مراجعت از شکار، کرمانیان او را راه نداده لاعلاج روی به اردوی عمّ بزرگوار نمود. بعد از وصول او به اردوی والا، کرمانیان جمیعاً از صغیر و کبیر به دربار اشرف ریختند و از تعدّیات نواب امیرزاده ناله‌کنان به دامن حمایت آن سرکار آویختند. حضرت والا خواست التیامی فی مابین حاکم و رعیت دهد و خود از قید این مرارت رهد [اما] افتضاح کار از آن گذشته بود که توان حرف اصلاحی مذکور نمود. نواب فرمانفرما به جهت اسکات کرمانیان، حضرت سیف‌الملوک میرزا را به بهانه این‌که به فارس می‌فرستد، به اتفاق علی‌نقی‌خان قوئلوی قاجار به سمت بوانات فرستاد و علی‌نقی‌خان مزبور بعد از ورود به قصبه بوانات، معزی‌الیه را به سبب فرمایشی که نواب فرمانفرما در جزو به او کرده بود، روی به دارالعباده یزد نهاد. ایلات فراری هم بعد از مراجعت ایلخانی از حدود بم و نرماشیر برگشتند و درین سال بیلامیشی در سرحدات فارس را موقوف داشته و مجدداً روی به گرمسیرات گذاشته از سامان کرمان گذشتند. مرتضی‌قلی‌خان ایل بیگی معادل دو هزار سوار زبده از ایلات اتراک و اعراب فارس فراهم آورد و آن‌ها را به سرتیپی مصطفی‌قلی‌خان برادر کهنتر خود روانه اردوی اشرف کرد.

خلاصه، کرمانیان به شدّتی عجز و لابه کردند که نواب فرمانفرما را خواهی نخواهی به شهر کرمان بردند. زوجه نواب سیف‌الملوک میرزا^۱ که صبیّه محترمه حضرت

۱. سیف‌الملوک میرزا فرزند علی‌شاه ظل‌السلطان برادر بطنی و صلبی عباس میرزاست که به دامادی عموی خود عباس میرزا رسید.

ولیعهد والاست، در قلعه باغ نظر ارک کرمان بود و علی نقی خان قراغوزلو سرهنگ فوج همدانی برحسب حکم ولیعهد جلالت‌مبانی با دسته ابواب جمعی به محافظت آن قلعه قیام می نمود. کرمانیان در حضرت فرمانفرما استدعا کردند که باید به هیچ وجه نشانه [ای] از نواب سیف‌الملوک میرزا در کرمان باقی نماند و پس از این نامی از کرمان بر زبان نراند. منظورشان این بود که حضرت فرمانفرما، متعلقات آن امیرزاده را از قلعه باغ نظر بیرون نماید و احدی را از جانب خود در کرمان گذاشته، مراتب را به امینان دولت قاهره عریضه‌نگار آید تا حاکمی دیگر بر ایشان گمارند و ایشان را از تعدیات امیرزاده فارغ بال آورند.^۱ نواب فرمانفرما به کرات آدم‌های معتبر به قلعه باغ نظر می فرستاد و در باب حرکت ایشان پیغامات محبت آمیز می داد. علی نقی خان قراغوزلو، هم به ملاحظه قانون نظام، هم به سبب تهوّر و بی باکی تمام که داشت [۴۷۱] پیغامات آن حضرت را وقعی نمی گذاشت. بالاخره باب قلعه را بر روی عابرین اردوی والا بستند و در پشت دیوار نافرمانی نشستند. روزی اهالی کرمان بدون اطلاع والا جمعیت کرده به قلعه باغ نظر یورش بردند و حضرت فرمانفرما، نواب ارغون میرزا خلف سرکار حسن علی میرزا را با مصطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی، در ظاهر به ممانعت کرمانیان و در باطن به مداخلت در آن قلعه رفیع‌الشأن فرستاده، مستحفظین قلعه که فوج همدانی بودند، آن دو جوان ناکام را هدف مهره آتشین تفنگ نمودند. بعد از وقوع این قضیه جانکاه، آتش غضب و غیرت نواب والا زبانه کشید و این دفعه به آیینی کامل و عزمی شامل، تسخیر آن قلعه را عامل گردید. مدت پنجاه روز در شهر کرمان توقف نمود تا به علت قلت آذوقه قلعه گیان، قلعه باغ نظر را مفتوح فرمود.

بعد از افتتاح قلعه، مطلقاً نامی از جسارت علی نقی خان قراغوزلو و فوج همدانی و قتل ارغون میرزا به میان نیاورد و صبیّه محترمه نواب ولیعهد دوران را با همراهان، مورد محبت و التفاتی کامل داشته، بدون تعرض به مال و حال ایشان با تدارکی شایان روانه دارالعباده یزد کرد. اهالی دارالعباده نیز بعد از فتح قلعه باغ نظر عرایض بی منتها به دعوت

۱. ملی و مجلس: «آمدند»

حضرت فرمانفرما فرستادند و از وفور تعدّیات که دیده بودند، ابواب این استدعا را برگشادند. نواب اشرف جواب به این طریق داد که: تصرّف ما در کرمان به سبب انتساب آن سردار خجسته سیر حضرت شجاع السلطنه، راهی دیگر داشت، لیکن بدون اذنی از اولیای دولت قاهره پا به خاک یزد نمی توان گذاشت.

خلاصه، لثرجان نام انگریز [ی] که معلّم فوج سرباز همدانی بود، با الله ویردی خان نایب توپخانه سرکار ولیعهدی از چاکری سرکار فرمانفرما، بالطوع و الرغبه مباهات نمودند و از خدمت حضرت ولیعهدی گذشته، با مواجب و مرسومى زیاد در سایه بندگی آستان فرمانفرمای زمان آسودند. بالجمله، نواب اشرف کیفیت وقایع آن سفر را مفصلاً عریضه نگار و حاجی محمدصادق خان ولد مرحوم حسین قلی خان که بنی عمّ و صهر و ریب او بود، روانه دربار گیتی مدار صاحبقران تاجدار داشت و نواب امیرزاده هلاکومیرزا را، که خلف اسنّ و ارشد حضرت شجاع السلطنه است، به حکمرانی کرمان برگماشت.

جناب میرزا محمد حسن نظام العلما خلف ملا علی اصغر مازندرانی هزار جریبی ملاباشی معلّم حضرت اعلیٰ را، که در بدایت کار محرّک نواب فرمانفرما به صوب کرمان و بعد از عزل میرزا محمدعلی منسوب به وزارت آن سرکار جلالت ارکان بود، چندی به جهت انتظام مهام آن ولایت در آن جا گذاشت. نواب فروغ الدوله اباقاخان میرزا، خلف دیگر نواب شجاع السلطنه را، که به رشادت معروف است، با جمعیتی از فارسی و کرمانی احتیاطاً به رباط شمش، که رأس الحدّ یزد و کرمان است، فرستاد و خود در اوایل شهر جمادی الاول با کمال شوکت و کامرانی روی سعادت به جانب شیراز نهاد. در عشر ثالث شهر جمادی الثانی، وارد آن دیار خلد مبانی شد و مشغول انتظام امور اعالی و ادانی آمد.

کیفیت این وقایع در دارالملک خراسان، در هنگامی که نواب نایب السلطنه العلیّه مشغول تسخیر خوشان بود پرده از رخ برگشود. فی الفور محمدنظرخان مافی و بدرخان جلیوند را با معادل پانصد نفر تفنگچی نیشابوری و ترشیزی به امداد قلعه گیان باغ نظر روانه فرمود. حضرات وقتی به دارالعباده رسیدند که کیفیت فتح قلعه و مراجعت

فرمانفرما را شنیدند و در همان‌جا اقامت گزیدند. چون اهالی دارالعباده نیز - از قراری که ذکر شد - از تعدّیات نواب سیف‌الدوله میرزا، خَلَف دیگر حضرت ظلّ السلطان به ستوه بودند، لهذا این مطلب را به دربار حضرت ولیعهد نامدار، عرضه داشت نمودند.

حضرت ولیعهد نامدار تصوّر نمود که شاید بالاخره از تعدّیات ایشان، امر یزد مثل کار کرمان شود و از دعوت رعیت دیگری مثل فرمانفرما بر سر یزد رود، لهذا نواب امیرزاده [۴۷۲] قهرمان میرزای ولد خود را که در نیشابور حکمروا بود، به اتفاق محمدرضاخان فراهانی به ایالت و وزارت دارالعباده فرستاد. سیف‌الملوک میرزا و سیف‌الدوله میرزا [را] که در عرف عامه سیفین لقب یافته بودند، مأمور به مراجعت طهران فرمود. حضرات مأموره در اواخر شهر جمادی‌الآخره به دارالعباده یزد رسیدند و اهالی آن‌جا را مطمئن خاطر کرده، امیرزادگان مزبوره با متعلّقان و متعلّقات روانه دارالخلافه گردیدند.

بعد از آن‌که این اخبار، به رسالت حاجی محمدصادق‌خان مذکور در فوق، به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید، نواب فرمانفرما را به جهت آن همه اهمّی که در اطمینان رعایای کرمان به عمل آورده بود، مورد التفاتی بی‌پایان گردانید. علی‌العجاله مقرر گردید که امیرزاده هلاکو میرزا در دارالامان کرمان متوقف شود تا بعد ازین حکم درستی در باب کار کرمان و کرمانی رود. از قتل دو جوان کامران، اعنی ارغون میرزا و مصطفی‌قلی خان طبع مبارک اعلیٰ را افسردگی بر افسردگی افزود و محرّر این نامه را به انشاد دو تاریخ قتل امر فرمود؛ این است که به نظر می‌رسد:

تاریخ قتل نواب ارغون میرزا و ولد نواب حسین علی میرزا

کشته شد ارغون به کرمان از جفای روزگار آن نیره پاک‌زاد حضرت صاحبقران
در رشادت همسر رستم شد و اسفندیار در عدالت همسر قآن بُد و نوشیروان
در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب محو شد در روزگارش داستان هفت‌خوان
با سپاهی بود همسر درگه جنگ و جدال او توانا و برش هر باتوانی ناتوان

فوجی از ترک قراگوزلوی در باغ نظر
رفت ارغون میرزا تاگیرد آن حصن حصین
پس وداع روح کرد و در زمان زآن صدمه مرد
شد مصیبت‌ها به پا در هر ولایت زین عزا
گشت غائب چون‌که ماه آسمان سلطنت
جاه او افزون ز گردون بود در نزد خرد
از سریر جاه بیرون شد چو ارغون خاوری
خود تحصّن داشت از امر ولیعهد زمان
خورد تیری از قضا بر جسم پاکش ناگهان
آه آه از آن جوان کامکار کامران
از دیار فارس تا سرحدّ آذربایجان
کاش از مشرق قمر بیرون نیاید جاودان
رفت بیرون از سریر جاه و شد سوی جنان
جاه را بیرون کن از ارغون و تاریخش بدان

تاریخ قتل مصطفی قلی خان قشقائی در باغ نظر کرمان

به تیر ترکان آن مصطفی قلی خان رفت
ز پشت پشت به ایلات فارس ثیل بکی
ازو رسید به سامان هزار بی سامان
گه محاصره آن حصار باغ نظر
مهی بخفت درین تیره‌جا شبستان وای
ازو به خاطر هر منعم و پریشان غم
چو رفت از پی تاریخ خاوری گشتا
از آن جوان سرافراز نوجوانان حیف
بشد نتیجه آن دودمان پریشان حیف
برید جاننش پیوند خود ز سامان حیف
بشد نشانه تیر قضای دوران حیف
گلی برفت ازین با صفا گلستان حیف
و زو به گفته هر کافر و مسلمان حیف
دلا بنال که از مصطفی قلی خان حیف

ذکر آمدن میرزا ابراهیم

فرستاده سردار گرجستان و سفارت میرزا مهدی نوری مستوفی به آن سامان

ینارال پسقاویچ سردار سابق گرجستان به سبب طغیان اهالی قرال له^۱ بر پادشاه
روسیه احضار شد و مملکت له را سردار آمد. دعوای نمایان در آن مملکت کرد و

دشمنان دولت روس را مستأصل ساخته و به تسخیر آن ملک پرداخته، در ممالک اروپا نام بر آورد. به سبب حسن این خدمت، رتبه او از پایه سرداری گذشت و با مرتبه شاهزادگی همدوش گشت. خلاصه، چون وجود سرداری دیگر در مملکت گرجستان ضرور بود، لهذا ایمپراطور روسیه ینارال بارون رازن نامی را اسم سرداری بر سر نهاد و به قانون ایران و هند، لقب فرمانفرمایی داده روانه ملک قفقاز نمود. چون موافق عهدنامه مبارکه قرار این است که همواره در سرحدات مملکتین ایران و روس یک نفر ایلچی مختار از جانبین مقیم آمده، امورات اتفاقیه را اعم از کار دولتی و تجارتی منتظم نماید، لهذا اولیای دولت روسیه یک نفر از معتبرین را، که - ان شاء الله تعالی - کیفیت احوالش در وقایع سنه آتیه ذکر خواهد شد، به سفارت برگزیدند و روانه تفلیس گردانیدند که در هر هنگام از امنای این دولت علیه رخصت یابد به دربار فلک‌مدار شتابد.

ینارال [۴۷۳] بارون رازن فرمانفرمای گرجستان خواست که اولاً اعلامی در باب سرداری خود به اولیای دولت خداداد کرده و ثانیاً در خصوص آمدن ایلچی مزبور اذنی حاصل آورده باشد، لهذا میرزا ابراهیم مسیحی را که اباً عن جد دیبر ولات و سرداران آن سامان و برادر مهتر جناب معتمدالدوله ایچ آقاسی باشی سرکار دیوان قدربنیان است، با پیشکشی نمایان به دربار عیوق‌شان فرستاده، مطالب خود را در عریضه [ای] تحریر داد. مشارالیه در اواسط شهر ربیع‌الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت وارد دارالخلافه طهران گشت و در سرای جناب معتمدالدوله معزی‌الیه بار اقامت هشت. در روزی معین، شرفیاب پیشگاه حضور مینوون شد و عریضه و پیشکش را گذرانیده مطالب معینه، معروض رأی پادشاه دشمن‌شکن آمد. الطاف شاهانه بغایت شامل احوال او گردید و حسب الامر الاعلی به لقب ارجمند خانیّت رسید. چون اظهار التفاتی کامل درباره فرمانفرمای جدید گرجستان و تهنیت ورود او به آن سامان ضرور بود، لهذا حضرت اعلیٰ میرزا محمد مهدی نوری مستوفی دیوان ولد محمدزکی خان امیر و وزیر سابق مملکت فارس را، که مردی معقول و زبان‌دان است، به سفارت تفلیس نامزد فرمود. یک عدد نشان شیر و خورشید الماس در مرتبه اول، که سزاوار امرای با رتبه و

محل است، به سرافرازی فرمانفرمای مزبور عنایت رفت و دو طغرافرمان عنایت‌نشان در جواب عریضه و اعطای نشان صادر آمده میرزا ابراهیم مزبور همدوش خلّاع آفتاب طلعت و مورد انعامی بی‌نهایت گردید.

در روز جمعه بیست و پنجم شهر جمادی‌الاول، میرزا محمد مهدی و میرزا ابراهیم خان مزبور از درگاه عالمیان‌پناه عازم راه شدند و چون در آن اوقات جناب معتمدالدوله در ولایت گیلان بود، لهذا برحسب امر اعلیٰ ملاقات او را روانه آن جایگاه آمدند. جناب معتمدالدوله ایشان را نوازشی بسزا کرد و با کمال خوشنودی از راه خلخال و اردبیل و تبریز به صوب تفلیس گسیل آورد.

خلاصه، میرزا محمد مهدی سفارت خود را به طرزی خاص به ادا رسانید و سردار نیز ایلچی مأموره را از جانب سرکار همایون به رسالت دربار ایمبراطور زمان مأمور گردانید. مدت بیست روز که از موقف او در تفلیس گذشت، بار رجعت بر بارگی تعجیل بست [و] در یوم چهارشنبه بیست و هفتم شهر شوال المکرم سنه مذکوره در فوق، وارد دارالخلافت طهران گشت.

ذکر وقایع واقعه در طهران اعمّ از شرفیابی نواب شاهزادگان و تخفیف مالیات هر سامان و وفور قحط غلات و کثرت سرما و التفات شاهنشاه با غربا

درین سال، نواب شاهزادگان مکرم محمدقلی میرزای ملک‌آرای دارالمرز طبرستانات و یحیی میرزای والی گیلانات و سیف‌الدوله العلیّه سلطان محمد میرزای حکمران اصفهان خلد آیات، به سبب وفور طاعون و ملخ‌خوارگی و سایر حوادث آسمانی و زمینی، که تفصیل هر یک پس ازین ذکر خواهد شد، به درگاه عالم‌پناه شتافتند و از ظهور تفقّدت گوناگون شاهنشاه معدلت مقرون سرافرازی‌ها یافتند.

مالیات ولایات طبرستان به سبب وفور طاعون در آن سامان و اتلاف مردم

پیشان، بخشیده شد و بساط مطالبات متوجّهات گیلان نیز به همین سبب برچیده آمد. مبلغ چهارصد هزار تومان به سبب وفور ملخ‌خوارگی و ظهور بلای قحط و اتلاف و تفرقه مردم به صیغه تخفیف به دارالسلطنه اصفهان رسد رسید و هر ملک‌زاده، مقضی المرام و شادکام به مقرّ ایالت خود راجع گردید. فرامین مرحمت‌آیین تخفیف وجوهات دیوانی را در هریک از آن ولایات، بر فراز منابر اسلام خواندند و اهالی هر ناحیت زبان به دعاگویی دولت ابدمدّت گشوده، به شکرانه این مواهب عظمی دامن دامن سیم و زر به عنوان نثار فرمان قضا اثر بر فرق ساکنین هر بوم و بر افشاندند و هم درین سال شدّت برف و سرما در دارالخلافه و سایر بلدان به مرتبه [ای] رسید که هیچ گوشی در هیچ عهدی نشنید. از قرار تحقیق در ولایات عتبات عالیات و گرمسیرات و بنادر و عربستانات^۱ که هرگز نام برف نشنیده بودند، به رأی‌العين مشاهده نمودند. در دارالخلافه طهران از بدایت میزان تا نهایت حمل سنه آتیه ثیلان^۲، که مدّت هفت ماه است، علی‌الاتصال هوا سنجابی لباس و زمین کافوری اساس بود و از وفور برف و سرما در بیوتات و بازار برزن، احدی [۴۷۴] به آسودگی قعود و ورود نمی‌نمود. در هر خانه و کوچه از انبوهی برف، گفّتی مگر جبل دماوند رویده و سر به عیّوق کشیده است. کوه و وادی ویران و آبادی کلاً یک‌پارچه یخ گردید و نزول برف، علی وجه‌التحقیق به هفتاد هشتاد کُرت رسید.

مردم از فراز بام‌ها و روی برف، در خانه یکدیگر تردّد می‌نمودند و در کوچه و بازار، میان برف را سوراخ کرده ابواب آمد و رفت، می‌گشودند. ابریق پر از آب در زیر کرسی مشحون از آتش، نصفی آب بود و نصفی منجمد می‌نمود. خانه [ای] از قدیم و جدید نماند که بوم شوم در آن بوم آیت ویرانی نخواند. معابر هر ولایت، اعمّ از دور و نزدیک، بسته شد و رشته آمد و رفت قوافل از هم گسسته آمد. تسعیر اجناس در طهران به مرتبه [ای] کشید که قرص نانی به نرخ جانی رسید.

اهالی اصفهان و یزد به سبب قحط غلای آن دو بلد، در دارالخلافه طهران جمع بودند و به علت آن اجماع، روز به روز بر تسعیر اجناس می‌افزودند. شاهنشاه دریادل

۱. ملی و مجلس: «عربستانات»

ابواب خزانه و صندوق خانه و انبارهای غله را سرگشاد و معادل پنجاه هزار نفس از فقرای غریب و بومی را موافق ثبت و سیاهه در آن مدت هفت ماه جیره و جامه داد. نسوان و اطفال خردسال را ماهی یکبار در اندرون همایون بردی و جیب و دامان آمال ایشان را از نقد و جنس گرانبار کردی. از فیض فضل الهی و توجه و همت سرشار شاهنشاهی احدی از گرسنگی جهان را وداع نگفت و کسی در آن مدت هفت ماه از امراض دیگر هم بر خاک هلاک نخفت. اوقات مردم به خوشی به سر شد تا بعد از اعتدال هوا هر بینوایی به جانب دیار خویش پی سپر آمد. این روایت را درایت در کار است نه روایت سزاوار.

[مصر]ع: شنیدن کی بود مانند دیدن

قطعه [ای] در همان اوقات از طبع مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

از قحط درین دیار مردم	با خاک خورند روغن زیت
هر شب به فلک رود فغانها	از گرسنگی ز اهل هر بیت
پُر طاس سپهر مانده از صوت	کر گوش زمانه گشت از صیت
چون قرص سر از افق بر آید	برچرخ ز اهل بیت یالیت [۴۵۵]

الحمد لله علی کل حال

بخش ۴

بهاریه سال نیکوفال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت
هجری و ایراد آمدن ایلچی دولت روسیه به دربار شوکت علیه و قرار توقف
در تبریز در حضرت ولیعهد شوکت بهیه

بیضه بیضای سیمرغ گردون و غره غرای توسن سپهر نیلگون، اعنی مهر
اضائت مشحون در این سال میمنت مقرون، بعد از انقضای هفت ساعت و چهل و دو
دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرم سنه یک هزار و دویست و چهل
و هشت هجری مطابق با سال فرخ فال ئیلان ئیل ترکی از بطن حوت به بیت الشرف حمل،
نقل نموده خسرو بهار به مبارکی این سال بهجت آثار بر اورنگ زمردگون چمن جلوس
فرمود. سفیر روسی نژاد شاخسار با تحف الوان اوراق و ازهار به دربار دارای بهار گرایید
و اقامت دارالسلطنه گلشن را از آن دربار مینوون مأمور گردید.

اسرای ترک چشم ترکمانان زاغ و زغن مبلغی سیم و زر از سبایک الوان ریاحین
ایض و احمر در ازای قیمت خویش دادند و از روضه مطهره گلزار مرخص گشته روی به
اوطان خود نهادند. باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، برحسب احضار به
دارالخلافة گلزار روی کرد و میران خیانت پیشه ابرهای آذاری را که دورگرد بساط بهاری
بودند، به تختگاه گلشن آورد. امیرزادگان نهال، دشنه سبزه و خنجر بید را از مدد فسان
اغصان بر تندی و تیزی افزودند و امیرخان ابرآذار را در ازای آن همه جنایات بی شمار از
صدمات بسیار، ریزریز و پارپار نمودند.

نوباوگان نهال صحیح و سقیم و دیران اغصان جدید و قدیم در دارالایاله گلشن و دارالکتاب چمن تغییر و تبدیل یافتند و خوانین بدآیین ریاح مختلف المزاج از صفحه خاور به عرصه باختر شتافتند و از وفور گل‌های اصفراللون اخلاط صفاوی در مزاج اشجار طغیان نمود و تحریکات صبا و شمالشان بر بروز تب لرزه افزود. ابرهای آذاری در سرحدّات دریابار سر به شورش برآوردند و جمرات ثلاثه در طبیعت الوار سرحدّ نشین شتا اثر بخار کام ثعبان یافته [۴۷۵] ایشان را به صحرای عدم آواره کردند.

باد نوروزی بدیع که نایب سلطان ربیع است، امیرزاده سوسن را با سپاه سنبل و سمن به تسخیر دارالسلطنه گلشن مأمور فرمود و خود در عرصه چمن قدرت توقف نیافته به چمنی دیگر رحلت نمود. شاهد سنبل را ازین ماتم گیسو برآشفست و بنفشه سوگوار با یک جهان حسرت در خاک هلاک بخت. قراء خوش الحان عنادل در روضه، باغ زبان به تلاوت مصحف فصاحت برگشادند و شاهدان سوری از ضرب ناخن رنجوری، علامت مصیبت بر چهرگان نهادند. همانا سلطان صاحبقران بهار را رشته توانایی گسیخته به دامن رنجوری آویخت و از قطرات شبّنم عرق‌ها ریخته، از شاخه‌های شقایق و ارغوان خون‌ها برانگیختند.

لمؤلفه:

هوا و خاک ز آسیب وی دو رنجورند بهار بهر مداوایشان چو افلاطون
یکی زقطره شبّنم همی بریزد خوی یکی ز شاخ شقایق همی بگیرد خون

جلوس همایون به عادت سنوات دولت روزافزون، بر فراز اورنگ سپهرنمون زمرّدگون واقع شد و ایوان خلافت از چهره شاقان بهشتی طلعت، مشحون از صنایع و بدایع آمد. پس از انقضای بزم شیلان، کیفیت عزیمت ایلچی دولت بهیّه روسیه به درگاه معدلت ارکان به عرض اقدس شهریار زمان رسید. برحسب امر اعلیٰ، علی خان آدخوی افشار نسقچی باشی نواب ولیعهد نامدار که در دارالسلطنه تبریز مقیم بود، به مهمانداری معین گردید. تبیین این مقال آن‌که از قراری که در وقایع نهایت سنه ماضیه نگارش یافت، ایلچی مزبور که به نام گراف سیمانویچ، و به رتبه از معتبرین دربار ایمپراطور روسیه

نیکولای پاولیچ است، وزیر مختار لقب یافته، موافق شروط عهدنامه مبارکه، به سبب اقامت در سرحد این دولت ابدآیت، به سفارت دربار معدلت درایت شتافت. در روز ورود او به دارالخلافة طهران که یوم پانزدهم شهر با بهر ذی‌قعدة الحرام سنه مذکوره در فوق بود، حسب الامر همایون، امان‌الله خان آدخلوی افشار غلام پیشخدمت خاصه سرکار جهان‌مدار و سلیمان خان قاسملوی ایضاً سرکرده سواره مزبور که همشیره‌زاده امان‌الله مذکور است، به استقبال او شتافتند و ایلچی و همراهان او را، که دو سه نفر از معارف روسیه بودند، در یک فرسخی دارالخلافة به احترامی تمام دریافتند. از کمال حرمت‌داری و احتیاط قتل‌گریزایدوف ایلچی سابق، عمارت مرغوبی که در ارگ همایون واقع در پشت دیوار حرمسرای خلافت روزافزون و از مستحدثات نواب ظل‌السلطان است، منزل گزیدند و گماشتگان نواب معزی‌الیه به میزبانی او اقدام ورزیدند. دو روز بعد از ورود، بر حسب امر صاحبقران مسعود، حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا محمدصادق مروزی وقایع‌نگار و داروغه دفتر قضا شعار و این بنده مدحت‌گزار و دو سه نفر دیگر از دیران و خوانین دربار به دیدن او مأمور شدیم و پس از ادای مبارکباد، از مراتب تفقدات شاهنشاه مروّت نهاد سخن‌گزار آمدم.

فردای آن روز به آیین معهوده سفرای سابق، که مکرّر مرقوم آمده، به اتفاق میرزا الکسندر نام ترجمان و میرزا محمد صالح شیرازی مهندس دربار ولیعهد دوران که به زبان روسی و فرنساوی و انگریزی آشنا و به غایت نکته‌دان و ایلچی را از همراهان بود، شرفیاب انجمن حضور اعلی و مورد التفات بلانهایات خاطر معلی گردید و بعد از سه روز دیگر، پیشکشی فراخور احوال خویش از نظر مرحمت‌اثر گذرانید. امنای دولت قاهره بر حسب اشارت شاه‌ره قرار اقامت او را در دارالسلطنه تبریز دادند و مبلغ یک‌هزار تومان نقد و موازی چهار طاقه شال عمل کشمیر و چهار عدد نشان مکّلل به جواهر و مزین به مینای دلپذیر و چند دست خلعت آفتاب‌طلعت بی‌نظیر، به جهت ایلچی و همراهان فرستادند. چون نامه و هدیه به جهت نواب ولیعهد مکرّم از جانب

ایمپراطور اعظم داشت، لهذا میرزا الکسندر ترجمان خود را به عزیمت خراسان و شرفیابی خدمت ولیعهد دوران برگماشت و خود و همراهان دیگر به مهمان‌داری علی‌خان افشار [۴۷۶] نسقچی‌باشی سرکار ولیعهد نامدار در اواسط شهر ذی‌حجه الحرام، خرّم و شادکام به دارالملک تبریز روی گذاشت.

ذکر وقایع مرخصی اسرای ولایت سرخس بر طبق استدعای خان خوارزم
و حسب الترخیص شاهنشاه با حزم و حکم حضرت ولیعهد صاحب عزم و
تعهدات مقرون به حتم و جزم

از قراری که در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت، از یمن اقبال شاهنشاه بی‌همال و دستبرد ولیعهد دشمن‌مآل، ولایت سرخس چنان ویران شد که بومی در آن مرز و بوم آشیان نداشتی و از فرط ویرانی احدی از همسایگان و عابرین در آن سرزمین قدم نگذاشتی. اندوخته‌های چندین ساله ایشان از آشکار و پنهان برباد فنا رفت و قلعه و عمارت و بیوتات، عالیها سافلها شد. رجال و اطفال نسوان و عیال از غریب و بومی کلاً اسیر شدند و صیت آن خرابی و ویرانی عالم‌گیر آمد.

الله‌قلی‌توره خان خوارزم^۱ را به سبب مواحدت مذهب، عرق عصیّت متحرّک گردید و جمعی از رؤسای اویماقات ترکمانیه تکه و ساروق مرو و غیره را که همواره زکوة‌گزار خان مزبور می‌باشند، با عریضه [ای] ارادتمندانه روانه ارض مقدس و حضور ولیعهد اقدس گردانید. خلاصه استدعا آن‌که: «ازین عزیمت سرکار ولیعهدی، تنبیهی که سزاوار بود درباره ترکمانان سالور رخ نمود [و] سایر ترکمانان تکه و ساروق نیز از این عزیمت حساب‌ها بردند و عنان توسن یغما و غارت را از این پس به دست رایض فراموشی سپردند. اکنون پنج هزار نفر اسیر سالور و غیره را در حول و حوش ارض

۱. مجلس و ملّی: «الله‌قلی‌خان توره خان خوارزم»

اقدس نگاه داشتن و ولایتی را که در عهد این دولت خجسته پیوسته آبادان بوده ویران گذاشتن، از رسوم مروّت اولیای آن دولت معدلت آیت دور است و خرابی ولایتی چنین، از طریقه ملکداری و مرزبانی مهجور. ترکمانان تکه و ساروق ایلّت کرده‌اند و به امید استخلاص سرخسین روی نیاز به آن آستان عاجزنواز آورده‌اند. خسارت این عزیمت را هرچه باشد به گردن می‌گیرند و در صورت استخلاص اسرای مزبور تکالیف آن سرکار را به جان و دل می‌پذیرند».

میرزا موسی [منجم] رشتی نایب مملکت خراسان واسطه این مطلب گردید و چنین به عرض اشرف رسانید که: «نگاهداری پنج هزار نفر اسیر مایه دو خسران کبیر است: یکی آن‌که، رعایای این ولایت از عهده اخراجات ایشان برنمی‌آیند؛ دیگری آن‌که مهمّات تجارت اسب و پوست بخارایی و سایر اجناس که به توسط سرخسیان به ارض اقدس می‌آمد و به اطراف ممالک می‌رفت معوّق مانده، تجّار عراق و غیره روی به این سامان نمی‌آیند. در استخلاص ایشان هم چند خاصیت مندرج است: یکی آن‌که تنخواهی معتدّبه در ازای خسارت موکب ولیعهدی می‌دهند و دیگری آن‌که گروگان معتبر داده از قید اسار می‌رهند. عمده خاصیت منافع تجارت است که باعث آبادانی مملکت [می‌گردد]».

بالجمله، حضرت ولیعهد نامدار مراتب مزبوره را معروض رأی شاهنشاه تاجدار داشت و همّت شاهانه خلاصی ایشان را موقوف به چند شرط گذاشت که ذکر آن خواهد آمد. بعد از اذن از دربار علیه مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در عوض قیمت پنج هزار نفر اسیر از رؤسای تکه و ساروق باز یافت شد و از هر طایفه سالور و سرخس، جمعی از رؤسا و عیال و نسوان به صیغه گروگان دریافت آمد. وثیقه [ای] معتبر به اسم و مهر جمیع رؤسای تکه و ساروق مرو و سالور سرخس گرفتند و اسرای مزبور آستان مروّت گنجور را وداع گفته کلاً به اوطان خویش رفتند.

شروط فرمایشی امنای دولت علیه از قراری است که ایراد می‌گردد:

اوّل آن‌که، طوایف سالور خود به عزیمت تاخت و تاز حوالی و حواشی، بل کلّ

مملکت خراسان پای عزیمت نگشایند؛ دویم آنکه، قراول در اطراف دشت نهاده، طوایف ساروق و تکه و غیره را از تاخت و تاز ممانعت نمایند؛ سیم آنکه، احیاناً هرگاه طایفه‌ای از طوایف علی‌الغفله بتاخت آیند، یا کارگزاران خراسان را اعلام دارند، یا آنکه اگر اسیر و مالی برده باشند، خود استرداد نموده به صاحبان برسانند؛ چهارم آنکه، تجار خراسان را از آن طرف تا رود جیحون و از این طرف تا آق‌دریند صحیحاً سالماً [۴۷۷] برسانند و هرگاه مالی از ایشان در ولایت سرخس به تاخت رود، از خود تاوان دهند؛ پنجم آنکه، تجار اسیرفروش را در ولایت خود راه ندهند و اسیر شیعه را نیز نخرند؛ ششم، هر وقت سوار امدادی به جهت خدمت اطراف ضرور شود، به قدر کفایت تدارک دیده روانه سازند و همه ساله پیشکشی از اسب و غیره داده همواره به اظهار خدمت و صداقت پردازند. بالجمله، فواید بسیار درین قرار و مدار است، که حقیقت آن بر ارباب فراست از اهل دولت و شوکت آشکار [است].

ذکر أجوبه ترهات مانند کامران میرزا و

گفتگوی یورش هرات و احضار حضرت ولیعهد جلالت آیات به دربار معدلت سمات

در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت که، معتمدی از یار محمدخان افغان، برحسب امر ولیعهد دوران مأمور به ولایت هرات شد. در این اوقات، مشارالیه برگشت و مراتب أجوبه ترهات مانند کامران میرزای والی هرات از پیشگاه ضمیر منیر والا چنین گذشت که: تکالیف آن سرکار برگردن این ارادت شعار بغایت شاق است و کشیدن چنین باری مالایطاق. اولاً آنکه، حضرت ولیعهد دوران مثل سایر برادران با ما سلوک فرمایند و هرگاه توقع ایشان زیاده است، مبلغ پانزده هزار تومان نقد به صیغه پانچ از ما گرفته ابواب ملاطفت بگشایند. ثانیاً، اگر به این خدمات متقاعد نمی‌شوند، در راه تقدیر ایستاده‌ایم و جنگ و صلح هر دو را آماده [ایم].

نَوَاب نایب‌السلطنه که سر به گنج قارونی و مخزن فریدونی بیرون نمی‌آورد، از استماع این جواب ناصواب بغایت برآشفته و این کیفیت را با هواخواهان نزدیک و دور از روی مصلحت گفت. جمیعاً متفق‌اللفظ قرار کار را بر یورش هرات دادند و گنجینه این مصلحت را سرگشادند. علی‌العجاله مراتب را به حضرت اعلیٰ معروض آورده، مأموریت سواره و پیاده نوکر رکابی از استرابادی و مازندرانی و سمنانی و دامغانی را استدعا کرد. مسرعان سریع به دارالملک آذربایجان فرستاده در تعجیل نوکری که از قرار نگارش خواسته بود، اصرار نمود و حصر هرات را از روی حتم و حکم تصمیم فرمود. شاهنشاه کامران، نظر به استدعای فرزند کاردان، دسته‌جات استرآبادی و مازندرانی را مأمور ساخت و در باب یورش هرات به فرمایش این فقره پرداخت که: سفر هرات، وجود نَوَاب امیرزاده اعظم محمد میرزا را کفایت است و الحمدلله لشکرهای آراسته از هر طرف عازم آن مملکت [است]. چون قریب به دو سال است که آن فرزند کامران در رکاب ظفر عنان مهجور بوده و خدمات شایان در سرحدات نزدیک و دور نموده است، مسلم آن‌که سفر هرات را به عهده نَوَاب امیرزاده واگذارد و خود شاهراه درگاه مجرّه پناه را به اقدام سعی در سپارد که هم در ازای آن همه زحمت، رحمتی بیند و هم چندی ترک زحمت گفته در ظلّ ظلیل ظلّ‌اللّٰهی استراحت گزیند. آن یک‌نفر خان خائن یزدی و آن دو نفر ابتر خراسان را نیز به همراهی خود گسیل سازد و در آوردن ایشان به ظهور خدمتی نمایان پردازد.

بالجمله، بعد از آن‌که نَوَاب ولیعهد دوران از فرمایشات شاهنشاه صاحبقران آگاه گردید، از فرط شوق شرفیابی درگاه اعلیٰ به جایی رسید که از فرط خوشوقتی در پوست نمی‌گنجید.

فی‌الغور کارپردازان دربار شوکت‌مدار را به تدارک عزیمت دارالخلافت طهران حکم فرمود و امیرزاده اعظم محمد میرزا را در توقف ارض اقدس مأمور نمود که تا هنگام وصول لشکر رکابی و آذربایجانی عزیمت هرات نماید و حضرت میرزا موسی رشتی نایب خراسان را قرار داد که با معادل پانزده هزار نفر از سواره و پیاده اتراک و اکراد

و اعراب خراسان در رکاب نواب امیرزاده ذی شأن پای استعجال برگشاید. خود جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و آن سه نفر خائن نمک به حرام و محمدتقی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز و مهدی قلی خان قرایی برادر محمدخان فتنه انگیز و جعفرقلی خان ولد نجف قلی خان شادلو و جمعی از خدمتکاران این صداقت خو را برداشته روی به دارالخلافه طهران آورد. ایام عاشورا را در ولایت سبزوار به تعزیه داری جناب خامس آل عبا - علیه التحیه و الثناء - به سر برد و پس از آن شاهراه درگاه [۴۷۸] مجرّه پناه را مشیاً علی الرأس در سپرد. رضاقلی خان زعفرانلو و محمدخان قرایی را دو روز قبل از ورود خود فرستاده، روز چهارشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و نه مغلولاً وارد دارالخلافه شدند و نواب نایب السلطنة العلیه نیز با جناب قائم مقام و عبدالرضا خان نمک به حرام و سایر همراهان در روز جمعه بیست و پنجم شهر مزبور عازم دخول آن دیار ارم دستور آمدند و حسب الامر اعلی، جمیع نواب شاهزادگان و امرا و خوانین با فرّ و شأن و توپخانه و زنبورکخانه آتش فشان به استقبال حضرت ولیعهد دوران شتافتند و آن حضرت را در یک فرسخی دارالخلافه به احترامی تمام دریافتند. خلاصه، حضرت ولیعهدی بعد از ورود در اندرون همایون شرفیاب انجمن حضور گردید و در بدایت ملاقات التفاتی از صاحبقران معدلت آیات دید که تا کنون گوش احدی در هیچ عهدی از عهود نشنید. چون ابتدای فصل تابستان و هنگام توقف شاهنشاه عالمیان در باغ دلگشای نگارستان بود، لهذا منزل نواب ولیعهد دوران در برخی از مستحدثات شاهنشاه با فرهنگ و هوش و قریب به آن گلستان گل فروش و معروف به برج نوش است، معین فرمود.

رضاقلی خان ایلخانی و محمدخان قرایی را در ارگ همایون محبوساً نگاه داشتند و عبدالرضاخان یزدی را در فراشخانه خارج ارگ اعلی غلّ و زنجیر بر دست و پا گذاشتند - بمنّه و جوده.

ذکر وقایعی که قبل از ورود و بعد از ورود نواب نایب‌السلطنه در دارالخلافه دست داد تا هنگامی که روی مبارک به خراسان نهاد اعم از وفات و قتل رضاقلی خان ایلخانی و عبدالرضاخان یزدی و سایر اوضاع اتفاقیه

قبل از ورود نواب نایب‌السلطنه العلیه به دربار سنیّه، دعوایی فی مابین نواب امیرزادگان یزد و کرمان دست داد و کیفیت آن را کلک دو زبان به این طریق زبان برگشاد که: نواب امیرزاده قهرمان میرزا خلف ارجمند حضرت ولیعهدی که حاکم دارالعباده یزد بود، جمعیتی از جماعت یزدی و نائینی و غربا فراهم آورده آن‌ها را ضمیمه پانصد نفر سواره و پیاده خراسانی که قبل ازین نگارش یافته، کرد [و] محمدنظرخان مافی و بدرخان جلیلونند را که سرتیپ نوکر خراسانی بودند، برداشت و با جمعیت مزبور روی به ولایت کرمان گذاشت. از آن طرف نیز نواب فروغ‌الدوله اباقاخان میرزا خلف حضرت حسن‌علی میرزا، احتشادی از اهل کرمان نمود و به عزیمت مقابله با یزدیان پای جلادت برگشود. در قلعه باغین کرمان تلاقی فریقین دست داد و دست زمانه ابواب بلا برگشاد. به یک حمله از کرمانیان قشون یزد و متجند خراسان پشت دادند و محمدنظرخان مافی و جمعی از آن جمعیت در بین گیرودار به قید اسار درافتادند. معادل دویست نفر از ایشان مقتول گردید و بقیه السیف در جایی قرار نیافته به دارالعباده یزد رسید. نواب فروغ‌الدوله در آن دعوا خود مباشر کار جدال بود و جمیع احوال و اثقال و دواب ایشان را کسب نمود.

بعد از عرض فقرات معلومه به دارای دادگر، جسارت نواب قهرمان میرزا به اقصی‌الغایه موجب اشتعال نایره قهر قهرمانی شد و به جهت دفع مایقال فرمان و خلعت ایالت ولایت کرمان به نام نامی نواب امیرزاده هلاکو میرزا خلف ارشد نواب حسن‌علی میرزا، صادر از مصدر خلافت و حکمرانی آمد. بالجمله، بعد از ورود نواب نایب‌السلطنه العلیه به دارالخلافه بهیّه، برحسب امر سنیّه قرار ایالت دارالعباده یزد را به طوری دیگر دادند و نواب سیف‌الدوله میرزا ولد حضرت ظلّ السلطان را که سابقاً در آن دیار حکمروا

بود، مجدداً به حکومت فرستادند. نواب قهرمان میرزا و محمدرضاخان فراهانی و پانصد نفر نوکر خراسانی، حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی معزولاً روی به خراسان نهادند.

خلاصه اوضاع دیگر، داستان قتل عبدالرضاخان یزدی بود که اتفاق افتاد و حقیقت آن را کلک سخن دان به این آیین عرضه داد که: بعد از آنکه عبدالرضاخان نادان - از قراری که نگارش یافت - مباشر آن نوع بی حرمتی نسبت به اهل و عیال نواب محمدرولی [۴۷۹] میرزا، ولی نعمت خویش گردید و نواب معزی‌الیه به دربار فلک‌مدار شتافته، اقامت گزید؛ همواره در خاک پای مبارک استدعایش این بود که مرا در آرزویی که در قلب بی آرام است، استیلای بر آن یزدی نمک به حرام است. حضرت اعلی از فرط ملاطفت بی منتها وعده‌های ملوکانه به او می فرمود و قلب امیدوارش را به این نوع تسلی می نمود. طالع فیروزی مطالع شهریاری یاری کرد و نواب نایب‌السلطنه، به نوعی که نگارش یافته، آن نمک به حرام را به دست آورد. عبدالرضاخان در روز ورود به دارالخلافه طهران از راه خباثت باطنی قدری تریاک خورد و به سبب تعویق در اجل موعود نمرد. در کریاس بلند اساس نیز کاردی از کمر فراشی که مستحفظ او بود کشید و بر شکم خویش زد و کارگر نگردید. ظهور این دو صورت موجب وفور غضب شاهنشاه صاحبقران گشته، به وعده کریمانه ملوکانه وفا نمود و آن نادان را به دست نواب محمد ولی میرزا داده تأکیدات شدید در باب سیاست او فرمود. نواب معزی‌الیه به شکرانه این موهبت عظمی چندین بار روی بر خاک نیاز گذاشت و آن بی حیای نمک به حرام را با غل و زنجیر از حضور شاهنشاه کشورگیر گرفته، راه سرای خویش برداشت. به ملاحظه این‌که شاید به همین دو زخم که بر خود زده درگذرد و راه دیار آخرت در سپرد، او را به خانه خود برد و علی مرادخان افغان غلام پیشخدمت و جراح‌باشی سرکار اقدس را با آقا میرزا بابای حکیم‌باشی نواب ولیعهد مقدس بر سر او آورد. در عرض راه از ارگ معلی تا دولت‌سرای شاهزاده والا هجوم عامه زیاد گشت و نواب اشرف به ملاحظه عصیّت عامه، آن روز و آن شب از سیاست او درگذشت.

روز دوشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و

نه، هنگام طلوع فجر که زمان افول کوکب حیات آن فاجر بود، ولدان حضرت محمد [ولی] میرزا و سایر اهل و عیال از سفید و سیاه که هر یک داغ‌ها از آن مردود حال تباه در دل داشتند، با آلات و ادوات جارحه از شمشیر و کارد و خنجر و تبرزین و دَبُوس^۱ و ششپَر^۲ و مقراض و ساطور و سوزن و نشتر روی به منزل او گذاشتند. سه نفر از نواب امیرزادگان که عبارت از چنگیز میرزا و ناصرالدین میرزا و نصرالله میرزاست با یک‌نفر داماد او که به نام امام‌قلی میرزا و نبیره امیریک‌جان پادشاه بخاراست، مباشر قتل او شدند و باقی اهل و عیال از ذکور و اناث هر یک سیاستی درباره او به عمل آورده و از ضرب ساطور و مقراض و سوزن کالبد او را پاره پاره کرده از حصول این مأمول آسوده و فارغ بال آمدند. نعش پلیدش را در معبری عام انداختند و او را عبرة للناظرین ساختند و بعد از دو روز به کفن و دفنش پرداختند.

بالجمله، در باب سایر خوانین خائنین خراسان، دریای رحمت شاهنشاه مروت‌آیت به جوش آمد و ایشان را آیت رستگاری زیورگوش شد. محمدتقی‌خان عرب میش‌مست حاکم ترشیز را غلّ و زنجیر از دست و پا برداشتند و از نسبت چاکری سرکار ولیعهد زمان و عزیمت دارالملک خراسان فرق اعتبارش را بر فوق آسمان برافراشتند. رضاقلی‌خان زعفرانلو را با دو پسر کوچک و محمدخان قرایی را به نیت توقف در تبریز روانه دارالملک آذربایجان فرمودند. رضاقلی‌خان در منزل میانج شقاقی روی به عالم باقی کرده، محمدخان را صحیحاً سالمأ وارد دارالسلطنه تبریز نمودند. دو تاریخ قتل و وفات عبدالرضاخان یزدی و رضاقلی‌خان ایلخانی از کلک مؤلف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

تاریخ قتل عبدالرضاخان حاکم سابق یزد

آن خان پست‌فطرت عبدالرضای یزد از شوری نمک به حرامی ز پا فتاد
سامش به روزگار ز قوم یهود بود بر زاده یهود کجا باشد اعتماد

۱. عمود آهنین، گرز آهنی، چوبدستی ستبر که سر آن کلفت و گره‌دار باشد.

۲. نوعی گرز آهنین که دارای شش پهلوی باشد، چوبدستی ضخیم و کوتاه دارای سری گرد که به وسیله خطوط به شش قسمت شده و بر آن میخ‌های درشت کوبیده باشند.

مشتش گره به جبهه و دستش به کاسه در
 با آن‌که کیقباد بدی دشمن یهود
 مفعول مَن یراد کجا می سزد همی
 [۴۸۰] این شعر خواجه حافظ در وصف ابوخوان
 اوّل ز شاهزاده محمد ولی گرفت
 خود بعد از آن همی در دارالعباده بست
 از فرط بدنّزادی کافر نهاد شد
 عبّاس شه به حکم شهنشاه رفت و کرد
 آورد سوی ری به مکافات این عمل
 خاقان ز وعده‌های ملوکانه‌اش بداد
 انداخت زادگان را بر جان او زقهر
 شمشیر و خنجر و قمه و کارد بر تنش
 پاداش این نمک به حرامان چنین بود
 کس با ولی نعمت خود کی کند چنین
 تاریخ قتل کرد رقم کلک خاوری

آری یهودزاده خبیث است و بدنهاد
 خود را همی شمردی همدوش کیقباد
 فَعَالَ مایُرید شود در چنین بلاد
 شاها روا مدار که مفعول مَن یراد
 در یزد اختیار و فرو هشت انقیاد
 بس در زفته در همه اطراف برگشاد
 کافر نهادی است بلی کار بدنّزاد
 او را اسیر پَنجَه عباسیان راد
 زین کار شاهزاده ولی شد زیاد شاد
 بر دست پور و پور هم از روی اجتهاد
 از بسکه دیده بودند از وی ستم زیاد
 افکنده و شدند برو چیره از عناد
 داریم بس حکایت از رفتگان^۱ بیاد
 هرگز به روزگار ازو نام هم مباد
 عبدالرضا حاکم یزد از بلا بباد

تاریخ وفات رضاقلی خان ایلخانی

ز آباء در خراسان ایلخان بود
 ز مرگ اوست در مضراب چنگ آه
 ازو اندر دل آزاد نی داد
 چو بودی قطب گردون رشادت
 به خارستان دهر او را گل روی
 نبرد از زندگانی کام و او را
 چو اندر راه آذربایجان مرد

به لب آبای او را زان بُنی حیف
 ز سوگ اوست در بُن‌های نی حیف
 وزو اندر لب مینای می حیف
 ز مرگش بر لب قطب و جُدی حیف
 فسرد از تندباد سردی حیف
 بساط زندگانی گشت طی حیف
 سرایت کرد در تبریز و خوی حیف

به ارمن بر رخ ارباب خوی خوی	به طهران بر لب اشراف جی حیف
بکش هی وای و هی افغان و هی آه	بگو هی وا و هی بیداد و هی حیف
ازین غم جاودان باشد سزاوار	به لب در خاوری را پی به پی حیف
چو شد پای ادب داخل بشد سال	ز خان زعفرانلو گوی ای حیف

بالجمله، در خلال این احوال، نواب امیرزاده خسرو میرزا که از قرار نگارش به عقب جمعیت آذربایجانی رفته بود، با افواج قاهره در رسید و دو سه روزی در خارج دارالخلافه توقف کرده بر حسب امر اعلیٰ و صوابدید حضرت والا با جمعیت مزبوره روانه خراسان گردید. محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی‌باشی حضرت ولیعهدی و آقامیرزا بابای تبریزی حکیم‌باشی آن سرکار به صوابدید نواب معزی‌الیه به سفارت دولتین روس و انگریز نامزد آمدند و به سبب مطالبی که - ان شاء الله المجیب - عن قریب ذکر خواهد شد، با نامه‌جات و نوشته‌جات روانه دارالسلطنه تبریز شدند که در آنجا تدارک کار خود را دیده روانه شوند.

[مصرع]: غافل که قرار کار نوعی دگر است

بالجمله، اوضاعی دیگر که در ایام توقف سرکار ولیعهدی اتفاق افتاد، یکی آمدن نواب شاهزادگان از عراق و مازندران است. نواب محمد قلی میرزا ملک‌آرای دارالمرز طبرستان باز به سبب طاعون روی به درگاه همایون نهاد و نواب حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق نیز به علت وفور همین بلا در آن ولا، شرفیاب گشته چندی در درگاه همایونش اقامت دست داد. چون در ولایات کرمانشاهان و لرستان هم بالای طاعون از حدّ افزون رخ داده طولی کشید، لهذا نواب حشمت‌الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم نیز احضار گردید، ولی در توقف نواب نایب‌السلطنه نرسید. نواب بهاء‌الدوله بهمن میرزا هم از ولایت سمنان به دربار عیوق‌شأن شتافت و چندی^۱ در آن مأمن امن و امان آرام یافت.

یکی دیگر از اوضاع اتفاقیه، داستان عزل و نصب دو نفر میرزا محمدتقی [۴۸۱] علی‌آبادی و نوائی در منصب جلیل منشی‌الممالکی است. تبیین این مقال آن‌که جناب میرزا محمدتقی علی‌آبادی که مدت سه سال منشی‌الممالک دیوان قدربنیان اعلیٰ بود، از فرط تربیت و مرحمت شاهنشاه صاحبقران روز به روز بر مراتب عزّت و اعتبار می‌افزود؛ فرمان قریه [ای] از خالصه جات بلوک شهریاری را بدون عرض حضور از دفترخانه مبارکه گذرانید و به سبب ظهور این خیایت^۱ از آن منصب جلیل معزول گردید. شاهنشاه قدردان خواست مؤلف این روزنامه‌ی همایون را به این خدمت باز دارد، علّتی به هم رسید که رأی همایون اعلیٰ، الجاء منحرف گردید. تبیین این مقال آن‌که حضرت صندوق‌دار اندرون همایون ملقبه به خازن‌الدوله، منسوبه [ای] انائیه از اسرای ارامنه داشت و او را در عقد میرزا اسدالله ولد حاجی میرزا رضاقلی نوائی منشی‌الممالک سابق گذاشت. برادر مهتر میرزا اسدالله، که عبارت از میرزا محمدتقی نوائی است، به سبب این نسبت و حکم موروثیّت دست توسل به گوشه مقنعه خازن‌الدوله زد و مشارالیه در سرکار اقدس با جدّ و جهد تمام واسطه این کار گردید و چون به سبب کوررات نقدی و جنسی کمال احترام و اعتبار را داشت، به مطلب رسید. شاهنشاه قدردان، این بنده مدحت‌ارکان را به وزارت دارالامان کرمان وعده داده به اظهار این نوید به خیال سکوت من در این کار افتاد.

بالجمله، نواب نایب‌السلطنه‌العلیه در مدت توقف در دربار سنیّه، هر روز به مرحمتی جدید سرافراز می‌گشت و لحظه به لحظه از ظهور عنایتی سدید فرق اعتبارش از فلک دوّار می‌گذشت. از بدایت ورود تا ساعت مرخصی تحقیقاً مبلغ پنجاه هزار تومان انعام و اکرام از نقد و جنس در وجه او عنایت شد و خلّاع آفتاب شعاع پی‌درپی علاوه این مرحمت آمد. در نوزدهم شهر ربیع‌الاول آستان همایون را وداع نمود و با یک جهان حسرت عزیمت خراسان فرمود.

۱. خیایت: پنهان‌کاری

ذکر اوضاع اتفاقیه در طهران اعم از ناخوشی تب‌لرزه و تغییر مزاج همایون و آمد و رفت نواب شاهزادگان

درین سال از تأثیرات اختر شوم، بلای تب‌لرزه به اقسام مختلف در دارالخلافه طهران شیوع یافت و تحقیقاً در نفس آن بلد بیست هزار نفس از نوبه^۱ غش و سایر نوب مختلفه روی از عالم برتافت. در اکثر ممالک محروسه از عراق و فارس و آذربایجان و گیلانات و طبرستانات نیز به همین دستور، نوب متنوعه می‌کردند و تقریباً معادل دویست هزار نفر در ولایات ممالک مذکوره ازین بلای ناگهانی مردند. بالجمله اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از مرخصی حضرت ولیعهد دوران و اتمام فصل تابستان، از باغ دلگشای نگارستان نزول اجلال به دارالخلافه طهران فرمود و پس از روزی چند، مزاج همایون از حد اعتدال انحراف نمود. چندین نوبه از غب و شطرالغب و غیره عارض گردید تا بالاخره کار به مواظبه رسید. ساکنین دارالخلافه اعم از متعلقان و متعلقات دودمان خلافت و سایر مردم از نوکر و رعیت، الی غیرالنهاییه مضطرب شدند و هریک - علی قدر مراتبهم - دعاگو و صدقه‌گزار آمدند. ارادت و فدویت اهل عالم نسبت به این دولت معظم در ظهور این مرض معلوم گشت که شب و روز در مساجد و مدارس و بقاع و خانه‌های مردم، اصوات یاالله و آمین از فلک دوآر می‌گذشت.

بیت:

پریشانی پادشاهان دمی پریشان کند خاطر عالمی

اطبای حاذق کثرت معالجه را باعث ضعف طبیعت دیدند و بالاخره ناخوشی مزاج مبارک را به قانون طبای فرنگ معالج گردیدند. گنه‌گنه درختی است در مملکت ینگى دنیا که استعمال پوست آن بالخاصیه دافع نوب مختلفه [۴۸۲] می‌باشد. لاعلاج نوبه سرکار اعلی را به جوهر پوست آن درخت، که هم آن جوهر از جمله اختراعات اهل فرنگ است، معالجه نمودند و از دواهای غذایی و غذاهای دوایی بر اضمحلال ضعف و

۱. نوبه: تب، تب و لرز؛ نوب جمع نوبه است.

استقلال قوه افزودند. مردم به شکرانه این موهبت عظمی صدقات بی متتها به فقرا دادند و ابواب نشاط بر چهره غربا و ضعفا گشادند. نواب حشمت الدوله محمدحسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم، که به سبب وفور بلای طاعون در کرمانشاهان و لرستان از قرار اظهار احضار شده بود، شرفیاب دربار اعلی گردید و پیشکشی نمایان به شکرانه صحت ذات میمنت اقتران از پیشگاه حضور معدلت ارکان گذرانید و از وفور تفقّدات شاهانه بر مراتب اعتبار افزود. نواب شجاع السلطنة العلیه حسن علی میرزا به صوب دارالامان کرمان مرخص گردید و چون اوضاع بنادر فارس و مهمات ولایات کوهکیلویه فی الجمله اختلالی داشت، لهذا برحسب امر اعلی از راه اصفهان و دارالعلم شیراز به صوب مقصد گرایید که هم تنخواه بقایای اصفهان را وصول فرموده، به خزانه عامره ایصال سازد و هم مدّت دو ماه در دارالعلم شیراز مانده، به صوابدید برادر خجسته خود فرمانفرما، قراری در امور آن صفحات داده، بعد از اطمینان به مراجعت دارالامان کرمان پردازد.

[مصرع]: ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال

ذکر وقایع نواب نایب السلطنة در عرض راه خراسان و مأموریت نواب محمد میرزا به هرات و فتح کوسویه و اوضاع دیگر تا هنگام ورود به روضه علیّه رضویه - علیه و علی آبائه و اولاده آلف الثناء و التّحیه

قبل ازین نگارش یافت که، نواب نایب السلطنة العلیه در یوم نوزدهم شهر ربیع الاول از دربار سنیه رخصت انصراف حاصل نموده به صوب خراسان شتافت. سواره دسته جات شاهیسون و خمسه [ای] نیز در عرض راه، برحسب امر خسروی، ملتزم رکاب نصرت مآب شدند و جانبازان سمنانی و دامغانی هم به سرکردگی مصطفی قلی خان و غیره در عرض راه، او را همراه آمدند. به سبب رسیدن نوکر استراباد،

به سمت چمن‌کالپوش عزیمت فرمود و مدت ده روز در آن‌جا توقف کرده، پس از وصول نوکر استرآباد روی سعادت به شهر خبوشان نمود. در زمان توقف سرکار ولیعهد با احتشام در ولایت بسطام، نواب امیرزاده اعظم محمدمیرزا که از قرار نگارش در ارض اقدس به انتظار مأموریت هرات توقف داشت، حسب‌الفرمایش سرکار ولیعهدی روی به آن صوب گذاشت. نواب خسرو میرزا با افواج آذربایجانی و توپخانه صاعقه‌مبانی در رکاب برادر بلنداختر روان شد و ملک‌قاسم میرزای افغان ولد حاجی فیروزالدین والی سابق هرات و شاه‌پسندخان افغان که هر دو مدعی کامران میرزای والی لاحق بودند، به همراهی موکب اشرف شتابان آمدند.

نجف‌قلی خان شادلو و سایر خوانین اتراک و غیره با سواره خود علاوه بر افواج آذربایجانی گشتند و امیر علی‌نقی خان عرب زنگوئی وکیل خراسان و حاکم طبس و امیراسدالله خان عرب خزیمه حاکم قاینات با تفنگچیان اعراب در عرض راه هرات ملحق گشته، در راه خدمت‌گزاری از سر و جان گذشتند. میرزا موسی رشتی نایب خراسان برحسب قرارداد ولیعهد دوران، در آن سفر مباشر خدمات نواب امیرزاده شد و از افواج آذربایجانی و سواره و پیاده خراسانی معادل پانزده هزار جمعیت در رکاب سرکار امیرزاده آماده آمد.

بالجمله، حضرت ولیعهد دوران نیز بعد از حرکت فرزند ارجمند از ارض اقدس، در اوایل شهر جمادی‌الاول از خبوشان حرکت فرموده، وارد آن روضه مقدس گردید و سواره و [۴۸۳] پیاده رکابی را که همراه داشت، به اتفاق جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام در عقب نواب امیرزاده با احترام روانه هرات گردانید. چون ولایات کوسویه و غوریان از قراری که سابقاً نگارش یافت، در تصرف یار محمدخان وزیر [بود] و خود مشارالیه در ارض اقدس دستگیر و متعلقان او در قلعه‌جات آن دو ولایت با کمال تیقظ و تدبیر بودند، لهذا بعد از وصول موکب فیروز نواب امیرزاده،^۱ مستحفظین آن قلعه در سپردن حصار مضایقه نمودند؛ حضرت امیرزاده، افواج قاهره و توپخانه شاهره را حکم به یورش

فرمود و طالع بی زوال شاهنشاه صاحبقران، آن قلعه آسمان شأن را در عرض یک ساعت مفتوح نمود. جمعی از افاغنه فراعنه که در آن قلعه بودند، دستگیر گشته، فوجی از پیادگان خراسانی را مستحفظ نمودند. این قطعه در تاریخ فتح آن حصار از طبع مؤلف مدحت سپار تراوید و به جهت یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

عزم امیرزاده بگشود کوسویه

داخل شد اندران حصن و آن حصن جسم و او روح

فرمایش ولیعهد خوش آن حصار بگشاد

آن کس که صاحب عزم فرمان اوست ممدوح

ز آفات رست آن ملک از طالع شهنشاه

کشتی است با سلامت گر ناخدا بود نوح

از زمرة اهالی سودی نداد کوشش

پیداست تا چه مقدار جنبش ز جسم مذبوح

بی قال و قیل آمد آن قلعه در تصرف

یک تن نماند رنجور یکسر نگشت مجروح

در وادی سلامت یاران ستاده قائم

در عرصه سیاست خصمان فتاده مطروح

بعد از گشایش حصن از حسن یاری بخت

در حضرت ولیعهد شرحی نوشت مشروح

پس خاوری به تاریخ پا برنهاد و گفتا

از عزم آن ولیعهد شد کوسویه مفتوح

بالجمله، بعد از نظم ولایت کوسویه روی به ولایت غوریان گذاشتند و چون

منظور کلی تسخیر ولایت هرات بود، علی العجاله پیچیدگی به ولایت غوریان را موقوف

به وقتی دیگر داشتند. کامران میرزای والی هرات از فرط بدبختی چنان اندیشید که راه

سیل بی‌زنهار را از خاشاکی توان بست، لهذا معادل پنج هزار سواره و پیاده افغان را به استقبال سپاه ظفر عنان از هرات بیرون فرستاده، خود به امید فتح ایشان در شاهراه انتظار برنشست. پس از وصول موکب فیروز امیرزاده اعظم به سامان پل نقره، سه فرسخی هرات، غولان افغان نیز در رسیدند و نور و ظلمت با هم مقابل گردیدند. از یمن اقبال بی‌زوال شاهنشاهی، به یک شلیک توپ صاعقه فشان و یک حرکت تیپ ظفر عنان، مانند برگ از درخت ریختند و بقیة السیف به دامن فرار آویختند. سواران خراسانی، آن قوم عفریت‌مبانی را تا دروازه هرات تعاقب نمودند و اردوی والا در نیم فرسخی شهر بار اقامت انداخته، لحظه لحظه بر نظم کار سپاه می‌افزودند. جناب قائم مقام بعد از ورود به غوریان، احتیاطاً معادل دو هزار پیاده و سواره در دور قلعه به محاصره گذاشت و خود با سایر دسته‌جات راه هری برداشت. بعد از الحاق دسته‌جات رکابی به موکب والا، باز کامران میرزا احتشادی دیگر کرد و جمعیت او به جهت جدال روی به معسکر فیروز آورد. این دفعه کوشش دلیرانه کردند و شکستی مردانه خوردند. نواب نایب‌السلطنه که در ارض اقدس توقف داشت، بعد از اطلاع ازین اوضاع مسرعی سریع‌السير به دربار فلک‌شان برگماشت.

در اواخر شهر جمادی الاول، این اخبار بهجت مثل در دارالخلافة جاوید محل، معروض رأی شاهنشاه بی‌بدل شد و زیاده موجب انبساط و سرور خاطر خورشید محل آمد؛ غافل که زمانه غدار است و روزگار غدار ناپایدار؛ هر انبساطی را انقباضی در پی است و هر بهاری را خزان به علاوه دی. عن قریب - ان شاء الله المجیب - وقایع آن مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد.

لمؤلفه:^۱

میشود بیرون ز خرگاه فریدون ایرجی یا که از ایوان گشتاسب رود اسفندیار

[۴۸۴] الْمُقَدَّرُ كَاتِن^۲

۲. آن چه مقدر شده، خواهد آمد.

۱. ملی و مجلس: «مؤلفه»

ذکر ترتیب نقوش صف سلام حضرت اعلیٰ در محل چشمه علی واقع در خاک ری
برسنگ و اظهار حقیقت مکنونات خاطر شاهنشاه فلک اورنگ و
تحریر قطعه تاریخ زاده از طبع با فرهنگ

سلاطین سابق را از پیشدادیان تا زمان بعثت، بلکه بعد از بعثت نیز قانون این بوده که نفوس خویش را در امکنه متفاوتی بر وضع مختلفه بر سنگ نقش می‌بسته‌اند و نقاشان با صنعت و حجاران سنمار صفت از فرط نیرنگ‌سازی، رونق کارخانه مانی را می‌شکسته‌اند؛ چنان‌که نقوش عمارت تخت جمشید در بلوک خفرک و مرودشت فارس و بعضی نقوش دیگر در بلوکات مملکت مزبور، اعم از کازرون و دارابجرد و جهرم و قیر و کارزین و غیره و همچنین در ممالک عراق و خوزستان بر ثبوت این مدعا، دلیلی است واضح و برهانی است لایح. شاهنشاه صاحبقران خواست مثل سایر، سلاطین از خود آثاری در روزگار به یادگار بگذارد و نقشی از کرده سلاطین سلف بردارد.

در عرض راه دارالخلافة و بقعه مقدسه شاهزاده عبدالعظیم، چشمه‌ای است معروف به چشمه علی^۱ که رودی موجود از وسط کوه کوچکی برمی‌آید و در آن صحرا جاری می‌شود. محوطه وسیعی دارد که قابل و لایق این عمل است. استادان چابک‌دست نقاش و سنگتراش را امر فرمود که در یک ضلع از اضلاع آن محوطه برابر جنوب صف سلام سرکار اقدس و ملک‌زادگان مقدس را منقوش و منقور سازند و با جهدی کامل به مراتب سحر سازی پردازند.

عبدالله خان اصفهانی نقاش‌باشی و معمار‌باشی که در صنایع مهندسی و نقاشی، ثانی سنمار و مانی است، به انجام این خدمت کمر همّت بر بست و از وسط سال ماضی تا اوایل این سال نیکومال، این صنعت را جلوه بروز داده، از توجه خاطر همایون اعلیٰ بر قلّه جبل افتخار و اعتبار برنشست. به این بنده مدحت‌گزار امر شد که قطعه تاریخی

۱. در ضلع شمالی باروی ری قدیم صخره‌ای است که از سوراخ آن آب زلالی بیرون می‌آید در شمال گورستان ابن بابویه.

سُراید^۱ و حقیقت نسب و حسب این دودمان رفیع‌الشأن را در آن قطعه مذکور نماید. بنابراین، برحسب امر همایون قطعه [ای] موزون و دو مصراع شعر بر تاریخ خوش مضمون بدان مقرون ساخت و به جهت اطلاع آیندگان به تحریر آن پرداخت. قطعه مزبور بر دور آن نقوش محرر است و بینندگان را در نظر.

لمؤلفه:

حضرت صاحبقران فتحعلی شاه جلیل
کش بود فرمانده روی زمین جدّ و تبار
جد اعلایش بود همنام او فتحعلی
آن‌که از تیغ جهانگیرش جهان جست اعتبار
جدّ دیگر شد حسن شاه آن‌که از نیروی بخت
ملک ایران را مصفاً ساخت چون نعم‌القرار
شد جهانسوزش پدر عمش محمدشاه راد
کز وجود آن دو دارند ایل قاجار افتخار
مرزگرگان مسکن و آفاقشان زیر نگین
ملک توران مأمن و ایرانشان در اختیار
آن چهار از تیغ بودند افتخار کائنات
خسرو صاحبقران شد افتخار آن چهار
باجش آمد از فرنگ و زنگ و هند و روم و چین
وندین دعوا بود برهان کتاب روزگار
قرب چل سال است کآن آرایش ملک و سریر
ملک را رونق‌گزار و تخت را زینت‌نگار
تاکنون اولاد و احفادش فزون از هشتصد
هریکی در رزم دشمن رستم و اسفندیار

بختش ایمن از وبال و اختر آزاد از زوال
 ملک بیرون از حساب و دولت افزون از شمار
 دین احمد را معین و کیش حیدر را مطیع
 حق پرست و حق شناس و حق پذیر و حق گزار
 بین درین سرچشمه تمثال شهنشاه و بخوان
 قصه ظلمات و جم را بعد ازین افسانه وار
 بنگر از این صخره انوار خدایی چون کلیم
 کآن روایت را درایت گشته نقش شهریار
 تا ز هر مصراع تاریخی دگر باشد عیان
 خاوری گفتا دو مصرع چون دو در شاهوار
 نقش اسکندر بود از چشمه حیوان پدید
 باز یا انوار حق از طور موسی آشکار

ذکر خاتمه کار نواب نایب السلطنه در ارض اقدس و عرض مراتب قضیه واقعه
 به درگاه مقدس و ظهور التفات درباره بازماندگان و نونهالان نورس

در سنه یک هزار و دوست و سی و هشت هجری مطابق با سال فرخ مآل قوی ثیل
 ترکی، نواب مستطاب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا را، ناخوشی مزمنی که عبارت از
 ورم کلیه باشد [۴۸۵] به هم رسید و برحسب امر اعلیٰ جناب میرزا محمد طبیب
 اصفهانی احمدآبادی - از قراری که نگارش یافت - به جهت معالجه آن حضرت روانه
 تبریز گردید. مدت یک سال در آن ولا توقف کرد تا - الحمدلله والمئه - ناخوشی مزبور
 روی به بهبودی آورد. چون بی احتیاطی در حلق و جلق لازمه ذات انسانی است، رفته
 رفته امراض دیگر از قبیل بواسیر و نواسیر رخ داد و بالاخره حرارت کبد شدت کرده روز

به روز، روی در ازدیاد نهاد. اطبای ایران و انگریز در معالجه، یدبضا کردند تا مزاج مبارک آن حضرت را فی‌الجمله به اصلاح آوردند. مدّت دوازده سال صحیح به حکمت‌های علمی و عملی طبیعت را به حالت خود بر پای داشتند و از قوّت طالع شاهنشاهی، آن امراض مزمن را به حالت قوّت و قدرت نگذاشتند.

درین سال که ولیعهد خجسته خصال از قراری که ذکر شد، از خراسان به درگاه معدلت‌نشان گرایید و به سبب شدت حرکت، مرض مزمن‌تر گردید و ورمی سخت از پنجه هر دویای مبارک تا بیخ ران به هم رسید، اطبای انگریز که عبارت از حکیم کارمل و جان مکنیل باشند، به مرافقت اطبای ایرانی کلاً متفق‌اللفظ آن حضرت را منع از حرکت نمودند و لحظه بر لحظه بر انکار می‌افزودند. جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام، از فرط دولتنخواهی، حقیقت این مطلب را به خاکپای اقدس عرض نمود. اعلیحضرت شاهنشاه جهان نیز به توسط نواب شاهزادگان و محارم اندرون همایون، ولیعهد دوران را ازین عزیمت منع فرمود و آن حضرت این ممانعت را از جناب قائم مقام دانست و در حضور والا او را معاتب ساخته، از دست مرحمت پیوست او را کوبید تا توانست. چون غیرتی فطری لازمه ذات ولیعهدی بود و لحظه به لحظه تسلط بر ولایات هرات و خوارزم را خیال می‌نمود، لهذا آن‌همه ممانعت را قبول نفرمود.

از قراری که ذکر شد، در روز نوزدهم شهر ربیع‌الاول با کمال شوق به دارالملک خراسان شتافت و به سبب حرکت زیاد، مرض مزبور اشتداد یافت. چون حضرت آقا میرزا بابای تبریزی حکیم‌باشی خود را موافق نگارش به سفارت انگلتره نامزد کرده بود، طبیعی دیگر هم که از مزاج مبارک به واجبی اطلاع داشته باشد در رکاب آن حضرت نبود، لهذا حضرت اعلیٰ حکیم کارمل انگریز را مبلغ پنج هزار تومان نقد به صیغه حق‌القدم داده به اتفاق میرزا علی‌نقی رکن‌مازندرانی خویش و معتمد جناب آصف‌الدوله اللهیارخان قاجار دولّو از عقب او به دارالملک خراسان فرستاد و از قضایای اتفاقیه، حکیم مزبور در عرض راه گرفتار نوبه غش گشته، در منزل میامی بسطام قدم به عالمی دیگر گشاد و میرزا علی‌نقی مزبور به ارض اقدس شتافته، مراتب را به حضرت ولیعهد

دوران عرضه داد. بعد از اطلاع امنای دولت قاهره^۱ از وفات حکیم مذکور، جان مکنیل را، که از قرار نگارش، نایب اول و مستعد السفاره بود، تکلیف به عزیمت خراسان نمودند. چون مشارالیه از کیفیت ناخوشی ولیعهد نامدار اطلاعی کامل داشت، از در انکار صرف درآمده اولیای دولت نیز اصرار را موقوف فرمودند. حکیم داودخان مسیحی را که در دارالخلافت طهران بود، تدارکی شایان دیده، خواستند روانه نمایند. از اتفاقات، مشارالیه را نیز بلای نوبه عارض گشت و از عزیمت این سفر درگذشت. صاحبقران اعلیٰ مسرعی سریع السیر به دارالسلطنه تبریز فرستاده، حکم فرمود که آقا میرزا بابای حکیم باشی سفارت انگلتره را موقوف سازد و به جهت معجله به دارالملک خراسان پردازد. به مصداق: «إذا أراد الله شيئاً، هیأ أسبابه» این تدبیرات کلاً برخلاف تقدیر بود تا قضیه ناگزیری که قلم را در تحریرش کمال تقصیر است، رخ نمود. تبیین این مقال آنکه نواب نایب السلطنه العلیه بعد از روانه کردن جناب [۴۸۶] میرزا ابوالقاسم قائم مقام به صوب هرات بلافاصله بستری شد و ورمی که در اعضای سافل بود، مایل به برتری آمد. بالاخره کار به استفراغ کبد کشید و علامت وصول هادم اللذات ظاهر گردید. میرزا علی نقی رکن معتمد جناب آصف الدوله را که در ارض اقدس بود، احضار نمود و فقراتی چند جانگداز به این آیین در نزد او ادا فرمود که:

«از طالع بی زوال شاهنشاهی مرا چند فقره نشانه سعادت است و علامت وصول بر مدارج عزت و دولت: اول آنکه، از عهد صبی تا کنون که سنین عمرم به چهل و هفت رسیده، با کفره روسیه و فجره رومیّه در زد و خورد بودم و از فیض سعادت ذات همایون اعلیٰ، تمامت عمر خود را صرف جهاد نمودم؛ دویم آنکه، الحمدلله در حین خدمت شاهنشاه اسلام پناه، عالم را وداع کردم و حسرت فقدان خدمتی را در خاک نبردم؛ سیم آنکه، در چنین تربت پاکی زندگانی را بدرود گفتم و بر خاک هلاک خفتم؛ چهارم آنکه، در عهد دولت روز افزون با عزّتی شایان مرگ را دریافتم و در صورت رضای خدا و سایه خدا، به اعلیٰ فرادیس جنان شتافتم. عیالم، عیال شاهنشاه است و بازماندگانم، خانه‌زاد

آن درگاه. لله الحمد آرزویی در دل ندارم و با کمال شوق و انبساط روی به بساط انحطاط می‌آرم».

بالجمله، در صبح پنجشنبه دهم شهر جمادی‌الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و نه، مطابق با سال ثیلان ثیل ترکی، طایر روح پرفتوحش از قفس تن، بال پرواز گشود و در شاخسار درخت طوبی آشیان نمود. خروج از حریم حرمت برخاست و هر تن از خاصان در این مصیبت عظمی هنگامه‌ها آراست. میرزا علی‌نقی را در همان روز وفات، به عزیمت دارالخلافه برگماشتند و سه روز و سه شب، نعش شریفش را در ارگ منیف ضبط کرده، این قضیه را از اهل شهر پنهان داشتند. پس از بروز این فقره، اهالی شهر ماتمی عام بر پا کردند و آن نعش مطهر را به آدابی شایان به روضه رضیه جناب رضویه - علیه الثناء و التحیه - برده، در محلی مرغوب مدفون آوردند^۱. در یوم جمعه بیست و چهارم شهر مزبور، میرزا علی‌نقی مذکور وارد دارالخلافه طهران شد و پس از دو روز دیگر این خبر وحشت اثر به جسارت دو نفر از شاهزادگان کهتر معروض رأی صاحبقران عدالت ارکان آمد. کیفیت کدورت و ملالت خاطر خطیر اعلی در این مصیبت عظمی، وجدانی است نه تحریری. آنچه فریدون عجم را از فقدان ایرج و شاه گشتاسب را از سوگ اسفندیار بر سرآمد، این سلطان صاحبقران را در قضیه آن فرزند ایرج خصال اسفندیار مثال میسر شد.

جمع شاهزادگان اعظم و خادمان حرم محترم و خاصان درگاه و وُشاقان خرگاه و عموم رعیت و سپاه بر رسم عباسیان، ملبس به لباس سیاه آمدند و از وفور خروج و ناله، برهم‌زن بنیان ارکان هفتمین بارگاه شدند. بزم تعزیت و قرائت در سرای نواب ظل‌السلطان علی‌خان شاهزاده، که برادر صلبی و بطنی اوست، تا سه روز متوالی بر پا بود و هر طایفه دسته‌دسته علی‌التوالی در آن سرا آمده تعزیه‌داری می‌نمود. علی‌العجالة فرامین قضاآیین به افتخار نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا و جمیع امرا و وزرا و خوانین

۱. محل دفن عباس میرزا در پای پلکان صحن گوه‌رشاد، در جوار حرم حضرت امام رضا(ع) روبه‌روی ضریح مبارکه است.

دربار ولیعهد غفران‌نشان و مملکت خراسان شرف صدور یافت و به جهت تسلیه خاطر بازماندگان آن مرحوم، لاجین خان ترکمان غلام پیشخدمت خاصه دربار فلک‌شان، به دارالملک خراسان شتافت.

خلاصه احکام این‌که قرار کار بر همان منوال است که بود. ممالک آذربایجان و خراسان از [آن] نواب محمد میرزااست و تربیت او به اقصی‌الغایه منظور نظر مرحمت‌آرا. به طریقی که در حضرت ولیعهد مرحوم خدمت می‌نموده‌اند، زیاده به کار صداقت پردازند و درباب انجام کار هرات خود را به قصوری راضی نسازند و همچنین آقا علی‌اکبر مازندرانی پیشخدمت را با احکام لایقه روانه آذربایجان، و حضرت اعلیٰ به بازماندگان آن مملکت نیز به همان سیاق خراسان [۴۸۷] رطب‌اللسان آمد.

خلاصه تاریخ وفات آن حضرت از کلک مؤلف تراوید و درین رساله درج گردید.

لمؤلفه:

ای دریغ از کینه این چرخ غم‌پرور که هست
با بد و نیک جهانش عادت کین‌پروری
آورد از بهر بردن، پرورد از بهر مرگ
هان مپنداری پسر کار فلک را سرسری
عزم او جان‌کاهی است ای دل ز ماه مغربی
کار او بی‌مهری است ای جان ز مهر خاوری
غم دهد اهل جهان را، جان ستاند در عوض
عالمی او را درین بازار باشد مشتری
فرق او را دور کرد از افسر فرماندهی
دید اگر خورشید بفرق مهی کرد افسری
دست بیرون کرد و با سرپنجه کین بردرید
آن گریبانی که گوی اوست ماه و مشتری

برد آن شهزاده کساو تاج سر شاهنشهان
 از سر شاه جهان برداشت تاج سروری
 نایب سلطان اعظم حضرت عباس شاه
 آن‌که در رسم جلالش سیرت پیغمبری
 صارم اعدا شکار او به روم و روس کرد
 آنچه اندر خیبر و صفین حسام حیدری
 بس غزا با کافران بودش عزیز از تیغ او
 خوارتر ترسای روسی از یهود خیبری
 در شکار جرگه کفار کردی پردلی
 در قرار احمد مختار کردی یاوری
 خواستی فارغ شهنشه را ز حزم و عزم و رزم
 شه به بزم عیش او دائم به نظم لشکری
 در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب
 کردی ار بودی زجان افراسیابش چاکری
 داشت در دل عزم توران و هری کز حادثات
 در جستان ثامن آل عبا شد بستری
 کسارداران قضا دست از عمل برداشتند
 روح قدسی شد زجسم نازنینش اسپری
 نعش پاکش را در آن والا مکان کردند دفن
 حَبْذا خوش زندگانی مرحبا نیک اختری
 بهمنی رفت از میان اسفندیاری از جهان
 ای دریغ آن یال و کوپال و شکوه و سروری
 زین عزا بر سر فلک را توده خاکستر است
 زین عنا دربر ملک را جامه نیلوفری

جامه عبّاسیان آمد شعار روزگار
 لیک دایم چاک چاک از فرط ماتم گستری
 جای او را داد شاهنش به پور رادوی
 زآنکه بر نوباوگان خویش دیدش برتری
 این ولیعهد دوم را پادشاهی درخور است
 هان دلا این داستان را خود حکایت نشمری
 الغرض زد خاوری از بهر تاریخش رقم
 شد ولیعهد زمین عبّاس شاه از جان بری

ذکر مراجعت نواب امیرزاده محمد میرزا از هرات و تذکار هرگونه اتفاقات تا هنگام نوروز فیروزی آیات

قبل از وصول خبر وحشت اثر قضیه هائله ولیعهد مرحوم به نواب امیرزاده جلادت مرسوم، کارگزاران آن سرکار با کامران میرزای والی هرات بنای مراوده و مصالحه گذاشته، میرزا موسی رشتی نایب خراسان را با نجفقلی خان کردشادلو روانه شهر داشته بودند که قراری در کار موافقت نهاده، مراجعت نمایند. پس از رسیدن این خبر به امیرزاده مظفر، چون قحط و غلا روز به روز در اردوی ظفر اثر بیشتر و دشمن هم در پهلوی خیره سر بود، نواب امیرزاده به جهت چندین مصلحت، میل به مراجعت فرمود. میرزا موسی از شهر هرات به اردوی اشرف گرایید و نجفقلی خان به سبب گذرانیدن امور و قرار پیشکش دربار خلافت دستور، در نزد کامران میرزا متوقف گردید.

موکب والا به آیینی شایان از دور هرات حرکت و بعد از نزول به حوالی قلعه کوسویه معادل دویست خانوار سکنه آنجا را اناثاً و ذکوراً کوچانیده ایشان را به امیر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم قاینات بخشید. خوانین اعراب را در همان منزل مرخص

فرمود و با کمال آراستگی در رباط کافر قلعه منزل نمود. دسته‌جات سواره رکابی را نیز در آن منزل مرخص ساخت و در آخر شهر جمادی‌الآخره به ورود ارض اقدس پرداخت. باز ماتم زدگان عزاداری از سر گرفتند و عزاداران در هر گذرگاهی، شور روز محشر را وداع گفتند. پس از انجام رسوم عزاء، نواب امیرزاده آزاده مقرر فرمود که هشت هزار نفر پیاده نظام [۴۸۸] آذربایجانی را به سبب طول ایام سفر مرخص اوطان نمایند. چون فصل زمستان و عزیمت از آن‌جا به آذربایجان ممتنع بود، لهذا خوانین خراسان نظر به حسن خلوصی که با مرحوم ولیعهد زمان داشتند، نگذاشتند و استدعا نمودند که نوکر مزبوره در جمیع ولایات آن مملکت به قدر طاقت قسمت شود تا هنگام ظهور ایام بهار هر دسته [ای] بر سر هر خدمتی که مأمور است، رود.

پس از چند روز نجف‌قلی خان شادلو به اتفاق معتمدی از کامران میرزا به عریضه [ای] ضراعت‌آرا وارد و معلوم آمد که معزی‌الیه اتمام کار موافقت را محول به یار محمدخان وزیر خویش که در مشهد مقدس بود، داشته و رشته اطاعت دولت خداداد را برگردن صداقت گذاشته است. یار محمدخان مذکور با کارگزاران سرکار امیرزاده جلالت دستور، چند روزی بزم مشاورت چیدند تا کار را به جایی که منظور بود، رسانیدند. قرار پیشکش به مبلغ پانزده هزار تومان، و پنجاه بسته شال کشمیری داده شد و بنای سکه و خطبه و مالیات همه ساله نیز نهاده کامران میرزا قرار یارمحمدخان را تن در داد و مبلغ پنج هزار تومان نقد وجه پیشکش را از ابتدا فرستاد. یکی از پسران خود را به جهت ادای آداب تعزیت نامزد ارض اقدس کرد و معزی‌الیه با بقیه پیشکش روی به آن مکان مقدس آورد. بالجمله اهالی دو مملکت آذربایجان و خراسان از ضعیف و شریف و قوی و ضعیف و رعیت و سپاهی کلاً در جواب فرامین مطاعه شاهنشاهی که بعد از قضیه ولیعهد مرحوم به افتخار ایشان شرف صدور یافته بود، عرایض ارادتمندانه تحریر گردیدند و در حضرت اعلیٰ رشته اطاعت و ارادت امیرزاده اعظم را برگردن صداقت ثابت آوردند.

چون از قراری که نگارش یافت، مبلغ یک کرور از جمله ده کرور خسارتی دولت

روسیه باقی بود و ایمپراطور روس در هنگام رسالت نواب خسرو میرزا موقوف به مهلتی معین نمود. مرحوم نایب السلطنه پس از آن دو سال دیگر نیز مهلت گرفت و این مطلب را بنا بر مصلحتی چند به امنای دولت قاهره نگفت. شاهنشاه عالم به تصور این که موعد اوّل گذشته و وعده ادای کرور مزبور گشته است، لهذا اراده فرمود که قبل از وقت، چاره [ای] درین کار نماید و ابواب تقاضای وکلای دولت روس را مسدود فرماید. حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه داوطلب این مطلب شد که خود به سفارت روس رود و دو بر هم زن مطالبه یک کرور مزبور شود و اگر در دولت روس این معنی تحقق نپذیرد، به دولت انگریز رفته نظر به قرارداد تنخواه امدادی که در دو ساله جدال با روسیه داده نشده این کرور را خواهی نخواهی از کارکنان سرکار کمپنی بگیرد. کارکنان دولت علیه داوطلبی او را پذیرفتند و آنچه باید و شاید در انجام این مطلب کردند و گفتند. مبلغ پنج هزار تومان نقد به جهت تدارک به او داده شد و مشارالیه در پی این کار افتاده؛ نواب امیرزاده آزاده محمد میرزا بعد از اطلاع ازین اوضاع عریضه [ای] به خط و مهر خویش به درگاه اعلیٰ گسیل داشت که یک کرور تنخواه خسارتی دولت روسیه از قراری که سابقاً بر ذمه ولیعهد مرحوم بوده، اکنون بر ذمه این غلام است و زحمت امینان شوکت قاهره درین راه موجب شرمساری این ارادت فرجام. نه سفیری روانه سازند، نه به انقاد هدیه و تحفه پردازند که - ان شاء الله المجیب - عن قریب خود از عهده این کار برمی آیم و موافق قراری که با کارکنان دولت روس داده شده خود تسلیم می نمایم.

عریضه مزبور به جهت حجت در سرکار همایون ضبط و حاجی میرزا ابوالحسن خان مذکور از سفارت ممنوع گشته، نادم ازین داوطلبی و خبط شد. مبلغ پنج هزار تومانی که به جهت تدارک گرفته بود پس داده، سایر خسارت هایی که از مال خود تدارک دیده بود، بر سر این کار نهاد. بالجمله، برحسب امر اعلیٰ جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام به رکاب فیروز احضار شد که در شب نوروز فیروز شرفیاب درگاه آسمان جاه گشته، امور منصب ارجمند نیابت سلطنت و قرار مهمات مملکت آذربایجان و ساحت

خراسان و تعیین سفر بهار از هم گذشته باشد.

محمدباقرخان قاجار دولو کوتوال قلعه طهران که خال خجسته فال نواب امیرزاده با جلال است، تا حضرت امیرزاده محمد میرزا و سایر امیرزادگان و اهالی مملکت خراسان را [۴۸۹] از تعزیت برآرد، برحسب امر اعلیٰ با یک‌صد دست خلعت آفتاب طلعت روانه خراسان شد و میرزا محمدخان ملقب به بیگلربیگی ولد جناب آصف‌الدوله که بطناً نبیره شاهنشاه صاحبقران است نیز با یک‌صد دست دیگر عازم آذربایجان آمد که نواب امیرزادگان و اعظم آن دو مملکت از سپاهی و رعیت در شب نوروز فیروز کلاً از عزا برآیند و از همت سرشار خسروی ابواب بهجت و فیروزی بر چهره گشایند.

بیت:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت

ذکر گرفتاری ایل بیگیان ایلات فارس و برخی از عمال آن مملکت در ازای انواع جنایات و جسارت

طایفه ترک قشقائی، که در مملکت فارس ساکن می‌باشند، اصل ایشان از طایفه اخلاج است که در خلجستان قم و ساوه سکنی دارند و نژاد ایشان از مغول ترکستان است که در زمان سلطان سنجر سلجوقی به مملکت روم رفته و در ایام شاه عباس بزرگ صفوی مراجعت نمودند. در اوقاتی که جماعت خلج از مملکت روم به دارالملک ایران می‌آمدند، طایفه قشقائی به سببی از اسباب از جماعت مزبور جدايي جسته فراراً به سمت مملکت فارس رفتند و به این سبب آن‌ها را «قاجقائی» گفتند که در لغت ترک به معنی گریخته است و از کثرت استعمال قشقائی شده. رؤسای این طایفه همواره اوقات به طریق کدخدایی و فروتنی مدار می‌گذرانیدند و به سبب این فروتنی و کدخدایی بر سایر ریش سفیدان ایلات فارس از عرب و ترک و غیره، ریش سفید و ایل بیگی

می‌گردیدند. در سالی که حاجی میرزا رضاقلی نوائی از وزارت خراسان معزول و بعد از زیارت بیت‌الله الحرام از راه عمان به دارالعلم شیراز رفته به خدمت وزارت فارس مشغول شد، جانی خان قشقائی معروف به ایل بیگی که مردی نیکوروش و کدخدانش بود، با او خصوصیت کرد تا به توسط مشارالیه به قاعده ملک خراسان از لقب ایلخانی نام برآورد.

بعد از فوت ایلخانی چند خلف از او مخلف شد و ولد ارشدش محمدعلی خان که به طرز پدر، بویی از کدخدایی داشت، ایلخانی گشت و ولد دیگرش مرتضی قلی خان لقب ایل بیگی یافته در مرحله مغروریت و تهور از هرچه در تصور آید، درگذشت. محمدعلی خان ایلخانی از فرط کدخدایی و تن‌آسایی به توقف شیراز پرداخت و امورات ایل گردانی و وصول مالوجهات دیوانی و مهمات زراعت و فلاح و گردش در هر ولایت و ناحیت را محول به ایل بیگی، یعنی مرتضی قلی خان ساخت. مشارالیه در حسن ظاهری از حیثیت چهره و سیما و شانه و بالا و ریش فراخ و هوش صماخ بی‌نظیر بود و در محاسن باطنی از رهگذر عزم کامل و حزم شامل و دوستی در امور و غور در مرحله غرور، آوازه‌اش عالمگیر. بالجمله، از فرط غرور به خیالات دراز و دور افتاد و قرارهای جدید در کارها داد. ریش سفیدان سایر ایالات را از اتراک و اعراب و غیره متدرجاً در حضرت فرمانفرما منسوب به خیانت کرد و دست همه را از کار کوتاه کرده جمیع اختیار ایالات فارس را در قبضه اقتدار آورد.

مرتضی قلی خان از شصت هزار خانوار ایلات فارس، موازی دو هزار خانوار متمول زبده برگزید و دو هزار نفر نوکر ازین دو هزار خانوار برگزیده به جهت خویش گرفته مربی ایشان گردید. این دو هزار خانوار^۱ را عمه نام گذاشت و آن دو هزار نفر نوکر را دایم‌الاوقات مسلح و مکمل با اسب و یراق بی‌بدل همواره در پیش خویش می‌داشت. در حرکت و سکون به طوری که نه شایسته شأن او بود، رفتار می‌کرد و در افراشتن خیمه‌های بزرگانه و آراستن کارخانه‌جات امیرانه از قبیل فراش‌خانه و صندوق‌خانه و

۱. ملی و مجلس: «خانوار»

کارخانه و قهوه‌خانه و اصطبل و غیره و تربیت ارباب اطراب و ترتیب هرگونه آلات و ادوات و اسباب، به بدنامی نام برآورد. در محفل او ارباب طرب در [۴۹۰] اشعار فارسی و ترکی او را سلطان می‌خواندند و ندمای خاصش دامان استغنا بر داستان سلاطین با تمکین می‌افشاندند. گاهی ایلات بختیاری را به بهانه [ای] بی‌جا می‌تاخت و زمانی به تسخیر بعضی از ولایات عراق که ایلات را ییلاق بود، می‌پرداخت.

وقتی، آن دو برادر راه کارکنان نواب فرمانفرما را زدند و امیرزاده شاهرخ میرزای فرزند ارجمند او را برداشته با معادل هشت هزار جمعیت از ایلات عازم تسخیر ولایت قمشه شدند؛ خان‌خانان سلیمان‌خان را که نیره دخترى حضرت صاحبقران و حاکم آن سامان بود، از قمشه بیرون کردند و امیرزاده شاهرخ میرزا را در آن دیار مقیم آوردند. بالاخره از حکم محکم صاحبقران عدالت ارکان از آن ولایت دست کشیده به جنایات دیگر مشغول شدند.

حضرت شاهنشاه در [بار] ثانی، محمدزکی خان نوری وزیر معزول آن مملکت را نظر به استدعای نواب فرمانفرما به اسم سرداری روانه فارس فرمود و خان مزبور حسب الامر خاقان عدالت دستور به آن ملک روانه شد و این مطلب مجدداً طغیان آن دو برادر و اعوان ایشان را بهانه آمد. معادل پنج هزار جمعیت، باز از ایلات برداشته در میان حد فارس و عراق نشستند و همت بر ائتلاف محمدزکی خان و همراهان او بستند. مشارالیه در اصفهان می‌زیست تا دانست به جز مراجعت چاره نیست. در سالی که موکب اعلیٰ به دارالعلم شیراز تشریف فرما شد، مرتضی قلی خان مزبور در شرفیابی حضور پر نور معاذیر آورده از بنادر فارس روی به دارالعلم شیراز نکرد و ایلات را نیز به قانون مستمره به جهت ییلامیشی به سمت عراق نیاورد.

از قراری که نگارش یافت، در همان سال آقا باباخان مازندرانی فراشباهی معتمد قدیم نواب فرمانفرما به منصب سرداری مملکت فارس سرافراز شد و در باطن، در ازای بروز این مرحمت مأمور به گرفتن مرتضی قلی خان فتنه‌انگاز آمد. وقایع وصلت ایشان با حاجی میرزا علی اکبر قوام‌الملک خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله سابقاً

ذکر شد؛ شاهنشاه مروّت ارکان که رعایت احوال بازماندگان حاجی مرحوم را زیاده منظور می فرمود، راضی به این مواصلت نبود، از فرط مرحمت و وفور التفات، همشیره نواب کامران میرزا را که برادر و خواهر هر دو محبوب و محبوبه بودند، به میرزا علی محمدخان داماد ایلخانی مزبور خطبه کرد و اقطاعی نیز در حومه شیراز به او داده، به اعتقاد صاف خویش قوام الملک مصلحت کیش را ازین تهمت و تشویش برآورد. ایلخانی و برادرش باز از خیال بیهوده دست برنداشتند و از قراری که اظهار شد، ایلات فارس را بر خلاف معهود برداشته روی به ساحات کرمان گذاشتند از عزیمت نواب فرمانفرما به صوب کرمان فتنه و فسادى که قبل ازین ذکر شد، روی داد و شاهنشاه عاقبت نگر به فکر تدمیر آن تیره بختان افتاد.

در سال قبل که نواب شجاع السلطنه، حسن علی میرزا را مأمور به اصفهان و فارس می فرمود، در باب گرفتاری حضرات، بعضی فرمایشات به او نمود. نواب شجاع السلطنه العلیّه در توقف اصفهان، فروغ الدوله اباخان ولد خویش را نزد نواب فرمانفرما به دارالعلم شیراز فرستاد و فرمایشات سرکار اقدس را پیغام داد. معزى الیه نیز آقا باباخان سردار را که در باطن، حکمی از سرکار عالم مدار داشت، به جهت گرفتاری مرتضی قلی خان به بهانه دیگر به سمت بلوک فیروزآباد روانه ساخت و خود در شیراز به گرفتاری محمدعلی خان ایلخانی و داماد او میرزا قاسم خان خلج پرداخت.

حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک را در آن حالت مطلق العنان داشتن، و او را به حال خود گذاشتن، خلاف رسوم حزم و احتیاط بود، لهذا امام قلی میرزا ولد خود را به خانه او فرستاده، مشارالیه را که در بقعه امامزاده سید علاءالدین حسین در همان روز به عنوان بست رفته بود، به اقبیح وجهی برآورده، از میان بازار و برزن با بی اندامی های هر مدّعی و دشمن برده، با آن دو فتنه گر در یک جا محبوس نمود. میرزا محمدخان کلاتر ولد حاجی میرزا علی اکبر را نیز بر آن محبوسین افزود. خلاصه، آقا باباخان سردار در قلعه [ای] از قلاع [۴۹۱] فیروزآباد منزل کرد و مرتضی قلی خان ایل بیگی را که در خارج آن قلعه در میان ایل با طمطراقی جلیل بود، به تدابیر صائبه به درون قلعه آورد. مشارالیه غافل از حقیقت کار، چهل نفر از همان نوکرهای مسلّح را که مذکور شد، با خود برداشت

و روی به قلعه مذکور گذاشت.

آقا باباخان قبل از آمدن او، در خارج و داخل قلعه احتیاط کار خود را کرده بود و جمعیتی از غلامان نواب فرمانفرما و غیره را در هر گوشه [ای] مخفی نمود. بعد از آن‌که فی مابین ملاقات واقع شد، آقاباباخان در هنگام صحبت، کاغذ نواب فرمانفرما را که در باب گرفتاری مرتضی قلی خان نوشته بود، به دست او داد و مشارالیه بعد از خواندن، عربده کنان و یاوه‌گویی با آدم‌های خویش روی به دروازه قلعه نهاد و در پیش روی دروازه از خارج قلعه تفنگچانی که احتیاط را آماده بودند، ایشان را هدف گلوله نمودند. مرتضی قلی خان و آدم‌هایش چون راه بیرون شدن را مسدود دیدند، باب قلعه را بر روی خود بستند و در دهلیز دروازه اقامت گزیدند. تفنگچانی که در قلعه بودند از روزنه بام و دامنه دهلیز، ایشان را هدف تیر بلا ساختند و نوکرهای مزبوره، دور مرتضی قلی خان [را] گرفته و او را در میان خود پنهان کرده به مدافعه پرداختند؛ تا آن چهل نفر یک جا در هواخواهی او جان ندادند، دامن نگاهداری او را از کف ننهادند. خلاصه، بعد از گرفتاری مرتضی قلی خان معلوم شد که یک پایش زخم گلوله برداشته، بعد از ورود به شیراز به فاصله چند روزی روی به عالم دیگر گذاشت. میرزا قاسم خان خلیج به جرم جنایات بسیار از دو دیده نابینا شد و اموال و اسباب او و گرفتاران از صامت و ناطق دستخوش غارت و یغما گردید. باغی از مستحدثات ایلخانی مزبور در خارج دروازه کازرون شیراز و مقبره اموات آن طایفه فتنه‌انباز است، مبلغ شصت هزار تومان زر نقد به تدبیرات مختلفه از آن مقابر بیرون آوردند و اضافه اسباب یغمایی کردند: «فاعتبروا یا أولی الأبصار».

بالجمله، چون خمیر مایه فتنه و فساد مرتضی قلی خان بود، لهذا نواب فرمانفرما بعد از هلاک او، سایرین را از حبس برآورده در کار خود مشغول نمود. تاریخ وفات مرتضی قلی خان مزبور از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

ل مؤلفه:

منعت نمی‌کنم که مکن تکیه بر جهان مرگ است چون که عاقبتش رأی رأی تست

گر صد هزار سال بمانی که یک دم است
 جان گیردت سپهر در آخر به صد حیل
 نهاد بر عذاربُتی غازه حیات
 یک تن گلی نچید ز گلزار روزگار
 بنگر که هیچ نام ز دستان بود به جای
 خان بلندمرتبه آن مرتضی قلی
 در احترام یاران دل گرم بود و شاد
 چون لفظ را فکندی از نام مرتضی

تا آخرین نفس بنگر از دم نخست
 بر روزگار دل منه و کار سخت سست
 کز آب دیدگان عزادار وی نشست
 کآخر چو مرگ خاری از خاک او نرست
 در سیستان سفر کن و بگذر به شهر بست
 پیوند جان برید و به مینومقام جست
 در انتقام دشمن چالاک^۱ بود و چست
 کن خاوری حساب که تاریخ شد درست

بخش ۵

بهاریه سال خجسته خصال یونت ئیل ترکی
مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و نه و آمدن سرکردگان انگریزی

پلنگ شیرآهنگ و نهنگ بحر ادبار، اعنی مهر سپهر مدار، درین سال فرخنده آثار
بعد از انقضای یک ساعت و سی دقیقه از روز جمعه دهم شهر ذی قعدة الحرام سنه
یک هزار و دویست و چهل و نه مطابق با یونت ئیل ترکی به خلوتخانه حمل تحویل کرد و
دست زمانه شاهدان پژمرده باغ را به تازه آبی به روی کار آورد. خسرو گل با یک جهان
تجمل به زیارت روضه مطهره گلزار شتافت و از همت سرشارش طاق و رواق اغصان
رعنا و نسترون از خشت زرین و مرآت سیمین گل های رنگین آرایشی دیگر یافت.
عیش نوباوگان چمن را بزم های ملون در عرصه گلشن چیده شد و نوعروسان
سنبل و سوری در حجال عزت و خوبی آرمیده. فرنگی نژادان شکوفه از پی تعلیم
سربازان اغصان به ایران زمین گلشن تاختند و پرستاران قوای نامیه ناتوانی خسرو زردگل
را جامه قواهای ملون در صحن چمن انداختند. امیرزادگان سروهای آزاد، ترکمانان
تنگ چشم قمار را اسیر [۴۹۲] سرینجه رعونت نمودند و کاربردان دولت بهار، سفیر
روسی نژاد سمن را به درگاه سلطان سوری پای تعجیل برگشادند. امیرزاده قوه نامیه از
خاور زمین طبیعت به دارالخلافه گلشن شتافت و از فریاری شهریار بهاری، منصب
ارجمند نیابت سلطنت یافت. خسرو سوری، مایل به گشت متنزّهات چمن گشت و پس
از چند روزه وقوف، مزاج طراوت امتزاجش از حد اعتدال درگذشت. صدمات صرصر

بهارش از تخت مرصع گلبن بر خاک هلاک افکند و دست گلچین صبا دهان نوشخندش را
از خاک تیره آکند.

رباعی:

گل صبحدم از شاخ برآشفست و بریخت با باد صبا حکایتی گفت و بریخت
بد عهدی عمر بین که یک هفته ز شاخ گل سرزد و غنچه کرد و بشکفت و بریخت

چنار را ازین غم، دست حسرت بر سر و غنچه را ازین ماتم، خون محنت در جگر
و نیلوفر را ازین مصیبت، جامه نیلی در بر شد. شهزادگان غنچه رخت صبوری چاک و
بنات نبات ازین غصه بر سرخاک کردند. عالم گلشن تغییر یافت و ایمنی از اقطاع چمن
روی برتافت. شاهزادگان سرو و صنوبر هریک به هوای خود سری سرها افراختند و
شوکت اردی بهشت را، که ولیعهد سلطان فروردین است، بر طاق نسیان انداختند.
اندوخته‌های سیم و زر اوراق الوان ریاحین و ازهار را از دفینه خاک بیرون دادند و بدره
بدره انعام و تنکه تنکه^۱ احسان از آن اندوخته‌های فراوان بر جیب و دامن گلچینان
نهادند. رونق‌افزای کعبه و کنشت، اعنی ولیعهد اردی‌بهشت با شوکتی تازه و طراوتی
بی‌اندازه به تختگاه چمن خرامید و اورنگ با فرّ و فرهنگ گلستانش قرارگاه سلطنت
گردید. سرکشان سرو و صنوبر ندای اطاعت در دادند و خطیبان عنادل و قماری به آوای
خطبه خلافت آن آرایش اورنگ با زیب و رنگ بهاری لب برگشادند. در دارالضرب گلشن
سکه سلطنت به نام آن برازنده بزم طراوت بر سبایک ازهار زدند و ملک‌زادگان ابرهای
پراکنده به هر بوم و بر به دربار نزهت اثر گلزار احضار شدند.

شاهنشاه صاحبقران و ظل‌الله کشورستان به سبب ضعفی که از ناخوشی پاره‌پاره
مزاج همایون آثار داشت، به جهت جلوس بزرگ شیلان سترگ پای همایون بر پایه تخت
فلک رخت نگذاشت و به همان آرایش بزم تحویل در خلوت بهشت تبجیل کفایت فرمود
و آرایش محفل شیلان را به روز عید غدیر محول نمود. درین سال نکبت مأل، اضلاع
مستمری عید سعید را بالمره موقوف ساخت و این عمل بر آن شهریار خورشید محل

۱. تنکه: آهن سفید، سکه رایج از زر و سیم و مس

میمون نگشته به شیلان عالمی دیگر پرداخت. بالجمله، بعد از نوروز فیروز، موازی بیست و چهار نفر از سرکردگان و معلّمین انگریز، که سرتیپ ایشان کرنیل نام داشت و حسب الامر الاعلی به جهت تعلیم سربازان آذربایجان از دولت بهیّه انگریز فرمایش دوستانه شده بود، از دارالملک هندوستان رسیدند و در خانه [ای] که متعلق به ایلچیان آن دولت است، منزل گزیدند. مستر لنینسین^۱ معلّم توپخانه که سابقاً احوال او اعلام شده نیز با قدری تفنگ انگریزی فرمایشی سرکار اعلی در رسید و مشمول عواطف ملوکانه گردید.

خلاصه، چون شاهنشاه آگاه در ایّام ناخوشی، زیارت حضرت بضعه احمدی -علیها السلام- را از روی نذر بر ذمت همّت اعلی واجب شمرده بود، لهذا در روز سه‌شنبه پنجم شهر ذی‌حجه الحرام از دارالخلافه طهران به دارالایمان قم نهضت فرمود و بعد از ورود و فیض زیارت آن حرم فردوس نمود، مقرر فرمود که به سرکاری حضرت میرزا محمدعلی خان کاشانی وزیر سابق نواب ظلّ السلطان که از عمل معزول و در آن مکان شریف به زیارت و دعاگویی مشغول بود، طاق پیش روی رواق عرش مساق از سقف و جدار کلاً زراندد و طلاکوب شود و اصل رواق از نصیب آینه‌های روسی و چینی، چون آینه‌خانه سپهر مقرنس مطلوب و مرغوب آید. دست دریا نوال برگشاد و نقود زر و سیم، به قدری که آن کار را کافی باشد، تحویل و او غافل که روزگار ناپایدار غدار است و عن قریب از فقدان سرکار شهریاربنیان این کار ناپایدار.

در خلال این احوال، نواب سیف‌الدوله سلطان محمدمیرزا [۴۹۳] حکمران دارالسلطنه اصفهان بر حسب احضار وارد گردید و حضرت اعلی عزیمت مراجعت را تصمیم فرمود. روز شنبه شانزدهم شهر مزبور به مقرّ دولت قاهره رسید. در روز دوشنبه عید غدیر، نظر به وعده مقررّه در خلوت خاص، به افشاندن سیم و زر در دامن کهنتر و مهتر مشغول شد و هریک از چاکران انعام عامش را مشمول آمد.

ذکر سور پر سرور نَوَاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دارالسلطنه اصفهان و
سایر شاهزادگان والاشان

باز جهان پیر را پیرایه از نو بستند و مشعبدان پرهنر رونق شعبدهای سپهر لعبت‌گر
را درهم شکستند. جهان پر از عیش و نشاط شد و جهانیان مایل سرور و انبساط.
حضرت اعلیٰ را عزیمت طوئی بزرگ و عیشی سترگ از جهت نوباوه ریاض سلطنت
نَوَاب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا حکمران دارالسلطنه اصفهان تصمیم یافت و
هر یک از کارپردازان دربار سلطنت، انجام این مهم را از پی کاری شتافت. ارباب اطراف
از اطراف رسیدند و مشعبدان صنعتگر در هر گذرگاهی اسباب سحرپردازی درچیدند.
اسواق دارالخلافه را، مِنْ اَوَّلِهِ اِلَى آخِرِهِ، آیین بستند و شب‌ها از افروختن شموع و
مشاعل، رونق وادی ایمن و طور را شکستند. پرکاری شعبده‌بازانِ پرفن به جایی رسید که
چرخ مشعبد، انگشت حیران به دندان گزید. از آن جمله، در سبزمیدان خارج ارگ
همایون یک رأس الاغ سترگ را به امداد یک رشته مفتول باریک و یک تخته نازک، شب
و روز در هوا باز داشته تعلیف و تعلیق می نمود و بر حیرت ناظرین می افزود. آتشبازان
هنرپیشه در میادین خارج و داخل ارگ همایون کمال اندیشه به کار بردند و از ترتیب
ترکیب اشجار باثمار و هیاکل حیوانات بی شمار و کاسات آفتاب و ماهتاب و سهام
شُهب انتساب، افزون از حد نصاب، زنگ غم از مرآت خاطر ستردند. طوی نَوَاب
شاهزادگان را پختند و امرا و وزرای ذی شأن و اشراف و اعیان اطراف و چاکران درگاه
عرش مطاف و وضع و شریف و قوی و ضعیف را محافل ملوکانه برپاساختند و به جهت
صرف این عیش مهنا، خانات و اسواق دارالخلافه را از جنس هر نوع مأكولات و
مشروبات پرداختند. نظم محافل را امیران توانا و وزیران دانا کمر خدمت بر میان جان
بستند و سرافرازان هفت کشور در محافل فردوس اثر، اظهار فروتنی و مهمان‌نوازی را در
صفوف نوال نشستند.

در اندرون همایون نیز اوضاعی پرزب‌تر از بیرون چیدند و در دعوت این سور
پر سرور، نسوان نَوَاب شاهزادگان و امرا و وزرا و خوانین و ارباب قلم و اشراف و اعیان

نزدیک و دور را طلیدند. گفتی همانا بهشتی است پر از حور، یا آن‌که سپهری است مملو و مشحون از ماه و هور. گنج‌های بادآورد کسروی بر حسب امر خسروی پرداخته شد و کار این عیش مهتا بر احسن وجهی ساخته. عیش نواب نیرالدوله العلیه فرخ‌سیر میرزا صاحب اختیار ولایت همدان، که برادر صلبی و بطنی نواب سیف‌الدوله است، با سر نواب صاحبقران میرزا سالار توپخانه و زنبورک‌خانه مبارکه، ضمیمه این جشن والا گردید و سلیمان‌خان افشار قاسملو سرکرده هزاره افشار و حسین‌علی‌خان ولد دوستعلی‌خان بسطامی معیرالممالک درگاه سپهرمدار را نیز از شرف مصاهرت اعلیٰ فرق اعتبار به اوج ثریا رسید.

بالجمله، در روز دوشنبه عیدغدیر، که بدایت این جشن کبیر است، تا مدت یک‌هفته تمام روزان و شبان بازار طرب گرم بود و زهره خنیاگر از صنعت‌سازی و شعبده‌بازی شاهدان رامشگر در شرم. شاهنشاه صاحبقران همه روزه طرف عصر علی‌التوالی دو ساعت به غروب مانده در تالار فوقانی کریاس بلنداساس نشستی و همّت ملوکانه بر افشاندن بدره‌های سیم [۴۹۴] و زر و احسان و تحسین مشعبدان رامشگر و کشتی‌گیران پیل‌بیکر و رسن‌بازان غلمان منظر و ارباب اطراب دیگر بستی. شب‌ها سطوح میدان و هوا از شررافشانی آتشبازان پرفر رشک وادی ایمن بود و روزها از صدای کوس و کرّ نای و آواز مطربان طرب‌افزای، شورشی در فرق مرد و زن عموم متوطنین دارالخلافه می‌افزود. در نهار و شام، هر فرقه [ای] از خواص و عوام، از خوان احسان و انعام شهریار با احتشام نعمت‌های الوان خوردندی و سیم و زر بی‌پایان بردندی. القصّه، در روزی سعیدتر از عید نوروز و شبی خرّم‌تر از نوروز فیروز، عقد خورشید و ماه به هم بسته شد و قران زهره و ناهید به یکدیگر پیوسته آمد. پس از انقضای این جشن مهتا، بر حسب امر اعلیٰ خلّاع آفتاب‌پایه و ملبوسات گران‌مایه به هریک از نواب شاهزادگان و امرا و وزرای دیوان و سران و سرکردگان و اشراف و اعیان، بلکه آحاد چاکران و عموم رعیت و سپاهی داده شد و هرکس فراخور احوال، پیشکشی به جهت مبارکباد این جشن میمنت اتصال بر طبق ارادت نهاد. نواب سیف‌الدوله العلیه

دو روز بعد از انقضای جشن روانه دارالسلطنه اصفهان شد و حضرت نیرالدوله عازم همدان گردید و هر یک از آن دو شاهزاده کامکار و کامران به کام دل رسید. تاریخ این عیش مهتا از کلک مؤلف تراوش کرد [ه] یادگار را به تحریر درآورد.
لمؤلفه:

زهی سوری که از شورش فلک شد دفزنان چون مه
خهی بزمی که از سورش جهان شد نغمه‌ران چون نی
عروسی‌های دیگر پیش این جشن همایون‌فر
بسی می‌بود ابتر چون به جنب نوبهاران دی
زمین گردید پرنعمت ز بذل شاه نام‌آور
زمان افتاد در راحت ز جود صهر فرخ‌پی
بپا جمشید نقد اینک به تخت شهریاری بین
چراگویی که کی جمشید بود و همسرانش کی
بینید این طراز مسند کی را به بزم جم
سخن دیگر مرانید ای عزیزان از جم و از کی
بین این نقد و از آن نسیه بگذر ای دل و کم‌گو
که قانی ز ترکستان درآمد حاتمی از طی
زهی نام‌آوری کز فرط جود و مکرمت بخشد
زشیراز آن‌گزين زرقان و از ری نام‌آور جی
جواد نامور سلطان محمد میرزا کز فر
به خیل جمله ابنای ملک افزوتر آمد وی
همی از فیض دارا گشت همسر با پری‌رویی
که ماه آسمان دارد ز شرم وی رخی پرخوی
پُر آمد تاختگاه جم ز صاحب‌منصب و مطرب
ز ملک خاور و از شهر شیراز و ز مرز خوی

ایاغ مهر و مه از بهر فیض شب‌نشینان شد
 همی در بامداد و شام از راح شفق پر می
 یکی از می‌پرستان چرخ دگر دی مهر چون می را
 همی در شامگاهان بلع و اندر بامدادان فی
 چنین گنجی که او را شد میسر کی کسی دارد
 فلک با آن‌همه سیم و زر آمد پیش او لاشیء
 چنان بذلی درین عیش مهتا کرد در عالم
 که آمد نام آن نام‌آوران قاآن^۱ و حاتم طی
 پی تاریخ سال سور دلکش خاوری گفتم
 که نای سور از سلطان محمد میرزا در ری

ذکر گرفتاری ترکمانان آق‌دربند و بسطام

و ورود فرستادگان ایمپراطور روسیه و سوء مزاج سرکار همایون و انقلاب دهر دون

در اواسط شهر محرم الحرام سنه یک‌هزار و دویست و پنجاه به توسط مسرعان سرکار امیرزاده با احتشام محمد میرزا والی مملکت خراسان، خبر رسید که بعد از وفات سرکار ولیعهد مغفرت آیات، نواب خسرو میرزا که به حفظ محل آق‌دربند رفته، امر آنجا را انتظامی کامل داده بود. از اتفاقات حسنه، جمعی از ترکمانان تکه که به تاخت ولایات حول و حوش رفته بودند، مراجعت می نمودند. نواب خسرو میرزا ایشان را ملاقات و دعوایی صعب روی داده، پس از اندک کروی از طالع بی‌زوال خسروی، ترکمانان برخی اسیر سرپنجه تدبیر و بعضی طعمه شمشیر امیرزاده شیرگیر گشته روانه ارض اقدس شدند.

نَوَّاب خسرو میرزا بعد از ظهور این خدمت باطناً هوای زیاده‌سری داشت، لهذا بهانه [ای] را دست‌آویز کرده و از برادر فرخنده‌اختر کدورتی به خاطر آورده روی فرار به دارالخلافه طهران گذاشت. در یوم بیست و چهارم شهر محرم الحرام با معادل یک سوار در رسید و به سبب رعایت جانب نَوَّاب والی والاشان، به هیچ وجه من الوجوه مورد [۴۹۵] التفاتی نگردید. در دولتخانه حضرت ظل السلطان منزل کرده با هزاران حسرت و محرومی از حسرت، شبی به روز و روزی به شب می‌آورد.

در خلال این احوال، از ولایت بسطام نیز خبر رسید که جمعی از ترکمانان تکه به تاخت ولایت ترشیز رفته بودند و اموال و اسیر بسیار گرفته، مراجعت می‌نمودند. نَوَّاب اسماعیل میرزا صاحب اختیار ولایت بسطام جمعیتی از سواره ابواب جمعی خود را بر سر راه فرستاده به ترکمانان مزبوره دوچار^۱ و بعد از زد و خورد بسیار، موازی بیست نفر از آن قوم شرار گرفتار قید اسار و پانزده نفر دیگر طعمه شمشیر آبدار گردید. اموال منهوبه را از صامت و ناطق استرداد کردند و تسلیم اهالی آن بلاد آوردند. سرهای مقتولین را به دارالخلافه روانه و این معنی التفات درباره اسماعیل میرزا را بهانه آمد.

بالجمله، چون فی مابین دولتین ایران و روس بعد از ظهور مصالحه جاوید مأنوس، کمال خصوصیت و الفت منظور بود و روز به روز به سبب بروز پاره [ای] ملزومات دوستی بر مراتب یک جهتی می‌افزود، لهذا حضرت نیکولای پاولیچ پادشاه روسیه بعد از قضیه هایل^۲ حضرت نایب السلطنه مغفور - البسه الله حلل النور - لازمه عزاداری را به عمل آورده، ارستوف نامی از معتمدین درگاه را با نامه تعزیت همراه به درگاه شاهنشاه آگاه گسیل کرد و مؤمی‌الیه در اواسط شهر محرم الحرام وارد گردیده و در زمانی با اختصاص، به شرف حضور اعلی مشرف گشته نامه دوستی ختامه را از نظر انور گذرانید. در آن نامه بعد از اظهار تعزیت، سفارشی از بازماندگان ولیعهد دوران خاصه والی والاشان خراسان رفته بود و فرستاده مزبور نیز بعضی پیغامات زبانی درین باب عرض نمود. در همان اوقات، شاهنشاه معدلت آیات به سبب ظهور التفات و برخی مهمات،

۱. در نسخه ملی و مجلس، واژه «دچار» به صورت «دوچار» آمده است.

نواب امیرزاده اعظم را از مملکت خراسان احضار کرد و گماشته [ای] از بندگان آصف‌الدوله علیه‌الله‌تعالی‌ه را به جهت این مهم روی به آن دیار آورد. فرستاده روسیه پس از حصول کام از انعام عام شهریار با احتشام، با جواب نامه موافقت انجام راجع گشت و مجدداً به قانون پار، مزاج مبارک شهریار تاجدار از حد اعتدال درگذشت. مدت دو ماه ناخوشی‌های مختلف از نوبه و ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و بواسیر و غیره امتداد یافت و به سبب ظهور اضطراب ساکنین دارالخلافت از اعلی و ادنی، هرکس در پی کاری شتافت. در بین ناخوشی مزاج مبارک، دو سه دفعه اخبار ارجوفه موحش از اندرون اعلی به بیرون رسید و اضطرابی عجیب در مردم دارالخلافت ظاهر گردید. این اخبار وحشت آثار از اطراف مملکت گذشت و ناامنی غریب در اوضاع طرق و شوارع اطراف ظاهر گشت. خزانه دارالسلطنه اصفهان را که معادل بیست هزار تومان بود، جماعت بختیاری فی مابین منزلین سرو و قهرود نظنز غارت کردند و از اموال تجار و زوآر هرچه توانستند بردند.^۱ جمیع متوطنین و ساکنین هر دیار، صدقات و نذورات بی‌شمار به ارباب استحقاق دادند و اصحاب زهد و ورع، دست دعا به درگاه حضرت کریم علی‌الاطلاق برگشادند.

حضرت اعلی تا خلق را اطمینانی حاصل آید، در عمارت مبارکه چشمه، که اندرون خاصه است، بار عام دادی و با جسم رنجور خود را منظور اهالی نزدیک و دور ساخته، ابواب سرور بر چهره جمهور گشادی تا - الحمدلله والمنه - از فیض فضل الهی و سعی اطبای دولت دربار شاهنشاهی، در امراض ذات شریف ضعیفی کامل حاصل و روزها در دیوانخانه همایون به عادت مستمره ایام دولت روزافزون، حاضر شدی و باعث اطمینان خاطر هر سامع و ناظر آمدی.

بیت:

از محاق قضا برون شد ماه وز عری^۲ قدر برآمد شاه

۱. ملی و مجلس: «برد»

۲. «عری» که در نسخه به ضرورت شعری «عری» آمده است، در شطرنج به مهره‌ای گویند که برای حفاظت

ذکر آمدن نواب امیرزاده محمد میرزا به دارالخلافت طهران و سرافرازی به منصب بلند ولیعهدی دولت جاویدارکان و عزیمت او به مملکت آذربایجان و سایر وقایع

از قراری که ذکر شد، نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا والی مملکت خراسان، به درگاه سپهراکان احضار و مسرعی از دربار جهانمدار روانه آن دیار گردید. بعد از اطلاع نواب معزی‌الیه از احکام قاهره، حضرت قهرمان میرزای برادر صلبی و بطنی خود را به وزارت محمد رضاخان فراهانی و حراست دو فوج از سرباز [۴۹۶] آذربایجانی در ارض اقدس نهاد و در باب نظم مهمات آنچه باید و شاید دستورالعمل داد. بقیه سرباز و سواره آذربایجانی و توپخانه صاعقه‌مبانی را به همراه برداشت و به اتفاق جناب قائم مقام صدارت عظمی روی نیاز به آستان راستان نواز نهاد. روز شنبه ششم شهر صفر المظفر سنه مذکوره، که به جهت ورود او مشخص شده بود، شاهنشاه صاحبقران، نواب صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه را با چهار عراده توپ جلوی و جناب امین‌الدوله عبدالله خان مستوفی‌الممالک دیوان همایون را با ده نفر از دبیران ذی‌شان، که بنده مؤلف نیز از جمله ایشان بود، به استقبال روانه فرمود. مستقبلین مزبوره تا قریه دولاب من توابع دارالخلافت طهران به تعجیل شتافتند و نواب امیرزاده را با احترامی تمام دریافتند.

حضرت امیرزاده اعظم با هریک التفاتی فراخور احوال فرمود و پس از ورود به ارک معلی روی سعادت به اندرون همایون نمود. از شاهنشاه صاحبقران چندان نوازش و التفات دید که تا آن روز گوش احدی نشنید. چون حکایت ولایت عهد و نیابت سلطنت در میان و خسرو صاحبقران را به عادت مستمره اراده چنان که، این زبینه پسر چون آن فرخنده پدر، زیب‌آرای مسند و ایوان نیابت خلافت جاویدان باشد، و به سبب احترام نواب ظل‌السلطان، لازم بود که قبل از وقت رضای او نیز درین باب به عمل آید، لهذا بعد از استیفای حظ کامل از ملاقات امیرزاده باذل، مقرر گردید که حضرت معتمدالدوله

شاه، میان شاه خود و رخ حریف حایل سازند. در شعر فارسی واژه محاق و عری با هم بسیار آمده، مانند این بیت از خاقانی:

کنون برآمد این ماه از وبال محاق کنون برون جست این شاه از بلای عری

العلیه منوچهرخان ایچ آقاسی‌باشی، نواب امیرزاده را برداشته در کشیکخانه سرکار ظل‌السلطان در حضور امینان دولت ابدارکان کیفیت مکتونات خاطر همایون را بیان سازد و به طوری که داند و تواند به استرضای خاطر معزی‌الیه پردازد. در کشیکخانه سرکار ظل‌السلطان برحسب امر همایون، جمعیتی از امرا و وزرا و امینان و دبیران منعقد بود و معتمدالدوله العلیه به اتفاق نواب امیرزاده روی به آن مکان نمود. فرمایشات شاهنشاه آگاه را به ابلغ وجهی بیان کرد و احکام قاطعه را چنین بر زبان آورد که: تا ولیعهد غفران مآب حیات داشت، از شما دو برادر یکی با منصب ولایت عهد مشغول محافظت و محارست ثغور و سنور ایران و همواره با دشمنان دولت قاهره دست و گریبان بود [و] یکی دیگر نایب دارالخلافه طهران و حافظ وجود همایون شهریار زمان و حافظ خزینه و دینه و ناموس دولت ابدارکان؛ اکنون برادر برتر از میان رفته و صاحب خدمت نخستین از نظرها نهفته است. آن فرزند ارجمند، یا برادرزاده را به جای برادر گزیند، یا خدمت خویش را به او داده خود در عوض برادر بر مسند ولایت عهد برنشیند.

نواب ظل‌السلطان که جوهری از گوهر دانایی و آگاهی و با کمال اطلاع از مرموزات و مکنونات ضمیر منیر شاهنشاهی است، بعد از ادای شکرگزاری از مراجع گوناگون شهریاری، حضرت امیرزاده را در اخذ میراث پدر بزرگوارش پسند کرد و مراتب رضای خاطر خویش را در رجوع این منصب ارجمند بر زبان آورد. شاهنشاه آگاه بر کمال فراست و آگاهی او آفرین‌ها فرستاد و نواب امیرزاده اعظم را با افواج آذربایجانی در داخل و خارج باغ دلگشای نگارستان منزل داد. حضرت صاحبقران میرزا برحسب امر اعلیٰ مهماندار شد و اخراجات سرکار شاهزاده و همراهان از کارخانه معلی برقرار. تا مدت شش روز نواب شاهزادگان اعظم و امیران و وزیران و دبیران معظم به دیدن او شتافتندی و خدمتش را با اظهار مراسم تعزیت و تهنیت دریافتندی.

روز پنجشنبه دوازدهم شهر صفرالمظفر سنه مذکوره در باغ نگارستان بزمی ملوکانه برحسب اشاره^۱ امر شاهنشاه یگانه چیدند و اعظم فضلا و علما و امرا و وزرا و ارباب مناصب و سرکردگان و اشراف و اعیان بلدان را طلبیدند. اسباب [۴۹۷] مرضعی

که از ملزومات منصب جلیل ولایت عهد است، از قبیل شمشیر و خنجر و زَنار و کمر و نشان شیر و خورشید مجوهر، به انضمام یک دست خلعت آفتاب طلعت و فرمان قضا جریان مشعر بر رجوع منصب نیابت سلطنت جاوید به رسالت نَوَاب صاحبقران میرزای فرشته منظر به افتخار امیرزاده مظفر فرستاده شد و در ساعتی سعید خلعت مهر طلعت را با اسباب جواهر علامت، زینتِ بر و دوش اعتبار ساخته و فرمان همایون چون تاج بر سر نهاده، زبان گوهر بیان به شکر احسان شهریار زمان برگشود و لحظه بر لحظه بر مراتب سپاس‌گزاری می‌افزود. طَبَق طبق سیم و زر نثار آن محفل مینوفر گردید و هر تن از حاضرین را بهره و نصیبی رسید. علما و فضلا و امینان دولت جاویدانتما مراسم تهنیت را ادا ساختند و خطبه خوانان دولت به افصح لسانی به خطبه خوانی پرداختند.

حضرت نایب السلطنة العلیّه با هر یک از حاضرین آن انجمن - علی قدر مراتبهم - التفاتی جداگانه فرموده به اتفاق همان اجماع روی ارادت به خدمت شاهنشاه یگانه نمود. از کلام معجز نظام آن حضرت، لفظ مبارک مبارکباد شنید و از ظهور این موهبت عظمی، شاهد آرزو و کامرانی جاوید را در آغوش کشید. نسبت به هریک از شاهزادگان اعظم و خادمان حرم محترم، تعارفات دوستانه کرد و هدایای محبّانه گسیل آورد. چاکران درگاه عرش اشتباه را از اعلی و ادانی مورد التفات و احسانی بی اندازه ساخت و فرق اعتبار هریک را از اعطای خلّاع فاخره به ذروه سپهر برین برافراخت.

رأی عالم آرای خسروانی بعد از اتمام این امر بر آن قرار یافت که نَوَاب نایب السلطنة العلیّه به سبب نظم امور آذربایجان و گذرانیدن امر یک کرور وجه خسارت دولت روسیه بی ایمان، که از قرار نگارش بر ذمه گرفته بود، به آن سامان شتابد و فصول خریف و زمستان را در آن سرزمین از رنج سفر سه ساله آرامی یابد و^۱ در بهار آتیه با سپاهی آراسته به جهت انجام کار هرات به خراسان رود و در آن دیار، برهم‌زن بنیان دشمنان بی دین شود. امینان دولت را به تدارک عزیمت آن حضرت مأمور ساخت و حضرت معزی الیه خود نیز به تهیّه کار پرداخت.

نوّاب امیرزاده خسرو میرزا، که از قرار نگارش از خراسان فرار کرده بود، در نزد امینان دولت قاهره اظهار ندامت نمود. حضرت اعلیٰ او را به توسط نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی نزد ولیعهد نامدار فرستاد و سفارش او را پیغامی مرحمت آمیز داد. میرزا محمد خلف جناب قائم مقام، به رضای پدر با احترام منصب وزارت آذربایجان یافت و از ظهور این مکرمت بی شمار به وادی اعتبار شتافت. بالجمله، روز شنبه شانزدهم شهر صفرالمظفر حضرت ولیعهد جلالت اثر با یک جهان کامرانی و ظفر، آستان مروّت نشان را وداع کرد و روی سعادت به دارالملک آذربایجان آورد. جناب قائم مقام به جهت اتمام کار و قرار و مدار یک کرور، چند روزی وقوف یافت و روز یکشنبه بیست و یکم، او نیز از عقب نوّاب اشرف شتافت.

بعد از ورود موکب ولیعهد منصور، عموم اهالی آذربایجان شادمانی‌ها کردند و اکثری اولاد خویش را به نیت قربانی بر سر راه آوردند. نوّاب نایب السلطنة العلیّه قلوب ایشان را که از قضیه ولیعهد مرحوم جراحات بی شمار داشت، مرهم التفات گذاشت و نظم امور نزدیک و دور را همّتی ملوکانه گماشت. مراودت پدر بزرگوار را با دولّین روم و روس، تازه کرد و کوس شوکت و عظمت خویش را بلند آوازه آورد. روز به روز بر مراتب عظمت و نصفت افزود و در باب یک کرور وجه خسارتی دولت روس با وزیر مختار آن دولت، قرار چنین داد که دو ساله پانصد هزار تومان مزبور را از بابت مالیات آذربایجان دهد و از قید این مرارت رهد. چون نوّاب خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا یک نفر دیگر، که هر چهار برادر از یک مادر بودند، به سبب فراری که از خسرو میرزا مذکور شد، قدری بی اعتدالی و بی اعتنائی می نمودند، لهذا نوّاب نایب السلطنة العلیّه بنابر مصالح ملکی که مبدا فساد رخ نماید و تلافی آن دشوار آید، هر چهار را گرفته محبوساً به قلعه اردبیل فرستاد و بنیان شوکت ایشان را هنوز استوار نگشته، شکست داد. تاریخ سال ولیعهدی از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

خدایو کی مکین فتحعلی شاه که گزش خصم را باشد به تارک

ز دست قدرت دادار بی چون	به فرق او بود تاج تبارک
ز حقد جاه او باشد که دارد	گلوی دشمنش رنج خیارک
به دست دوستان از وی کرامت	به فرق دشمنان از وی بلارک
به هرکس می دهد اقطاع بی حدّ	هم از قم، ساوه از روی یبارک
گدایان را ازو خروارها سیم	به چشمش در نیاید منّ و چارک
محمد میرزا را دید افزون	ز ابناء گزین اندر معارک
بلی مطبوع شد میوه رسیده	که خرمایی نمی آید ز خارک
پس از عباس شه کردش ولیعهد	به کارش مرحبا شایان و بارک
کسی نبود به وی همسر به هر حال	که در شغل ولیعهدی مشارک
رقم زد خاوری از بهر تاریخ	که ثانی ولیعهدش مبارک

ذکر برخی از وقایع مملکت خراسان و حرکت شجاع الملک افغان به صوب قندهار و آن سامان و شکست آن

در اوقاتی که نواب نایب السلطنه العلیه محمد میرزا عزیمت دربار همایون را داشت، نور محمد خان قاجار دولو خال خود را به جهت احتیاط کار در خراسان گذاشت. رضاقلی خان چاپشلو حاکم دره جز، که ولیعهد مرحوم عباس میرزا مشارالیه را عباسقلی خان نام نهاده بود، در قلعه جات خود قدری سرکشی می نمود. نور محمد خان جمعیتی از سواره و سرباز آذربایجان و خراسان و چند عرّاده توپ صاعقه فشان منتخب کرد و روی جلادت به قلعه دره جز آورد. عباسقلی خان اهل و عیال خود و اهالی قلعه را دستگیر و خویشان را نیز اسیر سرپنجه تقدیر یافت، لهذا با جمیع کدخدایان و سربلکان قدم از سر ساخته به اردوی خان شتافت. زنان و اولاد خود و اعیان دره جز [۴۹۸] را به قدری که قبول افتد، به صیغه گروگان به ارض اقدس فرستاد و به خان سردار و قشون

نصرت‌شعار آنچه باید و شاید از تعارفات و سیورسات داد و پلنگ توشخان جلایر حاکم کلات نیز به سبب قرب جوار، معامله دره‌جزی را شنید و از بیم دستبرد سپاه منصور به همراهی اتباع خویش وارد معسکر ظفراندیش گردید. او نیز به قدر قوه خدمتی که باید ادا ساخت و خان سردار بعد از نیل مرام به مراجعت ارض اقدس پرداخت. در عشر اول شهر ربیع الاول، این خبر به عرض دارای مظفر رسید و موجب انبساط خاطر انور گردید. خبر شورش شجاع‌الملک میرزای افغان به ولایت قندهار نیز ضمیمه این خبر شد و باعث تعجب خاطر دارای دادگر آمد. تفصیل این اجمال آن‌که، مرحوم نایب‌السلطنه عباس میرزا بعد از گوشمال متمرّدین خراسان، عزیمت تسخیر هرات را داشت و ولایات قندهار و کابل و کشمیر را هم از خود می‌پنداشت. کاربردان دولت انگریز اندیشه نمودند که هرگاه ولیعهد مرحوم به آن طرف گراید، شاید در اوضاع حدود هندوستان، که سال‌هاست در تصرف ایشان است، اختلاف و اختلالی پدید آید، لهذا مسترکمیل^۱ ایلچی آن دولت، حکیم جان مکنیل نایب اول خود را که مردی دانا، روانه خراسان و خدمت ولیعهد ظفرنشان کرد که شاید به لطایف الحیل، ولیعهد آسمان محل را از عزیمت هرات مانع شود و بر سرکار دیگر رود. در اوقاتی که ولیعهد مسعود مشغول تسخیر تربت حیدریه می‌بود، جان مکنیل حکیم شرفیابی از خدمت رفیع حاصل نمود؛ فقراتی چند که منظور نظر داشت در حضرت والا بر طبق عرض گذاشت. ولیعهد فلک‌مهد مشارالیه را به دلایل مسجل و براهین مدلل ساکت فرمود و پس از یأس این مطلب، میل به مراجعت نمود. کارداران دولت بهیه انگریز را درین باب اندیشه زیاد شد و به خیالات دور و دراز افتاده، تدبیر کار را آماده آمدند. شجاع‌الملک میرزای افغان، که بعد از فوت پدرش تیمور شاه به سبب مقدمات برادران خود، فرار اختیار و در سایه دولت بهیه انگریز قرار یافته بود و مدت سی سال گاهی در مملکت انگلتره و گاهی در کشور هندوستان اوقات خود را به امیدواری صرف می‌نمود و راه حرفی به دست آورد و

در باب عزیمت ولایت افغان به اعانت آن دولت قوی ارکان اصرارها کرد، امنای آن دولت نیز صرفه خود را درین دیدند و قاصد اعانت او گردیدند. موازی سه هزار نفر از جمعیت هندوستانی با او همراه نمودند و رنجید سنکه^۱ صوبه دار مملکت کشمیر و میرغلامعلی خان والی ولایت سند هم به خواهش دولت انگریز به اعانت زر و لشکر بر شوکت او افزودند. افاغنه جسته و گریخته اطراف نیز بر دور او جمع شدند و عازم مملکت افغان آمدند. با معادل سی هزار لشکر و توپخانه [ای] بی مر از راه پنجاب و کنار رودخانه سند، روی به ولایت قندهار نهاد و در آن حدود و سامان صلاهی فتنه و فساد در داد.

کامران میرزای والی هرات که برادرزاده شجاع الملک است، از عزیمت عم خویش به قندهار کمال اضطراب و اضطراب به هم رسانید و معتمدین چرب زبان به خراسان فرستاده، مستدعی اعانتی از نواب قهرمان میرزای والی آن ولایت گردید. بالجمله، برادران فتح خان افغان که داستان ایشان درین کتاب مستطاب در جلد اول ذکر شده و در قندهار و کابل و پیشاور حکم گزار بودند، توهّمات کامل نمودند. بعد از وصول رایات شجاع الملک به حوالی قندهار و محاصره آن محکم حصار [۴۹۹] برادران مذکور تدابیر به کار بردند و به اعانت یکدیگر در خارج قلعه با شجاع الملک میرزا مقابله [ای] خشنا کرده، لشکر هندوستانی راه شکست و فرار سپردند. شاهنشاه صاحبقران بعد از استماع این داستان، تعجبات زیاده از حد نمود و چون شجاع الملک مزبور را مقصود حاصل نشده بود، گله این مطلب را به کارپردازان دولت بهیّه انگریز اظهار نفرمود. کامران میرزا نیز از غم تعدّیات عم رست و بر مسند کامرانی به اطمینان کامل نشست.

۱. مجلس: «رنجید سنکه»

فصل ۴

آخرین سفر فتح‌علی شاه و پایان کار او

بخش ۱

ذکر بواعث حرکت به اصفهان و ورود شاهزادگان و اوضاع اتفاقیه در آن اوان

یکی از جمله بواعث حرکت موکب ظفر میثاق به سمت عراق این‌که، از قرار نگارش، در سالی که جماعت الوار بختیاری مستحفظ قلعه عباس آباد نخجوان بودند، در نگاهداری آن حصن متین بی‌اهتمامی نمودند. به سعایت احسان‌خان نخجوانی نمک به حرام، قلعه مزبوره به دست روسیه بدفرجام افتاد و دست زمانه ابواب فتنه بزرگ برگشاد. شاهنشاه صاحبقران سیاست طایفه بختیاری را پیشنهاد خاطر همایون فرمود و موازی دو هزار نفر نوکر ایشان را که برابری با ده هزار می‌کردند، اخراج نمود. چون خانوار نوکر مزبور در دارالخلافه طهران و بلوکات آن به گروگان بودند، بعد از اخراج شدن نوکر، گروگان مزبوره را نیز بیرون نمودند. چون دست آن نوکر از مداخل نوکری پاره و خانوارهای ایشان نیز از دارالخلافه آواره شد، بنابر آن بدون واهمه و تشویش بنا را به راهزنی و دزدی گذاشتند و همت قاصر بر سد طرق و شوارع گماشتند. در مدت چهار پنج سال، از مال عابرین و تجار صاحب مایه و پایه گشتند و بینوایان آن قوم از فرط مکنت و ثروت از قارون گذشتند. صاحب اختیاران ولایات عراق به غرض یکدیگر اهتمام در انتظام این کار نمی‌کردند و چون طوایف هفت‌لنگ و چهارلنگ و سرلک و غیره را مجزئ کرده بودند و هر طایفه [ای] را به دست یکی از شاهزادگان سپرده، لهذا هیچ‌یک از غرض یکدیگر سر به این امر فرود نمی‌آوردند.

محمدتقی خان ولد علی خان کنورسی، که از جمله معتبرین آن جماعت و سردفتر

ارباب شجاعت است، رفته رفته موازی هشت هزار جمعیت مهیا کرده با تدارکی شایان و اوضاعی نمایان روی جلادت به ولایت شوشتر آورد. چون نواب اسدالله میرزا که از جانب برادر ارشد خویش حضرت حشمت الدوله محمدحسین میرزا در آن ولایت حکمروا بود، حریف را سخت شناخت و از روی اضطراب با او در ساخت. شوشتر و دزفول را تصرف نمود و پای تهور به جانب ولایت رامهرمز که از توابع فارس است، برگشود. شاهنشاه دشمن شکن چون کارها را بدین منوال و فقرا و ضعفا و قوافل و زوار را از صدمه تطاولات آن طایفه پایمال دید، مصلحت را در حرکت به سمت عراق پسندید. امر دیگر که تحریک لوای ظفر را باعث آمد، بی انتظامی مملکت فارس بود. تبیین این مقال آن که چند سال قبل ازین الی حال، اهالی سامان کوهکیلیوه و محال ممسنی و دشتی و دشتستانی و برخی از بنادر و غیره، هریک به سببی از اسباب، بنای شورش و غوغا گذاشته و لوای خودسری افراشته بودند و میرزا منصورخان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان خشتی به سازش با یکدیگر پرداخته و با محمدتقی خان گنورسی بختیاری نیز در ساخته بودند و اهمال و تهاون در ادای تنخواه دیوان می نمودند. در همین سنوات، نواب حسین علی میرزای فرمانفرما، یوسف خان گرجی مقرب خود را به حکومت و سرداری آن ولایت فرستاد و ولی خان ممسنی به تدابیر کامله او را به دست آورده سرش را بر باد داد. علاوه بر این اختلالات و اختلافات، مدت دوازده سال کامل آفت ملخ خوارگی در سرحدات و گرمسیرات آن ولایت به هم رسید و غلات و محصولات شتوی و صیفی از این آفت تلف گردید. امراض طاعون و وبا و آفت زلزله نیز [۵۰۰] به تدریج واقع شد و این بواعث، انفاد وجوه مالیات دیوان را مانع آمد. معادل یک کرویر و یک صد هزار تومان، که مالیات چهار ساله آن مملکت است، بر زمین ماند و هر کس از آن ملک تردّد به دربار دولت معدلت آیت می نمود، آیت مأیوسی به گوش امینان دولت می خواند.

اگر چه به سبب تکسر وجود مبارک، جمیع نواب شاهزادگان و خوانین اندرون

همایون و امینان شوکت ابدارکان حرکت شاهنشاه صاحبقران را مصلحت نمی‌دیدند و اطبای حاذق نیز سکون را بر حرکت برمی‌گزیدند، ولی جناب امین‌الدوله العلیّه عبدالله‌خان اصفهانی مستوفی‌الممالک به سبب وحشتی که خود به جهات مختلفه از وقوف در طهران و حدوث فتنه [ای] ناگهان داشت، مطلقاً و قعی به حرف این و آن نمی‌گذاشت. تبیین این مقال آن‌که، میرهاشم نامی هندی که از علوم هندسه و اعداد و نجوم و جفر و نیرنجات با کمال بهره بود، به دارالخلافه آمده و در خانه امین‌الدوله منزل کرده، شب و روز با او مصاحبت می‌نمود؛ خبر مرموز تغییر دولت را به او داد و معزی‌الیه نیز به فکر چاره افتاد. چون دارالسلطنه اصفهان را خانه و مأمنِ روزِ تنگ می‌دانست، عزیمت رجوع به آن ولایت را داشت و نمی‌توانست. بالاخره قوام سلطنت و دولت را موقوف به این عزیمت نمود و در حضور پرنور همایون زبان به جسارت این مطلب برگشود. بواعث مرقومه و عرض جناب امین‌الدوله چون به هم رسید، تحریک لوای ظفر را به جانب دارالسلطنه اصفهان باعث گردید. فرامین مطاعه به احضار سواره و پیاده عراق و مازندران صادر گردید و مسرعان سریع‌السير به اطراف ولایات سایر و دایر آمد. روز یکشنبه سیم شهر جمادی‌الاول سنه یک هزار و دویست و پنجاه، حضرت اعلیٰ از شهر دارالخلافه به باغ دلگشای نگارستان نقل مکان فرمود و به جهت حضور لشکر منصور و اتمام تدارکات ملتزمین رکاب ظفردستور، چندی در آن عرصه فردوس ظهور توقف نمود. معتمدی چند به احضار نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس و برادرش شجاع‌السلطنه حسن علی میرزا حکمران دارالامان کرمان و حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا صاحب اختیار دارالسرور بروجرد روان ساخت و بعد از انضباط امور و اجماع لشکر منصور، به تحریک لوای ظفر دستور پرداخت. روز سه‌شنبه شانزدهم شهر مذکور، که سه روز به ابتدای میزان مانده بود، از آن روضه ارم دستور با فرّ خسروی و شوکت کسروی حرکت کرد و یوم دوشنبه هیجدهم، چترِ فیروز را بر فرق ساکنین دارالایمان قم سایه‌گستر آورد.

چون عبور توپخانه مبارکه از راه قهرود نطنز متعذر بود و به علّت قلتِ آذوقه و

کثرت ازدحام بسیار، خلاف طریقه عدالت و ملکداری می نمود، لهذا نواب امام‌ویردی میرزای ایلخانی سرکشیکچی‌باشی و صاحبقران میرزای سالار آتشخانه مبارکه را با توپخانه و زنبورکخانه و بنه [ای] بزرگ و جمعی از سواره و پیاده مازندرانی و عراقی از راه جوشقان روانه فرمود، مقرر نمود که از آن راه به آراستگی تمام روند و در منزل مورچه خورت اصفهان شرفیاب رکاب ظفرمآب شوند.

پس از سه روز توقف، از دارالایمان قم نیز عازم دارالمؤمنین [۵۰۱] کاشان شد و روز جمعه بیست و دویم وارد عمارت فرح‌فزای فین گشته، مدت هشت روز در آن سرزمین فردوس قرین، عیش‌کنان آمد. بعد از ظهور انواع مکرمات درباره اهالی آن ولایت، عزیمت دارالسلطنه اصفهان تصمیم یافت و لوای ظفر به تعجیل هرچه تمامتر به جانب آن صوب شتافت. در منزل مورچه‌خورت نواب حسام‌السلطنه العلیه محمدتقی میرزا شرفیاب رکاب همایون گشت. شاهزادگان مأموره از راه جوشقان نیز وارد گشته و لوله توپ البرزکوب از گنبد دوار درگذشت. حضرت سیف‌الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دارالسلطنه اصفهان هم به استقبال در رسید و یوم چهارشنبه چهارم شهر جمادی‌الثانی اردوی ظفر شکوه را در باغ مبارکه سعادت آباد اصفهان معروف به هزار جریب نزول اجلال واقع گردید. نواب سیف‌الدوله با جمعیتی کامل به سرداری جناب آصف‌الدوله العلیه اللهیارخان قاجار، به جهت تنبیه جماعت بختیاری نامزد شدند و به جهت اطلاع از یورت و مکان و جمعیت آن طایفه، چند روزی احتیاطاً متوقف آمدند.

نواب حسین‌علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس روز سه‌شنبه دهم شهر مزبور با معدودی چند به خاکبوسی آستان اعلی شتافت و به سبب قصور در خدمت ادای مالیات، شبان‌روزی واحد مورد بی‌اعتنائی گشته، پس از آن در عمارت مبارکه سعادت آباد، سعادت از شرف حضور صاحبقران معدلت مقرون یافت. در باب ادای تنخواه مالیات چهارساله، کار را به دفع‌الوقت می‌گذرانید و به معاذیر چند که در صدر حکایت مذکور شد، متمسک می‌گردید. بالاخره حکم محکم چنین صادر شد که نواب حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا به اتفاق حضرت فرمانفرما به دارالملک فارس رفته،

محصل وصول تنخواه باقی آن مملکت شود و جناب امین الدوله عبدالله خان مستوفی الممالک نیز به جهت تنقیح معاملات هذه السنه و تنبيه مفسدين ولايات و تنبيه مفسدين ایلات بختیاری و ممسنی با معادل هفت هزار سواره و پیاده رکابی دو روز بعد از عزیمت نواب شاهزادگان به آن مملکت رود.

حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی دیوان اعلیٰ به جهت محاسبه و محصلی باقی وجوه به مرافقت جناب امین الدوله از محل اردوی اعلیٰ کوچیده به جهت نقل مکان چند روزه در عرصه لسان الارض تخت پولاد [در] خارج شهر اصفهان متوقف شدند.

نواب فرمانفرما و حسام السلطنه در عصر روز سه شنبه هفدهم [شهر جمادی الثانی] از رکاب فیروزی انتساب رخصت یافته روان گشتند و کارداران عالم قضا و قدر در راهی که منظور داشتند، قدم هشتند.

انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آئینه تصور ماست

بخش ۲

ذکر خاتمه کار شاهنشاه دوران و وفات او در دارالسلطنه اصفهان و آشوب زمان

سر فتنه دارد دگر روزگار من و مستی و فتنه چشم یار
فریب جهان قصه [ای] روشن است بین تا چه زاید شب آبستن است

بر ارباب بصیرت و عرفان پوشیده نیست که هر دولت را زوالی است و هر شوکت را وبالی. ذات قدیم، وجود پاک خداوند کریم است و وجود قویم، ذات قدیم کردگار رحیم.

[مصر]ع: آن که پاینده و باقی است، خدا خواهد بود

زوال هر دولت را نشانه‌هاست و وبال هر شوکت را بهانه‌ها؛ چند بهانه به جهت زوال این شوکت ارجمند به هم رسید که موجب تغییر مزاج اقدس اعلی گردید و جسم مبارک را از فرط غم و غصه کاهید. سه فقره از آن جمله، اکبر نوائب بود:
اول: تسلط جماعت روسیه بر ولایات آذربایجان و اخذ هشت کرور تنخواه نقد از خزانه دولت ابدارکان.

دویم: وفات دو نفر از شاهزادگان عظیم الشان که ضمیر منیر اقدس را بغایت افسرده [نمود]. یکی حضرت دولت‌شاه غفران پناه محمدعلی میرزا [۵۰۲] صاحب اختیار ولایات کرمانشاهان و خوزستان و لرستان و دیگری ولیعهد جنت آرامگاه عباس میرزا - طاب ثراهما - که در حقیقت، دولت متین را دو رکن رکن بودند و روز به روز بر بروز

شوکت قوی ارکان می افزودند.

سیم: اختلاف نَوَاب شاهزادگان بود که به سبب وفور اغراض نفسانی به هم افتادند و از قراری که در این کتاب مستطاب مکرّر درج شده، خانمان مسلمانان را بر باد فنا دادند. صاحبقران معظّم نظر به محبّت مفرطی که با عموم اولاد امجاد داشت، بنای درستی در کار هیچ یک نمی گذاشت. خار این کدورت را در دل می شکست و در هر حالت، همّت اعلیٰ بر رضای خاطر هر یک می بست. جمع اضداد در حقیقت جانکاه است و جانکاستن جمع اضداد بی اشتباه. بالجمله، از وفور غصه و اندوه، مزاج مبارک از حد اعتدال انحراف یافت و لشکر امراض مزمنه به میدان وجود مسعودش دو اسبه شتافت. از کثرت امراض داخلی و خارجی اخلاق کریمانه نیز تغییر پذیرفت و با هر نفسی از امین و خائن سخن از روی خشم و خشونت می گفت.

خلاصه، در سال اودئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و شش بعد از مراجعت از مملکت فارس، مرض قولنجی صعب در مزاج همایونش به هم رسید و بالاخره از استعمال شراب ناب رفع گردید. پس از آن، همه ساله امراض ظاهری و باطنی روی می آورد تا رفته رفته کبد را معیوب کرد. عاقبت منجر به ناخوشی سل و دق شد و ضعف بر قوّت فائق آمد. اکثر از منجمین رکاب مستطاب و غیره، خاصّه میرزا محمد رضای مجوس جدیدالاسلام کرمانی، که خود را از احفاد استاد الکّل فی الکّل حکیم الهی جاماسب بنی عمّ گشتاسب می دانست، در خفیه رحلت مرحوم ولیعهد دوران عباس میرزا را یک سال قبل از وفات شاهنشاه زرّین لّوا به او عرض کرد و این مطلب را به دلایل و براهین نجومی مسجّل آورد. در سال قبل که قضیه هایلّه ولیعهد مرحوم اتفاق افتاد، شاهنشاه دانا، هم از قرینه حکم منجمین، هم به مفاد «الملوک ملهون» تن به قضای اقدس الهی از روی یقین و آگاهی در داد. در گوشه جنوبی از سمت قبلی صحن سیم روضه پاک حضرت معصومه [در] قم - صلوات الله علیها - مضجعی چون روضه فردوس به جهت خویش پرداخت و در اوقاتی که نَوَاب علیه صبیّه مرضیه اش، فخرالدوله البهیّه فخرالنساء خانم به زیارت عتبات عالیات می رفت، بر

حسب امر صاحبقرانی موازی پنجاه من تربت از اصل مرقد تابناک برگزیده خالق آب و خاک - صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده - آورده، در مضجع همایون اعلیٰ به امانت نهاد. یک تخته سنگ مرمر به جهت لوح مزار فیض پرور معین فرمود و سطح آن را به سعی حجاجان پرفن از مثال همایون و اشعار موزون زاده از طبع وقاد حضرت میرزا محمدتقی مازندرانی علی آبادی منشی الممالک المتخلص به «صاحب» منقش نمود. احوال خود را که می نگریست، همواره اوقات متزلزل و مضطرب می زیست.

در اوقاتی که از دارالخلافت طهران به دارالسلطنه اصفهان حرکت می کرد، طرح ضریحی سیمین به جهت مرقد مطهر حضرت عباس علی - علیهما السلام - با کمال اهتمام ریخت و مبلغ شش هزار تومان به مصارف این کار داده و میرزا هدایت الله و میرزا محمدتقی نوری مستوفیان دیوان اعلیٰ را بر سر این کار نهاده، استادان صاحب فن را نیز در اتمام این امر برانگیخت.

خلاصه کلام، در روز دوشنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی هنگام صبح، قدری کاهو تناول فرمود و بعد از آن به اکل کباب آهو میل نمود. طرف عصر همان روز از فرط غیرت سلطنت بدون بالاپوش در کنار رودخانه زاینده رود اصفهان به تیراندازی مشغول شد و حاکم طبیعت به حکم کهولت از حفظ صحت معزول آمد. علاوه ناخوشی سینه، مرض قولنج و ذات الجنب هر دو حاصل گشت و کار از کار گذشت. حضرت حکیم باشی میرزا محمدحسین اصفهانی در معالجه ید بیضا نمود و اندک سودی بخشود، ولی بالاخره بی حاصل بود. حکیم باشی مزبور از فرط صداقتی که داشت، چنین می پنداشت که شاهنشاه صاحبقران به سبب وفور حذاقت [۵۰۳] او زنده جاوید است. اعتقادش این بود که آن حضرت مسموم است و گرنه مرگ با این حذاقت در وجود مبارک او معدوم.

خلاصه، در همان دو سه روز ناخوشی به جهت اطمینان خلاق بدون امداد محرکی به دیوانخانه مبارکه به استمرار می خرامید و با کمال خودداری مشغول حل و عقد امور دولت می گردید. بالجمله، در روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و پنجاه مطابق با سال نکبت مآل یونت ٹیل ترکی، سه ساعت به

غروب مانده، در عمارت قزل اوطاق هفت دست سعادت آباد واقعه در باغ هزار جریب خارج دارالسلطنه اصفهان از جامه خواب استراحت برخاست و پس از صرف غذای مزورانه^۱ و ادای فریضه هشت‌گانه به درگاه خالق یگانه، تا به جهت اطمینان خلق به سراپرده همایون خرامد، قامت قیامت علامت را به لباس خلافت بیاراست. در هنگامی که ایستاده بند قبا را می‌بست، ضعفی بر مزاج همایونش مستولی گشته، بی‌اختیار بر زمین نشست. آغا بهرام قراباغی را که یکی از خواجه‌سرایان محرم بود، طلب کرده از فرط ضعف و بی‌حالی به او تکیه نمود و نفسی چند گسیخته کشیده، طایر روح پر فتوحش بر شاخسار درخت طوبی آشیان نمود.

شاهزادگان با شوکت و خواتین پر عصمت و امینان حضرت، مصلحت را صبوری پیشه کردند و در بروز این مصیبت و ظهور فتنه و فساد اندیشه نمودند. تا صبح جمعه بیستم این کیفیت را پنهان داشتند و افکار صائبه به کار بسته همت بر حرکت گماشتند. نعلش مطهر را در همان عمارت هفت دست تغسیل و تکفین داده نماز کردند و پس از آن روی به انجام مهمات آوردند. نواب عبدالله میرزا صاحب اختیار سابق ولایت خمسه و محمد رضا میرزا والی اسبق ولایت گیلان، در ساعت وفات آن حضرت بر اسبان صرصر علامت سوار گشته، هر یک به طمع خام ایالت و خودسری به طرفی شتافتند. بالاخره نواب عبدالله میرزا به ولایت خمسه شتافت و محمدرضا میرزا به مملکت آذربایجان رفته در سایه التفات حضرت ولیعهد دوران آرام یافت.

نواب سیف‌الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دارالسلطنه اصفهان، مصلحت خود را در دخول به محل ایالت ندید و چون یک فوج سرباز جدید اصفهانی به سرهنگی مایورخان ارمنی در محل چار محال بودند، معزی‌الیه به معاضدت ایشان به آن مکان رفته آرام گیرد. دسته‌جات شاهیسون خارج اردو را قدری غارت کرده به عزیمت اوطان روی برتافتند و اهالی اصفهان ابواب شهر و خانات و اسواق و مساجد و مدارس و سایر بیوتات را کلاً بسته و کوچه‌ها را سبیه‌بندی^۲ کرده و آمد و رفت را با اهل اردو موقوف

۱. غذای مزورانه، غذایی است که به بیمار دهند.

۲. سنگربندی

نموده، به وادی طغیان شتافتند.

حضرات شاهزادگان و امرا و امنا، بر درِ باب عمارت هفت دست جمع گشته، درین رجعت به دارالخلافه، نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را که بزرگتر از شاهزادگان رکاب بود، برخود امیر ساختند و پس از آن به تهیه و تدارک حرکت پرداختند. جناب امین الدوله عبدالله خان اصفهانی مستوفی الممالک، که در لسان الارض تخت پولاد توقف داشت، با جمعیت ابواب جمعی خود داخل اردو گشته، مستوره کبری تاج الدوله العلیّه اصفهانیّه را، که والده نواب سلطان محمد میرزا و صبیّه محترمه اش الملقبه به خورشیدکلاه عروس امین الدوله [و] زوجه میرزا علی محمدخان نظام الدوله ولد اوست، برداشته به اتفاق خود روی به شهر گذاشت. یک زوج صندوق جواهرآلات تاج الدوله مزبوره را، که از روی ثبت سر رشته جات مبلغ دو کروارزش داشت، سربازان عراقی به استصواب غلامحسین خان سپهدار از میان بارهای او بردند و در عهد دولت ولیعهد مؤید به سعی جناب میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان آورده سپردند و ولیعهد نامور از فرط همت وافر، همه را به محرمان و امینان درگاه قسمت کرد.

بالجمله، نواب علی نقی میرزا اسباب سلطنت را از قبیل تاج و حقه و بازوبند و شمشیر و کمر خنجر و خفتان و غیر آن را که هر دانه [ای] از آنها خراج اقلیمی است، به نواب [۵۰۴] امام ویردی میرزا برادر صلبی و بطنی خود سپرده، در حفظ آنها او را امین گردانید. چون دواب کارخانه جات همایون و اهل اردو به صحرا و چمن ها رفته بودند و سواره فراری اکثری را غارت نمودند، لهذا جمیع اسباب بیوتات سرکار اعلی را در همان مکان انداختند و به عزیمت طهران پرداختند. هریک از کارپردازان دولت را کاری مناسب به دست دادند و نعل مطهر را در تخت روانی زرین مرتب داشته صبح شنبه بیست و یکم با اسباب و اثاث سلطنت و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه علامت و نواب شاهزادگان و خواتین حرم عز و شأن و آن همه سپاه بی کران به همان آیین ایام حیات شاهنشاه غفران نشان توپ و تیپ همایون را در جلو و عقب قرار داده با وضعی شایان به عزم دارالایمان روی آوردند.

ذکر وقایع عرض راه و دفن نعش مطهر در دارالایمان قم و اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دارالخلافت بهیه

چون راه متعارفی که به سمت دارالایمان قم بایست حرکت کرد، از وسط شهر دارالسلطنه اصفهان بود که از دروازه خواجه داخل گشته و به خط مستقیم از راسته بازار گذشته از دروازه طوقچی بیرون روند و عازم صوب مقصود شوند و - از قراری که ذکر شد - اهالی آن ولایت از خوف دستبرد قشون نصرت نمون دروازه‌های^۱ شهر و ابواب دکاکین اسواق و خانات و بیوتات را بسته و سیبه بندی کرده بودند و از کثرت وحشت، شبان و روزان بر پشت بام‌ها تیراندازی می نمودند، لهذا عبور از وسط شهر ممکن نشد و قرار عبور را از طرق غیر معهود که بر دور شهر اصفهان می کردند، دادند و روی به راه نهادند. به سبب عدم جاّه و کثرت میاه و انهار و شدّت گل و لای، آن قلیل راه را در مدت سه روز به هزار زحمت و مرارت طی گردید، و دواب اهل اردو اکثر در آن مدخل و ممر پی شد. پس از آن‌که به راه متعارف افتادند، بنای حرکت را از راه نظنر دادند. دسته جات سواره و پیاده استرابادی و مازندرانی، که در آن سفر سرتیپ ایشان نواب اسکندر میرزای نایب‌الایاله خلف‌الصدق حضرت محمدقلی میرزای ملک‌آرای دارالمرز طبرستانات بود، کشیک اسباب و اوضاع سلطنت را معین شدند و در حرکت و سکون با کمال تیقظ و هشیاری عامل این عمل آمدند.

سربازان عراقی، که ابواب جمع امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار بودند، چندین دفعه اراده دستبردی نمودند، ولی به سبب احتیاط نوکر استرابادی و مازندرانی میسر نگشته و از یاری باری، امور کشیک دستگاه سلطنت و شهریاری به خوشی گذشت. بالجمله، فدویت و ارادتی که در تعزیه داری در آن سفر از اهالی ولایات نسبت به آن برگزیده درگاه حضرت قاضی الحاجات دیده شد، معلوم گردید که قدر و منزلت او در ایام سلطنت در نظرها چه بوده و اهالی ایران به چه اعتقاد به او خدمت می نموده‌اند.

۱. ملی و مجلس: «دروازها»

در ورود هر شهر و قصبه و دهکده، مردان و زنان از صغیر و کبیر جامه‌های سیاه در بر و گریبان‌های دریده تا کمر، خاک بر سرکنان و گل بر فرق زنان، شاه‌گویان و شاه‌جویان، موی‌کنده و مویه‌کننده به هیئت اجماع به استقبال محفّه مهرشعاع می‌آمدند و با اسبان کتل بسته در جلو و رجال و اطفال پلاس برگردن پیشرو و علم‌های سیاه بر دوش و طبل‌های عزا در خروش، گرد راه به فلک رسیده و افغان و آه سر به عیوق کشیده وارد می‌شدند. [۵۰۵] عملۀ درگاه عرش اشتباه و سپاه نصرت پناه که ایشان را به این هیئت می‌دیدند، بی‌اختیار خود را از اسب انداخته بر روی خاک می‌غلطیدند. در حقیقت، قیامت موعود در همان ایام بود که سپهر کینه‌ور از قضیه هایلۀ آن سلطان بحر و بر، شور روز محشر بر پا نمود. اشهد بالله در هنگام تحریر این فقره، کلک دُرر سلک را بی‌اختیار اشک‌ها جاری گشت و احوال مؤلف بینوا از هر چه در تصور آید، درگذشت.

خاقانی:

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی

بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی

کاشکی آدم به رجعت در جهان بازآمدی

تا به مرگ این خلف بر مرد و زن بگریستی

بالجمله، در روز ورود به دارالایمان قم که روز پنجشنبه چهارم شهر رجب‌المرجب بود و محرّر این کتاب را قدرت تحریر وضع و اوضاع آن نیست، جمیع علما و سادات، عمامه‌های سیاه و سبز برگردن انداخته و مویه‌کنان به تلاوت و روضه‌خوانی پرداخته، علم‌های حضرت معصومه را سیاه بسته و رجال و اطفال و نسوان شهر کلاً با گریبان‌های دریده و سرهای گل و لای مالیده و روی‌های ناخن خراشیده و دل‌های شکسته، فریاد زنان و موی‌کنان و مویه‌کنان با اوضاعی شایان به استقبال رسیدند و به آن هیئت وارد شهر گردیدند. جنازه مغفرت‌نشان را بر دور ضریح مقدس گرانیده در مضجع همایونی که ذکر شد، بردند و آن تربت با شرافتی را، که از قرار نگارش از عتبات عالیات آورده بودند، در دخمه اعلی به ترکیب قبر ترتیب داده، نعش مبارک را در جوف

آن سپردند. باب آن دخمه را به آیین ملوک عجم بستند و قرّاء داودالحان با ملزومات امور معیشت بر سر مزار آن غارق بحر رحمت نشستند.

این شاهنشاه معدلت دستگاه، که بالفعل وارث بالاستحقاق جدّ بزرگوار است، بعد از جلوس بر مسند سلطنت، قرارها در انضباط آن مضجع شریف نهاد و طاق آن را کلاً از مرآت چینی و رومی ترتیب داد. حاجی علی محمد دارالمرزی که در بدایت جوانی طبع نظمی داشت و در جرگ اهل خلوت سرکار اقدس، اوقاتی به فراغت می گذاشت، بالاخره سعادت فطرت او را دامنگیر گشته و به سبب میل به عبادات و تحصیل معاش از ممرّ حلال و خیرات، از چاکری دربار عرش سمات درگذشت. زیارات اماکن مشرفه را به جا آورد. مدت ها در زاویه عبادت و تحصیل معرفت سر می کرد. چند سال قبل از وفات خاقان مغفور، محرمان خلوت سرای اقدس که سبقت آشنایی و دوستی با او^۱ داشتند، به لطایف الحیل مجدداً او را بر درگاه اعلیٰ آورده لقب لّیه باشی بر سر او گذاشتند. این دفعه به سبب وفور تقدّس و ظهور تدین، اعتبارش از بدایت افزون شد و بر حسب امر خاقان مغفور، به زیارت بیت الله الحرام شتافته پس از رجعت، زیاده در نظر انور و مردم دیگر معتبر آمد.

این برازنده مسند کیانی پس از جلوس بر مسند سلطانی، مراتب معرفت حاجی مزبور را حاصل نمود و فقرات میل باطنی خاقان مغفور را به او از نزدیک و دور شنود؛ لهذا مشارالیه را در آن مضجع شریف متولّی ساخت و به جهت مخارج سالیانه وی و فرش و روشنایی و ادارات^۲ و مرسومات قرّاء و خدّام آن آرایش مسند کی، قریه علی آباد واقعه در محال قم را معین فرمود و حاجی را با متعلّقان و متعلّقات به توقف دارالایمان قم و خدمت آن مضجع فردوس تحسّم امر نمود. مشارالیه نیز در عمارت احدائی خاقان مغفور، که در جنب آن مرقد پر نور واقع است، منزل کرد و دست همّت در خدمتگزاری از آستین ارادت برآورد. عمارتی فوقانی که مشرف بر صحن مقدّس حضرت معصومه است، بر فراز آن مرقد شریف بر پا ساخت و به نظم کار و ملزومات آن

۲. ادارات: مقررهای، مستمری ها

۱. ملی و مجلس: «اول»

مرقد عالی مقدار پرداخت. اکنون آن مضجع شریف زیارتگاه جمیع عابریں و زائرین روی زمین گشته و مراتب احترام‌گزاری‌های خلق از هرچه نویسم در گذشته است. حاجی مزبور میزبان اهالی نزدیک و دور است و محفل وی شبان و روزان مرجع ارباب شوکت و عزّت و سرور.

بالجمله، نواب رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا و همراهان آن نعش مغفرت‌لوا، سه روز و سه شب متوالی شیلان عزاداری ملوکانه کشیدند و کافّه رعایا و برایای اطراف و اهالی آن بلده، کعبه مطاف به حظّی وافر و احسانی متکاثّر رسیدند.

بعد از فراغ از امور کفن و دفن و تعزیه‌داری، متعلّقان و متعلّقات سلطنت را برداشتند و روی به دارالخلافه طهران گذاشتند. جناب آصف‌الدوله اللهیارخان قاجار به انتظار موکب حضرت ولیعهد سلطنت‌مدار در دارالایمان قم، مقیم شد و حضرت غلامحسین خان سپهدار [۵۰۶] افواج سرباز عراقی را مرخص کرده خود به صوب سلطان‌آباد کُزّاز که مقرّ حکومت و از مستحدثات والد مغفرت آیت اوست رفته، چندی مقیم^۱ آمد.

خلاصه، عمر مبارک خاقان مغفور موافق تحقیق، هفتاد سال بود و خود در ایّام حیات به قانون متداوله کمتر ازین می‌فرمود. این بنده مؤلف از بس حسرت فقدان آن مغفرت‌نشان را داشت، شب و روز اوقات خود را صرف تاریخ‌نگاری کرده، این چند قطعه و غزل و رباعی را به یادگار گذاشت.

غزل

ایّام بی‌پسر شد و من بی‌پدر شدم	خاقان چو رفت از غم او در بدر شدم
از سرگذشت آب چون من باخبر شدم	گفتم که سهل در غم او آب چشم تر
او مُرد پیش از من و من مُرده‌تر شدم	بدتر ز مرگ در غم او گشته زندگی
شد باغبان و چون شجری بی‌ثمر شدم	از فیض او نهال وجودم ثمر گرفت
جز این‌که در مصیبت او نوحه‌گر شدم	از من نیافت خدمتی از بعد وی ظهور

او در بلیه‌ام سپری بود پیش روی
 پروازم از هوای تو ای شاهباز قدس
 از فرّ قدرت تو که با زور فرّ بُدم
 چون بی‌نشان شدی تو مرا نام گشت گم
 گوش از پی شنیدن حرف تو بود و بس
 ماند از طلوع کوکب اقبال خاوری
 برتافت روی از من و من بی‌سپر شدم
 رفتی تو در فراق تو بی‌بال و پر شدم
 وز چشم همّت تو که صاحب‌نظر شدم
 بگذشت آن زمان که به عالم سمر شدم
 خاموش چون شدی تو من از گوش کر شدم
 از خاوران گذشته سوی باختر شدم

قطعه [ای] در تاریخ وفات

دریغ از فتحعلی شاه راد
 ز شاهان گیتی ندانم کسی
 به ایوان یکی نورافزای شید
 به عهد خود از صیقل عدل و داد
 بسنجیده‌ام عقل او با جهان
 به ملک سپاهان جنت مثال
 بیاراست قامت که آید به بار
 به گاه خرامیدن از پا نشست
 بزد آهی و تن به بستر نهاد
 شهی را که بُد دست و پای هژبر^۱
 نه قدرت که دستی تواند فشاند
 چه جان‌ها که گیتی ازین غصه داد
 به هر کام شکر همه زهر زهر
 به تاریخ او زد رقم خاوری
 که مُرد و ز ایّام نیکی ببرد
 که با او به مردی توانم شمرد
 به میدان یکی نام بردار گُرد
 ز آینه دهر ظلمت سترد
 جهان خردسالی و او سالخورد
 که آرایش هر بزرگ است و خُرد
 به آرایش لشکر ترک و گُرد
 چو آتش که از آب بر جا فُرد
 بشد شاهی و جان به جانان سپرد
 گه پایداری دم دستبُرد
 نه قوت که پایی تواند فُشرد
 چه خون‌ها که دوران درین قصه خورد
 به هر جام صهبا همه دُرد دُرد
 به صد آه فتحعلی شاه مُرد

ایضاً قطعه

ظلم حق فتحعلی شاه آنکه بود	با مخالف در جدال و در نزاع
آنکه در هر صبح و شام انداختی	مهر را از چهر در تحت الشعاع
کشوری او را مرید و او مراد	عالمی او را مطیع و او مطاع
داوری هر روز بودش بر مزید	خسروی چل سال بودش بی نزاع
چون نمودی جای در ایوان جواد	چون نهادی پای در میدان شجاع
اختر خصمش بدی در انحطاط	کوکب بختش شدی در ارتفاع
[۵۰۷] بینوایان را همی می داد مال	کاین تجارت را بسی بود انتفاع
رونق است از دار دنیا بیشتر	در دیار آخرت او را متاع
آن سری کز تاج بیضا داشت عار	از اجل آخر رسید او را صداع
خلق دهر از هجر او اندر ملال	اهل حشر از وصل او اندر سماع
خاوری کرد از خواص محرمان	چون وداع آخرینش استماع
از پی تاریخ سالش زد رقم	با جهان فتحعلی شه در وداع

تاریخ اربعه در یک شعر

فتحعلی شه از تخت شد خاوری و آمد
 هر پاره زین دو مصراع تاریخ فوت سلطان
 کی خسرو دوم شد امت ز فتنه ویران
 سلطان ز تخت افتاد، وارونه گشت ایران

تاریخ دیگر

فتحعلی شاه چه شد وای وای	خسرو آگاه چه شد وای وای
رونق آفاق برفت آه آه	زینت خرگاه چه شد وای وای
میر جهاندار کجا حیف حیف	شاه فلک جاه چه شد وای وای

تاج سر مهر چه سان آخ	نور رخ ماه چه شد وای وای
آنکه همی بود به جیش ظفر	بدرقه راه چه شد وای وای
آنکه همی بود به ملک جلال	مرتبه گاه چه شد وای وای
خاوریش از پی تاریخ گفت	فتحعلی شاه چه شد وای وای

رباعی در تاریخ

شد فتحعلی شاه ز خرگاه افسوس	تا مهر بشد ناله و تا ماه افسوس
زد خاوری از برای تاریخ رقم	کو جان جهان فتحعلی شاه افسوس

فصل ۵

به تخت نشستن محمد شاه

بخش ۱

ذکر وقایع اوضاع نواب شاهزادگان و طغیان بعضی از ایشان در برخی از ولایات ایران تا هنگام جلوس ولیعهد دوران بر تخت سلطنت جاودان

بعد از قضیه خاقان مغفور - نور الله مضجعه - نواب شاهزادگانی که در اطراف دارالملک ایران بودند، اکثری به سبب متابعت حکم وصیت و ولیعهدی نواب شاهزاده اعظم محمد میرزا قبل از رحلت، در محل ایالت، منتظر لطیفه غیبی نشسته حرکتی بر خلاف قانون نمی نمودند، مگر دو سه نفری از ایشان که هر یک به سببی از اسباب حرکتی مذبحانه کردند، ولی بالاخره به جز ندامت و خسارت سودی نبردند. یکی از آن جمله، نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بود که از قرار نگارش، یک روز قبل از قضیه ناگزیر خاقان مغفور به اتفاق نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا از دارالسلطنه اصفهان عزیمت دارالعلم شیراز را نمود. در محال قمشه این خبر را شنید و حسام السلطنه را به دارالشوکه بروجرد فرستاده، خود عازم شیراز گردید. بعد از ورود بلافاصله بر تخت سلطنت دو روزه تکیه کرد و از خواندن خطبه و زدن سکه نام برآورد. یکی دیگر، نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا [است] که در دارالامان کرمان این مراتب را شنید و در بدایت احوال قاصد تسخیر دارالعباده یزد گردید. ولد خود هلاکو میرزا را با معدودی به آن ولایت فرستاد و شجاع الملک میرزا ولد نواب ظل السلطان که از جانب برادر خود سیف الدوله میرزا در آن ولایت بود، بدون آسیبی دارالعباده را نهاده به عزم دارالخلافة به راه افتاد. شجاع السلطنه خود به نیت خدمتگزاری برادر فرخنده سیر به دارالعلم شیراز شتافت و میر شمشیر آن دولت گشته

اعتباری تمام یافت.

یکی دیگر، نَوَاب ظَلُّ السُّلْطَان علی خان شاهزاده است که در دارالخلافه طهران حکمروا بود و همواره اوقات این خیال را درباره خود می نمود. با آنکه بعد از وفات مرحوم نایب السلطنه مغفور عباس میرزا - طاب ثراه - در باب منصب ولیعهدی هنگامه ها [۵۰۸] آراست و به سبب عدم رأی خاقان مغفور - نَوَّرُ اللَّهِ مضجعه - از سر این تقاضا برخاست، باز بعد از ظهور قضیه خاقان خلد آشیان که نَوَاب علی نقی میرزا به اتفاق شاهزادگان و خواتین^۱ حرم عزّ و شأن، و اساس و اسباب سلطنت و آن همه لشکر با جلادت به دارالخلافه رسید، نَوَاب ظَلُّ السُّلْطَان به طمع سلطنت جاوید، طالب چاره گردید. اهالی دولت از ابتدا انکاری داشتند و گردن در زیر این بار نمی گذاشتند. چاره [ای] که به خاطرش رسید، سه چیز بود: یکی آنکه، دستخطی به مهر خاقان مغفور و خط نَوَاب ضیاء السلطنه العلیّه منشی الممالک اندرون عصمت دستور بروز داد که اسم ولیعهدی را به او داده و ولیعهد سلطنت جسیم را لقب نایب السلطنه بر سر نهاده است؛ یکی دیگر آنکه، ابواب خزانه اندرونی را سرگشاد و موازی دو کرور نقد به جهت مصارف این کار بیرون فرستاد. مردم به طمع زر بر دور او جمع شدند و بزم شوکت چند شبانه را پروانه شمع آمدند؛ چاره سیّم، جناب حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه که بطن طمعش از اطعام عام و انعام مالاکلام مملوتر از گلخن حمام بوده، به جهات چند از جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام واهمه می نمود که بعد از ظهور سلطنت نَوَاب ولیعهد دولت مآب و وزارت معزی الیه در مملکت ایران چگونه توقف نماید و آن همه اندوخته و ذخایر و اقطاع و سایر را گذاشته به کدام طرف پای فرار برگشاید، لهذا وثیقه [ای] مجعول از پیش خود نوشت که: در دولت های خارج از قبیل روم و روس و فرنگ، وصیت سلطان متوفی در تعیین ولیعهد معتبر نیست، بلکه عمده شرط درین باب، رضای جمهور است و با وجود عدم رضای جمهور، ولیعهد وصیتی را، سلطنت نامیسور. پس از مهر کردن این وثیقه، شاهزادگان و امنا و امرا و وزرای دربار و علما و

فضلاي هر ديار و ساير اهالی و سکنه دارالخلافة جاويدمدار به سبب طمعی که از نواب ظلّ السلطان داشتند، هر یک خط و مهر خود را بر آن وثیقه گذاشتند.

حضرت ظلّ السلطان شبی را که ساعت سعد در آن شب بود، برگزیده پای بر تخت سلطنت نهاد و از آن تنخواه موجوده به^۱ هر که هر چه خواست، داد. هر بینوایی از بخشش بی جای او به نوایی کامل رسید و حضرت ظلّ السلطان به سبب این همت بی پایان و طعن ظرفای زمان، به عادلشاه معروف گردید. او نیز چون نواب فرمانفرما، مباشر خطبه و سکه گشت و مدت بیست روز از ایام سلطنت عاریت او نگذشت تا از قراری که - ان شاء الله المجیب - عن قریب ذکر خواهد شد، سرکار شوکت مدار ولیعهد سلطنت شعار، جلوس مختصری در دارالسلطنه تبریز کرد و پس از آن دو اسبه به دارالخلافة طهران روی آورد.

مستر کمبل^۲ ایلچی دولت بهیة انگریز که در تبریز بود، مبلغ هفتاد هزار تومان به جهت تدارک حرکت پیشکش نمود و حضرت معتمدالدولة العلیه ناظم گیلان، در ولایت خمسه شرفیاب رکاب گشته، مبلغ چهل هزار تومان نقد بر آن پیشکش افزود. حضرت ظلّ السلطان هر یک از شاهزادگان و کارپردازان دولت ابدارکان را با تدارکات لازمه مقابله داد و با جمعیتی زیاد و توپخانه [ای] صاعقه بنیاد، متدرجاً به دفع عزیمت سرکار سلطنت فرستاد و هر کس که به آن اردوی ظفر شکوه رسید و آن همه جلال و استقلال را دید، از روی طوع و رغبت مطیع گردید.

بالجمله، شاهنشاه با فطانت از عرض راه به امیر نامدار [۵۰۹] محمد باقرخان قاجار کوتوال قلعه دارالخلافة طهران، که خال خجسته فال اوست، حکم محکم به گرفتاری ظلّ السلطان و وزیرش محمد جعفرخان کاشانی که با کراهت منظر و لحه [ای] از دم گاو و خر افروترتر، محبوب او بود، صادر ساخت و معزی الیه به امتثال این امر پرداخت. حاجی میرزا ابوالحسن خان که مباشر چنان خیانتی بزرگ شده بود، به دارالایمان قم گریخت و به دامان محافظت آن مأمن امن و امان آویخت.

۲. ملی و مجلس: «کمبل»

۱. مجلس: «به»

شاهنشاه فیروزبخت، به سعادت و اقبال به دارالخلافت رخت کشید تا - الحمدلله و المنه بر مسند جلوس جاوید آرمد. تواریخ چند در عزل و نصب سلاطین شعرای فصاحت پیوند سابق بر این به نظم در آورده اند، ولی هر یک اسم مبارک سلاطین با تمکین را بی ادبانه به تخفیف ذکر کرده اند. جناب صباحی حاجی سلیمان کاشانی بیدگلی در سلطنت جعفرخان زند فرموده:

صبحاحی:

نوشت کلک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان
و همچنین مرحوم صبا، اعنی فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی در جلوس خاقان مغفور ادا نموده و اسم مبارک را از دست داده، همان لقب شریف را ذکر فرموده است.

صبا: ز تخت آقا محمدخان شد و بنشست باباخان

اگر چه این بنده مدحت گزار کمتر خوشه چینی از خرمن فصاحت آن دو بزرگوار است، ولی طرز فصاحت از این دو سه قطعه که ایراد شد آشکار [است].

لمؤلفه خاوری:

از پس فتحعلی شه شد محمدشه به تخت رفت سلطانی جلیل و خسروی آگه نشست
خاوری بنوشت تاریخش که از تخت شهان شد برون فتحعلی شه پس محمدشه نشست

عزل ظل السلطان

رفت از ایوان علی شاه و محمدشه نشست

خاوری سال جلوسش را چنین آگاه شد

چون علی شه ای دل از خرگاه دولت شد برون

بعد از آن با قلب شاد آن جا محمد شاه شد

تاریخ براسه

دو فروردین به عالم ظاهر قدرت سبحان
 ز فرّ بخت سلطان و ز فیض ابر نیسانی
 بنام بخت سلطان را که آمد ثانی مانی
 سَقَى اللّٰه ابر نیسان را که باشد مانی ثانی
 زهی سلطان که از او مانده بر پا عدل دارایی
 خهی بنیان که از وی گشته خرّم کشت دهقانی
 مهی آمد به جمشیدی که جمشیدش به جان ریزی
 شهی آمد به دارایی که دارایش به درباری
 فریدون کو که آموزد به او رسم فریدونی
 سلیمان کو که فرماید به او طرز سلیمانی
 به بخشش حاتم طایی به کوشش رستم دستان
 چه کوشش عزم هندستان چه بخشش ملک قآنی
 پس از فتحعلی شه خسروی ملکت ایران
 محمد شاه را حاصل ز تأییدات یزدانی
 بسی کس مستعد و منتظر بودند شاهی را
 به او این رتبه مشکل مسلم شد به آسانی
 اگر چه پنجمین شاه از صف قاجار شد لیکن
 محمد شاه اول را ز اسم و رسم شد ثانی
 رقم زد کلک طبع خاوری از بهر تاریخش
 محمد شاه ثانی بانی ایوان سلطانی

بخش ۲

ذکر شمه [ای] از احوال خسرو بی‌همال بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت لایزال
به طریق اجمال

[۵۱۰] اگر چه از قراری که به کرات عرض و اظهار شده، این بنده مدحت‌گزار
قرار داده که تاریخی جدید در ذکر وقایع این دولت سدید ترتیب دهد و هر گاه ودیعه
حیات عاریت چندی یاری کند - ان شاء الله تعالی - تفصیل آن در جلد دیگر ذکر خواهد
شد، ولیکن تا رشته کلام از هم نگسلد، مختصری از کلیات را درین صحیفه درج نمود.
بعد از آن که مسند سلطنت و فرمانروایی از فرّ ذات با برکات این زینده اریکه
کشور خدایی آرایشی تازه یافت، از یمن طالع همایون و فرّ بخت روزافزون در مدت سه
ماه، سرکشان اطراف و شاهزادگان اکناف از سعی کارگزاران این شوکت جاوید اتّصاف،
هر یک به سزای خود رسیدند و در گوشه انزوا و مسکنت آرمیدند. نواب حسین علی
میرزا و حسن علی میرزا که در دارالعلم شیراز لوای خودسری افراشته بودند، از
مأموریت جناب معتمدالدوله منوچهرخان و منصورخان سرتیپ فراهانی و ینارال‌لنّسین^۱
انگریز [ی] توپچی‌باشی با دو فوج سرباز آذربایجانی و توپخانه صاعقه‌مبانی گرفتارگشته
در دارالخلافت طهران در زاویه مسکنت غنودند. چند نفر از ولدان آن دو بزرگوار، در بین
این گیر و دار، از نقدینه و زرینه و جواهرآلات بی‌شمار برداشته به سمت عتبات عالیات

۱. احتمالاً این همان لئندسی معروف است که از افسران ارشد انگلیس و فرمانده نظامی ایران نیز به شمار
می‌آمد. کاتب نسخه این واژه را گاهی لنین و گاهی لئنین آورده است.

رفتند و هریک مرسومی از دولت علیه روم حاصل کرده در آن اماکن مشرفه آرام گرفتند. نواب حسین علی میرزا به سبب سوء مزاجی که داشت، در دارالخلافه روی به دیار آخرت گذاشت. نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا بدون اطلاع شاهنشاه زرین لوا به سعایت جناب میرزا ابوالقاسم اتابک اعظم از دو دیده نابینا شد و در گوشه بطلالت مشغول انزوا آمد. شاهزادگان دیگر از قبیل نواب شیخ الملوک شیخ علی میرزا و حشمت الدوله محمدحسین میرزا را به عزیمت جمعی از هواخواهان از ملایر و کرمانشاهان آوردند و با برخی دیگر از قبیل ظل السلطان علی شاه و رکن الدوله علی نقی میرزا و امام ویردی میرزای ایلخانی و حسام السلطنه محمدتقی میرزا و محمود میرزا و امیرزاده استراباد و مازندران سلطان بدیع الزمان میرزا، روانه دارالارشاد اردبیل کردند.

نواب ظل السلطان و علی نقی میرزا و امام ویردی میرزا در محبس مزبور نقبی به خندق خارج قلعه مذکور زده، شب هنگامی از قلعه مذکوره فرار و آدم‌های معهود ایشان در خارج شهر با اسب و اسباب بسیار به آنها دوچار و از آنجا سوار گشته به سمت سالیان و انزلی و لنکران نزد روسیه مستحفظین آن سرزمین قرار جستند و بالاخره بعضی به دولت روم و برخی به دولت روس و انگریز رفته در پناه هریک نشستند. چند نفری هم از فرزندان مرحوم فرمانفرما با اسباب زرینه و نقدینه، خود را به سمت عتبات عالیات کشیده و از دولت روم مستمریات گذرانیده در آنجا متوقف شدند.

بعد از مقدمه فرار نواب ظل السلطان و غیره از اردبیل، بقیه شاهزادگانی که در آنجا بودند، همه را به رسم گروگان به دارالسلطنه تبریز فرستادند و مخارج هریک را به قدر کفایت قراری دادند. جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام از قراری که محقق آمد، با نواب ظل السلطان در جزو داستان طغیان چیده بود، بالاخره پس از مدت شش ماه از وزارت، سر را در این خیال بیهوده بدرود نمود. جناب فخرالاسلام والمسلمین حاجی میرزا آقاسی بیات [۵۱۱] ماکوبی ایروانی که از بدایت حال در سرکار سلطنت، ادیبی با جلال بوده، مشیر عالم شد و کارگزار امور جمهور بنی آدم آمد. این لطیفه غیبی در اطراف جهان مشهور گردید که شاهنشاه با توان در مدت سه ماه، مملکت و سلطنت ایران را با

وجود یک هزار شاهزاده عظیم الشان در ید تصرف درآورد و خارستان روزگار را از آبیاری ابر همت سرشار رشک گلستان ارم کرد. امید که جاودانی به دولت و کامرانی بر اریکه سلطنت و شادمانی برقرار ذات کامل الصفاتش به جهت آرایش جهان پایدار باد. این قصیده از طبع مؤلف بعد از فتح غوریان در مدح شاهنشاهی تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

طریقت ملک جاوید و محمد شاه سلطانش
 چه سلطان عرصه ملک حقیقت زیر فرمانش
 شریعت با طریقت جمع شد در بی قرین ذاتی
 که در ملک حقیقت نیز می خوانند سلطانش
 چو از علم الیقین پی برد در عین الیقین آسان
 هم از عین الیقین حق الیقین گردید آسانش
 کلامش باشد آن رمزی که دانایی است تفسیرش
 وجودش باشد آن رکنی که بینایی است بنیانش
 چو در ملک غنا در ملک فقرش نیز سلطانی
 کدامین فقر آن «کالفقر فخری» مهر عنوانش
 کمال انزوا را با جلال سلطنت مایل
 ولیکن گوشه گیری باشد اندر صدر ایوانش
 حقیقت خواهی ار دانسی محمد را بود ثانی
 همین برهان بود کافی که باشد تیغ برهانش
 قضا رمزی ز نیرویش قدر زوری ز بازویش
 ازل روزی ز ایامش، ابد دوری ز دورانش
 بین تاج کیومرثی به فرق از فرّ دادارش
 بجو فرّ فریدونی ز چهر از مهر یزدانش

امیر روم می‌باشد ز دل مـمنون انعامش
 عزیز مصر می‌گردد ز جان محبوس زندانش
 بین کاین روز و شب همچون غلام رومی و زنگی
 نیاز آرند بر درگه ز گردون مهر و کیوانش
 دگر خیل قطار بُختی ابر جهان پیمای
 نثار آرند از دریا به کوهان درّ و مرجانش
 دو اسبه تاخت ز آذربایجان زی تـختگاه کی
 عراق و فارس شد مفتوح تا مرز خراسانش
 ز فرّ ایزدی شد کشور موروث را صاحب
 حمایت نز فلان آمد به کارونی ز بهمانش
 فریدون ز ایزدی فریافت در ملک جهانشاهی
 حدیث کاوه را بگذار با آن پتک و سندان
 بحمدالله سامانی ز یزدان یافت در شاهی
 که ساسانی کنند ایدون به درگه آل سامانش
 به رویین تن ز دستان گشت رستم غالب و دارا
 ببرد از یادها رویین تن و دستان و دستانش
 کسی کش دعوی شیری ز سهم شاه شیراوژن
 کنون چون روبه‌هان سرگشته بینم در بیابانش
 دو خسرو را ز عـمّان و ز کرمان کرد آواره
 به نام ایزد سپاه با نظام و رزم میدان
 کسی را کاژدهای تیغ خونریز ازدها افکن
 [۵۱۲] چه باک از کرم کرمان است و از خرچنگ عمّانش
 نبیره بود خاقان را در میدان سربازی
 ز ابناء ملک یکتا نبودی مرد میدان

اگر خاری چو نشتر کی توانی خواندش نشتر
 وگر خاکی چو انسان کی توانی گفت انساش
 پس و پیش جهان را نیستم آگه همی دانم
 که در این آفرینش آفریده نیست همسانش^۱
 پی عزم جهان کردی و نظم جیش پیغامی
 سروش از عالم غیبی به گوش آورد آسانش
 گرفت آن نیزه خطی، جهانند آن توسن ختلی
 از آن رمح و از آن توسن به غم توران و ختلانش
 علم از ملک خاور زی جنوب آورد و از مردی
 به آمد پشت خنگ از خوابگاه اندر شبستانش
 به زحمت داد تن تا راحت آرد بهره ایران را
 که بادا برخی جان، جان ایرانی و ایرانش
 بود ننگی بزرگ او را به تخت آسودگی زیر
 که از خردی به آسایش نبودی میل چندانش
 ز عیش بزم به آمد به جیش آرایش رزمش
 ز شوق رزم نرم آمد به پا خار مگیانش
 تزلزل در ملوک ترک از یک عزم سردارش
 تطاؤل در بلوک هند از یک کام یکرانش
 رسید از قندهار و کابل و پیشاور کشر
 به لشکرگه امیران و رسولان فراوانش
 دگر از اندخود و بادغیس و فاریاب از جان
 بسی گردن فراز آمد به باب فتح دربانش

یکی بر لب کلام افتتاح مرز هندستان
 یکی بر کف کلید فتح باب ملک تورانش
 چو سبزار و فراه و غوریان و کرخ بس کشور
 همی بودند گوی آسا به زیر خم چو گانش
 بر و بوم ولایات عدو یکسر مسخر شد
 ولیکن ماند بر جا چار دیواری ز ارکانش
 یکی غول اندران ویرانه ستواری شد از آن رو
 که بر اعمال شیطان رهنما گردید شیطان
 چو عالم زیر پر طئی کرده شهباز جهان پیم
 چه غم گر بوم شوم آورده در ویرانه سامانش
 ز بس از یاورانش کشتگان در خارج و داخل
 بسی در قرن‌ها زین پس دَد و دامند مهمانش
 کسی کاو روی خود بر تافت از این نور یزدانی
 نباشد لایق نیرنگ غیر از نار نیرانش
 بر آر از غوریان دودار بخواهی سال فتح آن
 که توپ خسروی برداشت دود از بیخ و بینانش
 شهنشاهای فلک جاها جهانگیرا خداوند
 که باشد بنده جاهت را سپهر و چار ارکانش
 غلامی پیر همچون خاوری استاده بر درگاه
 ولی باشد اسیر پیر گریه غم گریانش
 بسی سال اندرین در بوده با جمعیتِ خاطر
 پس از چهل سال خدمت آسمان دارد پریشانش
 نظر کن لحظه [ای] از خشم بر این چرخ دون پرور
 که شاید از پریشان ساختن سازی پشیمانش

نوشتم قرن‌ها آثار نیاکانت
 [۵۱۳] کنون دارم به کف آثار شاه و رسم دیوانش
 چنین چاکر روا نبود پریشان خاصه در وقتی
 که ظلّ رأفت شاهی بود بر سر نگهبانش
 مرا مستغنی از احسان خود کن تا شوم فارغ
 ز قرض و خرج و تیمار عیال و ظلم و طغیانش
 اگر خود مالک دینار دارد درد مسکینی
 بود در روزگاران شربت دینار درمانش
 بود تا هست احسان بر غنای فقر اصرارش
 بود تا هست مسلم با طواف کعبه پیمانش
 حریم درگه سلطان مطاف زمره انسان
 به زیر بار احسان فرقه گبر و مسلمانش
 بالجمله، در جلد وی این قصیده غرّا مبلغ سیصد تومان انعام مرحمت فرمود و
 روز به روز بر مراتب التفات باطنی و ظاهری افزود - اللهم خلد بنیان دولته و سلطنته الی
 آخر الزمان بحق محمد و آله الأخیار الأبرار آمین آمین یا رب العالمین.
 بعون الله و توفیقه به اتمام رسید این کتاب مستطاب از نسخه [ای] که به خط
 مرحوم میرزا فضل الله خاوری مؤلف است در ماه ظفرالمظفر سنه ۱۳۲۶ یک هزار و
 سیصد و بیست و شش هجری بر حسب فرمایش جناب مستطاب علام فهّام سلالة
 السادات العظام آقای اعتمادالدوله - أدام الله إفضاله^۱.

۱. پاراگراف آخر ضمیمه نسخه مجلس است.

خاتمه روزنامه‌ی همایون

[۵۱۴] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

خاتمه هر کلام، حمد ملک علامی است که سلطنتش را بدایتی نیست و مملکتش را نهایتی نه. نبوت حقّه را به خاتمیت [جناب خاتم]^۱ پیغمبران - صلی الله علیه و آله و سلم - ختم ساخت و از ظهور شاهنشاهی عادل و ظلّ الهی بادل، به ختم سلطنت پرداخت.

لمولفه:

محمد شه نبیره خسرو عادل^۲ که می باشد

فلک طیش و ملک جیش و قضا حکم و قدر فرمان

اما بعد، چنین گوید بنده احقر فضل الله الحسینی شیرازی المنشی المتخلّص به خاوری که: از قراری که به کرات در روزنامه دولت جاوید سمات تحریر یافته، این بنده مدحت گزار بر حسب امر صاحبقران مغفرت آثار، مأمور بود که خاتمه [ای] بر آن روزنامه همایون افزایش و این کتاب مستطاب را به ذکر شمایل مآثر و محامد و آثار و اطوار و اولاد و نبایر این دودمان والاتبّار و متعلّقان و خویشان و امرا و وزرای دربار سپهر اقتدار و اوضاع و اسباب سلطنت پایدار و سایر ملزومات ایام دولت شاهنشاه

۱. ملی و مجلس: - «جناب خاتم»؛ از تذکره خاوری اقتباس شده است.

۲. تذکره خاوری: «خسرو دوران»

غفران آثار - نور الله مضجعه - آراید.

بعد از آن که - الحمد لله و المنة - ایوان سلطنت ایران بدون جور و عدوان به وجود فائض الجود شاهنشاه گردون توان آرایش یافت و از فرط دادش، هر غولی از وادی غوایت به بیغوله عدم شتافت، این بنده مأمور آمد که تاریخ جدیدی در احوال و آثار این دولت سدید به شرح و بسطی نمایان تحریر و به عرض خسرو عالمگیر رساند. چون خاتمه این روزنامه چه ناتمام بود، لهذا در ابتدا دست قدرت به تحریر آن برگشاد و بنیان این کاخ رفیع را بر چند باب و فصل نهاد.

باب اول

در ذکر شمایل موزون و اخلاق حسنه آن شهریار معدلت مشحون
و در آن دو فصل است:

فصل اول

در ذکر شمایل موزون آن برگزیده خالق بی چون است.

بدان که خداوند آب و خاک را آفریننده انجم و افلاک تا ذات کامل الصفاتی را مستجمع جمیع محاسن و محامد ظاهری و باطنی نبیند، بدون جهت او را در مقام فرمانروایی کائنات برنگزیند.^۱ فرمانروایی در کائنات برتری ذات و صفات درکار است و برتری سلاطین با تمکین را در ذات و صفات، وجود ملکوتی انتساب سزاوار. ولله الحمد که آن سلطان عادل را به علاوه محاسن باطنی، حسن ظاهری به مثابهی بود که خرد خُرده بین از طرز آن شمایل موزون و حُسن روزافزون، انگشت حیرت بر دهان و آیه وافی هدایه «فتبارک الله أحسن الخالقین»^۲ بر زبان. طلعتش مهری فروزان و قامتش سروی خرامان بود که جان مشتاقان آن را به منزله حربا و قلب گرفتاران این را به مثال قمری در دام. هر گاه خواهد صفتِ سر تا پای همایون را جزءاً فجزءاً بیان نماید، کلک دو زبان به زاویه عجز و نقصان گراید.

مختصر کلام آن که، هر گاه شخص مجهول الحالی از غربای ممالک بعیده، آن

۱. تذکره خاوری: + «آفتاب عالمتاب را به سبب آن همه ضیاء و التهاب، فرمانفرمای ثوابت و سیارات سازد و ظل تربیت سپهر برین را به جهت آن همه رفعت و تمکین بر کره خاک اندازد.»

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

ذات همایون را در میان یک صد هزار قشون با [۵۱۵] لباس متعارف خلق دیدی، دانستی که آن عنصر لطیف، بر آن جمع شهریار است و شهر یاری به چنین وجودی سزاوار. تمثال چهر مهر مثالش را پادشاهان جهان به دست آویز هدایا و تحف بردندی و دربارگاه نشیمن خویش بر طاق رفعت نصب کرده، گاه و بیگاه از تماشای آن قامت طوبی مثال برخوردارندی. پریرویان بهشتی طلعت در همخوابگی آن فرشته قدسی فطرت، غرق عرق خجلت شدند و نوگل رخسارش را آشفته عندلیب صفت آمدندی. در حقیقت روحی مجسم بود و فرشته [ای] به صورت آدم می نمود.

لمؤلفه:

همه گویند که جان به ز جسد باشد و من

در وجودت نگرم خوبتر از جان جسدی

امید که جاودان در روضه شادمان و کامران باد - بمحمد و آله الامجاد.

فصل دوم

در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن حضرت

بدان که این مراتب لا تعدّ و لا تحصی [است] و عقل نکته‌دان در تعداد آن به زاویه عجز و قصور مشغول انزوا. اگر خواهد جمیع خصایل حسنه و فضایل مستحسنة را بیان سازد، باید به جز این مختصر به ترتیب مفصلی دیگر پردازد به مفاد: «ما لایدرک کله لایترک کله» برخی از صفات حسنه را که از لوازم ذات سلطنت است، مذکور ساخت و به تذکار شطری از هر یک پرداخت.

اول: صفت برگزیده عدالت است و این صفت با ذات اقدس همایون چون آمیزش باده با کیف است. در اثبات این صفت مستحسن، دلایل قاطعه در دست است و حقیقت آن ظاهر بر رأی هر بلند و پست. یکی از جمله دلایل قاطعه، آبادی و معموری مرز ایران است که هر ملکی از عدل آباد و از ظلم ویران. از ایام طغیان افاغنه فراعنه تا اواخر دولت امراء زندیه، مملکت ایران چون خانه جغدان ویران بود. در چند ساله سلطنت سلطان سعید شهید محمد شاه اول - أنار الله برهانه - نیز چندان میلی به آبادانی نمود و - لله الحمد - از روزی که دست قدرت ازلی، افسر خلافت بر فرق آن برگزیده لم یزلی نهاد، دست عدالت و رأفت بر فرق جهان و جهانیان برگشاد. دیوانگان، ویرانه نیافته به ویرانه عدم گریختند و غولان، بیغوله ندیده دست امید از حیات گسیختند. قرای^۱ مخروبه، قصبات معموره گشت و قصبات ویرانه از بلدان مشهوره نیز درگذشت. جمعیت ایران به مثابه [ای] شد که مردم از تنگی شهر، در کوه و دشت خانه ساختند و غربای اکناف از اهل حرفت و صنعت و تجارت از اطراف ممالک بعیده آمده در مرز ایران به اقامت پرداختند. هر خوشه‌چینی دارای خرمنی گردید و هر دانه از محصولات از فرط ریع^۲ و برکت به خروار و من رسید. بازار دین مبین رواجی بی‌نهایت یافت و هر تن از اهل معرفت و یقین به جلوس بر مسند اجتهاد شتافت. ارباب کمال و اصحاب حال

۲. ریع: فزونی و افزایش

۱. ملی و مجلس: «قری»

در هر بلدی از بلدان به مرتبه [ای] به هم رسید که خربندگان را نیز کار به تعلیم و تعلّم کشید. ظهور این همه محاسن از فرط عدالت داور با داد و دین بود که وجود با شرافتش موجب آبادی هر سرزمین گردید.

دیگر از جمله دلایل عدالت آن‌که، نواب شاهزادگان با تمکین را در صواد و مصادر امور با رعایای مسکنت ظهور، به دارالشرع انور حکم نمودی و در میان ایشان به طریق مساوات عمل فرمودی؛ چنان که در مجلد ثانی در احوال نواب شیخ الملوک شیخ علی میرزا و رعایای ولایات ملایر و تویسرکان گذشت و آن گوهر بدیع، آویزه گوش مستمعان گشت.

دیگری از براهین قاطعه عدالت، رفتار آن زینده اورنگ کیان با برادر صلبی و بطنی خویش نواب حسین قلی خان است و کیفیت آن را کلک دوزبان به این سیاق رطب اللسان: در اوقاتی که خان معزی‌الیه به ایالت ولایت کاشان سرافراز بود، همواره از روزنه و پنجره بیوتات، دختران ماه‌پیکر و زنان حورا منظر را به خطا نظر می نمود. این معنی به عرض شاهنشاه عدالت اثر رسید و از قراری که در جلد اول این روزنامه چه همایون نگارش یافته در آخر کار مخالفت به بهانه کفر همین خیانت، از دو دیده نابینا گردید.

فرد:

عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

دوم: یکی از لوازم سلطنت، صفت برگزیده شجاعت است و صاحبقران مغفرت [۵۱۶] آیت را این صفت مسلم امت و جماعت. به کرات بر رسم درایت مشهود افتاده که پرندگان تیز بال را به مدد مهره آتشین تفنگ که از ادوات رشادت است، از هوا به زیر آوردی و کالبد حیوانات چرنده و درنده را از ضرب شمشیر بران که از اسباب شجاعت است، به دو نیم کردی. شیران شرزه را به دست رشادت پیوست، قلاده برگردن افکندی و در روزگار زار، از ضرب شمشیر ختلیان باد رفتار، خاک ادبار در دیده دشمنان آکندی. در اکثر غزوات و معارک مدت یک ماه و چهل روز، جامه و اسلحه از جسم مبارک بیرون نیاوردی تا به مدد بخت سعید و نیروی گوهر رشید، بنیاد قرار دشمنان عنید را با خاک

راه یکسان کردی. عروس دلارای دولت را از هم آغوشی شمشیر جهانگیر در آغوش کشید و از کثرت زحمت در غزوات، آسوده بر بستر راحت آرمد.

پس از اطلاع از قضیه هایلۀ سلطان شهید، در ظرف هفت روز از دارالعلم شیراز به دارالخلافۀ طهران ایلغار کرد و بلافاصله روی شهادت به دفع خصم نکبت علامت آورد. در بدایت کار، دست دشمنان دولت را از کمند سیاست بر بست و تا نهایت روزگار، آسوده و کامکار بر اورنگ خلافت پایدار به عزّت و اعتبار بر نشست.

شعر:

عروس مُلک کسی تنگ در بغل گیرد که بوسه بر دم شمشیر آبدار دهد

سیم: صفت برگزیده سخاوت است و این صفت از جمله اعظم صفات سلطنت. بدان که این صفت حمیده در پادشاهان پسندیده بر دو قسم است: یکی خدم و حشم را جیره و جامه و مواجب و علوفه به وقت دادن و دیگری ابواب نعمت و احسان بر چهرۀ عموم جهانیان گشادن.

[مصرأ]ع: شاه ما آن دارد و این نیز هم

اگر چه عیال نیکو مآل آن خسرو عدیم المثال، اعم از آنان که در اندرون همایون اقامت دارند و نواب شاهزادگانی که در خارج و داخل دارالخلافه اوقات می گذرانند، از ده هزار افزون است و پرستاری ایشان عموماً از حد حوصلۀ انسانی بیرون، ولی به طریقی، رعایت فرد فرد هر یک را منظور نظر داشتی که احدی را در هیچ وقت از اوقات از انعام و ادراعات محروم نگذاشتی.

بیت:

جدا کار هر یک چنان ساخته که گویی به غیری نپرداخته

مواجب و علوفه سپاه را نیز در مواعیدی که مقرر بود، از خزانه عامره در وجه ایشان عنایت می فرمود و در هنگام ظهور خدمتی تازه، علاوه بر مواجب و علوفه تیولات ابدی در ولایات کرامات می نمود. در سنوات غزوات با عساکر دولت روسیه، به علاوه

مالیات مملکت آذربایجان که متجاوز از یک کرور می شد و به تیول ابدی نواب و لیعهد دوران عباس میرزا مقرر بود، مبلغ دویست هزار تومان زر نقد نیز هر ساله به جهت مخارج مجاهدین اسلام روانه آن مملکت می نمود. مملکت خراسان نیز به سبب مجادله با اوزبک و افغان و ترکمان همواره به سیورغال حکمرایان آن کشور برقرار و انعامات بیکران علاوه بر آن مستمر و پایدار بود.^۱

شعر

به زر می توان لشکر آراستن ز دشمن بسی کینه ها خواستن

بالجمله، قسمی دیگر از دو قسم سخاوت که مذکور شد، انعام و احسان نسبت با عموم جهانیان است [۵۱۷] و کلک دوزبان در ذکر آن به این نوع رطب اللسان: یک انعام آن شاهنشاه با احتشام، داستان ادای سی هزار تومان قرض جناب معتمدالدوله العلیه میرزا عبدالوهاب منشی الممالک اصفهانی است که در جلد اول این روزنامه چه همایون^۲ ایراد شده و دیگری آن که، از قرار تحقیق همه ساله، مبلغ یک صد هزار تومان نقد و مقدار یک صد هزار خروار جنس در ممالک محروسه به صیغه مواجب و تیول^۳ و وظیفه و مدد معاش در وجه سادات و علما و مقتدایان و مشایخ و قضاة و اشراف و اعیان و طلاب و فقرا از بابت مالیات، ابداً برقرار است و این احسان متوالی در نزد شخص همّت بحر خاصیتش، بی مقدار.

از مالیات ولایات ممالک ایران در حقیقت همان اسمی باقی بود و اکثر از آن را در سنوات به تخفیف تصدّق می فرمود. علاوه بر این تخفیفات، همه ساله جوهری متکثر مصحوب معتمدان امین به جمیع ولایات ایران زمین به جهت فقرا و مساکین گسیل ساختی و با وجود مشغولی به امر خطیر سلطنت، به مرمت احوال درویشان و فقرای

۱. ملی: + «آری»

۲. شرح مفصل این واقعه در جلد اول همین کتاب در زمره وقایع سال ۱۲۳۸ آمده است. در زمانی نزدیک به زمان مؤلف، شاهزاده عضدالدوله در تاریخ عضدی آن را نقل کرده است. اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری و سپهر در روضة الصفا ناصری از زمره مورّخینی هستند که بعدها این واقعه را نقل می نمایند.

۳. تذکره خاوری: «به صیغه موالات و مواجب»

بی سامان پرداختی. در دارالخلافت طهران همه ساله بر سبیل استمرار تحقیقاً ده هزار نفس از عجزه و ایتام و ملهوفین، موافق طومار، از خوان نعمتش، راتبه خوار و از جامه خانه عنایتش، جامه دار بودند و جمعی از فقرا، خاصه همسایگان بینوا از خوان خاصه چاشت و شامش، کاسات شادی و عیش می پیمودند. تا خادم قسمت فقرای همسایه را از چاشت و شام خاصه نبردی، حضرتش لقمه [ای] از خوان نعمت نخوردی. شعر:

جهان را شاه دریا دل چنین باید که خلق عالم اندر سایه لطفش بیاساید
 وقتی، در تعریف همت آن بزرگوار این قصیده آبدار از طبع مؤلف مدحت گزار
 تراوید و یادگار را ثبت گردید.
 برگذشت از فرق کیوان سقف ایوان کرم
 از طفیل همت معمار بنیان کرم
 فاتح باب نعم فتحعلی شاه آن که شد
 جا به استحقاقش اندر صدر ایوان کرم
 آنکه گردونش دوان شد بر در کوی عطا
 آنکه دورانش روان شد بر سر خوان کرم
 آسمان را قدر او بخشند بنیان رفیع
 بحر و کان را حکم او فرمود فرمان کرم
 عدل او پیراست از آفاق خارستان ظلم
 جود او آراست در دوران گلستان کرم
 جود او واماندگان منزل امید را
 کاروان سالار گردد در بیابان کرم
 کشتزار آرزو را کآسمان پژمرده راست
 کرد خرم ابر دست او به باران کرم

بزم دوران را گفش خوانی بود آراسته
 کاندران گسترده نعمت‌های الوان کرم
 شحنه جودش برون تا کرده دست از آستین
 کرده است امساک را پا بست زندان کرم
 ثبت چون در دفتر ایجاد شد نام جهان
 گشت نام نامیش عنوان دیوان کرم
 بس که می‌بخشد دُر و زر از کرم اکنون ز عجز
 دست‌ها دارند بحر و کان به دامن کرم
 [۵۱۸] چون طبیبی شد که بیماران درد آزار
 ایمنی از درد می‌بخشد به درمان کرم
 هر که را بینی وجودش زنده هست از جان ولی
 زنده دایم از وجود وی بود جان کرم
 دست او آمد گران‌تر عقل با هم چون نهاد
 کان و دریا را و دستش را به میزان کرم
 سیم و زر هر دم دو دست او به رغم هم دهند
 گویا بستند با هم عهد و پیمان کرم
 کاروان‌ها دایم از ملک کف او می‌برند
 سوی شهر آرزو جنس فراوان کرم

مطلع ثانی:

ای دبیری کت بود اندر دبستان کرم
 حاتم طائی یکی طفل سبق‌خوان کرم
 هست گوهر بخش طبع بحر عمان عطا
 هست لؤلؤ بار دستت ابر نیسان کرم

این رُخت اندر نظر با مهر تابان جلال
 وین گفت اندر بصر یا بحر عمان کرم
 بهر جولان چون به میدان سخا راندی سمنند
 گوی سبقت بردی از اقران به چوگان کرم
 غرق می‌گردد به یک دم کشتی امید و آرز
 چون رسد بحر گفت را وقت طوفان کرم
 هر که را بینی که جان داد است در ظلمات حرص
 عمر جاویدش دهی از آب حیوان کرم
 زاید از وی هر زمان لعل درخشان ای عجب
 گویا دست تو شد کان بدخشان کرم
 کی توانم گفتنش گردون که دارد روز و شب
 مطلع دست تو تابان مهر رخشان کرم
 شهسوران کرم یکران ز زیر ران گشند
 چون کشی در زیر ران خویش یکران کرم
 بشکنند از جلوه‌اش درهم سپاه شوم بخل
 بهر جولان خنگ چون رانی به میدان کرم
 بسکه می‌بخشی دُر و زر بی‌سؤال و بی‌حساب
 هست حیران بر تو دائم چشم حیران کرم
 هست از چشم و کف و طبع و دلت در روزگار
 چون بنای چرخ محکم چارارکان کرم
 جان دهد خلق جهان را در تن از الحان خوش
 در گلستان گفت مرغ خوش الحان کرم
 ای کرم رسمی که از فرط کرم بر این و آن
 در جهان یزدان ترا کرد است یزدان کرم

آنچه اکنون می‌کند بخل اهرمن هرگز نکرد
 داد از اهریمن بـخل ای سلیمان کرم
 گر چه خفّاش است پنهان از ظهور آفتاب
 این دم از بخل است پنهان مهر رخشان کرم
 خار بخل از بیخ برکن آن زمان از نو بده
 دهر را آرایش از گل‌های الوان کرم
 این زمان آورده می‌سازد نثار مقدمت
 کن سخن را فهم از طبع سخندان کرم
 یاد اکرام تو یارم شد درین اشعار از آن
 دست را کـوته نـکردم از گـریبان کرم
 [۵۱۹] تا نگوید رازدار دهر از نامحرمی
 با بخیلان شمه [ای] از راز پنهان کرم
 آشکارا باد پیشت راز پنهان کنوز
 تا که عالم را دهی جا بر سر خوان کرم^۱

چهارم: صفت حمیده مروّت است و بدان‌که، گذشت از خطایِ زیردستان و سیّئات واجب‌المکافات دشمنان و رأفت و رحمت با رعیت بی‌سامان را، در اصطلاح مروّت خوانند و در مروّت آن شاهنشاه معدلت ارکان نسبت به عموم اهالی زمان، خلق جهان همداستانند. بندگان و زیردستان را به خطاهای لازم‌العقوبه نگرفتی و عذر ایشان را در سیّئات رفته در پذیرفتی. در سنوات قحط و ملخ‌خوارگی و ظهور وبا و طاعون، از رعیت خراج نخواستی و آبروی خلق را به جهت افزونی مال از مطالبه منال نگاشتی. تا ممکن داشتی، قوی را بر ضعیف و وضع را بر شریف مسلّط نساختی و طوایف طاغی را پس از استیلای بر دشمن، از دستبرد سپاهیان ایمن ساختی. اسیران گرج و ارمن و

۱. در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری اشعار فوق موجود نیست.

بندگان از ایلات ختا و ختن را از مرد و زن به سبب محرومی و مهجوری از اقربا و وطن، چنان رعایت فرمودی که احدی در مدت عمر یاد رجعت ننمودی. هر نفسی از آن فرقه بر لشکری سپهدار بود و هر تنی از آن طایفه بر کشوری شهریاری نمودی. اگر مملکتی بر هم زدندی یا خزانه [ای] غارت کردند، در عزّت نقصی ندیدندی و از مرتبه فراز به نشیب نرسیدندی^۱. وقتی، ازین بنده مدحت‌گزار به سبب قلّت تجارب ترک اولایی فی‌الجمله سرزد، اگر چه در ظاهر از فرط شرم و حیا اظهار نفرمود، ولی در باطن از طبع مبارکش سنگینی تفرّس نمود. این غزل مرقومه را در یوم السبت به قاعده متداوله با شیرینی معهود فرستادم و مراتب شرمساری را درین لباس جلوه دادم؛ همان روز اثرها نمود و از آن پس بر التفات سابقه افزود.

غزل لمؤلفه:

ببین در آینه دل جمال جانان را
که تا معاینه بینی کمال یزدان را
کمال یزدان حسن جمال جانان است
برو در آینه بنگر جمال جانان را
چو عشق بر سر خشم است ترک جان اولی
که چاره می نتوان کرد خشم سلطان را
گاهی ز همّت دانا تغافل شرط است
به هر گناه شاید گرفت نادان را
نخوانده آمده‌ام شرط مردمی اینست
که شرمسار نخواهی نخوانده مهمان را
به خاک سینه ما طعنه می‌زنند جهان
ندیده‌اند مگر چاک آن گریبان را

۱. از این عبارت تا عنوان پنجم در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

به این خیال که روزی گرفته دامن دوست
 همی بدیده کشم خار این بیابان را
 اسیر عشق برش لطف و قهر دوست یکی است
 مریض آنکه نداند ز درد درمان را
 به محفلی که بود مهر خاوری تابان
 کجاست تاب نظر آفتاب تابان را

پنجم: صفت دیانت که عبارت از دین‌داری است و این اعظم صفتی از صفات حمیده شهریاری. اعتقاداتش در اصول و فروع دین مبین بر وفق طریقه شریعت جناب سید المرسلین (ص) بود و رساله [ای] که جناب مجتهد الزمانی میرزا ابوالقاسم جیلانی - رحمة الله علیه - در باب عقاید حقّه آن شهریار مغفرت مبانی نوشته، بر اثبات این مدّعا برهانی مبین [است]. اصول عقاید خویش را در حضور ارباب فنّ چنان تقریر فرمودی که فاضل کامل لب به آفرین گشودی. در مرحله عبادت به درگاه ایزد بی‌منت چنان مشتاق بود که در میان امت رسول مختار، طاق می‌نمود. در اسفار بعیده چون وقت عبادت در رسیدی، از سردی و گرمی هوا نترسیدی. چون [۵۲۰] از سجاده صدق عرصه پیشگاهش قامتی خمیده داشت، خود عرض ضراعت را روزان و شبان بر درگاه ایزد منان چهره بر خاک نیاز می‌گذاشت. در اجرای سیاسات بنا را بر فتوای^۱ اهالی شرع انور می‌نهاد و در سیاست احدى بدون حکم شرعی دست نمی‌گشاد. در توقیر و احترام علمای دین مبین و مروجان شریعت جناب سید المرسلین چندان اهتمام نمودی که بلاشبهه روح پر فتوح صاحب شریعت تحسین فرمودی. اکثر اوقات کتب احادیث و تفسیر را در پیش می‌گذاشت و صورت احکام حقّه بر لوح خاطر کالنقش فی الحجر می‌نگاشت. ترویج دین مبین را مساجد و مدارس متین در ممالک روی زمین ساخته و سالیان دراز به مرمت احوال پیشوایان دین قویم و طلاب علوم صراط مستقیم پرداخته

است که تفصیل هر یک - ان شاء الله تعالی - در بابی جداگانه ذکر خواهد شد.

لمؤلفه خاوری:

شاه را در ملک اگر معمار دین داری بود

دائماً ملکش ز ویرانی همی عاری بود

گر گرامی دین ز سلطان است دولت هم گرام

باعث اکرام دولت نیز دین داری بود

دین و دولت لازم هم در وجود خسروان

دین اگر دارد به دولت حکم او جاری بود

فتنه اندر خواب شد بخت ملک بیدار ماند

بخت دین داران حق را وقت بیداری بود

در زمان سلطنت ویرانه ها آباد کرد

حق پرستی زین ملک شایان معماری بود

بر سر احرار ای جان عدل او افسر نهاد

بر دل اشرار ای دل تیغ او کاری بود

خاک بر سر حاسدش از کثرت اندوه شود

خار بر دل دشمنش از شدت خواری بود

شکرلله عالمی هستند دین را مشتری

نرخ کالا در جهان ارزان ز بسیاری بود

راه دین دشوار شد توسن ز کافر لنگ ماند

کافران را دوری از آن بهر دشواری بود

شکر لله در ره جنت سبکبار است شاه

آنکه دین دار است در راهش سبکباری بود

زار شد از قوم بی دینان به خلقی روزگار

زان سبب از قوم بی دینانش بیزاری بود

رو طلب زین خسرو دین‌دار یاری خاوری

زان که با ارباب دینش نوبت یاری بود^۱

ششم: صفت برگزیده عصمت است و عصمت در لغت پاکی دامان است از هر معصیت. بدان که از روزی که دست دهقان قضا، نهال قدرمثال وجود مسعودش را در گلشن روزگار پروریده، نسیم معصیتی بر قامت طوبی علامتش نوزیده. با غرور سلطنت و شباب و وفور مکنّت و اسباب، همواره از ارتکاب به شرب شراب ناب اجتناب فرمودی و عاملان این عمل را در صورت اطلاع سیاستی به سزا نمودی. در سال یک هزار و دوست و چهل و چهار که سنّه سیم از قرن ثانی بود، مرض قولنج صعبی عارض ذات همایونش گردید که کار محرمان به دست و گریبان رسید. اطّای حاذق معالجه را منحصر به شراب ناب دیدند و این کیفیت را از حضرت اعلیٰ مستدعی گردیدند؛ طبع مبارک ازین فقره انکاری صرف داشت و کلام اطّای درگاه را وقعی نمی‌گذاشت. علمای دین مبین که وجود همایونش [را] مایه آرامش اهل زمین می‌دانستند، همّت بر اجرای احکام شرع متین بستند. بالاخره به فتوای^۲ علمای اعلام، استعمال را به قدر کفایت تن در داد تا -الحمد لله والمئه- آن مرض مزمن روی در انحطاط نهاد. از ملاعبه با جوانان مهوش و مطالبه وصال مهوشان دلکش همواره احتراز داشتی و همّت ملوکانه بر منع و طرد نامحرمان از امارده^۳ و نسوان گماشتی.

وقتی در ایام شباب که غرور [۵۲۱] جوانی در حدّ نصاب بود، بر وفق طریقه شرع مطهر با شاهدی زیبا منظر هم‌آغوشی نمود و با کثرت شبق در عین مباشرت خود را عنین یافت و از آن محبویه محرومه^۴ روی برتافت؛ با سعی بی‌شمار زمین آرزو را ناهموار و کُمیت هوس را کُند رفتار دید تا بالاخره حقیقت این ماجرا بر رأی عصمت آرایش چنین حالی گردید که، آن شاهد مطلوب را جامه [ای] از ملکه مکرمه یعنی والدۀ معظمه

۱. این قطعه در تذکره خاوری و نسخه دوم ملّی نیامده است. ۲. ملّی و مجلس: «فتوی»

۳. امارده / امرد: جمع امرد به معنای پسران نوجوانی که هنوز موی صورتشان در نیامده است.

۴. بی‌خیر و نفع

در تن است و ظهور این معنی باعث عجز در اظهار این هنر و فن. فی الفور او را به اخراج آن جامه فرمان داد و پس از آن ابواب کامرانی و آمال بر چهر چون مهرش برگشاد.
لمؤلفه:

پادشاهان جهان را شرط دولت عصمت است
 شه اگر عصمت ندارد ابلهی بی دولت است
 بیشتر از خسروانش بود زینت این ملک
 زینت دولت به عالم خسروان را عصمت است^۱
 حالت شاه جهان را در جهان شاهی نداشت
 در وجود خسروان عصمت نکوتر حالت است
 باب دین را بسته‌دان گر نی کلید عصمتی
 از برای قفل دین مفتاح عصمت آلت است
 شور دولت با جوانی می دهد عصمت به باد
 شاه با این هر دو عصمت دوست، جای حیرت است
 در رواق این چنین سلطان صاحب عصمتی
 فرقه کربوبیان را نیز میل خدمت است
 همت این است ای برادر گر هوس را سرمبری
 از وصال دلبران دوری ز فرط همت است
 هرگز اندر طبع دارای جهان ذلت نبود
 این نیاز عاشقی هم آیتی از ذلت است
 در جهان هر کس که بند عصمت اندر پا گذاشت
 رستگاری در جنانش نیز خوشتر آیت است
 شوکتش از فرط عصمت بود حاصل در جهان
 راست خواهی خاوری ملزوم عصمت شوکت است

۱. از این بیت تا عنوان هفتم در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

هفتم: صفات حمیده حلم و حیا و تواضع^۱ است که در حقیقت این سه صفت مستحسنه با هم دست و گریبانند و شاهنشاه غفران پناه را از جمله اعظم صفات ذات محمدت^۲. ارکان حلمش به مثابه [ای] بود که در ظهور حوادث کلیه که کوه پا بر جای را از جا درآوردی، مطلقاً ابرو ترش نکردی و در بروز جنایات مجرمان حرفی از جنایت بر زبان نیاوردی. تا جرم زیردستان از حد اعتدال نگذشتی، نامی از بازخواست بر زبان او جاری نگشتی. تا ممکن داشت، عقوبت را به تأخیر می گذاشت؛ این تأخیر را سبب آن که، مجرم به تلافی مافات پردازد و خود را از خیانت رفته بری الذمه سازد. دشمن را چندان مهلت فرمودی که در هنگام کیفر از ملامت دوستان ایمن بودی. در صفت پرمفعت حیا نیز بی نظیر بودی و این صفت، سرآمد صفات مستحسنه آن شهریار کشورگیر. در هنگام تکلم از کثرت حیا رخسار آفتاب کردارش مانند برگ گل از شبلم عرق تر شدی و در افراط این صفت در السنه جهانیان مشتهر آمدی.

اگر از بندگان خطایی معاینه دیدی، از فرط حیا خموشی گزیدی. در گاه ظهور خطای زیردستان، خود شرمگین شدی و تا ممکن بودی با دوست و دشمن بر وفق و مدارا پی سپر آمدی. در کارهای دولت با ملک زادگان با فطنت خطاب مشافهه را جایز نداشتی. سؤال و جواب عرایض و مطالب ایشان را با امینان حضرت گذاشتی.

[۵۲۲] تواضعش چنان که بندگان مملوک خدام را نیز به توقیر و احترام نام بردی تا چه رسد به خدام با احترام، و از رعایای بی نام سخن از احترام کردی تا چه رسد به حکام با نام. کلمات سخیف در حضور و غیاب بندگان و زیردستان از زبان همایونش جاری نگشتی و در عین غضب و بازخواست، باز از مرحله تواضع نامحصور، زنگ ملالت از خاطرش زدودی.

ل مؤلفه:

به ذات خسرو دوران خدیو عرش بساط

حیا و حلم و تواضع گذشته از افراط

۱. ملی و مجلس: - «و تواضع»؛ اقتباس از ملک.

۲. نسخه دوم ملی و تذکره خاوری: «محامد»

حیا و حلم و تواضع به ذات میمونش
 سرشته‌اند چو در بادیه رنگ و بوی و نشاط
 شهبان عالم و وی را چه جای همسری است
 که قبطیان را بس فرق‌هاست با اسباط
 به بازخواست وی هست رحمتی پنهان
 همی ز ظاهر او گشته باطن استنباط
 کسی ندید خطایی ازو که در همه عمر
 به کار دینی^۱ و دنیا بسی بود محتاط
 اساس زینت عالم^۲ بود ز تندی فکر
 چنان‌که تیزی مقراض زینت خیاط
 چگونه نظم قدر همسر نظام ملک
 کجاست همسر خروار وزن از قیراط
 شهی که دوشش آسوده شد ز بار گناه
 گذشتنش بسی آسان بود ز راه صراط
 شه است قافله سالار اندرین صحرا
 که خفته‌اند بسی کاروان به کهنه رباط
 همیشه جرم جهان را ز عفو می‌گذرد
 که خود خطا به کتاب است لازم خطاط
 به یک‌دم از مدد طبع این غزل منظوم
 که نظم چون خشت و طبع خاوری خراط^۳
 هشتم: صفات جلالت و سطوت و سیاست است و این سه صفت نیز از جمله
 ارکان معظمه سلطنت. جلالت و سطوت آن برگزیده ایزد بی‌ضت^۴ را اگر خواهیم تحریر

۱. اقتباس از ملک. ۲. اقتباس از ملک.

۳. در نسخه دوم ملى این قطعه نیامده و در تذکره خاوری، تنها بیت دوم آمده است.

۴. ملى و ملک: «بی‌ظنّت»

دهم، قلم از خود بلرزد و جبروت ملکوت در برابر آن به جُوی نیرزد. با آن همه حلم و بردباری که مذکور گردید، سطوت آن صاحب دولت به مرتبه [ای] رسید که محرمان نزدیک را هنگام احضار نفس ها گسیخته می گشت و رنگ ها از رخ ریخته. بعد از شرفیابی حضور، این مطلب را از فرط فراست دریافت فرمودی و پس از اطمینان از آسودگی حال شخص حاضر، به ملایمت تمام تکلم فرمودی. این معنی را خود به کرات بالمشافهه دیده ام و نیز این مطلب را از مرحمت پناه میرزا محمد شفیع صدراعظم شنیده ام که: در بدایت مخاصمه با دولت روسیه، سلیمان آغا نامی از جانب سلطان سلیم خداوندگار روم به جهت سفارش آرایش سپاه نظام به عزم سفارت به درگاه سپهر احتشام آمده بود، در روز احضار به حضور سعادت شعار به محاذی پیشگاه حضور اقدس که رسید، از ملاحظه آن همه کبریا و جبروت دل از دست داده مدهوش گردید.

بیت:

در بحر جلال او فلک فلک سبحان الله مالک الملک

فاما صفت سیاست آن معدن فراست، نه چنان بود که صفت مروّت را نابود نماید و بر خلاف حساب و زیاده از حدّ نصاب سیاست فرماید، بلکه در هر نوعی از انواع گناهان، موافق شرع مطهر عمل و اکثر گناهکاران را به دارالشرع انور محوّل کردی و با سارق هر که بود و هر چه بود، حکماً سیاست شرعی به عمل آوردی. با دشمنان دولت بعد از گرفتاری، مدارا مسلوک داشتی و چون خیانت به حدّ اسراف^۱ رسیدی، بنای سیاست گذاشتی. قاطعان طریق از بیم شحنة احتسابش، سر به گریبان خمول می دزدیدند و آهوان علیل از فرط عدل دارای انتصافش در تطاول با شیران شرزه عجول می گردیدند. وقتی، خود در نصیحت نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس می فرمود که: دولت و سلطنت به منزله خیمه ای است که عدالت [۵۲۳] به مثابه عمود و مروّت طناب و سیاست میخ آن است؛ هر یک از این سه جزو مفقود باشد، افراختن خیمه محال و آن خیمه بر فرق خیمه گی وبال. «کلام الملوک ملوک الکلام»

- اللهم اغفره بالرحمة والغفران واحشره مع محمد وآله - صلى الله عليه وآله - أئمة الملة
والإيمان.

لمؤلفه:

سطوت ای دل لازم ذات جناب خسروی
هم جلالت هم سیاست تا جهان گیرد نوی
خسرو دین این سه با ذات شریفش توأمان
رو بپرس از محرمانش تا ز یک یک بشنوی
سطوتش آنسان که انسان در حضورش خوفناک
گر نبودی زافتش سطوت همی بودی غوی
از جلالت گر سخن داری بپرس از آسمان
زان که در نزد جلالتش این ضعیف و آن قوی
از سیاستش شاید گفت کلکم عاجز است
اندرین بیدا بسی عاجز قلم از رهروی
زین سه گر رانم قلم هم تا قیامت ناتمام
با زبان تازی و ترکی و لفظ پهلوی
شاه در این هر سه با چرخ برین شد هم رکاب
لیک از رتبت شه آمد اولی وی ثانوی
این سه حالت چون شود غالب بر آن ذات شریف
محو اندر صحف انگلیون نقوش مانوی
تا ابد کس را نه از روز ازل این سروری
از ازل کس را نه تا روز ابد این خسروی
بگسلد از شدت عدلش کمند رستمی
بگسلد از کثرت جاهش شکوه کسروی

حق‌گذار دُنیی است و حق‌شناس آخر است
شهریار صوری است و تاجدار معنوی
این چنین شه تا قیامت نیز باشد پادشاه
خاوری وی را کند اندر دو عالم پیروی^۱

۱. در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری این دوازده بیت شعر نیامده است.

باب دویم

در باب ایراد اسامی و تعداد اولاد امجاد بلافصل و زوجات
محترمه آن شهریار پاک اصل، و در آن سه فصل است

فصل اول

در ذکر اسامی اولاد ذکور آن برگزیده دادار غفور

که تا هنگام وفات آن خسرو معدلت آیات، دو نفر از ایشان متوفی و موازی پنجاه و پنج نفر در قید حیات بوده‌اند. اولاً این مطلب ثابت باشد که از بدایت سلطنت ابوالملوک، اعنی شاه کیومرث پیشدادی تاکنون، احدی از ارباب تواریخ، پادشاهی را به این کثرت اولاد از عرب و عجم و ترک و دیلم ذکر نکرده‌اند، مگر حضرت داود - علی نبینا و علیه السلام - را در پادشاهان و انبیای بنی اسرائیل و گودرز کشواد را از امرا دولت سلاطین عجم.

از بدایت عهد تکلیف تا زمان مفارقت روح از آن قالب شریف، موافق ثبت ارباب تنجیم، معادل دویست و شصت اولاد ذکور و اناث از صلب آن برگزیده امهات و آباء از کتم عدم به عرصه وجود آمده و مساوی یک صد و پنجاه و نه نفر در ایام حیات آن خلاصه ممکنات متدرجاً سرای هستی را وداع گفته، در خاک نیستی خفته‌اند. یک صد و یک نفر ذکور و اناث بعد از وفات موجود بودند و از قراری که ذکر خواهد شد، دو نفر ذکور هم به فاصله خیلی روی به دیار آخرت نمودند. اکنون موازی پنجاه و سه پسر و چهل و شش دختر در عرصه شهود آشکارند و اولاد و نبایر ایشان نیز افزون از حوصله

شمار. عدد بنین و بنات بلافصل و زاده از صلب و بطن شاهزادگان پاک اصل که درین رساله به تحریر آمد، بجز نبایر نواب شاهزادگان، موازی هفتصد و هشتاد و چهار نفر است که هر یک در جای خود تفصیل داده خواهد شد.

اگر [این بنده] می‌خواست به تذکار اسامی و احوال سایر نواب شاهزادگان پردازد، یا همان عدد به تنهایی را مذکور سازد، اولاً تعداد ایشان ناممکن بود و ثانیاً کلک دو زبان، ازین کار بی‌حاصل که به قانون تسلسل مقابل است، اعراض می‌نمود. اسامی و احوال این پنجاه و هفت نفر از نواب [۵۲۴] شاهزادگان ذکور که چهار نفر از ایشان متوفی می‌باشند، از قراری است که ایراد می‌گردد:

اول: نایب السلطنه العلیه ولیعهد دولت علیه عباس میرزا^۱

در سنه یک هزار و دویست و سه در قصبه معموره «نوا» که در بدایت دولت قاجار بیلاق آن دودمان عالی مقدار بود، از بطن برگزیده صبیّه محترمه امیرکبیر محمدقلی خان دولوی قاجار^۲ به عرصه وجود خرامید و از سلطان سعید شهید بزرگوار محمد شاه قاجار - انارالله برهانه - ملقب به ولیعهد دولت پایدار گردید. مجاهدات او با طوایف روسیه روسیه و افغانه و ترکمانیه از قراری است که در اصل تاریخ مرقوم قلم عنبرین شیم گشته و آوازه جلال و شهماتش از فرط اشتها از گنبد دوار درگذشته است. سالیان دراز مملکت آذربایجان به تیول ابدی او مقرر و پس از چندی ولایات شهرزور و سلیمانیه و کوی و حریر و زهاب و احشامات بابان و جاف و همچنین ولایات همدان و گروس و قراگوزلو نیز ضمیمه آن کشور، و مملکت خراسان و دارالعباده یزد و دارالامان کرمان نیز شمشیر و تدابیر او را مسخر آمد.

۱. چهارشنبه چهارم ذی‌حجه ۱۲۰۳ برابر با ۱۷۸۸ میلادی و ۱۱۶۶ هجری شمسی به دنیا آمد. او چهارمین پسر فتحعلی‌شاه بود.

۲. تذکره خاوری «فتحعلی خان دولوی قاجار» نوشته و اکسیرالتواریخ اعتضادالسلطنه نیز «فتحعلی خان برادر جان محمدخان» آورده است. محمدقلی خان، فرماندهی فوج خواجه‌وند و عبدالملکی را در جنگ‌های ایران و روس به عهده داشت اما آنچه از اکسیرالتواریخ برمی‌آید، لقب امیرکبیر نداشت. فتحعلی خان دولوی قاجار به نظر صحیح می‌رسد.

اگر چه بر حسب ظاهر ولیعهد دولت پایدار بود، ولیکن دخل کلی در جمیع امور مملکت و سلطنت می نمود. قرار و مدار معاهدات با دولت های خارج، از روم و روس و فرنگ کلاً به کف [با] کفایت او محول گشت و مرتبه ولیعهدیش^۱ به چندین پایه از رتبه سلطنت درگذشت. سلطان روم لقب اخوت بر سر او هشتی و در نامه جات و رسائل، بعد از القاب کلیه به این طرز نوشتی که: «سَمی عمّ نبی، ثانی عباس علی، ثالث عباس صفوی، قارداشیم عباس میرزا».

بالجمله یک سال قبل از وفات خاقان مغفور - نورالله مضجعه - در شهر جمادی الآخره سنه یک هزار و دویست و چهل و نه در ارض اقدس مشهد مقدس رضوی (ع) وفات یافت و در همان خاک پاک مدفون گشته، به سبب اجر مجاورت مذکوره، فی الفور روح پاکش به اعلی فرادیس جنان شتافت. تاریخ ولادتش درین محل مذکور آمد:

آمد از فیض احد عباس شاه اندر وجود

در لوای دلگشا همسایه فیروز کوه

حبذا مولود مسعودی که اندر کودکی

با وقار و با عیار و با قرار و با شکوه

خسروی صاحب عیار و خسروی صاحب وقار

سروری بینش پذیر و داوری دانش پژوه

از فشار پای او اندر جهان سیر و گشت

گردن و دوش پرستاران همی اندر ستوه

از ولیعهدی او باشد پیایی بر زبان

بس تفاوت ها جهانی را گروه اندر گروه

در رکاب او ز هر ساحت سپاه اندر سپاه

در هوای او ز هر جانب وجوه اندر وجوه

از برای سال مولودش رقم زد خاوری

شد ولیعهد دگر موجود در البرز کوه^۱

دویم: نواب علی شاه الملقب به ظل السلطان

برادر صلبی و بطنی مرحوم نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا [است] و وجود مسعودش در بدایت سنه یک هزار و دو بیست و ده باعث آرایش دهر زیب آرا. چون در آن سال فرخنده فال، سلطان سعید شهید اسم شاهی برخود اطلاق نمود و افسر و جیقّه سلطنت، زیب فرق همایون فرمود، لهذا وجود آن شاهزاده جوان بخت را به فال نیکو گرفته نام شاهی بر او نیز مقرر و جیقّه مجوهرش زیور سر ساخت و من المهد الی العهد به استمرار این قرار پرداخت. از حیثیت^۲ شکل و شمایل با خاقان مغفور مقابل است و آن ذات همایون را سایه ای است متمایل؛ به این جهت لقب مبارکش ظل السلطان است و این سایه را با آن ذات تا هنگام وفات اقترا. در محاسن اخلاق مشهور آفاق است، خاصه در مراحل سخاوت و مروّت و تواضع و بردباری و تفقّد و عدالت شعاری و پاک دامانی و حسن صورت و صفای سیرت از همگنان طاق. در دربار خلافت باشی نواب شاهزادگان است و به این لقب شریف مذکور. در میان ایشان در ظاهر فرمانروایی دارالخلافه را داشت و در باطن انگشت ردّ و قبول بر اکثر امورات معظمه دولت پایدار می گذاشت. [۵۲۵] بعد^۳ از قضیه خاقان مغفور، چندی در دارالارشاد اردبیل محبوس بود؛ بالمآل از قراری که درین روزنامه نگارش یافته، با دو سه نفر از ملک زادگان از آن قلعه فرار و به دول روم و روس و انگریز رفته و مرسوم معلوم زیاد گرفته. اکنون در عتبات عالیات اوقاتی به فراغت می گذارد و اندوهی به جز آرزوی سلطنت ندارد.

[مصر]ع: تیار که را خواهد و میلش به که باشد

وقتی، این قطعه در تاریخ ولادت او از طبع مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه

۱. در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

۲- ملی: «خشیت»

۳. از این جا تا آخر ابیات در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

ثبت گردید:

ز معمار سروران قلب شاهنشاهی آبادان
 الهی جاودانی باد با شادیش همراهی
 علی شاه آمد از بطنی همایون در وجود ای دل
 ز مولودش جهانی شاد شد از ماه تا ماهی
 ولیعهد جهان عباس شه را همسری پیدا
 یکی جمشید ایوانی یکی خورشید خرگاهی
 ندارند این دو دُردانه به سایر نسبتی آری
 تفاوت‌ها پرستاران بزمی را ز خرگاهی
 تفال زد به مولودش که دید از چهره‌اش دولت
 محمد شاه در میلاد او زد جیقۀ شاهی
 چو دیدش لایق آرایش اورنگ دارایی
 نهادش تاج بر سر جیقۀ بر تاجش ز آگاهی
 تفال زن دلا آید زمانی کان زمان بینی
 که آن شه ظل سلطانی کند از ظل اللّهی
 اگرچه شه نمی‌بخشد به آنان افسری چون این
 ولی‌بهرت حسودان را درین خواهش طمع گاهی
 عدویش آن روایاتی که خواند از قضا باطل
 حسودش آن خیالاتی که جوید از قدر واهی
 رقم زد خاوری با قلب شاد از بهر تاریخش
 زهی آباد شاهنشاه ز میلاد علی شاهی

سیم: نواب محمدعلی میرزا الملقب به دولتشاه

اکبر و اسنّ از جمیع شاهزادگان ذکور بود و در سنۀ یک‌هزار و دویست و سه از
 بطن گرجیۀ ارمن در قصبه «نوا» مهر چهرش از مطلع دولت طالع شد و در سنۀ یک‌هزار

و سی و هفت هجری بعد از مراجعت از سفر بغداد در منزل طاق گرای کرمانشاهان، نور روح لامعش به جانب ریاض رضوان ساطع آمد. از قراری که در اصل تاریخ نگاشته شده، درس دوازده سالگی به ایالت مملکت فارس رسید و پس از مدت پنج سال به حکمرانی دارالسلطنه قزوین نامزد گردید. بعد از دو سال دیگر صاحب اختیاری ولایات خوزستان و لرستان و کرمانشاهان و بختیاری و جاف و بابان به او محول گشت و در اندک زمانی به سبب حسن رفتار با اهالی هر شهر و دیار، آوازه شوکت و اعتبارش از گنبد دوار درگذشت. غزوات او در سرحد روم و روس زینت افزای تواریخ روزگار است و مراتب سخاوت و عدالت و مروّت و صولت و شوکت او در السنّه جهانیان با کمال اشتهار. به مناسبت لقب خویش، شاهد دولت هر هفت گروه را در برگرفت و رسم قآنی و شیوه سلیمانی را با اعالی و ادانی از سرگرفت. همّتش دستورالعمل امثال و اقران بود و در ایّام حیات او هر کس از امثال و اقران او به مناسبت هم چشمی او با جهانی ریزش می نمود. وضع و شریف هر مملکت از ممالک ایران همه ساله از خوان احسانش بهره یاب بودند و از وفور احسان های متواتره بر مراتب ارادت می افزودند.

شادروانی^۱ که بر رودخانه شوشتر ساخته، نسخ سد سدید شاپور ذوالاکتاف است و شهرت آن شادروان کهکشان شأن، گذشته از قاف تا قاف. روزگارش مهلت نداد و گرنه بنیادی تازه در روزگار از عدل و داد می نهاد. دیوان اشعار آبدارش در روزنامه معروف است و در تخلص به لفظ دولت موصوف. تاریخ وفات او در اصل این روزنامه نگارش گردید و این قطعه در تاریخ ولادتش از طبع مؤلف تراوید:^۲

ز صلب شهنشاہ آمد برون	[۴۲۹] محمدعلی میرزا در نواجا
به دولت شه آمد ملقب ز خسرو	که دید از جبین دولتش هست پیدا
به همراه او پای همت به گردش	ز دامان او دست تهمت مبرا

۱. شادروان: سدی که بر رود و نهر بندند

۲. تذکره خاوری: + ع: «وای وای از دولت دولتشهی»

از زاده های طبع مؤلف ماده تاریخ اوست - اللهم اغفره»

بیاید مرآن روز کای بخت بینم	خود امثال او یست و او رفته بالا
بود کی که بینم تاجش به تارک	جهان را چنین شد ز یزدان تمنا
به خردی بود بر ز بهمن تنومند	به طفلی بود به ز رستم توانا
دوپایش دو فرخ ستون زیر کوهی	که جسمش چوکوه است سنگین و والا
به دولت کند فخر زین نام میمون	بلی ز آسمان گشته نازل مر اسما
به پا گشته در این جهان دولت او	به نکبت بدل دولت جمله اعدا
به تاریخ او خاوری خود رقم زد	محمدعلی میرزا دولتش پا ^۱

چهارم: نواب محمدقلی میرزا الملقب به ملک آرا

خاقان مغفور را دویمین اولاد ذکور است و در سنه یک هزار و دویست و سه در قصبه معموره «نوا» زینت بخش عالم ظهور. والده معظمه اش، صبیئه مرضیه محمدخان قاجار قوئللو و همشیره امیرکبیر نظام الدوله العلیه سلیمانخان سردار است و در سن دوازده سالگی بر حسب امر خاقان مغفرت مدار در مازندران بهشت آثار صاحب اختیار. ملک زاده ای است ملک خصال و در حوصله و بردباری سرآمد اقران و امثال. ولایات مازندران و استرآباد از یم شحنه احتسابش قرین امنیت و راحت بود و اهالی آن مرز و بلاد از فیض دست انتصافش همنشین راحت و استراحت. مجادلات او با طوایف ضالّه ترکمانیه در السنه وافواه مشهور است و درین روزنامه چه همایون نیز مذکور. از فرط معمریت و معقولیت، در آخر حال خاقان مغفرت مالکش ابوی مقام خطاب می فرمود و از وفور کدخدامنشی و دقت در امور، در اخذ اجناس ملزومی رعیت، حتی گوسفند و بره و مرغ و تخم مرغ، به کیل و وزن عمل می نمود. جمیع شاهزادگانش همت بر احترام می گماشتند و او را در هر حالت بر خود مقدم می داشتند.

در تذکار اشعار پهلوی متخلّص به خسروی است. تاریخی در مآثر دولت قاهره در دست دارد. اگر فرصت اتمام یابد، به غایت مطلوب و بی نهایت مرغوب خواهد افتاد. مولف را قطعه [ای] مشعر بر تاریخ ولادت او از طبع تراوید و یادگار را درین مقام ثبت

۱. این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

گردید:

محمدقلی میرزا از رحم	بشد زینت مهد و ایوان و گاه
ز صلب شهنشاه دوم پسر	که قدرش فزون از نهم بارگاه
ز اعیان قاجار مامش بنام	زهی شان و شوکت خهی قدر و جاه
مسالک سپار و مهالک سپر	ممالک فروز و ملایک سپاه
چو خورشید رخشان به گردون مهد	که خورشید پرور شدش مام و داه ^۱
بلندش سر و دشمنش سر به زیر	سفیدش رخ و حاسدش رو سیاه
بر ادوات افلاک عهدش سپر	بر آفات ایام مهدش پناه
ز بس روشنی روشنان سپهر	بپایش گذارند هر دم جباه
فرازنده تخت و تاج و کمر	برازنده رخت و مهد و کلاه
از و قدر احباب شوکت بلند	وزو روی اعدای دولت سیاه
شه او را همی خاوری تاج خواند	بگو سال تاریخ بی اشتباه
بکن داخل آن پای تاج و بگوی	محمدقلی میرزا تاج شاه ^۲

پنجم: نواب حسین علی میرزا الملقب به فرمانفرما

معزی‌الیه نیز در سنه یک هزار و دویست و سه در قصبه نوا از بطن صبیّه مرضیه محمد جعفرخان عرب حاکم بسطام، چون مهر انور که بر افق سپهر اخضر برآید، به عالم شهود جلوه گر شد. چهری داشت که مهر منیر از تابش در تاب و ماه عالمگیر از التهابش در اضطراب بود. دایه روزگار از شیر لطافتش پرورش داده، مادر عهد در مهد طراوتش به استراحت نهاد. بی شایبه اغراق، مردم دیده در اول نظر بر جمال فرشته مثالش چون نجوم ثابت به چرخ حیران شدی و از کثرت [۵۲۷] حیرانی چون گل میخ بر باب حربا در آفتاب و جوان در خواب بر جای خود خشک آمدی. در بحبویه جوانی، اعنی در سن دوازده سالگی به ایالت دارالملک فارس رسید و از حکم دارای دوران ملقب به فرمانفرما گردید. مدت سی و شش سال در آن مملکت مینو مانند به عیش و عیشرت سر

۱- دایه، کنیز

۲. این قطعه در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

برد و از فرط عدالتش شیر و آهو در یک مرغزار چرا می‌کرد. به غایت مهربان و بی‌نهایت مهربان و در تربیت ارباب حال و اصحاب کمال، سرآمد همگان بود. در وقتی که صاحبقران معظم ممالکی چند نامزد ملک‌زادگان ارجمند می‌نمود، او را هم به فرمانفرمایی مملکت فارس نامزد فرمود و به اعیان و عمال آن ملک به لفظ گوهربار فرمود که: این شاهزاده لب جمیع ملک‌زادگان بلکه لب‌الالباب ایشان است.

شعر:

مبارک منزلی کان خانه را سروی چنین باشد

همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

در ایامی که تازه به آن مملکت آمده بود، چند سال مولف این نامه را در نزد خود به خدمت ندامت^۱ مشغول ساخت و پس از چاکری درگاه خاقان مغفور نیز مستمراً به انقاد مرسومات مستمره مع شیء زاید می‌پرداخت^۲

خلاصه، بعد از رحلت خاقان مغفور ازین دار پر غرور، به سبب غروری که ورزید گرفتار کمند قهر قهرمان زمان گردید. در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و یک در محبس دارالخلافه طهران به عالم دیگر انتقال فرمود و بعد از نقل نعش به عتبات عالیات در جوار ائمه اطهار آسود. دولت و ثروت سی و شش ساله‌اش از نقدینه و جواهرآلات و سایر مخلفات که از چهار کرور می‌گذشت، اکثری کسب جناب معتمدالدوله العلیه منوچهرخان گشت و بقیه نصیب اهالی شهر و دشت.

دو قطعه تاریخ در ولادت و وفات او از کلک مولف تراوید و یادگار را درین روزنامه همایون ثبت گردید:

تاریخ ولادت

ز صلب شاه جهان زیب مهد آمده ماهی که مهر چرخ برش دم نمی‌زند ز اصالت

۱. منظور مؤلف از واژه «ندامت» در این جا، «همنشینی» و «ندیمی» است و «پشیمانی» منظور نیست.

۲. ملی: «اقدام می‌فرمود»

به طریق اعدا تیغ و سنان اوست چو آتش
سرشته‌اند وجودش همی زعشرت و شادی
ز فیض شاه جهان عن قریب آن شه عادل
شود ز عدلش آباد هر چه ناحیه آری
ز فرّ او که اعادی به جا نهند عداوت
شریک عیش محبّش هماره باد به شادی
نبیل آمده زاجداد خود جلیل به عالم
ز فرط زادگی آن شه جلیل باشد و عادل
قرین او نه کسی در جهان ز شور ملاحه
به راه راست جهانی رود ز رهبری او
ز قلب شاد به تاریخ خاوری شده گویا

به قفل روزی دست و زبان اوست چو آلت
از آن ز دامن او کوتاه است دست ملالت
جهان و اهل جهان را برآورد ز کسالت
چنین کنند ملک زادگان به ملک ایالت
ز عدل او که اراذل رها کنند رذالت
قرین مرگ عدویش همیشه باد به حالت
جلالت است مراو را که شد قرین نبالت
زهی فنون جلالت خهی رسوم عدالت
ز شرم عارض او ماه^۱ و مهر غرق خجالت
بلد چو رهبر رهرو کجا فتد به ضلالت
دُری حسین علی میرزا به گاه جلالت

تاریخ وفات فرمانفرما

رفت شهزاده با جاه و جلال
نام نامیش حسین است و علی
بود شه بر همه ملکت جم
کرد چل سال ایالت در فارس
گرگ با میش در آن ناحیه دوست
خصم با خصم به هر حادثه یار
سال و مه روز و شب اندر خجلت
صورتش هر که ندید است بگوی
حالتش بود عدالت با خلق

یعنی آن حضرت فرمان فرما
داشت هم کنیت فرمان فرما
برزجم حشمت فرمان فرما
بود این شوکت فرمان فرما
از چه از همت فرمان فرما
از چه از صولت فرمان فرما
مهر از طلعت فرمان فرما
بینگر سیرت فرمان فرما
مرحبا حالت فرمان فرما^۲

۱. ملی: «ما»

۲. قطعات تاریخ ولادت و وفات فرمانفرما در تذکره خاوری موجود نیست.

[۵۲۸] ششم: نَوَاب حسن علی میرزا الملقب به شجاع السلطنه البهیة^۱

برادر کهنتر صلیبی و بطنی نَوَاب فرمانفرمای مرقوم است و ذکر مآثرش درین دفتر ذوالمفاخر مذکور و معلوم. در مرحله شجاعت به غایت بی‌باک بود و در قبول عامه مشهور سمک تا سَمَک. در ولایات دارالخلافة طهران و مملکت خراسان و یزد و کرمان و بسطام متدرجاً فرمانفرما بود و از فرط غلو در تقاضای مسند ریاست، در فرمانروایی هیچ‌یک از ولایات دوامی نمی‌نمود. چون عندلیب آشفته از عشق گل، هر لحظه از شاخی به شاخی می‌پرید و به مضمون این کلام رطب اللسان می‌گردید.

فرد:

نوبت به من افتاد بگویند که دوران آرایشی از نو بدهد مسند جم را

چون همواره از عشق سروقدان سهی اندام قراری نداشت، روزگارش مسند سروری^۲ را مستقر و برقرار نگذاشت و در حضور خلق به ایشان از روی مهربانی می‌نگریست، ولی در غیاب به ریزه‌خوانی و بذله‌دانی می‌زیست. وقتی، به هوای خود سری بدون اذن و اجازه صاحبقران عرصه سروری، از دارالامان کرمان به دارالعباده یزد تاختن آورد. نَوَاب ولیعهد جنت مه‌د بر حسب فرمان خسرو عهد او را از یزد و کرمان آواره کرد و بعد از رحلت خاقان مغفور، دو دیده نازنین را بر سر کار خود سری نهاد و در دارالارشاد اردبیل در گوشه محبس خوار و ذلیل افتاد. روزگاری دراز با منش اُفتی زیاد بود، ولی غایبانه باز به رفتار عادی خود سلوک می‌نمود. اگر روزگار غدار وفا نماید، تفصیل این احوالات او در تاریخ جدید - انشاء [الله] المجید - ذکر خواهد شد.

فرد:

ور بمردیم عذر ما را بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

هفتم: نَوَاب محمد ولی میرزا

فرد:

عاجزم در ثنای او عاجز آه اگر این چنین بمانم آه

۱. تولد: جمعه اول ذی‌الحجه ۱۲۰۴ هجری (اکسیرالتواریخ، ص ۱۹۲). ۲. ملک: «بزرگی»

در سنه یک هزار و دویست و سه از بطن مستوره اصفهانیه متولد و در بدایت ایام تمیز در کمالات صوری و معنوی منفرد شد. در علوم ظاهری خاصه نجوم و احکام و ریاضی سرآمد همگنان آمد و در حلّ و عقد مسائل فقاقت و التزام عبادات شاقّه و صلات^۱ جماعت، اعجوبه زمان. در بدایت حال، صاحبقران مغفرت مآل را با او توجّهی به کمال بود. از قراری که درین دفتر به تفصیل نگارش یافته، سالها در ولایت سمنان و مملکت خراسان و در دارالعباده یزد فرمانروایی می نمود، ولی روزگار نامساعد با وی مساعدتی نکرد و به سبب آسیبی که در طفولیت بر مغز مبارکش رسیده بود، سر به شوریدگی برآورد. تفصیل این اجمال آنکه در ایام حکومت سمنان روزی در جولان بازی از اسب در غلطید و آسیبی شدید بر فرق سدیش^۲ رسید و مغز پریشان گردید. رفتار حسنه اش بدل به سیئه گشت و کار از معالجه اطباء و جراحان درگذشت. امرای خراسان را در سلام عام به خشونت نام بردی و نوامیس ایشان را در حضور و غیاب به رسوایی و فضیحت خطاب کردی. هر چه از هر کس به حساب و بی حساب خواستی، در مطالبه آن هنگامه ها آراستی. بالاخره مملکتی به آن طول و عرض را از سوء تدبیر به باد فنا داد و در دارالعباده یزد بنای شوریدگی و سوء سلوک نهاد. الله قلی میرزای ولد ارشد خویش و میرزا مهدی قلی نوایی وزیر مصلحت کیش را متهم ساخت و به اتلاف هر دو پرداخت؛ آن را به ضرب مشت و این را از سم نقیع^۳ کشت. در شش ماهه اوّل سال، مردم را از معاملات معاف می نمود و در شش ماهه ثانی روزی مبلغ یک هزار تومان نقد جبراً و قهراً از ایشان دریافت می فرمود. هر گاه احیاناً دیناری از آن مبلغ در آن روز قصور می یافت، در ابتدا به ضرب سنگ فرق خویش می شکافت و در انتها مباشر آن کار از سیاست آن حضرت روی از عالم برمی تافت. امرای خراسان مدت هفده سال در مقام سرکشی بودند تا از وفور تدبیر و ضرب شمشیر نواب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا، در بیغوله خمول غنودند.

در ایام ایالت ولایت یزد وقتی، به طمع کرمان به دارالخلافه عزیمت فرمود و

۱. ملی و مجلس: «صلوة»

۲. ملک: «فرقش»

۳. خالص، کشنده

عبدالرضاخان یزدی از قراری که در اصل این تاریخ نگارش یافته، سر به طغیان برآورده اهل و عیال شاهزاده آزاده را به طوری مخفّف از شهر اخراج نمود.

[۵۲۹] نواب نایب السلطنه، آن ولایت [را] نیز به عزیمتی مفتوح ساخت و به تعمیر خرابی‌های شاهزاده مزبور پرداخت. بالجمله نواب معزی‌الیه سال‌ها در دارالخلافت طهران به سبب جنایت فراوان محبوس نظر بود و از فقدان جاه و عدم کشور و سپاه، کف حسرت برکف می‌سود، اما بعد از وفات خاقان مغفور، به دست‌آویز احکام کاذبه نجومی، نواب ظل‌السلطان را فریب داد و مبلغ بیست هزار تومان زر نقد [و] مساوی آن جواهر آلات از خزانه عامره اندرونی دریافت نموده بر اندوخته‌های سابق به یادگار نهاد.

اللهم اصلح مفاصد اموره و امدد ایام سنینه و شهوره آمین یا رب العالمین.

هشتم: نواب محمدتقی میرزا الملقب به حسام السلطنه^۱

از بطن مخدّره بختیاریه جانکی^۲ گرمسیر است و در مراحل دنیا طلبی و دنیاداری بی‌نظیر. شاهزاده‌ای است عظیم الوقار و در مراتب سکینه و طمأنینه، چون کوه گران پایدار. در ایام طفولیت از شاهنشاه عالم، شهنشاه لقب یافت و به مرافقت عمّ بزرگوار خویش، نواب حسین‌قلی خان به ایالت ولایت کاشان شتافت. در سنه یک هزار و دو بیست و چهار به ایالت دارالسرور بروجرود و احشامات بختیاری هفت و چهار بهره‌مند گشت و آن شهر خراب، از یمن معمار همت و تدبیر او در آبادانی از سواد اعظم در گذشت. یک دو سال نیز ولایات لرستان فیلی و خوزستان را حکمرانی کرد تا بالاخره، از قراری که درین دفتر مسطور است، از صدمات پی‌درپی نواب حشمت‌الدوله

۱. تولد: ششم صفر ۱۲۰۶ (اکسیرالتواریخ، ص ۱۹۴).

۲. در شمال‌شرقی اهواز قرار دارد و ایلی به همین نام در این منطقه ساکن است. از طرف شمال به ایذه، از مشرق به بهبهان، از جنوب به رامهرمز و از مغرب به هفتگل محدود است. بخشی است کوهستانی، گرمسیر و آب آن از رودخانه‌های زرد، میداود و ابوالعباس تأمین می‌شود. محصول عمده آن، غلات، برنج، کنجد، مرکبات، انار، بلوط و بادام‌کوهی است. مرکز بخش آبادی باغ‌ملک در ۱۵۰ کیلومتری اهواز است. (دهخدا، ذیل جانکی).

محمد حسین میرزا خلف ارشد غفران پناه محمد علی میرزا سر به بی حاصلی برآورد. در قانون ملکداری و رسوم شهریاری و آداب رفتار و سلوک با اهالی شهر و بلوک نمونه [ای] از کار خاقان مغفور برداشت ولیکن به سبب وفور عقل معاش، ظرف حوصله اش این معنی را برنگاشت. تفصیل احوالات آن ملک زاده نبیل بعد از وفات خاقان جلیل و وقوف در دارالارشاد اردبیل - انشاء الله المجید - در تاریخ جدید مذکور خواهد شد.

نهم: نَوَاب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدوله العلیّه^۱

از بطن مخدّره قزوینیّه است و از برگزیدگان خاندان دولت علیّه. ملک زاده ای است با شرم و وجود شریفش سرشته از آرم. عقلی با کفایت دارد و حسن تدبیری بی نهایت. در اکثر مهمّات مشکله در محفل انس با خاقان مغفور دمساز بود و اغلب تدابیر صایبه او را به حسن قبول تلقی می نمود. در رتق و فتق مهمّات دولت خداداد با دولت های خارجه گاهی پای عزیمت بر سرحدّات می گشاد و تدابیر صایبه او در نظر اهل قبول مقبول می افتاد. از ایام صبی تا زمان رحلت خاقان مغفور در دارالسلطنه قزوین حکمروا بود و یک سال صحیح نیز در مملکت خراسان فرمانروایی نمود. در هر دو محل ایالت رفتارهای مرغوب کرد تا رفته رفته در کل ممالک به حسن سلوک نام برآورد. نعش مطهر خاقان را با آن همه سپاه نامحصور و نقد و جواهر و سایر ااثاثه دولت جاوید دستور، از دارالسلطنه اصفهان به دارالایمان قم نقل فرمود و بعد از دفن نعش مطهر صحیحاً سالماً با آن همه اوضاع به دارالخلافه طهران نزول نمود. یکی از براهین تدابیر صایبه اش، رستن از حبس اردبیل به مراقت یک پسر و دو نفر از برادران نبیل است که - انشاء الله المجید - در تاریخ جدید ذکر خواهد شود. اکنون به اتفاق نَوَاب ظل السلطان و حضرت امام ویردی میرزای برادر بطنی خویش گاهی در ملک روس است و زمانی در مملکت روم و مآل حال ایشان بر عالمی نامعلوم.

مصراع: تا چه باشد قرار کار جهان

۱. تولد: نوزدهم شوال ۱۲۰۷ (اکسیرالتواریخ، ص ۱۹۵)

دهم: نواب امام ویردی میرزا الملقب به ایلخانی^۱

بطناً برادر کهنتر نواب علی نقی میرزا در مراحل شجاعت و فرزاندگی و مرآت مردانگی بی مثل و همتاست. مدت بیست و هفت سال در دربار صاحبقران بی همال به منصب ارجمند سرکشیکچی باشی گری سرافراز بود و به سبب سرپرستی ایل جلیل قاجار، لقب ایلخانی را بر منصب مزبور افزود. نظمی در کار کشیک دربار همایون در سفر و حضر گذاشت که ترک تیغ بند سپهر حساب ها از کار برداشت. بلوک طالقان من اعمال دارالسلطنه قزوین به تیول ابدی او مقرر بود و در یکسال صحیح که برادر والاگهرش در خراسان می زیست، او نیز ایالت قزوین نمود.

[مصر]ع: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

یازدهم: نواب شیخ علی میرزا الملقب به شیخ الملوک^۲

از بطن صبیّه مرضیه شیخ علی خان سردار با اقتدار زند است و در مرحله شجاعت و سخاوت بی مانند. طبعش موزون است و شیرینی کلامش از حد افزون. در فن سواری و استعمال اسلحه حرب چندان مهارت دارد که شجاعان روزگار را در جنگ و بازی دقیقه [ای] فارغ نمی گذارد. خود [۵۳۰] به رای العین مشاهده کرده ام که در یک میدان اسب تازی هنگام جولان و بازی، موازی تیر تفنگ و طپانچه و غیره پر کرده خالی می نماید و گوی سبقت از ارباب این فن به چالاک می رباید.

در سنه یک هزار و دویست و بیست و چهار به صاحب اختیاری ولایت ملایر رسید و پس از چندی حکمرانی ولایت توپسرکان نیز به او ضمیمه گردید. قریه چوبین ملایر را آرامگاه ساخت و به اجماع تفرقه ایل الوار زند پرداخت. آن قوم متفرق را از هر ولایت جمع کرد و در اندک فرصتی از عدت لشکر و آبادانی کشور سر به نیکنامی برآورد. قریه چوبین را از کثرت عمارات دلکش و باغات جنت و ش سودای اعظم و دولت آباد نام نمود و مدت بیست و هفت سال تمام در آن سرزمین به عزت و عشرت

۱. تولد: چهاردهم شوال ۱۲۱۱ (همان، ص ۲۰۲).

۲. تولد: ۱۴ رجب ۱۲۱۰ (همان، ص ۱۹۷).

آسود. توپخانه و سرباز مهیا ساخت و به دستبرد ولایات دور و نزدیک پرداخت. تفصیل احوالات او درین دفتر مذکور است و اکنون در دارالارشاد اردبیل از انتظار ناظرین مستور.

دوازدهم: نَوَاب عبدالله میرزا المتخلص به دارا^۱

از بطن مستوره لالابادیه مازندرانیه است و از طراوت رخسار تازه گلی از گلستان دولت علیّه. شاهزاده‌ای است فرشته شریفت و گلشن خُلقش از فرط خرمی و طراوت، غیرت فصل اردی بهشت.

لمولفه:

ادوات رزم او را در دوش اردوان	در روز رزم دارا دارد دوان دوان
در راه او ز روی ادب اردوان دوان	داراب زاب زدری و دارای زال دل
ارزاق را رواج و ارواح را روان	آن داور دِرَم ده و دارای دادرس
در وادی ورودش دارا دواب‌ران	از راوی درودش دوران دوات‌دار
از ذات راز دارش و از رای رازدان	راز درون دوران دارد درون دل
آرام روزه‌داران آوازی از اذان	آوازه [ای] ز دادش آرام درد دل
دادار داده داد دل داد آوران	از دور و از اوان وز داد وز وداد ^۲
آرام را و رام در آن دور و آن اوان	آداب را رواج از آن داد و آن وداد
در رود ذوق ادراک او روان	درد از درون زدوده ز ادراک ذوق زای
دارد دواب‌وار از او داغ روی ران	دوران دراز اراده دادار از ازل
وز رای راد رخ زی روم آورد روان	دروان زراد رودش آوازه ورود
آزم و داغ در دل و روی ارم از آن	داده زرای و رخ درق ور در رواج
ز اوراق ورد در ره اودی ورق دران	آن روی آب دُرد وز آرم روی او
در دام راه دارد از آرزوی وان	رزاق او ز روز ازل دور از دول
زال ار دُرر در آورد از دوک و دوک وان	آری ز رزق او را روی آورد دول
در زرد روی او دم دوران دی و زان	دارد ز زرق درّ ورق زر ززرد رخ

۲. ملک: «از داد و وداد او»

۱. تولد: ۲۴ جمادی‌الاولی ۱۲۱۱ (همان، ص ۲۰۰).

رزاق را زروزن دل روزی درام روزی و دود او را زآب دل رزان
دارا و دور داورش از داوری زوال دور از زوال وارث دارا و اردوان

در انشاد هر قسم از اقسام نظم قدرتی کامل دارد و در علوم هیئت و نجوم و احکام مهارتی شامل. مربی ارباب کمال است و مقوی اصحاب حال. طراوت عذارش طعنه بر بدرلامع زده و تیغ زبان آبدارش در هنگام محاورات و مشاجرات، اسکات خصم را برهانی قاطع آمده. به غایت ظریف و نکته‌دان است و بی‌نهایت حریف و شیرین‌زبان. در ظرافت و بذله‌گویی بی‌مانند است و در شرافت و خوش‌خویی بی‌چون و چند. رساله [ای] در علم سلوک نوشته و نام آن را قانون دارایی هشته است؛ اگر چه از فرط ظرافت که به کار برده مضحک است، ولی در بعضی مواد، دستورالعمل هر طالب و سالک. مدت بیست و چهار^۱ سال در ولایت خمسه فرمانروایی داشت و همواره اوقات شریف را به رفاهیت خلق می‌گماشت. در اکثری از قرائی و قصبات آن ولایت، عمارات نیکو ساخته و به اعلای ایوان‌های رفیع ملوکانه پرداخته است. کوشش‌های او در سرحدات روم و روس درین روزنامه‌چه همایون مذکور است و در السنه وافوه عالمیان مشهور. درین اوقات فراغت در ایام هفته روزها تقسیم کرده، در هر روزی با طایفه [ای] مجالست را خوش آورده است. مولف را در دو روز از ایام هفته، روزی با وزرا و ارباب مناصب و روزی با ادبا و اصحاب مصاحب رفیق نموده و یوماً فیوماً بر مراتب التفات افزوده است. خوان نعمتی به قدر قوه دارد و احدی از دوستان را محروم نمی‌گذارد. امید که همواره اوقات خرسند باد - بمحمد و آله الامجاد.

سیزدهم: نواب محمدرضا میرزا المتخلص به افسر

سیزدهم اولاد ذکور است و در سیزدهم شهر صفرالمظفر سنه یک هزار و دوست و سیزده از بطن گرجیه ارمن شورافکن عالم شهود [و] ظهور. سیاح بیدای عرفان و سیاح دریای ایقان؛ در سلسله جلیله نعمت الهی از مریدان حاجی محمدجعفر

۱. تذکره خاوری: «بیست و هفت سال»؛ علت آن است که تذکره خاوری سه سال بعد از نگارش این کتاب، خلاصه تاریخ ذوالقرنین را آورده است.

قراگوزلو است که او از جمله خلفای نورعلی شاهی است و در مراتب وحدت و طریقت و حقیقت، با کمال آگاهی. در نظم غزلیات با قدرتی بلا نهایات [۵۳۱] است و در تنظیم امور معاش، با مهارتی فوق الغایات. چند سالی به والی‌گری ولایت گیلان سرافراز بود، تا از قراری که در این نامه ثبت است، به سببی از اسباب به دربار معدلت آیت آمده، اقامت نمود. اکنون خویش را از جمله خلفای سلسله جلیله نعمت‌اللهی می‌شمارد و اوقات شریف را مصروف تربیت سالکان این طریق می‌دارد.

چهاردهم: حیدرقلی میرزا المتخلص به خاور^۱

از حیثیت والده ماجده، انجب از هر شاهزاده و والده معظمه‌اش صبیّه مرحوم مرتضی‌قلی خان قاجار عم بزرگوار صاحبقران آزاده که سال‌ها در دولت روسیه به سر برد و در همان‌جا با صد هزاران حسرت بمرد. معزی الیه شاهزاده‌ای است به کمالات ظاهری موصوف و به حسن اخلاق در میان اهل آفاق معروف. در فن نظم، طبع روشنی دارد و مضامین نیکو به وزن می‌آورد. مدتی بر حسب امر شاهنشاه زمان در دیار گلپایگان عراق در حکمرانی طاق بود و رفتار پسندیده‌اش مشهور آفاق. با حقیر الفت و اختصاصی خاص دارد و دقیقه‌ای [ای] از دقایق حفظ الغیب را فرو نمی‌گذارد. - اللهم احفظه.

پانزدهم: نواب محمود میرزا^۲

از بطن مستوره بنی اسرائیلیه مازندرانی و در مراحل جلالت و بزرگی صاحب قانون و رویه است. شاهزاده‌ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور. با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی‌شمارد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی‌گذارد. در محفل شاهزادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم بر زبان نمی‌راند، زیرا که احدی را قابل به مخاطب خویش نمی‌داند. بی‌نهایت مربی ارباب کمال بود و جمعی کثیر از اهل هر فن را در دربار خویش پرستاری می‌نمود. اکثری از ارباب نظم و نثر

۱. تولد: روز جمعه پانزدهم شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۱۴ هجری (اکسیر التاریخ، ص ۲۰۷)

۲. تولد: روز سه شنبه دوازدهم شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۱۴ (همان، ص ۲۰۴).

را در دربار خود مواجب و مرسوم می داد و کسب نظم و نثر از تالیفات ایشان به نام خود به یادگار می نهاد. در فنون کمالات به اسم تنها قانع بود و این اعتقاد را نیز نوعی از کمال فرض می نمود. از بدو اوقات طفولیت با حقیر الفتی داشت و لحظه [ای] مرا فارغ نمی گذاشت. زحمت ها بردم و خون ها خوردم و به کنه جمودت او پی نبردم.

خاقانی:

چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ چشم

از من برون شد و بر روی من دوید

بعد از آن همه خدمت و تربیت، عاقبت در خیالات من انگشت ایراد می نهاد و از فرط خود پسندی، سخنان حسابی به سمع آن سرکار مقبول نمی افتاد. مرحله بی لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند قاصد جانم گردید. به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحبقران روزگار پیوستم. در اجرای سیاست زیاده سفاک بود و در هر فتنی از فنون سواری و تیراندازی و جرید^۱ بازی با وقوف و بی باک. اکثر اوقات حریفان را در جولان بازی از ضرب جرید، سر و پا می شکست و به ضرب گلوله تفنگ جسم طیور تیز بال را در هوا می خست. چندی در دیار لرستان فیلی و ملک نهاوند حکمروا بود و مجرمین را در دیگ آب نهاده، جسم ایشان را از جوش آتش بیداد می فرسود. حاجی محمد مهدی نهاوندی مشهور به مولوی را که مرد حکیم فاضل دانشمندی بود، به ظهور اندک جرمی از صدمه طناب ستم از میان برداشت و نام این بی رحمی را سیاست مُدُن گذاشت.

قلعه روین در نهاوند که از عجایب روزگار است، به انضمام عمارات و میدان و خانات و بازار در اندرون شهر و باغ شاه و کاخ همایون در خارج، از مستحدثات اوست و الحق هر یک از آنها در نظر ارباب بینش به غایت مستحسن و نیکوست. بر حسب امر صاحبقران فلک صدر از ایام طفولیت در حجر تربیت جناب میرزا محمد شفیع صدر

اعظم پروریده شد و بالاخره بر روی او نیز دویده. شاهنشاه آگاه را از حرکات ناهنجار او روز به روز رنجشی تازه دست می داد و باز به سبب وفور حُبّ اولاد، ابواب [۵۳۲] عفو اغماض بر چهره او می گشاد. بعد از فوت خاقان مغفور تاکنون گاهی در دارالارشاد اردبیل گاهی در دارالسلطنه تبریز با جمعی از برادران گرفتار است و در محبس نیز به سبب فرار از صحبت اخوان در آزار. وقتی، در حضرت خاقان مغفور از تطاولات او شکایت بردم و بر حسب امر اقدس این چند شعر به طریق مثنوی ایراد و انشاد کرده درین دفتر بیت یادگار در مقام تذکار و اظهار آوردم.

لمولفه:

چه خوش گفت خاقان با تاج و تخت به شهزاده محمود فیروز بخت
نجات به فطرت بود ای پسر نه از بطن و از صلب مام و پدر
[۵۳۳] اگر ز اهل عصمت تو و پارسا ترا قلیتبان گوید و نارسا
چو محمود غزنین گیرم شوی مکن خویش را ثانی غزنوی
نه محمودی ای پورکم کن عبوس بین حال محمود و دانای طوس
اگر چه بسی داد گنجش نهفت ولی باز مرد سخن سنج گفت
یقین دان که شه مطبخی زاده است به جای طلا نقره ام داده است

شانزدهم: نواب همایون میرزا^۱

با شاهزاده موصوف در صلب و بطن شریک است و در سیئات و اعمال شنیعه معروف در میان ترک و تاجیک. در شمایل ظاهری به خاقان مغفور اشبه از سایر شاهزادگان جلالت ظهور است و این معنی بی شائبه اغراق، بر زبان نزدیک و دور مشهور. صورتی زیبا دارد و قامتی رعنا ولیکن

[مصر]ع: تن آدمی شریف است به جان آدمیت

در کسب کمالات کاری نکرده و به جز با ساقیان سیمین ساق و گلرخان در

۱. تولد: شب جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی ۱۲۱۶ (اکسیرالتواریخ، ص ۲۰۹).

نیکویی طاق، شبی به روز و روزی به شب نیاورده است. چندی حکومت نهند با او بود و در سلوک با رعیت ید و بیضا می نمود. مدتی حقیر اسیر سرپنجه تربیت او بودم و در بدیهیات امور به جز مهملات و مجملات حرفی دیگر از وی نمی شنودم. جمودت و بلادتش عجیب است و در آسایش رخسار و قامت با طرزی غریب. وقتی غزلی سرودم و در یوم السبب به حضرت سلطنت انقاد نمودم، یک شعرش این‌که: لمؤلفه:

با نامم و از جور توام نیست نشانی اکسیر به خاک اندرو سیمرغ به قاف است آن پلید نادان در حضور شهریار زمان گفته بود که: با آن‌که خود گفته «سیمرغ به قاف است»، چرا با غین کتابت کرده [است].

شعر دیگر را نیز در غزل دیگر ایراد گرفت و آن این‌که، لمؤلفه:

به جوش آورده شعر خاوری بی‌باده رندان را

که از خمخانه الطاف جم نوشیده سرجوشی

گفته بود سرجوش حلیم بازار قزوین را ما خورده‌ایم چیز بوجی است؛ فلانی چرا تعریف سرجوش را کرده است.

مهارتش در مشاطگی غریب است و غازه رخسارش بر ظهور این معنی دلیلی عجب.

لمؤلفه:

غازه بر رخسار مردان چون کله بر فرق زن

غازه کرمانی به رخ رولاف از مردی مزین

هفدهم: نواب احمد علی میرزا^۱

در صلب و بطن با آن دو شاهزاده فوق یکی است و در خصائل حمیده، نقطه مقابل ایشان بی‌شکی. در فنون حکمت و طب و نجوم و هندسه و نظم اشعار و حسن

۱. تولد: روز جمعه ششم شوال‌المکرم سنه ۱۲۱۸ (همان، ص ۲۱۲)

خطوطی سه چهار، خاصه شکسته، مهارتی درست دارد و بعضی اوقات، اوقات خود را به علم و عمل طب مصروف می آورد. در بدایت سن مدتی در دارالملک فارس در حجر تربیت مرحوم حسین علی میرزای فرمانفرما و لله گئی چراغعلی خان نوایی وزیر آن مملکت مهذب و قلیل زمانی نیز در ولایت نهاوند در خدمت برادر اکبر خویش محمود میرزا معذب گشت و به تلافی آن چند سال، از ایالت مملکت خراسان نام نامیش از ذروه گردون درگذشت. با وفور لحيه پرزور، جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک را منظور بود و علی رؤوس الاشهاد با او نظر بازی می نمود. حکومت خراسانش را همین نظر بازی معتمدالدوله سبب شد و ظهور این حکایت داستانی عجب:

شعر:

عشق ازین بسیار کرد است و کند سبحة را زُنار کرد است و کند

هجدهم: نواب جهان شاه میرزا^۱

از بطن [والده] نواب شاهزادگان ثلثه فوق، چارمین ولد است و از بدایت تا نهایت در حجر تربیت برادر اسن خویش محمود میرزا به غایت معتبر و معتمد. شاهزاده سلیم النفس رقیق القلبی بود. با آنکه حقوق بی اندازه برگردن مولف داشت، روز به روز بر مراتب التفات می افزود. در اوقاتی که در بلده نهاوند از چنگ عدوان محمود میرزای سفاک بی باک چاره جوی فرار بودم، رعایت زیاد در حق من به عمل آورد و شب هنگام عیال و اطفال و احمال و ائقال را بی اطلاع احدی از آن ملک بیرون کرد.

در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و یک^۲ در دارالخلافه طهران از بلای و بای عام مرغ روحش از [۵۳۴] قفس تن رست و بر رخسار درخت طوبی آشیان بست - طوبی له و حسن مآب. تاریخ وفات او از طبع مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

۱. تولد: ۱۲۲۵ (همان، ص ۲۲۰).

۲. منتظم ناصری (ج ۳، ص ۱۶۵) و مرآة البدان (ص ۹۱۷) همین تاریخ را ذکر نموده، اما اکسیرالشواریخ ۱۲۵۱ می نویسد.

پس از قضیه خاقان مغفرت بنیاد
 ز مرگ کور جهان شد ز زندگی روشن
 فغان ز کینه آبای چرخ چون مهرش
 چه شاهزاده جهانی زمردی و وقار
 هزار حیف از آن زیب بخش تخت شهی
 به هیچ چیز جهان عاقبت ثباتی نه
 چو رفت خاوری آن شاهزاده از دنیا
 فتاد نخل جهان شاه میرزا از بیخ
 کجا دلا اثر تویناست با زرنیخ
 بود به دیده ابنای روزگاران سیخ
 که مردمیش بُدی بهر مردمان توییخ
 که بود جاهش بر دیده عدو گلمیخ
 که زهر دور ز تریاک و شهد از بطیخ
 برفت حیف جهانشاه از میان تاریخ^۱

نوزدهم: نَوَاب الله ویردی میرزا^۲

از بطن بنی اسرائیلیه ارومیه و عاقبت متوسل به دولت رومیه، آزاده سروی بود از
 گلستان دولت شاهنشاهی و و تابنده ماهی بر اوج خلافت ظل‌اللهی. بدون شائبه اغراق،
 از فرط صباحت و ملاح، غازه رخسار جهان بود و لعل شکرینش طعنه زن لعل
 بدخشان. وقتی بر بتخاله لب میگون زلولی انداخته در جرگ شاهزادگان به ذکر این معنی
 پرداخته بود که: هلاک زلور^۳ معروف است که از نمک است و مرا به تجربه حاصل که این
 حرف ادعایی [است] لا طائل.

بی شک این بنده بلا تامل سرود که: ز اول لب مبارک شارب آب حیوان است و
 چنین حیوانی بالبدیهه زنده جاویدان.

سعدی:

وجود هر که نظر می‌کنم ز جان و جسد

مرکب است و تو از پای تا به سر جانی

طبعش در نظم اشعار دری، خالی از ملاحظتی نه و مشتاقان کویش را بی ملاحظه
 مهر رویش استراحتی نه. چندی بر حسب امر خاقانی در ولایت بسطام به حکمرانی

۱. این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲. تولد: بیست و هشتم رمضان المبارک ۱۲۱۶ (اکبرالتواریخ، ص ۲۱۰).

۳. ملی: «زو»

منصوب بود و در کمال رعیت پروری و عدالت گستری سلوک می نمود. در ایام فتور آذربایجان از تطاولات روسیه بی ایمان، اهالی بسطام با او بی اندامی ها به عمل آوردند و معزی الیه و اتباعش را از آن ولایت بیرون کردند. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت عتبات عالیات رفته از آن جا به ملک اسلامبول شتافت و از پادشاه ذی جاه روم التفات و احترام تمام یافت [و] با توقیع سیور غالات باز به آن ارض فیض آیات آمده، آرام یافت. «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً»^۱

بیستم: نَوَاب اسماعیل میرزا^۲

از بطن ترکمانیه دشت است و مدتی از حکم دارای زمان، حاکم ترشیز و بسطام و بدشت. شاهزاده سلیم النفس با وقاری است و در مرحله شجاعت در میان اهل سلاح با اعتبار. اکثر اوقات در دشت ترکمان به نفس نفیس مردانگی ها کردی و نبردها به عمل آوردی. جدال او با جماعت روسیه در ایام فترت آذربایجان، به رشادت او دلیلی واضح و برهانی لایح است. در بدایت سنّ شباب در اوقاتی که نَوَاب شجاع السلطنه العلیّه حسن علی میرزا روی به عزیمت خراسان داشت، چون شاهزاده معزی الیه مربّای تربیت [او] بود، چند صباحی او را در دارالخلافة طهران به خدمت نیابت خویش گذاشت و پس از آن در ولایت ترشیز به حکومت برگماشت. معزی الیه نیز رفتاری به عدالت کرد تا از حکومت بسطام نام برآورد. اکنون در جرگ محبوسین اردبیل^۳ است و بازماندگانش با دلی خونریز.

بیست و یکم: نَوَاب علی رضا میرزا^۴

برادر صلبی و بطنی سلطان الموحّدین محمد رضا میرزا است و در مراحل طراوت و خوش مشربی بی همتا. به غایت مایل عیش و نشاط و همواره طالب ارباب عشرت و انبساط. اوقات شبان و روزانش صرف اقداح راح است و هر اوضاعی که از لوازم اقداح

۱. سورة نساء، آیه ۷۳.

۲. تولد: شب جمعه چهاردهم شعبان المعظم سنه ۱۲۱۷ (اکبرالتواریخ: ص ۲۱۱).

۳. ملی: «تبریز» ۴. تولد: ششم ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۱۸ (همان، ص ۲۱۲)

راح است، در مذهب او مباح. طبع نظمی دارد وسط و در انشاد اشعار قانع به وزن فقط. اکثر اوقات مضامین اشعار حقیر را تحریف می‌کرد، به نام خویش می‌خواند و قدمی در میدان شرم و آزر نمی‌راند، چنان‌که از تحریف این [۵۳۵] شعر مستفاد می‌شود.

لمولفه:

همان نوری که موسی داشت اندر آستین پنهان
بود اندر تو ظاهر لیک از چاک گریانت
تحریف:

آنچه موسی داشت اندر آستین خود نهان
حالی از چاک گریبان آشکارا کرده
تذکره [ای] در ذکر اشعار معاصرین نوشته و دیوان مسارقت ارکانش نیز مدوّن
گشته است. در مرافقت برادر مهتر خویش مدتی در ولایت گیلان به سر می‌برد و طریق
عیش و عشرت می‌سپرد. در ایام سادگی خالی از ملاحی نبود و در ولایت گیلان، با
لباس نظام مشق سربازی می‌نمود.

بیست و دویم: نواب حاجی شاه‌قلی میرزا^۱

از بطن صیّه محمدعلی خان سردار زند و زیبا سروی از گلستان دولت ارجمند. با
چهر مجدّر^۲ مطبوع هر نظر و همواره ملتزم دربار دارای دادگر. طبعی سلیم دارد و
سلیقه [ای] مستقیم. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف گشته و
به سبب این نسبت شریف از سایر همگنان به رتبت و فضیلت درگذشته است. چون با
جدّ مرحوم فتحعلی خان بزرگ همنام است، لهذا به سبب این همنامی واجب الاحترام.
چندی هم راتق و فائق امور ولایت اردستان بود و در غیبت خویش آن ولایت را قرین
نظم می‌نمود.

۱. تولّد: چهارشنبه یازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۲۳ (همان، ص ۲۱۸). ۲. آبله‌رو

بیست و سیم: نَوَاب ملک قاسم میرزا^۱

از بطن صبیّه مرضیه امام‌قلی خان افشار بیگلریگی ارومیه آذربایجان است و از بدایت طفولیت تربیت یافته دست مرحمت پیوست حضرت ولیعهد دوران. از حیثیت قواره ترکیب، با شوکت و مهابتی عجب است و در رشادت و شهادت با جرأتی غریب. مهندسی بی‌عدیل است و در فنون هنر خاصه در فهم و نطق السنه مختلفه و خطاطی و نقاشی بی‌بدیل. تمامت عمرش در رکاب نَوَاب نایب‌السلطنه العلیّه صرف جهاد با کفره بوده و از حسن این رشادت، روز به روز بر مراتب عزت می‌افزوده است. اکثر اوقات به حکم آن خلاصه کائنات در برخی از ولایات آذربایجان خاصّه ارومیه حکمرانی می‌نمود و با اهالی از ادانی و اعلی رفتار به سزای فرمود. از اولاد ذکور و اناث بی‌نصیب است و این فقره در سلسله ابنای ملک به غایت غریب - اللّهم ارزقه.

بیست و چهارم: نَوَاب یحیی میرزا^۲

از بطن صبیّه حسین‌قلی خان ولد امام‌قلی خان افشار ارومی آذربایجان است که در فوق گذشت. جوانی است در کمال صباحت و بردباری و مظلومی. از سن پنج‌سالگی تاکنون در ولایت گیلان والی است و رفتار ستوده اطوارش، مطبوع طبع اهالی از ادانی و اعلی. امید که روزگارش یار و طالع مددکار باد.

بیست و پنجم: نَوَاب ملک منصور میرزا^۳

از بطن والده معظّمه نَوَاب ملک قاسم میرزا [است و] در مراتب فروتنی و بردباری بی‌همتا. اگر چه هنوز خدمتی که موجب بروز جوهر رشادت باشد به او محول نیست، ولی خِرَد خرده‌دان داند که جوهرش چیست.

بیست و ششم: نَوَاب حسین‌قلی خان^۴

اگر چه از اکثر شاهزادگان که ذکر ایشان خواهد آمد از همه کوچک‌تر است، ولی

۱. تولد: دوّم جمادی‌الاولی ۱۲۲۷ هجری (اکبرالتواریخ، ص ۲۱۴؛ جمادی‌الآخر ۱۲۲۲ (ناسخ التواریخ).

۲. تولد: اوّل محرم ۱۲۳۳ (همان، ص ۲۲۶)

۳. تولد: ۲۲ رجب ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۲)

۴. تولد: سنه ۱۲۴۶ (همان، ص ۲۳۹)

به سبب نسبت افشاریت والده، درین مقام ایرادش بهتر است. برادر صلبی و بطنی نواب یحیی میرزا است و به سبب همنامی جد پدری ملقب به جهانسوز شاه و به جهت هم اسمی جد مادری، مکئی به خان بابا. با^۱ آنکه عمر شریفش هنوز از مرحله ده نگذشته، در فنون تیراندازی و درس و مشق سرآمد همگان گشته است.

بیست و هفتم: نواب ملک ایرج میرزا^۲

از بطن مجوسیّه کرمان است و در حدت ذهن و ذكاء معروف جهان. در اکثر از فنون هنر مثل عربیت و هیئت و نجوم و هندسه و خطاطی خاصّه نستعلیق و شعرشناسی سرآمد اهل روزگار است و در بزم آرای و نشاط طلبی و ارتکاب به باده عنبی بی شمار: یار ما این دارد و آن نیز هم

بیست و هشتم: نواب سلطان مصطفی میرزا^۳

برادر صلبی و بطنی نواب ملک ایرج میرزا است و با اهل روزگار به غایت بردبار و با وفا. در حفظ اشعار فارسی بی بدل است [۵۳۶] و قوّه حافظه او در میان امثال و اقران، ضرب المثل. اکثر از اشعار مولف را از حفظ دارد و اغلب اوقات خویش را به شکار می گذراد.

بیست و نهم: نواب حاجی کیومرث میرزا^۴

از بطن گرجیّه ارمن و صاحب انواع هنر و فنّ ملقب به ابوالملوک است و با اهل روزگارش به استغنا سلوک. عجبی عجیب دارد که احدی از چاکران دربار را به نظر نمی آرد، به همین جهت طباع مردم را ازو نفرتی کامل است و به سبب نفرت خلق، همواره تنهایی او را شامل. در علم نجوم فی الجمله مربوط است و در آرایش قامت از البسه ملوّن سلیقه اش مضبوط. در بدایت طفولیت چندی در دارالسرور بروجرد در حجر تربیت حسام السلطنه محمدتقی میرزا آرمید و پس از آن به دربار فلک مدار آمده ساکن

۱. ملی: «تا» ۲. تولد: اوّل جمادی الثانی ۱۲۲۲. (اکسیرالتواریخ، ص ۲۱۶)

۳. تولد: ۱۱ ذی قعده ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۴)

۴. تولد: بیست و پنجم جمادی الثانی ۱۲۲۴. (همان، ص ۲۱۹)

گردید. بعد از وفات خاقان مغفور به زیارت بیت‌الله الحرام شتافت و باز میل مراجعت نمود و در دارالخلافة آرام یافت.

سی‌ام: نَوَاب منوچهر میرزا^۱

که در بدایت، نامش الله‌بخش میرزا بوده از بطن مخدره اصفهانیه. شاهزاده‌ای است سلیم و در زاویه سلامت و قناعت مستقیم. دامانش از لوث هرگونه هوس پاک است و حسن کردارش، طعنه‌زن کار هر هوسناک. به رسوم عبادات شاقه میلی کامل دارد و دقیقه [ای] دریافت ساعات عبادات فرو نمی‌گذارد و بر خلاف حاجی کیومرث میرزا، از کبر و نخوت بویی نشنید و از بدو فطرت به مهربانی و محبت مایل گردیده است. او نیز در ایام طفولیت در دارالسرور بروجرد در خدمت حضرت حسام‌السلطنه [بود]. با آن‌که بخت کامرانش به دارالخلافة آورده در میانه رأفت ظل‌اللهی آسود، به زیارت عتبات عالیات مشرف گشت و مراتب تقدسش از هر چه درگذشت.

سی و یکم: نَوَاب کیقباد میرزا

از بطن مطربه شیرازیه و از جمله ملتزمین رکاب علیّه است. به اقتضای جوانی همواره مایل به استعمال راح ارغوانی است. اعمالش چون جمالش قبیح است و این دعوی در حق او صریح.

سی و دوم: نَوَاب کیکاوس میرزا

برادر صلبی و بطنی نَوَاب کیقباد میرزا است و در حسن صورت و صفای سریرت بر خلاف برادر والا. چون صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ که زوجه دائمی حضرت صاحبقران مه‌ریاغ بود، اولادی از ذکور و اناث نداشت، لهذا بر حسب امراعلی همت بر تربیت وی گماشت. در عهد صاحبقران رشید مدتی مدید به نیابت آن مستوره معظّمه به حکومت دارالایمان قم رسید و بی‌شائبه اغراق، از حسن تدبیر باعث آبادانی آن ولایت گردید. عمارات عالیّه از دارالاماره و بازار و کاروانسرا و

۱. تولد: چهارم جمادی‌الاولی ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۵)

حمام و غیره در آن دیار بسیار پرداخت و از کثرت مکنت و ثروت خود را محسود امثال و اقران ساخت. حسن تدبیرش به مثابه [ای] بود که وقتی جمعی از مؤدیان تنخواه دیوانی و مقصرین اعمال شیطانی در روضه مقدسه پناه برده، بیرون نمی آمدند، باب بیت‌الخلائی صحن مقدس را امر به انسداد نمود تا مجاورین به ستوه آمده از آن خارج شدند. در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و سه به زیارت بیت‌الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت در دارالخلافه آرام یافت.

سی و سوم: نواب کیخسرو میرزا^۱

از بطن [والده] آن دو شاهزاده فوق است و طبیعت پاکش مایل به ارباب ذوق. در نهایت سلامت نفس انزوا را طالب است و این قانون برگزیده بر طبیعتش غالب. امید که بر دوام باد.

سی و چهارم: نواب شاپور میرزا^۲

از بطن مخدّره شیر کوهیه لاهیجانیه گیلانیه است و در ایّام طفولیت چندی دست‌پرورد مرحوم نایب‌السلطنه العلیّه [بود]. حسب الامر الاعلی سفری به مملکت آذربایجان کرد و از حسن تربیت نواب معزی‌الیه نام برآورد.

سی و پنجم: نواب حاجی بهرام میرزا^۳

از بطن مطربه اصفهانیه و با اخلاقی مرضیه است. در فن موسیقی با مهارتی کامل و او را در طباع حریفان به این سبب مطبوعیتی تمام حاصل. در شب‌های ایّام صیام، مؤذن اندرون همایون [۵۳۷] بود و هر ساله به این خدمت قیام می نمود. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت بیت‌الله الحرام شتافت و پس از آن به دارالخلافه آمده، آرام یافت.

سی و ششم: نواب هرمز میرزا^۴

برادر صلبی و بطنی نواب حاجی بهرام میرزا است و در فن سواری و تیراندازی و

۱. تولد: سیزدهم صفرالمظفر ۱۲۲۴ (همان، ص ۲۱۸)

۲. تولد: سیزدهم صفرالمظفر ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۴)

۳. تولد: سنه ۱۲۲۱ (همان، ص ۲۱۴)

۴. تولد: چهاردهم جمادی‌الاولی ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۶)

اکثر امور سپاهی‌گری ممتاز و بی‌همتا. در عهد خاقان مغفور چندی به حکومت ولایت ساوجبلاغ قزوین رسید و در این دولت سدید جدید به سبب جوهر ذاتی محترم و معتبر گردید.

سی و هفتم: نواب محمد مهدی میرزا^۱

که در طفولیت مظفر علی میرزا نام داشت و به سبب ظهور ناخوشی مهلک، این نام را گذاشت. در سنه یک هزار و دویست و بیست و دو و از بطن مطربه شیرازیه زینت دوران آمد و مهر چهرش باعث آرایش کیهان شد. از فرط تنگی دهان سخنانش شکسته و شش برآید و در هنگام تکلم به انواع جد و جهد سخن فرماید. صبیّه مرضیه محمد تقی خان که نبیره محمد صادق خان زند و از زوجات محترمه خاقان مغفرت پیوند است، به فیض تربیتش فایض گردید و به سبب زیبایی رخسار به رتبه محبوبیت خاقان نامدار رسید.

سی و هشتم: نواب محمد امین میرزا^۲

برادر صلبی و بطنی شاهزاده مذکور است و در تنومندی جثه و زور بازو در میان همگان مشهور. بسیار جوانی متواضع است و رسم تواضع را با چاکران درگاه در میان ملک‌زادگان واضع - اللهم احفظه.

سی و نهم: نواب محمد هادی میرزا^۳

برادر صلبی و بطنی آن دو شاهزاده آزاده است و در شکستگی کلام از برادر ارشد خود زیاده. در حفظ اشعار خوب است و چهره‌اش در نظرها مطلوب.

۱. تولد: اول شوال ۱۲۲۳ (همان، ص ۲۱۸).

۲. تولد: دهم ربیع‌الثانی ۱۲۳۴ (همان، ص ۲۲۶).

۳. تنها در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری آمده است؛ اکسیرالتواریخ «هادی میرزا» متولد ۱۲۳۹ آورده که پنجاهمین فرزند فتحعلی شاه بوده است.

چهلّم: نواب سلیمان میرزا^۱

از بطن ترکمانیه دشت است و همواره اوقات مایل [به] شکار و سیر و گشت. شیر بیشه رشادت است و ضرب المثل تیشه جلادت. پیوسته دستش از خون شیران دلیر خضاب است و همواره از شستش برگردن شیر سپهر طناب. شمشیر آبدارش موازی دو من تبریز است و در شکار شیران چون ابروی آن شیرافکن پیوسته خونریز. اکثر اوقات به دیده شهود دیده شده که حیوانات انسی را از قبیل اشتر و الاغ و غیره به یک ضربت شمشیر به دو نیم کرده و به سبب این ضرب دست در میان نامداران ایران نام برآورده است. ظروف جسیم مس و آهنین چون هیکل مومین ریز ریز کند و میخ طویله‌های آهنین استوار را به یک قوت با زور از زمین برکند. از بدایت سن تا هنگام تکلیف، زیاده از همگنان منظور نظر صاحبقران نامدار بوده جلوه ماه رخسارش مهر فلک را [۵۳۸] در زاویه مغرب متواری می نمود. بی شائبه اغراق، مهر چهرش از فرط طراوت و نزاقت، طاقت نظر حیرت آمیز مشتاقان را نداشت و گاه نگاه مشتاقان، صورت گل‌های رنگارنگ از وفور شرم بر صفحه چهره می نگاشت.^۲

قلعه سلیمانیه^۳ با عمارات و باغات ملوکانه که کنار رودخانه کرج در هفت فرسخی دارالخلافه طهران از مستحدثات شاهنشاه زمان است، به نام نامی اوست والحق در طرز و آیین پاکیزه و نیکو. بعد از رحلت خاقان مغفور،^۴ مصلحت اندیشی را در توقف ایران ندیده و به عتبات عالیات رفته در آن مکان شریف مجاور گردید. از دولت علیه روم وجهی به جهت مخارج او معین شد و دوستی و یک جهتی دولتین علیتین به سبب ظهور این غایت بر عالمی مبرهن آمد.

[مصر]ع: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

۱. تولد: چهارم محرم ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۶).

۲. تذکره خاوری: + «همواره اوقات میل به شکار می کرد و وحشیان صحراگرد را از تاب کمند مشکین خویش به بند می آورد. فرد:

به دل، پیوسته اش میل شکار است
شکارش لیک دل‌های نگار است».

۳. ابن عمارت در حال حاضر داخل دانشکده کشاورزی کرج قرار دارد. (اکسیرالتواریخ، ص ۲۲۱).

۴. تذکره خاوری: + «نورالله مضجعه»

چهل و یکم: نواب سلطان سلیم میرزا^۱

رسمش چون اسمش سلیم و برادر صلبی و بطنی نواب سلیمان میرزای حلیم. چون صبیّه مرضیه صادق خان کرد شقاقی که از جواری حرم‌سرای خلافت بود، از بدایت تا نهایت به هیچ وجه اولادی نیاورد، لهذا حضرت اعلیٰ معزی‌الیها را مأمور به تربیت شاهزاده مزبور کرد. بلوک گرم‌رود شقاقی به نام او نامزد شد و مجاور خدمت نواب ولیعهد آسمان مسند آمد. در قریه میانج اقامت نمود. او نیز چون برادر ارشد میل به شکار داشت تا بالاخره بر حسب امر دارای زمان در دارالسلطنه قزوین بار اقامت گذاشت. حسنی به کمال او را هم میسر و جامه و زیبایی هر هفت کره وی رادر بر.

[مصر]ع: افسوس که اطراف گلش خار گرفت

چهل و دوم: نواب حاجی سلطان ابراهیم میرزا^۲

از بطن والده معظمه نواب رکن الدوله العلیّه علی نقی میرزا، سیّمین ولد است و از تاب‌رخسار آفتاب کردار، مهر سپهر انجمن صاحبقران آفتاب مسند. در عنفوان جوانی سعادت جاودانی او رایار شد و از زیارت مکه معظمه برخوردار آمد.

[مصر]ع: در جوانی کن نثار دوست جان

چهل و سوم: نواب فتح‌الله میرزا^۳ الملقب به شعاع السلطنه

از بطن مخدّره راهبریه کرمانیه ملقبه به خانم و مهر چهرش نورافزای ماه و انجم. شاهزاده [ای] رئوف است و با زبردستان به غایت مهربان و عطوف. طراوت ماه رخسارش، طعنه بر مهر تابان زده، لعل آبدارش به شکر فروشی رطب اللسان شده. در حقیقت جانی در تن جهان بود و تازه گلی از گلستان کیهان. از بطن مام یکتا در دامان مام ایام بی‌همتاست. در عهد دولت خاقان مغفور در ولایت خمسه حکمرانی [۵۳۹] می‌کرد. در این دولت عظمیٰ نیز از ایالت ولایات همدان و کاشان نام برآورد.

۱. تولد: بیست و ششم شوال ۱۲۲۸ (اکتوبر ۱۸۴۵). ص ۲۲۴.

۲. تولد: نوزدهم جمادی‌الآخر ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۵).

۳. تولد: نهم رجب ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۱).

چهل و چهارم: نَوَاب سلطان محمد میرزا الملقب به سیف الدوله^۱

نور دیده دولت و نور حدیقه شوکت عندلیب گلستان شاهنشاهی و شمع شبستان حضرت ظل‌اللهی. از بطن مرضیه نَوَاب خورشید احتجاب تاج الدوله العلیه طاوس خانم مستوره اصفهانیه است که محبوبه پسندیده خاقان جهان بوده. شاهزاده معزی‌الیه به سبب اصفهانیت والده معظمه، مدتی در آن دیار حکمرانی نمود. شاهزاده‌ای است سخی الطبع و زکی الضمیر و در مراحل جذب قلوب و دلربایی خلق بی‌نظیر. در ایام اختیار آن ولایت، عامه چاکران دربار از احسان متواتره انعام متکاثره او پیوسته بهره‌یاب بودند و او را ثانی قَاآن بل قَاآن را ثانی او خطاب می‌نمودند. در خدمت صاحبقران اعظم از اکثر برادران معظم مقدم می‌نشست و به سبب این مرتبت، خار حسرت در قلب اهل غیرت می‌شکست. میلش به ارباب کمال بسیار است و در نظم اشعار آبدارش نیز شوق بی‌شمار. قبل از ایالت اصفهان در حضور شاهنشاه صاحبقران راوی اشعار من بود و غزلیات حقیر را به طرزی خاص در پیشگاه حضور همایون عرض می‌نمود. زیاده از اندازه تصوّر، عیاش است و از کثرت سخاوت معروف به عدم عقل معاش.^۲

عمارات احدائی او در اصفهان ناسخ عمارات سلاطین صفویه است، خاصه خلوت سرپوشیده‌اش که احسن از جمیع عمارات احدائی در دولت علیّه.

چهل و پنجم: نَوَاب فرخ سیر میرزا^۳

برادر بطنی و صلبی نَوَاب سیف‌الدوله سلطان محمد میرزا است و در حسن ملاحظت و طرز صباحت در میان همگنان ممتاز و یکتا. در حقیقت طاوسی است که از انبوهی موی چیزی مقوَس بر فرق افراشته و زلف مشکینش از کثرت مخلب و چنگال شاهباز فرخ فالی است که پای بر عرش گذاشته است. چندی در دیار همدان حکمرانی می‌کرد تا بعد از رحلت خاقان مغفور به دارالخلافه آمده از خدمت درگاه فلک جاه نام

۱. تولد: ششم ذی‌قعدة ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۳)؛ بیست و ششم جمادی‌الاول ۱۲۲۸ (ناسخ التواریخ).

۲. تذکره خاوری؛ + «فرد».

زر از بهر خوردن بود ای پسر برای نهادن چه سنگ و چه زر»

۳. تولد: محرم ۱۲۳۸ (اکسیرالتواریخ، ص ۲۲۷)؛ تذکره خاوری و اکسیرالتواریخ «نیرالدوله» را ذکر نموده‌اند.

برآورد.

چهل و ششم: نَوَاب سلطان احمد میرزا الملقب به عضدالدوله^۱

از بطن والدۀ معظمۀ دو شاهزادۀ فوق است و از فرط ملاحظت و صباحت منظور انظار ارباب ذوق. در بدایت طفولیت از صاحبقران گردون توان به سبب حقارت جثه و لطف اندام، موصول خان لقب یافت و از ظهور این التفات به اعلیٰ مدارج عزت شتافت. به ایالت ولایات کاشان و نطنز نامزد شد و نَوَاب او در آن ولایت راتق و فاتق امور هر نیک و بد - انشاء الله الودود - امید ترقیات در وجود مسعودش بوده و همت او خواهد بود.

چهل و هفتم: نَوَاب بهمن میرزا الملقب به بهاءالدوله^۲

از بطن مکرمه صندوقدار حرم محترم خازنالدوله العلیه العالیه^۳ است و به سببی چند که وجدان ارباب معرفت را حالی است، روز به روز مورد الطاف و اعطاف متوالیه. مدتی در ولایت سمنان حکمروا بود و از فرط عدالت و دادگستری آن ولایت را قرین روضه رضوان نمود. در عهد خجسته مهد این دولت عظمیٰ نیز متدرجاً بانی مبانی ایالت ولایات یزد و کاشان است و مقتن قوانین معدلت و احسان.^۴

چهل و هشتم: نَوَاب سیف الله میرزا^۵

برادر صلبی و بطنی نَوَاب بهمن میرزا است و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار بی مثل و همتا. همواره در ایام ایالت برادر والا گهر در ولایت سمنان به سر می برد تا در عهد این شوکت خداداد نیز از حکمرانی آن ولایت نام برآورد.

۱. تولد: بیست و سوم محرم ۱۲۳۹؛ وی صاحب کتاب تاریخ عضدی است و خود در این کتاب می نویسد که به هنگام فوت فتحعلی شاه دو ساله بوده، اما سپهر در نسخ التواریخ تولد او را به اشتباه نوزدهم ذی قعدة ۱۲۳۴ ذکر می کند. (اکسیرالتواریخ، ص ۲۳۶).

۲. تولد: ۲۳ شوال ۱۲۲۶ (اکسیرالتواریخ، ص ۲۲۳).

۳. تذکره خاوری: «از بطن مکرم صندوقدار حرم محترم خازنالدوله العلیه العالیه است».

۴. تذکره خاوری ایالت یزد را ذکر نکرده است. اکسیرالتواریخ نیز یزد و کاشان را ذکر می کند.

۵. تولد: چهارم رجب ۱۲۳۱ (همان، ص ۲۲۵).

چهل و نهم: نَوَاب صاحبقران میرزا^۱

ثانی ذوالقرنین، اعیانی اسکندر و استخوان پاره [ای] به هیئت^۲ مطلوب او را بر فرق سراسر است. جوانی خوش سیماست و در کمال الفت و وفا. در حجر تربیت نَوَاب خورشید احتجاب فخرالدوله صبیّه محترمه خاقان معظم تربیت یافته و به سبب این افتخار کامل، به اعلی مدارج مباحات شتافته است. در ایام دولت خاقان مغفور به منصب ارجمند سرداری توپخانه مبارکه سرافراز بود و همواره در مشق سربازی به رسم توپچیان جانباز دست یازی می نمود تا رفته رفته درین فن ماهر گردید و به رتبه تعلیم مشق سرهنگان و توپچیان قاهر رسید.

پنجاهم: نَوَاب پرویز میرزا^۳

از بطن مستوره شمرائیه طهرانی است و در حسن صورت پرویز ثانی. طفلی محبوب است و قوه حافظه اش در نظم اشعار دری مطلوب - انشاءالله الودود - عنقریب ترقیات خواهد نمود.

پنجاه و یکم: نَوَاب علی قلی میرزا^۴

از بطن گرجیه دیار ارمن است و نار رخسارش رشک آتش وادی ایمن. در عهد خاقان مغفور، امیر سیورسات خانه بود و خاقان مغفورش سورساتچی باشی خطاب می فرمود.

پنجاه و دوم: نَوَاب عباس قلی میرزا^۵

این شاهزاده با نَوَاب علی قلی میرزا در بطن شریکند و در مراتب خَلق و خُلُق به هم نزدیک. صاحبقران اعظم هر دو را نامزد چاکری مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا و حضرت ظل السلطان علی شاه، که گوهر یک صدفند، نمود و به سبب این نسبت، یکی

۲. ملی: «بهیات».

۱. تولد بیست و یکم رمضان ۱۲۳۴ (همان، ص ۲۲۷).

۳. تولد: ربیع الاول ۱۲۳۹ (اکسیرالتواریخ، ص ۲۳۷).

۴. تولد: ۲۳ ربیع الاول ۱۲۳۸ (اکسیرالتواریخ، ص ۲۰)؛ در ۱۲۷۲ از ناصرالدین شاه لقب اعتضادالسلطنه گرفت.

۵. تولد: هفدهم رجب ۱۲۴۱ (همان، ص ۲۳۸).

عباس قلی و دیگری را علی قلی نام فرمود.

پنجاه و سیم: نَوَاب کامران میرزا^۱

از بطن مازندرانیه ملقبه به مهد علیاست و از حضرت صاحبقرانی در مرحله کامرانی به مرتبه اعلی خود و والدهاش هر دو محبوب و محبوبه بودند و به سبب این نسبت بر امثال و اقربان مباهات می نمودند.

پنجاه و چهارم: نَوَاب اورنگ زیب میرزا^۲

از بطن مطهره [والده] نَوَاب کامران میرزاست و طراوت رخسارش طعنه زن مهر عالم آرا. امید که روزگارش یارو از عمر طبیعی برخوردار باد.

پنجاه و پنجم: نَوَاب سلطان جلال الدین میرزا^۳

از بطن مرضیه صبیّه جمشید بیک کرد مدانلوست که نایب امیر آخور باشی خاقان فرشته خوست. حضرت مریم سریرت فخرالدوله العلیّه، که از صبا یای محترمه و ذکر او مذکور خواهد شد، به تربیت او مأمور گشت و از زمان تولد تاکنون که سنین عمرش در مرتبه هشت، اوقاتش در حجر تربیت همشیره معظمه به جلالت و بزرگی گذشت.

پنجاه و ششم: نَوَاب امان الله میرزا^۴

از بطن صبیّه مرضیه الله قلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی دربار جهان مدار و در حسن صورت اعجوبه روزگار است.

پنجاه و هفتم: نَوَاب سلطان حسین میرزا^۵

از بطن گرجیه ولایت تفلیس است و در دبستان تدریس با همگنان انیس و جلیس. این نیز پرورده دست تربیت حضرت فخرالدوله العلیّه و با طلعت و طراوتی مرضیه است.

۱. تولد: ۱۲۴۰ (همان، ص ۲۳۷). ۲. تولد: ۱۸ جمادی الآخر ۱۲۴۷ (همان، ص ۲۳۹).

۳. تولد: ۱۲ شعبان ۱۲۴۵ (همان، ص ۲۳۹). ۴. تولد ۱۲۴۳ (همان، ص ۲۳۸).

۵. تولد: ۱۲۴۵ (همان، ص ۲۳۹).

فصل دوم

در ذکر صبیای محترمه شاهنشاه تاجدار

که تا هنگام وفات آن برگزیده آفریدگار در قید حیات مستعار بوده و می‌باشند

عدد ایشان از بدایت، چهل و هشت نفر بوده و دو نفر از صبیای محترمه بزرگ ذات ولد^۱ در ایام دولت قاهره، وداع سرای زندگانی را نموده‌اند. اکنون چهل و شش نفر باقی و چهل نفر از ایشان صاحب شوهر و أم ولد و شش نفر دیگر آرایش اریکه فردیت و اتحادند. مخفی نماند که مناکحت و مزاجت صبیای محترمه با اعظام و اشراف دارالملک ایران، نه از رهگذر کفویت و همسری، بلکه به سبب اجرای سنت سنیه پیغمبری بود. چهار نفر از ایشان را نامزد چهار نفر برادرزاده نامدار کرد و بقیه را برخی به عقد مزاجت امرا و امرازادگان قاجار از خویشان و غیر ایشان و بعضی را در سلسله مناکحت سایر امرا و وزرازادگان ایران و پاره [ای] از اشراف و اعیان درآورد. وقتی یکی از شاهزادگان، صبیّه محترمه از خویش را به شخصی نامناسب ازدواج فرمود و در هنگام بازخواست حضرت صاحبقرانی، به جوابی بی‌ادبانه لب برگشود که، هر گاه وصلت با ناسزایان نارواست، [مصر] ع:

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

آن دریای حوصله و دانش جوابی ملوکانه داد و آن شاهزاده صادق را از حسن جواب به وادی خموشان فرستاد. خلاصه جواب آن‌که: پادشاهان را کفو و همسر پادشاهانند و این صبیای حریم حرمت، لایق همسری شاهزادگان. چگونه این‌همه شاهزاده در عالم امکان، خاصه در مملکت ایران وجود دارد که حضرت سلطنت هر یک را با شاهزاده [ای] همسر آرد، ولی حضرات شاهزادگان همگی با هم برادر و همسرند و در ازدواج بنین و بنات خویش با یکدیگر سزاوار و درخور؛ «کلام الملوک ملوک الکلام». اسامی مبارکه چهل و هشت نفر مذکوره از قراری است که با احوال ایراد

۱. تذکره خاوری: «ذات ولد»

می‌گردد:

اول: اولین گوهر صدف بختیاری و نخستین نتیجه خاندان شهریاری شاهزاده عفت توأمان همایون سلطان الملقبه به خانم خانمان^۱ از بطن والده ماجده نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس^۲ به وجود آمده و از فرط اختصاص، [۵۴۰] زینت ایوان عمزاده شاهنشاه صاحبقران، ظهیرالدوله ابراهیم خان صاحب اختیار ولایت کرمان شده، شاهزادگان اناث و ذکور او را به منزله مادر می‌شمارند و آنچه در حوصله گمان گنجد، درباره وی طریقه احترام می‌سپارند. بعد از وفات شوهر، بلوک رفسنجان کرمان به اقطاع او مقرر و با اولاد امجاد، رونق‌افزای آن بوم و بر است.

دویم: حورای حسنای فردوس خلافت، شاهزاده قمرطلعت بیگم جان خانم از صدف بطن والده نواب فرمانفرمای مزبور. گوهری است رخشنده و حجله‌سرای عصمت را نوعروسی است ارزنده. در حباله نکاح امیرکبیر محمدقاسم خان ولد نظام‌الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو بود و در عهد دولت مسعود، وداع سرای زندگانی نمود. میلی کامل به طریقه صوفیه صافیه داشت و در طریقه سلسله نعمت‌اللهیه پیوسته قدم می‌گذاشت. خطاً و ربطاً مربوط بود و حلّ و عقد امور زندگانی شوی به رأی صواب نمای او منوط و مضبوط - اللهم اغفرها.

سیم: عندلیب گلستان سلطنت سنیّه، سیده بیگم الملقبه به همدام السلطان از بطن خجسته والده معظمه نواب فرمانفرما [بود] و در فنون کمالات از قبیل حفظ اشعار عرب و مهارت در علم ادب، فرد و بی‌همتا و در انشاد نظم و انشای نثر قادر و توانا بود و مدّتی در مملکت فارس در حجر تربیت برادر بزرگوار خویش بر وجهی احسن زندگانی می‌نمود. مجامع و محافل از فضلا و حکما و ادبا و شعرا و ارباب نجوم و اصحاب علوم

۱. تذکره خاوری: + «نواب متعالیه»

۲. تذکره خاوری: + «در اواخر سنه یک هزار و دویست هجری به وجود آمد و از همه اولاد خاقان ذکوراً و اناثاً بزرگتر است».

پیوسته آراستی و خود در پشت پرده حجاب نشسته در مباحثات و مذاکرات و مکالمات هنگامه‌ها آراستی. از فرط صباحت و وجاهت، جهانش خواستگار بودند و به جز جواب نومییدی چیزی از وی نمی‌شنودند. در بدایت حال میلی به جفت و همال نکرد تا عاقبت به امر شاهنشاه کیوان منزلت، محمد زکی خان نوری سردار و وزیر مملکت فارس را به پاسبانی ایوان خویش آورد. مشارالیه گنجی که عبارت از سی هزار تومان [بود]، به استدعا رایگان بداد و گنجی گوهر به شایگان در دامن نهاد. بالاخره از فرط بذله‌گویی عندلیب بزم شهریار جهان گردید تا به لقب فرخنده همدم السلطانی رسید. در عهد دولت صاحبقران اعظم، با طرزی شایان و شوکتی بی‌پایان به زیارت حرم محترم بیت‌الله الحرام شتافت و بعد از شرف زیارت، در همان سرزمین از بلای وبای عام وفات یافت. این قطعه در تاریخ وفاتش از طبع مؤلف مدحت‌گزار تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

عصمت ایام سیّد بیگم عالی‌نسب

دخت دارای جهان فرخنده‌بخت و خوش‌ادای
میر مازندر وطن یعنی زکی‌خان سترگ
پیشگاه بارگاهش را غلامی کدخدای
کس ندارد یاد زین سان جامعیت در انات
خط او شادی فزای ربط او انده‌زدای
اختر و گردون به نزد شوکتش بس کم وقار
حاتم و قآن به پیش همّتش کم از گدای
شد به بیت‌الله از فرط سعادت کامیاب
در حرم از دادن جان بختش آمد رهنمای
در حریم کبریا با قدسیان شد همنشین
در ریاض خلد عین با حوریان شد آشنای
از قرار احمدی بهتر که قربانی جوان
در ازاء کیش قربانش جان آمد فدای

از هـواداران او در فرش حرف آه آه
 وز پرستاران او تا عرش صوت های های
 شورها در هر زمین اندر بلای او پدید
 بزم‌ها در هر دیار اندر عزای او به پای
 در عزا هم از برای اوست چرخ و قدسیان
 پرنوا هم از عزای اوست طبل و کرّه نای
 چون فتاد از بام طشت زندگانی زان عزیز
 طبل گردون نیز در این سوگ افتاد از نوای
 خاوری تاریخ فوتش را چنین گفتا که وای
 همدم السلطان قرین در مگه پس مرد از وبای^۱

چهارم: فروزنده بزم مهر و ماه و انجم شاهزاده برازنده گلین خان خانم^۲ از بطن
 مکرمه والده محترمه مرحوم محمدعلی میرزا الملقب به دولتشاه است و از فنون انواع
 هنر آگاه. خط نسخش خطوط استادان سلف را نسخ نموده و از تحریر خطوط تعلیق و
 رقاعش خاطر ابوریحان کوفی [۵۴۱] شکسته و غبارآلوده است. همواره کاتب کلام الله
 مجید است و راقم آیات محکّمات سدید. چندین جلد از کلام الله ربّانی را در ایّام
 زندگانی به رقم آورده و از فرط ارادت به خاندان جناب پیغمبر(ص) همه را وقف بر
 روضات ائمه اثنی عشر کرده است.

چون خانزاده مکرم زین‌العابدین خان ولد اسن و ارشد مرحوم حسین‌قلی خان
 برادر خجسته اختر حضرت صاحبقران زمان از بدایت شباب از فیض تربیت مرحوم
 دولتشاهی کامران و کامیاب گردید، لهذا به شرف همخوابگی آن مریم عفت مأب رسید
 و معزی‌الیه در ولایت کرمانشاهان آرمید. طایف بیت‌الله الحرام است و در اکثر سنوات
 به سبب قرب مسافت، زایر قبور ائمه انام - اللهم ارزقنا.

۱. این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

۲. تذکره خاوری: «ام السلّمه الشّهیره به گلین خانم».

پنجم: بلقیس سرای عصمت و مریم بیدای عفت مریم خانم که از حکم سلیمان زمان به حباله نکاح جناب آصف الدوله العلیه اللہیارخان دولوی قاجار امیر معظم و وزیر اعظم دولت پایدار برقرار است و از بطن والده معظمه نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا، اعنی بختیاریه، بختیار. شاهزاده [ای] بی حسد پر حسود است و ایوان جلالش از اتحاد نوباوگان خورشید چهر، رشک فرمای کاخ سپهر کبود. به حصول مبرات و خیرات رغبتی کامل دارد و به وصول شاهدان سمن بر به شوی جلالت اثر بر وفق شرع مطهر بر خلاف نسوان دیگر توجّهی شامل، در کفایت امور زندگانی دارد. معلم نجم ثانی است و نجم اول را آموزگار رموز زندگانی. به زیارت بیت الله الحرام با سامانی تمام مشرف گردید و از شرف زیارت قبور سایر ائمه انام به انواع عزّت و شرف رسید.

ششم: افتخار دودمان شاهنشاه انجم تحشّم نواب خورشید نقاب فخر جهان خانم الملقبه به فخرالدوله العلیه العالیه از بطن برگزیده والده نواب فتح الله میرزا، در حلّ و عقد مهمّات مشکله سرانگشت فکر صایش^۱ به غایت قادر و توانا. همتی دارد که ابر نیسان از گهرباری ابر دستش شرمنده از بحر عمان است و بحر عمان از خجلت موج آن از موج خود سر در گریبان. اگر چه در هیئت و طبیعت زن است، ولی در امورات متعلّقه به مردان، مردانه به ایشان طعنه زن. از نسبت اثاثیش عار است و در مراسم رجولیت به جز یک فقره آنچه به او نسبت دهند سزاوار. چون در روزگار، مردی همتای خویش نبیند، احدی را به همسری خود برگزیند. وقتی از اوقات حضرت صاحبقران زمان با امیرکبیر میرزا محمدخان ولد مرحوم حسین قلی خان به عنف همسرش ساخت؛ از فرط غیرت فطری فکرهای بکر به کار برده با سه طلاق به مفارقت پرداخت.

مؤلفه:

ندهد راه کسی را به سر حقّ لعل فکر بکریست که آن شاهد پر فنّ دارد

مدتی بر حسب امر دارای دوران، مشغول به تحریر ملفوفه^۱ فرامین اندرونی بود و از حسن خط سازی و لطف عبارت پردازی در نظر همگنان پسندیده می نمود. در تعمیر عمارت عالیّه و ترتیب خیرات جاریه شوقش بسیار است و سلیقه اش بی شمار. در بلوک شمراں که از بیلاقات دارالخلافة طهران است، قریه ای است گردویه^۲ نام به کاف تازی مکسوره، به رای بی نقطه زده و دال بی نقطه مکسوره و واو مفتوحه به یای تحتانی دو نقطه زده و های ساکن، که به اسم همشیره بهرام چوبینه مسمی گشته و مزرعه دار دنیاداران نام [گرفته]، که در طراوت هوا از هوای بهشت در گذشته است. نواب فخرالدوله در آن مزرعه قصری ملوکانه بنا نهاد که نام نامی قصر و سدیر و خورتق را به باد فنا داد. در هنگام صیف، محل استراحت دارای زمین و زمان شد و حضرت فخرالدوله را ازین مفاخرت پای بر پایه آسمان رسید.

بعد از رحلت خاقان اشرف، به زیارت بیت الله الحرام مشرف گشت و از فرط ریزش و بخشش نسبت به پاشایان روم و عموم اهالی آن مرز و بوم و شرفای مکه معظمه و عظمای مدینه مکرّمه و قاطبه ابناء سبیل و جمع قوافل حاج از عزیز و ذلیل، صیت همّتش از قاف تا قاف جهان درگذشت. جمعی کثیر را نیز در آن سفر خیراثر، از مال خود مستطیع ساخت و از هجوم آن جمیع، به جمیع مثنوبات اخروی [۵۴۲] پرداخت. قطعه [ای] از طبع مؤلف در تاریخ قصر احداثی معزی الیها در ری تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

لمؤلفه:

به عهد دولت شاه جهانبخش	که درد آرز را جودش مداوا
مهیینه دخت دارای معظم	که گردون زیر و قدر اوست بالا
مهی از مشرق اجلال تابان	دری از مخزن اقبال یکتا
به همت خاتم و قاآن و جمشید	به عصمت مریم و بلقیس و حوا

۱. ملی: «مکفوفه»

۲. کردویه / کردیه / گردویه / گردیک: نام خواهر بهرام چوبین که خسرو پرویز او را به همسری گرفت.

به روی چون مه او جاودانی	ندیده چرخ تابش چشم بینا
به شمران ساخت قصر دلپذیری	که ری آباد شد زان قصر والا
مر او را قصر فخرالدوله خوانند	جهان همواره چه پیر و چه برنا
اگر خواهی مکانش را بدانی	بود در گردویه آن قصر برنا
ز همت کرد خود این کار و هرگز	ندارد کار او امروز و فردا
مکان عشرت دارای دوران	چه قصری نیکیخت و بخت آرا
ز مشرق سال و مه هر روز، هر صبح	مه و مهرش رسد بهر تماشا
ز فرط وسعت و رفعت چنانست	که حیرانم چسان گنجد به دنیا
برو در محفل پرویز و بنگر	که وصفش را کند در نی نکسیا
بدان ارضش بدان گردون انجم	مخوان قصرش بخوان صحرا و دریا
ز رشک همت آن پاک فطرت	به شرم آمد زلیخا و صفورا
به تاریخ بنایش خاوری گفت	که آمد کار فخرالدوله زیبا ^۱

هفتم: زهره زهرای اوج سلطنت سنیّه و بیضه بیضاء سپهر خلافت بهیّه، نواب خورشید احتجاج شاه بیگم الملقبه به ضیاء السلطنه العلیّه العالیّه از بطن والدّه معظمه نواب شاهزادگان اربعه: محمود میرزا و همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهان شاه میرزا، که ذکر ایشان در مقام خود مذکور شد، جلوه گر عرصه شهود و وجود عافیت محمودش شورافکن عالم شهود آمد. همانا دست قدرت آفتابی دیگر در پرده مشرق تقدیر پنهان داشت و به جهت افزونی ضیاء سلطنت شاه جهان، بر اوج ظهورش برافراشت. در حقیقت حورای انسیه ای است که آرایش روضه زمین است و با وجود این حورای انسیه [ای]، حکایت حورای خلد به افسانه بر زبان آن و این. شمع رخشنده شبستان شاهنشاه با داد و دین است و شاهنشاه با داد و دهش در موارد حرکات و سکنات شیرین، صد هزار تحسین و آفرین می فرمود و هر بامداد، میمنت آن روز مسعود

۱. این قطعه نیز در تذکره خاوری موجود نیست.

را بر چهره همایون عافیت محمودش می دید و زمان زمان العود احمدگویان از تجدید مشاهده اش قرین جهان انبساط می گردید. از فرط محبت مفرط، از بدایت سن طفولیت همّت ملوکانه بر تربیت او بست تا بی شائبه اغراق منشیانه، پادشاهانه بر مسند کمال و جمال بر نشست.

مراتب کمالش به مثابه ای است که دانایان روزگار [و] بخردان آگاه از کار، انگشت حیرت به دندان گزیده و مراسم جلالش به اندازه ای است که ملوک با اقتدار و ملک زادگان با اعتبار چون ذره در بر خورشید نابود گردیده اند. خط شکسته اش، رونق ریحان خط خوبان ختا را شکسته و از تحریر نسخش، غبار نسخ بر خطوط استادان سلف و خلف نشسته است. در ایام حیات خاقان مغفور منشی الممالک اندرون بود و پشت ملفوفه فرامین اندرون، اعم از خط خود و غیره، خط طغرا گذاشته. نکات عبارات صافش، طعنه زن بلاغت صافی و وصاف است و رموز صحایف و صافش، دستورالعمل اسلاف و اخلاف. به طباع موزون و اشعار خوش مضمونش، سیلی تمام است و در حضرت سلطنت راوی اشعار شعرای عظام. مؤلف این روزنامه چه با اعتبار را بس این افتخار که، آن برگزیده روزگارش در حریم حرمت شاهنشاه تاجدار راوی اشعار بود و به سبب این اختصاص خاص، روز به روز بر مراتب عزّت و اخلاص می افزود.

بالجمله شاهنشاه تاجدار پس از رحلت والده معظّمه خویش ازین دار بی قرار، مخلفات و متروکات او را که افزون [۵۴۳] از حوصله شمارش^۱ بود، به وی گذاشت و وجود پاکش را از فرط قدردانی و شناسایی ذات، در جرگ اخوان و اخوات به مزیت برداشت.

پادشاهان از اطراف و اکناف ولایات، هدایای نیازمندانه به درگاه ملوکانه به نیت خواستگاری می فرستادند و به سبب میل فطری شاهنشاه جوانبخت به آن آرایش تاج و تخت، باز ناامیدی بر بختی نامرادی می نهادند. روزی خاقان مغفور در حضور جواری حرم عفت دستور فرمود که: «امروز در حَمّام ضیاء السلطنه را خواستم؛ دیدم کوه برفی

داخل گرمخانه شد». فی الفور عرض کرد: پر فایده که این کوه برف بی ستون است. شاهنشاه آگاه را ازین لطیفه ناگاه زیاده خوش آمده و چون از فرط مزاح بود، در صدد انجام کار نشد. ملوک سندش تا بر مسند جلالت از سند ارادت خواستگار آمدند، به سبب عدم قابلیت و قبول، محروم وار ذلیل و خوار شدند. همواره در سلسله دولت ابد بنیان سلسله جنیان است و حضرات اخوان و اخواتش بر سر خوان نعمت ریزه‌خوار خوان احسان. اگر چه در ظاهر جذب قلب محرمان را بغایت مهربان و روگشاده است، ولیکن باطناً به لوازم رسوم خوب‌رویی مراتب تندخویی و ترش‌رویی را نیز از کف نداده. سعدی:

لعبت شیرین اگر ترش ننشیند مدعیانش طمع کنند به حلوا

فی الجمله، بعد از رحلت خاقان مغفور به مأموریت شاهنشاه فلک دستور، جناب دستور فطانت گنجور، میرزا مسعود تبریزی^۱ وزیر سابق امور دول خارجه به پیشکاری پیشگاه ایوان رفیعش نامزد شد و از فیض عامش مورد انواع افتخار بی حد و عد آمد.^۲ بعد از آوردن چندین بنات و بنین به زیارت بیت‌الله الحرام و روضات ائمه انام و ارض اقدس جناب رضوی - علیه السلام - شتافت و خوشوقت و شادکام در دارالخلافة آرام یافت. وقتی، به بنده مؤلف فرمایش فرمود که شعرای سلف و خلف آرایش نسوان را در غزلیات به نظم نیاورده‌اند، اگر غزلی بدین سیاق موزون شود، دستورالعمل طایفه جلیله خواهد بود، لهذا این غزل را ایراد نمود [م]. تقریباً یک هزار نسخه از روی آن، اهالی حرم محترم برداشتند و در هنگام مشاطگی در نزد خود می‌گذاشتند:

بنگر ز جامه خواب سحرگه رمیدنش و آن نازنین به مسند ناز آر میدنش
از رنگ خواب چهره چو آینه شستنش آینه جمال در آینه دیدنش
پیوسته و سمه بر مه ابرو گذاشتن همواره شانه بر سر گیسو کشیدنش

۱. میرزا مسعود گرم‌رود انصاری تبریزی از نخستین کسانی است که زبان فرانسه را آموخت و به همراه میرزا ابوالحسن شیرازی و میرزا تقی‌خان فراهانی به دستور عباس میرزا برای نخستین بار قتل گریبایدوف را به سمع پاسکویچ در تفلیس رسانید.

۲. از این جای مطلب تا عنوان «هشتم» در تذکره خاوری موجود نیست.

آن تارهای موی به اندازه ساختن و آن حشویهای زلف به مقراض چیدنش
 هم موی دور رسته ز ابروی کندنش هم تار بی قرینه ز گیسو بریدنش
 آن تابداده رشته به عارض فکندنش بی طاقتی نمودن و لب بر مکیدنش
 آن غازه‌های نغز به رخساره سودنش و آن عطرهاى خاص ز گیسو چکیدنش
 آن خال‌ها به چهره مناسب گذاشتن و آن سرمه‌ها به دیده ملایم کشیدنش
 و آن زیور و حلی به سر و بر فکندنش و آن گوشواره گوشه گوش آرمیدنش
 از جامه‌دار عشوه‌کنان جامه خواستن و آن جامه‌ها مناسب هم برگزیدنش
 آن برگزیده جامه به تن راست ساختن و آن‌که بناز در بر عاشق چمیدنش
 آن چیده‌های زلف به عاشق نمودنش وز گوشه‌های چشم به مشتاق دیدنش
 در کوی عشق حسن فروشی نمودنش جان‌دادن جهانی و از جان خریدنش
 آن دیدن رقیب ز روزن به چهره‌اش وز شرم رنگ از مه عارض پریدنش
 این عجز خاوری به تمنای بوسه‌اش و آن لعل آبدار به دندان گزیدنش

هشتم: نوگل گلزار خوبی و آهوی مرغزار مطلوبی، حضرت سلطان بیگم از بطن مخدّره والدّه مکرمّه نواب ضیاءالسلطنه مذکوره در فوق می‌بود و در سنّه یک هزار و دوست و چهل و دو در عالم جوانی در دارالخلافه جاوید مبانی وداع عالم زندگانی نمود.

[۵۴۴] محمدخان قاجار ولد مهدی‌قلی‌خان دولوی سردار از نسبت همخوابگی حضرتش بسی مباهات داشت و بالاخره بجز بی‌حاصلی تخری نکاشت. شاهزاده [ای] بود فرشته‌خو و در طراوت رخسار غیرت گلزار مینو. مدتی در دیار نهاوند به مصاحبت برادر ارجمند محمود میرزا به سر برد و در سرپرستی عجزه و ایتم، طریق جهد و اهتمام می‌سپرد. در خطاطی و شعرشناسی خالی از وقوف نبود و مؤلف تاریخ وفات او را بر صفحه چنین رقم نمود:

لمؤلفه:

داد و بیداد از جفای ظلم‌پرور روزگار آه و افغان از بلای جورگستر آسمان

ظلم را هم غایتی ای آسمان کج مدار
 دودمانی را که بینی کامران و کامیاب
 تسند باد مرگ سردادی به باغ زندگی
 رفت از باغ شهنشه گلبنی ور رفتنش
 گلبن ناکام سلطان بیگم حورانژاد
 وه چه دختر، مهر برج داور گردون قرین
 هر چه عصمت در خیال آید ازو بودی عیان
 بی کسان را خواستار و مفلسان را غمگسار
 حظی از گیتی نبرده پا کشید از این سرای
 در غم آن زهره زهرای برج سلطنت
 از برای این مصیبت بزمها آراستند
 کشوری اندر عنا از این عنای ناگوار
 شد چو از خرگاه شاهی در ریاض روح بخش
 از پی تاریخ فوتش خاوری گفتا که باد
 جور را هم آخری ای روزگار خاکدان
 بگسلانی رشته جمعیت آن دودمان
 زان میان انداختی نازک نهالی نوجوان
 نونهلان ریاض سلطنت اندر فغان
 آن همایون دخت دارای ملایک پاسبان
 وه دختر، دُر درج خسرو صاحبقران
 هر چه عفت در گمان گنجد درو بودی عیان
 اصداقا را دوستدار و اقربا را مهربان
 کامی از دوران ندیده دست شست از این جهان
 زهره را بربط پریشان مشتری را طیلسان
 هر یک از اخوان او در هر بلادی حکمران
 عالمی اندر بلا از این بلای ناگهان
 رفت چون ز ایوان سلطان در جنان جاودان^۱
 جای سلطان بیگم از ایوان شاهی در جنان

نهم: غازه رخسار صباحت و گوهر عمان ملاحت گوهر ملک خانم از صدف بطن
 والده معظمه حضرت ولیعهد مغفور. گوهری است یکتا و پیوسته در ملک آذربایجان در
 حجر تربیت برادر خجسته اختر، تربیت آرا. در بدایت حال، به عقد ازدواج
 محمدامین خان دولوی قاجار نسقچی باشی دربار فلک مدار درآمد و به سببی از اسباب
 که قصه حصولش چون نقش بر آب بود، ایام ازدواج سرآمد. بعد از انقضای ایام مانعه،
 جناب میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام صدارت عظمی با او قرین گشت و به سبب
 سعادت این قران، کوکب طالعش از اعلی درجه شرف به چندین پایه درگذشت. پس از
 رحلت خاقان مغفور که قائم مقام مذکور از قهر قهرمان دوران مطرود و مقتول گردید،

۱. به جز بیت آخر، ابیات دیگر در تذکره خاوری وجود ندارد.

شاهزاده مسطوره در آذربایجان به عقد دائمی جناب فضایل مآب سید صدرالدین تبریزی رسید.

[مصر]ع: تا بعد ازین چگونه بود کار روزگار

دهم: پرورده مهد عصمت و خو کرده عفت، حضرت زینب خانم از بطن والدۀ معظمه نواب محمدقلی میرزا ملک آرای دارالمرز مازندران است و زوجۀ محترمۀ سپهسالار آن مملکت اسماعیل خان قاجار ولد نظام الدوله سلیمان خان سردار. از این که دو دفعه به شرف زیارت بیت الله الحرام رسید، به لقب حاجی شاه ملقب گردید. فطرتی پاک دارد و چهره [ای] طربناک. از بدایت تا نهایت در ولایت مازندران نشو و نما کرده و در نظم امور معاد و معاش نام برآورده است.

یازدهم: گلبرگ گلبن باغ خلافت و لاله حمرای راغ جلالت خدیجه خانم ایضاً از بطن والدۀ معظمه نواب ملک آراست و در حجر تربیت برادر خجسته اختر خویش، من المهد الی العهد، جلوه نما. امیرزاده مکرم محمدباقرخان الملقب به مریخ شاه ولد مرحوم حسین قلی خان برادر [۵۴۵] اعلی حضرت صاحب قران او را شوهر است و از جامه خانۀ اصالت، جامۀ عزّت و عفتش در بر. او نیز در دارالمرز مازندران نشو و نما یافته و به اعلی مدارج کامرانی شتافته است.

دوازدهم: جره باز^۱ اوج جلالت حضرت مریم عصمت، طیقون خانم از بطن مستورۀ عقیقۀ همشیره محمد مهدی خان پازواری بارفروشی^۲ مازندرانی المتخلص به شحنه؛ طوطی شکریشان بزم شهریار جهان و عندلیب هزارستان گلزار شوکت جاویدان است. موسی خان قوانلو ولد حاجی مهدی قلی خان قاجار که از بنی اعمام اجدادی صاحبقران تاجدار است، همسری او را معین آمد و در اندک زمانی صاحب بنین و بنات سیمین تن شد. شوی فرخنده خویش، پس از مدت سی سال از مزاجت بدرود دیار فانی کرد و شاهزاده آزاده، روی همت به تربیت بازماندگان درآورد. زایر بیت الله

۱. باز سفید، جست و جالاک، شکاری

۲. ملی: «باز فرددوسی»

الحرام گردید و از شرف زیارت ائمه انام به اعلی درجه مرام رسید.

سیزدهم: بانوی حجله سرای عظمت و خاتون انجمن آرای حشمت نواب علیّه عالیّه حاجیه عزّت نساخانم. او نیز از بطن مطهره همشیره محمد مهدی خان است و در هر مرحله از مراحل کمالات نسوان، سرآمد اهل دوران. در بدایت جوانی به حباله نکاح موسی خان برادرزاده حضرت صاحبقران گردون توان رسید و از نامساعدتی زمانه عمر آن شوی نوجوان به آخر انجامید. بعد از وفات شوهر، عازم بیت الله الحرام شد و کامیاب از شرف زیارت ائمه انام.

پس از رحلت خاقان مغفور، اختر امیدش از وبال جست و بر مسند عزت و کامرانی به فراغ بال نشست. تبیین این مقال آنکه، جناب اعلم العلماء، افضل الفضلا، فخرالمسلمین، یمین الدوله، امین المله، حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ابروانی، که مرجع امور دولت ابد مدّت عظمی و کامل مهام جمهور اهالی دنیاست، صفات پسندیده آن مخدّره برگزیده را شنید و بالطوع و الرغبه او را خواستگار گردید. اکنون از یمین همسری آن جناب، محسوده اصحاب است و در دربارش همه امیدواران را مآب.^۱ از غرایب و حادثات^۲ آنکه، روزی مؤلف در محضر و مرجع جناب معزی الیه نشسته بودم که نواب الله قلی میرزای ولد این مستوره معظمه که از موسی خان به یادگار دارد، وارد شد. چون جناب حاجی، معرفت آن کودک خردسال^۳ را نداشتند، من معرفی کردم؛ فی الفور به آن طفل فرمودند: برخیز برو به خدمت والده معظمه عرض کن که خداوند کام ما و ترا هر دو داده و اساس مزاجت و مناکحت آماده است. پس از رفتن آن طفل حکایت کردند که: وقتی در دارالارشاد اردبیل بودیم که این مستوره به عزم زیارت مکه معظمه عبوراً وارد آن دیار و دو روزی اقامت را بار انداخت. ما که اوصاف حمیده [و] بی مانعی او را شنیدیم، مزاجت او را در قلب از خداوند جهان خواستگار گردیدیم و - الحمدلله و المته - که به امید و آرزوی خود رسیدیم.

۱. «از غرایب...» تا اوّل «چهاردهم» در تذکره خاوری موجود نیست. ۲. ملی: «و اناث»

۳. ملی: «خوردسال»

چهاردهم: شمسۀ ایوان جلالت، شمس بانو خانم از بطن مخدّره افشاریه ساکن کاشان و از صبیای برگزیده صاحبقران گردون توان است. حاجی میرزا موسی خان ولد مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام اول او را خواستگار گردید و به سبب ظهور این عزّت به اعلیٰ درجه اعتبار رسید. شاهزاده‌ای است دانشمند و در مرحله کمالات نسوان و عفت فراوان بی‌مانند. در اوایل جوانی زایر بیت الله الحرام شد و بالاخره به سبب تولیت شوهر، مجاور روضه رضیّه رضویّه - علیه السلام - آمد.

پانزدهم: خوان ایوان شوکت و نمک خوان دولت، نواب خدیجه سلطان خانم الملقبه به عصمت الدوله العلیّه از بطن مخدّره مستوره صبیّه مجنون خان پازوکی کرد ساکن قریه پلشت من توابع بلوک ورامین ری و در مراحل عصمت و عفت پاکی، خدیجه فرخنده پی است. دامانش از لوث هرگونه معاصی صغیره و کبیره پاک است و محارمش از ظهور لوازم عصمت الدولگی^۱ بغایت فرحناک. [۵۴۶] خط شکسته را درست می‌نگارد و در تحریر مکاتیب، املائی صحیح دارد. وزیر زاده مکرم ابراهیم خان ناظر بیوتات دربار ستاره خدم، که صلباً ولد حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدراعظم و بطناً نبیره حاجی محمد ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله^۲ دیوان قدر توأم است، او را شوهر و در حسن رفتار با شوی نامدار در میان این همه خواهر بی‌همتا و همسری بغایت سلیم و بردبار است و بی نهایت حلیم و بی آزار. عقل معاشش به قانون است و سلیقه‌اش در نظم کار البسه و اغذیه از حد افزون. در دارالسلطنه اصفهان صاحب اقطاع است و در دارالخلافت طهران مالک اوضاع.^۳

شانزدهم: گوهر درخشان کان سلطنت درخشنده گوهر خانم از بطن رضیّه والدۀ مرضیّه نواب اسماعیل میرزا [است] والحق در صفات عصمت و عفت در درج دولت عظمی، گوهری است یکتا. شوی فرخنده خویش، میرزا اسماعیل خان حلال خور

۱. ملی: «عصمت الدوله»

۲. تذکره خاوری: «ولد مرحوم حاجی محمد حسین خان صدراعظم او را شوهر است»

۳. تذکره خاوری: + «امید که بر مزید باد».

سازندرانسی است که خود مستوفی دیوان اعلی و والد او مرحوم میرزا خانلر ستوفی الممالک و منشی الممالک سرکار معلی بوده. ملک زاده‌ای است چنان مستوره که مهر خیره چشم با همه چشمک زنی، گوشه چشمی بر مقنعه عصمتش نینداخته و یک حظه به کاری که خلاف رأی داور و شوهر باشد، نپرداخته است. در معقولیت و ردباری بی نظیر است و در عصبیت و مردم‌داری آوازه‌اش عالمگیر. ناظم امور زندگانی شوی است و شوی خجسته خویش، از نظم کار او صاحب عزت و آبروی. مدتی چون برادر فرخ سیر در حجر تربیت نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا بهره‌ور بوده و در اکثر کمالات متعلقه به نسوان، گوی برتری از سایر همگنان ربوده است. امید که جاودان بر مسند عزت و دولت متمکن باد - بمحمد و آله الامجاد.

هفدهم: لؤلؤ عمان سلطنت سدید گوهر شاد بیگم از بطن برگزیده سیده عفیفه طالشیه و زوجه علی محمدخان قاجار ولد محمدخان سردار است و با عموم زیردستان و زیرستان بغایت غم‌خوار. در عنفوان شباب به زیارت بیت‌الله الحرام و قبور ائمه انام مشرف گشته است و در کمالات ظاهری، از برخی همگنان درگذشته است. کارش رضاجویی شوی است و شوی خجسته‌اش از کاردانی او با آبروی. در حجر تربیت نواب شاهزاده ظل السلطان به بر سر برد و از صولجان^۱ این نسبت شریف، گوی مفاخرت از میدان به در برد.

هیجدهم: اصبح و املح از تیرین این بلند طارم شاه سلطان خانم از بطن مرضیه مخدّره مازندرانیه به عالم شهود خرامید و مهری دیگر از پس پرده قدر، علاوه تیرین اکبر و اصغر گردید. زوج فرخنده‌اش محمدصادق خان ولد مهر علی خان خلف مرتضی قلی خان عم صاحبقران قاجار تاجدار بود و در کربلای معلی در عالم جوانی وداع سرای زندگانی نمود. شاهزاده معظمه پس از وفات شوهر به زیارت بیت‌الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت، به کربلای معلی آمده، آرام یافت. میرزا محمدتقی همشیره‌زاده

۱. ملی: «سولجان»؛ صولجان، معرب چوگان است.

میرزا محمدحسین شهرستانی را، که اکفل اوان و اورع زمان است، به زوجیت برداشت و این رسم مرغوب را در باب مواصلت ملوک با افاضل شهر و بلوک، در روزگار یادگار گذاشت.

نوزدهم: حمامه بام والا مقام سلطنت با احتشام و همنام مام با احترام گوهر خانم از بطن صبیّه مرحوم میرزا محمدخان قاجار بیگلربیگی دارالخلافه طهران است و زوجه محترمه رستم خان ولد ابراهیم خان عمّ زاده شاهنشاه صاحبقران. مام خجسته فرجامش بعد از وضع حمل به دار باقی شتافت و بر حسب امر خاقان با احترام از همنامی مام، نامی تمام یافت. شوی پاکیزه رویش نیز هنگام جوانی در دارالسلطنه اصفهان بدرود سرای زندگانی کرد و از شعله آتش این مصیبت، دود از کانون دماغ شاهزاده آزاده برآورد. شب‌ها از فراق آن تازه گل گلستان جلالت چون عندلیب آشفته حال، نوحه کنان و روزها از خیال آن بالنده سرو جویبار اصالت چون قمریان شکسته بال کوکو [۵۴۷] زنان. مکتبی^۱:

نالد چنان که دلستانش بشنید از آن جهان فغانش

آن جوان ناکام را با مؤلف کمال الفت در میان بود و در تاریخ وفاتش قطعه [ای] در لباس تعزیت بیان نمود:

وای وای از فرط جور بی‌کینه بر روزگار
آه آه از دست ظلم نوجوان گش آسمان
در جوانی دادن جان حسرتی باشد بزرگ
کس نداند زین مصیبت چیست احوال جوان
با عزیزان روزگار اندر قرار انتقام
با جوانان آسمان اندر مقام امتحان
حیف حیف از آن جوانی‌های رستم خان راد
آن نبیره عمّ دارای ملایک پاسبان

سال‌ها در عهد والی بودن بابش ز شاه
 بود چون رستم به دستش اختیار سیستان
 رعشه از سهمش به گردان بلوچستان و سند
 جمله از روی ارادت در رکابش همعنان
 رستم دستان به یاد رزمش آزاد از ضمیر
 یوسف کنعان به عهد حسنش افتاد از زبان
 ز احتساب شخص عزمش می‌گرفت اوزبک هراس
 ز انتقام دشت رزمش می‌کشد افغان فغان
 صهر شاهنشاه اعظم آن‌که از فرط کرم
 نسخ کرد اندر جهان آن شهرت نوشیروان
 خاوری در این عزاداری بکش آه و بگو
 سال تاریخ وفاتش رستم زابلستان

بیستم: درّۃ التاج فرق دولت سپهر تحشّم، تاجلی بیگم خانم از بطن مطهّره
 مستوره کرمانیه والدّه معظمه نواب فتح‌الله میرزا الملقب به شعاع السلطنه است و زوجه
 مطهّره نصرالله خان ولد ابراهیم خان ظهیرالدوله^۱. در عنفوان جوانی از فرط علوّ اعتقاد به
 آیین دین مسلمانی به طواف روضه بیت‌الله الحرام و زیارت قبور ائمه اناام مشرّف و به
 سبب حسن اعتقاد، قرین انواع عزّت و شرف شد. اطواری ستوده دارد و وجودی
 آزموده. امید که به عمر طبعی بهره‌مند باد.

بیست و یکم:

جهان را حسن جان پرور فلک را مهر مه‌پیکر

حُسن جهان خانم الملقبه به والیه ایضاً از بطن مطهّره والدّه شعاع السلطنه فتح‌الله
 میرزا. در حباله نکاح اجلّ الولاة خسروخان والی والاشان ولایت کردستان بود و شوی

۱. تذکره خاوری: + «البهیّه»

فرشته خویش، در دار فانی دوامی ننمود. ولد ارجمندش مسمی به رضاقلی خان و به سبب حکم وراثت در ولایت کردستان، والی و حکمران. چون هنوز به حد تمیز نرسیده، مام خجسته نامش در آن ولایت وکالۀ بل اصالۀ حکمران است و بغایت کافل و کافی امور ایشان. در آداب طرز دانی و نکته دانی و مناسب خوانی و جذب قلوب و ستر عیوب بی بدیل است و در شیوۀ چاپلوسی و امثال آن، بی عدیل. در همت نیز وسط است، ولی با ارباب دولت فقط.

بیست و دوم: مهر قمر طلعت و ماه مهر، علامت آغا^۱ بیگم خانم از بطن مستورۀ ارومیه، و شاهنشاه صاحبقران را در میان همگنان زیباتر صبیّه است. زوجه امیرکبیر غلام حسین خان سپهدار با اقتدار عراق است و در مراحل خانمیت و معقولیت مشهور آفاق. در قصبۀ سلطان آباد کزاز^۲ که [از] مستحدثات سپهدار بزرگ مغفرت انباز است، توطن دارد و همواره بناهای استوار در نظم کار سپهدار با اقتدار می گذارد. اکنون چندی است به مصلحت وقت، به اتفاق شوی فرشته خوی در دارالخلافۀ طهران مقیم است و در راه سازگاری با شوهر زیاده از همگنان مستقیم.

بیست و سیم: دوحۀ برومند باغ خلافت، سرو جهان خانم از بطن مرضیۀ مستورۀ شیرازیۀ و زوجه آقاخان حاکم محلات عراق و امام طایفۀ اسماعیلیه است. در حسن اخلاق و محاسن وفاق و عدم نفاق، در روزگار طاق و در صفات حمیده، مشهورۀ آفاق^۳. بعد از وفات خان مغفور حسب الامر شاهنشاه ظفردستور، چندی آقاخان مذکور، حاکم کرمان و آن ثغور شد و پس از عزل، سر به طغیان برآورد و از محلات جمعیتی که می توانست، برداشته فرار کرد و رو به سوی بلوچستان و برّ عمان آورد. اکنون خود و برادرانش بعضی در ولایت سند و برخی در کاشغر و سرحدات ختابه امید اعانت

۱. ملی: «آقا»، تذکره خاوری و ناسخ التواریخ: «ماه بیگم خانم».

۲. در شهریور ۱۳۱۴ ه. ش به موجب تصویب نامه هیئت وزیران نام عراق (سلطان آباد) به اراک تبدیل گردید. این شهر از شمال به فراهان، از مشرق به قم، از جنوب به محلات (کزاز) محدود می شود و امروزه مرکز

استان مرکزی است. ۳. از این جا تا پایان بند بیست و سیم در تذکره خاوری موجود نیست.

جماعت [۵۴۸] اسماعیلیه قطره زنان و آشوب‌کنان دریدرند و هر روز به عزم یافتن گوهر مراد، در اطراف بحر و برّ پی سپر، تا عاقبت کارش چه شود و از سفیدروزی یا سیه‌بختی به کدام طرف رود. مستوره معظم‌الیه‌ها نیز با اهل و عیال در عتبات عالیات است و مشغول عبادات.

بیست و چهارم: نوربخشای خورشید این بلند طارم، حضرت خورشید خانم از بطن مستوره ارومیه و زوجه محترمه عباس‌قلی خان خمساوی سرکرده دسته افشاریه است. در ولایت خمسه صاحب اقطاع فراوان است و مالک اوضاع بی‌پایان. شوی نازنینش در ایام جوانی بدرود سرای زندگانی نمود و شاهزاده آزاده در اقطاع شوهر با اولاد و متعلقان خویش به فراغت آسود^۱. تاریخ وفات عباسقلی خان ناکام از کلک مؤلف بی‌سرانجام تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

داد از کینه گردون دور رنگ	که جهانی است ازو در اکراه
نامه زندگی از وی شده طی	داد از این فلک نامه سیاه
دست گردون به جفاکاری دهر	بس دراز آمد و همت کوتاه
نوجوان کردن و کشتن از چیست	نیست از راز ^۲ جهان کس آگاه
عاقبت تخته کلاه از گردون	آن‌که او لایق تخت است و کلاه
رفت عباسقلی خان از دهر	صهر شاهنشاه گردون خرگاه
آن‌که در خمسه به خیل افشار	کرد سرکردگی از شاهنشاه
آن‌که او را به میان اقران	هیچ امثال نبود و اشباه
در جوانی ز جهان رفت دریغ	حیف از آن راد فتوت همراه
دست او مملو از کار ثواب	دوش او خالی از بار گناه
از گفش کار جهان داشت نظام	وز غمش حال جهانی است تباه

۱. از این جا تا بند بعدی در تذکره خاوری موجود نیست.

۲. ملی: «ازر»

خاوری از پی تاریخش گفت مُرد عباسقلی خان ناگاه بیست و پنجم: فرخنده مولود مام روزگار، مولود سلطان خانم از بطن مخدّره طهرانیه و در بدایت حال، زوجه رضاقلی خان ولد اسماعیل خان سردار دامغانی بود. مدّتی بر این منوال گذشت و به سبب حکم طبیعت، اثری از لوازم مزاجت ظاهر نگشت. فی مابین مفارقت شرعی دست داد و بعد از انقضای ایّام مانعه، حاجی حسن خان ولد حاجی ذوالفقارخان که بنی عمّ رضاقلی خان مذکور است، دست تصرف بر آن نهاد. فی مابین شاهزاده [و] شوی ثانی نیز، به سبب ادعایی که رضاقلی خان شوی اول را در باب عیب طلاق بود، مفارقت واقع شد و شوی ثانی را در ارض اقدس مشهد مقدس مرض موت ناگهان از رجوع مانع آمد. تاریخ وفاتش از کلک مؤلف تراوید و یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

ز بیداد خالیگر چرخ افغان به جز زهر کس شهدی [از] وی نخورده
توقع مکن از جهان زندگانی به عالم تمتّع کس از وی نبرده
اگر دادخواهی کند ایزد آید بسی جرم بر چرخ عاصی شمرده
نه تنها دهد جای اندر مزارت بسی پای هم بر مزارت فشرده
نه تنها به پیراهن کند رنگ ریزی که رنگ از رخ نوجوانان سترده
ز حاجی حسن خان چه گویم که گردون ره کین به وی در جوانی سپرده
دریغ از گل روی آن نوجوان بود که از تندباد اجل شد فسرده
رقم خاوری کرد بعد از وفاتش که صد حیف حاجی حسن خان بمرده^۱

بیست و ششم: نواب علیّه عالیّه المسمّاة به عالیّه سلطان خانم. بطناً از ایل نبیل باجمانلو است که در ولایت عراق سکنی دارند و جناب مولای متقیان علی بن ابی طالب را مظهر کُلّ می‌شمارند. زوجه علی خان دامغانی امیر آخورباشی صاحبقران تاجدار

۱. این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

است و در مراحل زیبایی طلعت و رعنائی قامت، با شهرتی بی‌شمار. حسن رویش چندان شهرت کرد که شوی فرخنده‌اش نادیده سر به شوریدگی برآورد. حاصل اندوخته دنیوی را به قدر حوصله خویش در باخت تا بر حسب امر دارای [۵۴۹] زمان، از کار مهاجرت به مواصلت پرداخت.

جامی:

نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کاین دولت از گفتار خیزد
بدیدن میل خیزد از شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن

بیست و هفتم: زبینه سریر خوب‌رویی، زبینه خانم از بطن مخدّره مطهره شیرازیه و پرورده حجر تربیت نواب تاج‌الدوله العلیه و زوجه محترمه علی‌خان قراگوزلوست و در ولایت همدان از اقطاع شوهر، مالک نام و آبرو^۱.

بیست و هشتم: شمس آسمان جلالت و شمس ایوان نبالت، نواب خورشید کلاه خانم الملقبه به شمس‌الدوله از بطن مخدّره مستوره تاج‌الدوله البهیّه و همشیره سرکار سیف‌الدوله السنیّه سلطان محمد میرزاست و وجه و وجاهتش، «تسمیه الأسماء تنزل من السماء». شاهنشاه خورشید کلاه را مهری است از مشرق اقبال دمیده و ماهی است به سرحد کمال رسیده. از بدایت طفولیت همّت ملوکانه بر تربیت حضرتش گماشت تا انواع کمالات مختلفه در دامان قابلیتش گذاشت. در السنّه مختلفه عربی، فارسی و ترکی رطب اللسان و در حفظ و فهم اشعار این السنّه ثلاثه، عذب‌البیان. میرزا علی محمدخان نظام‌الدوله ولد عبدالله خان امین‌الدوله همسری او را معین گشت و طنطنه این عیش مهّنّا از گنبد گردون درگذشت. بدون اغراق نثار بزم این عیش به جای سیم و زر، گوهر احمر بود، هر فرومایه [ای] از وفور دُرّ و گوهر پر مایه خویش می‌افزود.

۱. تذکره خاوری: + «و این رباعی دلجو در حقیقت وصف الحال او و شوهر؛

رباعی:

زلف تو به جادوی سید منصور است ابروت قلیچی و به خود مغرور است
رخساره بهارلو قراگوزلو چشم در تیره شاملو خطّت مشهور است

وقتی نواب نایب السلطنه عباس میرزا را با جناب امین الدوله بی لطفی به سرحد کمال رسید، بغایتی که در دارالخلافت طهران قاصد قتلش گردید؛ نظام الدوله مزبور که در شهر کاشان حاکم بود، از ظهور بی لطفی چنان، بزرگواری بی نهایت توهّم نمود. الله العلیم، یا به اطلاع جناب امین الدوله یا عدم اطلاع [وی] شبی غافل شاهزاده با وقار را با جمعی از محرمان^۱ برداشت و به طریق سُبای و چاپاری روی سعادت به صوب عتبات عالیات گذاشت. اکنون مدتی است که در آن آستان شریف مجاور است و با کمال مکنّت و ثروت، راعی احوال مجاور و مسافر. دنیا و آخرتش هر دو در دست است و طعنه زن بر احوال هر بلند و پست.

بعد از وفات خاقان مغفور، جناب امین الدوله والد بزرگوار نظام الدوله مزبور نیز مصلحت خود را در توقف ایران ندید و با عیال و احوال به روضه مطهره نجف اشرف رفته، مجاور گردید.

تاریخ عیش نظام الدوله از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

نام میمون علی شد با محمد همنشین
گـوهر نام همایون نظام الدوله سفت
آن نظام الدوله کز جدّ و پدر شد سربلند
بخت او بیدار شد، بخت عدو بالمرّه خفت
در ریاض بخت خویش از گلشن عزّ و جلال
غنچه [ای] سربسته آورد و بس گل‌ها شکفت
با وجود آن‌که شد یک جا تباه اندوخته
با نظام الدوله همسر گشت شمس الدوله مفت

وه چه شمس‌الدوله آن کز بهر دفع چشم زخم
 دایم از چشم حسودانش همی باید نهفت
 خرج این سور ای برادر از امین‌الدوله پرس
 سور پورش خانه معمورش از هر چیز رفت
 آری آری بس شگفتی‌ها درین سور شریف
 در شگفت آمد هر آن‌کس وصف سور وی شنفت
 صهر ثانی فرشته حور، تالی عروس
 با فرشته حور باید کرد همباین و جفت
 سال تاریخش همی از خاوری پرسید عقل
 عیش شمس‌الدوله از دوران همایون باد گفت^۱

بیست و نهم: حلاوت مذاق جان شیرین سلطنت، شیرین خانم، از بطن مستوره
 حضرت تاج‌الدوله مذکوره و از صبیای برگزیده منظوره است. مهدی قلی‌خان قاجار
 قزوینی ولد حسین‌خان سردار آذربایجان و خراسان از نسبت همخوابگیش سرافراز
 است و سعدین در یک برج با هم انباز. اکثر اوقات در بلوکات قزوین و اقطاع شوهر به
 سر می‌برد و پیوسته طریق رضای شوهر می‌سپرد. اگر چه منکر این ادعا مراست، ولی
 تفأل در هر حال بهتر از تطییر.

سی‌ام: مرصع خاتم فیروزه عهد دولت قاهر و تزئین [۵۵۰] تخت همایون تخت
 شوکت شاه‌ره شاهزاده زهره تحشم مرصع خانم ایضاً از بطن مستوره حضرت تاج‌الدوله
 همشیره نواب سیف‌الدوله است. آن‌چه در توصیف جمال و کمال عموم بنین و بنات این
 بطن مطهره سرایم، بجاست؛ خاصه این محجوبه حجاب صباحت که در حسن و ملاحظت
 در میان همگنان یکتا. امیرکبیر محمدقلی‌خان ایشک آقاسی‌باشی و ولد جناب
 آصف‌الدوله او را شوهر است و افسر مرصع‌نگار اعتبار و افتخارش ازین نسبت پسندیده

۱. این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

بر سر. زوج و زوجه هر دو در مراسم جمال و کمال بی نظیرند و آوازه حشمت و شوکت ایشان عالم گیر.

سی و یکم: قصر بی قصور دولت را غیرت ماه و انجم، حضرت قیصر خانم از بطن صبیّه مرضیه حسین قلی خان افشار ارومی آذربایجان است و همشیره یحیی میرزای والی ولایت گیلان. در حباله نکاح میر بی نظیر سلیمان خان قاسملوی افشار است و در مراتب خلق و خلق، ملک سیما و فرشته رفتار. در حضرت خاقان مغفور از برگزیدگان بنات مطهره بود و او را در برگزیدن کفو کریم از امثال و اقربان ممتاز فرمود^۱.

سی و دوم: بانوی حرم سرای دولت حضرت آغاییم^۲ از بطن مخدّره بلباسیه^۳ است و در حباله نکاح جناب میرزا علی صدرالممالک درگاه دولت علیه. قطعه [ای] در تاریخ این سور پسرور از طبع مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.
لمؤلفه:

بندگی را در صداقت چون قرین آید شود
بر در شاه جهان صدرالممالک بی قرین
شه هلاکوی جهانگیر جهاندار است [و] صدر
ثانی اثنین نصیرالدین وزیر راستین
کار او در خدمت سلطان رواج دین و داد
شغل او در حضرت دارا نظام داد و دین
از سعادت وز شرافت هم سعید و هم شریف
وز صداقت وز امانت هم صدیق و هم امین
شاه فرمودش قرین با زهره زهرامثال
سرو بالا زهره سیما مهر عارض مه جبین

۱. تذکره خاوری: + لمؤلفه:

با هم متناسب شد این گلبن و این بلبل

هر مرغ نشاید بود شایسته به شاخ گل

۳. ملی: «ابلباسیه»

۲. ملی: «آقاییم»

مهری از برج شهنشاهی ولیکن بی زوال
 دُری از درج جهان داری ولیکن بی قرین
 آفرین خوان نیست تنها اهل عالم زین سرود
 جبرئیل از محفل روحانیان خواند آفرین
 داد صدر و بدر را صاحبقران با هم قران
 بدر او مهر منیر و صدر او ماه زمین
 صدر شد کیوان نشین و بدر شد کیهان فروز
 صدر باید آن چنان و بدر باید این چنین
 بهر تاریخ وفاتش خاوری گفتا که باد
 بدر عالم دایماً با صدر کیهان همنشین^۱

سی و چهارم^۲: جهان را شاه ایوان نکویی، حضرت شاه جهان خانم^۳ از بطن
 مستوره بلباسیه [است] که در صندوقخانه اندرون همایون نایب خازن الدولة العلیه بوده.
 چون شاهزاده مزبوره همنام عمه صاحبقران مجرب است، لهذا به عمه شاه مخاطب.
 جناب میرزا عبدالباقی لاهیجی گیلانی منجم باشی، شوی فرخنده خوی اوست و در
 جرگ صبایای محترمه با مکت و آبرو. تاکنون اختر شناسان سپهر هنروری، اختری به
 این جلوه گری در نگین دان هیچ انگشتی ننهاده اند و امهات اربعه، زاده [ای] به این آزادی
 از بطون مطهره نزاده اند.

سعدی:

آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد
 سی و پنجم: سلطان فرخ رخ ایوان نکویی، فرخ سلطان خانم از بطن مرضیه
 مستوره شیر کوهیه لاهیجانیه گیلانیه و همشیره نواب شاپور میرزا است. شوی

۱. غیر از بیت آخر، قطعه مزبور در تذکره خاوری موجود نیست.

۲. شرح حال سی و سومین دختر فتحعلی شاه در نسخه ملی و ملک نیامده است.

۳. تذکره خاوری: + «الملقبه به خان بی بی خانم»

فرخنده‌اش سیدالمقربین میرزا غلام شاه پیشخدمت‌باشی ولد ارشد، میرزا علی‌نقی خان و از احفاد مولای اعظم میرزا ابوالقاسم فندرسکی است که منظور نظر محبت باطنی صاحبقران زمان بود و در حسن صورت اعجوبه دوران. شاهزاده آزاده در ایام جوانی به طواف حرم محترم، یعنی کعبه امم شتافت و از زیارات قبور ائمه انام نیز بهره تمام یافت.^۱ تاریخ عیش او بر حسب فرمایش شاهنشاه فرشته‌خو از کلک مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

میرزای با جلالت چون غلام شاه بود
 شاه صهر خویش خواند و کرد افزونش جلال
 آن‌که ز احفاد ابوالقاسم امیر فندرسک
 [۵۵۱] پشت در پشتش شرافت بطن در بطنش کمال
 در جهان خود جاودان نیکو خصالست این جوان
 آن‌که محبوب ملک شد جاودان نیکو خصال
 هیچ باقی نیست او را در جهان ز امید دل
 پادشه عاشق چو شد معشوق را نیکوست حال
 صاحب ملک جهان شد بی‌جدل آن بی‌بدل
 حسن می‌گیرد جهان را بی‌نزاع و بی‌جدال
 گر چه خود موری به زیر پای پیل شه ولی
 زیر پی این مور پیلان جهانش پایمال
 با ملال عشق ظلم آن شاه را کاندر جهان
 گردشان ننشسته هرگز گرد دامانش ملال
 گلبنی از گلستان سلطنت شه برگزید
 خوش ادا و خوش لقا و خوش کمال و خوش جلال

گلبنی فرخ رخ و فرخ قد و فرخ لقب
 از قرار شرع پیغمبر به او کردش حلال
 همسرش کرد از کرم بانوگلی از باغ ملک
 وه چه نوگل مظهر حسن جمال ذوالجلال
 میرزا جان ملک و آن نو عروش جسم او
 این چنین جان و چنان جسمی بود زبنده فال
 از برای سال تاریخش رقم زد خاوری
 شاه عالم جسمی و جانی کزین داد اتصال^۱

سی و ششم: ماه سیمای نوش لب، ماه نوش خانم، از بطن مرضیه مستوره صبیّه
 بدرخان امیرزند و در حُسن صورت و لطف سیرت در میان همگان بی مانند. حضرت
 میرزا نبی خان علی آبادی ثم القزوینی، از جان او را خواستگاری نمود و از یمن مقدم آن
 تازه سرو بوستان اقبال، روز به روز اسباب ترقیش آماده گشت؛ تا بعد از رحلت خاقان
 مغفور در خدمت شاهنشاه فلک گنجور، قدر و منزلتش از هر چه در حوصله گمان گنجد
 درگذشت^۲.

چون که آمد در میان اقوال او لازم آمد شرحی از احوال او

پدر این میرزا نبی خان، اصلش از علی آباد و مازندرانی و عابدین بیک پدرش در
 نزد میرزا محمدزکی مستوفی الممالک خاقان شهید، خانه شاگرد بوده. میرزا محمدخان
 قاجار بیگلربیگی دارالخلافه طهران که بلوک علی آباد را به تیول داشت، آن طفل
 خوش سیما را در آن جا دیده و پسندیده دست تصرف بر آن گذاشت و رفته رفته در آن
 سرکار پیشخدمت محرم گردید و بعد از بروز لویه به منصب فراش باشی رسید. در
 اوقاتی که مرحوم بیگلربیگی حاکم دارالسلطنه قزوین بود، این عابدین بیک فراش با

۱. این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

۲. از این جا تا بند سی و هفتم در تذکره خاوری موجود نیست.

قزوینیان وصلت نمود، متدرّجاً چند نفر از اولاد ذکور از وی به میراث باقی ماند و نواب شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا حکمران قزوین متدرّجاً یک یک از ایشان را به اسم پیش خدمتی نگاهداشته، بوق رامین در آن قبیله راند. یک یک ترقیات کردند تا بالاخره از وزارت در قزوین و خراسان نام برآوردند.

قائم مقام:

روزگار است این که گه عزّت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد

بالجمله معزی الیها، شاهزاده ای است با متانت و معقولیت بسیار و ارادت و صداقتش به خاندان احمد مختار، زیاده از حدّ و شمار. افعالش بر حُسن احوالش دلیل است و فعلش پرستاری حال هر علیل و ذلیل - اللهم احفظها.

سی و هفتم: نوگل حمرای باغ خلافت، ساره سلطان خانم^۱ از بطن خجسته والدّه یحیی میرزا [است] و به غایت پاکدامن و پارسا. جهانگیرخان افشار ارومیه [ای] خالوزاده اش او را خواستگار آمد و حسب التمتّای شوهر و حسب فرمان شاهنشاه کشور، روانه ولایت ارومی افشار شد.

سی و هشتم: طوطی شکرستان انجمن حکم فرمای افلاک و انجم، حبّ نبات خانم از بطن مطربه شیرازیه والدّه نواب محمدمهدی میرزاست و در مرحله صباحت و ملاححت، در عرصه جهان بی همتا. امیرکبیر میرزا محمدخان، خلف ارشد مرحوم حسین قلی خان بعد از اطلاق و طلاق نواب فخرالدوله العلیه، که کیفیت آن گذشت، این مخدّره مستوره را خواستگار گشت. پس از چندی به جهات مختلفه شوی و زوجه با هم نساختند و با انواع ترش رویی و تلخ گویی به مفارقت پرداختند.^۲

۱. تذکره خاوری: - «ساره سلطان خانم»

۲. در تذکره خاوری اشاره به اقامت فخرالدوله در قریه دزآشوب شمران می شود که این مورد در نسخه ملی نیست.

سی و نهم: پاشای سرحدات [۵۵۲] خوبی، حضرت پاشا خانم از بطن مشتری خانم مطربه شیرازیّه و در حباله نکاح سهراب خان گرجی^۱ غلام و تحویلدار دربار صاحبقران بهیّه است. در عنفوان جوانی شوق زیارت مکه معظمه بر سر پرشورش افتاد و با سامانی شایان و اذن شوی قدردان، روی امید به کعبه آمال نهاد. زوج و زوجه اوقاتی به فراغت دارند و ساعات شبان و روزان را به استراحت می گذرانند.

چهل: خانه گنجینه عصمت، حضرت فرزانه بیگم خانم ایضاً از بطن مذکوره همشیره شاهزاده مذکور است و به واسطه وفور عقل و فرزاندگی به این اسم مشهور. حسین علی خان^۲ معیرالممالک او را شوهر است و به سبب این وصلت منیف، در انتظار وضع و شریف به غایت معتبر و معتمد. فی مابین زوج و زوجه الفتی به سرحد کمال است و محبتی فزون از حوصله خیال - امید که روز به روز بر مزید باد.

چهل و یکم: مهر جهانتاب اوج جلال، مهر جهان خانم ایضاً از بطن والده شاهزادگان فوق است و رشته اطاعت مهر چهرش بر گردون مهر افلاک به منزله طوق. بعد از رحلت خاقان مغفور، زین العابدین خان یوزباشی غلامان سواره نظام و ولد قاسم هزار جریبی قوللر آقاسی دربار فلک احتشام، موصلت او را خواستگار شد و بر حسب امر دارای زمان آن مهر جهانتابش زیب آغوش و کنار آمد. این چهار بنت با سه ذکور که در محل خود ذکر شده، کلاً از بطن مطربه شیرازیّه مشتری خانم است که صوت دلپذیرش، یادی از لحن داودی می دهد و شهرت عندلیب هزاردستان را با هزار داستان بر طاق فراموشی می نهد.

چهل و دوم: سلطان جهان صباحت، سلطان جهان خانم از بطن مخدّره مجوسیّه الملقّبه به سردار و همشیره نواب ملک ایرج میرزای والاتبار است. بعد از رحلت خاقان مغفور، امیرکبیر محمدباقرخان دولّوی قاجار بیگلریگی دارالخلافة طهران او را خواستگار و از همسری آن زهره زهرای اوج خلافت برخوردار آمد.

۱. تذکره خاوری: «سهراب خان ارمنی»

۲. تذکره خاوری: «دامغانی»

چهل و سیم: رونق ده مهر خاوری، حضرت خاور سلطان بیگم از بطن گرجیه ارمن و همشیره نواب ملک زاده علی نقی میرزا است. جناب میرزا نظر علی قزوینی حکیم باشی شاهنشاه عرصه جهان - خلد الله ملکه - او را به مزاجت برداشت و صورت تربیت او را بر لوح خاطر عاطر برگماشت.

چهل و چهارم: خال رخسار روزگار رخساره بیگم از بطن مستوره قزوینیہ الملقبه به شهبازخان و گوهری یک دانه در گنجینه جهان است. محمدخان ابروانی امیر تومان به شرف مناکحت او سرافراز شد. پس از مدت یک سال، عمر آن پیر کهنسال به آخر آمد. محمدعلی خان ماکویی سرטיפ که از بنی اعمام محمدخان است، به جای مشارالیه نشست و همت بر تربیت شاهزاده آزادہ بست. - اللهم احفظها.

چهل و پنجم: بهار خرم عرصه آخیشجان، خرم بهار خانم از بطن مرضیه مازندرانیه الملقبه به مهدعلیا همشیره نواب کامران میرزا [است] و با وجود صغرش، بغایت با فطانت و ذکاوت^۱. خاقان مغفورش از ایام رضاع، به میرزا علی محمدخان ولد حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک فارس نامزد فرمود و چون هنوز به حد تکلیف نرسیده بود، در مهد فراغت آسود. پس از چندی به حباله نکاح میرزا فتحعلی خان ولد دیگر حاجی قوام الملک درآمد و ایام انتظار سر آمد. تاریخ این عیش مهنا از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

آن بهاری که بسی خرم دربار^۲ ملک
 بود چون نامزد زاده فرخنده قوام
 نامزد بود در اول به کهن ترزاده
 پیش دستی شد ازین تازه بهار خرم
 اختلافات جهان این همه دانی از چیست
 دری آراست درین سال همایون سوری
 از جمال و زکمالش به فلک رفته ندا
 مال و زر فتحعلی خان به رهش کرد فدا
 نیست کس آگه در دهر ز حالات بدا
 بسته عقد خود آورد به صد رسم و ادا
 دهر بگرفته به گردن همه خون شهدا
 که روان گشت از آن سور بر افلاک صدا

خنده زین عیش نمودند [۵۵۳] بسی خرد^۱ و بزرگ
 از چنین قصّه ناگاه که را بود خبر
 آن چنان سور که طوف کنان دست زنان
 آن چنان عیش که بس هوش ربا عقل زدا
 خلعت و خواسته دادند به هر کس که رسید
 تهنیت را به بر زاهد نوگشت ردا
 سال تاریخ وفاتش ز خرد خواست ضمیر
 خاوری گفت که با فتحعلی خان ابد

چهل و ششم: آرایش بزم خوب رویی، بزم آرا خانم ایضاً از بطن مهد علیا و
 همشیره کامران میرزاست.

از دهانش آید اکنون بوی شیر
 سرنوشتش تا چه از گردون پیر
 امید که از بخت کامران باد.

چهل و هفتم: تابنده ماهِ اوج صباحت، ماه تابان خانم از بطن صبیّه بدرخان زند و
 خواهر زن میرزا نبی خان بی مانند است. هنوزش لؤلؤ شاهوار ناسفته، و دلّاله روزگار در
 گوشش افسانه [ای] از خواستگاری نگفته است.

چهل و هشتم: مالک ملک خوب رویی، ملک زاده خانم از بطن مخدّره مستوره
 صبیّه ابراهیم خان دولوی قاجار سردار است و هنوز در کنار مام ستوده نام دلّاله گان را در
 انتظار. امید که بختش گشاده و اسباب رخت و تختش آماده باد.

چهل و نهم:^۲ بدر آسمانِ ملاح، بدرجهان خانم الملقبه به ماه باجی از بطن
 مخدّره صبیّه حسین قلی خان افشار بیگلریگی ولایت ارومیه آذربایجان و همشیره نواب
 یحیی میرزا والی ولایت گیلان است.

هنوزش جا به مهد استراحت
 هنوزش پا به فرق تخت راحت
 نسوده مثقبی^۳ دُر دانه او
 نرفته محرمی در خانه او
 ندارد کار با بیگانه و خویش
 نه جز فکر غذایش هیچ تشویش

۱. ملی: «خورد»

۲. در تذکره خاوری شرح حال چهل و هشت نفر از دختران فتحعلی شاه را ذکر کرده است.

۳. ملی: - «مثقبی»

فصل سیم

در ذکر زوجات طاهرات حضرت شاهنشاه صاحبقران

بدان‌که از بدایت ایام تکلیف تا هنگام وصول او به مینوی شریف، مخفی نماناد که عدد زوجات آن برگزیده کاینات را در مدت سنوات پنجاه و پنج سال ایام تکلیف، خداوند جهان داناست و استعلام این حقیقت خارج از حوصله دانایان توانا. اکثر اوقات، محرمان و خواجه سرایان در اکثر کشور ایران گردش می‌کردند و دوشیزگان ماه‌پیکر سیم‌اندام را از هر قبیله و طایفه و هر مذهب و ملت که می‌پسندیدند به حرم محترم خاقانی می‌آوردند.

عاشق ز اسلام خرابست، هم از کفر پروانه چراغ حرم و دیر نداند

بالجمله، احدی را بر این فقره وقوف نیست و تعداد ایشان را خدای دانا داند که چیست؛ ولی به مفاد «ما^۱ لا یُدْرَکُ کُلَّهُ، لا یُتْرَکُ کُلَّهُ» موازی سی نفر از زوجات محترمه معظمه را که اکثری از خانوادهای بزرگ و برخی صاحبان لقب و منصب سترک بوده‌اند، درین رساله نگاشت و قلیلی از خنیاگران معروف صاحب صنعت را نیز در تلو احوال سردار بازیگران، که در آخر زوجات نوشته شده، مذکور داشت و بقیه را که در سلک آحاد و اواسط بر ادانی زوجات و مطربان بی‌نام و نشان و خدمه کارخانه‌جات اندرون همایون بوده‌اند، کأن لم یکن انگاشت.

چون در طریقه شریعت مطهره، چهار زوجه به عقد دایمی مجوز است و عاقد از عقد زیاده ازین محترز، لهذا شاهنشاه صاحبقران نیز این طریقه مرضیه را مراعات فرمود و چهار نفر از زوجات مطهره را، که در بدایت متصل به یکدیگر نوشته شده، به عقد دایمی تصاحب نمود [و] بقیه را آنچه در نظر و تصور درآید، از اعالیه و ادانیه کلاً به رسم صیغه معینه در سلک جواری اندرون همایون بوده و شبان و روزان به امور خدمات متعلقه به خود قیام و اقدام می‌نموده‌اند - بالله التوفیق و علیه التکلان.

اول: حضرت صفورا صفوت آسیه فطرت^۱، آسیه خانم والدۀ معظمه نایب السلطنه مغفور عباس میرزا و صبیۀ مرحوم فتح علی خان^۲ دولوی قاجار است. چون از قدیم الایام فی مابین دو طایفۀ اوشاقا باش و یخاری باش ایل جلیل قاجار خون‌ها [۵۵۴] ریخته شده و با یکدیگر خونی بوده‌اند و تمکین یکدیگر را به هیچ وجه من الوجوه نمی‌نموده، لهذا در اوقاتی که خاقان شهید محمد شاه اول که از طایفۀ اوشاقه باش بود و ارادۀ عروج بر مدارج سروری داشت، جماعت یخاری باش را که مدّعی خون بودند طلب کرده، بنای خون بست گذاشت و عمدۀ شرط خون بست، وصلت فی مابین بود و آن مخدّره عظمی را به جهت برادرزادۀ خود شاهنشاه صاحبقران که در آن وقت ملقب به باباخان بود، عقد نمود. الحق مستوره [ای] بوده به جمیع صفات حسنه آراسته و از هر گونه معایب پیراسته. در اندرون همایون، احترامی تمام او را میسر و بانوی حرم سرای شاهنشاه دادگر بود. در سنۀ یک هزار و دویست و بیست سرای فانی را وداع کرد و از دفن نعلش مطهره در عتبات عالیات نام و کام برآورد.

دوم: ایضاً ساره سیرت مریم عفت، حضرت آسیه خانم ثانی والدۀ مکرمۀ نواب محمدقلی میرزا ملک آرای دارالمرز طبرستان و صبیۀ مرحوم محمدخان قاجار و همشیره نظام‌الدوله سلیمان خان سردار بود. او نیز به عقد دایمی شاهنشاه تاجدار برقرار و در دارالمرز مازندران وداع سرای مستعار نمود. در بدایت حال، زوجۀ دایمی مرحوم مهدی‌قلی خان عمّ بزرگوار آن تاجدار بوده و ظهیرالدوله ابراهیم خان عمّزاده از آن بطن ستوده است. بعد از وفات عمّ مرحوم، به مزاجت حضرت صاحبقران معین گشت و رتبه‌اش به چندین پایه از زنان اول درگذشت.

سیم: بهترین نسوان روزگار خیرالنساء خانم والدۀ معظمه نواب حیدرقلی میرزا و صبیۀ مرتضی‌قلی خان عمّ شاهنشاه زرین لواست که سال‌ها در ولایت روس به سر برد و

۱. تذکره خاوری: «حضرت مریم صفت و آسیه طینت»

۲. در نسخهٔ ملی حسین‌قلی خان و بیشتر محمدقلی خان آمده اما تذکره خاوری و اکسیرالتواریخ و ناسخ التواریخ، فتحعلی‌خان دولوی قاجار ذکر نموده‌اند.

بالاخره در همان مملکت با هزار آه و افسوس بمرد. این مستوره مکرّمه نیز از جمله مخدّرات عقدی بود و حضرت صاحبقران همواره اوقات کمال احترام از و منظور می فرمود. پس از آن که ولد ارجمندش به نظم امور ولایت گلپایگان عراق شتافت، او نیز به همراهی ولد ارجمند رفته در آن سرزمین اقامت یافت. در همان جا سرای زندگانی را وداع نمود [و] در اراضی مقدسه عتبات عالیات به فراغت آسود.

چهارم: مریم بیت المقدس عصمت، حضرت مریم خانم والدۀ معظمه شیخ الملوک شیخ علی میرزا و صبیّه مرضیه شیخ علی خان زند است و در مرحله عفت و عصمت بی مانند. او نیز چون زوجات مذکوره ثلاثه به عقد دائمی مقرر بود و به سبب این نسبت شریف، افتخار بر سایر همگنان می نمود. در اوقاتی که ولد ارجمندش ایالت ولایات ملایر و تویسرکان را یافت، او نیز بر سر اقطاع موروثی آباء و اجداد شتافت. مدتی در آن ولایت زندگانی بسزا کرد تا از شرف زیارت بیت الله الحرام و قبور ائمه انام نام برآورد. پس از مراجعت از زیارت، سرای فانی را وداع نمود و در جوار ائمه طهارت اطهار - صلوات الله علیهم - آسود.

پنجم: نیکوترین مستوره ایوان شاهنشاه انجم تحشّم، حضرت خیرالنساء خانم صبیّه مرضیه پادشاه مملکت خراسان شاهرخ شاه نبیره نادر شاه افشار بود و الحق چنان مستوره [ای] بزرگوار، مزاجت چنین شاهنشاهی تاجدار را سزاوار می نمود. در اوقاتی که خاقان سعید شهید محمدشاه اول مملکت خراسان را مسخر ساخت، به خواستگاری این مخدّره کبری از آن خانواده عظمی به جهت مزاجت شاهنشاه زرین لوا پرداخت. مدتی در حرم سرای خلافت به احترام می زیست تا بالاخره بلا عقب مانده، دیده بخت بر کوتاهی ایّام روزگارش گریست.

ششم: بدر آسمان جلالت، بدرالنساء خانم صبیّه محترمه حاجی مصطفی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران نامدار می بود و در روزگار مزاجت شاهنشاهی در اندرون همایون با کمال عظمت و اقتدار زندگانی می نمود. غیرت فطرتش تحمل بار

گران هم چشمان [۵۵۵] متعدّده را نیاورده با کمال غیظ و خشونت طبیعت غیور را راضی به مفارقت کرد. شاهنشاه آگاه، وثیقه اطلاق عنان را بر گوشه مقنعه او بسته مطلقه‌اش ساخت. معزی‌الیها نیز بلاعقب مانده به زیارت بیت‌الله‌الحرام و زیارت ائمه انام پرداخت. بعد از مراجعت، در دارالخلافت طهران وداع سرای زندگانی نمود و پس از نقل نعش در جوار روضه عتبات عالیات آسود.

هفتم: گوهر کان اصالت و نجابت حضرت گوهر خانم صبیّه مرحمت پناه میرزا محمدخان قاجار بیگلریگی دارالخلافت طهران است. در عنفوان جوانی، وداع سرای زندگانی نمود و یک نفر صبیّه ازو به یادگار بود که [در] فصل احوال بنات نوشته شد.

هشتم: سلطانِ مُلک خوب‌رویی، ملک سلطان خانم صبیّه مرضیه ابراهیم‌خان دولّوی قاجار سردار با اقتدار است و از فقدان بخت و محرومی از حضرت صاحبقران با تاج و تخت، به جای فرزند دل‌بند، موالید حسرات متوالیه‌اش در کنار. یک صبیّه از بطن او در روزگار به یادگار باقی است که ذکر او گذشت و پس از رحلت خاقان مغفور و انقضای ایّام مانعه، راضی به مزاجت محمدامین‌خان نسقچی‌باشی عموزاده خویش گشت.

نهم: بانوی حرم سرای جلالت، حضرت بیگم خانم صبیّه محترمه صادق‌خان کرد شقاقی است که پس از قتل سلطان سعید شهید به ادّعای خودسری پرداخت و با صاحبقران رشید هنگامه‌ها بر پای ساخت. بالجمله، مخدّره معزی‌الیها مستوره‌ای است در حجر عفاف پرورده و از جامه خزانه جلالت، لباس فاخره در برکرده. رفتارش به طرز بنات ملوک است و با اعالی و ادانیش، به رسم بزرگ منشی سلوک. چون اولادی به هیچ‌وجه نداشت، حضرت اعلیٰ، نواب شاهزاده سلطان سلیم میرزا را چنان‌که گذشت به او گذاشت. هنوز در قید حیات مستعار است و در ولایت قزوین صاحب ضیاع و عقار.

دهم: بزرگ‌زاده متعالیه، حضرت خانم کوچک صبیّه مرضیه محمدتقی‌خان ولد صادق‌خان زند است که بعد از فوت کریم‌خان وکیل، ادعای خودسری داشت و بعد از

عاقبت کار، سر بر سر این کار گذاشت. بالجمله، این مستوره معظمه، یکی از جمله زوجات محرمه محترمه بود و محرمیتش به مرتبه [ای] که خاقان مغفور او را ناظر اندرون و مباشر طبخ ناهار و شام سرکار همایون فرمود. او نیز در انجام این کار کفایتی کامل داشت و دقیقه [ای] از دقایق اهتمام را فرو نمی گذاشت. طبخ خاصه را به قدر کفایت یک نفر خود پرداختی و سرهای ظروف را مهر نموده در حضور همایون بازساختی. نواب شاهزاده محمدمهدی میرزا در حجر تربیت او پرورده شده، از خود به هیچ وجه اولادی نیاورده است.

یازدهم: نوش داروی شفاخانه آفرینش، نوش آفرین خانم از صلب بدرخان زند است که در عهد دولت زندیه، سرداری بی مانند بوده و از سیاست خاقان شهید، دیده بینا بر رخسار نابینایی گشوده. اولاد ذکور این زوج، که مسمی به طهمورث میرزا بود، در طفولیت از دامان مادر رمید و دو صبیّه برگزیده ازو مخلف گردید. یکی زوجه محترمه میرزا نبی خان امیر دیوان است و دیگری هنوز برخوان تربیت والدّه معظمه میهمان.

دوازدهم: خاتون حرم سرای جان خاتون خانم^۱ صبیّه مرضیه محمدعلی خان زند سردار دولت زندیه و از جمله زوجات محترمه اندرون سرای شوکت بهیه است. والدّه معظمه نواب حاجی شاهقلی میرزاست و در مراحل لوازم اصالت و نجابت، بی مثل و همتا. طایف بیت الله الحرام است و زایر قبور ائمه انام [۵۵۶]. در ولایات سیلاخور و کزاز صاحب اقطاع آباء و اجداد است و در دارالخلافت طهران مالک اسباب و اوضاع زیاد.

سیزدهم: بزرگ منش^۲ آسیه روش، بی بی کوچک خانم. چون در بدایت حال از اواسط الناس بوده، لهذا احدی از اسم و رسم ایل و عشیره اش^۳ اطلاع حاصل ننموده است. برادرش محمدصادق خان الملقّب به آقاجانی خان بروجرّد مسکن اصفهانی الاصل^۴ که چندی در دارالسرور بروجرّد حکومت کرده و خود معزی الیها از

۲. تذکره خاوری: «مستوره بزرگ منش»

۱. تذکره خاوری: «خاتون جان خانم»

۳. تذکره خاوری: «والدش» ۴. ملی: «اصفهان‌ی اصل»

فرط فتنه‌زایی ذات، نواب محمدولی میرزا را به عمل آورده است. اولادش منحصر به شاهزاده مذکور است و او هم از قراری که مذکور شد، به سوء خلق و سیئات عمل مشهور. به شرف زیارت بیت‌الله الحرام مشرف گشت و در سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت ازین دارفانی درگذشت.

چهاردهم: بدر منیر سپهر عصمت، بدر جهان خانم صبیّه مرضیه محمدجعفرخان و نبیره قادرخان عرب حاکم بسطام است و والدّه مغفوره^۱ حسین علی میرزا فرمانفرمای با احتشام. در اوقاتی که سلطان سعید شهید - انارالله برهانه - به تسخیر ولایت بسطام شتافت، آن مستوره معظّمه را به مزاجت خاقان مغفور دریافت. هنگامی که ولد ارشدش به فرمانفرمایی مملکت فارس نامزد گردید، او نیز به مرافقت پسر خجسته سیر به دارالعلم شیراز رفته، استراحت گزید. چندی سرّاً و جهراً در کار مملکت مداخلات نمود تا کاروان سالار اجل، زمام بُختی جانش را از دست ساریان طبیعت ربود.

پانزدهم: مستوره فاطمه سیرت خدیجه سریرت، خدیجه خانم، بنت مرحوم محمدخان عزالدینلوی قاجار سردار و از منسوبان قریب والدّه معظّمه صاحبقران تاجدار بوده. الحق تاکنون خاتونی به این عظمت و جلال بر مسند عزّت و اقبال ننشسته و عقد گوهری بدین طراوت و جمال در رشته وجودی نیپوسته است. در رعایت ادب با زیردستان و حمایت عجب با زیردستان و حسن خلق و محاسن و رسوم همّت و فنون عصمت، آنچه در حق او سرایم هنوز کم است و این محبوبه عقیقه، لطیفه [ای] از لطایف عالم. در اوقاتی که مرحوم والدش در ولایت بسطام حکمروا بود، صبیّه سبزواریه مطبوعه [ای] را به خدمت‌گزاری^۲ او برگزیده، روانه دارالخلافه طهران نمود. مدتی در حجر تربیت او به عزّت و استراحت زیست تا این‌که به تقاضای شوهر به جانب خاتون نیک اختر به دیده مکر و خدیعت می‌نگریست. حضرت خانم را در این واقعه و مواقع

۲. تذکره خاوری: «خدمتکاری»

۱. تذکره خاوری: «معظّمه»

راجل یافت و از فرط جهالت و حماقت به زاویه سوء تدبیر شتافت؛ زهری جان‌گزی در شربتی تعبیه کرد و آن خاتون حرم سرای عزّت بعد از تناول، چنان خفت که دیگر سر بر نیاورد. به حکم شاهنشاه آگاه، آن عفريت جانکاه را بر دو خمپاره گران گذاشتند و سایر خدمه اندرون و خدام بیرون حساب‌ها از کار برداشتند.

شانزدهم: سنبل باغ عفت فاطمه باجی، اعنی حضرت فاطمه خانم الملقبه به سنبل باجی، از زوجات محترمه دارای دوران و از اعظم زادگان بلوک و راهبر کرمان و والده معظمه نواب فتح‌الله میرزا شاهزاده والاشان است. در ایامی که سلطان شهید سعید به قتل و اسراهای ولایت کرمان پرداخت، این مخدّره مستوره را در سن هفت سالگی به اسیری گرفته نامزد حضرت صاحبقران ساخت. حُسن رخساره و محاسن رفتارش، به طرزی مطبوع طبع مشکل‌پسند شهریاری گردید که در اندک زمانی به مدارج عالیّه خانمیّت و خاتونیّت [۵۵۷] رسید. از بس در مراحل خانمیّت ممتاز بود، حضرت صاحبقران، خانم مطلق خطاب می‌فرمود و عرایض او را در باب مصلحت‌جویی امور جمهور شاهزادگان اناث و ذکور و زوجات عفت دستور و محرمان نزدیک و دور می‌شنود. اولاد امجادش از ذکور و اناث همه محترم بودند و بر سایر امثال و اقران ادعای برتری می‌نمودند. بالاخره به سبب صفای نیّت به زیارت بیت‌الله الحرام شتافت و پس از زیارت قبور ائمه انام به دارالخلافت طهران آمده آرام یافت.

هفدهم: جهان جان را جان جهان، حضرت بیگم جان^۱. این نیز از زوجات محترمه دارای علیّه و در اصل قزوینیّه، والده ماجده نواب علی‌نقی میرزا الملقب به رکن‌الدوله البهیّه است. نجابتی جبلی ذات او بود که در اندک زمانی از محاسن رفتار و محامد کردار، مطبوع طبع خاقان جهان گشته، ترقّیات عظیمه نمود. خدمت وجود همایون اقدس اعلی در هنگام خواب و بیداری به او محوّل و در میان زوجات محترمه درین فن شریف بی‌مثل و بدل بود. معزی‌الیه با والده نواب فتح‌الله میرزا در مراسم عزّت و اعتبار و

۱. تذکره خاوری: «بیگم جان خانم»

خدمت‌گزاری صاحبقران تاجدار، همدوش بودند و روز به روز از بروز حسن خدمات شایان بر مراتب^۱ اعتبار می‌افزودند. در بدایت حال، وجاهتی به کمال داشت و در اواسط سن، روی همت به زیارت مکه معظمه گذاشت.

از قراری که در اصل این روزنامهچه همایون ذکر شده، در آن سال همایون، جناب حاجی میرزا علی رضای شیرازی خلف حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله سابق دیوان اعلیٰ امیر حاج ایران بود و در ولایت ارزنة الروم با بی‌اندami های آن مرز و بوم تحمّلات و تجمّلات نمود. بالاخره همان بی‌اندami ها باعث خرابی بنیان دوستی دولّین علیّین گردید و به سرحدّات ولایت روم، از دستبرد سرحدداران این مرز و بوم، رسید آنچه رسید. بالجمله، مستوره معظمه مذکوره در سنه یک هزار و دویست و چهل، روی از عالم برتافت و به سبب کثرت حسن ذات، به روضه رضوان شتافت.

هجدهم: شیرین دیار ارمن صباحت، حضرت آغاییگم^۲ الملقبه به آغاباجی^۳ از زوجات معظمه مکرمه صاحبقران مهرایاغ و صبیّه مرضیه ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است.

در سنه یک هزار و دویست و سیزده هجری، که یک سال بعد از جلوس همایون بود، مرحوم خان جوانشیر، به سبب دلیری امرای آذربایجان، در کار سرکشی و طغیان از عاقبت کار خود متوهم گشته، فرزند دلبنده خود را به جهت اطمینان امنای دولت مصلحت‌کیش به دربار معدلت اندیش فرستاد و حضرت اعلیٰ، وجود او را مغتنم و محترم شمرده، در اندرون همایونش احترامی تمام داد. چون از قرار تجربه معلوم شد که مخدّره مذکوره عقیمه است و از فقدان اولاد به غایت سقیمه، لهذا حضرت اعلیٰ نواب شاهزاده کیکاوس میرزا را که از بطن مطربه شیرازیه بود، به فرزندى او عنایت فرمود. معزى اليها نیز همتی ملوکانه بر تربیت او بست. از قراری که ذکر شده، به نیابت آن معظمه

۱. ملی: «مراجعت» ۲. ملی: «آقا بیگم»

۳. ملی: «آغاباجی»؛ تذکره خاوری: + «بعد از فوت والده ملک‌آرا به عقد دائمی درآمد»؛ لازم به ذکر است که «آقا» و «آغا» هر دو واژه‌ای ترکی مغولی است؛ «آقا» برای مرد و «آغا» برای زن به کار می‌رود. مثل گوهرشاد آغا همسر شاهرخ بهادر تیموری که مسجد گوهرشاد را در مشهد مقدس بنا نهاد.

بر مسند ایالت دارالایمان قم نشست. عمارت قصر کاوس که قریب به امامزاده قاسم بلوک شمران و از مستحدثات شاهنشاه زمان است، ییلامیش آن مستوره را معین گشت و در ایام تابستان، اوقات شریفه‌اش در آن مکان به خوشی می‌گذشت.

بالجمله، در سالی که جناب سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیة انگریز به دربار معدلت‌آمیز به جهت تأکید معاهده میمونه آمد، زوجه محترمه‌اش نیز از جانب مخدّره پادشاه ذی‌جاه انگریز و هندوستان به جانب بانوی حرم سرای شاهنشاه صاحبقران سفیره بود. [۵۵۸] حضرت اعلیٰ سفیره مزبوره را در اندرون همایون احضار فرمود.

اگر چه بانوان و خاتونان از ملک‌زادگان و امرازادگان در حرم سرای اعلیٰ زیاده از اندازه به هم می‌رسید، ولیکن حضرت اعلیٰ، این مخدّره معظّمه^۱ را به جهت شهرت در اصالت حسب و نسب، به بانویی حرم محترم برگزید. عمارت مرغوبی مشهوره به «طنابی» از اندرون همایون را زینت دادند و تختی مرصّع در وسط ایوان نهادند و جمیع نسوان اندرون از خاتونان و خدمه، سر تا پا مکّلل از جواهر، در دور دایره حیاط جای به جا ایستادند. حضرت معظّمه با تاج و جیقّه مجوهر و کمر و بازوبند و سایر اسباب آراسته از لعل و گوهر و لباسی از هر فاخر افخر بر فراز تخت فلک فرّ تکیه کرد.

حضرت حاجی میرزا علی‌رضای شیرازی خلف مرحوم حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، که انجب و اشهر از جمیع محارم اندرون همایون بود، زوجه محترمه ایلچی را برداشت و به طریقی که سفرای بزرگ را به حضور سلاطین سترک می‌برند، روی به اندرون همایون گذاشت. در پیشگاه حضور عالیّه چون سالار بار عرض کرد و حضرت علیّه زوجه ایلچی را خواسته به اندرون ایوان آورد. نامه [ای] که از جانب زوجه پادشاه ذی‌جاه انگریز داشت، با یک قطعه عنبرچه تمام الماس، که مبلغ هفت هزار تومان قیمت آن بود، در گوشه تخت و خدمت آن بانوی آسمان رخت بر زمین گذاشت. تا آن روز، دیده روزگار عشرت‌آموز، آن همه اساس شوکت و جلالت و آن همه نسوان

جواهرپوش در یک ساحت و ناحیت ندیده بود. گوش هیچ آفریده [ای] نیز در هیچ روزگار نشنیده.

بالجمله، معزی‌الیها در سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت در دارالایمان قم ازین دارفانی درگذشت و حسب الوصیه در همان خاک پاک مدفون گشت. تاریخ وفاتش از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه مرقوم گردید.

لمؤلفه:

زوجه شاه جهان حضرت آغاباجی آن‌که از حکم شهنشاه جهان حاکم قم کارها کرد در آن ملک و فزود آبادی پایه قم بگذشت از سر این نه طارم مسجد و مدرسه، بازار و رباط و حمام آن قدر ساخت که افلاک در آن آمد گم شیر و ش بود، غلامان بدرش کز غمشان به زمین سود و همی شیر فلک رشته دم بس که دیندار درین دار همی دشمن بود فرقه [ای] را که به شأن است به فرقان ملهم آن ملک زاده شوشی که ز فرط اجلال خانمان را به حریم شه ایران خانم شاه را بود به او مهر و عنایت افزون هر دو تن آدم اول شد و حوای دوم نگرستند به او عالمی از چشم حسد چشم زخم آمد و گم گشت ز چشم مردم حجله‌اش را شدی آن مهر همی مجمر وار مه نو نیز ز شیرنگ وی آن گوشه شم چیست دانی تو کبودی فلک جاویدان جامه خویش همی زد به عزایش در خم خاوری از پی تاریخ وفاتش بنوشت شده در ملک جنان عرصه آغایگم^۱

نوزدهم: زینت مهد عصمت، حضرت زینت خانم، صبیّه مرضیه احمدخان مقدم بیگلربیگی ولایات مراغه و تبریز و لعل گوهر یارش، هنگام تکلم از فرط شیرینی [۵۵۹]، شکرریز. در سنه یک هزار و دویست و بیست و هشت، که چمن اوجان آذربایجان محل نزول اردوی همایون اعلی گشت، صاحبقران نامدار میل به مزاحمت آن دوشیزه حجاب عزت نمود و جناب حاجی میرزا علی رضای شیرازی را که از اعظام محارم اندرون بود،

۱. در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست؛ ملی: «آغایگم»

به آیینی شایان به جهت نقل و حرکت آن ماه تابان به جانب مراغه گسیل^۱ نمود. در حقیقت مهری را از عقب ماهی و غلمانی را به خواستگاری حوری و آفتابی را به طلب نوری و گنجی را به خواهش مخزنی و شمعی را به جانب انجمنی فرستاد و قلب فسرده مؤلف را که با آن دوست موالف کمال الفت داشت، چون سپند بر آتش حسرت مهجوری نهاد.

مثنوی:

بگیرید زنجیر ای دوستان که پیلم کند یاد هندوستان

بالجمله، بعد از ورود به دارالخلافة طهران، بلافاصله هودج زرنگار آن پرورده مهد اعتبار را نیز آوردند و صیغه مناکحت به رسمی شایسته جاری کردند. پس از انقضای مدتی از ایام عشرت و انبساط، زیارت عتبات عالیات دامنگیر آن ذات خجسته صفات گشت و بعد از شرف زیارت چندی نگذشته ازین دارفانی درگذشت.

بیستم: مهره مهر صاحبقران خورشید طلعت، مهر نسا خانم، صیغه محترمه محمد خان و نبیره مرحوم شهبازخان کرد دنبلی و همشیره مکرّمه محمودخان قوریساول باشی دیوان اعلی، که مدتی اجداد و اعمام و پدر و برادرش در مملکت خوی بلکه در اکثر ولایت آذربایجان حکمروا بوده اند؛ در اوقاتی که امیرکبیر سلیمان خان قاجار قوانلو در ملک آذربایجان سردار و با اعتبار بود، مستوره معزی الیها را به جهت خویش خواستگاری نمود. بعد از وفات خان مزبور، در جرگ جواری حرم محترم شهریارى منسلک، و سلسله التفات داور دوران را درباره خویش محرک آمد. او نیز از جمله زوجات پسندیده اندرون همایون بود که دقیقه [ای] از خدمات حضور اقدس تغافل نمی نمود. در سفر و حضر، الی غیرالنهاییه غم خوار و مشغول تیمار حضرت صاحبقران تاجدار و شب های سفر بر بالین آن شهریار تاجدار تا صبح بیدار و هشیار می زیست و بر اطراف خوابگاه همایون به رسم کشیکچیان می نگریست و او را به هیچ وجه من الوجوه از

ذکور و اناث نیست. از وفور سعادت فطری که داشت، دو دفعه^۱ به زیارت بیت الله الحرام و حرم محترم رسول کرام (ص) روی گذاشت. اراده مجاورت در عتبات عالیات را دارد و امید که جناب احدیت او را محفوظ و پاینده بگذارد.

بیست و یکم: ستوده خانم حرم سرای جلالیت، حضرت بیگم خانم، صبیّه مرضیه امام قلی خان افشار که بیگلربیگی ولایت ارومی آذربایجان بوده و والده محترمه نواب قاسم میرزاست، که کلک سخن سرای احوال او را مفصلاً ذکر نموده است. خاتونی بزرگ منش و بانویی نیکوروش بود و آثار بزرگی و نجابت از افعال پسندیده او کالشمس فی رابعة النهار همواره تراوش می نمود. در دار دنیای فانی کامی از زندگانی ندیده و با چندین هزار حسرت در حجله خاک آرمید.

بیست و دوم: خجلت ده شمس و قمر، حضرت قمر نسایبگم، صبیّه مرضیه حسین قلی خان و نبیره امام قلی خان افشار است و بعد از وفات عمّه معظمه، آرایش ایوان قبول شاهنشاه تاجدار. او نیز چون عمّه برگزیده، صاحب اخلاق ستوده و بعد از وفات آن مستوره، اوضاع و مخلفات او را پرستاری می نموده است. والده محترمه نواب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است و در دارالخلافة طهران، ضیاع و اوضاع فراوان [دارد].

بیست و سیم: دوستدار بهترین زنان، حضرت نسا باجی خانم. اصلش از محال طالش و آباء و اجدادش از معارف ارباب [۵۶۰] رزم و چالش. چون اولادی از ذکور نداشت، لهذا حضرت اعلی در زمان طفولیت نواب ظل السلطان، او را به تربیت و پرستاری وی گماشت. رفته رفته به والده علی شاه مشهور و [از] این نسبت شریف، زبانزد اهالی نزدیک و دور شد. او را یک صبیّه بود و از قراری که مذکور گردید، با علی محمد خان دولوی قاجارش عقد نمود.

بیست و چهارم: نیکوتر زنی از نسوان روزگار، خیرالنسا خانم، صبیّه مرضیه

مجنون خان بازوکی کرد ساکن قریهٔ پلشت^۱ ورامین ری و از چهر زیبا و قد رعنا، آرایش ایوان کی بود. در ایام دولت خاقان مغفور، در اندرون عصمت دستور با کمال جلالت و احترام زندگانی می نمود. بهره [ای] از اولاد به جز یک دختر نداشت و آن را هم از قراری که مذکور شده به عقد دایمی ابراهیم خان ناظر، خلف مرحوم صدر اصفهانی گذاشت. بالجمله، مادر و دختر هر دو در مرتبهٔ کمال، معصومه و عقیقه‌اند و با کمال قدرت توانایی، به غایت بردبار و ضعیفه. امید که روز به روز بر مسند زندگانی متمکن و از حوادث ناگهانی ایمن باشند.

بیست و پنجم: بهترین بنتی از بنات امهات و آباء، حضرت ننه خانم، بنت مرضیهٔ محمدخان مازندرانی بازواری بارفروشی که در اصل خراسانی بوده و همشیرهٔ محمد مهدی خان المتخلص به شحنه، که سال‌ها در دارالعلم شیراز و دارالسلطنهٔ اصفهان متدرجاً شحنگی و سرداری و یوزباشی‌گری می نموده است. این مستورهٔ معظمه در مرحلهٔ محرمیت در حضرت خاقان مغفرت آیت، دخلی به نسوان دیگر نداشت و اوقات شبان و روزان خود را پیوسته به انجام خدمات اختصاصی حضرت اعلیٰ می گماشت. حریف خواب بود و انیس بیداری. رفیق راحت بود و شفیق بی قراری. هنگام صحبت حبیب بود، در وقت علت طیب. در غذاهای حضوری تصرف می کرد و در البسهٔ ضروری کمال تلطف به عمل می آورد. تا او حضور نمی داشت، اوضاع ستهٔ ضروریه به هم نمی گذاشت. از معزی‌الیها دو صبیّه به وجود آمد که از قرار نگارش دو امیرزادهٔ عالی شأن، یعنی دو موسی خان نام ایشان را خواستگاری می نمودند و هر دو داماد ناکام در عالم بدانی به عالم جاودانی رفته به استراحت غنودند. مستورهٔ معظمه را زیارت مکهٔ معظمه به خوش‌ترین وجهی روزی گردیده، همچنین از زیارت سایر روضات مقدسه به کمال خرمی و بهروزی رسید.

بیست و ششم: بهار گل بدن و نگار سیمین تن، حضرت گل بدن خانم الملقبه به

۱. شهر پاکدشت امروزی در شرق تهران

خازن‌الدوله العلیه و والدۀ معظمۀ نَوَّاب شاهزاده بهمن میرزا الملقب به بهاء‌الدوله البهیّه است. در روزگاری که سلطان سعید شهید به خرابی ولایت تفلیس شتافت، این مستوره و جمعی دیگر از ترسازادگان را یکی از کسان مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی به اسیری دریافت. از جملۀ جواری جناب اسداله خان ولد اعتمادالدوله مذکور شد و بعد از ظهور حادثۀ حاجی مزبور، منظور نظر شاهنشاه عدالت دستور آمد. از فرط زیبایی رخسار و شیرینی گفتار و رعنائی رفتار، در قلب همایون به محبوبیت جا کرد تا رفته رفته از رتبۀ صندوقداری حرم محترم نام برآورد. قبل از لقب خازن‌الدوله‌گی، سجع مهر قبوضش چنین بود:

سجع مهر معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان

بعد از آن‌که ترقیات عظیمه به جهت او حاصل گردید و از لقب ارجمند خازن‌الدوله‌گی به اعلیٰ مدارج مباهات رسید، کروات نقدینه و جواهرآلات ثمینه و ظروف و اوانی زرّینه و سیمینه و مسینه و طاقه‌جات پشمینه و البسه و اقمشه و فروش زرّین و سیمین و ابریشمین و غیره و انواع قطعات یشم و بلورین و ساعات و سایر صنایع هفت اقلیم و مصاحف و دعوات و کُتُب و مُرقّعات از [۵۶۱] علوم و خطوط متنوّعه و اسلحه و ادوات و جلود حیوانات و صنایع استادان صورت‌نگار و بدایع میناکاران مانی آثار، از یک‌صد‌کرور بدون ثبت و سیاهه تحویل او بود و بالاستقلال والانفراد با حصول اعتبار زیاده در هر یک دخل و تصرف می‌نمود، ولی از فرط دیانت و امانت‌پوشی، خردلی و دیناری از اسباب تحویلی را بدون اذن و اجازه حضرت سلطنت به احدی، حتّی ولدان و نزدیکان خود نمی‌داد و حَقُّه این اسرار را در نزد احدی سر نمی‌گشاد.

لمؤلفه:

هر آن پیکان کزان مژگان کنی در سینه‌ام پنهان
نگه دارد دلم از جان بلی خازن امین خوش‌تر
بالجمله، معزی‌الیها سالیان بسیار در اندرون همایون با کمال عزّت و اعتبار

می‌زیست تا بر فقدان بخت و قضیه‌هایله صاحبقران با تاج و تخت، از ابر دیدگان مانند باران نیشان گریست. چون بعد از رحلت خاقان مغفور، در اندرون همایون کاری نداشت، لهذا روی عزیمت به زیارت کعبه امم گذاشت. در اوقات نگارش این نامه مراجعت کرد و از نزول به اندرون همایون و توقف در مسکن قدیم نام برآورد.

بیست و هفتم: طاوس زرین تاج خوش خط و خال ریاض ملاحه، حضرت طاوس خانم الملقبه به تاج الدولة العلیه. مخدره‌ای است اصفهانیه و والده ماجده نواب سیف الدولة البهیه. طاوس زرین مآلی بود در روضه بزم شهریار جهان و طوطی خوش خط و خالی در قفس آغوش پادشاه زمان؛ همای همایون بختی بر عرشه تخت حضرت ظلّ اللهی سایه افکن و شهباز جنگال سختی در اوج هوای شاهنشاه بال زن؛ عنقای قاف نیکویی و عندلیب باغ خوب‌رویی بر شاخسار سرو ریاض و دولت؛ تذروی خوش رفتار و در کوهسار دیار عزّت، کبکی پر نقش و نگار. دل‌های مشتاق در چمنزار فراقش، قبره^۱ آثار لرزیدی و جان‌های عشاق در دام اشتیاقش، گنجشک صفت به خود تپیدی^۲. از فرط ملاحه و حلاوت، شور شیرین در جهان انداخته و شیرین آسا به دلربایی خسرو زمان پرداخته است. محبوبه [ای] که در بسیط خاک آفریده، همسر نداشتی و از فرط محبوبیت و طنّازی، لحظه [ای] دارای دوران را از یاد خود فارغ نگذاشتی. نعم البدل مستوره مرحومه طوطی خانم^۳ بود که در بدایت دولت قاهره رتبه محبوبیت داشت و در بحبوحه جوانی، وداع سرای زندگانی کرده هزاران داغ حسرت بر قلب دارای دوران گذاشت. مقبره [ای] در باغ واقعه در سمت مغربی بقعه شاهزاده عبدالعظیم به جهت او ساخته و قاری و خادم با مرسومات و ادراتات سالیانه پرداخته آمد. این طاوس رعنا بر آن طوطی زیبا افضل شد و در حقیقت آن ثانی و این اول.

بالجمله، عمارات ملوکانه متعدده بر حسب فرمایش خدیو زمان به جهت نشیمن او ساخته شد و در اندک زمانی سراپرده عزّت و محبوبیتش سر بر اوج چرخ برین

۱. چکاوک

۲. ملی: «تپیدی»

۳. ملی: «طوبی خانم»

برافراخته، آستان علیّه اش مرجع اکابر و ملجأ اصاغر گشت و رتبه قابلیتش از هر چه بر زبان قلم آید، درگذشت. در مراسم ریزش و بخشش نام زبیده خاتون را اسباب و اوضاع در عرصه جهان نام برآورد. بدون اغراق، جواهرآلاتی که همواره اوقات زینت سر و بر می نمود، از روی قیمت ارباب خبرت زیاده از دو کروار بود. چرخ کبود بر خلاف آنچه هست و بود، با او بنای خوش سلوکی داشت و در فراوانی و زیبایی اولاد و عزّت و دولت زیاد و مرجعیت اهالی بلاد و محبوبیت شاهنشاه مروّت نهاد [۵۶۲] آرزویی در دل او باقی نگذاشت. آرزویی که گاهی پیرامون خاطرش می گردید و به وصل آن نمی رسید این که، در روزگار، همتایی از هیچ رهگذر به جهت خویش ندید. هنگام رحلت صاحبقران اعظم از دارفانی، در رکاب بود و چندی در دارالسلطنه اصفهان نزد ولد ارشد خود، نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمروای آن ولا توقف نمود. از فرط حسرتی که از فقدان بخت جمع آورد، سجع مهر خویش را بر صفحه نگین چنین نقش کرد؛ سجع مهر:

بر زمین ریخت فرق افسر تاج خاک غم کرد فلک بر سر تاج

اکنون باز از فرط معدلت شاهنشاه بنده نواز، احترامی به مرتبه کمال دارد و در همان عمارت اندرونی سرکار اقدس، اوقاتی به فراغت می گذارد.

بیست و هشتم: برگزیده بنت مادر ایام ننه خانم الملقبه به مهدعلیا؛ مخدّره [ای] مازندرانیه و والد مکرمه نواب کامران میرزا و اورنگ زیب میرزاست. والدش^۱ در آن ولایت دلاک بود و بعد از مقدمه نزول او به اندرون، برادرش عبدالله نام در سرکار همایون خاصه تراشی^۲ می نمود. چون بخت میمونش موافق افتاد، روزگارش بر مسند عزّت و محبوبیت تکیه داد. از فرط صباحت رخسار و ملاححت گفتار، منظور نظر صاحبقران نامدار گردید و در اندک زمانی به اعلیٰ مدارج عزّت و افتخار رسید. لقب

۱. تذکره خاوری: + «با برادر»

۲. خاصه تراش: سلمانانی مخصوص پادشاه (ر.ک: دهخدا، ذیل خاصه تراش)

مهدعلیا تا آن اوقات به هیچ‌یک از زوجات محترمه داده نشده بود و شاهنشاه آگاه از وفور محبت و میل خاطر، این لقب شریف را بر او اطلاق فرمود. در اندک زمانی صاحب مایه و پایه گشت و مراتب عزّتش از هر چه به گمان آید، درگذشت. اولاد امجدش از اناث و ذکور احترامی تمام داشتند و از وفور احترام، داغ رشک و غیرت در قلب خاص و عام می‌گذاشتند. بعد از وفات خاقان مغفور به زیارت مکه معظمه شتافت و با نیل مرام، مراجعت کرده در دارالخلافة طهران آرام یافت.

بیست و نهم: بازار حلاوت، تنگی پر از شکر ناب، حضرت نبات خانم از طایفه بنی اسرائیلیه دارالمرز مازندران و در حسن ملاحات نیکویی و صباحت، اعجوبه زمان و در سلک زوجات محترمه صاحبقران زمان بود. در سن هفت سالگی در حجر تربیت حضرت جعفرقلی خان عمّ کامران صاحبقران جهان پروریده شد و بعد از قتل جعفرقلی خان مزبور در حرمسرای سلطان سعید شهید آرمیده و از فرط طنازی و وفور غمازی، مهر از گنجینه دلربایی گشود و دل از دست صاحبقران دلباز به انواع طنازی و ناز ربود. بعد از انقضای اندک زمانی ز پرده‌ها^۱ به در افتاد رازهای نهانی. سلطان شهید که آلت مزاجت نداشت و این نوع زیبا شاهدان را در اندرون همایون بیکار نمی‌گذاشت، این مخدّره را با صاحبقران نامدار صیغه متاکحت خوانده، هر دو را بر مسند عزّت و کامرانی نشاند. رفته رفته از محاسن ذات و صفات کارش در آن حضرت، رونقی کامل یافت و به اعلیٰ درجه خانمیت و معقولیت [۵۶۳] شتافت. در اندرون اعلیٰ، صاحب دو اولاد شد و هر دو در سن طفولیت روانه دیار میعاد آمد. آن ستم‌زده از فقدان اولاد همواره دلتنگ بود و صاحبقران معظم نیز از فرط دلتنگی او در نگاهداریش تردید می‌فرمود.

بعد از طرد و قتل جناب مرحمت مآب حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتمادالدوله دیوان اعلیٰ که مسند وزارت به وجود فیاض الجود حضرت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم آرایش دید، صاحبقران معظم با التفات، باطن و ظاهر را

درباره آن وزیر مکرم به مرتبه کمال رساند. مستوره محترمه را به همخوابگی او برگزید. به قانون شریعت مطهره، عقد دائمی آن هر دو را با هم بستند و با اوضاعی شایسته و ساعتی خجسته از حرمسرای سلطنت به حریم حرمت وزارت نقل و تحویل کرده به عزت و کامرانی با هم نشستند. در مدت دولت خداداد این نوع التفات، درباره هیچیک از اُمَنای شوکت قوی بنیاد دست نداد و این خاتم اقبال در انگشت هیچیک از وزرای نیکو نهاد به این نیکویی نیفتاد.

بالجمله، روز به روز اعتبارش به اندازه [ای] رسید که با زوجات ملوک اطراف [و] مخدرات فرماندهان اکناف کارش به مراوده مکاتبه کشید. ناظم امور شوی فرخنده خوی گشت و از وفور کفایت و کاردانی، نام نیکش از اقصی بلاد عالم درگذشت. بعد از وفات روح معظم، اعنی صدراعظم، به زیارت بیت الله شتافت و پس از مراجعت با اقطاع و اوضاع فراوان در دارالخلافه طهران به فراغت آسودگی آرام یافت. چند سال نیز در عهد این دولت معدلت آمیز زنده بود. بالاخره از اجل حتمی وداع سرای زندگانی را نمود. تاریخ وفات او از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

تسیغ ستم بر آمد جانها ز بُن درآمد	جسم ستم‌کشان را انداخت در تلاطم
زهر بلا اثر کرد در جان خلق سر کرد	نام نبات خانم از روزگار شد گم
حیف از چنان عقیقه کز کثرت وظیفه	بود از نعیم خوانش ایام در تنعم
از شهریار عالم همت به صدر اعظم	ایام عمر می‌زیست با شوکت و تحشم
از لطف کان گوهر وز چشم کوه آذر	از حلم رشک اغبر وز جود شرم قلزم
اندیشه‌های جودش قطاع نسل دریا	افسانه‌های نغزش افسون نیش کزدم
هم صاحب فراست هم مالک کیاست	محرم به کعبه دوست با دوست در تکلم
بی بهر و گر چه ز اعقاب لیکن بماندش نام	از بس که کرد نیکی از نیکویی به مردم
گشتند حوریانش رهبر به سوی جنت	در خاک وقت خفتن گفتند لا تَنم قُم
تاریخ فوت او را شد خاوری طلبکار	اندیشه گفت بادا حیف از نبات خانم ^۱

سی‌ام: پری بلندپرواز بنت‌النشاط شاه جهان، حضرت شاه پری خانم الملقبه به

۱. در تذکره خاوری این قطعه وجود ندارد.

سردار از طایفه مجوسیّه [۵۶۴] یزد و کرمان است و والدۀ مکرمه نواب ملک ایرج میرزا شاهزاده رفیع مکان. از وفور اطلاع بر انواع صنایع رامشگری و کمال وقوف در اوضاع و ادوار فنون خنیاگری، بر مطربان و بازیگران حرم محترم شهریاری سالار شد و به سبب قابلیت فطری، آن طایفه زهره آیین را سردار آمد. در هر فنی از فنون خنیاگری بر مطربان و بازیگران زیاده ماهر است، خاصه در فن رقص که مهارتش به همگنان ظاهر. هرگاه کلک دوزبان خواهد به ذکر هر یک از مطربان و رامشگران بزم همایون پردازد، و هر آینه خود را از سیاق وقایع نگاری باید عاری سازد. عدد ایشان را خدای یکتا داناست و تفصیل احوال جمع ایشان، خارج از حوصله دانایان توانا. تا چون غرض کلی ازین فصل ذکر زوجات مکرمه بود و این مستوره نیز به سبب سرداری بازیگران در سلک مخدرات معظمه، لهذا نام او را درین مقام ایراد و موازی هشت نفر دیگر از رامشگران صاحب صنعت را نیز در تلو نام او مذکور و مسطور نمود.

[زنان رامشگر دربار همایون]

اول: زهره چرخ^۱ رامشگری، باجی مشتری از مطربزادگان شیرازی است و عرصه روزگار از آوازه حسن آوازش پرآواز. بدون اغراق از عمارت قصر قاجار که در نیم فرسنگی دارالخلافت طهران واقع است، در لیالی بهار و تابستان، صوت دلپذیرش به گوش هوش ساکنان شهر رسیده و حقیر خود نیز شنیده‌ام. به علاوه حسن صوت، سه تار را نیز خوش می‌نواخت و از طرز حرکات شیرین به دلربایی صاحبقران با تمکین می‌پرداخت. محبوبیت او در نظر شاهنشاه جهان از وفور اولاد اناث و ذکور مدلل و مشهور است و اسامی هر یک در محل خود مذکور.

دویم: شورا فکن بزم چرخ مینایی، استاد مینا از اهل اصفهان و او نیز چون مخدّره مذکوره در حسن صوت [و] نواختن سه تار، برگزیده در میان امثال و اقران.

سیم: ناهید بزم صاحبقران معدلت بنیاد، استاد زهره اصفهانیه. الحق اسمش با مسمی هم آغوش و مقامات ادوار و اوتارش در صنایع نواختن کمانچه و سه تار و چهار تار رامشگری چرخ را چون دُرّ ثمین آویزه گوش. در فن موسیقی، استادی به این جامعیت در درگاه هیچ یک از ملوک نبوده و در طریق نوازندگی، هیچ رامشگری به طرز او سلوک ننموده است.

۱. تذکره خاوری: «بزم رامشگری».

چهارم: شکر فروش بازار ملاح، حضرت طوطی خانم؛ از طایفه الوار زند بود و در حسن صورت و طرز رفتار و قامت، در عالم امکان بی مانند می نمود. در رقاصی مهارتی به کمال داشت و مرغ دل شهریار جهان را در آشیانه زلف نگارین از آن حرکات شیرین دربند می گذاشت. از حدیث عشق دارای جهان با آن محبوبه زمان بر زبان جهانیان داستان‌ها بود و حضرت اعلی، اوقات توقف اندرون همایون را شبان و روزان در صحبت او صرف می نمود. چون هر نوشی را نیشی در مقابل و هر شهدی را زهری حاصل، لهذا در بحبوحه جوانی بر بهار وجودش باد خزانگی اجل ناگهانی وزید و در باغی که در جنب روضه [حضرت] عبدالعظیم واقع [۵۶۵] در ری است، به امر فرمانفرمای جم و کی آرמיד. مقبره [ای] بر سر مزارش به طرزی مطلوب ساختند و دو نفر قاری، با وظایف و ادرات دایمی، شبان و روزان در آن مکان به تلاوت کلام الله مجید پرداختند.^۱ این شعر از غزلی است که از زادگان طبع حضرت صباى ملک الشعرا، بر لوح مرمر مزار او منقور است و بر زبان خاص و عام مشهور.

ملک الشعرا:

ای خاک تیره این تن نازک به ناز دار شرم از نیاز خسرو گردون فراز دار

بنده مؤلف سنه^۲ تاریخ وفاتش را به طریق تعمیر بیان کرد و درین صحیفه یادگار را به تحریر در آورد.

لمؤلفه:

شد طوطی شیرین کار افسوس ازین گلزار شد طوطی^۳ شیرین کار
ز آوازه او ناهید خود چنگ نهاد از چنگ وز چهره او خورشید انوار فکند از عار
در بزم ملک بلبل بر چرخ ازو غلغل وز نقش^۴ جسد کاکل گیسو شرف زتار
آثاری ازو ناهید در محفل مینارنگ انواری ازو خورشید در عرصه دریا بار
از طایفه زندش فرخنده نسب عالی وز قاطبه دهرش زیبنده حسب آثار

۱. این عبارت تا عنوان پنجم در تذکره خاوری موجود نیست. ۲. ملی: «سر»

۳. ملی: «ز نقش»

۴. ملی: «با»

از شه طمعش کم بود ورنه به گه خواهش شاهنشاه عالم را زیبا بود استغنا ز اندازه اعزازش شد سرد همی عزت دل بُرد ز شاهنشاه با آن همه زیبایی آخر ز ستم گردون بگرفت ز شاهنشاه از حسرت دیدارش شه آه کشد از دل حیف است ملک غمگین از حسرت آن شیرین طوطی شکر گفتار آوازه زیبا داد پس خاوری از فکرت تاریخ چنین گفتا

آن شاه جهان بخشی، آن طوطی یک اظهار ورنه به کمر می بست از عشق رخس زَنار ز آوازه آوازش بُد گرم همی بازار طوطی و دل خسرو این نیز یک از اسرار گلزار کزین عرصه شمشاد نکو رفتار در توبه هجرانش چون سیم که اندر نار بهتر که درین ماتم خسرو نکشد آزار از خصمی این گردون وز گنبد آن غدار آوازه زیبا داد طوطی شکر گفتار

پنجم: دلبر نوشخند و شاهد، شاه پسند خانم؛ از مطرب زادگان شیراز است و والده معظمه نواب کیقباد میرزا و برادران سعادت انباز. در فن رقاصی اخص خواص بود و در محفل جشن شهریاری چون سرو برومند از باد بهاری رقاصی می نمود.

رباعی:

آراسته آمد و چه آراستنی دل خواست به عشوه و چه دل خواستنی
بنشست به می خوردن و برخاست به رقص هی هی چه نشستنی و چه برخاستنی^۱

ششم: طراز محفل ناز و نواز، شاه نواز خانم از طایفه بلباس و در لباس گردیت آدمی اساس است. مادر زن جناب میرزا علی هزار جریبی صدر الممالک است و کمال نیکویی و جمال را به اقصی الغایه مالک. او نیز چون زهره رقاص در بزم خاص به رقاصی مشغول داشت و از حسن این هنر، داغ [۵۶۶] رشک بر دل زهره ازهر می گذاشت.

هفتم: پرورده مهد صباحت، شاه پرور خانم؛ از اهل قراچه داغ آذربایجان است و صبیّه داداش بیک نایب فراش باشی و در نواختن چگور^۲ و سه تار، به رسم اتراک آن ولایت هنگام نواختن چگور، ترکانه حرکتی می نمود که از فرط شیرینی و ملاححت دل از

۱. این رباعی در تذکره خاوری نیامده است.

۲. از آلات موسیقی

کف ترک و تاجیک می‌ربود.

هشتم: پری بی‌پروای آینه‌خانه شاهنشاه سپهر تحشم، پری شاه خانم؛ از شاهدان ولایت ارمن و دلبری خسرو جهان را بغایت شکرریز و شیرین سخن بود. در فنون بازیگری بر حسب امر سلطان جهان سروری، بندبازی را اختیار نمود. والده نواب حاجی کیومرث میرزا الملقب به ابوالملوک است و این دو رباعی از زادگان طبع مؤلف، طریقه رسن بازی او را سلوک.

رباعیات:

آن شوخ که ختم کرده طنّازی را وز غمزه عیان ساخته غمّازی را
تا گشته رسن باز دلم در زلفش آموخته از دلم رسن بازی را

آن شوخ رسن باز به بالای رسن من کوفته سر چو میخ در پای رسن
از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش تا بر سر من پای نهد جای رسن

باب سیّم

در ذکر نبایری که در ایام سلطنت قاهره از صلب و بطن بنین و بنات
شاهره به جهت آن آرایش سریر دولت به هم رسید و زینت بخش
عالم امکان گردید و ذکر منسوبان و خویشان و متعلّقان

بدان که نبایر پسری و دختری آن زبینه افسر سروری از روی تحقیق، موازی
ششصد و هشتاد و پنج نفر است. موازی سیصد و چهل و سه نفر از آن ذکور و معادل
سیصد و چهل و دو نفر اناث می باشند و در ضمن این باب سه فصل است:

فصل اول

در ذکر نبایری که از صلب نواب شاهزادگان ذکور
به عرصه عالم ظهور آمده [اند].

بدان که عدد ایشان از قراری که درین رساله ثبت شده، ذکوراً و اناثاً موازی پانصد
و هشتاد و هشت نفر است که دویست و نود و شش نفر از آن ذکور و دویست و نود و دو
نفر اناث می باشند. هرگاه مؤلف خواهد به تفصیل تذکار احوال هر یک جدا جدا اقدام
نماید، این مختصر را گنجایش آن در قوه نیاید. اسلم آن که از هر فقره چند کس را که
صاحب اسم و رسم بوده و کارهای معظم در دولت معظم نموده اند، به تفصیل احوال
نگارد و بقیه را به نگارش اسم تنها موقوف گذارد. اسامی اناث را به سبب عدم فایده
موقوف داشت و قرار ذکر ایشان را به همان تذکار عدد تنها گذاشت و این فصل مشتمل
است بر چهل فقره:

فقره اوّل

در ذکر احوال اولاد امجاد نَوَاب مرحمت مآب ولیعهد مغفور
و نایب السلطنه مبرور عباس میرزا - طاب ثراه

مخفی نماناد که اولاد ذکور و اناث آن برگزیده امّهات و آباء بعد از وفات او موازی
چهل و هشت نفر بودند. موازی بیست و شش نفر ذکور و بیست و دو نفر از اناث. دو نفر
ذکور و اناث که منوچهر میرزا و زوجه محمد رضاخان ولد سهراب خان گرجی امیر تومان
باشند، وداع سرای زندگانی نمودند و از آن موازی چهل و شش نفر از آن طایفه علیّه
موجودند و زینت بخش عالم شهود.

اسامی اولاد ذکور از قراری است که به ترتیب سن مذکور می گردد:

اوّل: خورشید آسمان دولت و جمشید ایوان شوکت، سلطان السلاطین و خاقان
الخواقین المؤید من عندالله و المجاهد فی سبیل الله، السلطان محمد شاه قاجار - خلدالله
مُلکّه و سلطانه الی یوم القرار - اعظم و اسنّ و ارشد نبایر خاقان مغفور و وقایع دولت
روز افزونش - ان شاءالله المجید - در تاریخ جدید مذکور و مسطور خواهد شد. چون این
روزنامهچه همایون مبنی بر وقایع ایام آن دولت [۵۶۷] میمون است، لهذا احوالات آن
زمانش در این رساله مقرون. در سنّه یک هزار و دویست و بیست و دو (۱۲۲۲)
[هجری قمری]^۱ از بطن معظمه صبیّه مکرمه مرحوم میرزا محمدخان دولوی قاجار
جلوه گر عالم ظهور گردید. از فیض تربیت خاقان مغفور و ولیعهد مبرور، در اندک زمانی
به مراتب علیای فطانت و متانت و رشادت و جلادت رسید و در مراتب ادبیات و
حکمت و نقاشی و خطاطی بی نظیر شد و در علوم مهندسی و قوانین نظام و مشق، بدان
قانون و قوام آوازه اش عالمگیر. در سنّه یک هزار و دویست و سی و پنج (۱۲۳۵)،
حسب الامر صاحبقران با تاج و گنج، به جهت سورِ پُرسور خویشتن به دارالخلافه طهران
آمد و از قراری که در این تاریخ میمون ذکر شده جشنی مهتا به جهت او مهیا و صبیّه

۱. تذکره خاوری: + «ششم شهر ذیقعد الحرام»

مرضیه امیرکبیر محمد قاسم خان که از نبایر دختری صاحبقران است، به حباله نکاح او مقرر و مهیا گشت و طنطنه کوس بشارت از گنبد دوار برگذشت.

در ایام حیات والد بزرگوار خویش، متدرجاً در ولایات همدان و قراغوزلو و اردبیل و مشکین و قراچه داغ و کرمان و خراسان حکمروا بود و در هر یک از این ولایات، به نشر عدالت و مروّت و سخاوت و وفور عصمت و پاکدامنی و ظهور عبادات شاقّه به درگاه حضرت یزدانی اقدام می فرمود. در توقیر علما و ترویج فرایض و سنن ملت بیضا، ید بیضا داشت و رعایت ارباب ذوق و عرفان نیز به سبب شوق فطری از کف نمی گذاشت. از عموم اهالی ایران چنان جذب قلبی به عمل آورد که هر تن از روی تفأل او را ولیعهد ثانی خطاب می کرد. ارباب جفر و اصحاب نجوم سالیان دراز بود که سلطنت او را از روی تفأل حکم می کردند و این معنی را به دلایل نجومی ثابت می آوردند. امید که عمر بی اعتبار چندان وفا نماید که مآثر این عهد خجسته مهد نیز چون آثار آباء و اجداد بزرگوارش در تاریخ جدید به تحریر آید. تاریخ تولدش را وقتی بر حسب فرمایش، مؤلف مرقوم داشته و یادگار درین صحیفه نگاشته.

لمؤلفه:

شاه جهان محمد چون از رحم بر آمد
با بخت خویش فرمود شاهنشاه دیارم
عالم مسخر من کز جود و از رشادت
هم صاحب یمینم هم مالک یسارم
بر فرق دوست تاجم در دست او صراحی
در قلب خصم نیشم در چشم او غبارم
زارم عدوی شوکت، این است آرزویم
خوارم حسود دولت، این است اعتبارم
در مهد ماه پاره، در عهد مهر پرور
از چرخ سرفرازم، از بخت کامکارم

چون تاج کی شود روم بر فرق داد خواهم
 در زیر پی بود هند چون خِنگِ راهوارم
 در بزم داد خواه و در عدل دادپروور
 [۵۶۸] در رزم پایدار و در عهد استوارم
 اندر زمان خُردی آموزگار دانا
 ایام لوح دانش ببنهاده در کنارم
 از بخت کامکار و از تخت نام آور
 در دهر پادشاه و بر خلق شهریارم
 هم اولیای خود را چون راح در ایغام
 هم آن نیای خود را چون شمع بر مزارم
 از دولت خواقین در ملک کامرانم
 وز شوکت سلاطین در دهر کامکارم
 در بوته شهادت آتش نسوزدم هیچ
 سالم بمانم از تاب چون زرّ خوش عیارم
 در عالم چه و چند حیرانم ای خردمند
 تاریخ سال او را چون خاوری نگارم
 آن شاه پر فطانت، تاریخ سال میلاد
 از لفظ خویش فرمود خاقان به روزگارم^۱

دوم: ترساننده ترک تیغ بندسپهر، نواب بهرام میرزا؛ جوانی است بغایت مطبوع و زیبا، در کمالات عربیت و خطاطی با نصیب است و در تواضع و حسن اخلاق به افراطی عجیب. چندی در ایام حیات ولیعهد غفران سمات، حکومت ولایات خوی و قراچه داغ را نموده و بقیه زندگانی، سفرراً حضراً، ملتزم رکاب آن جناب بوده است. در بدایت این دولت عظمی به ایالت و ولایات کرمانشاهان و لرستان و خوزستان رسید و پس از آن

۱. در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست.

صاحب اختیار قزوین گردید. در آخر مرحله حکومت، به ولایت قمشه قناعت کرد و از آن نیز گذشته در دارالخلافه اقامت به عمل آورد.

در سنه یک‌هزار و دویست و شصت و پنج، حسب الامر شاهنشاه با تاج و گنج ناصرالدین شاه، که مرحمت دستگاه محمدشاه را خلف ارجمند است، به فرمانروایی مملکت فارس بهره‌مند آمد. امید که ابدالآباد بر مسند ایالت این مملکت سربلند باد.^۱

سوم: نواب جهانگیر میرزا است که در ایام حیات والد بزرگوار، حکومت ولایات ارومی و خوی و اردبیلش ضمیمه یکدیگر نصیب بود و با اهالی آن ولایات رفتاری بر وجه احسن می‌نمود و از قراری که مشهور است، فقرا و مساکین غریب و بومی را بسیار رعایت می‌کرده و شب‌ها به دوش خویش آذوقه به منزل ایشان می‌برده است. بعد از رحلت خاقان مغفور، ناینبایی دیدگان بر حبس اردبیلش افزود و پس از آن حسب الامر در محال تويسرکان به استراحت غنود.^۲

چهارم: ثانی اسفندیار روین‌تن، نواب بهمن میرزا از بطن مرضیه والدۀ معظمه شاهنشاه ممالک آرا [است]. در مقدمات علوم عربیت به غایت ماهر و دانا است. تذکره [ای] در جمیع اشعار شعرا نوشته است و هنوز ملاحظه نگشته. اراده تحریر تاریخی دارد که در روزگار به یادگار بگذارد. در ایام حیات ولیعهد مغفور به نیابت برادر [۵۶۹] سلطنت سیر در ولایات مشکین و اردبیل حکمروا بوده و در زمان این دولت ابد مدت قاهره در ولایات طهران و همدان و ملایر و بروجرد و کمره متدرجاً حکمرانی نموده است.

پنجم: ایرج بی مثال ایوان فریدون جهان، فریدون میرزا؛ ملک‌زاده‌ای است غیور و در مراحل غیرت و عصبیت، ثانی سلم و تور. در فنون کمالات ظاهری، از اطلاع در

۱. این عبارت آخر، از حاشیه نسخه ملک گرفته شده است؛ علاوه بر آن، نسخه ملی اساس، به حکومت قمشه در پایان سلطنت فتحعلی شاه اشاره دارد. در تذکره خاوری این موارد موجود نیست.

۲. در تذکره خاوری اشاره به کور شدن و زندانی شدن وی نشده است.

علوم ادبیّه و سایر رسوم عربیّه و نظم اشعار پهلوی و تحریر خطوط متنوّعه، رشک فرمای نقوش مانوی بی بدیل است و در مراسم رشادت و جلادت بی عدیل. در ایام ولیعهد مغفرت آیات به منصب ارجمند نایب‌الایاله گی مملکت آذربایجان سرافرازی داشت و در زمان این دولت روزافزون، به فرمانفرمایی ملک فارس نامزد گشته در دارالعلم شیراز بنای توقف گذاشت. با اهل آن ولایت نساخت و عاقبت به سبب هجوم عامه در ارگ محصور گشته لاعلاج به عزیمت دارالخلافه پرداخت. پس از چندی که اهالی مملکت، حکام دیگر را تجربت کردند روی باطن به سوی او آوردند. ولی هنوز سعی ایشان به جایی نرسیده و زیاده امور آن ملک پریشان است. با مؤلف کمال التفات را دارد و اکثر اوقات حضور را به صحبت کمالات می‌گذارد. مدایح او را حقیر بسیار سرود و قدری از آن را به جهت یادگار تحریر نموده است.

غزل:

کی بود ای دل که شام هجر سرآید	کوکب اقبال از دَرَم به در آید
نغمه زن آید به صحن باغ هزاران	زاغ به ویرانه رفته نوحه گر آید
جان ز تنم رفت دوست چون سفری شد	باز بیاید چو یارم از سفر آید
از خبر آمدن ز جسم رود جان	آه از آن دم که یار بی خبر آید
وعدۀ سحر داده است کوکب بختم	چند شمارم ستاره تا سحر آید
دل چو سگی خانگی و از سر آن کوی	بیشترش گر زنند، بیشتر آید
هجر تو ای شاه مایۀ ضرر آمد	وصل تو ای ماه دشمن خطر آید
موسی و عیسی ضرورتست به امت	کار نبوّت کجا ز کاهِ خیر آید
فتنه ضحاک کم شود ز فریدون	باش که تا نطع کاوه با ظفر آید
کی بود از لطف کردگار که این شعر	بر دهن خاوری ز سینه برآید
رفت چو فرهادبار یافت فریدون	دیو چو بیرون رود فرشته درآید ^۱

۱. در تذکره خاوری موجود نیست.

قطعه:

ای فریدون شه ترخّم به به اهل روزگار
 نیست باقی پادشاهی ترا جز تخت و تاج
 باغ و گلزار جهان را باغبانی چون تو نیست
 پرفشان کن شاهباز شوکت را بر سپهر
 ملک جم بی پاسبان بود این خدیو روزگار
 مدتی باد خزان این باغ را پژمرده داشت
 تربیت از مهر با هر نهالِ این چمن
 زندگی اهل ولایت را نظامی ده درست
 همّت نیکان ترا آورد در این سرزمین
 باطن خاصان به کار آید در این ره بی‌گمان
 داشت بر پا از لعینی چارِ قطب روزگار
 ای نخستین عقل آورد از تعین از تعب
 جانفشانِ تست طرز جان‌فزایی لازم است
 ارمغانی، جانفشانی را چه آوردی بیار
 کارها اندر نظر دارد برای اقربا
 زان میان یک تن منم از صدمه ظالم تباه
 نصفی افزون رفته است از سال و مرسوم به جاست
 دردها بسیار از حکّام سابق در دلم
 دستی از همّت به سوی خاوری می‌کن دراز
 هر چه با ما می‌کنی ز اجداد ماگیری عوض
 خواهم از گردون که بهر دفع ضحاک ستم

[۵۷۰] جاودان در روزگار از حکمرانی بایدت
 تاج و تخت از مهر و ماه آسمانی بایدت
 هان کمر بر بند کاینک باغبانی بایدت
 در هوای صید دولت پر فشانی بایدت
 گر چه خود شاهی ولیکن پاسبانی بایدت
 چاره بی‌مهری باد خزانی بایدت
 احتیاط افزون ز باد مهرگانی بایدت
 سال‌ها در این ولایت زندگانی بایدت
 با عموم نیک خواهان خوش بیانی بایدت
 کس نکرد این کار، رفع بدگمانی بایدت
 این زمان اندر تلافی آنچه دانی بایدت
 با چنین قطب دعاگو مهربانی بایدت
 میهمان تست طرز میزبانی بایدت
 در ازاء جانفشانی ارمغانی بایدت
 در رواج کار هر یک کاردانی بایدت
 التفاتی بیشتر با این فلانی بایدت
 چاکر شه را عنایت جاودانی بایدت
 درد دل را چاره از لطف نهانی بایدت
 وام خواهان مرا کوه‌زبانی بایدت
 کام بخشی کن شهاگر کامرانی بایدت
 چون فریدون آن درفش کاویانی بایدت

ششم: نواب اسکندر میرزا است که در تحصیل کمالات با شوقی بی‌متها. در عربی و خطاطی فی‌الجمله مهارتی دارد و اوقات را در دارالسلطنه تبریز به فراغت

می‌گذارد.

هفتم: نَوَاب خسرو میرزا، از بطن والدۀ نَوَاب جهانگیر میرزا است. از فراری که در اصل تاریخ نگارش یافته، وقتی بر حسب حکم صاحبقران زمان و صوابدید ولیعهد دوران، به سفارت دولت روسیه شتافته است [۵۷۱] و مدت شش ماه در عهد پدر خجسته اختر بر ارگ خرّم کرمان حکمروا بود و پس از آن مأمور به خراسان گشته، قلعه سلطان آباد ترشیز را به یک عزیمت مفتوح نمود. اکنون در ولایت توپسرکان با برادر بطنی نابینای خود جهانگیر میرزا، بنای هم‌چشمی گذاشته و پا را از آمد و رفت کوتاه داشته است.

هشتم^۱: مهین نبیره قهرمان دوران قهرمان میرزا؛ از بطن مرضیه والدۀ معظمه شاهنشاه زرین‌لوا و در هر مرحله از مراحل حسن اخلاق بی‌مانند و همتاست. در فنون عربیت خوبست و در صنعت نقاشی و صورت‌نگاری بی‌نهایت مطلوب. در عهد حضرت ولیعهد مغفرت مآب چندی در ولایت سبزوار حکمروا بود تا در عهد خجسته مهد این شوکت قاهره از حکمرانی کلّ مملکت خراسان و پس از آن از فرمانروایی ملک آذربایجان بر مراتب عزت و اعتبار افزود.

نهم: نَوَاب اردشیر میرزا؛ در ایام حیات پدر خجسته سیر مدتی در ولایت گروس به حکمرانی مستقرّ و مقررّ بود. در اوقات فرخندۀ ساعات این دولت جدید، چندی در دارالخلافت طهران و پس از آن در دارالملک طبرستان به حکمرانی قیام و اقدام نمود. در فنون خط و سواد و علوم مهندسی و نظام، معروف در میان همگنان است، بلکه سرآمد ایشان.

دهم: نَوَاب احمد میرزا، که برادر صلبی و بطنی حضرت جهانگیر میرزا و اکنون چون دو برادر بزرگ نابینا در ولایت توپسرکان بینواست.

یازدهم: نَوَاب جعفرقلی میرزا است و [در] دارالسلطنه تبریز مشغول فراغت و انزوا.

دوازدهم: نَوَاب مصطفی‌قلی میرزا است و او نیز برادر صلبی و بطنی نَوَاب جهانگیر میرزا.

سیزدهم: نَوَاب سلطان مراد میرزا برادر صلبی و بطنی نَوَاب فریدون میرزای نایب‌الایاله مُلک آذربایجان و فرمانفرمای مملکت فارس است. جوانی است مقبول و در مقبولی بی‌نهایت معقول. در حسن خط بی‌نظیر است و در مشق نظام، آوازه بی‌نظیرش عالم‌گیر - اللهم احفظه.

چهاردهم: تالی شاه منوچهر خورشیدچهر، نَوَاب منوچهر میرزا، از بطن برگزیده صبیّه مرضیه مرحوم علی‌قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدار است و در حُسن صورت و محاسن سریرت، از برگزیدگان نبایر آن شاهنشاه نامدار. در نگارش خط نستعلیق چندان ماهر است که حُسن مهارتش بر هر ذی‌شعور ظاهر. در مرحله عربیت نیز بی‌نصیب نیست و در حُسن اخلاق، خداوند آفاق داند که چیست. در بدایت این دولت خجسته، حکمروای دارالسرور بر وجوده و پس از آن در ولایات [۵۷۲] گلپایگان و خوانسار و نطنز و جوشقان، بر سایر همگنان افتخار نموده است. بالاخره در سنه یک‌هزار و دویست و پنجاه و چهار (۱۲۵۴)^۱ در بحبوحه جوانی در ولایت گلپایگان وداع سرای زندگانی کرد و مؤلف تاریخ وفات او را به این آیین به نظم آورد.

لمؤلفه:

دریغ از منوچهر خورشیدچهر	که روز جوانی به رفت از جهان
برادر بُدی در نسب شاه را	برابر به دارا و نوشیروان
ز شه داور جوشقان و نطنز	امیر لرستان و جرفادقان
چو در خرّم آباد مسکن نمود	از آن جا بشد مسکنش در جنان

۱. حاشیه تذکره خاوری: «رجب سال ۱۲۵۵»

پی سال تاریخ او خاوری بگفتا فغان از هلاک جوان^۱

پانزدهم^۲: پرویز روزگار و بهین نتیجه آباء و امهات هفت و چهار، نواب فرهاد میرزا است که گفتار شیرینش، شور در عرصه جهان انداخته و خیام احترام و احتشامش بر کوه بیستون^۳ فلک افراخته است. در کلام عرب و علوم نجوم و حساب و ادب و تحریر خطوط متنوعه، بی نظیر است. قوه حافظه اش در ضبط اشعار عربی و فارسی عالمگیر. رساله [ای] در شرح خلاصه الحساب خود نوشته و در روزگار یادگاری هشته است. در محاسن اخلاقش هر آنچه سرایم کم است و این خلق ستوده، مطبوع و مرغوب اهل عالم.

همواره در غیبت موکب همایون، فارس دارالخلافه بود و در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش، که فرمانروایی مملکت فارس به نام نامی نواب ولیعهد دوران ناصرالدین میرزا نامزد شد، شاهنشاه آگاهش از جانب سرکار ولیعهدی نایب‌الایاله آن مملکت فرمود. مؤلف این روزنامه همایون نیز در رکاب او روانه وطن مألوف شدم و از وفور الثقات حضرتش، مالک املاک موروثی اجدادی آمدم. تولیت بقعه متبرکه جناب سید امیر احمد بن امام الهمام موسی [بن] جعفر - علیهم السلام - که موروثی آباء عظام این صداقت فرجام و سال‌ها غضباً به دست بنی اعمام بود، از وفور الثقات حضرتش به دست آمد و این حسن عدالت و انصاف، گوشزد ابناء ایام از هر بلند و پست شد.

در آبادانی ملک و عمارات، میلی وافر داشت و کاخ و باغی در بالای سرباغ نو، احدائی نواب حسین علی میرزای فرمانفرمای سابق در خارج شهر شیراز ساخته نام آن را فرهادآباد گذاشت. تاریخی از مؤلف به جهت آن کاخ و باغ احدائی خود خواسته و چند شعری از کلام خویش بر تاریخ عمارت افزوده به نام خود رقم کرد و مؤلف هر دو تاریخ را در این صحیفه به جهت یادگار مرقوم آورد.

۱. این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲. ملی: «چهاردهم»

۳. ملی: «بی ستون»

[۵۷۳] تاریخ عمارت کاخ فرهاد

در زمان شه همایون بخت	آن‌که بختش چو خود جوان بادا
شاه با داد و دین محمد شاه	آن‌که چرخش در آستان بادا
هر برادرزاده در اقلیمی	کارفرما و حکمران بادا
جود فرهاد میرزا آراست	این عمارت که جاودان بادا
از ملک نایب‌الایاله فارس	ملکش از شاه بی‌کران بادا
باغ نو بود چون تنی بی‌جان	این عمارت در آن چو جان بادا
آسمان باغ و این عمارت ماه	ماه نو زیب آسمان بادا
گلستان باغ و این عمارت سرو	سرو هم زیب گلستان بادا
خاوری گفت سال تاریخش	زیب باغ نو این مکان بادا

تاریخ فرهاد آباد

به عهد دولت شاه جهان محمد شاه	که باد تا به ابد دولتش خرم
فکند باغ نوی عزم شاهزاده به فارس	که چون دو پیکر با باغ نو شده توأم
چو روی دلبر بس دلفریب و بس زیبا	چو عهد عاشق بس استوار و بس محکم
چو شد ز حضرت فرهاد میرزا آباد	چنین به ناگه از او جلوه یافت مکتب جم
دیر عقل ز تاریخ آن نمود سئوال	به سال خاوریش گفت به ز باغ ارم ^۱

شانزدهم: کان فیروزه جمال، نواب فیروز میرزا، گوهر رخشان کان صباحت است و لؤلؤ درخشان بحر ملاحظت. در نگارش خط نستعلیق مطلوبست و مهارتش در این فن شریف بغایت مرغوب. در بدایت این دولت قویم، به فرمانروایی ملک فارس نامور شد و پس از آن به حکمروایی دارالامان کرمان به غایت معتبر آمد.

هفدهم: نواب خانلر میرزا است که حسب الامر شاهنشاه زرین‌لوا، در

۱. هر دو قطعه در تاریخ فرهادآباد در تذکره خاوری موجود نیست.

دارالعباده یزد حاکم و فرمانروا بود. به غایت عاشق پیشه است و در هتک حرمت اشراف و اعیان و خونریزی ایشان بی اندیشه. میرزا محمد صدر جلیل القدر دارالعباده یزد را بی صدور خیانتی، به صدمه طناب^۱ ستم از میان برداشت و کس را آگاهی نه که نام این بی رحمی را چه گذاشت. از صدر دولت قاهره قریب به آن شد که حکم قصاص در رسد، بالاخره به صوابدید امنای شوکت باهره موقوف گشت و امیرزاده آزاده از انصاف شاهنشاه مروّت همراه ازین حادثه درگذشت. تاریخ قتل [۵۷۴] میرزا محمد صدر مذکور از کلک مؤلف تراویده، یادگار را در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

که بود روز وصالش به روشنی شب قدر	بدا مفارقت میرزا محمد صدر
جهان به صف نعال و جناب صدر به صدر	به محفلی که بدی کاینات را محضر
چنانکه پرتو مهر او فتاده بر مه بدر	ز آفتاب ضمیرش گرفته مهر ضیاء
بریخت خورش از فرط ظلم و کثرت غدر	بر او برادر اعیانی ملک شد خصم
زهی عدالت و داد و خهی جلالت و قدر	رسید حکم قصاص از شهنشه ایران
شهید جور عدو میرزا محمد صدر	نوشت خاوریش به اسیر الم تاریخ

هجدهم: نَوَاب بهادر میرزا؛ اگر چه او را حقیر ندیده‌ام، ولی اسمی با مسمی از او شنیده‌ام - اللهم احفظه.

نوزدهم: نَوَاب محمدرحیم میرزا برادر صلبی و بطنی نَوَاب اسکندر میرزا است و در عریّت و حسن خطّ فی الجمله قادر و توانا [است].

بیستم: نَوَاب مهدی‌قلی میرزا برادر صلبی و بطنی نَوَاب خانلر میرزا است و در صغر سن به غایت با فطانت و ذکا [است].

بیست و یکم: نَوَاب حمزه میرزا؛ در جوانی و حسن صورت و دلربایی

بی‌منتهاست. شمارهٔ محاسن صورت و سیرتش را کس نداند که چند است و هر کس ببیند، داند که حمزه در کجا بند است. چندی حکومت ولایت قزوین با او بود و با اهالی از ادانی و اعالی بر وجه احسن زندگانی می‌نمود.

بیست و دوم: نَوَّاب ایلدرم بایزید میرزا برادر صلبی و بطنی نَوَّاب خانلر میرزاست. در سالی که از حسن جلادت و رشادت حضرت ولیعهدی، سرحدات مملکت روم تا ولایت ارزنة‌الروم به تصرف اولیای دولت ابد ملزوم درآمد، این ولایت به اسم یکی از سلاطین قدیم آن ملک مسمی افتاد.

بیست و سیم: نَوَّاب لطف‌الله میرزا، از بطن مطهرهٔ صبیّه علی‌قلی خان عم صاحبقران معدلت فرجام و برادر مرحوم منوچهر میرزای ناکام است.

بیست و چهارم: نَوَّاب محمدکریم میرزا؛ از بطن برگزیدهٔ والده نَوَّاب جهانگیر میرزا، پنجمین ولد است و با وجود طفولیت، در مراتب فطانت و ذکا بغایت معتبر و معتمد.

بیست و پنجم: نَوَّاب جعفرخان؛ در بطن واحد است و در حسن و جمال منفرد.

بیست و ششم: نَوَّاب عبدالله‌خان؛ برادر صلبی و بطنی نَوَّاب حمزه میرزا و با کمال زیرکی و ذکا است.

فقره دوم

در ذکر اولاد امجاد نَوَّاب شاهزادهٔ افخم علی شاه الملقب به ظلّ السلطان

عدد ایشان بیست و دو نفر، ده نفر از آن ذکور است و دوازده نفر اناث. اسامی و احوال ده نفر ذکور از قراری است که مذکور می‌شود:

اول: [۵۷۵] مالک سیف جلادت نَوَّاب سیف‌الملوک میرزا؛ زاده از بطن مطهرهٔ

صبیه مرضیه قهارقلی میرزای، خلف شاهرخ شاه افشار است و حسباً و نسباً امیرزاده والاتبار، مراتب جمال و کمال را در وجود مسعود جمع کرده و ازین جمع، تفرقه اهل جهان را اجماعاً به شگفتی آورده است. در مراتب شکل و شمایل با پدر بزرگوار خود مقابل است و پدر بزرگوارش نیز با خاقان مغفور متماثل. در بدایت سن طفولیت، عندلیب بزم خاقان جنت مکان بوده، از فرط ملاحه و صباحت، لحظه به لحظه هوش از خاطر همایون می رבוده [است]. شعرای رکاب، قصاید غراً در تعریف و توصیف او می پرداختند و خود را به این وسیله منظور نظر اعلی می ساختند. چون سرکار ولیعهد جنت صدر^۱ را با نواب ظل السلطان محبتی خارج از مرحله عاشقی حاصل و ملاقات آن برادر از جان بهتر را پیوسته طالب و مایل بود، لهذا امیرزاده معزی الیه را به سبب وفور شباهت به پدر بزرگوار از صاحبقران تاجدار تمنا نمود. از بدایت تا نهایت در ملک آذربایجان در خدمت عم جلالت نشان به سر می برد و طریق رضاجویی آن حضرت را با اقدام و اهتمام می سپرد. پس از چندی به شرف مصاهرت آن سرکار مشرف گشت و چون مخدّره معظمه اش از بطن مکرمه والده شاهنشاه معظم - خلد الله ملکه - بود، صیت افتخارش از کعبه دوار درگذشت. چندی متدرّجاً به حکم ولیعهد مغفور در ولایات قراچه داغ و اردبیل و دارالامان کرمان حکمرانی کرده و از فرط محاسن رفتار، سر به نیکنامی برآورده است. در فنون مهندسی و اطلاع از مشق نظام و اکثر فنون سپاهی گری، مهارتی کامل دارد و اکنون اوقات شریف را در ولایت قزوین به فراغت می گذارد.

دویم: نواب محمدحسین میرزا؛ او نیز از بدایت تا نهایت در حجر تربیت عم بزرگوار خویش سرکار ولیعهد مغفرت کیش می بوده و ایضاً از مصاهرت آن حضرت فرق بر اوج عزّت سوده است. چون زوجه محترمه اش، همشیره صلبی و بطنی نواب نایب الایاله فریدون میرزای فرمانفرمای مملکت فارس است، لهذا در این عهد خجسته مهد مأمور به آن ولایت گردید و از ایالت ولایت کوهکیلیه به اعلی مدارج

عزت و اعتبار رسید. بعد از اخراج نواب فریدون میرزا از شیراز، او نیز عزیمت دارالخلافه نمود و در دربار دولت جاوید به کام دل ییاسود.

سیم: نواب سیف‌الدوله میرزا است که از بطن والده معظمه نواب سیف‌الملوک میرزا و مانند برادران، تربیت یافته [۵۷۶] دست مرحمت پیوست حضرت ولیعهد جنت‌آرا، او نیز به مرتبه مصاهره آن حضرت سرافراز است و چندی در دارالعباده یزد به حکم ولیعهد بهشت مهد، نوای حکمرانش بلند آواز[ست].

چهارم: نواب محمد طاهر میرزا؛ امیرزاده‌ای است با کمال و در مقدمات عربی و نظم اشعار فارسی در میان اقران و امثال، بی‌مثال. در فنون سواری و تیراندازی سرآمد همگنان است و در حسن اخلاق و رسم وفاق، اعجوبه زمان. چون اختیار ولایت خوانسار^۱ عراق در عهد صاحبقران آفاق با نواب ظل‌السلطان بود، لهذا امیرزاده معزی‌الیه مدت سه سال به نیابت پدر خجسته خصال در آن ولایت حکمرانی نمود.

پنجم: نواب شجاع‌الدوله میرزا و یکی از بنات معظمه سرکار ولیعهد مغفور، مخطوبه آن امیرزاده بی‌همتا. جوانی است متعارف و مبادی آداب و از بطن والده معظمه نواب سیف‌الملوک میرزای والاجناب. چندی در ایام حکومت برادر خویش سیف‌الدوله در دارالعباده یزد به سر می‌برد و بعد از قضیه خاقان مغفور فراراً طریق دارالخلافه را در سپرد.

ششم: نواب داود میرزا؛ آوازه حسن و ملاحظت، چون صیت حسن و حسن داودی عالمگیر است و در مراتب حسن اخلاق و رسم وفاق، بی‌نظیر - اللهم احفظه.

هفتم: یوسف مصر خوب‌رویی، نواب یعقوب میرزا است که از شرم مهر جمالش، ماه کنعان سپهر خود را سرنگون در چاه مغرب انداخته و زلیخای زمانه، اندوخته مرور و دهور خویش را در خریداری او در باخته است.

هشتم: نَوّاب ابوالقاسم میرزا.

نهم: نَوّاب ابوالحسن میرزا.

دهم: نَوّاب ابوالفضل میرزا؛ این هر سه بزرگوار که در آخر کار نوشته شده، از بطن مخدّره [ای] از اعیان دارالایمان قم و با وجود صغر سنّ، در روشنی و بها، نورافزایی افلاک و انجم‌اند.

فقره سیم

در ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نَوّاب شاهزاده مغفرت مآب محمدعلی میرزا
الملقب به دولتشاه

عدد ایشان بیست و چهار نفر، که ده نفر از ایشان ذکور و چهارده نفر اناث می‌باشند. اسامی ده نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: امیرزاده با نوای عراق و حجاز، نَوّاب محمدحسین میرزا الملقب به حشمت‌الدوله العلیه؛ از بطن برگزیده صبیّه مرحمت پناه احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه، جلوه‌گر عرصه ظهور و شهود و وجود سعادت نمودش، رونق‌افزای عالم وجود و شهود آمد. نَوّاب دولتشاه مغفور از فرط محبّت موفور، همّتی بزرگانه بر تربیت او بست تا در اندک زمانی امیرانه بر مسند کمال و جلال نشست. لوازم امارت و شاهزادگی را که عبارت از سخاوت و شجاعت [۵۷۷] و حسن تدبیر و جذب قلوب برنا و پیراست، با هم جمع ساخت و سرّاً و جهراً، به ترویج و تجدید رسوم و آداب پدر بزرگوار پرداخت. در ایّام حیات والد ماجد، به والی‌گری ولایت لرستان فیلی سرافراز بود و همواره اوقات در قصبه خرّم‌آباد اقامت می‌فرمود. بعد از قضیه هایلّه والد ماجد، از قراری که در اصل این دفتر نگارش یافته، ولایات موروث را صاحب گردید و از تصاحب در ولایت مندلیج بغداد، صیت اقتدارش به اطراف عرصه جهان رسید. چندی در عهد دولت صاحبقران

آفاق، شاهزادگان عراق، تخم خلاف وی را در مزرع نفاق کاشتند و از قراری که به تفصیل در مقام خود نگارش یافته، به جز خرمن بی‌حاصلی، حاصلی برنداشتند. از مصاهرت حضرت ولیعهد زمان سرافراز بود و پس از فوت زوجه محترمه مزبور، صبیّه مرضیه [ای] از نَوَاب ظَلّ السلطان را نکاح نمود.

طبعش در نظم و نثر عربی و فارسی بغایت مربوط است و سلیقه‌اش در شناسایی اقوال و قایلین، به نهایت مضبوط. حسن تحریر و تقریرش بر محسنات ضمیر منیر دلیلی روشن است و مجلس آرای او در حضور بزرگان و خردان بر مراتب کفایت و کاردانی او برهانی مبرهن. در انشاد شعر، حشمت تخلّص می‌نماید و الحق درین فن، گوی پیشی از همگنان می‌ریاید. چندی در ایام این دولت خداداد در دارالارشاد اردبیل محبوس بود و اکنون چندی است در تبریز به حکم شاهنشاه معدلت‌آمیز به استراحت غنوده است - اللهم احفظه.

دوم: عالم علوم نفسانی و روحانی مؤید به تأییدات حضرت سبحانی، نَوَاب طهماسب میرزا الملقّب به مؤیدالدولة العلیّه و المتولّد من بطن المخدّرة الشیرازیه. امیرزاده‌ای است که جهان معنی را به منزله جانست و عالم صورت را به مثابه روح روان. در فنون حکمت، ارسطوی ثانی است و در اصول ملّت، ثانی علامه دوانی. ادیبی ارباب است و در علوم ادبیات از السنّه ثلاثه عربی و فارسی و ترکی با نصیب. ضمیر منیرش، مهبط انوار غیبی و تقریر دلپذیرش، مظهر اسرار لاریبی است. محفل آرای بزم خردمندانست و ملالت زدای خاطر مستمندان. آزاده سروی است که در جویبار تربیت دو خرّم بهار ریاض خلافت نشو و نما یافته و رعنا تذروی است که بر شاخسار مکرمت دو آزاده سرو بوستان سلطنت به ترنّم و تفنّن شتافته است.

در بدایت حال، در خدمت پدر والاگهر تربیتی به کمال دید و به ایالت ولایت همدان رسید و پس از قضیه هایله والد بزرگوار، در حجر تربیت عم نامدار، اعنی حضرت ولیعهد مغفرت آثار آرمید. از رتبه مصاهرت آن قوه بازوی جلادت، بر جلالت افزود و از فرط زیرکی [۵۷۸] و دانش و رفتاری از روی فطانت و بینش، عم بزرگوار را

زیاده از پدر عالی‌مقدار به خود مایل گردانید. در اسفار خیر آثار غزا و جهاد با طوایف روسیه و رومیه و ترکمانیه و غیره، ملتزم رکاب عمّ رشید بود و از قراری که درین روزنامه‌چه تحریر یافته، در قلع [و قمع] ترکمانیه و لایت سرخس، زحمات شاقّه تحمّل فرمود.

قطع نظر از کمالات نفسانی، در فنون لوازم جلادت، از قبیل اسب تازی و جولان بازی و تصرفات بدیعه در لوازم صیداندازی، با مهارتی^۱ کامل است و در هنگام محاورات، از طرز مکالمات، اسکات حریف حرف را با قدرتی شامل. در تجدید این دولت سدید، متدرّجاً به ایالت ولایات کاشان و همدان رسید. با مؤلف این روزنامه‌چه‌اش، لطفی افزون از غایت است و مراودت و موافقتی از بدایت تا نهایت.

سیم: نواب نصرالله میرزا الملقّب به والی، از بطن صبیّه مرضیه محمدیوسف خان والی لرستان فیلی؛ در شکل و شمایل شبیه پدر بزرگوار است و در حسن اخلاق و محاسن وفاق، اعجوبه روزگار. مدتی در حجر تربیت نواب حسام السلطنه العلیّه محمدتقی میرزا پرورش دید و از شرف مصاهرت آن عمّ بزرگوار، به اعلیٰ درجه اعتبار رسید. از قراری که در اصل تاریخ مذکور است، در روز مقابله نواب حسام السلطنه مزبور با محمدحسین میرزا، امیرزاده مذکور از صف حسامی به لطایف الحیل جست و به صفوف آراسته برادر بزرگوار خویش پیوست. پیش ازین و پس ازین مقدمه، چندی در ولایت خرّم آباد والی لرستان بود و با اهالی آن سرزمین رفتاری بر وجه احسن می نمود. براز جامه را با قبول عامه جمع کرده است و طراز خامه را به اخوان اکبر خویش سپرده است.

چهارم: نواب اسدالله میرزا، از بطن ستوده [ای] از عرب است و در تاریخ دانی و بزم آرایسی، با رسمی عجب. چندی در ایّام حیات والد نامدار در ولایت همدان و خوزستان حکومت کرده و به سبب حسن رفتار، در آن ولایت نام برآورده است.^۲ در

۱. ملی: «محارثی»

۲. از این جا تا عنوان پنجم، در تذکره خاوری موجود نیست.

سنه یک‌هزار و دویست و پنجاه و هفت، در عالم جوانی وداع سرای زندگانی نموده، در جوار عتبات عالیات به فراغت آسود. تاریخ وفاتش از کلک مؤلف تراویده، یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

ای دریغ از حوادث زمانه	اسدالله میرزا از میان رفت
رود دولت شه آنکه باب کرامش	نیز چون او به بوستان جنان رفت
شهریاری ز بارگاه زمان شد	آفتابی ز آسمان جهان رفت
مه‌گردون ز نایبات قضا طی	گل‌گلشن ز حادثات خزان رفت
آن‌چنان نامدار آه چنین شد	[۵۷۹] وینچنین کامکار آه چنان رفت
از ملایک بین چه صبر و سکون شد	وز خلایق نگر چه تاب و توان رفت
زین مصیبت به چرخ آه و فغان شد	کز مرّوت به خاک نام و نشان رفت
آه پیران به آفتاب گرایید	کز جهان نابکام تازه جوان رفت
رمه خلق ماند بی‌سر و سامان	کز سرش جاودانه زبده شبان رفت
زنده جانان در این زمانه نپایند	زنده جان بود ازین میانه از آن رفت
پای او لایق بساط جنان بود	از بساط زمانه دست‌فشان رفت
خاوری را ز سوگ آن مه تابان ^۱	از زمین تا به ماه آه و فغان رفت
با سر آه کلک گفت که بس وای	اسدالله میرزا ز میان رفت

پنجم: نواب فتح‌الله میرزا است که امیرزاده [ای] با شرم و حیا و خط‌نسخ را چنان مطلوب می‌نگارد که خطوط استادان سلف را منسوخ می‌انگارد. چندی در ولایت سنقر و کلیایی حکمروا بود و تحصیل نام را اهتمامی تمام می‌فرمود.

ششم: نواب امام‌قلی میرزا، که خوبان جهان را امام است و در آسمان صباحت و ملاححت ماهی تمام. حسن ملاححت را با وجود صباحت جمع داشت و اوقات شریف را به تحصیل علوم ادبیّه و فنون عربیّه می‌گذاشت. او نیز در ولایت سنقر چندی به

حکمرانی مشغول و اکنون در دارالخلافة طهران مشغول تحصیل علوم معقول و منقول است. با آنکه آئینه رخسارش از رنگ خط غبارآلود گشته، باز طراوت عذارش از طراوت مهر و ماه در گذشته است.

هفتم: نَوَاب جهانگیر میرزا است که او نیز در حسن رخسار بی همتا. جوانی محبوبست و محبوبیتش نگاه مشتاقان را مطلوب. در بدایت این دولت خداداد، مدت شش ماه در دارالعبادة یزد حکمرانی نمود. پس از آن، شاهنشاه زمان - خَلْدُ اللّٰه ملکه - بلوک اردهال^۱ قم را به تیول او مقرر فرمود [که] از عهده نگاهداری آن نیز برنیامده، دست برداشت و در دارالخلافة طهران بنای توقف گذاشت.

هشتم: نَوَاب نورالدّهر میرزا؛ بر خلاف برادران، به کبر و عجبی بی منتهاست. بسی از دل‌ها دور است و طبیعت خلق از او به شدت نفور.

نهم: نَوَاب محمدرحیم میرزا.

دهم: نَوَاب ابوالحسن میرزا؛ که در زمان طفولیت وداع سرای زندگانی نموده، در جوار رحمت حق آسود.

فقره چهارم

در ذکر اولاد امجاد نَوَاب شاهزاده اعظم محمدقلی میرزا ملک آرای دارالمرز طبرستان عدد ایشان موافق تحقیق [۵۸۰]، چهل و شش نفر اناث و ذکور بالمناصفه و اسامی بیست و سه نفر اولاد ذکور^۲ از قرار مذکور است:

۱. ملی: «ارهاول»

۲. در متن این کتاب نام بیست و سه نفر از اولاد ذکور محمدقلی میرزا ذکر شده، ولی در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری از بیست و دو نفر نام برده شده است؛ در حالی که سپهر در نسخ التواریخ بیست و سه نفر نام می‌برد که با مطابقه نسخه دوم ملی و تذکره خاوری، نگارنده محمدکاظم میرزا را از قلم انداخته است و از مطابقه نسخه دوم ملی و تذکره خاوری با اکسیرالتواریخ، مظفرعلی میرزا از قلم افتاده و محمدکاظم میرزا در

اول: نواب تیمور میرزا؛ اسن و اکبر اولاد است و از بطن مخدّره ارمنیه او را میلاد. طبع نظمی دارد و به مناسبت اسم تیمور، امیر تخلص می‌گذارد و از احوالش اطلاع حاصل نیامده است.

دوم: نواب اسکندر میرزا؛ از بطن مطهره حاجیه سرای ملک خانم صبیّه مرضیه مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدار است و به لقب نایب‌الایاله گی دیار مازندران، قرین عزّت و اعتبار. گاهی از اوقات، لشکرکشی آن صفحات با او بود و در سال قضیه خاقان مغفور، در ذهاب و ایاب^۱ لشکر طبرستانات، به قانون سپاهی‌گری نهایت اهتمام فرمود. به شرف مصاهرت نواب ظلّ السلطان سرفراز است و با مؤلف این روزنامه، بی نهایت آلیف و دمساز. توسن لسانش در راهواری قدری کند است [اما] بر خلاف ادهم امساکش که بی نهایت تُند. مسجدی در دیار ساری مازندران بر پا نموده و ابواب طاعت بر چهره مجاورین و مسافرین گشوده است. تاریخ آن مسجد برحسب تمنای او از طبع مؤلف تراوید و بر سر درب مسجد مزبور محرّر گردید.^۲

وهی هذه لمؤلفه:

در زمان دولت شاهنشاه با داد و دین	آن‌که هم نام محمد گشته از نیک اختری
پور راد ملک آرا حضرت نایب مناب	آن‌که پروردست دورانش ز مهر مادری
ابن عمّ شهریار و شهریارانش غلام	هم ز نیکو مشربی و هم ز نیکو محضری
نامش از نام‌آوری آمد سکندر میرزا	وز شکوه نام او بشکسته نام قیصری
شخص او روین تن و روین تنش در بندگی	نام او اسکندر و اسکندرش در چاکری
در دیار ساری آن روین دژ مازندران	ساخت این مسجد که شد ز آرایش نقصان‌بری
آسمان، ایوان آن را کرده از جان بندگی	مشری، محراب آن را گشته از دل مشتری
معبد اسکندری شد سجده‌گاه شیعیان	ز آن‌که شیعی مذهب آمد جمله مازندری
خاوری از بهر تاریخ بنایش زد رقم	سجده‌گاه شیعه باشد معبد اسکندری

۱. ملی: «عیاب»

اکسیرالتواریخ اعتضادالسلطنه هم موجود نیست.

۲. این قطعه مؤلف در تذکره خاوری موجود نیست.

سیم: نَوَاب بدیع الزمان میرزا الملقب به صاحب اختیار؛ از بطن یکی از مخدرات شاهرخ شاه افشار. در دارالایمان استرآباد و دشت ترکمان پیوسته حکم‌گزار بود والحق در دشت گرگان، شیری و در نبرد دلیران توران، دلیری چون او به عرصه وجود نیامده و در مدت صاحب اختیاری، هرگز مغلوب ترکمانان کافرکیش نشده [است]. کیفیت احوالش در اصل تاریخ ایراد گشته [۵۸۱] و صیت مردانگی او در آن صفحات از صفحه توران درگذشته است. بعد از وفات خاقان مغفور، با برخی از اعمام و بنی اعمام در اردبیل و تبریز متدرّجاً محبوس و در محبوسی با محبوسان مأنوس.

مثنوی:

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله

چهارم: نَوَاب نوذر میرزا؛ از بطن مطهره والده نَوَاب اسکندر میرزای نایب الایاله است و پیوسته مونس ساغر و پیاله. از بدایت طفولیت تاکنون گویی ظرافت طبع، جبلّی ذات اوست و این ظرافت با کمال بروقت، در انظار حریفان به غایت مستحسن و نیکو. هنگام مطایبه و ظرافت، شاه را از گدا نداند و بالاخره رشته مطایبه را به مفاحشه کشاند. هر چه از لوازم مراحل مطایبه و ظرافت به تصوّر آید، از حرکات دست و زبان و اندام زیاده از آن ظاهر نماید. وقتی، منظور نظر خاقان مغفور بوده طبع مبارک را از وفور ظرافات خنده آمیز، قرین انبساط فراوان می نمود. چون دو صبیّه از عمّ از بزرگوار، نَوَاب عبدالله میرزا متدرّجاً یکی بعد از فوت دیگری به حباله نکاح درآورد، و لهذا حضرت خاقان مغفور ذوالنورین خطاب می فرمود. با این احوال، به غایت نکته دان و بی نهایت مهربان و با مؤلف این تاریخش کمال الفت در میان بود.

پنجم: نَوَاب قهرمان میرزا المتخلص به کیوان؛ والده معظمه اش از طایفه اکراد جهان بیگلو و خود معزی الیه به غایت ظریف و نادره گوست. صورتی زیبا داشت و اوقات شبان و روزان را به ظرافت و عاشق پیشگی می گذاشت. در فنون سواری و تیراندازی در جرگ امیرزادگان مشهور است و در فن غزل سرایی و ادابندی، سلیقه اش

موفور. با مؤلف بی‌نهایت شفیق است و در ملاحظه اطوار الفت به غایت دقیق - اللهم احفظه.

ششم: نواب اردشیر میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] ارمن و در مراتب طراوت و نزاکت به غایت شیرین تن و سیمین بدن. با ظهور خط مشکین بر آن چهر نازنین، باز دل‌های مشتاقان را در خط گذاشتی و از خاطر ایشان غبار اندوه برداشتی. از نکته‌دانی و مهربانیش، آنچه سرایم هنوز کم است و رفتار ستوده‌اش مطلوب اهل عالم. عقل معاشی به کمال دارد و لوازم عقل معاد را نیز زیاده از حدّ و حصر به عمل می‌آرد. شبان و روزان از فرط تقدّس ذات، در درگاه حضرت قاضی الحاجات به قیام و قعود است و مراتب دین‌داری و تهجدگزاری در وجود مسعودش موجود. مؤلف را هواخواهی مشفق است و در ارادت احوال و اوضاع متفق - اللهم احرسه^۱.

هفتم: نواب سلطان حسین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی بدیع‌الزمان میرزای صاحب‌اختیار و خود، جوانی [است] پُر تواضع و با وقار. اغلب اوقات در ولایات استرآباد [۵۸۲] و خدمت برادر خجسته نهاد به سر برده و اکنون در توقف دارالخلافه پا پی افشرده است.

هشتم: نواب سلطان حسن میرزا؛ او نیز برادر صلبی و بطنی حضرت صاحب اختیار و بر حسب صوابدید والد بزرگوار، ملقب به سردار است.

نهم: نواب داراب میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه مرحوم مرتضی قلی خان و برادر صلبی و بطنی نواب نایب‌الایاله، مازندران است. جوانی است مبادی آداب و در حسن معاشرت، مطبوع طبع اصحاب.

دهم: نواب نصرالله میرزا؛ از بطن مخدّره کاشانیه و از نبایر بطنی منفردۀ این

۱. تذکره خاوری: + «فرد:

شدیم پیر ز عصیان و چشم آن داریم که جرم ما به جوانان پارسا بخشد».

دودمان علیّه است.

یازدهم: نَوّاب نورالدهر^۱ میرزا است و برادر صلبی و بطنی نَوّاب اردشیر میرزا. او نیز چون برادر ارجمند خویش، به غایت صاحب حُسن و ملاحات و صفاست.

دوازدهم: نَوّاب شاپور میرزا؛ والده اش صبیّه یکی از اهالی نجوم و زیاده از این، احوالش نامعلوم.

سیزدهم: نَوّاب بائِر میرزا؛ از بطن استرابادیه [ای] بی برگ و نوا.

چهاردهم: نَوّاب کیومرث میرزا؛ از بطن همشیره یوسف خان تلیکه سری مازندرانی است که در آن اوقات در آن ولایت، معتبر بوده و در جوانی وداع عالم فانی نموده است.

پانزدهم: نَوّاب سام میرزا؛ برادر صلبی و بطنی قهرمان میرزا است. میلش به تحصیل کمالات صوری خوب است و چهره اش نیز در نظرها مطلوب.

شانزدهم: نَوّاب عبدالله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب کیومرث میرزا است و همشیره زاده یوسف خان تلیکه سری متوفی.

هفدهم: نَوّاب ملک جمشید میرزا، و مادرش از طایفه افاغنه ساکن آن ولایت.

هجدهم: نَوّاب شاه منصور میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب شاپور میرزا [است] و والده محترمه اش منجم زاده آن ولایت.

نوزدهم: نَوّاب لطف علی میرزا؛ از بطن والده نَوّاب اسکندر میرزای نایب الایاله چهارمین ولد است و اناث و ذکور این بطن مطهره بغایت معتبر و معتمد.

بیستم: نَوّاب بهادر میرزا؛ از بطن ترکمانیه یموت است و با صغر سنّ، سزاوار

۱. اکسیرالتواریخ: «نورالدین میرزا»

انواع توصیف و نعوت.

بیست و یکم: نَوَاب محمدرحیم میرزا؛ برادر صلیبی و بطنی نَوَاب بابر میرزاست.

بیست و دوم: نَوَاب ملک بهمن میرزا؛ از بطن والدۀ ماجدۀ ملک جمشید است و در طراوت رخسار، طعنه‌زن ماه و خورشید.

فقره پنجم

در ذکر اولاد ذکور و اناث نَوَاب محمد ولی میرزا

بدان‌که در ایام حیات خاقان مغفور، نَوَاب معزی‌الیه را بیست و هشت نفر اولاد ذکور و دو نفر از ایشان در کمال رشد و تمیز، از بطن برگزیده صبیۀ مرحوم مرتضی قلی خان عمّ رشید حضرت صاحبقران مغفور بود و یکی مرحوم الله‌قلی میرزا و دیگری مسمی به ناصرالدین [۵۸۳] میرزا. درباب سبب رحلت الله‌قلی میرزا از دار دنیا، در احوال والد بزرگش فی‌الجمله ایرادی شده، ولی تفصیل آن اجمال آن‌که: نَوَاب معزی‌الیه را پدر والاگهر در ایام ایالت دارالعبادۀ یزد به سبب تهمتی که زده بودند، روزی در سلام عام مخاطب و معاتب نمود و شخص پهلوان حاضری را به اذیت او امر فرمود. با قوّتی هر چه تمامتر مشت‌ی چند استوار بر فرق او نواخت و از صدمۀ آن مشت سندان‌کوب، مغز آن جوان مطلوب را پریشان ساخت. امیرزادۀ آزاده مانند پدر خرد بر باد داده سر به شوریدگی برآورد و همواره حرکاتی بر خلاف قانون عقلا می‌کرد. پدر رشید در مقام چاره‌کوشید او را به اتفاق میرزا ابوالقاسم نام یزدی طبیب روانۀ دارالخلافۀ طهران گردانید. چون می‌دانست که او را به کجا فرستاده بود، لهذا در دارالخلافه به اندک زمانی روی به عالم بقا نمود. ناصرالدین میرزای برادر صلیبی و بطنی او نیز پس از ایام عیش و زفاف، از بس غصۀ ناکامی برادر جوان را خورد، در عالم جوانی با هزاران حسرت بمرد.

یک نفر از اولاد ذکور از نَوَاب الله‌قلی میرزای مذکور مسمی به امان‌الله میرزا موجود است که نتیجۀ خاقان مغفور، و الی غیرالنهاییه منظور نظر التفات دستور بود.

اکنون بیست و شش پسر و بیست نفر دختر از صلب نَوّاب معزی‌الیه در دار دنیا پایدار و اسامی اولاد ذکور او از این قرار است:

اول: نَوّاب اسماعیل میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از اکراد طایفه شادلوست و همواره اوقات از تظاولات پدر، در بدر و بی‌آبروست. چندی فراراً به مملکت خراسان شتافت و روزگاری در ظلّ ظلیل ولیعهد مغفرت دلیل آرام یافت. چون در آن حضرت رفتاری نه بر طریق چاکری کرد، لهذا شرمسارانه از آن‌جا روی به دارالامان کرمان آورد. بعد از رحلت خاقان مغفور، به اتفاق نَوّاب شجاع‌السلطنه حسن علی میرزا به دارالملک فارس گریخت و به دامان حمایت مرحوم فرمانفرما آویخت. مجدداً به همراهی شجاع‌السلطنه، خویش را به سامان قمشه رسانید و از آن‌جا فراراً به دارالسلطنه اصفهان و مسجد جدید البنای جناب حجة الاسلام حاجی سید محمدباقر گیلانی، بار امان کشانید. چندی نیز در ولایات قم و کاشان سرگردان بود تا بالاخره با کمال اطمینان به دارالخلافه آمده، به فراغت آسود. چندی که گذشت باز به سبب اختلال کار معاش و بی‌اعتنایی پدر، در بدر گشت. اکنون در عتبات عالیات، قلیل مرسومی از دولت روم دارد و در بغداد اوقاتی به بطالت می‌گذراند.

بالجمله جوانی است ظریف و خودخواه و با ادعای موزونیت، ناموزون و [۵۸۴] جان‌کاه. در هتک پرده ناموس خویش به هیچ‌وجه مضایقه ندارد و مرموزات واقعه و مواقع را در حضرت شاه و حضور گدا، بر طَبَق عرض و اظهار می‌گذارد. حُسنی که دارد همواره در مذمّت پدر مشغول است و این شیوه نامقبول از وی بغایت مقبول. پیوسته در کار معاصی و مناهی است و در هر دو دنیا مردود از درگاه الهی - اللهم أصلح مفسد أموره.

دوم: نَوّاب چنگیز میرزا؛ جوانی است محجوب و فقیرنواز و بر خلاف تسمیه اسم خویش، بغایت با آرام و نیکوروش. در خط نستعلیق مهارتی دارد و همواره اوقات شریف را به درس و مشق مصروف می‌آرد.

سوم: نواب نصرالله میرزا؛ زاده از بطن برگزیده صبیّه مرضیه حسین‌قلی خان بیات حاکم نیشابور است و با حسن صورت و طراوتی موفور، اهتمامی کامل در تحصیل کمالات دارد و لحظه [ای] از کار خود را فارغ نمی‌گذارد. از هر کمالی به قدر نصیب فی‌الجمله بهره‌مند است، خاصه در فن خط و نقاشی و نظم که بهره‌اش زیاده از سایر امثال و مانند. در علم رمل و نجوم هم کاری کرده و در احکام رملی در نزد دانایان، نامی به دانایی برآورده است. در اشعار فارسی، شکوه تخلص می‌نماید و در تحصیل علوم عربیّت اهتمامی تمام می‌فرماید. با حقیرش اُلفت بسیار است و مرا در خدمتش ارادت بی‌شمار. چندی در دارالعلم شیراز به مصاحبت نواب فریدون میرزای فرمانفرما به سر برده و بالاخره به اتفاق والدّه مکرمه به سبب تملیک املاک موروثی راه نیشابور در سپرد.

مصرع: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

چهارم: نواب محمد میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه محبّ علی خان برادر محمد قوانلوی قاجار بیگلربیگی ایروانست و در حُسن صورت، اعجوبه زمان. با آنکه مرآت چهر مطلوبش از خطّ مشکین زنگار دیده، باز از فرط طراوت رخسار، دل‌های مشتاقان را از فلک غمزّه دلدوز به جانب خویش کشیده است. بی‌شایبه اغراق، تماشای جمال بی‌مثالش، زایل‌کننده اندوه و غم است و از فرط لطافت و طراوت، پسند خاطر خاص و عام امم. با این نیازمندش الفتی است زیاده، مرا در خدمتش ارادتی کامل الاراده؛ امید که بر مزید باد.

پنجم: نواب جعفرقلی میرزا؛ از بطن صبیّه مرحوم اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه و سردار مملکت خراسان است و در ارض اقدس مشهد مقدس با والدّه خویش ساکن و کامران. جوانی متهور است و آثار رشادت از چهره‌اش ظاهر. در خط نستعلیق فی‌الجمله وقوفی دارد و اوقات را به تحصیل کمالات مصروف می‌آرد.

ششم: نواب رضاقلی میرزا؛ والده‌اش خراسانیه و منظوره نظر التفات سرکار والد

بهیه. جوانی سلیم است [۵۸۵] و در مقام سلامت نفس، مستقیم. اکنون از ظلم پدر، در بدر است و آواره به هر بوم و بر.

هفتم: نَوَاب تیمور شاه میرزا؛ برادر صلیبی و بطنی نَوَاب چنگیز میرزا و در تحصیل کمالات از درس و مشق به اهتمامی بی‌متها.

هشتم: نَوَاب شیردل خان؛ برادر صلیبی و بطنی نَوَاب رضاقلی میرزا است و به سبب مناسبت چهره و اندام و حول^۱ چشم نظیر بادام، مُلبَس به لباس علمای اعلام و ملقَّب به لقب ملا محمدباقر و در محافل ارباب تحصیل همواره حاضر است.

نهم: نَوَاب هادی خان؛ او نیز برادر امیرزاده مذکور و سلامت نفس و طراوت چهرش موفور. وقتی، در دارالخلافت طهران پدر مهربان او را به تهمت شراب طناب به گردن انداخت و یک سر طناب را خود گرفته به کوشش و کشش پرداخت؛ خیل نسوان اندرونی مردانه قدم پیش گذاشتند و شوی ناپسند را مورد طعن و ضرب نموده، طناب از گردن آن جوان برداشتند.

دهم: نَوَاب جلال‌الدین میرزا؛ والده ماجده‌اش از اجله سادات رفیع‌الدرجات خراسان و به سبب سیادت والده، شرافت او بر اهالی جهان واضح و نمایان. جوانی مطلوب و پاکدامن است و در تحصیل کمالات زیاده از همگنان کامزن و کامران. والده‌اش، صندوقدار حرم والد است و خود به سبب کثرت اوضاع، در میان برادران منفرد.

یازدهم: نَوَاب محمد طاهر میرزا است که جوانی مبادی آداب و زیباست.

دوازدهم: نَوَاب محمدعظیم خان؛ برادر صلیبی و بطنی نَوَاب محمد میرزا است و در فطانت و زیرکی بی‌مثل و همتا.

۱. ملک: «حولی»

سیزدهم: نَوّاب جهانگیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب چنگیز میرزاست و کافی امورات. والد والا، به سبب تفویض کفایت امور وزیرش خواند و سخن با او از مصلحت کار راند.

چهاردهم: نَوّاب حسن خان برادر صلبی و بطنی نَوّاب نصرالله میرزاست و در فنون کمالات، چون برادر ارجمند خویش طالب و جویا. بعد از ظهور این دولت سدید به سبب اسباب مختلفه، کامران اطراف عالم گردید تا کارش به عزیمت سرحدات مملکت ختاکشید.^۱

تبیین این مقال آن‌که، جناب آقاخان خلف میرزا شاه خلیل الله اسماعیلی محلاتی که امام طایفه ملحدّه اسماعیلیه است، بعد از قضیه خاقان مغفور به هوای خودسری و غرور، جلای وطن اختیار کرد و روی به صفحات بلوچستان و هندوستان آورد. هر یک از برادران خود را به ممالک دوردست فرستاد و مریدین اسماعیلیه را صلاّی عام در داد و محمدباقرخان برادرش در صفحات افغان و بلوچستان مقتول و از امارت زندگانی معزول آمد. میرزا ابوالحسن خان برادر دیگر خود را به سمت ترکستان و سرحدات ختا فرستاد که زکوة جمع نماید و از فراهم ساختن اسباب کار اختیار [۵۸۶] بر اعتبار افزایش. این حسن خان به سبب تصرف در اقطاع نیشابور که موروثی والده اش بود، در آن ولایت می زیست. به ملاحظه اعتبار شاهزادگی و خیالات دور و دراز، از عقب آن خان بیابانی به مملکت ختا شتافت و در ولایت کاشغر او را ملاقات نموده در نزد وی آرام یافت.

پانزدهم: نَوّاب موسی خان؛ برادر صلبی و بطنی رضاقلی میرزاست و با صغر سنّ در کمال ذهن و ذکا.

شانزدهم: نَوّاب جعفرخان است که برادر صلبی و بطنی محمد طاهر میرزای نکته دان.

هفدهم: نَوّاب محمدولی میرزا، که برادر صلبی و بطنی نَوّاب جلال الدین

۱. سرگذشت حسن خان و گرایش او به اسماعیلیه در تذکره خاوری موجود نیست.

میرزاست. پدرش به سبب وفور میل، نام بخشی به او کرده و این نکته بدیع را در روزگار یادگار آورده است.

هجدهم: نَوَاب شیرمحمدخان؛ ایضاً از بطن امیرزاده مذکور است و منظور نظر والد جلالت ظهور.

نوزدهم: نَوَاب امیرخان؛ از بطن والده نَوَاب رضا قلی میرزا پنجمین ولد ذکور است و از مهر رخسار، طعنه زن ماه و هور.

بیستم: نَوَاب شاهرخ میرزا؛ در عرصه شطرنج خوب رویی، اسب مزیت و نیکویی از حریفان پیش رانده و در نرد صباحت با یاران خوش قمار، هفت داد، بیش خوانده. طفلی است صبیح^۱ و در نظر والد بزرگوار بسیار ملیح - اللهم احفظه.

بیست و یکم: نَوَاب طهماسب قلی میرزا

بیست و دوم: نَوَاب مهدی قلی میرزا

بیست و سوم: نَوَاب عباس خان

بیست و چهارم: نَوَاب سعید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی احمدخان است.

فقره ششم

در ذکر اولاد امجاد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس

از نوادر اتفاقات که موافق با سیاق تاریخ است آنکه، وقتی از اوقات مرحوم معزی‌الیه خواست جذب قلبی از امیرکبیر صید سعیدخان امام مسقط به عمل آورد؛ یکی از صباپای محترمه خود را بعد از خواستگاری امام مزبور عقد کرده با سامانی شایان به آن سامان فرستاد. امام مسقط نیز در ازای این مرحمت، مبلغ بیست هزار تومان

۱. خوش‌رو، ملیح

زر نقد پیشکش داده، پس از مدت چند سال صبیّه مرضیه را از امام مزبور نفرتی کامل حاصل و به مفارقت و جدایی مایل شد. چون امام مزبور از جمله خوارچ بود و معزی‌الیها دانسته که مزاجت نسوان اثنی‌عشری با طایفه خوارچ، که بغض جناب علی - علیه السلام - را در دل دارند، خلاف شریعت پیغمبری است، لهذا در جزو از فضلا و مجتهدین عتبات عالیات، احکام و مستندات شرعی حاصل کرده به عزیمت ملاقات پدر والاگهر به دارالعلم شیراز برگشت و به حکم علمای آن ولایت، بدون طلاق به عقد یکی از بنی اعمام درآمده، از امام و امامت مسقط درگذشت.

بالجمله، عدد اولاد اناث و ذکور نَوّاب معزی‌الیه بیست و شش نفر است. هجده نفر از ایشان ذکور است و هشت نفر اناث. [۵۸۷] اسامی هجده نفر ذکور از قراری است که مذکور می‌شود:

اول: نَوّاب رضا قلی میرزا؛ اسن و ارشد اولاد نَوّاب فرمانفرما، زاده از بطن صبیّه مرضیه محمدقلی خان افشار بیگلریگی ولایت ارومی آذربایجان است و به سبب اصالت صلب و بطن امیرزاده، با کمال وقار و متانت و حشمت فراوان به منصب ارجمند نایب‌الایاله‌گی مملکت فارس سرافراز بود و از فرط نجابت و بزرگ منشی با غریب و بومی رفتاری به سزا می‌نمود. کیفیت احوالات او و چند نفر از برادران بعد از رحلت خاقان مغفور و فرار ایشان از دارالعلم شیراز به عتبات عالیات و رفتن به پایتخت دولت انگریز و مراجعت به عتبات - ان شاء الله المجید - در تاریخ جدید مذکور خواهد شد. اکنون با سامانی فراوان و چند نفر از اخوان در آن ارض فیض‌نشان مجاور و از فرط همّت سرشار، راعی احوال فقرا از مجاور و مسافر است - اللهم احفظه.

دوم: نَوّاب امام قلی میرزا؛ از بطن همشیره یوسف‌خان تلیکه سری مازندرانی است که از معارف آن دیار بوده و مؤلف سابقاً از او ذکری نموده است.

امیرزاده معزی‌الیه جوانی است رشید و به قانون سپاهی‌گری، صاحب عزمی شدید. در فنون سواری و جولان بازی مهارتی کامل دارد و اوقات را در دارالعلم شیراز به

فراغت می‌گذارد.

سوم: نَوّاب نجف‌قلی میرزا الملقب به والی؛ از بطن گرجیه ارمن است و صاحب انواع هنر و فن. قوه فهم و ادراکش از هر چه نگارم افزون و صفات برگزیده رشادت و جلا دتش از حوصله اندیشه بیرون. رشادت و سخاوت را با هم جمع کرده و چندین سال در ولایت کوه‌کیلویه به ایالت و عدالت سرآورده است. معزی‌الیه نیز چون بعضی از اخوان، به دولت بهیه انگریز شتافت و بعد از مراجعت به عتبات عالیات آمده آرام یافت.

چهارم: نَوّاب نصرالله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب امام‌قلی میرزا است. در نگارش خط شکسته، درست و توانا. چندی در شولستانات و احشامات ممسنی حکومت داشته و اکنون در دارالخلافت طهران، رحل اقامت گذاشته است. طبع موزونی در هزلیات دارد و اوقات را به کتابت می‌گذارد.

پنجم: نَوّاب تیمور میرزا الملقب به حسام‌الدوله برادر صلبی و بطنی نَوّاب امام قلی میرزا است و اسم شریفش به غایت با مسمی. در حسن قامت و طرز جوانی بی‌نظیر است و در وفور شجاعت و سخاوت، آوازه‌اش عالمگیر. در ایوان بزم، از تاب طناب مشکین، زیبا غزالان نازنین را صید کردی و در میدان رزم از نیروی کمند اژدر آیین، گردن شیران غرین را به بند آوردی. مدتی مدید شیری سهمناک قوی هیکل در بند داشت که هنگام غیبت خویش بندش برگردن [۵۸۸] می‌گذاشت. وقت حضور و سواری به مسافت دور قلاده از گردن او دور می‌نمود و شیر مزبور بدون حمله و دست درازی به احدی از انسان و حیوان با امیرزاده مذکور راه می‌پیمود. اکثر اوقات در حالت گرسنگی طعمه از دهان او می‌ستانند و به صدمات مشت سندان کوب آب از دیدگان آن می‌افشاند. در فن پهلوانی و کشتی‌گیری نظیری نداشت و اکثر اوقات در حضور خاقان مغفور، برخی از شاهزادگان قوی جثه پر زور را در حالت کشتی به هوا برداشته، احتراماً بر زمین می‌گذاشت. چندی متدرجاً در ولایت کازرون و سرحدات فارس حکومت می‌نموده [و] در قصبه آباده سورمق نیز چندی توقف فرمود. این امیرزاده نیز یکی از

جمله متوسلین به دولت انگریز^۱ است و اکنون از توقف در عتبات عالیات راحت‌آمیز^۲.

ششم: نواب شاهرخ میرزا؛ از بطن والدۀ ماجدۀ نواب نجف‌قلی میرزای والی است و در حُسن رفتار و طرز گفتار، مطبوع طبع ادانی و اعالی. در فنّ تاریخ‌دانی و محفل‌آرایی، کمالی دارد و اکنون در دارالعلم شیراز اوقات را به فراغت می‌گذارد. چون زوجه محترمه‌اش، خواهر زن شاهنشاه تاجدار و صبیۀ مرحوم محمدقاسم خان قوانلوی قاجار است، لهذا چندی به ولایت تبریز شتافت و در ظلّ رعایت خواهر زن، که والدۀ نواب ناصرالدین میرزا ولیعهد جاوید مهد است، استراحت یافت.

هفتم: نواب جهانگیر میرزا؛ در بطن واحد است و در احوال منفرد. در عهد پدر خجسته نیز چندی در بلوک دارابجرد فارس حاکم بوده، پس از قضیۀ پدر چندی به دارالخلافه آمده، توقف نمود. اکنون در دارالعلم شیراز است و باکمال فراغت دمساز.

هشتم: نواب اکبر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب نجف‌قلی میرزا و شاهرخ میرزاست. در نگارش خط نستعلیق فی‌الجمله توانا بود و در عالم جوانی، وداع سرای زندگانی نمود.

نهم: نواب کیخسرو میرزا الملقب به سپهسالار؛ از بطن صبیۀ محترمه امیرگونه خان کرد زعفرانلو، ایلخانی مملکت خراسان و حاکم مرز خبوشان است و به علت اصالت فراوان، بغایت فقیر منش و مهربان و بی‌زبان و پاکدامن. در فن سواری و تیراندازی، به کمال است و در رسوم صیدبازی و شکارچی‌باشی‌گری، باکمال استقلال.

دهم: نواب اسکندر میرزا و در عتبات عالیات در خدمت برادران مهتر مشغول مجاورت و انزوا. در فنون سواری و تیراندازی، چنان ماهر است که طیور را در هوا و

۱. تذکره خاوری: «بهینۀ انگلیس»

۲. تذکره خاوری: - «و اکنون از توقّف در عتبات عالیات راحت‌آمیز»؛ + «انشاء الله در تاریخ جدید ذکر و مذكور خواهد شد».

وحوش را در صحرا فرصت ستیز و پرواز ندهد و صیدی از خدنگ او نجهد.

یازدهم: نَوّاب نادر میرزا؛ از بطن مکرمه نَوّاب امام قلی میرزا، سیمین ولد است و از طراوت رخسار و حلاوت گفتار، یوسف مصری را علامت و سَنَد. در حُسن اندام و لطف کلام، نادر دوران سلطنت ابد ملزوم و اکنون به سبب هجوم و دست اندازی سپاه خط ما صدق مفاد «النادر کالمعدوم» است. وقتی، در دارالعلم شیراز افواج نظام جدید را سرهنگ بود و با قامتی خجلت ده شور قیامت، مشق سربازی می نمود.

دوازدهم: نَوّاب محمد کاظم میرزا؛ جوانی متعارف است و به سبب شیرازیّت والده، با اهل زمانه مراود و موالف.

سیزدهم: [۵۸۹] نَوّاب محمد میرزا؛ از بطن والده نَوّاب رضا قلی میرزا چارمین ولد است و در حسن رخسار و لطف کردار، اصالت صلبی و بطنی را سند.

چهاردهم: نَوّاب کامران میرزا است که در حسن وفا و لطف لقا، بی همتا و پیوسته با هواخواهان، طریقه دوستی می سپارد و اوقات را در دارالعلم شیراز مصروف می آرد.

پانزدهم: نَوّاب داراب میرزا؛ خالی از ملاحظاتی نیست. وقتی، به زیارت عتبات عالیات رفته، بعد از مراجعت در دارالعلم شیراز به توقف زیست.

شانزدهم: نَوّاب سلطان ابراهیم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب کامران میرزا است.

هفدهم: نَوّاب منوچهر میرزا؛ از بطن جاریه قلموق و از بلندی مقدارش سر بر عیوق است.

هجدهم: نَوّاب ایرج میرزا؛ از بطن والده نَوّاب منوچهر میرزا به وجود آمده و با صِغَر سنّ، مهر چهرش طعنه ها بر مهر تابان زده است.

نوزدهم: نَوّاب طهماسب قلی میرزا؛ طفلی است گندم‌گون و نمک رخسارش از حدّ شوری بیرون.

فقره هفتم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب حسن علی میرزا الملقب به شجاع‌السلطنه

در میان شاهزادگان بزرگ نَوّاب معزی‌الیه، به کمی اولاد منسوب است و ظهور این معنی از بعضی رهگذر بغایت مطلوب. عدد اولادش از ذکور، هفت نفر و از اناث، نه نفر می‌باشند. از جمله هفت نفر ذکور، پنج نفر از بطن صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدارند. سه نفر از آن پنج نفر، چه در ایّام حیات خاقان مغفور [و] چه بعد از آن، هر یک به جهتی از میان رفتند. یکی از آن جمله، منگوقاآن میرزا - از قراری که در اصل تاریخ ذکر شده - در ولایت ترشیز وفات یافت و مرحوم ارغون میرزا که شیر بیشه شجاعت بود، در دور قلعه باغ‌نظر کرمان از ضرب گلوله سربازان قراغوزلو، روی از عالم برتافته. نَوّاب آباقاخان الملقب به فروغ‌الدوله، که جوانی رشید و در تقدّس و پاکدامنی و حُسن اخلاق و خوش‌زبانی وحید بود، بعد از وفات خاقان مغفور در عتبات عالیات مجاور گشت و فی‌مابین کربلا و نجف از صدمه تفنگ عربی بدوی حرامی از عالم فانی در گذشت. اکنون چهار نفر از ذکور و نه نفر از اناث موجود می‌باشد و اسامی اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اول: نَوّاب هلاکو میرزا الملقب به بهادرخان؛ ذکر رشادتش در ایّام والی‌گری نَوّاب شجاع‌السلطنه در خراسان در اصل تاریخ مسطور است و از فرط شهرت با پسند اهالی نزدیک و دور مذکور. جوانی با فرهنگ [۵۹۰] و در مراحل رشادت و سخاوت، تیزچنگ. در هر یک از ولایاتی که پدر والاگهرش فرمانروا بود، معزی‌الیه به امر نیابت مشغول و به کفالت و کفایت امور جمهور قیام می‌نمود. از قراری که سابقاً نیز ذکر شده، خود چندی به نفس نفیس، کافل مهمّات مملکت خراسان گشت تا از وفور بدایت و

نیرنگ امراء ایل زعفرانلو و شادلو، از صاحب‌اختیاری آن ملک درگذشت. بعد از وفات خاقان مغفور، از دارالامان کرمان، متهورانه عزیمت کرده، دارالعباده یزد را نشیمن ساخت و خودسر به اخذ مالیات دیوانی پرداخت. پس از جلوس شاهنشاه جم‌جاه - خلد الله ملکه - بر تخت سلطنت سدید، معزی‌الیه فراراً به سمت هرات گریخت و به اعانت افغانه به ولایت سیستان تاخته رشته قرار سیستانیان را بگسیخت. بالاخره از بی‌وفایی طایفه افغان و خوف بازخواست شاهنشاه زمان، به لباس تبدیل از راه کرمان و اصفهان به عتبات رفته به دامان توسل ائمه اطهار آویخت.

دویم: نواب اوگتای قآن میرزا؛ از بطن مطهره صبیّه مرحوم مرتضی قلی‌خان پنجمین ولد و با نواب هلاکو میرزا برادر صلبی و بطنی است. جوانی در غایت صباحت و نهایت ملاححت بود و چندی در دیار خراسان و ولایات یزد و کرمان به فراغت و کثرت شادمان زندگانی می‌نمود. اکنون نیز در عتبات عالیات^۱ ساکن و با لباس فضیلت مشغول کسب فضایل از فضلالی آن مکان فیض موطن است - اللهم وفقه.

سیم: نواب ابو سعید میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از اهل قم و پرورده خوان فراغت و تنعم است. جوانی فقیر منش، بزرگ روش و با اهل روزگارش کمتر آمیزش است. لمؤلفه:

تا توانی گوشه‌گیری پیشه‌کن از جهان و اهل^۲ آن اندیشه کن

چهارم: نواب قهرمان میرزا، زاده از بطن محترمه صبیّه مرضیه اسحق‌خان سردار قرائی حاکم تربت حیدریه خراسان و در ارض اقدس مشهد مقدّس رضوی (ع) از اقطاع موروثی جدّ امّی صاحب اوضاع فراوان است. زیاده از این، از احوالش خبری معلوم نیست.

۱. تذکره خاوری: «روضه مقدسه رضویه».

۲. ملی و ملک: «زاهل»

فقره هشتم

در ذکر اولاد امجاد نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا

بدان‌که اولاد این شاهزاده نیکونهاد در ایام حیات خاقان مغفور، ذکوراً پانزده^۱ و انثاً هفده نفر بودند. نواب کامران میرزا، که یکی از جمله امیرزادگان زاده از بطن صبیّه مرضیه مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله دیوان اعلیٰ و به سنّ هجده سالگی بود و مهر رخشان در برابر مهر جمالش [۵۹۱] چون چهر زنگی تیره و تار می‌نمود، در سنّ یک‌هزار و دویست و چهل و نه از ناخوشی وبای عام درگذشت و این قطعه زاده از طبع مؤلف تاریخ وفات او را دلیل گشت.

لمؤلفه:

بگذر از عیش جهان کاندلر عزای زادگان	کسوت شاهان به بر پیوسته نیلی فام شد
عاقبت از صدمه سم جسم او را خاک ساخت	قوس گردون دو روزی گر کسی را رام شد
گر تنی با کام از جور زمان ناکام رفت	ور کسی با نام از جور جهان گمنام شد
از حسام سلطنت بردند رخشان گوهری	کز فروغش مهر و مه شرمنده صبح و شام شد
گشت ناپیدا از ایوان فریدون ایرجی	یا همی گویی ز دامان نریمان سام شد
کامران شاه جوان بگذاشت از جان جهان	در عزایش شورشی بر پا درین ایام شد
آن‌که در هنگام و بی‌هنگام پروردش سپهر	ناگهان در خاک از طاعون بی‌هنگام شد
آن‌که در بزم طرب شهر امل در جام داشت	ناگهان زهر اجل آلوده‌اش در کام شد
آن‌که از نازک دلی از سایه خود داشت رم	از چه عفريت اجل را رام و با آرام شد
رفت با دامان پاک از این جهان در آن جهان	بخت او خوش باد در جنت که خوش فرجام شد
بهر تاریخ وفات او رقم زد خاوری	حیف حیف اندر جوانی کامران ناکام شد ^۲

فی الجمله، اکنون موازی چهارده نفر ذکور و هفده نفر اناث در حیات و اسامی

۱. اکسیرالتواریخ، سیزده تن از ذکور را نام می‌برد.

۲. غیر از آخرین بیت، قطعه فوق در تذکره خاوری نیامده است.

اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اول: فاتح ابواب نیکویی ابوالفتح میرزا؛ از بطن صبیّه محترمه مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله. امیرزاده [ای] برگزیده و از حسن رفتار و شیرینی گفتار، در نظر برگزیدگان پسندیده. رخسارش از فرط ملاحظت، گفتی بازار نمک فروشان است و چشمان نیم مستش در بازار نمک فروشان در جرگ باده نوشان. از چهر نمکین، شور در عرصه جهان انداخته و در حالت گفتگو از فرط شیرینی آن صورت دلنشین گفتی به شکستن کاسات نبات پرداخته است.

حافظ:

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

چشم میگون، لب خندان، دل خرّم با اوست

در جنگ با دشمنانش، فتح و ظفر با نام و کام توأمان بود و در نبرد دوستانش، کمان ابرو و تیر غمزه خونریزی می نمود. دشمنان را از نیروی کمند عدوبند، دست بر بستی و دوستان را از برتافتن رو، قلب پرآرزو شکستی.

لمؤلفه:

تو رو برتافتی و دوستان را قلب بشکستی

چه خواهی کرد اگر رو سوی قلب دشمنان آری

[۵۹۲] بالجمله، چندی از جانب پدر بزرگوار در ولایت خوزستان نایب و حکم‌گزار بود و در ایام غیبت والد ماجد نیز، در دارالسرور بروجرد به امر نایب‌الایاله‌گی قیام می نمود. با مؤلف این کتابش، از بدایت تا نهایت اُلفت و مهربانی فزون از غایت؛ مؤلف را نیز در حضرتش ارادتی بی نهایت است.

دویم: نواب شجاع‌الملک میرزا؛ برادر صلیبی و بطنی نواب ابوالفتح میرزا و در حسن صورت و صفای سریرت بی مثل و همتا. جوانی پاک دامن است و با اهل روزگار به

غایت با وفا و مهربان. صهر با مهر جناب آصف‌الدوله اللهیارخان قاجار است و از این نسبت ستوده هر دو را افتخار.

سیم: نواب اورنگ زیب میرزا؛ از بطن ترکمانیه دشت است و همواره مایل [به] تماشا و سیر و گشت. جوانی درشت‌روست و با درشت‌رویی، درشت‌گو و درشت‌خوست.

چهارم: نواب ابوسعید میرزا؛ جوان خوش‌روی خوش‌خوی خوش‌گوی متعارفی است و از طرز دلربایی و مهربانی واقف.

پنجم: نواب طهمورث میرزا، این جوان بسیار مقدّس است و میل دیدارش^۱، در دل بسیار کس.

ششم: نواب امیر تیمور میرزا؛ از بطن مرضیه صبیّه امیرکبیر حسین‌خان دنبلی بیگلریگی خوی و سلماس و همشیره‌زاده محمدصادق‌خان مخاطب دیوانخانه گردون‌اساس و با والده معظمه از بدایت تا نهایت، در دارالخلافت فلک مماس است. جوانی نازک اندام و با حقارت جثّه، در بزرگ منشی تمام است.

هفتم: نواب محمد صفی میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه میرزا احمدخلیفه سلطانی صفوی، که آن طایفه کلاً ساکن اصفهان و از صلب مطهر حضرت مصطفوی.

هشتم: نواب عالم‌گیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب ابوالفتح میرزا و در زیبایی چهره و قامت، بی‌مثل و هم‌تا [است].

نهم: نواب جلال‌الدین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب ابوسعید میرزا است.

دهم: نواب سنجر میرزا؛ او نیز به دستور برادر خویش جلال‌الدین میرزا است.

یازدهم: نواب داراب میرزا

دوازدهم: نواب امیر شیخ میرزا

سیزدهم: نواب اسحق میرزا

چهاردهم: نواب امیرحسین^۱ میرزا، که در محبس اردبیل متولد شده و به این اسم شریف مسمی آمده است.

فقره نهم

در ذکر اولاد امجاد نواب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدولة العلیه

چون نواب معزی‌الیه در دارالسلطنه قزوین خانه داشت و خود اکثر اوقات در دارالخلافت طهران و اسفار بعیده، بار اقامت و توقف می‌گذاشت و اولاد او از ولایت مزبور به درگاه [۵۹۳] خلافت ابد دستور تردد و عبور نمی‌کردند و در تحصیل معارف و آداب دقتی که می‌بایست به عمل نمی‌آوردند، لهذا تربیتی بسزا ندیدند و زحمتی در کسب کمالات نکشیدند. به سیاق متعارف ولایت قزوین بار آمدند و در نظر اهالی آن سرزمین با عزت و اعتبار شدند. کاتب حروف با آن‌که اکثر اوقات در سفر و حضر، با جمیع شاهزادگان بلافصل و نبایر و نتایج پاک اصل محشور بوده‌ام، هرگز دیده به ملاقات هیچ‌یک ازین امیرزادگان نگشوده‌ام. بالجمله، عدد اولاد این صلب پاک‌زاد موازی بیست و هشت نفر ذکراً و اثناً بالمناصفه و اسامی چهارده نفر اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اول: نواب سلطان بدیع‌الزمان میرزا مخاطب به سلطان؛ از بطن صبیّه مرضیه مرحوم حاجی مصطفی خان عم صاحبقران گردون‌توان و همواره اوقات از جانب والد

۱. ناسخ‌التواریخ: «امیرحسین میرزا»؛ اکسیرالتواریخ: «اکبر میرزا»؛ در نسخه ملی، ملک و تذکره‌خاوری نیامده است.

بزرگوار در دارالسلطنه قزوین نایب‌الایاله و حکمران بوده و از شرف مصاهرت حضرت ولیعهد مغفور سر بر اوج سماوات سوده است. یک دفعه او را حقیر در ایام جوانی دیدم؛ جوان خوش سیمای نازک اندامی بود و در وقت عبور و مرور، چون زایران بیت‌الله الحرام حرکتی هروله مانند می‌نمود. اکنون با جمیع علایق و پیوند در دارالخلافة طهران مقیم است و در مقام ارادت دولت قویم مستقیم.

دویم: نواب اسکندر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی سلطان بدیع‌الزمان میرزا است.

سیم: نواب جهانگیر میرزا؛ معزی‌الیه نیز به دستور نواب اسکندر میرزا است.

چهارم: نواب انوشیروان میرزا؛ از بطن صبیّه حاجی مصطفی خان، چارمین ولد است و چارمین اولاد ذکور شاهزاده آسمان مسند.

پنجم: نواب اسحق میرزا، که به واسطه والده بنی اسرائیلیه، اسم پدر اسرائیل را به او گذاشته‌اند. فی‌الجمله، نقصی در چشم دارد و اوقات را در قزوین مصروف می‌آرد.

ششم: نواب داراب میرزا؛ والده‌اش از اکراد است و چون سایر برادرانش در ملک قزوین میلاد.

هفتم: نواب محمدکریم میرزا

هشتم: نواب افراسیاب میرزا

نهم: نواب محمدرحیم میرزا

دهم: نواب نصرالله میرزا

یازدهم: نواب شکرالله میرزا [از بطن یکی] از بنات طایفه قاجار قزوین است و با برخی از برادران در آن ولایت راحت‌گزین.

دوازدهم: نَوّاب حمزه میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] اصفهانیه و با وجود طفولیت از کثرت ضیاع و بها، شمع شبستان دودمان دولت علیّه. اکنون به اتفاق پدر و اعمام گاهی در مملکت روس است و زمانی در کشور روم و زیاده از این احوالش نامعلوم.

سیزدهم: نَوّاب سیاوش میرزا

چهاردهم: نَوّاب امان‌الله میرزا، که برادر صلبی و بطنی نَوّاب نصرالله میرزا است.

فقره دهم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی

سرکشیکچی باشی^۱ دیوان اعلیٰ است

در میان ملک‌زادگان بزرگ، زیاده از همه کم اولاد است و موازی یازده نفر اناث و ذکور از صلب او در عرصهٔ ایجاد. [۵۹۴] سه نفر ذکور و هشت نفر اناث دارد و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نَوّاب امام‌قلی میرزا؛ از بطن یکی از مخدّرات دودمان شاهرخ شاهی و در مراتب فطانت و متانت با کمال آگاهی. نهایت تقدّس و پاکدامنی را دارد و من المهد الی العهد، اوقات شریف را در دارالخلافه به فراغت می‌گذارد. با پاکروانش نظری پاک و این معنی او را دلیل بر وفور ادراک.

دوم: نَوّاب محمدحسن خان؛ از بطن صبیّه محترمهٔ حاجی مصطفی قلی خان عمّ صاحبقران زمان است و جوانی با کمال حسن وفا و پیمان.

۱. به تفنگچیان نگهبان در برابر قصر، کشیکچی (از لغت مغولی کشیک به معنی پاسدار) گفته می‌شده و سرکشیکچی باشی، رئیس آنان بوده است (ر.ک: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۷).

سوم: نَوّاب علی محمد میرزا است، که از بطن دهقان‌زاده [ای] بینوا^۱ [ست].

فقره یازدهم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب شیخ‌الملوک شیخ علی میرزا

عدد آن‌ها اناثاً و ذکوراً چهل و شش نفر، موازی بیست و پنج نفر از ایشان ذکور و بیست و یک نفر اناث است. اسامی بیست و پنج نفر ذکور از قراری است که مذکور می‌گردد:

اول: نَوّاب نظر علی میرزای؛ از بطن برگزیدهٔ مخدّره [ای] از سرداق عصمت نادر سلطان افشار، و به سبب اصالت از طرف آب و اُمّ، با کمال رأفت و طمأنینه و وقار است. در نظم اشعار فارسی طبعش قادر است و در فنون سپاهی‌گری از اسب‌تازی و جولان‌بازی و تیراندازی، مهارتش بر همگنان ظاهر. با دوستان زیاده‌الیف است و در مقام صحبت حرف، حریفان را حریف. در ایّام خاقان مغفور - نَوّاب الله مضجع - از جانب پدر عالی‌مقدار در ولایت توپسرهاکان عراق حکمروا بود و از ظهور محاسن رفتار، جذب قلب عجیبی از اعالی و ادانی می‌نمود. اکنون در دارالخلافهٔ طهران مقیم است و به سبب پاکی فطرت، در شاهراه اطاعت معبود بی‌ظنّت مستقیم.

دوم: نَوّاب احمد میرزا؛ از بطن همشیرهٔ محمدحاتم خان ترکمان ساکن قریهٔ مانیزان^۲ ملایر است و در مراحل سپاهی‌گری، از قبیل تفنگ‌اندازی و غیره ماهر. جوانی خوش‌رفتار و متواضع و از فرط نجابت، گویی مراتب شرم و حیا را واضح است.

سوم: نَوّاب البارسلان میرزا الملقب به سالار؛ والده‌اش از ارامنهٔ گرجستان و خود جوانی زیبا و نمایان است. در فن مشق سوار، ثانی اثنین پدر بزرگوار است و در رأفت و مهربانی، تالی برادر عالی‌مقدار.

۱. تذکره خاوری: «از بطن مستوره‌ای از دهاقین زادگان بینوا».

۲. در کنار رود قره‌چای در جنوب خاوری ملایر قرار دارد (ر.ک: فوهندگ جغرافیای ایران، ج ۵).

چهارم: نَوّاب قزل ارسلان میرزا برادر صلیبی و بطنی نَوّاب سالار و در طراوت رخسار، رشک فرمای نوبهار است. در نظم اشعار فارسی طبعی قادر دارد و در دارالخلافة طهران اوقات را به تحصیل کمالات می‌گذارد. پای ملاح و نیکویی را بر پایه چرخ برین گذاشته و مشتاقان روی خویش را از شرف پای بوس محروم داشته است. ظهور فاریابی:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

پنجم: نَوّاب سلطان سنجر میرزا؛ او نیز از بطن مرضیه والدۀ [۵۹۵] نَوّاب سالار است و در حسن رفتار، با صغار و کبار بغایت ستوده اطوار.

ششم: نَوّاب محمدرحیم میرزا است؛ از بطن والدۀ ماجدۀ نَوّاب احمد میرزا و چون برادر ارجمند خویش، پر شرم و حیا. در فن شاعری و نظم اشعار درّی، سلیقه خوشی دارد و خود را در جرگ سخن سنجان می‌شمارد.

هفتم: نَوّاب سلطان یوسف میرزا؛ از بطن همشیره مکرّمۀ محمدهادی ترکمان ساکن قریۀ آورزمان^۱ ملایر است و در حسن صورت، انوار جمال یوسفی از چهره‌اش ظاهر. در فنون سواری با وقوف است و در فن سپاهی‌گری، کارفرمای رماح و سیوف^۲. نَوّاب شاهزادۀ آزادۀ علی‌رضا میرزا را با وی الفت و محبتی قرینۀ عشق به هم رسید و چون اولادش منحصر به یک دختر بود، امیرزادۀ مذکور را به دامادی برگزید. آن دختر را به عقد دائمی این پسر درآورد و مملکات و مایعرف خود را به داماد نیکو نهاد، هبه کرد؛ مشروط به این‌که خود به قدر مأکول و ملبوسی قناعت نماید و پس از این به راحت و استراحت گراید. غافل از این‌که داماد و دختر با هم ساختند و بالاخره به زجرهای انیف به اخراج نَوّاب شاهزادۀ از ملک و مال پرداختند. اکنون داماد و عروس در خانه به کام دل

۱. در غرب ملایر بین این شهرستان و نهاوند واقع شده است و از دهستان‌های پنجگانه این شهرستان به شمار می‌آید.
۲. نیزه‌ها و شمشیرها.

ساکن و شاهزاده بینوا در اطراف اماکن و مساکن است.^۱

هشتم: نَوَاب اسحق میرزا؛ از بطن والدۀ نَوَاب امیرزادۀ مذکور است و در حُسن صورت و پاکی دامان معروف و مشهور.

نهم: نَوَاب طغرل تکین میرزا؛ از بطن والدۀ نَوَاب البارسلان میرزای سالار چارمین ولد است و بهین اولاد ذکور شاهزادۀ آسمان مسند.

دهم: نَوَاب فضل‌الله میرزا؛ زاده از بطن مخدّره ترکمانیه است و در رفتار با اهل روزگار بی‌قاعده و رویّه.

یازدهم: نَوَاب محمد زمانی میرزا؛ در بطن واحد است و در حُسن اخلاق منفرد.

دوازدهم: نَوَاب شاه‌مراد میرزا

سیزدهم: نَوَاب محمدکریم میرزا؛ از بطن والدۀ مکرمۀ نَوَاب احمد میرزاست.

چهاردهم: نَوَاب امام‌قلی میرزا

پانزدهم: نَوَاب محمدهادی میرزا؛ ایضاً از بطن والدۀ نَوَاب احمد میرزاست.

شانزدهم: نَوَاب محمد طاهر میرزا؛ از بطن مطهرۀ مزبوره پنجمین ولد است و در ولایت ملایرش ایوان و مسند.

هفدهم: نَوَاب سلطان یعقوب میرزا؛ از بطن والدۀ ماجدۀ نَوَاب سلطان یوسف میرزاست و در طراوت و بها، چون برادر ارجمند خویش یکتا.

هجدهم: نَوَاب ولی محمد میرزا؛ از بطن مطهرۀ صبیّه مرحوم میرزا محمد دولوی قاجار بیگلربیگی سابق دارالخلافت طهران و خاله‌زادۀ شاهنشاه زرّین‌لواست.

۱. در تذکره خاوری پایان ماجرای سلطان یوسف میرزا نیامده است.

نوزدهم: نواب جلال‌الدین میرزا؛ از بطن همشیره محمدهادی خان ترکمان ساکن قریه آورزمان ملایر، چهارمین ولد است و به سبب زیبایی رخسار و حسن رفتار در نزد پدر نامدار، بسیار [۵۹۶] معتبر و معتمد.

بیستم: نواب علی‌قلی میرزا

بیست و یکم: نواب عبداللطیف میرزا؛ زاده از بطن لطیفه صبیّه لطیف‌خان ملایری است و بسی آراسته از حسن ظاهری.

بیست و دویم: نواب عبدالرشید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی عبداللطیف میرزاست.

بیست و سیم: نواب محمد صفی میرزا

بیست و چهارم: نواب اسکندر میرزا

فقره دوازدهم

در ذکر اولاد امجاد نواب عبدالله میرزا المتخلص به دارا

عدد ایشان سی نفر است. ده نفر از آنها ذکوراند و اسامی ده نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نواب محمد محسن میرزا المتخلص به شاهزاده میرآخور^۱ از بطن ستوده صبیّه محترمه امیرکبیر نظام‌الدوله سلیمان‌خان قوانلوی قاجار به عرصه وجود خرامید و به سبب ظهور روشنی و بها و ظهور کمال طراوت و صفا، شمع شبستان جهان گردیده است. در فنون کمالات از عربیت و شاعری و خطاطی و رسوم سواری و تیراندازی،

۱. ملی، ملک و تذکره خاوری: «المتخلص به شاهزاده میرآخور»؛ از اکبرالتواریخ اقتباس شده است.

مهارتش کامل است و همواره به صحبت ارباب کمال و الفت اصحاب حال، مایل. نَوّاب ولیعهد مغفور از بدایت ایام با معزی‌الیه التفاتی زیاده به هم رسانید و به سبب شناسایی اشخاص، او را به شرف مصاهرت برگزید. در ملک آذربایجان اقطاع و تیولات مرحمت فرمود و او را با زوجه محترمه به توقف دارالسلطنه تبریز امر نمود. اکنون در آن ولایت مشغول تحصیل کمال است و مجمعهش مرجع اهل حال.

دویم: نَوّاب اسحق میرزا؛ جوانی است در کمال و جاهت و پاکدامنی و رسوم تواضع و فروتنی را بانی مبانی. وقتی نیست که با دوستان و هواخواهان، تقدّم در سلام و اکرام نجوید و زمانی نه که از فرط تقدّس ذات، سخن از مسایل شرعیه نگوید.

سیم: نَوّاب یعقوب میرزا؛ در مراتب حُسن و ملاحات، پدر یوسف است و زلیخای جهان از حسرت جمالش در تأسف. با لهجه ترکی، لفظ فارسی را چنان ادا نماید که مستمع را هوش از دل و عقل از سر رباید.
فرد:

ترکان فارسی‌گوی بخشنندگان عمرند ساقی بشارتی ده پیران پارسا را
بالجمله، به کفایت امور پدر نامدار مشغول است و از کثرت عقل معاش در نظر
والد مقبول.

چهارم: نَوّاب لطف‌الله میرزا

پنجم: نَوّاب خلیل‌الله میرزا

ششم: نَوّاب عبدالحمید میرزا

هفتم: نَوّاب عبدالمجید میرزا^۱

هشتم: نَوّاب عبدالرشید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب عبدالحمید میرزا است.

۱. عبدالمجید میرزا با لقب عین‌الدوله، صدراعظم مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه قاجار و عهد مشروطیت بود.

نهم: نَوَاب انوشیروان میرزا

دهم: نَوَاب ابوسعید میرزا

فقره سیزدهم

در ذکر اولاد امجاد نَوَاب سلطان الموحّدین محمدرضا میرزا المتخلّص

به افسر

عدد ایشان موازی سیزده نفر [است]. از غرایب اتفاقات آنکه، این شاهزاده آزاده [خود] سیزدهم اولادِ ذکورِ شاهنشاه معدلت سیر و در یوم سیزدهم شهر صفر [۵۹۷] المظفر سنه یک هزار و دویست و سیزده از بطنِ مادرِ فرّخ اثر به عرصه ظهور جلوه‌گر و از قرار مذکور، اولاد امجادهش نیز سیزده نفر است. اما سعادت باطنش تُحوسِتِ ظاهر را پوشیده و از بدو فطرت، مایلِ سیر و سلوکِ اولیاء و عرفا گردیده است. بالجمله، از این عدد، ده نفر ذکور و سه نفر اناث می‌باشند و اسامی ده نفر از قرار مذکور است:

اوّل: نَوَاب رضاعلی میرزا؛ از بطنِ مخدّره [ای] از سرداق عصمت دودمان شاهرخ شاه افشار است و صاحب تمکین و وقار بی‌شمار. جوانی است با جمال زیبا و طینت پاکش سرشته از کمال شرم و حیا. در تحریر خط و شناسایی نظم با وقوف است و آسنّ و ارشد اولاد شاهزاده موصوف. چندی در ولایات گلپایگان و خوانسار به نیابت پدر بزرگوار حکم‌گزار بود و با ادانی و اعالی رفتاری بسزا می‌نمود.

دویم: نَوَاب علی‌قلی میرزا؛ از بطنِ محترمه صبیّه مرضیه مرحوم میرزا محمد خان دولوی قاجار بیگلربیگی سابق دارالخلافت طهران است و به علاوه بنی عمّی، خاله‌زاده شاهنشاه دوران. جوانی است فقیر منش و همواره اوقات سکوت و طمأنینه‌اش قانون و روش است. از آسیب جُدري^۱ صورتش مُنبت است و فساد یکی از دیدگان هم

مایه مزید علت.

سیم: نَوّاب محمدزمان میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب علی قلی میرزاست و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار، افزون از جمیع نیکوان بلدان و امصار. بدون شائبه اغراق، صباحتی دارد که گویی خونی بر روی برفی ریخته، یا شیر و شراب را با هم آمیخته‌اند. در میان افواج نظام، مشغول مشق سربازی است و سربازان راهش را از شیوه سربازی کمال سرافرازی.

چهارم: نَوّاب سلطان حسام‌الدین میرزا؛ از بطن همشیره علی خان اصفهانی وزیر نَوّاب محمدرضا میرزا [است] که ذکر او در اصل تاریخ گذشته. به سبب میل آب و خال، به طریقه ارباب حال به اسم حسام‌الدین ممدوح جناب مولانای رومی - علیه‌الرحمه - مسمی گشته است.

پنجم: نَوّاب محمدجعفر میرزا؛ از بطن طهرانیه [ای] و زیبا گلی از گلستان دولت علیه است.

ششم: نَوّاب محمدهاشم میرزا؛ والده‌اش مازندرانیه است و در طفولیت محروم از والده مرحومه علیه [گشت].

هفتم: نَوّاب محمدباقر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب محمدجعفر میرزاست.

هشتم: نَوّاب محمداسماعیل میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب محمدهاشم میرزاست.

نهم: نَوّاب اکبر میرزا؛ از بطن یکی از اعیان‌زادگان ولایت لاهیجان گیلان است و بهین نتیجه سلطنت جاوید ارکان.

دهم: نَوّاب جمال‌الدین میرزا؛ از بطن والده نَوّاب محمدجعفر میرزا [۵۹۸] سومین ولد است و دهم اولادِ نَوّاب شاهزاده آسمان مسند.

فقره چهاردهم

در ذکر اولاد امجاد نواب حیدر قلی میرزا المتخلص به خاور

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً یازده نفر است که سه نفر از ایشان اناث و اسامی هشت نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نواب مرتضی قلی میرزا الملقب به خان بابا؛ از بطن صبیّه مرضیه مرحوم مهرعلی خان عم صاحبقران زمان و مسمی به اسم جدّ بزرگوار عالی شأن است. امیرزاده‌ای است خوش مشرب و در مراحل تواضع و فروتنی و کوچک‌دلی، با طرز و قانونی عجب. در نظم اشعار فارسی طبع قادری دارد و اکثر خطوط، خاصه خط نسخ را بر صفحه نیکو می‌نگارد. بغایت عاشق پیشه است و در عشق بازی با جوانان نوخط آسن از خویش، بی‌اندیشه. با مؤلفش کمال الفت و مهربانی است و مرا نیز در خدمت او ارادتی پنهانی.

دویم: نواب حاجی نصرالله میرزا؛ این نیز برادر صلیبی و بطنی نواب مرتضی قلی میرزا است و چهر چون مهرش در روشنی و بها، بی‌مثل و همتا. جوانی طناز است و به سبب خودخواهی بسیار خودساز^۱. در خدمت والدّه مکرمه به زیارت مکّه معظّمه شتافت و این سعادت را در جوانی به احسن وجهی دریافت.

سیم: نواب امان‌الله میرزا؛ والدّه معظّمه‌اش از ایل جلیل قاجار است و بهار رخسارش را طراوتی افزون از شمار. مقیمان کوی وفا را از جفای هجرانش ناله الآمان به عرش برین رفته و باریافته بزم وصالش، همواره بر بستر امانی خفته است.

چهارم: نواب نورالله میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه حاجی مصطفی خان عم صاحبقران زرین‌لوا و نورخدایی از چهره پرنورش پیداست.

پنجم: نواب اسدالله میرزا؛ از بطن صبیّه مهرعلی خان عم‌زاده سومین ولد است و

۱. تذکره خاوری: «به سبب خودخواهی خویش و بی‌خودی مشتاقان صفاندیش بغایت خودساز».

پنجمین اولاد شاهزاده چرخ مسند.

ششم: نواب علی محمد میرزا؛ از بطن یکی از نبایر دودمان شاهرخ شاهی است و شهره ملاحظتش در عرصه ماه و ماهی.

هفتم: نواب شکرالله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب امان الله میرزا است.

هشتم: نواب علی اکبر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب علی محمد میرزا است.

فقره پانزدهم

در ذکر اولاد امجاد نواب محمود میرزا

عدد ایشان اعم از ذکور و اناث، موازی سی و چهار نفر بالمناصفه است و تفصیل اسامی و احوال هفده نفر ذکور از قراری است که مذکور می‌گردد:

اول: نواب مسعود میرزا است، که اسمش بر خلاف مسمی. از بطن صبیّه مرضیه محمدخان قوانلوی قاجار بیگلریگی سابق ایروان است و در سنه یک هزار و دویست و سی و دو، مولود مسعودش شورافکن بزم امکان. بیست و پنج سال درست از مدت عمرش گذشته و هنوز از ضرب تیغ حجام و نوره حمام، آثار موی بر عذارش [۵۹۹] ظاهر نگشته [است].

در نظم اشعار دری و تحریر خط شکسته و اسرار کیمیا با بهره است و در مراتب سواری و تیراندازی و جولای بازی و صیدتازی، مهارتش در میان مهّره این فنّ، شهره. در محاورات چنان قدرت دارد که حریف حرف را در جواب مسایل غامضه، حقّاً و باطلاً، دقیقه [ای] معطل نمی‌گذارد. قدرت دیگر در نگارش خط شکسته از او دیده شد که دست حیرت به دندان گزیده آمد. گاهی از قلم خجسته رقم بر صفحه چنان معجزنگار است، که خطوط استادان نامی در برش بی اعتبار، و زمانی چنان سرسری می‌نگارد، که با وقوفش، خط اطفال مبتدی می‌انگارد؛ و در ادراک غوامض و دقایق، سریع الانتقال است

و در تذکار ظرایف و لطایف، بدیع‌المقال. در نگارش خطوط مشبّه و سازش خواتیم و امهار متنوّعه و تحریف عبارات و نوشتجات شرعی و عرفی، بی‌بدل است و در این فنون دغل، در میان همگان ضرب‌المثل.

چون پدر والاگهرش در اردبیل و تبریز محبوس بود، نوشته‌جات چند مجعول به خط و مهر پدر ابراز نمود و به لطایف‌الحیل املاک و مخلفات پدر را کلاً تصرف کرده، سایر اخوان و اخوات را بی‌بهره فرمود. اکثر از زوجات پدر را به دست‌آویز وکالت نامیّه مجعول تقبالات گرفته، مطلقه می‌سازد و زوجه مزبوره نیز تجدید فراش کرده به انعقاد نطفه حلال می‌پردازد. در اخذ مال مسلمان و کافر، مهما امکن، جریست و غافل که این صفات ناشی از فرط کافری است. - اللهم أصلح مفاسد اموره^۱.

دویم: نواب محمدزمان میرزا؛ از بطن مطهره گوهر تاج خانم بنت علی مرادخان زند است و از طرف آب و امّ، نبیره دو پادشاه بی‌مانند. در طراوت رخسار، گویی زمان نوبهار است و در رعونت رفتار، همانا سرو جویبارگونه. رخسار چون بهارش، گندم گونست و مهر گونه گندم‌گونش، همواره در دل‌ها افزون. اکثر از نازنینان جهان را در رشته مهر چهر نازنینش اسیر دیده‌ام و خود نیز اسیر آن چهره دلپذیر گردیده‌ام. طراوت رخسارش به مثابه‌ای است که بعد از بروز خط زیاده از ایّام سادگی به دلبری پرداخته و اکثر از نوجوانان ساده را اسیر خط دلپذیر ساخته است. خط نستعلیق و شکسته را درست می‌نگارد و بعد از وفات خاقان مغفور، چون دارالایمان قم مرجع و مأب امرزادگان سلسله زند و از اقوام و عشیره والده آن امیرزاده بی‌مانند می‌باشند، لهذا در خدمت والده ماجده قرار توقف را در خاک فرج خارج آن شهر گذاشته و در حقیقت میان منزلی از جهت آشنایان و دوستداران [۶۰۰] و عشایر خود برپا داشته است. اکنون آن خاک فرحناک، مرجع و مأب جمیع ذکور و اناث سلسله دو سلطنت، و سرکار امیرزاده

۱. شیوه کلاهبرداری مسعود میرزا در تذکره‌خاوری ذکر نشده ولی بیتی زیبا در وصف او در تذکره‌خاوری هست که در متن فوق موجود نیست:

«المؤلفه:

جراتی در آشنایی کرده‌ام بعد از خطش تا بدانی این قدر هم خاوری بیکاره نیست»

آزاده، از روی کمال شوق و میل، راغب تحمل هر نوع مشقت و زحمت است.

سیم: نواب شیخ سیاوش میرزا؛ از بطن مطهره والده نواب مسعود میرزا، گوهری است یکتا. از بدایت طفولیت، والد بزرگوارش به لباس شیخوخت و فضیلت ملبس ساخت و به خواستگاری صبیّه مرضیه افضل المجتهدین شیخ موسی نجفی به همسری این مولود مسعود پرداخت. چون به سن شش سالگی رسید، به اقصی الغایه در تربیتش کوشید. در ولایت نهاوند مدرسه [ای] به جهت او ترتیب داد. مدرّسین متبحر معین نموده، کتب آداب و علوم در دامن استعدادش نهاد. در اندک زمانی ترقیات کامل در تعلّم و تعلیم حاصل کرده، پس از چندی به صوابدید والد بزرگوار روی سعادت به عتبات عالیات آورد. در آنجا نیز با شوقی بی‌منتها در خدمت معارف فضلالی آن ولا، تلمذ نمود و بر مراتب حسن فضیلت افزود. اکنون نیز در آن دیار مجاور است و آثار ترقیات عظیمه از وجود عاقبت محمودش ظاهر - اللهم احفظه.

چهارم: نواب سلطان تکش میرزا؛ از بطن یکی از مخدّرات دودمان شاهرخ شاهی است و فرزین ماه چرخ برین، در عرصه شطرنج حیرت چهر چون مهرش شهمات و قرین تباهی. آثار نجابت از جبین مینش پیدا و در دارالایمان مشغول تحصیل علوم آداب و ذکااست.

پنجم: نواب سلطان جهان میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب سلطان تکش میرزااست.

ششم: نواب گیان میرزا؛ این لفظ به کاف فارسی مکسوره، نام قریه‌ای^۱ است در محال نهاوند. نواب محمود میرزا صبیّه [ای] از محمدتقی خان بزرگ آن قریه را صیغه

۱. در نزدیکی این قریه تپه باستانی گیان قرار دارد که نخستین بار، دمرگان متوجه آن شد و بعدها ژرژکنتنو و گیرشمن، مأمور حفاری آن شدند. ارتفاع این تپه ۱۹ متر و از نظر سابقه با تمدن سیلک کاشان برابر است و قدیمی‌ترین لایه‌های آن به هفت هزار سال پیش باز می‌گردد. آثار سفالین این تپه اکثراً در لوور پاریس و موزه ملی ایران در تهران قرار دارد. (ر.ک: باستان‌شناسی ایران باستان لویی واندنبرگ صص ۷۸-۹۰)

مناکحه خوانده، امیرزاده مذکور از کتم عدم به عرصه وجود آمد. به مناسبت مذکوره، این اسم بر او معین و قریه مزبوره را به تیول امیرزاده مزبوره داده او را در آنجا مسکن داد.

هفتم: نواب قآن میرزا؛ به جز اسمی، رسمی از او نشنیده‌ام و وی را هرگز ندیده‌ام.

هشتم: نواب عبدالباقی میرزا؛ مخدّره [ای] قزوینیه که در بدایت حال از صیغه جات مرحوم میرزا محمد شفیع صدراعظم بوده و بعد از وفات صدر جلیل‌القدر، نواب محمود میرزا او را به جهت خود تزویج نمود، این امیرزاده را مادر است و صباحت رخسارش از هر چه در تصوّر آید، افزونتر. پدر بزرگوارش وقتی از اوقات او را به فرزندی مؤلف مرحمت فرمود و به جهات متعدده که ذکر آن مناسب سیاق تاریخ نیست، محرومی رخ نمود.

نهم: نواب سبکتکین میرزا؛ به مناسبت اسم والد بزرگوار [۶۰۱] به این اسم موسوم و نسبت سبکتکین با محمود نیز معلوم.

دهم: نواب خسرو میرزا

یازدهم: نواب مبارک میرزا؛ از بطن والده نواب سلطان تکش میرزا سیمین ولد است و در دارالملک نهاوندش ایوان و مسند.

دوازدهم: نواب شکرالله میرزا

سیزدهم: نواب نعمت‌الله میرزا

چهاردهم: نواب پلنگ‌توش میرزا

پانزدهم: نواب عطاءالله میرزا

شانزدهم: نواب حیدر میرزا

هفدهم: نَوّاب محمد میرزا

فقره شانزدهم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب همایون میرزا

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً موازی بیست نفر است که یازده ذکور و نه اناث می‌باشند. اسامی و احوال یازده نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نَوّاب محمد شفیع میرزا؛ از بطن مطهره مرحومه مبروره، ماه شرف بیگم صبیّه مرحمت پناه میرزا محمد شفیع صدراعظم و به اقصی الغایه شبیه به جدّ امّی معظم است. در سنّه یک‌هزار و دویست و سی و نه هجری در دارالخلافت طهران به عرصه ظهور خرامید و در سن پنج سالگی، والدّه معظمه‌اش در ولایت مزبور از ظهور بلای وبای عام، عازم دیار آخرت گردید. این جوان شایسته در حجر تربیت پدر والاگهر و جدّه فرخنده‌سیر، پرورش یافت و در اندک فرصتی انوار قابلیت و استعداد از مشرق غیب بر وجود ذی‌جودش تافت. در حسن خط و علم نجوم و مقدمات عربیت ماهر گشت و تابش مهر رخسارش از هر چه در تصوّر اندیشه آید، درگذشت. در مراتب ذهن و ذکا و تدبّر و تعقل در امور دنیا، مهارت کاملش حاصل است، زیرا که انموذجی^۱ است از ودایع بدایع آن دستور کامل. خاقان مغفرت مآب را با او التفاتی بیرون از حدّ نصاب بود و همواره اوقات حصول رشد و تمیز او را از درگاه آفریدگار مسئلت می‌نمود و قلمدان و عصا و شرابه مرصعی که از ملزومات وزارت و متعلّق به جدّ امّی این امیرزاده آزاده، در خزانه اعلیٰ حاضر و آماده نموده بودند. پس از ظهور ولادت، به نام نامی این مولود معین گشت و روزگار غدار مهلت نداده بدون حصول این مأمول، خاقان مغفرت شمول از این دار فانی درگذشت.

مصرع: ای بسا آرزو که خاک شده

۱. معرب واژه «نمونه‌ای».

مؤلف را قصیده [ای] در تهنیت میلاد این مولود مسعود، مشعر بر تاریخ ولادت به
 جهت یادگار در این صحیفه ثبت افتاد:
 زین همایون عهد در مهد فراغت کشوری است
 کشوری در مهد آسایش ز عدل داوری است
 بر سر هر پیرزالی زیور آگین مقنعی
 در کف هر دیوزادی گوهرافشان ساغری است
 از عدوی ملک شه گر بر کف حسرت کفی
 وز حسود جاه او گر بر سر زانو سری است
 [۶۰۲] در دعای دولت ار دستی برون از آستین
 از گلولی شیشه گر خونی روان از خنجرى است
 در جهان حسن اگر در ساحتی خونخواره [ای]
 در دیار عشق اگر در عرصه [ای] شور و شری است
 مفسدی کاو در شمار آید نیابی در جهان
 ور بود بالفرض چون جذر اصم کور و کری است
 این خوشی و ایمنی کاندر جهان دارد ظهور
 از ظهور عدل دارای عدالت گستری است
 مایه فتح و ظفر فتحعلی شه آنکه فتح
 با همایون نام او شیرى عجین با شگری است
 هم حریم حرمتش را عرش فرش کهنه [ای]
 هم عقاب پیل کش را چرخ صید لاغری است
 بزم را جمشید جامی، رزم را کیخسروی
 عدل را نوشیروانی، شرع را پیغمبری است
 کاخ را جود آفرینی خود را رونق دهی
 دشت را رزم آزمایی، رزم را زورآوری است

دور کرد از کشور او هر کجا شور و شری
 بهره یاب از سکه او هر کجا سیم و زری است
 رزم او را مهر تیغی از نیام صفدری
 بزم او را چرخ دودی از بخور مجمری است
 شاه را بس پور راد و هر یکی از فرّ او
 پاسبان کشوری یا حکمران لشکری است
 شکر لّله نیست دارایی که باشد خصم ملک
 ورنه هر پور همایون ملک اسکندری است
 بود یک خاور زمین در ملک ایران و کنون
 از رخ شهزادگان هر سرزمینی خاوری است
 خاصه ملک ری که از فرّ شهنشاه جهان
 طالع از هر مطلع او آفتاب دیگری است
 هر طرف در پای ایوان خلافت روز بار
 جلوه گر سلطان ملکشاهی و سلطان سنجری است
 قدّ هر یک در ریاض مملکت خوش گلبنی
 چهر هر یک در سپهر سلطنت نیک اختری است
 چون فلاطون در بر هر یک ز دانش جوشنی
 چون سکندر بر سر هر یک ز مردی مغفّری است
 خاصه سلطان همایون فرّ همایون شاه راد
 کش به سر از خاک درگاه همایون زیوری است
 شه فریدون جهانست و همایون ایرجی
 شه منوچهر زمانست و همایون نوذری است
 ملک را گشتاسبی و شاه را رویین تنی
 چرخ را فرماندهی و شاه را فرمانبری است

چون به ایوان جای بگزیند فریدون سیرتی
 چون به یکران پای بگذارد تهمتن پیکری است
 چهره‌اش رخسار دولت را مبارک غازه [ای]
 قامتش بالای شوکت را همایون زیوری است
 پور شاه عالم و اعظم ز هر فرماندهی
 مهر صدراعظم و اعلم ز هر دانشوری است
 زینت ایوانش از برج صدارت کوکبی
 زیور دامانش از درج وزارت گوهری است
 آن‌چنان گوهر که مهرش در صدف چون غازه [ای]
 آن‌چنان کوکب که ماهش از شرف چون معجزی است
 [۶۰۳] مهر رخشان آستان عصمتش را پرده‌ای است
 ماه تابان پرده‌دار عفتش را چادری است
 پیش از ایجادش ز نادانی همی گفتی جهان
 یک شعیب آمد که او را چون صفورا دختری است
 از ظهورش تاکنون انگشت دارد در دهان
 کاین صفورای دگر بل ار صفورا برتری است
 دختری بلقیس فطرت از نژاد آصفی
 کاین زمان چون آن سلیمان حشمت او را شوهری است
 هم سعادت در سعادت هم شرف اندر شرف
 عارض ذاتش معاذالله چو ذاتش جوهری است
 یک سعادت این‌که صدر اعظمش باشد پدر
 دیگر این کاینک عروس شاه قیصر چاکری است
 یک شرافت از همایون شاه و این هم یک شرف
 کز رحم در دامنش اکنون همایون منظری است

حَبْذا فرخنده مولودی ملایک سیرتی
 هم به صورت هم به سیرت از ملایک برتری است
 این مسیحایی که شد فخر کنار مریمی
 وان چو حورایی که زیب دامنش غلمان فری است
 چهره‌اش خورشید رخشانی، جبینش زهره [ای]
 قامتش طوبی رعنائی، دهانش کوثری است
 امّ‌هات سَفلی و آبای علوی را کجا
 شبه این امید فرزند ز بطن مادری است
 از پدر سلطان‌نژاد است و ز بطن آصف‌نهاد
 راستی بر اصل پاکش این دو نیکو محضری است
 چون ملک‌شاه و نظام الملک او را هر دو جد
 بی نظیر اقلیم‌گیری، بی بدل دانشوری است
 عمّ او محمود شاه آمد که در ملک جهان
 دین احمد را ز انصاف همایون یاوری است
 شد شفیعش نام و صدراعظمش آمد لقب
 زان‌که این نام و لقب میراثش از نام‌آوری است
 شد چو از برجی همایون کوکبی سعد آشکار
 وز فروغش گشت روشن هر کجا بام و دری است
 از برای سال تاریخش رقم زد خاوری
 این همایون کوکب برج همایون گوهری است
 ای همایون شه خداوند جهان راکن سپاس
 زان‌که از صلب جهان آرا چنین نام‌آوری است
 فخر کن بر نونهالان ریاض سلطنت
 چون ترا در باغ ملک از جمله شیرین برتری است

این همایون فرّ همای اوج جا هست و مرا
 مرغ روح اندر هوای خدمتش ریزان پری است
 بعد از ایزد این همایون رود را بر من سپار
 چون مرا در خدمت او انتساب دیگری است
 این مربّا را کنون چون من مربّی بایدی
 آری آری صیقل آینه از خاکستری است
 گر بود انصاف چون من تربیت یاب از شهم
 بر در ابنای شه کی همچو من خدمت‌گری است
 هم دعاگو هم ثناجو هم مشیرم هم دبیر
 کی کسی را چون تو با این جامعیت چاکری است
 تا به محشر نام دیگر چاکرانت کی برند
 غیر من چاکر که نامم ثبت در هر دفتری است
 [۶۰۴] تا موالید ثلاث از چارمادر با وجود
 وز برای تربیت این هفت آبا شوهری است
 باد این یک‌دانه گوهر در دو عالم کامران
 کامران از ذات او در شش جهت گر مضطری است^۱
 در این سال که سنّه یک‌هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری است، خداوند
 عالم، اولاد ذکوری به این امیرزاده اعظم که در سن پانزده سالگی است مرحمت فرموده،
 نام نامیش را سلطان بدیع‌الزمان میرزا نمود. تاریخ ولادت این ولد نیز از طبع بدیع، زاده و
 ثبت آمد:

بود از نبیره شهنشه رفیع	یکی پور از نام سلطان بدیع
بود از دو سو با شفاعت قرین	شفیعش اب و جدّ امّی شفیع
همایون شهنش نیز جدّ دگر	که صهر همایون جدّ منیع

۱. غیر از مصراع اوّل بیت نخست، باقی قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

فلک داد گنجینه مهرش خرید	چو بایع چنان، این چنین شد مبیع
بود یار با او شعار حسن	بود دور از وی صفات شنیع
خدا را مطیع و جهان را مطاع	جهان را مطاع و خدا را مطیع
ندید و نه بشنیده کس مثل او	مگر حق که باشد بصیر و سمیع
بدیع الزمان نام وی را نهاد	بدیعی عیان آمده است از رفیع
پی سال تاریخ او خاوری	بگفتا به جا آن ظهور بدیع ^۱

دویم: نواب اکبر میرزا؛ از بطن یکی از مستورات طایفه اکراد شادلوست و در سنه یک هزار و دویست و سی و شش، نوگل رویش آرایش این گلستان پر رنگ و بو. در سن، سه سال از نواب محمد شفیع میرزا اکبر است، ولی نواب معزی الیه به سبب شرافت ام و فرمان خاقان انجم تحشم از وی ارشد و برتر. این جوان نیز در طراوت رخسار و نزاکت اندام دلخواه است و مشرف از شرافت مصاهرت شاهزاده مرحوم حضرت دولتشاه. در تحصیل خط و سواد سعیش کامل است و - ان شاء الله المجید - عن قریب ترقیات کامل او را حاصل. در تاریخ ولادتش این رباعی از کلک مؤلف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

ایمن تازه امیرزاده سامی بین وین فایده بخش عارف و عامی بین
زد سر ز الم خاوری و گفت به سال اوّل ولد است و اکبرش نامی بین

سیم: نواب جوانبخت میرزا؛ جوانی است ارجمند که بختش چون جسم تنومند است و مراتب تنومندیش در جرگ نبایر خاقان مغفور بی مانند. قوتی به اندازه تنومندی دارد و اوقات شریف را [۶۰۵] به درس و مشق مصروف می آرد. نام نامیش زاده از طبع مؤلف و این تاریخ سال ولادت او را واقف است:
از صلب شه همایون نوری به عرصه آمد شد نام نامی او از باب خود جوان بخت

۱. این قطعه نیز در تذکره خاوری موجود نیست.

از طینت معظم جانی بود مجسم
 بر کف ز صولتش تیغ، در جان ز هیئتش مات
 در جنگ از نهییش در رسته معارک
 با صاحبان مصاحب، وز بدسر است دلسرد
 تاریخ سال میلاد از پیر عقل جستم
 بنوشت با دل شاد این نوجوان، جوان بخت
 فرخنده [ای] در این ملک زبنده بر سر تخت
 بر سر ز شوکتش تاج، در بر ز همتش رخت
 جنس جگر ز اعدا، تخت است بر سر تخت
 بر یاوران مراقب، با دشمن است سر سخت

چهارم: نواب محمدرحیم میرزا؛ از بطن صبیّه مرتضی قلی خان سپانلوی قاجار است و در طراوت رخسار، خال رخسار روزگار.

پنجم: نواب سلطان سیامک میرزا

ششم: نواب ابوالفیض میرزا

هفتم: نواب نجف قلی میرزا

هشتم: نواب ابونصرالدین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب ابوالفیض میرزاست.

نهم: نواب حسن میرزا

دهم: نواب حسین میرزا؛ این حسن و حسین که توأمان نوشته شده‌اند، از بطن والدۀ سلطان سیامک میرزا توأم به وجود آمده و رونق ده عالم شهود شده‌اند - اللهم احفظهما.

یازدهم: نواب نورالدهر میرزا؛ والده‌اش از اهل دماوند است و در حسن صورت در جمیع اطفال بی‌مانند.

فقره هفدهم

در ذکر اولاد امجاد نواب احمد علی میرزا

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً یازده نفر، چهار نفر از آنها ذکور و هفت نفر اناث

اول: نواب یعقوب میرزا؛ از بطن جاریه ترکمانیه و زیباگلی از گلستان دولت علیه است.

دویم: نواب سلطان حسین میرزا؛ از بطن صبیّه محمدتقی خان سوادکوهی مازندرانی است، که محمدخان عمّ او از امرای معتبر دولت جاویدانی و در عهد امراء زندیه به خودسری منسوب شد. و جاهتی دارد که داغ رشک از وجه احسن بر چهره مهر روشن می‌گذارد. اگر چه هنوز به حدّ رشد و تمیز نرسیده ولیکن مرشدان ممیّز او را در میان خوبرویان از همه بهتر پسندیده‌اند - اللهمّ احفظه.

سیم: نواب نادر میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه مرحوم حسین قلی خان عمّ صاحبقران گردون توان است و در مراتب حسن صورت نادر دوران.

چهارم: نواب خان گلدی‌خان و ازین نام ظاهر که مادرش از ایل جلیل ترکمان است.

فقره هجدهم

در ذکر اولاد امجاد مرحوم جهان شاه میرزا

عدد ایشان نه نفر است که شش نفر ذکور و سه نفر اناث است. [۶۰۶] اسامی شش نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نواب عادل شاه میرزا

دویم: نواب جهاندار میرزا

سیم: نواب قنبر میرزا

چهارم: نواب فاضل شاه میرزا

پنجم: نَوّاب محمد حسین میرزا

ششم: نَوّاب محمد هاشم میرزا

فقره نوزدهم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب الله ویردی میرزا

منحصر به سه نفر است؛ دو نفر اناث و یک نفر ذکور و ذکور مزبور از بطن صبیّه مرحوم حسین قلی خان برادر ارجمند خاقان مغفور و به رستم میرزا مشهور است.

فقره بیستم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب اسماعیل میرزا

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً چهارده نفر بالمناصفه است و اسامی هفت نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نَوّاب سلطان اویس میرزا؛ زاده از بطن مخدّره [ای] از ارض خراسان و جوانی است مطبوع و نمایان. همانا مراتب شرم و حیا را با ذات محامد صفاتش سرشته‌اند و آیت پاکدامنی و عصمت را بر جبین مینش به خطّ جلی نوشته. مشغول تحصیل آدابست و از تحریر خط نستعلیق بغایت کامیاب.

دویم: نَوّاب اردشیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب سلطان اویس میرزا است.

سیم: نَوّاب محمد میرزا

چهارم: نَوّاب غلامرضا میرزا؛ این نیز به دستور برادر سلطان اویس میرزا است.

پنجم: نَوّاب غلامحسین میرزا؛ از بطن مرضیه مذکوره چارمین ولد است و

پنجمین اولاد ذکور والد سپهر مسند.

ششم: نَوّاب ابوالقاسم میرزا

هفتم: نَوّاب اسدالله میرزا

فقره بیست و یکم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب شاه قلی میرزا

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً نه نفر که سه نفر از آن‌ها ذکور و بقیه اناث [هستند].
اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نَوّاب اردشیر میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه حسن خان داشلوی قاجار است و
در طراوت رخسار غیرت فصل نوبهار.

دویم: نَوّاب محمدعلی خان؛ از بطن صبیّه مرضیه محمدخان دولوی قاجار نایب
مملکت خراسان و سَمی جدّ امّی والد بزرگوار عالی شأن است.

سیم: نَوّاب خلیل‌الله میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از طایفه بزچلوی عراق است و
در حسن صورت و نکویی طاق.

فقره بیست و دوم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب حاجی کیومرث میرزا الملقّب به ابوالملوک

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً شش نفر که چهار نفر از آن ذکور و دو نفر اناث می‌باشند
و اسامی چهار نفر ذکور را از قرار مذکور است:

اول: نَوّاب هوشنگ میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از ارمن است و بغایت پرویز چهر
و شیرین سخن.

دویم: نَوَاب سیامک میرزا؛ از بطن صبیّه میرزا قدیر مازندرانی لشکر نویس دیوان اعلیٰ و به سبب اسم والد بزرگوار به این نام مسمی است.

سیم: نَوَاب سلطان احمد میرزا؛ از بطن مرضیه صبیّه محمدحسن خان [۶۰۷] دولوی قاجار که در دربار فلک مدار نسقچی باشی با اعتبار بود و تیزی تبرزین اقتدارش به فرق سپهر دَوّار می سود.

چهارم: نَوَاب ادريس میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوَاب هوشنگ میرزاست [که] به سبب صَغَر سنّ، منظور نظر والد والا.

فقره بیست و سوم

در ذکر اولاد امجاد نَوَاب منوچهر میرزا

عدد ایشان موازی هفت نفر که پنج نفر ذکور و دو نفر اناث^۱ می باشند و اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نَوَاب اسدالله میرزا؛ زاده از بطن صبیّه مرضیه مرحوم حسین قلی خان برادر صاحبقران مغفرت توأمان.

دویم: نَوَاب سلطان یوسف میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از ولایت ارمن و اسمش با مسمی دست در گردن.

سیم: نَوَاب محمدکاظم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نَوَاب اسدالله میرزاست.

چهارم: نَوَاب محمدحسین میرزا؛ از بطن صبیّه محمدحسین بیک یوزباشی افشار است و در طراوت رخسار چون فصل نوبهار.

پنجم: نَوّاب علی محمد میرزا؛ از بطن مطهّره والدّه اسدالله میرزا سیمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.

فقره بیست و چهارم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب حاجی بهرام میرزا

عدد ایشان پنج نفر است؛ سه نفر ذکوراند و دو نفر اناث. اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نَوّاب امیر اصلان میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه امیر اصلان خان کردستانی و زیباگلی از گلستان دولت خاقانی است.

دویم: نَوّاب شکرالله میرزا؛ والده اش مازندرانى نژاد است و خود طهران میلاد. سیم: نَوّاب اسدالله میرزا؛ از بطن والدّه نواب شکرالله میرزا، دویم ولد است و زینت آغوش شاهزاده آسمان مسند.

فقره بیست و پنجم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب هرمز میرزا

عدد ایشان شش نفر، چهار نفر ذکور و دو نفر اناث است و اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نَوّاب فرخزاد میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیه ابراهیم خان دولّوی قاجار سردار است و تازه سروی در جویبار اصالت و نجابت پایدار.

دوم: نَوّاب فریدون میرزا؛ از بطن مذکور است و خورشید پر نور از پرتو مهر جمالش مستور.

سوم: نَوّاب نصرالله میرزا؛ ترکمانزاده است و اسباب خوبی او از هر جهت آماده.

چهارم: نَوّاب فرج الله میرزا؛ ایضاً از بطن ترکمانیه مذکور است و برادر صلبی بطنی امیرزاده مزبور.

فقره بیست و ششم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب محمد مهدی میرزا

عدد ایشان نه نفر [است] که چهار نفر از آن‌ها ذکور و پنج نفر اناث می‌باشند. چون نَوّاب معزی‌الیه از قراری که سابقاً ذکر شده، پرورده حجر تربیت صبیّه [ای] از نبایر محمدصادق زند است، [۶۰۸] لهذا اسامی امراء زندیه را به اولاد خود گذاشته و این شیوه را مستحسن داشته است. اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نَوّاب محمدکریم خان؛ از بطن صبیّه امیرخان عزالدینلوی قاجار است، که از قراری که در اصل تاریخ ذکر شده، با محمدزمان خان برادر خود در کار مخالفت زیان داشت و دو دیده نازنین را بر سر این کار گذاشت.

دویم: نَوّاب محمدصادق خان؛ والده اش طهرانیه است و خود نیکو نتیجه [ای] از دودمان خاقانیه.

سیم: نَوّاب محمدرحیم خان؛ از بطن صبیّه مرضیه مهرعلی خان بنی عم صاحبقران زمان و بطناً نبیره مرحوم مرتضی قلی خان است.

چهارم: نَوّاب لطف علی خان؛ برادر صلبی و بطنی نَوّاب محمدرحیم خان مذکور است، صغیرترین و عزیزترین اولاد شاهزاده مزبور.

فقره بیست و هفتم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب شاپور میرزا

منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش نَوّاب مهدی قلی میرزا از بطن صبیّه مرضیه امیراصلاحان خان مذکور.

فقره بیست و هشتم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب حاجی سلطان ابراهیم میرزا

عدد ایشان موازی چهار نفر، سه نفر اناث و یک نفر ذکور و ذکورش از بطن صبیّه مرضیه حسین علی خان قاجار قوانلوی ایروانی به نَوّاب حسین علی میرزا مشهور.

فقره بیست و نهم

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب کیقباد میرزا

بدان که اولاد ذکور نامحصور از شاهزاده مزبور به عرصه ظهور خرامید، ولی از تأثیرات قضا متدرّجاً در عرصه خاک آرمید. اکنون پنج نفر اناث از صلب معزی الیه باقی مانده و به جهتی از جهات ذکر او را در این مقام کشانده است.

فقره سی‌ام

در ذکر اولاد امجاد نَوّاب کیخسرو میرزا

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً هشت نفر که سه نفر ذکور و پنج نفر اناث می‌باشند و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نَوّاب محمدصادق میرزا؛ زاده از بطن صبیّه مرضیه حاجی محمدباقرخان دولوی قاجار بیگلربیگی دارالخلافت پایدار است و به سبب نسبت باقر و صادق، مسمی

به این اسم نامدار. والده‌اش در عالم جوانی بدرود عالم فانی کرد و امیرزاده بزرگوار، کامران و کامکار در حجر تربیت والد عالی مقدار نام برآورد.

دویم: نواب مرتضی قلی خان

سیم: نواب محمدحسین میرزا؛ این دو امیرزاده در صلب و بطن با هم شریکند و در رفتار به یکدیگر نزدیک.

فقره سی و یکم

در ذکر اولاد امجاد نواب کیکاوس میرزا

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً هشت نفر [است]؛ پنج نفر ذکور و سه نفر اناث. اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نواب شاه‌ویردی خان؛ از بطن صبیّه مرضیه فضل‌علی بیگ جوانشیر است که به فرضی بیگ اشتها دارد.

[۶۰۹] دویم: نواب قزل ارسلان میرزا؛ نیز از بطن مذکور.

سیم: نواب اسدالله میرزا؛ از بطن صبیّه علی نقی بیگ قراچه داغی نایب فرآشخانه همایون است و با حسنی روزافزون.

چهارم: نواب اسماعیل میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب شاه‌ویردی خان است.

پنجم: نواب ذوالفقار میرزا؛ از بطن صبیّه فضل‌علی بیگ جوانشیر چارمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.

فقره سی و دوم

در ذکر اولاد امجاد نواب ملک ایرج میرزا

عدد ایشان تحقیقاً ذکوراً و اناثاً ده نفر بالمناصفه است و اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نواب محمدحسن خان؛ ولد ارشد شاهزاده ارجمند و از طرف مادر نبیره خانلرخان زند است که مشارالیه صلباً ولد علی مرادخان زند است و بطناً نبیره محمدحسن خان قاجار بی مانند جد صاحبقران ظفرمند. والده امیرزاده مذکور را آصفه لقب است که در زمان خاقان مغفور از وزارت سترکبری حضرت تاج الدوله العلیه طاوس خانم اصفهانیه با حسب. چون از مزاجت نواب ملک ایرج میرزا سرکشید، در ثانی به مناکحت حاجی کیومرث میرزا آرمید. ولد ارجمند را در حجر تربیت خود دارد و اوقات را شبان‌روزان در خدمت او مصروف می‌آرد.

دویم: نواب سنجر میرزا؛ از بطن یکی از آرامنه گرجستان است و زیبا‌نوگلی از آن گلستان.

سیم: نواب غلامحسین میرزا؛^۱ از بطن صبیئه مرضیه حسین علی بیک پازوکی کرد ساکن ورامین ری است و از فرط طراوت و لطافت منظور نظر کی.

چهارم: نواب محمدقلی میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نواب غلامحسین میرزا است. سیمین تن و بهترین اولاد شاهزاده آسمان مسکن.

پنجم: نواب جعفرقلی میرزا؛ از بطن والده نواب غلامحسین میرزا سیمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.

۱. لقب وی صدرالشعرا است و پدر جلال الممالک ایرج میرزا شاعر معروف ایران است.

فقره سی و سیم

در ذکر اولاد امجاد نواب سلطان مصطفی میرزا

عدد ایشان منحصر به دو نفر ذکور است و اسامی از قرار مذکور:

اول: نواب سلطان صیفور میرزا؛ از بطن همشیره حضرت آصفه خاتون صبیّه مرحوم خانلرخان زند و عمّه زاده خاقان ظفرمند است.

دوم: نواب سلطان محمود میرزا؛ ایضاً از همان بطن برگزیده است و به سبب اصالت نسب در نظرها پسندیده.

فقره سی و چهارم

در ذکر اولاد امجاد نواب سلیمان میرزا

منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش مسمی به داود میرزا؛ از بطن مرضیه حضرت آقاییگم صبیّه مرضیه حاجی محمدحسین خان اصفهانی صدراعظم دیوان خاقان مغفور.

فقره سی و پنجم

در ذکر اولاد امجاد نواب سلطان سلیم میرزا

عدد ایشان چهار نفر بالمناصفه است [۶۱۰] و اسم دو نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نواب آزادخان میرزا

دوم: نواب [محمدحسین میرزا]^۱ برادر صلبی و بطنی نواب آزاد خان میرزا است.

۱. ناسخ التواریخ: «محمدحسین میرزا»؛ ملک: «سلطان بنده میرزا»؛ اکسیرالتواریخ نام او را نیاورده، بلکه مصحح

فقره سی و ششم

در ذکر اولاد امجاد نَوَاب بهمن میرزا الملقَّب به بهاءالدولة العلیه

عدد ایشان شش نفر، چهار نفر از آن ذکور و دو نفر اناث می‌باشند. اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نَوَاب فریدون میرزا؛ از بطن صبیّه سردار با اقتدار مهدی‌قلی‌خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد است و در حسن صورت با طراوتی زیاد.

دوم: نَوَاب داراب میرزا

سیم: نَوَاب ساسان میرزا؛ هر دو از بطن ارمئیّه شیرین‌لقا.

چهارم: نَوَاب مهدی‌قلی‌خان؛ برادر صلبی و بطنی نَوَاب فریدون میرزا و سَمّی جدّ جلالت آراست.

فقره سی و هفتم

در ذکر اولاد امجاد نَوَاب سیف‌الله میرزا

منحصر به دو نفر اناث و دو نفر ذکور است و اسم دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نَوَاب جهان بخش میرزا

دوم: نَوَاب نصرالله میرزا؛ هر دو بطناً ارمئیّه‌زاده و اسباب نیکویی هر دو آماده است.

فقره سی و هشتم

در ذکر اولاد امجاد نَوَاب فتح الله میرزا الملقب به شعاع السلطنة العلیّه

عدد ایشان منحصر به سه نفر اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نَوَاب نورالدهر میرزا^۱؛ از بطن صبیّه مرضیه مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم خان بنی عمّ و ربیب صاحبقران زمان است و در حسن صورت ثانی پدر والاشان.

دوم: نَوَاب ابراهیم خان؛ این نیز از همان بطن مطهر و همانم جدّ اُمّی خجسته اختر است.

فقره سی و نهم

در ذکر ولد ارجمند نَوَاب صاحبقران میرزا

مسمّی به محمدحسن خان [است و] زاده از بطن صبیّه [۶۱۱] مرضیه ابراهیم خان دولوی قاجار و چون پدر بزرگوار با حسن بی شمار است.

فقره چهلم

در ذکر اولاد شاهزادگانی که اولاد ذکور ندارند

بعد از وضع نَوَاب کیقباد میرزا، که به سببی از اسباب در فوق نوشته شد، عدد بقیه سه نفر و عدد اولاد ایشان چهار نفر اناث است:

اول: نَوَاب علی رضا میرزا؛ یک نفر اناثش از قراری که سابقاً ذکر شد، در حباله

۱. سپهر نیز اولاد فتح الله میرزا را، سه تن، یک دختر و دو پسر می داند به نام های نورالدهر میرزا و ابراهیم خان، ولی صاحب اکسیرالتواریخ از ابراهیم خان نام نمی برد و پسران فتح الله میرزا را پنج تن به ترتیب نورالله میرزا، شکرالله میرزا، ذبیح الله میرزا، روح الله میرزا و یدالله میرزا می داند.

نکاح محمد یوسف میرزا^۱ ولد شیخ علی میرزا است.

دوم: نواب محمدامین میرزا است، که دو نفر اولاد اناث دارد.

سیم: نواب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است که یک نفر انائش زیب دامن.

۱. تذکره خاوری: «سلطان یوسف میرزا»

فصل دوم

در ذکر نبایری که از بطن اولاد اناث صاحبقران مغفرت نشان
به عرصه ظهور خرامیده [اند].

بدان که عدد آن‌ها تاکنون ذکوراً و اناثاً به نود و هفت رسیده، موازی چهل و هفت
نفر ذکور و پنجاه نفر اناث می‌باشند و این تفصیل -إن شاء الله الجلیل- در بیست و هفت
فقره مذکور خواهد شد.

فقره اول

در ذکر اولاد امجاد حضرت مریم سیرت همایون سلطان خانم الملقبه به خانم خانمان
زوجه مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم خان بنی عمّ و ربیب حضرت صاحبقران آزاده.
بدان که عدد ایشان پنج نفر اناث و ذکور است و احوال دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نواب عباس قلی میرزا؛ جوانی است به حسن صورت و معنی آراسته و از
معایب ظاهر و باطن پیراسته. در رشادت و جلالت بی‌مانند و در همّت و سخاوت
بی‌چون و چند است. بعد از وفات پدر با جلال، چند سال است ایالت ولایت کرمان را
بالاستقلال داشت تا از قراری که در اصل تاریخ نگارش یافته، کار ایالت را بر سر کار
خودسری گذاشت. خاقان مغفور چون او را ملاقات نفرموده بود، بعد از ظهور طغیان
ملاقاتش را طالب شد و معزی‌الیه از سطوت قهر قهرمانی، خوف کامل بر وجودش
غالب آمد. از اطراف، شفعا برانگیخته و دست از دامان تقرّب بگسیخت. در دیار
مازندران به سر می‌برد تا جدّ بزرگوارش در دارالسلطنه اصفهان با هزار حسرت و ناکامی
بمرد. اکنون در دارالخلافه طهران است و آسوده در سایه امن و امان.

دوم: نواب ابوالفتح میرزا؛ جوانی است خوش سیمما. چون کرمانی میلاد است،
سیه چرده و با نمک بی‌منتها.

فقره دوم

در ذکر اولاد امجاد حضرت آسیه فطرت بیگم جان خانم زوجه امیرکبیر
محمد قاسم خان ولد نظام الدوله سلیمان خان قاجار

عدد ایشان سه نفر، دو نفر اناث و یک نفر ذکور. یکی از دو نفر اناث، زوجه محترمه شاهنشاه جهان - خلد الله ملکه - و والده نواب ولیعهد زمان ناصرالدین میرزا است و دیگری در حباله نکاح نواب شاهرخ میرزا خلف مرحوم حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس که سابقاً مذکور شد. ولد ذکورش نواب سلیمان خان الملقب به خان خانان است و جوانی است در محاسن ذات و حسن صفات، محسود همگنان. وجود مسعودش گوهری است از جوهر معنی سرشته و تخم معارف و اخلاق در مزرع طینت با وفاقش کشته. در حسن اخلاق چنان است که مدت العمر موری در زیر پایش آزاری ندیده و یاری از وی باری نکشیده. در ملاحظت و زیبایی، نظیری نداشت و پیوسته همت به جذب قلوب مستمندان می‌گماشت. به طریقه ارباب طریقت میلش کامل است و التفات ارباب حقیقت او را شامل.

وقتی پدر بزرگوارش در ولایت قمشه حاکم بود، شبی در فصل بهار میل به طرب و شراب نمود؛ در شور مستی صد هزار دستانی با صد هزار دستان در باغ نغمه زنان شد و خان زمان از جوش می و ناله نی پروازکنان آمد. از غرفه [ای] که منزل داشت، جستن کرد که خود را از روی هوا به بلبل رساند و از شور نغمه او کام دل ستاند. یک سر از آن بالا به پایان سرا افتاد و فی الفور به عالم میعاد روی نهاد. نعش او را در بقعه شاه رضا خارج قصبه قمشه مدفون ساختند و عمارت مربعی بر سر مزارش ساخته. قراء خوش الحان مستمراً به قرائت پرداختند.

خان خانان بعد از وفات پدر عالی شأن مدتی در ولایت قمشه حکومت کرد و از حسن رفتار نام برآورد. به سبب شرف مصاهرت نواب محمدقلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستانات، چندی در آن سامان آرمید و پس از آن خویش را در سایه شوکت ولیعهد مغفور به خراسان کشید. در عهد این دولت خداداد در آذربایجان به خدمت

همشیره‌زاده خویشتن نواب ولیعهد فطانت کیش [۶۱۲] ناصرالدین میرزا مشرف گشت و در رکاب معزی‌الیه به دارالخلافه آمده، بار اقامت هشت. با مؤلف تاریخش از بدایت تا نهایت کمال التفات منظور بود و مؤلف نیز عمری در خدمتش به ارادت صرف می‌نمود. فرد:

جذبۀ شوق چنان است میان من و دوست
که اگر من نروم او به طلب می‌آید

فقره سیم

در ذکر اولاد امجاد عروس دلارای حجله عصمت، حضرت گلین خانم^۱
زوجه محترمه زین‌العابدین خان برادر زاده صاحبقران مغفرت بنیان
عدد ایشان دو نفر اناث است و یک نفر ذکور به نواب محمد جعفر میرزا مشهور.

فقره چهارم

در ذکر اولاد امجاد، حضرت بلقیس فطرت مریم خانم زوجه محترمه
جناب آصف‌الدوله اللهیارخان دولوی قاجار
عدد ایشان ذکوراً و اناثاً هشت نفر بالمناصفه است و اسامی چهار نفر ذکور از
قرار مذکور است:

اول: جناب جلالت مآب محمدحسن خان الملقب به سالار؛ دوحه باغ دولت و
لاله راغ شوکت است. فنون کمالات را حاوی است و عموم روایات را راوی. در خط
شکسته درست نویس است و اشعار آبدارش بغایت شیرین و سلیس. وقتی، منظور نظر
باطنی جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک المتخلص به نشاط صاحب

۱. معروف به ام‌السلّمه

کتاب «گنجینه» بود و کسب کمالات صورت و معنی از آن جناب نمود. تا در حوصله گنجد، بردبار و سلیم است و تا در تصوّر آید، صاحب رضا و تسلیم. از بدایت ظهور رشد و تمیز، خاقان مغفرت‌آمیز را به او التفاتی به کمال بود و هر روزش به رجوع خدمتی و وقوع منصبی سرافراز می‌فرمود. چندی زمام سرداری سواره و پیاده مازندران و عراق را از فوج بختیاری و غیره در کف اقتدار داشت و گاهی در ایّام وزارت پدر والاگهر و غیبت او از دربار معدلت سیر، وکالّه نشان و خاتمه خویش را بر ظهر فرامین و پروانه‌جات می‌گذاشت.

وقتی، در دربار کیوان مدار ایشک آقاسی‌باشی و سالار بار شد. زمانی در ولایت همدان به اتفاق نواب شاهزاده آزاده فرّخ سیر میرزا الملقّب به نیرالدوله مباشر و کارگزار آمد. بعد از قضیه هایلّه خاقان مغفور و زمان طلوع نیر این دولت ابدستور، که ایالت مملکت خراسان به جناب آصف‌الدوله قرار یافت، سالار بزرگوار نیز در خدمت پدر عالی‌مقدار به امر نیابت آن دیار شتافت. اکنون در آن ارض فیض فرض مقیم است و کافل امور هر صحیح و سقیم. با مؤلف این روزنامه‌اش - من المهد الی العهد - الفتی بی‌نهایت است و مؤلف را در حضرتش ارادتی بی‌غایت.

مصرع: هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

دوم: بندگان میرزا محمدخان الملقّب به بیگلربیگی؛ جوانی مبادی آداب است و همواره در مقام خیرخواهی احباب. صهر شاهنشاه آزاده و شاهنشاه آزاده را عمه‌زاده و خالوزاده است. زوجه محترمه‌اش از بطن معظّمه نواب مهدعلیا، اعنی والدّه شاهنشاه زرّین‌لوا است و خود چندی در ولایت طارم، من اعمال خمسه، که از قدیم الایّام به تیول اجدادی ایشان مقرر بود، حکمروا و در فنون سواری و تیراندازی بی‌همتا. با جدّ پدری همنام و لقب او در رسوم و الفت و مهربانی با دوستان قدیم، خاصه این مخلص صمیم با طرز و قانونی عجیب - اللهم احفظه.

سیم: بندگان محمدعلی‌خان؛ جوانی است ملیح و در عالم ملاحظت بغایت صبیح.

در کسب کمالات کاری کرده و رضای باب بزرگوار را در هر باب به عمل آورده است. او نیز چون برادر والا گهر، همشیره شاهنشاه جم جاه را در حباله نکاح دارد و اوقات را در ولایت ترشیز به نیابت پدر مصروف می آرد.

چهارم: بندگان حسین خان، که بر حسب صوابدید پدر همایون سیر، نایب ولایت نیشابور است و هر بینوا، از دولت خوان احسانش، قرین نوالی موفور. در طرز جوانی مرغوب است و رفتارش در نظرها بی نهایت مطلوب. این نیز چون دو برادر والا گهر همشیره [ای] از شهریار زمانش مخطوبه است و هنوز عروس دلارای آرزو در حجله خیال محجوبه - اللهم ارزقه.

فقرة پنجم

در ذکر اولاد امجاد حضرت زینب خانم زوجه اسماعیل خان قوانلو
سپهسالار^۱ دارالمرز مازندران

عددش ذکوراً و اناثاً دو نفر است و یک نفر ذکورش به نواب احمد خان مشتهر.

فقرة ششم

در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه خانم زوجه محمد باقر المتخلص به
مریخ ولد مرحوم حسین قلی خان برادر خاقان مغفور

عدد ایشان چهار نفر اناث و ذکور است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نواب اسدالله خان

دوم: نواب حسین خان

سیم: نواب حسن خان

فقره هفتم

در ذکر اولاد امجاد [۶۱۳] حضرت حاجیه عزّت نساء خانم
زوجه مرحوم موسی خان ولد حسین قلی خان
برادر خاقان مغفرت نشان

عدد ایشان منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ولد ذکورش مسمی به الله قلی میرزا، جوانی است بغایت صبیح و زیبا. اکنون ریب جناب فخرالمسلمین حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ایروانی کافل امور جمهور است و امیرزاده مذکور، به سبب نسبت مذکور، بی نهایت مغرور. در میان نبایر دختری رفتار را با مردم تغییر داده و پای جلالت و بزرگی را بر طاق بلند نهاده است. طبع نظمی دارد و اوقات را به صحبت با ارباب می‌گذارد. اکنون برحسب امر همایون، ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار جهان مدار گشته و مراتب اعتبار و اقتدارش از هر چه در نظر آید در گذشته است.

فقره هشتم

در ذکر اولاد امجاد جزّه باز اوج جلالت حضرت طیقون خانم زوجه
مرحوم موسی خان قوانلو ولد مرحوم حاجی مهدی قلی خان

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً نه نفر است؛ موازی پنج نفر ذکور و اسامی ذکور از قرار
مذکور است:

اول: نواب جعفر قلی خان؛ جوانی است دلخواه و نازک اندام و از فرط طنائی
نیکوروش و خوش خرام. تقدسی به افراط دارد و اوقات نماز را به جماعت می‌گذارد.
مشغول تحصیل آداب است و از فرط فروتنی منظور نظر اصحاب.

دویم: بندگان مهدی قلی خان؛ همانم جدّ پدری است و نمک فروشانش در بازار
ملاحت، مشتری. جوانی پر ذهن و ذکااست و در تحصیل کمالات با جدّ و جهدی

بی منتها.

سیم: بندگان محمدقلی خان؛ عموی پدر را همنام است و از فرط ملاحمت گوهر، درج دامن آب و مام.

چهارم: بندگان سلطان قلی خان

پنجم: بندگان موسی خان، که بعد از وفات پدر از بطن مادر به وجود آمده و همنام پدر عالی مقام شده است.

فقره نهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه سلطان خانم الملقبه به عصمت الدوله زوجه ابراهیم خان ناظر خلف صدر اعظم اصفهانی

عدد ایشان ذکوراً و اناثاً چهار نفر است. اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اول: نواب صدرالدوله میرزا؛ جوانی است گندمگون و عیوب ظاهری و باطنی از باطن و ظاهر او بیرون. صورتی زیبا دارد و قامتی رعنا و در تحصیل آداب با سعی و جهدی بی منتها. اکنون در دفترخانه همایون مستوفی با نام و نشان است به تقرب حضرت ذی شأن.

دوم: نواب آصف الدوله میرزا؛ این هر دو ولد به سبب وزارت و صدارت جدّ امجد به این دو اسم مسمی گشته و هر دو از آخر درجه نیکویی گذشته اند. آصف الدوله میرزا [۶۱۴] در عهد خجسته اعلیحضرت محمدشاه ثانی - خلد الله ملکه - در سنه یک هزار و دویست و شصت و سه، در شهر شوال المکرم در دارالعلم شیراز از بلای وبا درگذشت. - رحمه الله علیه.

سوم: نواب محمدباقرخان

فقره دهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت درخشنده گوهر خانم
زوجه محترمه میرزا اسماعیل خان حلال خور مستوفی دیوان اعلیٰ

عدد ایشان اناثاً و ذکوراً پنج نفر^۱ است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: نواب میرزا نصرالله است که با وجود صغر سن، آگاه از رسوم فطانت و ذکا.

دوم: نواب میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر؛ در نام و لقب با جد بزرگوار پدری، دوش بر دوش رفته و به سبب تازگی هنوز در مأمن مهد و آغوش خفته است.

سیم: نواب میرزا علی؛ تازه به عرصه وجود آمده و این قطعه و مثنوی که ایراد می‌گردد، تاریخ تولد این دو خلف اخیر را از طبع مؤلف شاهدهی مبرهن شده است.

مثنوی تاریخ ولادت میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر

زهی کردگاری که از آب و خاک	پدید آورد گوهری تابناک
پدر ابر نیسان و مامش صدف	ز تاج شهنش فزاید شرف
مثل گفتم این را شنو اصل آن	که دانی نژاد شهان در جهان
کنون تازه مولودی آمد به دهر	کز او تازه شد کوه و هامون و شهر
همین پاک مولود آن گوهر است	که او را صدف دامن مادر است
زهی زبده مولود فرخ حسب	پدر بر پدر ترکمانی نسب
ز صلب قرا یوسف ترکمان	هم از باطن قاجار دارد نشان
مهین جد او میرزا خانلر است	سمی فریدون نام آور است
پدر صهر شاهنشه جم نهاد	جهاندار فتحعلی شاه راد

۱. ناسخ التواریخ و تذکره خاوری: «عدد ایشان چهارنفر و دونفر اولاد ذکور میرزا نصرالله و میرزا فریدون است».

سماعیل خان آن یل بندپی
 همش امّ درخشنده گوهر بنام
 به ایوان فروزنده اختر بین
 زحل طالع آن گزین نام دان
 به شغل وزارت دلیلش قوی است
 ز دنیا و دین بهره دارد بسی
 [۶۱۵] به نام و لقب شد نظیر نیا
 سزد حوریان بهشتی سریر
 دهندش ز دل طعمه وز جان خورش
 بود نور ظاهر به پیشانیش
 رخ او ز گهواره تابان بود
 بود زهره چون مهره در مهد او
 دو چشمان دو هندوی غرید مست
 نه کاکل که دارد که شرف از سرش
 سه مه بیش از سال پنجاه و چار
 ز مسعود نیکی به از مشتری
 به تاریخ او شد چنین با خبر
 خدایا تو این پور فرّخ نهاد
 جمالش بیفزا به جاه و به مال

وطن مفتخوان و مکان ملک ری
 مهین دخت شاهنشہ کی مقام
 به دامن درخشنده گوهر بین
 خداوند آن خانه بهرام دان
 و گر بگذرد زان ندانم که چیست
 درین دو نظیرش ندیدم کسی
 نیایش ز فردوس در هر حبا
 که از فوق آیند یکسر به زیر
 تنش یابد از آن خورش پرورش
 کند حور گهواره جنبانیش
 چو مهری که از چرخ رخشان بود
 به بازیگری شهره در عهد او
 دو لب چون دو می خواره بت پرست
 که باشد ز خوبی به سر افسرش
 به شه زینت عرصه روزگار
 چو بشنید میلاد او خاوری
 به جاه فریدون بود خانلر
 که دارد ز نسل سلاطین نژاد
 نگهدارش از رنج عین الکمال

تاریخ ولادت میرزا علی

جهان بارگاهی و کیهان خدای
 خوش آن دستگه اندرین بارگه
 بود دست قدرت چنین کارساز

در آن آفریده بسی دستگاه
 زهی دستگاه و خهی بارگاه
 که خاک سیه منبت هر گیاه

ز یک قطره بحری کند آشکار
 پدید آورد خسروی تاج بخش
 و زو شعبه شعبه کند سروران
 غرض زین مقالات ذات کسی است
 ز دخت همایون آن شهریار
 چه دخت آن درخشنده گوهر که هست
 مر آن پور را شد پدر سروری
 سَمْعِل خان آن یل بند پی
 ز قولش یکی گفته دفع فتن
 ز یک لشکر او نظم چندین دیار
 یکی گوید و فارغ از کاینات
 زهی تازه مولود فرخ حسب
 ز اقبال او پشت گردون نگون
 یکی رود و مر قدسیان را درود
 طرب زای از گریه های های
 [۶۱۶] به جان‌ها نهد پای از یک قدم
 ز رویش که آثار لطف خدای
 بود مهر را چهره اسود چو قیر
 بود ظاهر از جبهه اش کز شرف
 علی گشت نامش ز مام و پدر
 مهی پنج مانده به پنجاه و هفت
 به تاریخ او زد رقم خاوری

و زو منشعب هر چه نهر و میاه
 نکو نام فتحعلی پادشاه
 برازنده بخت و تخت و کلاه
 که شد تازه ظاهر درین بارگاه
 یکی پور آمد سزاوار گاه
 به رخسندگی غیرت مهر و ماه
 که ذاتش شریف است بی اشتباه
 دبیر سزاوار درگاه شاه
 ز کلکش یکی نکته عفو گناه
 ز یک عزم او فتح چندین سپاه
 یکی جوید و عاری از ما سواه
 پدر بر پدر سروری جایگاه
 ز انوار او روی انجم سیاه
 یکی طفل و مر عاقلان را پناه
 فرح بخش از خنده قاه قاه
 به دل‌ها کند جای از یک نگاه
 ز چهرش که آیات مهر اله
 بود ماه را جبهه اصفر چو کاه
 به پایش گذارند عالم جباه
 به قدرش یکی هست نامش گواه
 بشد زینت دامن مام و داه
 سمی به اعلی گشت روحی فداه^۱

۱. مدایح دوگانه فوق در تذکره خاوری نیامده است.

فقره یازدهم

در ذکر اولاد امجاد نواب گوهر شاد خانم زوجه محترمه امیرزاده با وقار علی محمدخان دولوی قاجار است. عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور و یک نفر ذکورش به نام جد پدری محمدخان نایب مشهور.

فقره دوازدهم

در ذکر ولد ارجمند شاه سلطان خانم زوجه مرحوم محمدصادق خان قوادلوی قاجار که مسمی به محمدزمان میرزاست و چون شاهزاده مستوره از قراری که نگارش یافت، در عتبات عالیات به حبالة نکاح جناب میرزا محمدتقی شهرستانی است، امیرزاده مذکور نیز به متابعت والده معظمه در آن ولایت مشغول زندگانی.

فقره سیزدهم

در ذکر اولاد امجاد گوهر کان عصمت حضرت گوهر خانم زوجه مرحوم رستم خان خلف ظهیرالدوله ابراهیم خان. عدد ایشان موازی چهار نفر اناث و ذکور و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: عبدالحسین خان

دویم: سهراب خان

سیم: نعم البدل پدر عالی مقدار حضرت رستم خان، که بعد از وفات پدر از بطن مادر^۱ فرخنده سیر به عرصه ظهور جلوه گر و به این نام مشتهر شده است.

۱. ملک: - «از بطن مادر»

فقره چهاردهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت تاجلی بیگم خانم زوجهٔ محترمهٔ امیرزادهٔ کبیر نصرالله خان ولد مرحوم ظهیرالدوله مزبور که عدد ایشان پنج نفر از اناث و ذکور است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: بندگان ابراهیم خان که سمی جد بزرگوار است و نور دیدهٔ امیرزادهٔ عالی تبار.

دویم: بندگان مهدی قلی خان که سمی عم صاحبقران و جد پدر عالی مکان.

سیم: سرکار خلیل الشان خلیل الله میرزا که به مناسبت اسم ابراهیم این نام جلیل بر او اطلاق شده است. 

فقره پانزدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت حُسن جهان خانم الملقبه به والیه زوجهٔ محترمهٔ مرحمت پناه خسروخان والی ولایت کردستان که عدد ایشان سه نفر از اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: بندگان رضاقلی خان؛ والی ولایت مذکور [که] جوانی زیباست و صهر پُرمهر شاهنشاه زرین‌لوا [۶۱۷]. یکی از همشیره‌های بطنی و صلبی سرکار اقدس مسّمیه به طوبی خانم در سنهٔ یک‌هزار و دویست و پنجاه و چهار به عقد دایمی او جلوه‌گر شد و مبلغ دوازده هزار تومان زر نقد وجه کابین او را معین و مقرر آمد. تاریخ این عیش مهتا از کلک مؤلف مدحت آرا تراوید و یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

فرخ نبیرهٔ شه عالم رضا قلی	آن دوست‌دار از جان بر دودهٔ خلیل
والی بود به مرز سنج ز شهریار	ز آبا در آن دیار به فرماندهی نبیل

مامش مهینه دخت شه جنت آشیان
 آمد به ری گرفت ز شه تازه گوهری
 خرّم به کام و خرّمیش با روان قرین
 آراست طوی دلکشی اندر جهان و کرد
 گنجی کثیر کرد در این راه صرف و شد
 از بهر عیش او به ره جدی شد کباب
 شد فاش در میانه ازین عیش نای و نوش
 از خرّمی نشانه به گیتی ز قدسیان
 این عیش دولتی شد در دست هر فقیر
 کفها ز زر و سیم ثمین همچو گوی ماه
 فرخ عروس بین تو که مهر از خجالتش
 فرخنده بانوان بهشتی همی کشند
 با قلب شاد گفته به تاریخ خاوری
 آن کو بود به والیه معروفه در سیل
 از بهر پور خویش کز آن دوده اصیل
 طوبی به نام و برخی او گشته سلسیل
 گوهر به جای سیم و زر اندر رهش عیل
 گنج سپهر در بر آن مایه قلیل
 در طبخ سور او حَمَل چرخ شد قلیل
 شد پهن در زمانه ازین سور قال و قیل
 وز تهنیت ترانه به گردون ز جبریل
 این سور قوّتی شد در جسم هر علیل
 جوها ز شهد و شیر روان همچو رود نیل
 هر شامگاه جامه خود می زند به نیل
 با حُسن او خجالت از آب سلسیل
 هین صهر شهریار بدان والی جلیل^۱

دویم: سرکار غلامشاه میرزا؛ هنوز صغیر است و آوازه جلال و کبریای او
 عالم گیر - اللهم احفظه.^۲

فقره شانزدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت ماه بیگم خانم زوجه محترمه امیر نامدار
 غلامحسین خان سپهدار عراق است.

عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

۱. این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲. در تذکره خاوری علاوه بر دو نفر فوق، سرکار احمدخان معرفی شده که از دو برادر خود کوچکتر و سَمی جدّ امجد خود است. سپهر نیز در ناسخ الثواریخ، احمدخان را به عنوان سَوّمین اولاد معرفی نموده است.

اول: حضرت یوسف‌خان؛ همنام جد بزرگوار عالی‌شان است و اولین اولاد شاهزادهٔ عفت‌نشان.

دویم: بندگان حسن‌خان، که در مکاتبات و محاورات، حرف خای فوقانی را به حرف جیم در لفظ جان بدل کرده و میل باطنی را به این دلیل به ظهور آورده است. با وجود طفولیت، در مراتب تعارفات و تسلیمات و حرکات سر و گردن و دست در مقام تعارف، نسبت به اعالی و ادانی از معقولین روزگار گوی سبقت برده و ناظرین را ازین حرکات شیرین بغایت متعجب و حیران کرده است.

از غرایب اتفاقات روزی که خاقان مغفور [۶۱۸] هنگام غروب در عمارت هفت دست باغ سعادت آباد اصفهان به رحمت ایزدی پیوست و قرار حرکت نعلش مطهر و حرم محترم را نواب شاهزادگان می‌دادند، یک زوج صندوق جواهر، اختصاصی نواب تاج‌الدوله طاموس خانم اصفهانیه را نواب شاهزادگان باسمه به دست این سپهدار حقانیت شعار سپردند و سربازان ابواب جمعی او یک زوج صندوق مزبوره را به تلقین سپهدار مزبور از میانه زده [و] از همان راه به سمت دولت‌آباد کزاز مأمن او بردند و آوازه در انداختند که مفقود گشته [است]. حضرت سپهدار بعد از ورود به مأمن، جواهرآلات مزبوره را که معادل دو کروور قیمت داشت، در سقف تالار اندرونی نشیمن خود پنهان کرده، به امانت گذاشت.

بعد از جلوس حضرت شاهنشاهی بر تخت سلطنت، حکومت ولایت عراق به میرزا نبی‌خان قزوینی وزیر سابق نواب رکن‌الدوله علی‌نقی میرزا محول و معزی‌الیه نیز در دولت‌آباد مزبوره وطن ساخت و سپهدار مزبور به فکر حیل و تدبیر جواهرآلات مسروقه پرداخت. شرحی به حرم محترم خود نگاشت و در آن شرح چنین مرقوم داشت که، جای مأمن حسن‌جان را تغییر دهید که آن منزل مناسب او نیست و منظورش از حسن‌جان، جواهرآلات بود. میرزا نبی‌خان از مضمون نوشته خبردار گشته، به آن منزل خود را رسانید و جواهرآلات مزبوره را یافته کلاً بدون نقص و عیب روانهٔ دربار اقدس گردانید. زهی همّت و مروّت سرشار شاهنشاه فتوّت شعار که کل آن جواهرآلات را به

محارم چاکران دربار اقدس به صیغه انعام قسمت فرموده و با سپهدار شرمگین حرفی از این معامله ادا ننمود.

[مصر]ع: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

فقره هفدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت سرو جهان خانم زوجه محترمه آقاخان امام اسماعیلیه و حاکم محلات قم؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و ذکور مزبور به علی شاه میرزا مشهور.

فقره هجدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت خورشید خانم زوجه مرحوم عباس قلی خان افشار خمساوی؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و اسم ذکور به ولی محمدخان مذکور.

فقره نوزدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت عالییه سلطان خانم زوجه محترمه علی خان دامغانی امیر آخور باشی؛ منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش به نام جد پدری خود عیسی خان مذکور.

فقره بیستم

در ذکر اولاد امجاد فرخ سلطان خانم زوجه محترمه [۶۱۹] سیدالمقریین میرزا غلامشاه فندرسکی استرآبادی؛ عدد ایشان موازی شش نفر اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: جناب میرزا ابوالقاسم که سَمی جد بزرگوار میرفندرسکی عالی مقدار است و از این نسبت شریف‌ترین عزت و اعتبار.

دویم: حضرت سید حسین میرزا^۱؛ کراحت منظری داشت و در همان سن طفولیت روی زشت به عالمی دیگر گذاشت.

فقره بیست و یکم

در ذکر اولاد امجاد حضرت پاشا خانم زوجه سهراب خان گرجی؛ عدد ایشان دو نفر ذکور است و اسامی از قرار مذکور:

اول: سرکار اریکلی خان الملقّب به والی که حسب الامر اعلیٰ به اسم والی گرجستان مسمی گشته و این تفأل از قلب همایون گذشته به مفاد «الملوک ملهون». بعید نیست که وقتی ما صدق این از قوه به فعل آید و از تأثیرات قضا و قدر و برازندگی نتیجه دودمان سلطنت جاوید اثر، به اسم والی‌گری به آن کشور گراید^۲.

انوری

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان‌که در آیینۀ تصور ماست^۳

فقره بیست و دویم

در ذکر اولاد امجاد ماه نوش لب خانم زوجه محترمه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است؛ عدد ایشان دو نفر اناث و ذکور است و نام ذکور داراب میرزا مذکور - اللهم احفظه.

۱. تذکره خاوری در مورد وی می‌نویسد: «در حقیقت نور نجابت از حسن مُبیش پیداست».

۲. نفر دوم که نامش در متن نیامده، تذکره خاوری او را بندگان محمدعلی‌خان نامیده است که از بطن مخدّره معظّمه بعد از مراجعت از مکه مکرمه به عرصه وجود آمده و زینت عرصه دوران شده است. سپهر نیز در ناسخ التواریخ فرزند دوم را محمدعلی‌خان نامیده است. نسخه ملک نیز در حاشیه این مطلب تصریح می‌نماید.

۳. این بیت در تذکره خاوری موجود نیست.

فقره بیست و سیم

در ذکر ولد ارجمند حضرت قیصر خانم زوجهٔ محترمهٔ سلیمان خان افشار؛ منحصر به یک نفر ذکور و به نام محمدولی خان جد پدری خویش مذکور.

فقره بیست و چهارم

در ذکر ولد ارجمند حضرت زبیده خانم زوجهٔ مکرمهٔ علی خان قراگوزلو [و] آن نیز منحصر به یک نفر ذکور و به نام جد خویش محمد حسین خان مذکور.

فقره بیست و پنجم

در ذکر اولاد حضرت خورشید کلاه خانم زوجهٔ جناب نظام الدوله میرزا علی محمد خان اصفهانی؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و نام ذکورش نجف قلی خان مذکور. چون در نجف اشرف متولد شده، لهذا به این اسم مسمی آمده است.

فقره بیست و ششم

در ذکر ولد ارجمند حضرت خاور سلطان بیگم زوجهٔ محترمهٔ جناب میرزا نظر علی قزوینی حکیم باشی که ذکور است و اسمش میرزا محمد مذکور.

فقره بیست و هفتم

در ذکر اولاد امجاد صبايایی که اولاد ذکور ندارند؛ خود موازی هشت نفر و صبايای ایشان مساوی نه نفر از قرار تفصیل است:

اول: نواب ضیاء السلطنه شاه بیگم؛ زوجهٔ مطهرهٔ جناب میرزا مسعود تبریزی وزیر امور دول خارجه؛ موازی دو نفر صبیّه داشت و در حین تحریر این کتاب با صواب

اولاد ذکور متعدد آورده و نام اکبر [آنها] را محمد حسن میرزا گذاشت. تاریخ ولادت او از طبع مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لم‌الفه:

[۶۲۰] میرزا مسعود کز فرّ شهاب کلک او

هر چه دیواندر سپهر ملک مردود آمده

نی غرض بل جوهر است اندر وجود او جلال

همچو آن گوهر که هم از بحر موجود آمده

سینه اعدای او همواره مسلول از حسد

دیده حُساد او پیوسته مرمود آمده

گر عدو گوید ز من این جاه و این منصب بلی

در عدو مردود و در این ذات محمود آمده

تا کمند تابدار احتسابش شد دراز

فته اندر زلف خوبان رفته مفقود آمده

حاصلش را دهر دهقان تخم انجم ماه داس

آسمان چون مزرع است و کهکشان رود آمده

خواست تا گویند آثاری است این از مطبخش

زان سبب افلاک اندر دیده دود آمده

ز آستانش هر که سر پیچیده نقصان کرده است

لیک هر کس رو به آن سو کرده با سود آمده

خود قران دادش سعادت با ضیاء السلطنه

زین دو تن هم کوکی مسعود موجود آمده

از ضیاء دهر گشته کوکب نور آشکار

در وزیر ملک پیدا جوهر جود آمده

آن ضیاء سلطنت کاندر بساط عیش او
 کهکشان چون مجمر است و مهر چون عود آمده
 آن وزیر مملکت کاندر قماط^۱ طیش او
 آسمان چون جوشن است و ماه چون خود آمده
 این مسیحایی که فخر دوش مریم گشته است
 یا سلیمانی که زیب بزم داود آمده
 بود مانند صفی الله مسجود ملک
 گر نمی گفتند رودی از چه مسجود آمده
 قدسیان از عالم قدسش جدایی داده اند
 اندر این عالم از آن روگریه آلود آمده
 عاجزم از وصف این گوهر که آمد در وجود
 [۶۲۱] می ندانم چیست یا ربّ کز تو مشهود آمده
 تاکنون ای دل چنین قدرت نشد مشهود کس
 آن چه اندر پرده غیبی نهان بود آمده
 تا به کی باید چنین بود از غم دوران ملول
 روده‌ها باید زدن اکنون که این رود آمده
 شد مسمّی پیشوای دویمین یعنی حسن
 هر چه نیکویی درین مولود موجود آمده
 از برای سال تاریخش رقم زد خاوری
 از ضیا موجود این مولود مسعود آمده^۲
 دویم: مرحومه سلطان بیگم؛ زوجه محمدخان دولوی قاجار [و] صاحب یک نفر
 صبیّه است.

۱. پارچه عریضی که کودک را در آن پیچند.

۲. این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست. در حاشیه این بخش «دو نفر پسر» نوشته شده است.

سیم: حضرت حب نبات خانم؛ زوجهٔ بندگان میرزا محمدخان ولد مرحوم حسین‌قلی‌خان بود و شوی را به سه طلاق اطلاق نمود. یک نفر صبیّه دارد.

چهارم: حضرت جهان سلطان خانم؛ زوجهٔ محترمهٔ امیرکبیر محمدباقر دولوی قاجار بیگلریگی دارالخلافهٔ طهران ایضاً مالک یک نفر صبیّه است.

پنجم: حضرت فرزانه بیگم خانم؛ زوجهٔ حسین‌علی‌خان معیرالممالک، به دستور یک نفر صبیّه دارد.

ششم: حضرت آغاییگم^۱؛ زوجهٔ میرزا علی‌هزار جریبی صدرالممالک به شرح ایضاً.

هفتم: حضرت شاه جهان خانم الملقبه به خان بی‌بی خانم و المخاطبه به عمّه شاه، زوجهٔ میرزا عبدالباقی منجم‌باشی لاهیجانی صاحب یک نفر صبیّه است.

هشتم: حضرت رخساره بیگم؛ زوجهٔ مرحمت پناه محمدخان ایروانی امیرتومان در سنهٔ یک‌هزار و دویست و پنجاه و چهار در دور قلعهٔ هرات وفات یافت. یک نفر صبیّه دارد. تاریخ وفاتش از کلک مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید:

محمدخان که اصلش ایروانی	امیر با جلال از شوکت و خوی
به هند الطاف اگر نبطش به عارض	به چین انصاف اگر چینش بر ابروی
به گاه کین فلک با آن همه زور	نمی‌بودش حریف زور بازوی
فشردی پای چون بر پشت توسن	فتادی خنگ گردون هم ز زانوی
ز تن جان رفت در دور هراتش	دریغ از آن امیر راد نیکوی
بگاه خدمتش جان رفت از تن	فتادش از قضا بر خاک پهلوی
به تاریخش رقم زد خاوری وای	محمدخان ز دنیا شد به مینوی ^۲

۲. در تذکره‌خاوری این قطعه موجود نیست.

۱. ملی: «آقایگم»

فصل سوم^۱

در ذکر اسامی و احوال برادر و اعمام و بنی اعمام و نبایر منسوبان
و خویشان خاقان مغفرت نشان و در آن چند فقره است:

فقره اول

در ذکر اوضاع و احوال برادر والامقام سعادت فرجام
آن خاقان مغفرت نشان، حسین قلی خان

بدان که معزی الیه برادر بطنی و صلیبی [۶۲۲] خاقان مغفور بود و بر حسب سنّ دو سال کمتر از آن خسرو مسعود. تا سلطان سعید شهید محمد شاه اول در قید حیات مستعار می زیست، پیوسته او را به چشم التفات و مرحمت می نگریست. وصایای موکّده در متابعت صاحبقران جهان به او می کرد و او نیز لازمه عزّت و احترام درباره برادر اعلی مقام به عمل می آورد. تا بعد از قضیه خاقان شهید در ولایت شوشی، آن خان مرحوم لشکر نصرت ملزوم را با شاهزادگان جلالت مرسوم از آن جا برداشته وارد خارج دارالخلافه طهران گردید و چون در باطن با خیال خویش غدّری می اندیشید، لهذا از امرا و وزرای خارج و داخل شهر،^۲ رویی ندید. نوّاب مهد علیا والدّه معظمه شاهنشاه زرّین لوا و سایر امنای جاویدانتما او را از دخول شهر مانع شدند و در خارج خیمه و خرگاه بر پا کرده ورود موکب مسعود را منتظر آمدند. بعد از نزول رایات نصرت آیات شهریاری، خان مزبور دامن بندگی بر کمر استوار کرده به استقبال شتافت و چون با قدم ارادت رفته بود، کمال عزّت و احترام یافت.

در روز دعوا با صادق خان کردشقاکی مردانگی ها نمود و به سبب مردانگی های او، دست روزگار ابواب فتح و فیروزی بر چهره هواخواهان گشود. در همان رزمگاه به

۲. ملی: + «آقای»

۱. ملک: «فصل دویم»

ایالت مملکت فارس نامزد گشت و پس از ورود به آن ملک به سبب وفور دود نخوت در کاخ دماغ، فرق طغیان‌ش از گنبد دوار برگذشت. وقایع طغیان او در دفعهٔ اوّل و ثانی مفصلاً در جلد اوّل این روزنامه‌چه همایون نگارش یافته است.

بالجمله، در دفعهٔ ثانی که گرفتار گردید، بدون آسیب به اعضا و جوارح محبوساً و مغلولاً در قلعهٔ دز آشوب واقع در بلوک شمران طهران با اهل و عیال آرمید. تا والدهٔ معظمهٔ صاحبقران زمان در میان بود، شاهنشاه آگاه به جهت احترام والدهٔ مکرّمه او را سیاست نفرمود. بعد از وفات آن جلیله، به مفاد «الملک عقیم» بلافاصله از دو دیده نابینا شد و پس از چندین سال زندگانی روانهٔ دار بقا آمد. در مرحلهٔ همّت، قآن روزگار بود و در مرتبهٔ شجاعت، بهمن و اسفندیار. اکثر امنا و امرا قبل از قضیهٔ عمی^۱ به طرف او مایل بودند، ولی از بیم خسرو با تاج و تخت جرأت اقدام در کاری نمی نمودند. بی سرانجامی کارش به سبب تلّون مزاج بود که چون مرغ آشفته یک لحظه بر شاخی نمی آسود. گاهی خود را صائم‌الدهر و قائم‌اللیل قلم می داد و زمانی در جرگ درویشان پریشان قدم می نهاد. وقتی دست به علم کیمیا می زد [۶۲۳] و روزی تقلیداً تارک دنیا و مافیها می شد. در ارتکاب معاصی و مناهی بر خلاف خاقان مغفور جرأتی موفور داشت و دست ردّ بر سینهٔ احدی از امارده و شواهد نمی گذاشت. در ولایات فارس و سمنان و کاشان متدرّجاً ایالت کرد و در هر کار از حسن و قبح نامی برآورد.

بعد از گرفتاری ثانوی، چندی در دارالایمان قم منزل گزید و تا این کیفیت را بر رأی انور برادر والا گهر حالی سازد که من از کوشش و چالش و ادعای سروری گذشته‌ام، اسلحهٔ جنگ مخصوصی خود را که قیمت هر یک، باج اقلیمی بود از شمشیر و خنجر و نیزه و سپر و طپانچه و تفنگ و سایر ادوات از هر قبیل و رنگ، بر روضهٔ منورهٔ بضعهٔ احمدی وقف کرد و کلاه را در خزانهٔ حضرت معصومه [س] گذاشت و ازین بدنامی گذشته لوای نیکنامی افراشت.

قبل از ایّام عمی به هیچ وجه او را اولادی نبود و بعد از آن موازی دوازده نفر اناث

و ذکور بالمناصفه از وی به عرصه شهود رخ نمود. شش نفر از اناث به عقد نواب شاهزادگان اعظم: ظلّ السلطان و الله ویردی میرزا و احمدعلی میرزا و اسماعیل میرزا و علی‌رضا میرزا و منوچهر میرزا درآمدند و شش نفر ذکور از قرار مذکور زینت‌افزای محفل دوران شد:

اَوّل: نواب میرزا محمدخان؛ آسن و ارشد اولاد خان مرحوم است و طمأنینه باطنش از وقار ظاهر معلوم. خاقان مغفورش از بس ملتفت و مراقب احوال بود، او را پیوسته از رکاب مستطاب مهجور نمی‌نمود. در جرگ نواب شاهزادگان در نهار و شام، قدم در اندرون همایون می‌نهاد و در سلام عام نیز در پهلوی ایشان می‌ایستاد. از قراری که سابقاً ذکر شده، دو نفر از صبیای معظّمه حضرت صاحبقرانی متدرّجاً به عقد دایمی او درآمدند و هر دو را اکراهاً، زمان مزاجت به سر آمد. نواب فخرالدوله را به اکراه مطلقه ساخت و حبّ نبات خانم را بعد از ظهور یک اولاد اناث به اطلاق عنان پرداخت. تقدّس ذاتش بسیار است و میلش به نماز جماعت و حفظ مسایل فقاقت و صحبت با علما و الفت با فضلابی شمار. خاقان مغفورش به سبب مزاجت دو صبیّه ذوالثورین خواندی و از حسن این ظرافت او را بر مسند عزّت نشاندی. با مؤلف این کتاب الفتی زیاده دارد و حقیر را از جمله اصدقا می‌شمارد.

دویم: نواب زین‌العابدین خان؛ جوانی فقیرمنش است و در مراتب پاک‌دامنی و پاک‌زبانی نیکوروش. والده معظّمه‌اش بعد از وفات والد بزرگوار [۶۲۴] سِمَت زوجیت مرحوم محمدعلی میرزا را دریافت و با ولد ارجمند حسب‌الامر خاقان فیروزمند به دارالدوله کرمانشاهان شتافت. از شرف مصاهرت اعلیٰ بهره‌مند گردید و در حجر تربیت سرکار دولتشاهی به مراتب ارجمند رسید. اکنون نیز در ولایت مزبور اقامت دارد و اوقات شریف را به فراغت می‌گذارد.

سیم: نواب حاجی محمدصادق خان؛ از بطن مخدّره افشاریه ارومیه است و با اخلاقی مرضیه. در حسن قامت و بالابی نظیر است و در کمال ملایمت و بردباری با

صغیر و کبیر. والدۀ محترمه‌اش بعد از وفات پدر نامدار به شرف مناکحت مرحوم حسین‌علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز شد و خود نیز در حجر تربیت معزی‌الیه قرین انواع افتخار و اعزاز آمده، خود هم شرف مصاهرت نواب فرمانفرما را دریافت و در دارالعلم شیراز توطن جسته، از محاسن التفات آن سرکار به اعلیٰ درجۀ افتخار شتافت. در برخی از ولایات فارس از قبیل کازرون و دارابجرد و غیره متدرجاً حکومت کرده و از حسن رفتار با اهالی هر دیار نام برآورده است.

چهارم: نواب محمدباقرخان المتخلص به مریخ؛ از بطن حضرت گوهر تاج خانم صبیۀ مرضیۀ علی مرادخان زند است و به سبب اصالت آب و أمّ، در میان همگنان بی‌مانند. والدۀ معظّمه‌اش بعد از وفات پدر نامدار، به عقد دایمی نواب شاهزاده محمود میرزا خرسندگشت و خان معهود، چون ریبب آن سرکار بود، چندی در ولایت نهاوند از فیض تربیت آن شاهزاده ارجمند، نامش از گردون بلند درگذشت. نواب محمد زمان میرزای ولد حضرت محمود میرزا را بطناً برادرست و قوّه‌اش در نظم اشعار دری از همگنان برتر. تذکره [ای] در احوال و اشعار معاصرین نوشته، ولی ملاحظه نگشته. پس از چندی، از ولایت نهاوند و نواب محمود میرزا دوری گزید و در دارالمرز مازندران در سایۀ التفات نواب محمدقلی میرزای ملک آرای آن سامان به استراحت آرمید. همشیره معظّمه نواب ملک آرا به عقد دایمی او درآمد و به سبب این مصاهرت از سایر همگنان برتر آمد.

پنجم: نواب موسی‌خان؛ والده‌اش از طایفۀ بنی اسرائیلیه بود و خود در بدایت جوانی و عین عزّت و کامرانی، وداع سرای زندگانی نمود. والدۀ مکرمه‌اش بعد از وفات پدر والاگهر، به صیغۀ نکاح نواب رکن‌الدوله العلیّه علی‌نقی میرزا درآمد و خان معزی‌الیه چون ریبب آن سرکار شد [۶۲۵]، دارالسلطنۀ قزوینش مأوا و مقرر گردید. بطناً برادر نواب اسحق میرزا ولد نواب رکن‌الدوله گشت و از شرف مصاهرت صاحبقران اعظم نامش از ذروه گردون درگذشت. نواب الله‌قلی میرزای ایلخانی را که اکنون ریبب جناب

فخرالمسلمین حاجی میرزا آقاسی ماکویی ابروانی است، به یادگار گذاشت و کلک مؤلف سابقاً نیز این فقرات را بر صفحه نگاشت. تاریخ وفاتش را نیز درین صحیفه به جهت یادگار نگاشت.

لمؤلفه:

دریغ و درد ز بیداد این کواکب سپهر	که مرگ شد به جوانی بلای موسی خان
به راه دوست فداکرد جان خویش از صدق	روا که جان جهانی فدای موسی خان
ز فرط همت بود آنچنان که هر مسکین	ز بینوایی جست از نوای موسی خان
شد از برادر دارای دهر زاده نغز	فلک چه داد ندانم سزای موسی خان
فلک جواهر انجم اگر فرو بارد	چگونه می رهد از خونبهای موسی خان
بُد از مصاهرت شاه سرفراز و بماند	یکی نتیجه بدهد از برای موسی خان
بُدی ز عالم روح و نظر به مرکز داشت	از آن به دهر فنا شد بقای موسی خان
هم از جلالت شد بر بهشتیان سالار	به بام مینو بر پا لوای موسی خان
فغان خلق چنان شد که تا به روز نشور	به گوش چرخ رسد ماجرای موسی خان
به سال رحلت او گفت خاوری بادا	به ملک مینو همواره جای موسی خان ^۱

ششم: نواب حسین قلی خان؛ مثل پدر بعد از وفات پدر از بطن صبیّه مرضیه علی خان خمساوی افشار به عرصه ظهور آمده و به نام نامی جدّ بزرگوار و پدر عالی مقدار مسمی گشته. جوانی پاک دامن است و از اعمال سیئه برکران. در ابتدا نواب ضیاءالسلطنه مخطوبه او بود و چون به سبب اسباب مختلفه این مواصلت دست نداد، از شرف مصاهرت نواب رکن الدوله علی نقی میرزا مباحات نمود. اکنون در ولایت خمسه بر سر اقطاع موروثی جدّ مادری است و از اعیان آن ملکش برتری - اللهم احفظه.

۱. این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

فقرهٔ دویم

در ذکر احوال و اوضاع امیر مغفرت نشان مهدی‌قلی خان عم نامدار

خاقان معدلت [۶۲۶] آثار و تفصیل احوال ولد ارجمند

و نبایر فیروزمند او

بدان‌که از قراری که سابقاً نگارش یافته، مرحوم مزبور در عهد سلطان شهید - آنار الله برهانه - به عالم باقی شتافته است، [اما] یک ولد نامدار از وی به یادگار باقی ماند که عبارت از مرحوم ظهیرالدوله ابراهیم خان بود و کلک سخن سرا به تفصیل، احوال او را در اکثری از مقامات ایراد نمود. بالجمله، بعد از وفات پدر، از قراری [که] سابقاً نگارش یافته، ربیب حضرت صاحبقران گردید و از شرف مصاهرت آن حضرت به اعلیٰ درجهٔ مباحات رسید. همواره در سلک شاهزادگان اعظم در حضور خاقان معظم می‌ایستاد و [می‌]نشست و تفنگ مخصوصی سرکار اقدس را به انضمام شاخ قطار و کیسهٔ کمر مجوهر، که مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت، در هنگام سلام عام در دست گرفته و بر کمر می‌بست.

[وی] برادر بطنی نواب محمدقلی میرزای ملک‌آرای طبرستان است و در کثرت اولاد امجاد، نظیر آن شاهزادهٔ والا شأن. در بدایت دولت ابد مدت قاهره که اسفار خراسان اتفاق می‌افتاد، خان مزبور همواره قبل از حرکت رایات منصور به عزم منقلای، جنگ دلیری به دفع خصم تیرهٔ رای بر می‌گشاد. در همان اوقات، ظهیرالدوله خطاب یافت و در بدایت طغیان جماعت روسیه به ایالت دارالامان کرمان شتافت. مدت بیست و دو سال در آن ملک حکمرانی کرد و از فرط مجادله با طوایف افاغنه و بلوچیه و قلع و قمع مادهٔ فساد ایشان در روزگاران نام برآورد و در سنهٔ یک‌هزار و دویست و چهل در دارالخلافة طهران وداع سرای زندگانی کرده در جوار ائمهٔ اطهار با صد هزار فرح و شادمانی پناه آورد. موازی چهل و یک نفر اولاد از اناث و ذکور اکنون از وی باقی است که بیست نفر از آن ذکور و بیست و یک نفر اناث می‌باشند. دو نفر از جملهٔ بیست نفر ذکور از بطن صبیّهٔ محترمهٔ حضرت صاحبقرانی مسمی به نواب عباس قلی میرزا و ابوالفتح

میرزا که در ضمن احوال نبایر دختری نوشته شد. موازی هجده نفر ذکور دیگر از زوجات متعدده از قراری است که ایراد می‌گردد:

اول: جناب محمدکریم خان است که در بدایت جوانی توفیق سعادت جاودانی او را میسرگشت و از تلبس به لباس فضیلت و تحصیل اصول و علوم فقاہت و مجاورت عتبات عالیات و ظهور تقدس ذات، نامش از ذروه سماوات درگذشت.

دویم: بندگان نصرالله خان است، که از قراری که سابقاً نگارش یافته، از شرف مصاهرت صاحبقران اعظم سرفراز است و در مراتب حسن اخلاق و وفور وقار و وفاق با عموم مخلوقات جناب خلاق از عالم ممتاز.

سیم: مرحوم رستم خان است که کلک و زبان احوال مآل حال او را در فقره اوضاع نواب شاهزاده گوهر خانم زوجه محترمه او ذکر نموده و ابواب حزن و اندوه بر چهره مستعمان گشوده است.^۱

چهارم: بندگان خسرو خان خسرو و ایوان ملاحت بود و رستم میدان سماحت. اخلاق حسنه اش فراوان است، خاصه در بردباری و سلامت نفس که محسود همگنان [است]. مدتی در دارالعلم شیراز در حجر تربیت نواب حسین علی میرزا پرورش یافت و پس از آن به سکون دارالخلافه شتافت. در صنعت نقاشی بی عدیل و در اختراع نقوش الفیه و شلفیه^۲ بی بدیل است. - اللهم احفظه.

پنجم: بندگان موسی خان؛ نادر رخسارش، غیرت نور وادی ایمن و سینای سنیّه دیدارش، بر جان قبطیان طور محبت شررا فکن. بنده مؤلف او را ندیده‌ام، ولی محاسن باطنی و ظاهری بسیار از وی شنیده‌ام.

۱. تذکره خاوری: + «فرد»:

پس از مرگ جوانان گل مماناد پس از گل در چمن بلبل مخواناد»

۲. الفیه و شلفیه؛ داستان‌هایی شهوی که در کتاب‌هایی مدون و با تصاویر شهوت‌انگیز در میان مردم متداول بود. (ر.ک: دهخدا، ذیل الفیه و شلفیه).

ششم: بندگان اسماعیل خان؛ ذبیحان کوی وفایش، دست از جان شیرین شسته و خلیلان نار ولایش در آتش محرومی بنشسته‌اند. چندی دست پرورد تربیت مرحوم فرمانفرمای فارس بود و مدتی هم در اصفهان به مصاحبت خسروخان خواجه غلام گرجی حاکم آن‌جا توقف نمود. اکنون متوقف کرمان است - اللهم احفظه.

هفتم: بندگان شاهرخ خان؛ در عرصه شطرنج شجاعت، اسب دلیری تاخته و حریف بد قمار در برابر فرزین اقتدارش پیل کردار کج باخته است. قلعهٔ بم را به یک یورش از تصرف آقاخان محلاتی ستاند و چاکران رکاب اقدس را در آن قلعه نشاند.

هشتم: اسدالله خان

نهم: علی محمد خان

دهم: علی قلی خان

یازدهم: عیسی خان

دوازدهم: محمدتقی خان

سیزدهم: غلامحسین خان

چهاردهم: غلامعلی خان

پانزدهم: محمدحسن خان

شانزدهم: عبدالرحیم خان

هفدهم: بهرام خان^۱

۱. تذکره خاوری و ناسخ التواریخ: «هفدهم: علی اکبرخان، هجدهم: بهرام خان»

فقره سیم

در ذکر احوال نواب مرتضی قلی خان عم بزرگوار صاحبقران زمان و
تفصیل اسامی و اوضاع اولاد و نبایر او

بدان که معزی‌الیه به سبب مخالفت با برادر رشید، اعنی سلطان شهید، پناه به خورشید کلاه پادشاه روس برد و مدت زمانی در آن ولایت به عیش و کامرانی زندگانی کرد. در ایام سلطنت خاقان مغفور نیز سه سال زنده بود و پس از آن در ولایت حاجی ترخان وداع سرای زندگانی نمود. نعش او را به ایران آورده و با کمال احترام به عتبات عالیات برده، دفن کردند. در حسن ظاهری بی‌عدیل بوده و از دست [۶۲۷] اقتدار، کلاه اعتبار از فرق خورشید می‌ربوده است. عدد اولادش موازی هفت نفر اناث و ذکور است و تفصیل آن‌ها از قرار مذکور.

پنج نفر از اناثش در حباله نکاح خاقان اعظم، و چهار نفر از شاهزادگان معظم و غیره بودند و در کمال آسایش زندگانی می‌نمودند.^۱ اولاد ذکورش دو نفر از قرار مذکور است:

اول: مرحوم مهرعلی خان که او را ولد ارشد و در حسن صوری نظیر والد امجد بود. بر حسب امر خاقان مغفور سال‌ها بر لشکر الوار ساکن ولایات کرمانشاهان و سنقر سرداری می‌نمود و با کمال احتیاط در دربار سپهر ارتباط چنان سلوک می‌کرد که احدی در رفتارش، لفظ ایرادی بر زبان نمی‌آورد. با مرتبه امارت امر معاش را به تجارت می‌گذرانید و از فرط تقدس ذات و حسن صفات، عامل اعمال دیوانی نمی‌گردید. بعد از نواب شاهزادگان بر عموم امرای رفیع‌الشان ایل جلیل قاجار مقدم بود و بعد از وفات خاقان مغفور، به فاصله سالی وداع سرای زندگانی نمود. موازی چهار پسر از صلب او به

۱. تذکره خاوری: «پنج نفر اناث مرتضی قلی خان عبارتند از: والده نواب شاهزاده حیدرقلی میرزا است و دیگری به عقد دائمی ملک آرای دارالملک طبرستان نواب محمدقلی میرزا و یکی نامزد فراش نواب محمدولی میرزا و دیگری درخانه شجاع السلطنه العلیه حسن علی میرزا و پنجمین، زوجه دائمی آقاخان ولد حاجی مصطفی قلی خان عم خسرو زمان بود».

وجود آمد. محمدصادق خان ولد ارشدش که صهر خاقان مغفور و حاکم ولایت سنقر و سرتیپ لشکر الوار ولایت مزبور بود، قبل از وفات پدر وفات یافت و رستم خان نام نیز پس از آن در عقب برادر شتافت. اکنون محمدباقرخان و محمدرحیم خان از وی در روزگار به یادگارند و بر مسند جلالت، زینت عرصه روزگاری. تاریخ وفات خان مزبور از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

افسوس که شد امیر ایران مفقود آن ابن عم خسرو دوران مفقود
چون مهرعلی خان ز جهان شد تاریخ شد آه بود مهرعلی خان مفقود^۱

دویم: محمدحسین خان که از بدایت تا نهایت در دارالملک آذربایجان در حضرت ولیعهد آسمان مهد به سر برده و در آن سرکار، کامرانی‌ها کرده است. مرد خوش مشرب پر مزاج آرمیده‌ای است و با کمال فروتنی از مسند جلالت پا کشیده. با عموم خلق به طریق صحبت و رفاقت سلوک نماید و در هیچ احوال لب به دعوی امارت نگشاید. اولاد ذکورش منحصر به جوانی است مهدی خان نام که توسن ملاح و نیکویی در زیر رانش رام.

فقره چهارم

در ذکر احوال و اوضاع مرحوم حاجی مصطفی قلی خان عم صاحبقران عالمیان

بدان که معزی‌الیه برادر صلبی و بطنی مرحوم مرتضی قلی خان بود و در مراحل رشادت و شجاعت و ضرب دست و بازو و قوه شهامت و نیرو، در روزگار خویش یکتا می نمود. اکثر اوقات گور [خر] آن صحرا را در هنگام تاخت به یک ضرب شمشیر دو نیمه کردی و پیکان خارا شکاف [۶۲۸] خویش را از ظروف آهن و مس به در بردی. در اوقاتی که برادر بزرگوارش از سلطان شهید گریخت و به دامان دولت روسیه آویخت، مشارالیه

۱. در تذکره خاوری موجود نیست.

به حکم آن پادشاه قهّار در دارالخلافة محبوس شد و در ایّامی که از ولایت روس برادر ارجمندش به ولایت گیلان تاختن آورد و خاقان شهید نیز به تسخیر مملکت فارس عزیمت کرد، احتیاط کار را از شرف بینایی مردود دیده، مأنوس آمد. مدّتی در ایّام سلطنت صاحبقران اعظم در حیات بود و با کمال عزّت و احترام و ثروت و سرانجام زندگانی می نمود. اولاد امجدش ذکوراً و اناثاً موازی بیست و چهار نفر است و اسامی دوازده نفر ذکور از قرار مذکور:

اول: مرحوم محمدحسن خان الملقب به اباقاخان؛ در مراحل شجاعت و سخاوت، اعجوبهٔ زمان بود، ولی در ارتکاب به انواع معاصی و مناهی و افراط در استعمال مسکرات و اشتغال منکرات عموماً، ید بیضا می نمود. دقیقه [ای] از ساعات روزان و شبان را به هوشیاری به سر نمی برد، بل در هنگام خواب نیز ساعت به ساعت برخاسته ساغری از آن هوش ربای خردمندان می خورد. چون خود را نبیره و سَمّی سلطان اعظم محمدحسن خان بزرگ می دانست، لهذا عروج بر مدارج سروری را می خواست و نمی توانست. به سبب وفور سخاوت بعضی از مردمان تنگ مایه هنگامهٔ طلب، طالب هنگامه بودند، ولی از بیم صولت و سطوت خاقان مغفور جرأت اظهار نمی نمودند. وقتی در شکارگاه قریه بومهن، نصیر نام غلام او را بر سر صاحبقران رسانیدند، علی العجالة نصیر نام از دو دیده نابینا شد و خان معزی الیه شب هنگام از شدت خوف و هراس بدون اذن فراراً روانهٔ دارالخلافة بهجت اتما آمد. منظورش این که خود را در دارالامان اصطبل همایون اندازد و نفس را از تهمت این مقدمه بری سازد. خصمان و رقیبان بر چهرهٔ او گشادند. در همان شب اسماعیل خان دامغانی سردار که در سلک غلام پیشخدمتان محرم بود، با یک نفر فُراش [میر] غضب مأمور گشت و در ورود به دارالخلافة طهران آن بنی عمّ جوان از قوهٔ مستانی درگذشت: «فاعتبروا یا اُولی الأبصار».

پس از چند سال از ایّام عمّی، سرای زندگانی را وداع نمود و در جوار عتبات عالیات آسود. رضا قلی خان نام پسری از وی به یادگار ماند و او نیز در عالم جوانی به

هستی جان دامن افشانند.

دویم: بندگان محمد ولی خان؛ مردی سنجیده و آرمیده است. [۶۲۹] و عمری در دارالسلطنه قزوین در خدمت نواب رکن‌الدوله علی نقی میرزا انواع زحمت کشیده و به اوضاع راحت رسیده [است]. از فرط وقار و طمأنینه، سکوت را شعار خود ساخته و مدت‌العمر در مجامع و محافل به تکلم نپرداخته است. سلامتی در نفس دارد که احدی را به دست و زبان نمی‌آزارد.

سیم: مرحوم حسین علی خان؛ مردی سلیم النفس و عیاش بود و از فرط عیاشی بری از رویه عقل معاش. میلش به استعمال باده عنبی فراوان بوده و سامان سالیانه را پیوسته صرف این کار بی سامان می‌نمود. چندی در ایام دولت خاقان مغفور سرتیپ سوارة عراق گشت و در سنه یک‌هزار و دویست و پنجاه و شش ازین دارفانی درگذشت.

چهارم: محمد کاظم خان

پنجم: فضل علی خان؛ مردی صاحب ذوق است و مایل صحبت ارباب شوق.

ششم: عیسی خان

هفتم: محمد باقر خان

هشتم: احمد خان

نهم: امام قلی خان

دهم: الله ویردی خان

یازدهم: ذوالفقار خان

دوازدهم: بهرام خان

فهرستها

۱. اشخاص
۲. جایها
۳. ایلات و طوایف
۴. کتابها
۵. اصطلاحات
۶. منابع و مأخذ

۱. اشخاص

آغاى شوشى ۱۱۶	آباخان (فروغ الدوله) ۱۰۹۳، ۲۰
آغورلو خان گنجوى ۳۱۳	آخوند ملا حسين ۴۶۷
آقا اسدالله نامى ۷۸۳	آدم ۱۰۴۵، ۲۹
آقابابا خان بارفروشى مازندرانى ۷۴۰، ۸۸۹	آدينه قورت خان سالور ۸۲۹
آقابېگم ۱۱۵۳، ۱۱۳۰، ۱۰۴۵، ۱۰۴۳، ۱۰۲۸	آزاد خان افغان ۴۲۷، ۴۰۵، ۲۶
آقاجانى خان ۱۰۴۰	آزاد خان ← (ولد محمد خان هزاره)
آقاخان (فرزند مصطفى خان برادر آقا محمد خان) ۱۵۷، ۱۳۶	آسيه خانم ثانى ۱۰۳۷
آقا خان (ولد نجف قلى خان شادلو) ۷۶۶، ۴۸۹	آصف الدوله اللهيار خان قاجار ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۶
آقا خان قوئلور ۱۵۶	 ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۹۵، ۵۶۸، ۵۹۷، ۵۹۹، ۵۶۰
آقا خان كتول ۱۴۹	 ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۴۹، ۶۵۵
آقاخان محلاتى ۱۱۶۱، ۱۱۴۸، ۱۰۸۷، ۱۰۲۲	 ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۰
آقا رضا ۳۹۰	 ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۵۱، ۷۶۴، ۸۲۴
آقا سليمان گيلانى ۶۲۱	 ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۷، ۹۰۱، ۹۱۴، ۹۲۵، ۱۰۰۹
آقا سيد على اصفهانى ۶۱۲، ۲۹۵	 ۱۰۲۷، ۱۰۹۷، ۱۱۳۶
آقا سيد محمد اصفهانى ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸	آصف الدوله ميرزا (فرزند عصمت الدوله دختر فتحعلى شاه) ۱۱۴۰
..... ۶۲۸، ۶۳۰	آصف بن برخيا ۵۹۷، ۳۶۰
آقا سيد محمد مجتهد الزمان ۶۱۲	آصفه خاتون ۱۱۳۰، ۱۱۲۹
آقا سيد نصرالله استرآبادى ۶۱۶	آغا باجى ۱۰۴۵، ۱۰۴۳، ۳۳۴
آقا على اكبر مازندرانى ۸۸۲	آغا بهرام قرباباغى ۹۲۰
آقا على شماعى كرمانى ۷۶، ۷۷، ۸۴	آغا بېگم خانم ۱۰۲۲

- آقا قاسم طهرانی ۴۳۴
- آقا محسن ۸۶
- آقا محمد ابراهیم (شیخ الاسلام) ... ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۶
- آقا محمد اسماعیل پیشخدمت باشی رضوانی ۶۸۷
- آقا محمد جعفر کاشانی ۶۸۷
- آقا محمد کرمانشاهانی ۵۰۵
- آقا محمد کریم خان ۷۷۵
- آقا میرزا بابای تبریزی ۸۶۹، ۸۷۹
- آقا میرزا بابای حکیم باشی ۸۶۶، ۸۸۰
- آقا میرزا محمد نائینی ۳۶۰
- آقا نصرالله ۷۸۴
- آی خواجه ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵
- ابا قاجار خان میرزا ۲۰، ۶۹۴، ۷۹۳، ۱۱۶۴
- ابدال آقا ۱۱۴
- ابدال خان کرد جهان بگلو ۳۳
- ابراهیم بیک سرتیب ۴۳۳، ۱۱۴۵
- ابراهیم پاشا ... ۶۰، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۵۰، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۹۲، ۴۵۳، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۹۱، ۵۲۴، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۵۹، ۶۰۵، ۶۲۸
- ابراهیم خان بادکوبه ۵۶۳، ۵۷۴
- ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره .. ۸۳۰، ۴۴۹، ۸۲۷، ۸۳۳
- ابراهیم خان حاکم باشقلان ۵۶۹
- ابراهیم خان سردار ← ابراهیم خان دولو قاجار
- ابراهیم خان شادلو ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۴
- ابراهیم خان ظهیرالدوله .. ۱۳۵، ۲۱۶، ۶۸۱، ۶۸۴، ۸۴۶، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۱۳۲، ۱۱۴۵
- ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار ۶۴
- ابراهیم خان عم زاده ← ابراهیم خان ظهیرالدوله
- ابراهیم خان (فرزند تاجلی بیگم دختر فتحعلی شاه) ۱۱۴۵
- ابراهیم خان (فرزند فتح الله میرزا شعاع السلطنه) ۱۱۳۲
- ابراهیم خان قاجار دولو ۶۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۳۶۹، ۶۲۲، ۶۵۲، ۱۰۳۵، ۱۰۳۹، ۱۱۲۵
- ابراهیم خان کیوانلو ۷۹۸
- ابراهیم خان ناظر بیوتات ۷۴۴، ۱۰۱۸، ۱۰۴۸
- ابراهیم خان هزاره .. ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۳۰، ۵۲۹، ۸۳۵
- ابراهیم خلیل الله ۴۶۸، ۱۱۴۵
- ابراهیم خلیل خان جانشیر .. ۴۲، ۴۵، ۶۲، ۶۳، ۸۸، ۱۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۹۹۶، ۱۰۴۳
- ابراهیم خلیل خان ← ابراهیم خلیل خان جانشیر
- ابوالحسن میرزا ۱۰۷۴، ۱۰۷۸
- ابوالغاکوف ۲۵۸
- ابوالفتح خان جانشیر ۸۸، ۲۱۲، ۲۴۸، ۳۱۳
- ابوالفتح میرزا ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۱۰۹۶، ۱۱۳۴، ۱۱۵۹
- ابوالفضل میرزا ۱۰۷۴
- ابوالفیض شاه ۲۱۳، ۲۱۴
- ابوالفیض میرزا ۱۱۲۰
- ابوالقاسم امیر فندرسک ۱۰۳۰
- ابوالقاسم خان گزوس ۶۸۱، ۶۸۲
- ابوالقاسم میرزا ۱۰۷۴، ۱۱۲۳
- ابوالمملوک ۱۱۲۳
- ابوالهادی خان ۷۶، ۷۷
- ابودلف عباسی ۴۱۱
- ابوریحان کوفی ۱۰۰۸
- ابو سعید میرزا ۱۰۹۴، ۱۰۹۷، ۱۱۰۶
- ابولولو ۱۷۰

- ابو نصرالدین میرزا..... ۱۱۲۰
 اتالیق ۲۱۳
 ائلرو..... ۱۲۶
 احسان خان دنبلی ۳۱۹
 احسان خان نخجوانی... ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲
 ۶۵۷، ۶۵۹، ۹۱۱
 احمد ۸۵، ۵۵۱، ۵۵۵، ۷۷۸، ۱۱۱۷
 احمد آفندی ۵۳۴
 احمد آقای (برادر خالدپاشا) ۳۲۹
 احمد (برادر عبدالرحمن پاشا) ۳۳۰
 احمد جلیبی (بغدادی) . ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۷۴
 ۳۱۶، ۴۰۴، ۵۰۶، ۵۱۱
 احمدخان (از متعلقان حاجی ابراهیم کلانتر) . ۸۶
 احمد خان بیگلربیگی ← احمد خان مقدم
 احمد خان (فرزند زینب خانم دختر فتحعلی
 شاه) ۱۱۳۸
 احمد خان (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۸
 احمد خان (فرزند مصطفی قلی خان برادر آقا
 محمد خان) ۱۱۶۵
 احمدخان مقدم . ۱۱۵، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۳۸
 ۲۴۹، ۲۵۹، ۳۳۰، ۳۳۸، ۱۰۴۵، ۱۰۷۴
 احمد شاه دُرّانی ۷۳
 احمد شاه..... ۲۵، ۲۶، ۱۲۸، ۲۱۵، ۳۵۴
 احمد شاه ابدالی افغان ← احمد شاه
 احمد علی میرزا. . ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۶۶
 ۷۸۱، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۳۸، ۸۴۱، ۹۸۹
 ۱۱۰۱، ۱۱۲۰، ۱۱۵۶
 احمد مختار ۱۰۳۲
 احمد میرزا... ۹۰۵، ۱۰۶۶، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳
 ادريس میرزا..... ۱۱۲۴
 ادیب ۴۰
 ارباب حسین ۶۸۲
 ارجمند بهادر خانی ۵۲۹
 اردشیر میرزا ۱۰۶۶، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳
 ارستوف گرجی ۶۵۵، ۶۵۸، ۹۰۰
 اُرس خان..... ۲۱۱
 ارسطو ۵۹۷
 ارسطوی ثانی ۱۰۷۵
 ارغون خان ۲۰، ۳۳۸
 ارغون میرزا. ۵۲۸، ۶۰۷، ۶۳۲، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۸۴
 ۷۹۳، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۲، ۱۰۹۳
 اریکلی خان ۴۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۱۴۹
 استاد مینا..... ۱۰۵۵
 استیان ۲۶۴
 استپانوف الیک آکاسی ۲۶۳، ۲۶۲
 استرابادیه [ای] (مادر بابرمیرزا فرزند محمد قلی
 میرزا)..... ۱۰۸۲
 اسحق خان قرائی (سردار) . ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۶۵
 ۳۴۶، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۹۲
 ۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵
 ۴۲۶، ۴۳۰، ۱۰۸۵، ۱۰۹۴
 اسحق میرزا(صفوی). ۹۶، ۱۰۹۸، ۱۱۰۳، ۱۱۰۵
 ۱۱۵۷
 اسدالله خان شیرازی (ولد حاجی ابراهیم
 اعتمادالدوله). ۷۵، ۱۵۸، ۲۵۷، ۸۱۸، ۱۰۴۹
 ۱۱۳۸، ۱۱۶۱
 اسدالله خان ← اسدالله خان شیرازی
 اسدالله میرزا۹۱۲، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۱۰۸، ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۸
 اسد خان بختیاری ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۴۳
 اسد خان ← اسدخان بختیاری
 اسرائیل ۱۰۹۹
 اسرافیل ۵۴۹
 اسعد بیک ۳۵۵
 اسعد پاشا ۲۴۰، ۳۵۷، ۴۰۴، ۵۰۴، ۵۰۵
 اسفندیار... ۲۳۹، ۲۹۹، ۸۵۱، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۸۱

اسماعیل ← قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل
 اشرف خان دماوندی ۸۳، ۹۷، ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۸۷
 اشرف علی خان ۷۹۰
 اصلمس بیک ۲۱
 اعتضادالدوله ابراهیم خان ← ابراهیم خان
 ظهیرالدوله عم زاده
 اعظم خان غلیجائی افغان ۲۱۵
 اعظم محمد میرزا ۷۷۲
 اغورلو خان ۶۲۲، ۶۲۱
 افراسیاب ۸۵۱، ۸۳۱، ۴۵۴
 افراسیاب میرزا ۱۰۹۹
 افریقان (بایوف) ۳۴۶
 افلاطون ۵۵۴، ۵۹۷، ۷۲۲، ۷۳۶، ۷۷۸، ۸۵۸
 ۱۱۱۵
 اکبر میرزا ۱۱۱۹، ۱۱۰۷، ۱۰۹۱
 البارسلان میرزا سالار ۱۱۰۳، ۱۱۰۱
 الترز خان ۳۷۵
 القاص بیک گرجی ۳۰۸
 الکسیس ۱۸۹
 الکسندر باولیچ ایمپراطور روس ۱۹۲، ۲۶۲
 ۲۹۲، ۶۰۲، ۶۱۵
 الکسندر میرزا ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۲، ۳۰۸، ۳۴۷
 ۶۲۰
 الکسندر یرملوف ۴۳۹، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۵
 ۴۷۶، ۶۱۶، ۶۴۴
 الکسه ۱۸۸
 الله بخش میرزا ۹۹۶
 الله قسلی توره خان خوارزم (اوزبک) -
 خوارزمی ۶۳۱، ۶۳۳، ۷۰۱، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۸۱
 ۸۶۰
 الله قلی خان دولوی قاجار ۷۰۱، ۱۰۰۴
 الله قلی میرزا ۶۸۵، ۹۸۰، ۱۰۱۷، ۱۰۸۳، ۱۱۳۹
 ۱۱۵۷

۱۰۳۶، ۱۱۵۵

اسفندیار خان ۶۵۸، ۶۵۱
 اسکندر ۷۱، ۴۶۱، ۸۷۸، ۱۰۰۳
 اسکندر خان ۴۲۷، ۴۲۸، ۸۲۷
 اسکندر رومی ۱۷
 اسکندر میرزا ۷۷۶، ۷۸۷، ۹۲۲، ۱۰۶۵، ۱۰۷۰
 ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۹۱، ۱۰۹۹، ۱۱۰۴
 اسماعیل آقای مکری ۷۴
 اسماعیل بن باقر (ع) ۴۶۶
 اسماعیل بیک بیات ۱۶۹، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۴۷
 اسماعیل بیک دامغانی ۱۵۷
 اسماعیل بیک (سفیر طهماسب بن شاه سلطان
 حسین صفوی به روسیه) ۱۹۰
 اسماعیل بیک میدانی ۷۹۷
 اسماعیل خان دامغانی (اسماعیل خان سردار
 دامغانی) ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۴۹
 ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۱۳
 ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹
 ۴۸۹، ۵۰۴، ۵۱۰، ۱۰۲۴، ۱۱۶۴
 اسماعیل خان عرب عامری ۲۱۶
 اسماعیل خان (فرزند مهدی قلی خان برادر آقا
 محمد خان) ۱۱۶۱
 اسماعیل خان (حاکم اربیل) ۳۴۴
 اسماعیل خان فندرسکی ۶۴۳
 اسماعیل خان قاجار شامبیانی ۶۱، ۲۲۱، ۲۲۶
 ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۴۱، ۲۱۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۶
 ۳۵۸، ۳۷۹، ۴۵۲
 اسماعیل خان قاجار قوائلو ولد سلیمان خان
 نظام الدوله ۱۰۱۶، ۱۱۳۸
 اسماعیل میرزا ۹۶، ۴۳۵، ۴۳۶، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۹۴
 ۶۹۵، ۹۰۰، ۹۹۲، ۱۰۱۸، ۱۰۸۴، ۱۱۲۲، ۱۱۲۸
 ۱۱۵۶

- الله وردی خان عزالدینلو ۷۸
- الله وردی میرزا ۴۵۳، ۱۵۶، ۴۵۴، ۴۸۶، ۵۷۷، ۷۳۲، ۹۹۱، ۱۱۲۲، ۱۱۵۶
- الله وردی نایب ۸۵۰
- الله ویردی خان خزینه دارلو ۱۹۵
- اللهیار خان دولوی قاجار آصف الدوله ۵۹۶
- اللهیار خان دولوی قاجار آصف الدوله الهیار خان
- اللهیارخان قلیچی ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۳۵۷
- الیزابت دختر بطر اول ۱۹۰
- امام حلیفه ۲۵۴
- امام قلی خان ۱۱۶۵، ۱۰۴۷، ۹۹۴
- امام قلی میرزا (نبیره امیر بیک جان پادشاه بخارا) ۸۶۷
- امام قلی میرزا (فرزند میرزا علی اکبر قوام الملک) ۸۹۰
- امام قلی میرزا (فرزند مسعود علی دولتشاه) ۱۰۷۷
- امام قلی میرزا (فرزند حسین قلی میرزا فرمانفرما) ۱۰۹۲، ۱۰۹۰، ۱۰۸۹
- امام قلی میرزا (فرزند امام ویردی میرزا) ۱۱۰۰
- امام قلی میرزا (فرزند شیخ الملوک میرزا) ۱۱۰۳
- امام مسقط ۳۲۳، ۳۲۲
- امام ویردی میرزای ایلخانی ۳۹۷، ۳۹۶، ۲۷۲، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۲۱، ۵۷۸، ۵۹۲، ۷۳۴، ۹۰۵، ۹۱۴
- ۹۳۸، ۹۸۲، ۹۸۳، ۱۱۰۰
- امان الله خان اردلانی (والی کردستان خان اردلانی) ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۴۳۰، ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۶۰۳، ۶۰۶، ۸۰۷
- ۸۵۹
- امان الله خان افشار ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۵، ۳۸۰، ۳۸۷
- امان الله میرزا ۱۰۰۴، ۱۱۰۰، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹
- امیر اسدالله خان عرب خزیمه ۸۷۳، ۸۱۳
- امیر اصلان خان کردستانی ۵۳۵، ۵۳۶، ۶۶۱
- ۱۱۲۵، ۱۱۲۷
- امیر اصلان میرزا ۱۱۲۵
- امیر اعلم خان ۴۵۱
- امیر اعلم خان عرب ۴۵۳، ۴۴۸
- امیربیک جان ۸۶۷
- امیر تیمور گورکان ۱۸۸
- امیر تیمور میرزا ۱۰۹۷
- امیر حسن خان عرب زنگونی (حاکم تون و طسین) ۹۵، ۳۷۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳
- ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۱۸
- امیر حسین خان ۴۵۱
- امیر حسین خان طالش ۶۲۹
- امیرحسین میرزا ۱۰۹۸
- امیر حیدر توره ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۰، ۳۷۷
- امیر خان دولوی قاجار (خالو) ۳۰۵، ۴۳۲، ۶۲۲
- امیر خان (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۸
- امیر خان قاجار عزالدینلو ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۳۳، ۵۷۰
- ۱۱۲۶
- امیر شیخ میرزا ۱۰۹۸
- امیر علم خان عرب خزیمه ۵۲۷، ۴۵۰
- امیر علی شیر ۹
- امیر علی نقی خان عرب زنگونی ۵۱۷، ۵۲۷، ۶۹۳، ۷۲۰، ۷۹۹، ۸۰۱، ۸۷۳
- امیر علی نقی خان وکیل ۸۰۰
- امیر قلیچ خان تیموری ۳۰۱، ۳۰۲، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۷۹، ۵۱۶، ۴۹۱، ۵۱۷، ۵۲۸
- امیر گونه خان زعفرانلو ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۵
- ۱۶۴، ۳۷۲، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۴
- ۴۴۳، ۴۹۳، ۱۰۹۱

- امیر ناصرالدین توره اوزبک... ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۰
- امیر نصر الله خان... ۶۰۸
- انجسوف گرجی... ۶۴۴، ۴۰۴
- انوری... ۱۱۴۹، ۹۱۵، ۶۵۹، ۵۲۷
- انوشیروان کسری... ۷۴۶
- انوشیروان میرزا... ۱۱۰۶، ۱۰۹۹
- اودبای خان کوکلان... ۳۵۶
- اورنگ‌زیب میرزا... ۱۰۹۷، ۱۰۵۱، ۱۰۰۴
- اوزبک خان... ۲۱۳
- اوگتای قآن میرزا... ۱۰۹۴، ۷۹۳
- اولجایتو... ۴۵۶
- اهرمن... ۱۱۹
- ایرج... ۱۰۶۳، ۸۸۱
- ایرج میرزا... ۱۱۲۹، ۱۰۹۲
- ایشپخدر... ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
- ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸
- ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸
- ۲۵۷، ۲۶۱، ۵۷۵، ۵۹۲
- ایلخانی... ۷۱۷، ۸۴۴، ۹۸۳
- ایلدرم بایزید میرزا... ۱۰۷۱
- ایمانی خان فراهانی (حاکم فراهان) ۱۴۹، ۴۱۱، ۵۷۵
- ایوان سقاویچ جنرال انوتارا... ۶۷۱
- ایوان (خواهرزاده کوین آن) ۱۹۰
- ایوان وسلویچ... ۱۸۸
- باباخان... ۶، ۷۲، ۳۴۳، ۹۳۴، ۱۰۳۷
- بابانانک... ۶۹۶
- بابر میرزا... ۱۰۸۲، ۱۰۸۳
- باجی مشتری... ۱۰۵۵
- بارون ویردی... ۲۸۳، ۳۱۲
- باقرخان خراسکانی... ۱۵۵، ۱۵۶
- باقر(ع)... ۱۱۲۷
- بالی محرم بهادر (قراول باشی) ۸۲۹
- بایدوف... ۲۶۵، ۳۴۶
- بدرالنساء خانم... ۱۰۳۸
- بدرجهان خانم (ماه باجی)... ۱۰۴۱، ۱۰۳۵
- بدرخان زند... ۸۵۰، ۸۶۵، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۰
- بدرخان ← بدرخان زند
- بدل‌خان... ۲۶۷
- بدیع الزمان... ۶۴۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۲۱، ۸۲۸، ۸۳۲
- ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۹۹
- بریگدیر جان ملکم بهادر... ۱۴۱
- بزم آرا خانم... ۱۰۳۵
- بصراوی... ۱۶۸
- بظلمیوس... ۶۴، ۷۰، ۷۹۴
- بقراط... ۷۲۲
- بکنج... ۲۵، ۶۶
- بلقیس... ۲۵۰، ۱۰۱۰، ۱۱۱۶
- بنیاد خان هزاره... ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳
- ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۷۳، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۱
- ۵۱۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۹۳، ۷۱۹، ۷۶۶
- بوداق خان مکری... ۳۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳
- بوداق سلطان آیرملو... ۶۱۹
- بودر... ۵۵۶
- بودرجمهر بن بختگان... ۳۶۰، ۵۹۷، ۶۹۹
- بوریس گودانیف شاه... ۱۸۸
- بولهب... ۸۵
- بهادر... ۲۸۴
- بهادرخان... ۷۷۴، ۱۰۹۳
- بهادر میرزا... ۱۰۷۰، ۱۰۸۲
- بهبود خان افشار... ۲۴، ۸۳۸
- بهبود خان جوانشیر... ۷۶۷، ۷۸۹
- بهبودخان کابلی... ۶۹۵
- بهرام... ۱۱۴۲
- بهرام چوبینه... ۱۰۱۰

- بهرام خان (فرزند مرتضی قلی خان برادر
آقامحمد خان) ۷۱۹، ۷۶۶، ۱۱۶۵
بهرام خان (فرزند مهدی قلی خان برادر آقا
محمدخان) ۱۱۶۱
بهرام خان فیروزکوهی ۴۴۹
بهرام میرزا ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۶، ۱۰۶۲
بهلول پاشا ۵۳۵
بهمن ۵۵۲، ۵۷۰، ۱۱۶۵
بهمن میرزا (بهاءالدوله) ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۹۳، ۸۶۹
۱۰۰۲، ۱۰۴۹، ۱۱۳۱
بی بی کوچک خانم ۱۰۴۰
بیرام علی خان قاجار عزالدینلو ۲۱۴، ۸۲۶
بیکی جان اوزبیک ۱۱۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۶
بیگلر خان چاپشلو ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳
۴۲۷، ۴۴۴، ۷۵۷، ۷۵۸، ۸۲۵، ۶۹۳
بیگم جان خانم (دختر امام قلی خان
افشار) ۱۰۴۷
بیگم جان خانم (دختر فتحعلی شاه) ۱۱۳۵
بیگم خانم (دختر صادق خان شقاقی) ۱۰۳۹
بیگم خانم (مادر علی نقی میرزا) ۱۰۴۲
بیوک آقا ۱۰۶، ۱۱۴
پاپایان ۱۲۷
پاشا خانم ۱۰۳۳، ۱۱۴۹
پالوانیچ ۴۰۴
پاول ۱۹۲
پردل خان ۴۹۸، ۴۹۹
پرون ۱۹
پرویز ۱۰۱۱
پرویز میرزا ۱۰۰۳
پری شاه خانم ۱۰۵۸
پستقوایچ ۴۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۵۶
۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷
۶۶۹، ۶۷۰، ۷۲۷، ۷۸۰
- بطر اول ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
بطر ثالث ۱۹۰
بطر ثانی ۱۸۹
پلنگ توش خان جلایر ۲۶۷، ۴۹۱، ۷۸۱، ۷۹۹
۸۲۱، ۹۰۷
پلنگ توش میرزا ۱۱۱۲
پلو خیر ۴۳۷
پناه بیک طالش ۷۱۵
پیرقلی خان (قاجار) شامبیانی ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۹۵
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۱۳
۳۳۸، ۳۴۳
پیغمبر (ص) ۱۰۰۸
تاج الدوله کاوس خانم اصفهانی (خورشید
کلاه) ۵۹۶، ۹۲۱، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۱۲۹
۱۱۴۷
تاجلی بیگم خانم ۱۱۴۵، ۱۰۲۱
تراب بی ۶۰۸
تراب خان بروجردی ۱۰۹
ترک بن یافت ۱۹
نقی خان افغانی دُرانی ۶۸۴
نقی خان بروجردی ۸۰
نقی خان بزچلوی ۶۲۰
تور ۱۰۶۳
توکل خان خمسای ۹۴
تولی خان ۸۲۶
تیپو سلطان ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹
تیمور شاه افشار ۲۷۷
تیمور شاه افغان ۴۱، ۷۳، ۱۲۸، ۱۳۸، ۴۵۴، ۶۱۲
۶۴۸، ۶۹۶، ۸۰۳، ۹۰۷
تیمور شاه میرزا (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۶
تیمور میرزا حسام الدوله (فرزند حسین علی
میرزا فرمانفرما) ۷۷۰، ۱۰۹۰
تیمور میرزا (فرزند محمد قلی میرزا) ۱۰۷۹

- ۵۶۰، ۵۶۲
 جلال الدین میرزا... ۱۰۸۶، ۱۰۸۸، ۱۰۹۷، ۱۱۰۴
 جم... ۳۸۴، ۵۷۰
 جمال الدین میرزا... ۱۱۰۷
 جمال خان خشتی... ۹۱۲
 جمشید ۱۲۳، ۲۷۲، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۸۴، ۴۶۱، ۵۱۵
 ۵۵۸، ۸۹۸، ۱۰۱۰، ۱۱۱۴
 جمشید بیک... ۱۰۰۴
 جنرال غاردان خان ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳
 جنرال ملکم... ۲۸۳، ۲۸۴
 جواد خان زیادلوی قاجار... ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳
 ۱۹۴، ۶۲۱
 جوانبخت میرزا... ۱۱۱۹
 جوجی خان بن چنگیز... ۲۱۳، ۲۱۴، ۴۵۶
 جهان بخش میرزا... ۱۱۳۱
 جهاندار میرزا... ۱۱۲۱
 جهان سلطان خانم... ۱۱۵۳
 جهانسوز شاه... ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۱۱۹، ۸۷۷، ۹۹۵
 جهان شاه میرزا... ۹۹۰، ۹۹۱، ۱۰۱۱، ۱۱۲۱
 جهانگیر خان گلپایگانی... ۱۱۸، ۱۰۳۲
 جهانگیر میرزا... ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۵۱، ۶۵۲، ۹۰۵
 ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۷۱، ۱۰۸۷، ۱۰۸۷، ۱۰۹۱
 ۱۰۹۹
 جهان میرزا زکی... ۷۶۰
 چاپان اوغلی... ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۸
 چچن اوغلی سر عسکر... ۵۳۶
 چراغعلی خان نوایی... ۷۴، ۱۳۰، ۹۹۰
 چنگیز خان... ۲۰، ۲۱۳، ۳۵۳، ۴۵۶، ۸۲۶
 چنگیز میرزا... ۶۸۶، ۸۶۷، ۱۰۸۴، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷
 حاتم طائی (طی)... ۲۱۲، ۸۹۹، ۹۳۵، ۹۵۶، ۱۰۰۷
 حاج علی اصغر مازندرانی خواجه باشی... ۶۶۲
 حاج فیروزالدین افغان... ۸۰۴
 ثابت علی... ۲۷۷
 جالینوس... ۵۰۷، ۵۷۹
 جاماسب... ۹۱۸
 جامی... ۱۰۲۵
 جان خاتون خانم... ۱۰۴۰
 جان محمد خان دولوی قاجار... ۳۸، ۵۸، ۸۶
 ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۵۶، ۳۳۰
 جان مکدانلدکیز... ۶۱۳، ۶۲۳، ۶۶۷، ۸۰۶
 جان مکنیل حکیم... ۸۷۹، ۸۸۰، ۹۰۷، ۹۶۸
 جان ملکم بهادر... ۱۴۱، ۳۰۰
 جانی خان قشقائی... ۸۸۸
 جبرئیل... ۱۰۲۹
 جعفر خان بیات... ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۶۱
 ۱۶۴
 جعفر خان زند... ۳۵، ۳۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۶۰
 جعفر خان (فرزند عباس میرزا)... ۳۵، ۳۶، ۱۰۷
 ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۹۳۴، ۱۰۷۱
 جعفر خان (فرزند محمد ولی میرزا)... ۱۰۸۷
 جعفر خان مکری... ۵۰۷
 جعفرقلی خان (برادر آقا محمد خان)... ۳۳، ۳۴
 ۳۵، ۳۶، ۵۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵
 ۱۱۶، ۲۲۲، ۲۴۸، ۳۳۶، ۳۴۳، ۶۵۳، ۶۵۷
 ۶۹۴، ۷۵۸، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۸، ۸۳۰
 ۸۶۴، ۱۰۵۲، ۱۱۴۹
 جعفرقلی خان دنبلی... ۶۱، ۸۰، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۴
 ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۴۰
 جعفرقلی خان لاریجانی... ۳۵۰
 جعفرقلی خان مراغدای... ۴۳۳
 جعفرقلی خان نوایی... ۵۶۷
 جعفرقلی مرندی... ۵۶۳
 جعفرقلی میرزا... ۱۰۶۷، ۱۰۸۵، ۱۱۲۹
 جلال الدین افندی... ۳۵۷، ۳۶۸
 جلال الدین محمد پاشای چاپان اوغلی... ۵۵۹

- حاج میرزا آقای بیات ماکوئی ابروانی ... ۹۳۸
- حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی... ۴۹۴، ۵۰۷
- حاجی آقا خان هراتی (وزیر حاجب فیروزالدین میرزا والی هرات) ... ۲۶۷، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۷۲، ۴۷۳
- حاجی آقا لریک قراباغی ۶۲۰
- حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ... ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۷۵، ۸۶، ۹۱، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸، ۲۴۶، ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۶۰، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۹۵، ۷۴۰، ۷۴۴، ۸۱۱، ۸۸۴، ۸۸۹، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶
- حاجی اسماعیل خان ۷۶۴، ۷۶۶
- حاجی بهرام میرزا ۹۹۷، ۱۱۲۵
- حاجی بیژن خان گرجی ۶۶۱
- حاجی جعفر خراسکانی ۱۵۵، ۱۵۹
- حاجی حسن پاشای ۵۳۶
- حاجی حسن خان دامغانی ۶۵۵، ۱۰۲۴
- حاجی حیدر علی خان شیرازی ۵۲۳، ۵۲۴
- حاجی خانجان خان حلالخور ... ۳۴، ۱۵۱، ۷۲۱
- حاجی خلیل خان قزوینی ... ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۷۰۷
- حاجی ذوالفقارخان ← ذوالفقارخان دامغانی
- حاجی ربیع خان کزازی ۱۴۹، ۵۲۲
- حاجی رجبعلی ۵۹۵
- حاجی رضا قلی خان ۳۹۵، ۷۳۴
- حاجی روح الامین ۱۰۸
- حاجی سلطان ابراهیم میرزا ۱۱۲۷
- حاجی سلیمان کاشانی بیدگلی ۹۳۴
- حاجی سید محمدباقر شفتی گرگین ۲۲۳
- حاجی شاه ۱۰۱۶
- حاجی شاه قلی میرزا ۹۹۳، ۱۰۴۰
- حاجی عبدالله خان اصفهانی ۵۸۳، ۵۹۵
- حاجی علی بیک ۵۳۴
- حاجی علی خان کزازی ۵۲۲
- حاجی علی قلی خان کازورنی ۷۴۲
- حاجی علی محمد دارالمرزی ۹۲۴
- حاجی علی محمد کاشانی ۵۸۳
- حاجی فیروزالدین میرزا افغان ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۰، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۳۷
- حاجی قاسم کاشی روضه خوان ۶۴
- حاجی قوام الدین شیرازی ۱۴۷
- حاجی کیومرث میرزا ۱۱۲۳، ۱۱۲۹
- حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتمادالدوله ۱۴۲، ۷۳۲، ۱۰۱۸، ۱۰۵۲
- حاجی محمدباقرخان ۱۱۲۷
- حاجی محمدتقی قزوینی ۶۱۶
- حاجی محمد جعفر قراگوزلو ۵۱۹، ۹۸۵
- حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله صدراعظم ۷۸، ۸۶، ۹۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۷۶، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۸۰، ۵۹۵، ۷۴۴، ۷۶۵، ۱۰۱۸، ۱۱۳۰
- حاجی محمد حسین خان مروزی ۳۵۵
- حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک ۳۹۹
- حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی ۴۳۶، ۴۶۷، ۵۰۶
- حاجی محمد خان دولوی قاجار ... ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۵۸، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۸
- حاجی محمد خان قراگوزلو کبوتر آهنگی . ۲۳۰، ۲۴۱، ۶۲۰
- حاجی محمد زمان خان ۴۳۶، ۴۶۷

حاجی میر عبدالعظیم خان قزوینی ۷۳۹
 حاجی میر محمد حسین سلطان العلما ۲۹۵
 حاجی نصرالله میرزا ۱۱۰۸
 حاجی نگهدار خان جگنی ۵۲۲
 حافظ علی پاشا ۵۶۴، ۵۶۲، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۹
 حافظ محمد پاشا ۵۲۱
 حافظ شیرازی ۱۰۹۶، ۳۵۶
 حالتی افندی رئیس الکتاب ۳۲۹، ۳۱۶
 حبّ نبات خانم ۱۱۵۶، ۱۱۵۳، ۱۰۳۲
 حجة الاسلام حاجی سید محمدباقر
 گیلانی ۱۰۸۴
 حسام الدین ۱۱۰۷
 حسان ۵۵۵
 حسن بیک قرابی ۴۲۵
 حُسن جهان خانم (والیه) ۱۱۴۵، ۱۰۲۱
 حسن خان داشلوی قاجار ۱۱۲۳
 حسن خان دنبلی ۴۵۶، ۲۸۶
 حسن خان سارواصلان ۶۲۳، ۶۱۹، ۶۰۰، ۵۶۵
 ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۹۵
 ۷۲۰، ۷۱۸
 حسن خان (سردار ایروان) ۵۶۲، ۵۶۱، ۲۸۶
 ۵۶۳، ۶۷۵، ۷۱۷
 حسن خان عجم بسطامی ۳۵۰
 حسن خان (فرزند حسین قلی خان برادر
 فتحعلی شاه) ۱۱۳۸
 حسن خان (فرزند ماه بیگم خانم و غلامحسین
 خان سپهدار عراق) ۱۱۴۷
 حسن خان (فرزند محمدولی میرزا) ۱۰۸۷
 حسن خان فیلی ۵۳۹، ۵۳۸، ۱۸۵، ۱۵۷، ۸۷، ۸۰
 ۵۴۳
 حسن خان قاجار قزوینی ۴۸۹، ۴۸۵، ۳۸۸، ۲۰۸
 ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۶۰، ۵۶۳، ۶۲۹
 حسن خان قوللر آقاسی ۲۶۳

حاجی محمدصادق خان ۱۱۵۶، ۸۵۱، ۸۵۰
 حاجی محمد مهدی نهاوندی (مولوی) ۹۸۷
 حاجی مصطفی خان (مصطفی قلی خان برادر آقا
 محمد خان) ۱۱۰۸، ۱۱۰۰، ۱۰۹۹، ۱۰۸۳
 حاجی ملا احمد نراقی ۶۱۶
 حاجی ملا باقر سلماسی ۲۹۵
 حاجی ملا جعفر ۶۱۶
 حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی ۶۱۶
 حاجی ملا محمد ابراهیم کلواسی
 خراسانی ۷۱۷، ۷۱۶
 حاجی ملا محمد زنجانی ۴۰۶، ۴۰۵
 حاجی مهدی قلی خان ۱۱۳۹، ۱۰۱۶
 حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ایروانی ۹۳۸،
 ۱۰۱۷، ۱۱۳۹، ۱۱۵۸
 حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی ۳۱۴، ۳۰۰
 ۳۵۹، ۳۸۶، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۷، ۵۰۲
 ۵۱۸، ۶۱۷، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۶، ۷۰۱، ۷۳۵
 ۸۰۷، ۸۵۹، ۸۸۶، ۹۱۵، ۹۳۲، ۹۳۳
 حاجی میرزا اسماعیل اشرفی مازندرانی ۲۹۹
 حاجی میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک ۸۷۰
 ۸۸۸
 حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک ۸۴۴، ۸۴۶
 ۸۴۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۱۰۳۴
 حاجی میرزا علی رضای شیرازی ۵۲۱، ۳۳۴
 ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵
 حاجی میرزا کاظم ناظر ۸۴۳
 حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری
 هندی ۲۳۹
 حاجی میرزا محمد خان ۶۵۷، ۶۵۳
 حاجی میرزا محمد رحیم شیرازی ۶۱۶
 حاجی میرزا مقصودلوی استرآبادی ۶۵۳
 حاجی میرزا موسی خان ۱۰۱۸، ۸۳۴، ۵۷۰
 حاجی میرزا یوسف تبریزی ۶۵۹

حسن خان (ولد محمدتقی خان یزدی) ... ۱۸۵
 حسن شاه ... ۸۷۷، ۲۳۴
 حسن علی خان ... ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۰۱، ۲۳۳، ۲۹۳، ۴۴۹، ۴۴۴، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۰۷، ۳۹۴، ۴۷۸، ۵۱۶، ۵۲۶، ۶۶۵، ۶۸۱، ۶۸۷، ۷۱۹، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۶۹، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۸۴، ۷۸۴، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۶۵، ۱۰۹۳
 حسن علی میرزا (شجاع السلطنه) ... ۹۷۹
 حسن میرزا ... ۱۱۲۰
 حسین پاشا خان مقدم مراغه [ای] ... ۵۳۹، ۶۲۹، ۸۲۱
 حسین خان بابای نانکلی ... ۹۴
 حسین خان دنبلی ... ۵۶، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۷، ۶۱۹، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۹۲، ۱۱۳۸
 حسین خان دولوی قاجار ... ۲۳۷
 حسین خان سردار ایروان ... ۵۶، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۴۴۱، ۴۵۶، ۶۱۹، ۶۴۴، ۶۷۵، ۷۱۷
 حسین خان سردار خراسان ... ۱۷۸
 حسین خان (فرزند مریم بیگم، واللهیارخان آصف الدوله) ... ۱۱۳۸
 حسین خان قاجار قزوینی ... ۵۷، ۷۸، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۰۷، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۸۳
 حسین خان قوللر آقاسی ... ۱۰۹
 حسین علی بیگ ... ۱۱۲۹
 حسین علی خان جوائشیر ... ۶۹۵
 حسین علی خان قرائی ... ۳۷۵، ۴۱۵، ۴۲۴
 حسین علی خان معیرالممالک ... ۲۵، ۶۱۰
 حسین علی خان (ولد آصف الدوله) ... ۲۰۴، ۳۹۴، ۶۹۷، ۷۳۴، ۷۶۷، ۷۸۹، ۷۳۸، ۷۹۷
 ۱۰۳۳
 حسین علی خان (ولد حاجی مصطفی قلی خان برادر آقا محمد خان) ... ۱۱۶۵
 حسین علی میرزا فرمانفرما ... ۴۵، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۳۳، ۳۰۹، ۳۲۲، ۴۶۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۷۸، ۷۳۱، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۸۷، ۱۰۴۱، ۱۰۸۸، ۱۱۲۷، ۱۱۶۰، ۲۹۳، ۳۰۱، ۴۱۶، ۶۸۳، ۷۳۷، ۷۴۴، ۷۷۰، ۷۸۶، ۸۸۴، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۶۶، ۹۹۰، ۱۰۰۶، ۱۱۳۵، ۱۱۵۷
 حسین قلی بیگ ... ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۷
 حسین قلی خان افشار ارومی ... ۸۱، ۲۴۱، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵
 حسین قلی خان بادکوبه ... ۳۱۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۸
 حسین قلی خان (برادر فتحعلی شاه) ... ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۹۹، ۳۹۷، ۴۵۴، ۹۵۲، ۹۸۱، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۶، ۱۰۳۲، ۱۰۴۷، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۸
 حسین قلی خان بیات نیشابوری ... ۴۴۸، ۴۸۱، ۱۰۸۵
 حسین قلی خان (جهانسوز شاه) ... ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۱۶، ۹۵۲، ۹۸۱، ۹۹۴، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۶، ۱۰۲۸، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۸
 حسین قلی خان دولو ... ۷۸، ۹۳، ۲۲۴، ۲۳۸
 حسین قسلی خان زعفرانلو (ولد رضا قلی خان) ... ۵۲۷

حسن خان (ولد محمدتقی خان یزدی) ... ۱۸۵
 حسن شاه ... ۸۷۷، ۲۳۴
 حسن علی خان ... ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۰۱، ۲۳۳، ۲۹۳، ۴۴۹، ۴۴۴، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۰۷، ۳۹۴، ۴۷۸، ۵۱۶، ۵۲۶، ۶۶۵، ۶۸۱، ۶۸۷، ۷۱۹، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۶۹، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۸۴، ۷۸۴، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۶۵، ۱۰۹۳
 حسن علی میرزا (شجاع السلطنه) ... ۹۷۹
 حسن میرزا ... ۱۱۲۰
 حسین پاشا خان مقدم مراغه [ای] ... ۵۳۹، ۶۲۹، ۸۲۱
 حسین خان بابای نانکلی ... ۹۴
 حسین خان دنبلی ... ۵۶، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۷، ۶۱۹، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۹۲، ۱۱۳۸
 حسین خان دولوی قاجار ... ۲۳۷
 حسین خان سردار ایروان ... ۵۶، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۴۴۱، ۴۵۶، ۶۱۹، ۶۴۴، ۶۷۵، ۷۱۷
 حسین خان سردار خراسان ... ۱۷۸
 حسین خان (فرزند مریم بیگم، واللهیارخان آصف الدوله) ... ۱۱۳۸
 حسین خان قاجار قزوینی ... ۵۷، ۷۸، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۰۷، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۸۳
 حسین خان قوللر آقاسی ... ۱۰۹
 حسین علی بیگ ... ۱۱۲۹
 حسین علی خان جوائشیر ... ۶۹۵
 حسین علی خان قرائی ... ۳۷۵، ۴۱۵، ۴۲۴
 حسین علی خان معیرالممالک ... ۲۵، ۶۱۰
 حسین علی خان (ولد آصف الدوله) ... ۲۰۴، ۳۹۴، ۶۹۷، ۷۳۴، ۷۶۷، ۷۸۹، ۷۳۸، ۷۹۷
 ۱۰۳۳

- حسین قلی خان عزالدینلوی قاجار... ۶۲، ۱۸۵
 حسین قلی خان قرائی (ولد اسحق خان)... ۳۸۰
 حسین قلی خان نیشابوری... ۴۵۰
 حسین قلی میرزا ← حسین قلی خان (برادر)
 حکیم اتالیق... ۲۱۳
 حکیم پاشی میرزا محمدحسین اصفهانی... ۹۱۹
 حکیم خان (حاکم سرخس)... ۴۹۱
 حکیم داودخان مسیحی... ۸۸۰
 حکیم مکنیل... ۶۶۷
 حکیم [ابوالقاسم] فردوسی طوسی... ۷۴۳
 حمزه خان انزانی... ۶۵۷
 حمزه کلایی مازندرانی... ۶۰۳
 حمزه میرزا... ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۱۰۰
 حیدر قلی میرزا (خاور)... ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۷۰، ۴۸۶
 ۷۸۳، ۹۸۶، ۱۰۳۷
 خاقانی... ۹۲۳، ۹۸۷
 خالد پاشا... ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۴
 خالق دادخان... ۴۹۹
 خامس آل عبا حضرت سید الشهداء... ۱۳۵، ۱۵۲
 ۵۶۸
 خان بابا خان نانکلی... ۸۸
 خان بابا (نواب حسین قلی ملقب به جهانسوز
 شاه فرزند فتحعلی شاه)... ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۱۵۸
 خان بی بی خانم (عمه شاه)... ۱۱۵۳
 خان چنگیزی... ۳۷۵
 خان حلالخور... ۱۵۱
 خان خاتان سلیمان خان (میرزا فریدون)... ۷۳۷
 ۸۸۹، ۱۱۳۵
 خان گلدی خان... ۱۱۲۱
 خاتلرخان زند... ۶۸۲، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰
 خاتلر میرزا (فرزند عباس میرزا)... ۱۰۶۹، ۱۰۷۰
 خانم خانمان... ۸۴۶
 خانم کوچک... ۱۰۳۹
 خان ملا خان... ۴۸۸
 خانم (والده نواب فتح الیه میرزا شعاع
 السلطنه)... ۱۰۰۰
 خاور سلطان بیگم... ۱۱۵۰، ۱۰۳۴
 خاوری... ۳۱، ۷۲، ۱۲۳، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۴
 ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۸۹
 ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۵۱، ۴۵۵، ۴۶۸، ۴۸۵، ۵۰۱، ۵۰۹
 ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۵۵
 ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۶
 ۶۱۲، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۴۷، ۶۷۰، ۶۸۳، ۷۰۶، ۷۲۳
 ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۷۸، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۱۹، ۸۲۵، ۸۳۱
 ۸۳۲، ۸۳۶، ۸۵۲، ۸۶۸، ۸۷۴، ۸۷۸، ۸۸۴
 ۸۹۲، ۸۹۹، ۹۰۶، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۴۲
 ۹۴۳، ۹۴۷، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۵، ۹۶۸
 ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۸۹، ۹۹۱
 ۱۰۰۸، ۱۰۱۱، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴
 ۱۰۲۷، ۱۰۲۹، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۵، ۱۰۵۳
 ۱۰۵۷، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰، ۱۰۷۷، ۱۰۷۹، ۱۰۹۵، ۱۱۱۵، ۱۱۱۷
 ۱۱۱۹، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۶، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳
 ۱۱۵۸
 خداداد اصفهانی... ۴۶
 خدایار خان عباسی... ۲۷۶
 خدیجه خانم... ۱۰۱۶، ۱۰۴۱، ۱۱۳۸
 خدیجه سلطان خانم (عصمت الدوله)... ۱۰۱۸
 ۱۱۴۰
 خرم بهار خانم... ۱۰۳۴
 خسرو پرویز... ۱۸
 خسرو خان... ۶۰۴، ۸۰۹، ۱۰۲۱، ۱۱۴۵، ۱۱۶۰
 خسروخان اردلانی... ۶۱۶
 خسرو خان غلام گرجی... ۵۰۶، ۵۷۵، ۱۱۶۱
 خسرو محمد پاشا... ۵۳۴، ۵۳۵
 خسرو میرزا... ۵۹۳، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵

- داود میرزا ۱۰۷۳، ۱۱۳۰
 دده فال ۱۹۳
 دُر جهان خانم ۸۲۳
 درخشنده گوهر خانم ۱۱۴۱
 دوداق ۴۷
 دودانگه هزار جریبی مازندرانی ملاباشی... ۱۰۸
 دوستعلی خان بسطامی معیرالممالک... ۵۶۷، ۸۹۷
 دوست محمد خان ۴۹۸، ۴۹۹
 دوک ولینتین ۴۳۷
 دولت (تخلص محمد علی میرزا دولتشاه)... ۹۷۴
 دولتمرادپروانه چی ۶۰۸
 دولت نظربی ۶۰۸
 دویج کیچ ۶۴۴، ۶۴۵
 دیر جان ملکم بهادر خان ۲۹۱، ۳۱۴
 ذوالفقار خان دامغانی (سمنانی)... ۲۲۴، ۳۰۴
 ۳۱۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۸۰، ۳۹۳، ۴۲۰، ۴۷۵، ۴۷۹
 ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۳۰، ۵۵۶
 ۱۰۲۴، ۱۱۶۵
 ذوالفقار میرزا ۱۱۲۸
 رجب آغا ۳۵۷
 رجب مهر ۶۰۸
 رحمان قلی توره خوارزمی ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۳۳
 رحمت الله خان سرتیب ۶۲۹
 رحمت الله خان فراهانی ۵۳۶، ۶۵۸
 رحیم خان ۳۷۵
 رحیم خان اتالیق ۲۱۳
 رحیم خان خوارزمی ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹
 رخساره بیگم ۱۱۵۳، ۱۰۳۴
 ردیشچوف ۳۴۶
 رستم بیک ۴۸۳، ۶۸۱
 رستم خان ۱۱۶۳
 رستم خان بیات ۸۶
 رستم خان چوله‌ای ۷۹۸
 ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۵۱، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۹
 ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۳۹، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۸۶
 ۸۹۹، ۹۰۵، ۱۰۶۶
 خسرو میرزا (فرزند محمد میرزا) ۱۱۱۲
 خسکی (دال خسکی) ۶۶۷
 خلیل الله میرزا ۱۱۰۵، ۱۱۲۳، ۱۱۴۵
 خواجه حافظ ۵۲، ۹۲، ۱۴۷، ۲۶۶، ۳۵۴، ۳۵۶
 ۸۶۸، ۱۰۹۶
 خواجه داود ۲۴۷
 خواجه عباس خان ۶۴۹، ۶۵۰
 خواجه کاشغری... ۳۵۸، ۳۶۷، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۱۹
 خواجه نصیرالدین ۷۸۶
 خورشاهی ۷۹۸
 خورشید خانم (دختر فتحعلی شاه)... ۱۰۲۳
 ۱۱۴۸
 خورشید کلاه خانم شمس الدوله (دختر فتحعلی
 شاه) ۱۰۲۵، ۱۱۵۰
 خورشید کلاه (کاترین دوم امپراطور روس) ۳۵
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۴۳۷، ۱۱۶۲
 خوبی آذربایجانی ۶۱۲
 خیرالنساء خانم ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۴۷
 داداش بیک ۱۰۵۷
 دادخان درانی ۴۹۷
 دارا ۵۵۲، ۵۵۵، ۱۰۶۷، ۱۱۰۴
 داراب میرزا ۱۰۸۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۳۱
 ۱۱۴۹
 دالخسکی کیچ ۶۶۵، ۶۶۶
 دالغورکی ۷۴۰، ۷۵۳
 دانیال اتالیق ۲۱۳، ۲۱۴
 داود پاشا... ۲۴۰، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۲۱
 ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۷۶
 داودخان ارمنی ۲۴۶، ۶۱۱
 داود(ع) ۶۱۱، ۹۶۹

- رستم خان زند (برادر زاده محمد خان)..... ۷۹
- رستم خان قراگوزلو ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۵
- رستم خان (ولد ابراهیم خان ظهیر الدوله)..... ۱۱۴۴، ۱۰۲۰
- رستم خان (ولد مهدی قلی خان)..... ۱۱۶
- رستم خانی دامغانی ۶۸۱
- رستم میرزا ۱۱۲۲
- رشید خان افغان دُرّانی ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸
- رضا خان..... ۸۴۶، ۸۴۷
- رضاعلی میرزا..... ۱۱۰۶
- رضاقلی بیگ..... ۷۱۵
- رضاقلی خان ایلخانی..... ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۹، ۴۳۴
- ۸۶۸، ۸۶۴، ۸۳۶، ۸۳۵، ۸۱۹، ۸۱۶، ۸۱۴، ۷۸۱
- رضاقلی خان (برادر آقا محمد خان) ... ۳۴، ۳۵، ۳۵۹، ۱۹۵
- رضا قلی خان دولوی قاجار ۲۰۹
- رضا قلی خان زعفرانلو..... ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۱۵
- ۴۲۳، ۴۷۹، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶
- ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۲۷، ۶۰۷، ۶۹۳، ۷۱۷، ۷۱۸
- ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۵، ۷۸۱، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷
- ۷۹۸، ۸۱۴، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۵
- ۸۴۲، ۸۶۴، ۸۶۷
- رضا قلی خان (فرزند اسماعیل خان سردار دامغانی)..... ۱۰۲۴
- رضا قلی خان (فرزند حسن جهان خانم)..... ۱۰۲۲، ۱۱۴۵
- رضا قلی خان (فرزند محمد حسن خان پسر حاجی مصطفی قلی خان)..... ۱۱۶۴
- رضا قلی میرزا ۱۰۸۵، ۱۰۸۷، ۱۰۸۹، ۱۰۹۲
- رمضانعلی خان ۷۸
- رنجید سنکه ۶۹۶، ۷۶۸، ۹۰۸
- روشن خان ۴۹۵
- روی (لوثی) شانزدهم ۲۴۶
- زُبیده خاتون ۱۰۵۱
- زبیده خانم ۱۱۵۰
- زکی خان زند ۷۷، ۸۸
- زلیخا ۱۱۰۵، ۱۰۷۳، ۱۰۱۱
- زمان میرزا..... ۱۱۵۷
- زهره اصفهانیه..... ۱۰۵۵
- زینبده خانم..... ۱۰۲۵
- زین العابدین خان ۱۱۳۶، ۱۱۵۶، ۱۰۰۸
- زینب خانم..... ۱۰۱۶، ۱۱۳۸
- سپانویان ۱۹
- ساروخان ۱۳۴
- ساره سلطان خانم ۱۰۳۲
- ساسان میرزا..... ۱۱۳۱
- سالورخان ۸۲۶
- سام خان..... ۸۲۴
- سام میرزا..... ۱۰۸۲
- سبحان قلی خان قاجار قزوینی ۵۳۴، ۶۱۹
- سبکتکین میرزا..... ۱۱۱۲
- سُرتاق تُویان ۱۹، ۲۰
- سرخای خان لگزی ۲۳۶، ۲۳۷، ۵۱۹
- سردار (حسین خان)..... ۳۱۸
- سرگور اوزلی بارونت ... ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴
- ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
- ۴۷۶، ۶۶۷، ۱۰۴۴
- سرو جهان خانم ۱۰۲۲، ۱۱۴۸
- سیر هیر فرد جنس..... ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶
- ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۹۹
- سعادت علی خان..... ۷۶۴
- سعادت قلی خان بغایرلو..... ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۴۴
- ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷
- سعدی سنکه ۶۰۵، ۶۵۶، ۷۰۰، ۷۴۱، ۹۹۱، ۱۰۱۳، ۱۰۲۹
- سعید آقا سیواسی ۵۶۰
- سعید خان دامغانی ۱۸۴، ۱۹۳

سلطان محمود خان خداوندگار روم ۳۲۴، ۳۶۸، ۴۶۵، ۴۷۷، ۵۱۱، ۵۷۴، ۵۸۵، ۵۸۶	سعید میرزا ۱۰۸۸
سلطان محمود میرزا ۱۱۳۰	سعید نیازخان ۶۰۸
سلطان مراد میرزا ۱۰۶۷	سلطان ابراهیم میرزا ۱۰۹۲، ۱۰۰۰
سلطان مصطفی خان ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۰۱	سلطان احمد میرزا (عضدالدوله) ۱۱۲۴، ۱۰۰۲
سلطان مصطفی میرزا ۱۱۳۰، ۹۹۵	سلطان اسد میرزا ۴۹۹
سلطان یعقوب میرزا ۱۱۰۳	سلطان اویس میرزا ۱۱۲۲، ۲۰
سلطان یوسف میرزا ۱۱۰۲، ۱۱۲۴	سلطان بدیع الزمان میرزا ۹۳۸، ۱۰۹۸، ۱۱۱۸
سلطنت آقا ۳۲۶	سلطان بیگم ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۱۵۲
سلمان بیک کرد مدانلوی ۳۴۰	سلطان تکش میرزا ۱۱۱۱، ۱۱۱۲
سلمان خان گیلانی سرهنگ ۷۸۸	سلطان جلال الدین میرزا ۱۰۰۴
سلیمان ۱۱۹، ۳۴۲، ۷۶۹، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۹۲، ۹۳۵	سلطان جهان خانم ۱۰۳۳
۹۵۸، ۱۱۱۶	سلطان جهان میرزا ۱۱۱۱
سلیمان آغا ۲۷۱، ۹۶۶	سلطان حسام الدین میرزا ۱۱۰۷
سلیمان آقاچاپشلو (فرزند بیگلر خان) ۷۵۸	سلطان حسن میرزا (ملقب به سردار) ۱۰۸۱
سلیمان افندی ۵۱۱	سلطان حسین میرزا ۲۷۲، ۱۰۰۴، ۱۰۸۱، ۱۱۲۱
سلیمان بیگ دیوان بیگی ۳۱۷	سلطان حمید خان ۲۷۱
سلیمان پاشا ۱۰۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۱، ۲۴۶	سلطان خانم ۱۰۲۴، ۱۱۴۸
۲۵۷، ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۵۵	سلطان سلیم خان ۲۷۱، ۹۶۶
۳۵۷، ۵۲۱	سلطان سلیم میرزا ۱۱۳۰، ۱۱۳۹
سلیمان پاشای کهیا ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶	سلطان سنجر سلجوقی ۸۸۷
۲۷۴، ۲۷۵	سلطان سنجر میرزا ۱۱۰۲
سلیمان ثانی ۳۴۱	سلطان سنجری ۱۱۱۵
سلیمان خان قوانلوی قاجار (نظام الدوله) ۴۶	سلطان سیامک میرزا ۱۱۲۰
۴۸، ۵۸، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۵۶	سلطان شاه ۳۵۴، ۳۶۹
۱۶۰، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۴۴، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۳۰، ۵۱۰	سلطان شاه بدخشی ۳۵۴
۷۹۱، ۸۰۷، ۸۵۹، ۸۸۹، ۸۷۹، ۱۰۰۶، ۱۰۱۶	سلطان صیفور میرزا ۱۱۳۰
۱۰۲۸، ۱۱۳۵	سلطان قلی خان ۱۱۴۰
سلیمان گیلانی ۷۹۱	سلطان محمد میرزا (سیف الدوله) ۵۹۶، ۶۰۳
سلیمان میرزا ۳۴۲، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۱۳۰	۶۰۴، ۶۴۳، ۶۵۶، ۷۳۶، ۷۸۳، ۷۸۴، ۶۹۰، ۷۷۱
سلیم پاشا ۲۶۵، ۳۴۷، ۵۲۱، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸	۷۷۴، ۷۸۸، ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۶۵، ۸۹۵، ۸۹۶
۵۶۳	۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۱۴، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۳۱
سلیم خان شکی ۲۴۸، ۲۵۸، ۳۱۵	۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۷۳

- شاه پرور خانم ۱۰۵۷
- شاه پری خانم ۱۰۵۳، ۱۰۳۳
- شاه پسند خان افغان ۸۷۳، ۸۳۶، ۸۰۳، ۲۶
- شاه پسند خانم ۱۰۵۷
- شاه جهان خانم ۱۱۵۳، ۱۰۲۹، ۱۰۰۲، ۸۷۰، ۴۵۵
- شاه خداینده ۴۵۶
- شاه خلیل الله ۴۶۷
- شاهرخ خان (فرزند مهدیقلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۱
- شاهرخ شاه افشار ۱۱۰۶، ۱۰۸۰، ۱۰۷۲، ۱۰۳۸، ۴۱
- شاهرخ میرزا (فرزند حسین علی میرزا فرمانفرما) ۱۱۳۵، ۱۰۹۱، ۸۸۹
- شاهرخ میرزا (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۸
- شاهرخ میرزای گورکانی ۸
- شاهزاده ایوب ۴۹۹، ۴۹۸
- شاه زمان افغان ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۸، ۹۵
- ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۴۵۴
- شاه سلطان حسین صفوی ۱۹۰، ۲۲، ۲۱
- شاه سلطان خانم ۱۱۴۴، ۱۰۱۹
- شاه طهماسب ۱۹۰، ۱۲۸، ۲۳، ۲۲، ۱۸
- شاه عباس صفوی ۴۰۷، ۲۱۴، ۱۲۸، ۲۱، ۲۰، ۱۸
- ۸۸۷
- شاه فیروز ۲۶۸
- شاهقلی میرزا ۱۱۲۳، ۷۳۵
- شاه گشتاسب ۸۸۱
- شاه محمود افغان ۴۵۵، ۴۱۵، ۴۰۵، ۳۹۲، ۳۶۱
- ۴۷۰، ۴۸۸، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۸
- ۵۲۹، ۶۳۲، ۸۰۳
- شاه مراد اوزبک بیکی جان ۱۱۹
- شاه مرادبیک ۸۰۹
- شاه مراد میرزا ۱۱۰۳
- شاه منصور میرزا ۱۰۸۲
- سماعیل خان (اسماعیل خان) ۱۱۴۳، ۱۱۴۲
- سمندر خان ۴۹۹
- سنجر ۱۲۲
- سنجر میرزا ۱۱۲۹، ۱۰۹۷
- سنمار ۸۷۶
- سواریمیز ۶۴۶
- شهراب خان گرجی پیشخدمت باشی ۵۶۱
- ۶۵۳، ۷۳۷، ۸۲۱، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۵، ۱۰۳۳
- ۱۰۶۰، ۱۱۴۴، ۱۱۴۹
- سیامک میرزا ۱۱۲۴
- سیاوش ۱۸۰
- سیاوش میرزا ۱۱۰۰
- سید ابوالحسن ۴۶۶
- سید حسن همدانی ۵۱۹
- سید حسین میرزا ۱۱۴۹
- سید صدرالدین تبریزی ۱۰۱۶
- سید عبدالله شبر ۵۶۷
- سید عبدالوهاب افندی ۳۵۸، ۳۳۰
- سید عزیز الله طالش ۶۱۶
- سید قرشی ۴۶۷
- سید محمد ۶۳۰
- سید مفید استرآبادی ۳۹۰
- سید بیگم (همدم السلطان) ۱۰۰۶
- سیسیانوف ۱۹۲
- سیفابن مالک ۳۲۲
- سیف الله میرزا ۱۰۰۲، ۱۱۳۱
- سیف الملوک میرزا ۸۴۸، ۸۴۷، ۸۴۵، ۷۸۹، ۵۹۳
- ۸۵۱، ۱۰۷۱، ۱۰۷۳
- شاپور ذوالاکتاف ۹۷۴، ۷۴۶، ۶۱۰
- شاپور میرزا ۱۱۲۷، ۱۰۸۲، ۱۰۲۹، ۹۹۷
- شاه اسماعیل صفوی ۵۵۳، ۲۷۲، ۳۰
- شاه افریدون عجم ۷۴۳
- شاه بیگم (ضیاء السلطنه) ۱۰۱۱

- شهبازخان..... ۱۰۴۶، ۱۰۳۴
- شیبک خان..... ۵۵۳، ۲۱۳
- شیخ ابراهیم افضل الفضلاء..... ۷۶۵
- شیخ حسن..... ۶۸۴
- شیخ حسن (کرمانی)..... ۶۸۴
- شیخ حسن نویان..... ۲۰
- شیخ سیاوش میرزا..... ۱۱۱۱
- شیخ عبدالرسول خان دریابیگی..... ۸۴۶، ۸۴۴
- شیخ علی خان زند..... ۶۵۲، ۶۴۸، ۲۹۹، ۲۳۶، ۲۸۸
- ۱۰۳۸، ۹۸۳
- شیخ علی خان قبه..... ۳۱۵، ۲۸۸، ۲۵۸، ۲۳۸، ۲۳۷
- شیخ علی (فرستاده حاکم بحرین)..... ۳۷۷
- شیخ علی میرزا شیخ الملوک... ۳۲۶، ۳۲۵، ۲۹۹
- ۷۶۲، ۷۶۱، ۶۹۸، ۶۶۳، ۶۲۸، ۶۲۳، ۵۷۲، ۳۲۷
- ۷۸۲، ۷۹۲، ۳۸، ۹۵۲، ۹۸۳، ۱۰۳۸، ۱۱۰۱
- ۱۱۳۳
- شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام..... ۸۴۶
- شیخ محمد جعفر نجفی..... ۳۴۵، ۲۹۵، ۲۵۶، ۲۵۳
- ۴۰۷
- شیخ مساور..... ۷۴۵
- شیخ موسی نجفی افضل المجتهدین..... ۵۴۳
- ۵۷۵، ۵۷۶، ۱۱۱۱
- شیخ ویس خان..... ۳۵
- شیردل خان..... ۱۰۸۶، ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۸۲، ۴۸۱
- شیرمحمد خان..... ۱۰۸۸
- شیرین خانم..... ۱۰۲۷
- صاحبقران میرزا..... ۱۰۰۳، ۹۱۴، ۹۰۴، ۸۹۷
- صادق آقا چاپشلو..... ۸۲۵
- صادق بیک..... ۵۲۱
- صادق خان دولوی قاجار..... ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۰۹
- صادق خان زند..... ۱۰۳۹، ۳۵
- صادق خان شقاقی.. ۳۶، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶
- شاه منوچهر..... ۱۰۶۷
- شاه میر خان ارمنی..... ۶۱۶، ۶۰۰، ۵۰۱
- شاهنشاه صاحبقران..... ۹۱۱، ۹۰۲، ۸۹۷
- شاه نواز خانم..... ۱۰۵۷
- شاه ویردی خان..... ۱۱۲۸
- شجاع الدوله..... ۱۰۷۳
- شجاع الدین خان..... ۲۵
- شجاع السلطنه (حسن علی میرزا)..... ۴۳۵، ۲۹۹
- ۴۴۲، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶
- ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۳
- ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۵۹
- ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۲، ۶۰۸، ۶۳۱، ۶۳۲
- ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۲، ۶۹۵
- ۷۲۰، ۷۳۹، ۷۵۱، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۸۴
- ۷۸۵، ۷۹۴، ۸۰۳، ۸۵۰، ۸۷۹، ۸۹۰، ۹۱۳، ۹۳۱
- ۹۳۸، ۱۰۱۹، ۱۰۸۴
- شجاع الملک میرزا ولد تیمور شاه... ۴۹۹، ۴۹۸
- ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۳۱، ۱۰۹۶
- شرف خان بیک..... ۴۸۹
- شریف پاشا..... ۳۱۸، ۲۰۲
- شفت... ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۸
- شفتی گیلانی..... ۳۵۰
- شفیع خان راوری کرمانی..... ۷۹۱، ۷۹۰، ۷۷۰
- شکراخان نوری..... ۷۳۱
- شکرالله میرزا(پسر بهرام میرزا)..... ۱۱۲۵
- شکرالله میرزا(پسر حیدر قلی میرزا)..... ۱۱۰۹
- شکرالله میرزا(پسر علی نقی میرزا)..... ۱۰۹۹
- شکرالله میرزا(پسر محمود میرزا)..... ۱۱۱۲
- شکریبگ..... ۲۲، ۲۱
- شمس الدوله..... ۱۰۲۶
- شمس الدین..... ۵۹۷
- شمس الدینلوی نصیب بیک..... ۱۹۳
- شمس بانو خانم..... ۱۰۱۸

- ۸۲۷، ۸۳۹، ۱۰۷۵
 طهمورث میرزا..... ۱۹۳، ۷۳۳، ۱۰۴۰، ۱۰۹۷
 طیقون خانم..... ۱۱۳۹، ۱۰۱۶
 ظل السلطان علی شاه (عادلشاه) ۲۲۱، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۵۵، ۵۷۲، ۶۸۷، ۷۰۱، ۷۳۴، ۷۶۹، ۷۵۲، ۷۷۱، ۷۸۹، ۷۹۴، ۸۴۵، ۸۵۱، ۸۵۹، ۸۶۵، ۸۸۱، ۸۹۵، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۸، ۹۷۳، ۹۸۱، ۹۸۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۹، ۱۰۷۱
 ظهیرالدوله ابراهیم خان..... ۶۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۳۷
 ۱۱۳۲، ۱۱۳۴، ۱۱۴۴، ۱۱۵۹
 ظهیر الدوله محمد قاسم خان ۳۴۵
 ظهیر فاریابی..... ۱۱۰۲
 عابدین بیک فراش..... ۱۰۳۱
 عادل شاه میرزا..... ۱۱۲۱
 عالمگیر میرزا..... ۱۰۹۷
 عالیه سلطان خانم..... ۱۰۲۴
 عباس خان ۱۰۸۸
 عباس صفوی ۹۷۱
 عباس علی ۹۷۱، ۶۰
 عباسعلی نام مازندرانی ۴۶
 عباس قلی..... ۴۵۱، ۱۰۰۴
 عباس قلی خان خمسای..... ۱۰۲۳
 عباس قلی خان (فرزند ارشد ابراهیم خان ظهیر الدوله) ۶۰۳، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۱۱۴۸
 عباسقلی خان نوایی..... ۴۲۴
 عباس میرزا ۴۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۰، ۳۰۴، ۳۷۹، ۴۲۲، ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۷۰، ۵۶۵، ۵۸۶، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۳، ۸۱۹، ۸۲۴، ۸۷۸، ۸۸۴، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۵۴، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۸۰، ۱۰۰۳، ۱۰۲۶، ۱۰۳۴، ۱۰۶۰، ۱۱۳۷، ۱۱۵۹
 ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۲۸۵، ۳۴۳، ۱۰۰۰، ۱۰۳۹، ۱۱۵۴
 صادق خان عزالدینلوی قاجار مشهور به سیاه..... ۲۲۴، ۲۸۵، ۳۴۳، ۳۵۰
 صادق گرجی..... ۴۶
 صبا..... ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۳۹، ۲۳۹، ۳۵۰، ۹۳۴، ۱۰۵۶
 صباحی..... ۹۳۴
 صدرالدوله میرزا..... ۱۱۴۰
 صدقی آفندی ۵۳۶، ۵۳۷
 صفرعلی بیک ۴۸۳
 صفورا..... ۱۰۱۱، ۱۱۱۶
 صفیار خان کرد بجه افشار ۲۵۴، ۴۵۸
 صوفی اسلام..... ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۸
 صید سعیدخان..... ۱۰۸۸
 صید علی پاشای ۲۶۴، ۲۷۴
 صید کریم خان ۵۱۷
 صید محمدخان جلایر (کلانی) ۴۹۱، ۵۷۲، ۶۹۳، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۸۱
 ضحاک ۱۰۶۴، ۱۰۶۵
 ضیاءالسلطنه..... ۳۰، ۹۳۲، ۱۰۱۲، ۱۰۱۴، ۱۱۵۰، ۱۱۵۸، ۱۱۵۱
 طاوس خانم (تاج الدوله) ۱۰۵۰
 طره باز خان ۱۳۷
 طغرل تکین میرزا ۲۳۹، ۱۱۰۳
 لطفعلی خان (فرزند محمد مهدی میرزا)..... ۱۱۲۶
 طور مصوف..... ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۳۶
 طوطی خانم..... ۱۰۵۰، ۱۰۵۶
 طهماسب قلی خان لاریجانی ۶۵۵
 طهماسب قلی میرزا..... ۱۰۸۸، ۱۰۹۳
 طهماسب میرزا مؤیدالدوله..... ۷۷۳، ۸۱۳، ۸۱۸

- عبدالله خان اصفهانی مستوفی الممالک ... ۹۱۳
عبدالله خان اصفهانی (نقاش باشی) ۸۷۶
عبدالله خان امین الدوله ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۳۰، ۵۷۲.
۵۸۱، ۷۶۵، ۱۰۲۵
عبدالله خان اوصانلوی افشار خمسای ... ۹۴
عبدالله خان دماوندی ۵۳۶، ۶۲۲
عبدالله خان فیروز کوهی ۳۰۴، ۶۵۱، ۷۳۵
عبدالله خان گرجی ۴۱۲
عبدالله میرزا (دارا) ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۹،
۳۴۰، ۴۴۱، ۴۷۰، ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۲۹، ۶۶۳، ۷۳۵،
۹۲۰، ۹۸۴، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۱۰۴
عبدالمجید خان ۷۳۴
عبدالمجید میرزا ۱۱۰۵
عبدالملک ۵۹۹
عبد الوهاب افندی ایلچی ۳۵۷
عبدلله (برادر ننه خانم الملقبه به مهد
علیا) ۱۰۵۱
عثمان بیک هرتوشی ۵۶۹
عثمان پاشا ۲۷۵
عزّت نسا خانم ۱۰۱۷، ۱۱۳۹
عسگر خان افشار ارومی ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۹، ۲۷۰،
۲۹۲، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۴۳، ۴۴۱، ۴۵۶، ۴۶۴، ۵۶۹
عظامحمد خان افغان ۴۴۷، ۴۵۳
عطاءالله خان شاهیسون ۲۴۹
عطاءالله میرزا ۱۱۱۲
علی اصغر خان عجم بسطامی ۴۸۱، ۸۰۱
علی اکبر خان ۷۶
علی اکبر میرزا ۱۱۰۹
علی بن ابی طالب (ع) ۱۰۲۴
علی بن موسی الرضا (ع) ۴۹۵، ۷۶۴
علی پاشا ... ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴،
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۴، ۵۴۱
علی خان آدخلوی افشار ۸۵۸، ۸۶۰
- عبدالباقی میرزا ۱۱۱۲
عبدالجبار خان ۴۹۸
عبدالحسین خان ۵۰۱، ۷۶۵، ۱۱۴۴
عبدالحمد پاشا ۵۳۵
عبدالحمد خان ۶۶
عبدالحمد میرزا ۱۱۰۵
عبد الرحمن بیگ ۸۳۹، ۸۴۰
عبد الرحمن پاشا ... ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳،
۲۵۴، ۲۵۶، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰،
۳۳۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۷،
۳۶۸، ۵۲۶، ۵۳۹
عبد الرحیم خان ۳۷، ۷۶، ۷۷، ۱۱۶۱
عبد الرزاق سمرقندی ۸
عبد الرشید خان افغان ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۷۳
عبد الرشید میرزا ۱۱۰۴، ۱۱۰۵
عبد الرضا خان ۶۸۵، ۶۸۷، ۷۳۴، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱،
۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۵، ۸۱۳، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸،
۹۸۱
عبد الصمد خان افغان ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵
عبد العزیز ۱۶۸، ۱۷۰
عبد الغیاث خان فو فلزائی ۲۶۷
عبد الکرم خان ۴۲۲
عبد اللطیف میرزا ۱۱۰۴
عبد الله آغا گرجیه ۳۱۶
عبد الله ارجمندی ۶۵۵
عبد الله بن سعود ۵۲۴
عبد الله پاشا ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶،
۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۸، ۵۴۱، ۵۷۴
عبد الله خان .. ۸۶، ۲۴۴، ۳۰۹، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۷۶،
۴۴۸، ۴۵۰، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۵،
۶۱۴، ۶۴۳، ۶۹۰، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۸۳، ۹۰۲، ۹۱۵،
۹۲۱، ۱۰۷۱
عبد الله خان ارجمندی فیروز کوهی ۴۴۵

- ۱۱۲۸..... علی نقی بیک قراچه داغی
 ۳۷۶..... علی نقی خان عرب زنگونی
 ۸۴۹، ۶۵۵..... علی نقی خان قراگوزلو
 ۸۴۸..... علی نقی قوئلوی قاجار
 ۲۶۱..... علی نقی میرزا (رکن الدوله) رکن الدوله...
 ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۱، ۶۴۹، ۵۹۲، ۵۷۷، ۵۲۱
 ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۱، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴
 ۷۱۵، ۷۳۴، ۷۳۷، ۸۲۲، ۹۲۱، ۹۲۵، ۹۳۲
 ۹۳۸، ۹۸۲، ۹۸۳، ۱۰۰۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴، ۱۰۴۲
 ۱۰۹۸، ۱۱۴۷، ۱۱۵۷، ۱۱۶۵
 ۹۴، ۸۸..... علی همت خان کلیایی
 ۱۰۲۹..... عمه شاه
 ۶۰۸، ۳۷۵..... عوض ایناق
 ۵۴۴، ۴۸۹، ۵۰۵، ۳۹۵..... عیسی خان دامغانی
 ۲۷۰، ۲۶۹..... غاردان خان
 ۲۰..... غازان خان
 ۲۹۹، ۲۸۰، ۲۶۴، ۲۶۱..... غراف گداویج
 ۷۸۲، ۶۶۵، ۶۶۳، ۶۰۴..... غلامحسین خان سپهدار
 ۷۳۴، ۷۵۱، ۷۶۳، ۷۹۲، ۸۱۲، ۹۲۱، ۹۲۲
 ۹۲۵، ۱۰۲۲، ۱۱۴۶، ۱۱۶۱
 ۱۱۲۹، ۱۱۲۳..... غلامحسین میرزا
 ۱۱۲۲..... غلامرضا میرزا
 ۱۰۳۰..... غلام شاه
 ۱۱۴۶..... غلامشاه میرزا
 ۱۱۶۱..... غلامعلی خان
 ۱۸۸..... فتودور
 ۵۱۹..... فاضل خان گروس
 ۱۱۲۲..... فاضل شاه میرزا
 ۱۰۴۲..... فاطمه خانم
 ۲۵۳..... فتاح پاشا
 ۴۰..... فتح الله خان
 ۱۰۴۲، ۱۰۲۱، ۱۰۰۹، ۱۰۰۰، ۷۳۵..... فتح الله میرزا
 ۱۰۷۷، ۱۱۳۲
 ۱۱۰۷، ۵۱۸..... علی خان اصفهانی
 ۵۳۹، ۳۴۸، ۳۶..... علی خان افشار خمساوی
 ۱۱۵۸
 ۲۵۸..... علی خان (حاکم سالیان)
 ۱۱۴۸، ۱۰۲۴..... علی خان دامغانی
 ۳۵۹، ۳۳۳، ۳۱۵، ۳۱۳..... علی خان (شاهزاده)
 ۲۸۸..... علی خان قاجار
 ۵۱۶..... علی خان قرائی
 ۱۱۵۰، ۱۰۲۵..... علی خان قراگوزلو
 ۲۲۴، ۲۰۹، ۲۰۲، ۱۹۵..... علی خان قوئلوی قاجار
 ۹۱۱..... علی خان کنورسی
 ۳۴۳..... علی خان نوری
 ۱۱۵۶، ۱۱۳۲، ۱۱۰۲، ۹۹۲..... علی رضا میرزا
 ۳۷۷..... علی رضایی
 ۱۰۴۷..... علی شاه
 ۱۱۴۸..... علی شاه میرزا
 ۱۰۸۹..... علی - علیه السلام -
 ۱۰۶۷، ۲۱۰، ۱۰۷، ۵۳، ۴۸، ۳۵..... علی قلی خان
 ۱۰۷۱، ۱۱۶۱
 ۲۰۲، ۲۰۱..... علی قلی خان شاهسون
 ۱۰۰۴، ۱۰۰۳..... علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه
 ۱۱۰۷، ۱۱۰۶، ۱۱۰۴
 ۱۱۴۴، ۱۰۴۷، ۱۰۱۹، ۷۳۵، ۵۱۰..... علی محمد خان
 ۱۱۶۱
 ۱۱۲۵، ۱۱۰۹، ۱۱۰۱..... علی محمد میرزا
 ۳۵۸..... علی مراد بیک افغان
 ۵۳۰..... علی مراد خان افشار
 ۸۶۶..... علی مراد خان افغان
 ۷۹۸..... علی مراد خان جوینی
 ۶۸۲، ۶۲۵، ۱۴۸، ۳۵، ۳۴..... علی مراد خان زند
 ۱۱۱۰، ۱۱۲۹، ۱۱۵۷
 ۵۳۰..... علی مراد خان قلیچی
 ۳۹۱، ۳۰۴..... علی مردان خان

- فتح الله میرزا شعاع السلطنة... ۱۰۰۰، ۱۰۲۱، ۱۱۳۲
فتح خان ۴۹۹
فتح خان بارکیزائی افغان . ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۸،
۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸،
۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۱۴، ۵۹۵، ۵۹۶،
۸۰۳، ۹۰۸
فتحعلی اول ۱۸۰
فتحعلی خان ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۱۴۲، ۱۸۰، ۲۶۳،
۳۹۱، ۶۵۸، ۶۶۰، ۹۹۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵
فتحعلی خان بیگلربیگی ۵۶۱
فتحعلی خان خواجه وند ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۶
فتحعلی خان رشتی ۶۶۰، ۶۶۵
فتحعلی خان مروزی ۴۲۷
فتحعلی خان ملک الشعراى کاشانی ۷۱، ۷۲، ۹۳۴
فتحعلی خان نوری ۲۶۹
فتحعلی شاه... ۵، ۱۱، ۳۰، ۶۷، ۷۲، ۱۲۲، ۱۲۳،
۲۱۸، ۳۲۷، ۳۴۲، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۵۵، ۵۳۱،
۵۳۸، ۵۸۶، ۶۱۰، ۶۴۷، ۶۱۱، ۷۲۹، ۸۷۷، ۹۰۵،
۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۵۵، ۱۱۴۳
فتحعلی شه ثانی ۱۸۰
فتح قلی خان ۴۷۰
فخرالدوله (فخرالنساء خانم) ۹۱۸، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴،
۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۳۲، ۱۱۵۶
فخر جهان خانم (فخرالدوله) ۱۰۰۹
فرج الله خان آدخلوی افشار... ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۸۵،
۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۸۸،
۳۹۴، ۳۹۵، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۸، ۶۱۶
فرج الله خان شاهیسون ۲۴۸
فرج الله میرزا ۲۶، ۱۱
فرج خان دُرانی ۱۱۸
فرخ زاد میرزا ۱۱۲۵
فرخ سلطان خانم... ۱۰۲۹، ۱۱۴۸
فرخ سیر میرزا تَبَرالدوله... ۸۹۷، ۸۹۸، ۱۰۰۱
- ۱۱۳۷
فرزانه بیگم خانم ۱۰۳۳، ۱۱۵۳
فرضی بیگ ۱۱۲۸
فرعون ۱۶۱
فرمانفرما... ۱۰۸۹، ۷۳۸، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰،
۸۵۱، ۸۷۲، ۸۸۸، ۸۹۱، ۹۷۸
فروغ الدوله ابا قاسم خان میرزا... ۸۵۰، ۸۶۵، ۸۹۰،
۱۰۹۳
فرهاد ۱۰۶۴
فرهاد میرزا ۱۰۶۸، ۱۰۶۹
فریدون... ۳۸۴، ۷۲۳، ۸۷۵، ۸۸۱، ۹۳۵، ۱۰۶۳،
۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۹۵، ۱۱۴۲
فریدون ایرج ۲۶۰
فریدون خان گرجی ۵۰۱
فریدون میرزا ۷۸۹، ۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۷۲، ۱۱۲۵،
۱۱۳۱
فریدون میرزای فرمانفرما... ۱۰۸۵
فضل الله خان ۷۳۵
فضل الله میرزا ۱۱۰۳
فضلعلى بیگ ۲۱، ۲۲، ۳۹۱
فضل علی بیگ جوانشیر ۱۱۲۸
فضلعلى خان (پسر حاجی مصطفی خان برادر آقا
محمد خان) ۴۸۱، ۶۵۰، ۱۱۶۵
فضل علی خان قوآنلوی قاجار ۴۸۱، ۵۶۶، ۶۵۰،
فلاطون ← افلاطون
فیروز ۷۴، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۷۲
فیروز الدین میرزای افغان ۲۶۵، ۴۴۷
فیروز میرزا ۷۳، ۱۱۸، ۱۷۲، ۱۰۶۹
فیض بخش ۳۰۱
فیضی محمود افندی ۲۵۶، ۲۶۳
قائم مقام... ۶۶۹، ۷۷۸، ۷۸۹، ۷۹۶، ۸۲۰، ۸۲۲،
۸۶۴، ۸۷۵، ۹۰۲، ۱۰۱۵، ۱۰۳۲
قآن ۵۵۲، ۷۲۳، ۸۵۱، ۸۹۹، ۱۰۰۱، ۱۰۰۷، ۱۰۱۰

- قاصر خانم ۱۰۲۸، ۱۱۵۰
 قاصر میرزا ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۵، ۱۳۴، ۱۱۸
 کارمل ۸۷۹
 کاظم بیگ ۱۱۴
 کامران میرزا (فرزند حسین علی میرزا) .. ۱۰۹۲
 کامران میرزا (فرزند محمد تقی میرزا) . ۱۰۰۴،
 ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۵۱، ۱۰۹۵
 کامران میرزا والی هرات . ۷۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۷۲، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۶،
 ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۳، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۹۳، ۸۰۳،
 ۸۱۴، ۸۲۰، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۷۳،
 ۸۸۴، ۸۸۵، ۹۰۸
 کتراین (کترین) تزار روسیه ۳۵، ۱۸۹، ۱۹۰
 کتلروسکی ۲۲۴
 کربلائی فتحعلی شاهیسون ۳۳۹، ۳۴۰
 کربلائی باقرانزانی ۴۵۱
 کرنیل ۸۹۵
 کریم خان زند .. ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۸،
 ۴۱، ۷۷، ۸۸، ۹۶، ۱۴۸، ۲۱۵، ۳۰۰، ۶۷۵، ۷۵۷،
 ۸۱۸، ۱۰۳۹
 کریم دادخان ۴۹۱
 کلبعلی ۶۸۴
 کلبعلی خان نخجوانی ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۴۰
 کلبعلی خان سپانلوی قاجار ۲۸۶
 کمیل ۳۴۷، ۹۰۷
 کوبانگ ۲۰
 کوبین آن ۱۹۰
 کهندل خان ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۱، ۴۸۲
 کهیا ← محمد آقای کهیا
 کیخسرو ۱۷، ۱۸۰، ۱۱۱۴
 کیخسرو دوم ۹۲۷
 کیخسرو میرزا (سپهسالار) .. ۹۹۷، ۱۰۹۱، ۱۱۲۷
 کیقباد ۸۶۸
 قآن میرزا ۱۱۱۲
 قآنی ۸۹۸
 قابیل ۱۴۶
 قاجار ۶
 قاجارخان ۱۹، ۲۰
 قادر خان عرب ۴۴۷، ۱۰۴۱
 قارون ۱۱۵، ۹۱۱
 قاسم آقای حیدرانلو ۵۲۱
 قاسم بیگ ۳۱۸
 قاسم خان تبریزی ۶۵۳
 قاسم خان ترکمان ۵۶۳
 قاسم خان سرهنگ ۵۸۵، ۶۱۳
 قاسم میرزا ۱۰۴۷
 قاسم هزار جریبی ۱۰۳۳
 قران (اسب لطفعلی خان زند) ۳۹
 قرا یوسف ۱۱۴۱
 قربان قلیچ خان یموت ۴۱۹
 قزل ارسلان میرزا ۱۱۰۲، ۱۱۲۸
 قزل ایاغ ۱۹۱، ۱۹۲
 قسطنطنین ۶۱۵
 قطبی ۵۴۸
 قلیچ آقای قلیجی ۱۶۰
 قلیچ خان ۳۵۶
 قمر طلعت بیگم جان خانم ۱۰۰۶
 قمر نساییگم ۱۰۴۷
 قنبر میرزا ۱۱۲۱
 قوجه خان کیوانلو ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۴۴
 قهارقلی میرزا ۱۰۷۲
 قهرمان میرزا ۷۹۶، ۸۱۸، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۵۱، ۸۶۵
 ۸۶۶، ۹۰۲، ۹۰۸، ۱۰۶۶، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۹۴
 قیات ۶۴۳
 قیداربن اسماعیل بن ابراهیم ۳۳۸
 قیدور ۱۸۸

- کیقباد میرزا ۹۹۶، ۱۰۵۷، ۱۱۲۷، ۱۱۳۲
 کیکاوس میرزا ۹۹۶، ۱۰۴۳، ۱۱۲۸
 کیناز بخشکوف ۶۱۴، ۶۲۰
 کیومرث پیشدادی ۱۷، ۶۴۷، ۹۶۹
 کیومرث میرزا (ابوالملوک) .. ۹۹۵، ۱۰۵۸، ۱۰۸۲
 گداخان ۲۶۷
 گداویج ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۴،
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲
 گراف سیماناوایج ۸۵۸
 گریایدوف .. ۶۵۲، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۳،
 ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۶، ۸۵۹
 گرجی ۶۵۳
 گرگین خان ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۵۷
 گشتاسب ۸۷۵، ۹۱۸
 گلی بدن خانم (خازن الدوله) ۱۰۴۸
 گلین خان خانم ۱۰۰۸، ۱۱۳۶
 گودرز کشاور ۹۶۹
 گون خواجه ۳۵۴
 گوهر تاج خانم ۱۱۱۰، ۱۱۵۷
 گوهر خانم .. ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۳۹، ۱۱۴۴، ۱۱۶۰
 گوهر شاد بیگم ۱۰۱۹
 گوهر شاد خانم ۱۱۴۴
 گوهر ملک خانم ۱۰۱۵
 گیان میرزا ۱۱۱۱
 گیلانی ۷۹۲
 لاجین خان ۸۸۲
 لئرجان (انگریز[ی]) ۸۵۰
 لطف الله میرزا ۱۰۷۱، ۱۱۰۵
 لطفعلی ۴۴۵
 لطفعلی خان ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۱۴۸، ۱۵۱
 لطفعلی خان (فرزند محمد مهدی میرزا) .. ۱۱۲۶
 لطفعلی خان زند ۳۷، ۱۴۹، ۶۸۳
 لطفعلی خان کتول ۳۹۱، ۵۶۳
 لطفعلی خان ملایری ۶۵۳
 لطفعلی کوتوال ۴۴۶
 لطفعلی میرزا ۱۰۸۲
 لطیف خان ملایری ۱۱۰۴
 لنسین انگریز[ی] ۹۳۷
 لوئی هجدهم ۴۷۷
 لوان میرزا ۳۱۷
 مارکویس لاردولزی ۱۴۱، ۱۹۷
 ماه بیگم خانم ۱۱۴۶
 ماه تابان خانم ۱۰۳۵
 ماه شرف بیگم ۱۱۱۳
 ماه نوش لب خانم ۱۰۳۱، ۱۱۴۹
 مایورخان ارمنی ۹۲۰
 مبارک میرزا ۱۱۱۲
 مجنون خان بازوکی کرد ۱۰۱۸، ۱۰۴۸
 مجید ۳۳۹
 محب علی خان خلیج .. ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸،
 ۵۱۱، ۵۱۲، ۱۰۸۵
 محراب خان بیک ۳۱۴، ۴۸۹
 محسن بیک ۴۵۹
 محسن خان ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۳۴
 محمد آغای کهپای ۵۳۹، ۵۴۰
 محمد آقای دیوان افندی ۱۰۶
 محمد اسماعیل ۱۹۹
 محمد اسماعیل میرزا ۱۱۰۷
 محمد امین ابناق ۳۷۵
 محمد امین خان بازوکی کرد .. ۴۷۹، ۶۳۱، ۶۳۲
 محمد امین خان دولوی قاجار .. ۶۴۸، ۶۵۰، ۷۵۹،
 ۱۰۱۵، ۱۰۳۹
 محمد امین خواجه ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵
 محمد امین رثوف پاشا ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۴، ۵۸۵،
 ۵۸۶، ۵۵۹
 محمد امین میرزا ۱۱۳۳، ۹۹۸

- محمد باقر خان (برادر آقا خان محلاتی) ۱۰۸۷
 محمد باقر خان (فرزند حاجی مصطفی قلی خان) ۱۱۶۵
 محمد باقر خان (فرزند خدیجه سلطان) ۱۰۴۰
 محمد باقر خان (فرزند مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۳
 محمد باقر خان قاجار دولو ۸۸۷، ۹۹۳، ۱۰۳۳، ۱۱۵۳
 محمد باقر خان (ملقب به مریخ شاه) ۱۰۱۶، ۱۱۵۷، ۱۱۳۸
 محمد باقر خان (ولد محمد نظیر خان مافی) ۵۳۹
 محمد باقر میرزا ۱۱۰۷
 محمد بغایری ۴۸۸
 محمد بن سیف ۳۲۲
 محمد بیگ ۵۳۸
 محمد بیگ سرهنگ ایروانی ۳۵۰
 محمد بیگ قاجار افشار سرهنگ ۳۱۸، ۳۱۹
 محمد پاشای ۲۶۴، ۲۷۴
 محمد تقی بیگ ۲۱، ۲۲، ۳۹۱
 محمد تقی خان عرب میش مست ۸۰۰، ۸۶۴، ۸۶۷
 محمد تقی خان (فرزند محمد صادق خان زند) ۹۹۸، ۱۰۳۹
 محمد تقی خان (فرزند مهدی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۱
 محمد تقی خان سوادکوهی مازندرانی ۱۱۲۱
 محمد تقی خان قباخلوی قاجار ۱۶۰
 محمد تقی خان (ولد علی خان کنورسی) ۹۱۱
 محمد تقی خان هزار جریبی ۶۴۳
 محمد تقی خان گیانی نهاوند ۱۱۱۱
 محمد تقی خان یزدی ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۸۵، ۶۸۵، ۷۲۰، ۸۰۱، ۸۰۲
 محمد تقی ساروی ۲۱
 محمد تقی شهرستانی ۱۱۴۴
 محمد تقی میرزا حسام السلطنه (ملقب به شاهنشاه) ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۹۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۶۸، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵، ۷۳۳، ۷۴۵، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲
 ۷۸۳، ۷۸۲، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۶۹، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۸۱، ۱۰۷۶
 محمد جعفر خان باجمانلو ۷۹۸
 محمد جعفر خان عرب ۹۷۶، ۱۰۴۱
 محمد جعفر خان کاشانی ۹۳۳
 محمد جعفر میرزا ۱۱۰۷، ۱۱۳۶
 محمد حاتم خان ترکمان ۱۱۰۱
 محمد حسن بیگ کتول ۷۶۷
 محمد حسن خان (پدر آقا محمد خان) ۲۴، ۲۵
 ۲۶، ۲۷، ۶۵، ۹۶، ۲۲۲، ۶۸۲، ۱۱۰۰، ۱۱۲۴، ۱۱۲۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۴
 محمد حسن خان دولوی قاجار ۳۵۹، ۷۵۹، ۱۱۲۴
 محمد حسن خان سالار ۶۴۹، ۶۹۰، ۷۳۵، ۷۸۶، ۷۸۸، ۸۱۸، ۸۲۲، ۱۱۳۶
 محمد حسن خان (فرزند امام ویردی میرزا) ۱۱۰۰
 محمد حسن خان (فرزند فرج الله خان افشار آدخلو) ۳۳۰، ۵۹۶
 محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی ۶۲۴
 محمد حسن میرزا ۱۱۵۱
 محمد حسین آقا ۳۹۱
 محمد حسین بیگ ۱۱۲۴
 محمد حسین خان (پسر فتحعلی خان قاجار) ۲۴۰
 محمد حسین خان (برادر حاجی ابراهیم خان شیرازی) ۷۶، ۷۷
 محمد حسین خان (پسر حسین قلی خان برادر

۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۸، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۱۰۱۴،
 ۱۱۲۳، ۱۱۵۲
 محمد خان زند معروف به بی کله. ۲۶، ۷۷، ۸۲،
 ۸۵، ۸۷، ۹۰
 محمد خان زنگنه امیر نظام. ۷۱۳، ۷۲۷، ۷۸۹
 محمد خان سردار. ۱۰۱۹
 محمد خان سرهنگ ایروانی. ۳۴۳، ۸۰۹
 محمد خان سواد کوهی. ۲۸، ۱۵۱
 محمد خان شامبیاتی. ۲۱۳
 محمد خان طیبی. ۳۶
 محمد خان عزالدینلوی قاجار. ۱۰۴۱
 محمد خان قاجار. ۱۹۴، ۲۸۱، ۳۷۲، ۴۲۶، ۴۹۵
 ۱۰۳۷
 محمد خان قاجار ایروانی. ۶۱، ۲۳۶
 محمد خان قاجار دولو. ۴۱۳، ۴۲۲
 محمد خان قاجار (عم محمد تقی خان
 سوادکوهی). ۹۷۵، ۱۱۲۱
 محمد خان قرانی. ۳۹۲، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۸،
 ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۰،
 ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۹،
 ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۷، ۶۳۳، ۷۸۱،
 ۷۶۶، ۷۳۵، ۷۱۹، ۷۱۸، ۶۹۳، ۸۳۳، ۸۳۲،
 ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۶۴، ۸۶۷، ۸۶۴، ۸۳۴، ۶۹۳،
 ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۸۱، ۷۶۹، ۸۰۰، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۲۷،
 ۸۳۳
 محمد خان قوئلوی قاجار. ۱۹۴، ۳۹۷، ۴۱۴،
 ۵۱۰، ۹۷۵، ۱۰۳۴، ۱۱۰۹، ۱۱۴۴
 محمد خان مازندرانی پازواری بارفروشی. ۱۰۴۸
 محمد خان (ملقب به آفاجانی). ۱۰۴۰
 محمد خان نایب خراسان. ۴۱۳، ۴۲۷، ۴۲۸،
 ۴۲۹
 محمد خان نهی غلیجانی افغان. ۲۱۵
 محمد خان هزاره. ۴۰۵، ۴۲۷

فتحعلی شاه. ۱۱۵۳
 محمد حسین خان خرقانی ← محمد حسین خان
 قراگزلوی همدانی
 محمد حسین خان زنگنه کرمانشاهی. ۵۳۷، ۷۴۰،
 ۷۵۱، ۷۹۷، ۸۶۹
 محمد حسین خان سالار بار. ۸۳۵
 محمد حسین خان شکاری. ۶۲۰
 محمد حسین خان شکی. ۶۲۳، ۶۲۹
 محمد حسین خان دولوی قاجار. ۲۶، ۶۸۴
 محمد حسین خان قراگزلوی همدانی. ۳۶، ۳۵،
 ۶۰۴، ۶۰۶، ۷۳۵، ۱۱۵۰
 محمد حسین خان قراموسانلو. ۲۱، ۲۴
 محمد حسین خان قوئلوی قاجار معروف به
 دوداغ. ۲۱۱
 محمد حسین میرزا حشمت الدوله. ۵۵۴، ۵۷۵،
 ۵۶۷، ۵۷۶، ۷۳۳، ۷۴۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۸۲،
 ۷۸۳، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۶۹، ۹۱۲، ۹۳۸، ۹۸۲،
 ۱۰۷۲، ۱۱۲۰
 محمد خان افغان. ۲۱۹، ۲۲۰
 محمد خان ایروانی. ۲۰۱، ۲۱۱، ۱۰۳۴، ۱۱۵۳
 محمد خان بغیری. ۷۹۸
 محمد خان بکشلو افشار. ۷۰۱
 محمد خان حاجیلر استرآبادی. ۲۹۳
 محمد خان (حاکم ایروان). ۲۱، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۴۵،
 ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۴۲۶،
 ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱،
 ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۶۳۳، ۶۵۱،
 ۶۹۳، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۳۵، ۷۶۶، ۷۸۱، ۸۱۴،
 ۸۱۵، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۶۴،
 ۸۶۷، ۹۷۵
 محمد خان خمساوی افشار. ۲۰۹
 محمد خان درانی. ۴۲۹
 محمد خان دولوی قاجار. ۸۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۶

- محمد رحیم خان اوزبک (معروف به خوارزمی)، ۷۸، ۳۷۵، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۳۰، ۶۰۷، ۶۳۳
- محمد رحیم میرزا، ۱۰۷۰، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳، ۱۰۹۹، ۱۱۲۰، ۱۱۰۲
- محمد رضاخان بادکوبه‌ای، ۵۶۳، ۶۲۹، ۱۰۶۰
- محمد رضاخان فراهانی، ۷۹۶، ۸۵۱، ۸۶۶، ۹۰۲
- محمد رضا خان (ولد سهراب خان گرجی)، ۱۰۶۰
- محمد رضا میرزا (افسر) والی گیلان، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۷۰، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۹۲
- ۹۸۵، ۱۱۰۷، ۱۱۰۶، ۹۸۵
- محمد رضا میرزا سلطان الموحّدین، ۹۹۲
- محمد روف پاشا، ۵۵۹، ۵۶۰، ۸۵۳
- محمد زکی خان، ۷۳۲، ۸۵۳، ۸۸۹
- محمد زکی خان نوری، ۲۹۳، ۴۶۹، ۷۷۱، ۷۳۹، ۱۰۰۷، ۸۸۹
- محمد زمان بیک، ۲۴
- محمد زمان خان، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۳۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۷۲، ۱۱۲۶
- محمد زمان خان خالوزاده، ۵۶۱
- محمد زمان خان دولوی قاجار، ۷۷۵، ۷۹۸
- محمد زمان خان عزالدینلوی قاجار، ۳۸۹
- محمد زمان خان قاجار، ۳۸۸
- محمد زمان میرزا، ۱۱۰۳، ۱۱۰۷، ۱۱۱۰، ۱۱۴۴
- محمد شاه، ۷۲، ۴۵۵، ۸۷۷، ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۷۰
- ۱۰۶۹، ۱۰۶۳، ۹۷۳
- محمد شاه اول، ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۱۵۱، ۳۸۹، ۳۹۱، ۹۳۵، ۹۵۱، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۶۰، ۱۱۵۴
- محمد شاه ثانی، ۹۳۵، ۱۱۴۰
- محمد شاه قاجار، ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۱۵۱، ۱۰۶۰
- محمد شاه گورکانی، ۲۷۶
- محمد شریف خان مروزی، ۲۸۱
- محمد شفیع صدراعظم، ۱۱۱۳
- محمد شفیع میرزا، ۱۱۱۳، ۱۱۱۹
- محمد شه، ۵۱۱، ۹۳۴، ۹۴۷
- محمد (ص)، ۶۹۳، ۹۴۳، ۹۶۷، ۱۰۲۶، ۱۰۸۵
- محمد صادق خان زند، ۹۹۸
- محمد صادق خان عرب زنگونی، ۵۲۷
- محمد صادق خان (فرزند محمد علی خان پسر مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان)، ۱۰۱۹، ۱۱۶۳
- محمد صادق خان (فرزند محمد مهدی میرزا)، ۱۱۲۶
- محمد صادق خان قوئللو، ۵۱۰، ۱۱۴۴
- محمد صادق خان (فرزند مهر علی خان، پسر مرتضی قلی خان، برادر آقا محمد خان)، ۱۰۱۹، ۱۰۶۳
- محمد صادق خان (ملقب به آقاجانی)، ۱۰۴۰
- محمد صادق خان گروس، ۳۴۷
- محمد صادق خان (مخاطب دیوانخانه)، ۱۰۹۷
- محمد صادق دنبلی، ۱۴۵، ۷۳۵
- محمد صادق میرزا، ۱۱۲۷
- محمد صادق وقایع‌نگار مروزی، ۶۹۳، ۷۱۵، ۷۳۵
- محمد صالح خان، ۳۰۴
- محمد صفی میرزا، ۱۰۹۷، ۱۱۰۴
- محمد طاهر خان زند، ۳۵
- محمد طاهر خان قزوینی، ۸۲۲، ۸۲۴
- محمد طاهر میرزا، ۱۰۷۳، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۱۰۳
- محمد عظیم خان، ۴۹۸، ۱۰۸۶
- محمد علی آقا، ۷۸۲
- محمد علی بیک، ۳۹
- محمد علی پاشا، ۱۷۰، ۵۲۳، ۵۲۴
- محمد علی خان، ۱۳۴، ۲۱۲، ۴۵۲، ۳۰۴، ۳۳۳
- ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۴، ۸۸۸، ۱۱۲۳، ۱۱۳۷
- محمد علی خان ایلخانی، ۷۴۰، ۷۴۱، ۸۴۵، ۸۴۷

۸۹۰

محمد علی خان زند ۹۹۳، ۱۰۴۰
 محمد علی خان قاجار شامبیانی... ۲۱۲، ۲۳۰
 ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۳۶
 محمد علی خان شقاقی ۱۳۴
 محمد علی خان عرب بسطامی ۸۲، ۸۳
 محمد علی خان قاجار قوانلو معروف به
 خالو..... ۶۴، ۷۹، ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۱۵۷، ۲۳۳
 محمد علی خان کلهر ۵۷۵
 محمد علی خان ماکویی سرتیپ ۱۰۳۴
 محمد علی سلطان ۵۵
 محمد علی میرزا (دولتشاه) ۵۲، ۸۵، ۱۰۲، ۱۳۰،
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۵،
 ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴،
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۶۸، ۴۲۲، ۴۳۳،
 ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۵۷، ۵۰۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۹، ۵۴۲،
 ۵۴۳، ۶۰۴، ۷۳۳، ۷۴۷، ۸۱۳، ۹۱۷، ۹۷۳، ۹۷۴،
 ۹۷۵، ۹۸۲، ۹۷۳، ۱۰۰۸، ۱۰۷۴، ۱۱۱۹
 محمد قاسم بیک ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷
 محمد قاسم خان ۵۶۶
 محمد قاسم خان دامغانی ۳۳، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۸۶،
 ۴۹۵، ۵۱۰، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۷۳۷، ۱۰۶۱
 ۱۰۹۱، ۱۱۳۵
 محمد قاسم خان قوانلو. ۳۰۹، ۴۷۸، ۴۸۷، ۵۰۶،
 ۵۱۰، ۵۱۹
 محمد قلی خان افشار ۳۷، ۸۱، ۸۳، ۹۷۰، ۱۰۲۷،
 ۱۰۸۹، ۱۱۴۰
 محمد قلی خان دولوی قاجار ۶۱۸، ۶۲۴
 محمد قلی خان سعدلو ۷۸۰
 محمد قلی میرزا (ملک آرا). ۴۵، ۸۹، ۱۳۰، ۳۵۶،
 ۳۶۹، ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۳۰، ۶۰۳، ۶۴۳،
 ۶۶۳، ۶۶۸، ۷۹۴، ۸۵۴، ۸۶۹، ۹۲۲، ۹۷۵،
 ۹۷۶، ۱۰۷۸، ۱۰۱۶، ۱۰۳۷، ۱۱۳۵، ۱۱۵۷

۱۱۲۹

محمد کاظم خان ۷۷۱، ۱۱۶۵
 محمد کاظم میرزا ۱۰۹۲، ۱۱۲۴
 محمد کریم خان ۱۱۲۶، ۱۱۶۰
 محمد کریم میرزا ۱۰۷۱، ۱۰۹۹، ۱۱۰۳
 محمد لواسانی ۴۳۴
 محمد محسن میرزا مستخلص به شاهزاده
 میرآخور ۱۱۰۴
 محمد مهدی خان ۱۰۱۷
 محمد مهدی خان بازواری بارفروشی مازندرانی
 (شحنه)..... ۱۰۱۶، ۱۰۴۸
 محمد مهدی میرزا... ۱۰۴۰، ۷۳۵، ۹۹۸، ۱۰۳۲،
 ۱۱۲۶
 محمد میرزا ولیعهد ثانی ۵۱۰، ۵۹۳، ۵۶۹،
 ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۹۱،
 ۷۲۷، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۴۱، ۸۶۳،
 ۸۷۳، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۸۷،
 ۸۹۹، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۳۱، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۹۲،
 ۱۱۰۳، ۱۱۱۳، ۱۱۲۲
 محمد نبی خان شیرازی ۱۹۸، ۲۴۷
 محمد نظر خان... ۳۰۴، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۸۱، ۵۳۹،
 ۸۵۰، ۸۶۵
 محمد ولی خان... ۵۸، ۵۷، ۹۰، ۹۲، ۶۲۴، ۷۳۵،
 ۱۱۵۰، ۱۱۶۵
 محمد ولی خان افشار ارومی..... ۶۲۲
 محمد ولی خان قاجار... ۲۵، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰
 محمد ولی خان قاسملوی افشار..... ۷۰۱
 محمد ولی میرزا... ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۵،
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۷،
 ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۲، ۳۹۴،
 ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰،
 ۴۷۰، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۷۲، ۶۸۱، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷،
 ۷۹۵، ۸۶۶، ۸۶۶، ۸۶۸، ۹۷۹، ۱۰۴۱، ۱۰۸۷

- مرتضی قلی خان (برادر آقا محمد خان) ۳۴، ۳۵، ۱۳۹، ۱۹۱، ۲۳۳، ۳۰۳، ۱۰۱۹، ۱۰۳۷، ۱۰۷۹، ۱۰۸۳، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۱۲۶، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳
- مرتضی قلی خان سپانلوی قاجار ۱۱۲۰
- مرتضی قلی میرزا (خان بابا) ۱۱۰۸
- مرزاویج ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۰۱
- مرصع خانم ۱۰۲۷
- مریخ شاه ۱۱۵۷، ۱۱۳۸، ۱۰۱۶
- مریم خانم ۱۱۳۶، ۱۰۳۸، ۱۰۰۹
- مسترالس ۵۲۰، ۳۹۸، ۳۳۵، ۲۹۴
- مستر کرشک ۳۴۸
- مستر کمبل ۹۹۳، ۸۰۷
- مستر گاردین ۳۴۷
- مستر لینسین ۸۹۵، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۳۶
- مستر منستی ۱۹۸، ۱۹۷
- مستر موریه ابلجی کوچک ... ۴۰۰، ۳۸۵، ۳۴۷
- ۴۷۷، ۴۳۹
- مستوفی الثانی میرزا ابوالقاسم اصفهانی ... ۵۸۴
- مستوفی الثانی میرزا فضل الله آبادی
- مازندرانی ۴۴۲
- مستوفی الثانی میرزا محمدزکی نوری
- مازندرانی ۳۳۳
- مستوفی الثانی میرزا هدایت الله ۵۷۸
- مسعود میرزا ۱۱۱۱، ۱۱۰۹
- مشری خانم ۱۰۳۳
- مشهدقلی بیگ فلیجی ۴۸۳
- مصرف افندی ۵۷۵
- مصطفی خان حکاری ۵۶۹
- مصطفی خان دولوی قاجار ۱۳۶، ۳۸، ۳۷
- مصطفی خان سدن رستاقی استر آبادی ... ۴۲۹
- مصطفی خان شیروانی ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹
- ۳۱۵، ۵۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۹
- مصطفی خان طالش (اسبق المجاهدین) ... ۲۴۰
- محمد هادی ترکمان ۱۱۰۲
- محمد هادی خان ۱۱۰۴
- محمد هادی میرزا ۱۱۰۳، ۹۹۸
- محمد هاشم میرزا ۱۱۲۲، ۱۱۰۷، ۴۹۹
- محمد یوسف خان ۱۰۷۶
- محمد یوسف میرزا ۱۱۳۳
- محمود آقا ۳۲۹
- محمود پاشای بابان ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۷۴
- محمودخان ۵۸۴، ۴۵۹
- محمودخان (بنی عم فتحعلیشاه) ۴۶۰، ۱۱۶
- محمود خان تایمنی ۲۶۷
- محمودخان جمشیدی ۴۵۰، ۴۴۹
- محمود خان دنبلی ۱۰۴۶، ۵۰۷، ۱۴۵
- محمود دنبلی میرساوولان قور ۴۵۹
- محمود شاه افغان ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۰، ۶۹۵، ۸۰۳
- ۱۱۱۷
- محمود غزنین ۹۸۸
- محمود فیروز ۹۸۸
- محمود میرزا ۷۳، ۷۴، ۹۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۶۳
- ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۷۷، ۳۵۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۶۱۴
- ۶۹۸، ۷۳۳، ۹۳۸، ۹۸۶، ۹۹۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۴
- ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۵۷
- محمود میرزای افغان ۷۳، ۷۴، ۹۵، ۱۳۴، ۱۷۲
- ۴۷۰
- مخدوم اعظم ۳۵۳، ۳۵۴
- مدد خان افغان ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۵۲
- مددوف ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۴
- مراد خان زند ۳۵، ۳۴۷
- مراد سردارتکه ۵۷۱، ۶۰۸
- مرادعلی خان ۷۶۹
- مرتضی قلی استر آبادی ۳۹۱
- مرتضی قلی خان (ایل بیگی) ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۸۸
- ۸۹۰

- ۷۳۶..... ملاعلی نوری
- ۱۵۴..... ملا محمد
- ۱۰۸۶..... ملا محمدباقر
- ۶۱۲..... ملا محمدرضا
- ۶۴..... ملا مصطفی قمشه‌ای
- ۲۳۰..... ملا ملک محمد چهار محالی قاضی عسگر
- ۷۱۲، ۷۰۸، ۷۰۷، ۷۰۶، ۷۰۵..... ملسوف
- ۱۱۲۹، ۱۰۵۴، ۱۰۳۳، ۹۹۵، ۷۳۵..... ملک ایرج میرزا
- ۱۰۸۳..... ملک بهمن میرزا
- ۱۰۸۲..... ملک جمشید میرزا
- ۴۷۱..... ملک حسین
- ۳۲۹..... ملک حسین میرزا
- ۱۰۷۹..... ملک خانم
- ۱۰۳۵، ۵۱۰..... ملک‌زاده خانم
- ۱۰۳۹..... ملک سلطان خانم
- ۱۱۱۷، ۱۲۲..... ملک‌شاه
- ۱۱۱۵..... ملک‌شاهی
- ۳۹۱..... ملک عبدالحسین
- ۳۷۵..... ملک علی
- ۸۱۸، ۴۷۲، ۴۳۰، ۴۲۸، ۳۹۲..... ملک قاسم میرزا
- ۸۷۳، ۹۹۴
- ۷۶۷..... ملکم بهادر
- ۹۹۴..... ملک منصور میرزا
- ۱۱۱، ۱۰۷..... ممش خان زعفرانلو
- ۸۱۸، ۳۵۸، ۱۳۴، ۱۰۹..... ممش خان ولد امیرگونه خان کرد
- ۴۹۶..... منصور خان
- ۹۳۷..... منصورخان سرتیپ فراهانی
- ۷۸۴، ۷۲۰، ۶۹۳، ۱۰۹۳..... منگوقاآن میرزا
- ۶۰۱، ۵۹۶، ۵۹۲..... منوچهر خان ایچ آقاسی باشی
- ۶۴۳، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۰۴، ۷۳۶
- ۷۲۱..... منوچهرخان تفلیسی
- ۹۳۷، ۹۰۳، ۷۳۵، ۴۴۲..... منوچهرخان معتمدالدوله
- ۷۷۹، ۳۵۰، ۳۴۳، ۳۰۶، ۳۰۴، ۲۵۹، ۲۴۸
- مصطفی قلی خان (برادر آقا محمد خان) ۳۴، ۳۵
- ۸۴۵، ۸۰۲، ۸۰۰، ۷۴۱، ۷۲۰، ۷۱۹، ۳۰۲، ۳۰۱
- ۸۷۲، ۸۵۲، ۸۵۱، ۸۴۹، ۸۴۸
- مصطفی قلی خان سمنانی ۷۳۵، ۷۴۱، ۸۳۰، ۸۳۵
- ۸۵۱، ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۴۹
- مصطفی قلی خان عرب میش مست ۷۲۰، ۸۰۰
- ۸۰۲
- مصطفی قلی خان قشقایی ... ۸۴۱، ۸۴۵، ۸۵۱
- ۸۴۹، ۸۴۸، ۸۵۲
- مصطفی قلی میرزا ۱۰۶۷
- مطلب خان دامغانی ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۸۰، ۳۹۳، ۴۲۰
- ۵۱۶، ۴۸۱، ۴۷۹، ۴۷۵، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۵
- ۵۶۷، ۵۶۶
- مظفر علی میرزا ۹۹۸
- معصومه (ع) ۵۷۸، ۴۱۶، ۶۹۷
- مقیم خان ساروی ۲۵
- مکتبی ۱۰۲۰
- مکتبیل ۶۶۸
- ملا احمد خراسانی ۷۹۳
- ملا احمد نراقی ۲۹۵
- ملا بارانی ۱۵۴
- ملا باقر سلماسی ۵۳۷
- ملاحسین ۴۶۷
- ملا حسین کاشفی ۲۷۲
- ملاحسین کوچک سبزواری ۸۲۰
- ملاحسین یزدی ۴۶۷
- ملا خان درانی ملاباشی ۴۸۸
- ملا رضا ۶۱۳
- ملا شمس مفتی ۴۸۸
- ملا علی اصغر دودانگه هزار جریبی
- مازندرانی ۸۹، ۱۰۸، ۷۸۵، ۸۵۰
- ملا علی اکبر ایچی اصفهانی ۲۹۵

- ۹۷۷ مهدی قلی میرزا ۴۷۰، ۱۰۷۰، ۱۰۸۸، ۱۱۲۷
- منوچهر میرزا ۹۹۶، ۱۰۶۰، ۱۰۶۷، ۱۰۷۱، ۱۰۹۲، ۱۱۲۴، ۱۱۵۶
- منورخان ۷۶۶
- موجول خان ۱۰۰۲
- موسی خان ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۴۸، ۱۰۸۷، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰
- موسی دده ۵۴۰
- موسی ژوبر ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۹
- موسی لامی ۲۹۲
- موسی ویردی ۲۸۶، ۲۹۲
- مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری
- معروف به هندی ۲۳۹
- مولانا رومی ۱۱۰۷
- مولانا صدر الدین محمد تبریزی ۲۹۵
- مولانا محمد اسماعیل مازندرانی ۱۰۱
- مهدی ۸۰
- مهدی خان ۳۳، ۱۱۶۳
- مهدی خان امین الدوله ۵۱۹
- مهدی خان بالارستانی ۳۰۴
- مهدی خان کلهر ۳۴۵
- مهدی خان مشفق گیلانی ۳۵۰
- مهدی خان (نبیره مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۳
- مهدی علی خان (جلال الدوله) ۷۶۴
- مهدی قلی خان جوانشیر ۵۱۹، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۲۸
- مهدی قلی خان دولوی قاجار ۹۱، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۵۹
- مهدی قلی خان قاجار قزوینی ۳۵، ۱۰۵، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۰، ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۸۵، ۵۱۶
- ۵۷۹، ۶۴۳، ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۳۴، ۱۰۱۴، ۱۰۲۷
- ۱۰۳۷، ۱۱۳۱، ۱۱۳۹، ۱۱۴۵، ۱۱۵۹
- مهدی قلی خان قرانی ۸۶۴
- مهر علی خان (پسر مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۸۰۸، ۱۰۱۹، ۱۱۰۸، ۱۱۲۶، ۱۱۶۲
- مهر علی خان داشلو ۷۸
- مهر علی خان قوانلو ۳۰۳، ۳۵۹، ۳۹۷
- مهر نسا خانم ۱۰۴۶
- میر افضل خان ۴۹۹
- میر باقر خان ۲۵۸
- میر ثابت علی ۲۹۶
- میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش ۶۲۱، ۷۷۹، ۷۸۰
- میرخواند ۸
- میرزا آقاخان ۷۳۵
- میرزا آقاسی بیات ۹۳۸
- میرزا ابراهیم ۸۵۲
- میرزا ابراهیم مسیحی ۸۵۳، ۸۵۴
- میرزا ابراهیم نوری مازندرانی ۷۳۵
- میرزا ابوالحسن خان شیرازی ۱۵۸، ۳۳۳، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۸۵، ۴۶۶، ۹۳۸، ۱۰۸۷، ۱۱۴۹
- میرزا ابوالقاسم اصفهانی مستوفی ۳۴۲، ۵۷۰، ۵۷۷، ۶۱۳، ۶۲۴
- میرزا ابوالقاسم جیلانی ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۹۵، ۹۶۰
- میرزا ابوالقاسم (طیب) ۱۰۸۳
- میرزا ابوالقاسم فراهانی ۵۳۸، ۱۰۱۵
- میرزا ابوالقاسم فندرسکی ۹۳۸، ۱۰۳۰، ۱۱۴۹
- میرزا ابوالقاسم قائم مقام ۵۷۴، ۵۸۵، ۶۱۶، ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۵، ۷۰۶، ۷۴۰، ۷۷۲، ۸۱۵، ۸۴۳، ۸۶۴
- ۸۷۳، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۶، ۹۳۲، ۹۳۸
- میرزا ابوالقاسم مستوفی ۶۱۴
- میرزا ابوالقاسم ولد قائم مقام ۴۵۷، ۶۴۹
- میرزا احمد ۲۱، ۱۵۰، ۷۳۵

- میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی ۵۰۷
- میرزا احمد خان لاریجانی ۳۰۴
- میرزا احمد خلیفه سلطانی صفوی ۱۰۹۷
- میرزا احمد سرهنگ کاشانی ۳۴۳
- میرزا احمد شفیع اصفهانی ۲۴۳
- میرزا احمد طبیب اصفهانی احمدآبادی ... ۵۹۳
- میرزا احمد کاشانی سرهنگ ۳۵۰
- میرزا اسحق (نیره میرزا بزرگ قائم مقام) ۷۸۹ .
- میرزا اسدالله مستوفی نوری مازندرانی. . . ۱۳۱،
۱۳۴، ۱۳۶، ۳۵۷، ۵۹۲
- میرزا اسدالله وزیر عسکر ۷۳۱، ۷۳۲، ۸۷۰
- میرزا اسماعیل ۲۷۷
- میرزا اسماعیل انجدانی فراهانی ۶۱۸
- میرزا اسماعیل خان حلال خور مازندرانی. ۱۰۱۹،
۱۱۴۱
- میرزا اسماعیل خان گلپایگانی ۷۶۲
- میرزا اسماعیل گرکانی آشتیانی قمی ۷۳۵
- میرزا الکسندر ۸۵۹، ۸۶۰
- میرزا باقری ترشیزی ۳۷۴
- میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی ۲۴۰، ۲۸۲، ۲۹۵،
۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۵۸، ۴۰۰،
۵۰۶، ۵۷۰، ۷۸۹، ۸۴۱، ۱۰۱۸
- میرزا نقی خان شیرازی ۲۷۶
- میرزا حسن ملقب به نظام العلماء ۷۸۵
- میرزا خانلر بندی مازندرانی. ۷۲۱، ۷۲۳، ۱۰۱۹،
۱۱۴۱
- میرزا خاتلر (میرزا فریدون) ۱۱۴۱، ۱۱۴۲
- میرزا خلیل الله ۴۶۸، ۴۶۶، ۴۶۸
- میرزا رضا ۲۴۳
- میرزا رضا قلی نوایی منشی الممالک ... ۳۷، ۴۷،
۸۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۰۷، ۳۷۲، ۳۷۶
- میرزا رضی حمزه کلایی مازندرانی ۴۰۵
- میرزا زمان نوری ۷۳۵
- میرزا سلیمان ارمنی ۷۳۹، ۷۰۴
- میرزا سلیمان طباطبایی مجتهد الزمانی ۷۶۹
- میرزا سلیمان طباطبایی یزدی ۷۳۹
- میرزا سید علی تفرشی مستوفی ۹۱۵
- میرزا شاه خلیل الله اسماعیلی محلاتی. . . ۴۶۶،
۱۰۸۷
- میرزا شریف تفرشی ۷۹۲
- میرزا شفیع ۱۲۳، ۵۰۷، ۵۰۹
- میرزا شمس الدین تفرشی ۳۷۴
- میرزا صادق وقایع نگار مروزی ۱۷۵
- میرزا عبدالباقی لاهیجی گیلانی منجم
باشی ۱۱۵۳
- میرزا عبدالجبار کلارستانی مازندرانی ۶۸۴
- میرزا عبدالجواد ۴۱۴
- میرزا عبدالحسین شیرازی ۴۷۸، ۵۰۲
- میرزا عبدالعظیم خان قزوینی ۷۳۴
- میرزا عبدالکریم تفرشی قمی مستوفی. . . ۴۲۷،
۴۲۹
- میرزا عبد الوهاب. . . ۳۷۶، ۴۰۰، ۴۴۰، ۴۸۱، ۴۹۱،
۷۲۲
- میرزا عبد الوهاب معتمدالدوله اصفهانی
(متخلص به نشاط) ۷۸، ۷۹، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۳۷،
۳۹۴، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۳،
۴۸۴، ۴۸۸، ۵۰۶، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۷۷،
۶۱۷، ۶۲۲، ۷۲۱، ۹۵۴، ۹۹۰، ۱۱۳۶
- میرزا علی ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۴۳۴، ۸۲۳
- میرزا علی اکبر ۷۴۰
- میرزا علی خان فندرسکی ۲۸۷
- میرزا علی رضای رشتی ۴۸۴
- میرزا علی قلی ۶۸۴
- میرزا علی گرایلی. . . ۸۶، ۲۹۹
- میرزا علی محمد خان ۵۸۱، ۵۹۵، ۷۳۶، ۱۰۲۵،
۱۰۳۴

میرزا محمدجعفر صدر الممالک ۴۶۷
 میرزا محمد حسن شیرازی ۶۹۸، ۸۵۰
 میرزا محمدحسین اصفهانی حکیم‌باشی... ۷۴۴
 میرزامحمدحسین اصفهانی مفخر السادات ۵۶۷
 میرزا محمدحسین خان ۵۹۵
 میرزامحمدحسین شهرستانی ۱۰۲۰
 میرزا محمدحسین شیرازی ۷۶۲
 میرزا محمد حسین فراهانی وفا..... ۱۰۵
 میرزا محمدحسین فسائی (محمد حسین وکیل)..... ۸۴۵، ۸۴۸
 میرزا محمدحسین منجم اصفهانی..... ۷۹۴
 میرزا محمد حسین وفا ۲۲۰
 میرزا محمدخان... ۴۹، ۳۰۶، ۳۲۷، ۳۹۰، ۱۰۰۹، ۱۰۲۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۹، ۱۰۶۰، ۱۱۰۶، ۱۱۳۷، ۱۱۵۳
 میرزا محمدخان (بیگلربیگی)..... ۸۸۷
 میرزا محمد خان تکلوی جامی ۴۴۵، ۴۶۷
 میرزا محمد خان دولوی قاجار ۴۹، ۱۶۶
 میرزا محمد خان (ذوالنورین) ۱۱۵۶
 میرزا محمد خان قباخلوی قاجار ۱۶۱
 میرزا محمدخان کلانتر..... ۸۹۰
 میرزا محمد خان لاریجانی ۳۴۳
 میرزا محمد خلف (قائم مقام)..... ۹۰۵
 میرزا محمد رحیم شیرازی ۵۷۹، ۷۲۱
 میرزا محمد رضای فراهانی ... ۶۹۴، ۷۱۸، ۷۹۷
 میرزامحمد رضای قزوینی منشی... ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۰۳
 میرزا محمد رضای مجوس جدیدالاسلام
 کرمانی ۹۱۸
 میرزا محمد رضی تبریزی ۸، ۱۴۶
 میرزا محمد رفیع آشتیانی ۸۰۷
 میرزا محمدزکی علی‌آبادی مازندرانی
 مستوفی الممالک.... ۲۹۹، ۷۲۲، ۷۶۰، ۱۰۳۱

میرزا علی محمدخان اصفهانی نظام
 الدوله ۷۳۶، ۹۲۱، ۱۱۵۰
 میرزا علی محمدخان داماد ایلخانی ۸۹۰
 میرزا علی نقی خان فندرسکی ۲۸۷، ۳۱۸، ۳۵۶، ۸۸۱، ۱۰۳۰
 میرزا علی‌نقی رکن مازندرانی..... ۸۷۹، ۸۸۰
 میرزا علی هزار جریبی صدرالممالک.... ۱۰۲۸، ۱۰۵۷، ۱۱۵۳
 میرزا عیسی فراهانی ۱۰۵، ۱۸۵، ۲۲۰، ۵۷۰
 میرزا غلام شاه ۱۰۳۰
 میرزا غلامشاه فندرسکی استرآبادی ۱۱۴۸
 میرزا فتحعلی خان ۱۰۳۴
 میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر
 مازندرانی ۷۲۱
 میرزا فضل الله الحسینی شیرازی... ۶، ۶۴۰، ۹۴۷
 میرزا فضل‌الله خاوری ← خاوری
 میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مازندرانی
 مستوفی ۴۹۳، ۵۶۶، ۶۲۴، ۷۰۱، ۷۹۲
 میرزا قاسم‌خان خلج ۸۹۰، ۸۹۱
 میرزا قدیر مازندرانی..... ۱۱۲۴
 میرزا قریش ۸۱۴
 میرزا قوام‌الدین بهبهانی..... ۷۹۳
 میرزا محمد ابراهیم کلانتر... ۱۴۸، ۲۴۰، ۷۳۲، ۸۴۸، ۱۱۰۳، ۱۱۵۰
 میرزا محمد اسماعیل ۸۶
 میرزا محمدتقی آشتیانی مستوفی ۵۶۴
 میرزا محمدتقی مازندرانی علی‌آبادی
 (المنتخلص به «صاحب»)... ۷۵، ۲۹۹، ۵۶۴، ۵۶۵، ۶۱۶، ۶۶۳، ۷۲۲، ۷۳۵، ۸۷۰، ۱۰۱۹، ۹۱۹
 میرزا محمدتقی نوائی ۷۳۵، ۷۳۶، ۸۷۰
 میرزا محمدتقی نوری ۷۵۹، ۸۰۷، ۹۱۹
 میرزا محمدجعفر حمزه کلایی . ۴۸۶، ۶۰۳، ۶۸۲

- میرزا مسعود تبریزی..... ۱۰۱۳، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱
میرزا مقیم مستوفی ساروی مازندرانی ۵۶۷
میرزا منصورخان بهبهانی..... ۷۴۲، ۹۱۲
میرزا موسی رشتی... ۶۴، ۹۲، ۲۲۷، ۴۳۶، ۴۸۴
..... ۷۹۸، ۷۹۹، ۵۲۹، ۷۱۹، ۷۹۷، ۸۴۱، ۸۶۱
..... ۸۶۳، ۸۷۳، ۸۸۴
میرزا مهدی اصفهانی ۲۹۶
میرزا مهدی علی خان بهادر جنگ . ۱۲۴، ۱۲۹،
..... ۱۳۰
میرزا مهدی قلی نوایی..... ۶۸۵، ۹۸۰
میرزا مهدی نوری..... ۸۵۲
میرزا نبی خان قزوینی. ۷۱۴، ۹۲۱، ۱۰۳۱، ۱۰۴۰
..... ۱۰۳۱، ۱۱۴۷، ۱۱۴۹
میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی .. ۸۶، ۱۳۰
میرزا نصرالله (فرزند درخشنده خانم) ۱۱۴۱
میرزا نظرعلی قزوینی ۱۰۳۴، ۱۱۵۰
میرزا هدایت الله تفرشی قمی ۲۴۳، ۴۱۴، ۸۳۱
..... ۹۱۹
میرزا هدایت الله مجتهدالزمانی ۵۳۱
میرزا هدایت الله مشهدی ۳۷۲
میرزا یوسف لاهیجانی گیلانی (عزیز) ۷۳۴
میرزا یوسف مستوفی گرجی ۲۲۶
میر عبدالعظیم خان..... ۷۳۹
میر غلام شاه..... ۲۷۶، ۲۷۷
میر غلام علی ۲۷۶، ۳۰۹
میر غلامعلی خان..... ۲۷۸، ۹۰۸
میر فتاح..... ۶۵۹، ۶۶۰، ۷۹۶
میر فتحعلی..... ۲۷۶، ۲۷۷
میرفندرسکی ۱۱۴۹
میر کرم علی ۲۷۶
میر محبعلی شاه هندی ۴۹
میر محمد خان ۳۶
میر مراد علی خان..... ۸۰۸
میرزا محمدزکی نوری ۷۵۹
میرزا محمد شفیع صدر اعظم، ۶، ۴۹، ۱۰۷، ۱۱۱،
..... ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۹۵،
..... ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۱۰، ۳۲۴،
..... ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۶۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۹۹، ۴۱۱،
..... ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۸۱،
..... ۹۶۶، ۹۸۸، ۱۰۵۲، ۱۱۱۲
میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار. ۸، ۱۴۶،
..... ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۱۶، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۹،
..... ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۵۲، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۷۶،
..... ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۲۴، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۳۵، ۸۴۱، ۸۵۹
میرزا محمد صالح شیرازی مهندس..... ۸۵۹
میرزا محمد صدر..... ۱۰۷۰
میرزا محمد طیب اصفهانی احمدآبادی... ۸۷۸
میرزا محمد علی آشتیانی ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۰۲
..... ۵۸۵، ۶۰۰، ۸۱۴
میرزا محمدعلی خان کاشانی... ۳۱۵، ۷۰۱، ۷۵۲
..... ۸۹۵
میرزا محمدعلی (سفیر هند) . ۲۷۷، ۷۶۸، ۷۶۹
میرزا محمدعلی شیرازی ۷۳۲، ۷۶۷، ۸۰۷
میرزا محمدعلی متولی باشی..... ۸۴۳
میرزا محمدعلی مشیرالملک. ۷۴۰، ۸۴۴، ۸۴۶
..... ۸۵۰
میرزا محمد فراهانی ۲۸۳
میرزا محمدقلی مازندرانی ۷۳۴، ۷۳۵
میرزا محمد لواسانی طهرانی ۵۳۹
میرزا محمد مسیح ۷۱۵، ۷۱۶
میرزا محمد مهدی ۱۷۸
میرزا محمد مهدی شهید ثالث..... ۳۷۲، ۴۱۴
میرزا محمد مهدی فراهانی ملک الکتاب... ۷۴۰
..... ۷۵۱
میرزا محمد مهدی نوری ۸۵۳
میرزا محمد یوسف اشرفی مازندرانی..... ۳۹۰

- نجف قلی (ولد امیرگونه خان زعفرانلو) ... ۴۱۵
 نجیب افندی ... ۵۹۰، ۵۸۴، ۵۷۴
 نذر محمد خان ... ۴۹۱
 نسا باجی خانم ... ۱۰۴۷
 نسیم بیگ ... ۲۵۷
 نصر الله خان (فرزند مهد قلی خان برادر آقا محمد خان) ... ۱۱۶۰
 نصرالله خان قراگوزلو ... ۳۳، ۳۶
 نصرالله خان نوری ... ۱۱۶۰، ۷۳۲، ۴۰۴، ۳۵۷
 نصر الله خان (ولد ظهیرالدوله) ... ۱۱۴۵، ۱۰۲۱
 نصرالله میرزا ... ۱۰۷۶، ۸۱۱، ۸۶۷، ۷۶۲
 ۱۰۸۱، ۱۰۸۵، ۱۰۸۷، ۱۰۹۰، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰
 ۱۱۲۶، ۱۱۳۱
 نصیر خان بیک ... ۵۶۹
 نصیر خان (پدر عبدالله خان حاکم لار) ... ۳۰۹
 نصیر خان شاهیسون ... ۳۰۶، ۳۰۴
 نصیر خان هزاره ... ۴۴۵، ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۷، ۳۹۳
 ۴۵۰، ۴۴۹
 نصیر غلام ... ۱۱۶۴
 نظر علی خان افشار ارومی ... ۷۰۵، ۷۰۱
 نظر علی خان باجلان ... ۷۹
 نظر علی خان (برادر نصیر خان شاهیسون) ... ۸۰
 ۳۰۶، ۳۰۴
 نظر علی خان قاجار قزوینی ... ۸۰۸، ۷۶۹، ۷۶۷
 نظر علی خان مرنندی ... ۶۲۴
 نظر علی خان یکانلوی ... ۶۵۹
 نظر علی میرزا ... ۱۱۰۱
 نعمت الله میرزا ... ۱۱۱۲
 نقد علی خان کتول ... ۶۴۳
 نکیس ... ۱۰۱۱
 نگاهدارخان ... ۴۵۰
 نمرود ... ۱۶۱
 ننه خانم (مهد علیا) ... ۱۰۵۱، ۱۰۴۸
 نوح بیک ... ۲۳۷
 میر معصوم شاه مراد ... ۲۱۴
 میرهاشم هندی ... ۹۱۳
 میرزا محمد رضای قزوینی منشی ... ۴۹۳
 میکائیل فتودرویج ... ۱۸۸
 ناپلیون ۱۹۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۵۹، ۴۳۶
 ۴۳۷، ۴۳۸، ۶۶۷
 نادر شاه افشار ... ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۶۶، ۷۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۷۳
 ۴۶۴، ۸۳۸، ۱۰۳۸، ۱۱۰۱
 نادر میرزا ... ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴
 ۱۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۰۹۲، ۱۱۲۱
 ناصرالدین توره بخارانی ... ۳۴۶
 ناصرالدین شاه ناصرالدین میرزا
 ناصرالدین (فرزند محمد ولی میرزا) ... ۱۰۸۳
 ناصرالدین میرزا ... ۱۰۶۳، ۱۰۶۸، ۸۶۷، ۲۷۹
 ۱۰۹۱، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶
 نبات خانم ... ۱۰۵۲
 نجف خان زند ... ۷۹
 نجف خان سپانلو ... ۱۹۵
 نجف علی خان ... ۷۱۹
 نجف علی میرزا ... ۷۴۵
 نجف قلی خان ۷۵۸، ۷۹۸، ۸۱۵، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۸
 نجف قلی خان ساوجبلاقی ... ۴۹۶
 نجف قلی خان شادلو ... ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۱۴
 ۴۲۳، ۴۴۴، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۹، ۵۲۷، ۶۹۳
 ۶۹۵، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۴۲، ۸۶۴، ۸۷۳، ۸۸۴
 نجف قلی خان شاهیسون ... ۴۸
 نجف قلی خان (فرزند خورشید کلاه خانم) ... ۱۱۵۰
 نجف قلی خان گروس ... ۵۲، ۲۰۲، ۲۲۳، ۳۴۷
 ۵۶۳
 نجف قلی میرزا ... ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۱۲۰

هنری الس ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴
 هنری ولک ... ۴۳۶، ۴۳۹، ۶۱۳، ۶۶۸، ۸۰۶، ۸۰۷
 هوشنگ میرزا ۱۱۲۳
 یارمحمدخان افغان ۴۹۸، ۶۹۳، ۶۹۴، ۸۲۰، ۸۳۶،
 ۸۳۷، ۸۶۲، ۸۷۳، ۸۸۵
 یافت اوغلان ۱۹
 یحیی خان امیر آخوریاشی ۶۵۴، ۶۵۵
 یحیی میرزا ۵۹۲، ۶۰۱، ۷۹۴، ۸۵۴، ۹۹۴، ۹۹۵
 ۱۰۳۲، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۱۳۳
 یرملوف ۶۰۲
 یسنجی زاده سید عبدالوهاب افندی ۳۲۴، ۳۶۸
 یعقوب ۵۴۴، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴
 یعقوب خان ۷۶۶
 یعقوب میرزا ۱۰۷۳، ۱۱۰۵، ۱۱۲۱
 ینارال ارستوف ۶۵۴، ۶۵۹
 ینارال الکستدریر ملوف ۴۴۱
 ینارال بارت تکین ۳۱۵
 ینارال بارون رازن ۸۵۳
 ینارال بسقاویج ... ۶۲۶، ۶۴۴، ۶۵۴، ۶۶۳، ۶۶۷،
 ۶۶۹، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴
 ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۸۵۲
 ینارال حق ویردوف ۳۴۶
 ینارال دالغورکی ۷۱۴، ۷۵۱
 ینارال دویج ۶۴۴، ۶۴۵
 ینارال رازن ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۰
 ینارال ردیشجوف .. ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۵، ۳۳۸، ۳۳۸،
 ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۰۴
 ینارال سماندراویج ۲۸۵، ۲۸۸
 ینارال سويدوف ۲۶۴
 ینارال شفت ۲۲۶
 ینارال کتیلروسکی ۳۴۷، ۳۵۰
 ینارال کینیا زبخسکوف ۶۱۵
 ینارال گداویج کیج ۲۸۴، ۲۸۸
 ینارال گربایدوف ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۶

نوذر میرزا (ذوالقورین) ۱۰۸۰
 نورالدهر میرزا ۱۰۷۸، ۱۰۸۲، ۱۱۲۰، ۱۱۳۲
 نورالله میرزا ۱۱۰۸
 نورمحمدخان ۷۶۱، ۸۲۴
 نوروز خان چاردولی ۴۹۰
 نوروز خان عزالدینلوی قاجار .. ۹۳، ۲۱۵، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۴، ۳۳۰
 نوروز خان قاجار
 نوروز علی خان ۶۲۲
 نوری مازندرانی ۷۳۱
 نوش آفرین خانم ۱۰۴۰
 نیکولای پاولیچ ۶۱۵، ۶۹۱، ۸۵۹، ۹۰۰
 نیکولای ردیشجوف ۳۶۱
 ولی خان تنکابنی ۶۵۵، ۹۱۲
 ولی خان قاجار ۹۴، ۱۰۴
 ولیریان روباف ۱۹۱
 ولیم چهارم ۱۲۶
 ولی محمدخان (فرزند خورشید خانم) ۱۱۴۸
 ولیمنوف ۶۰۲
 وهاب ۱۶۸
 هایبیل ۱۴۶
 هادی خان ۶۹۸، ۱۰۸۶
 هاشم خان ۵۹۵
 هدایت الله خان رشتی ۳۶، ۲۶۳، ۶۵۸
 هرمز میرزا ۱۱۲۵، ۹۹۷
 هلاکو میرزا الملقب به بهادر خان ... ۵۲۸، ۵۲۹،
 ۶۹۲، ۶۹۳، ۷۷۴، ۷۸۴، ۷۹۳، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۵
 ۹۳۱
 همای خان لگزى ۲۴۸
 همایون سلطان (خانم خانمان) ۱۰۰۶
 همایون شاه ۱۱۱۶
 همایون میرزا ۴۷۰، ۴۸۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۶۱۴، ۶۹۸،
 ۷۶۱، ۸۱۱، ۹۸۸، ۱۰۱۱، ۱۱۱۳
 همدم السلطان ۷۳۲، ۱۰۰۸

- یوسف پاشای سر عسگر..... ۲۷۴
 یوسف خان بختیاری..... ۷۹
 یوسف خان تاتار..... ۸۱۸، ۸۱۶
 یوسف خان تلیکه سری مازندرانی..... ۱۰۸۹، ۱۰۸۲
 یوسف خان سپهدار..... ۴۱۲، ۳۹۵، ۳۸۸، ۳۵۸
 ۶۹۸، ۶۰۶، ۵۹۶، ۴۸۹
 یوسف خان (فرزند ماه بیگم خانم)..... ۱۱۴۷
 یوسف خان گرجی امیر نوبخانه..... ۳۴۵، ۳۳۰، ۲۷۳
 ۶۵۳، ۶۵۱، ۶۰۴، ۵۶۹، ۵۳۵، ۴۳۲، ۴۱۶، ۳۴۹
 ۹۱۲، ۸۱۷، ۸۰۱، ۷۹۱، ۷۸۸، ۶۶۳
 یوسف خواجه کاشغری..... ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۵۵، ۳۵۳
 یوسف علی خان قرایی..... ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵
 ۱۹۳
 ینارال لازار..... ۶۲۵، ۶۲۴
 ینارال مددوف..... ۳۳۸، ۳۳۶
 ینارال مکروف..... ۶۴۶
 ینارال نفری..... ۴۶۰
 ینارال نیالسن..... ۳۰۳، ۲۸۸، ۲۸۵، ۲۵۸، ۲۴۹
 ینارال نیکولای ردیشجوف ← ینارال
 ردیشجوف
 ینارال یرملوف..... ۶۰۰
 یوزباشی عبدالرحمن..... ۷۶۶
 یوسف..... ۱۱۰۵
 یوسف پاشا..... ۳۱۶، ۲۷۵، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۵۶
 یوسف پاشای صدر اعظم روم..... ۲۶۲

۲. جایها

آبادیه سورمق..... ۸۶، ۹۶، ۷۷۰، ۱۰۹۰	۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۸، ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۴۳، ۶۴۵
آباران..... ۳۱۳، ۳۱۵، ۶۵۳	۶۴۸، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۵
آبخاز..... ۳۶۳	۶۸۲، ۶۹۵، ۷۶۹، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۵
آبخوره..... ۶۵۵	۸۰۹، ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۵۲، ۸۶۳، ۸۶۷
آبستان..... ۸۱۱	۸۶۸، ۸۷۱، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۰۴
آب گرون..... ۷۸۷	۹۰۵، ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۴۰، ۹۵۴، ۹۷۰، ۹۹۲، ۹۹۴
آجی جای..... ۶۶۰	۹۹۷، ۱۰۱۵، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵، ۱۰۴۳
آخال..... ۴۹۱	۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۷، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷
آخسف ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۴، ۳۰۸، ۳۱۳	۱۰۷۲، ۱۰۸۹، ۱۱۰۵، ۱۱۳۵، ۱۱۶۳
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۴۷	
آخشیجان..... ۱۰۳۴، ۵۴۸	
آدینه بازار..... ۴۶، ۴۸، ۳۶۲، ۶۷۲	
آذربایجان ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۵	
۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷	
۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۱	
۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵	
۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۶	
۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰	
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۲	
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۷۰	
۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۳	
۴۳۸، ۴۵۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۲	
آریا جای..... ۳۶۲	
آستارا..... ۶۷۳	
آغری کوچک..... ۶۷۲	
آق اوغلان..... ۲۲۳، ۲۴۹، ۳۴۷	
آق دربند..... ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۶۲، ۸۹۹	
آق دره..... ۲۲۹	
آقرداغ..... ۶۵۴	
آق سرای..... ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶	
آق سو..... ۳۵۳	
آق غلان..... ۲۲۲	
آق قلعه..... ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۳۸	
آلان..... ۶۵۱	

ارض اقدس ۲۳، ۴۱، ۴۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۶،
 ۱۶۵، ۱۷۸، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۵۸،
 ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۴، ۴۳۲،
 ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۱۰،
 ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۷۱، ۵۹۲، ۶۰۷، ۶۰۸،
 ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۱۸، ۷۱۹،
 ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۴، ۷۹۷،
 ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۰،
 ۸۲۱، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۶۱،
 ۸۶۳، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۵، ۸۹۹،
 ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۷۱، ۱۰۱۳، ۱۰۲۴، ۱۰۸۵، ۱۰۹۴،
 ارض اقدس رضوی ۳۸۷، ۵۰۳،
 ارض مقدس ۸۶۰،
 ارغون بلاغی ۳۳۸،
 ارکوان ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۷۷۹، ۷۸۰،
 ارک همایون ۲۷۲، ۱۲۰،
 ارمن ۴۲، ۱۸۳، ۷۷۵، ۹۹۵، ۱۰۴۳، ۱۰۹۰، ۱۱۲۳،
 ۱۱۲۴،
 ارمنیه ۵۳۸، ۵۳۷،
 اروپا ۸۵۳،
 اروسه ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۶۸۰،
 ارومی ۱۴، ۸۳، ۶۶۱، ۶۶۴، ۱۰۳۲، ۱۰۶۳، ۱۰۸۹،
 ارومیه ۲۶، ۸۱، ۲۳۱، ۴۳۳، ۶۶۱، ۶۹۰، ۶۹۱،
 ۹۹۴، ۹۹۴، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷،
 ۱۱۵۶،
 اَرَوْتُق ۶۴۷،
 اَرَاَج ۱۵۷،
 اُردرکوه ۶۰۸،
 اسبید جرد ۴۹۵، ۴۹۴،
 استاد جزوه ۴۹۵، ۴۹۴،
 استرآباد ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۱،
 ۳۴، ۳۵، ۶۶، ۱۷۶، ۲۷۲، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۸،

آلان دشت ۷۵۸،
 آل عرب ۵۶۱،
 آمریکا (آمریکا) ۴۳۸،
 آمل ۴۷۰، ۲۴، ۱۴،
 آواران ۲۸۸، ۲۱۱،
 آورزمان ۱۱۰۴، ۱۱۰۲، ۶۹۸،
 ابدال آباد جام ۳۹۲،
 ابراهیم آباد ورامین ۲۲،
 ابیح ۳۸،
 ابرقوه ۱۵،
 ابوشهر ۱۵، ۱۴۲، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۴، ۳۳۳،
 ۴۰۵، ۶۱۳، ۶۱۴، ۸۴۴،
 ابیورد ۲۳، ۳۰۷، ۴۹۱، ۶۰۷،
 اترک ۷۸۹،
 اتک ۴۱۳، ۳۸۷،
 احمد بیک لو ۶۲۹،
 اربیل ۳۴۴،
 ارجمند ۱۵۲، ۱۱۳، ۱۰۶،
 ارجیش ۵۳۸،
 اردبیل ۱۴، ۴۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۸، ۳۰۴،
 ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۶۲، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۳،
 ۶۲۹، ۶۷۲، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۵۴، ۹۰۵،
 ۹۳۸، ۹۷۲، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۴، ۹۸۸، ۹۹۲،
 ۱۰۱۷، ۱۰۶۱، ۱۰۶۳، ۱۰۷۲، ۱۰۷۵، ۱۰۸۰،
 ۱۰۹۸، ۱۱۱۰،
 اردستان ۹۹۳،
 اردوباد نخجوان ۶۵۲،
 اردمال ۱۰۷۸،
 ارزنة الروم ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۵، ۳۱۶،
 ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۵۹، ۵۶۰،
 ۵۶۴، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۱۰۴۳، ۱۰۷۱،
 ارس ۴۵، ۲۲۳، ۲۵۹، ۶۲۹، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹،
 ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۴،

افلید.....	۷۳۷	۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲
البرزکوه.....	۹۷۲	۴۵۱، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴
الباق.....	۵۶۰	۸۷۲، ۹۳۸، ۹۷۵
الشکرد.....	۵۶۰، ۵۳۸، ۵۳۶، ۵۳۵	۲۶۶
الشکرد.....	۵۳۴	اسفراین ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۴، ۴۱۳، ۴۸۶
النجق.....	۶۵۶، ۶۵۱	اسفند آباد..... ۵۶۶
امامزاده قاسم.....	۱۰۴۴	اسکاتلاند..... ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۶۶۸
امیرآباد.....	۸۴۲، ۸۳۳، ۸۲۱، ۸۱۹، ۸۱۸، ۸۱۶، ۸۱۵	اسکندر آباد..... ۸۳۴
اندخود.....	۲۶۶	اسلامبول... ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۵۷
انزلی.....	۹۳۸، ۷۸۰، ۶۴۳، ۳۶۲، ۲۳۶، ۲۲۷، ۳۶	۳۷۷، ۳۹۸، ۴۷۷، ۵۲۰، ۹۹۲
انگریز.....	۱۴۲، ۱۴۱، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۴	اشترک..... ۶۵۴، ۶۵۳
.....	۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۰	اشتهارد ساوجبلاغ قزوین..... ۱۶۱
.....	۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۴	اشرف..... ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۲۶، ۴۷۰، ۷۲۳
.....	۳۳۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴	اشنو..... ۳۷
.....	۳۸۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۶	اصطخر فارس..... ۲۷۲
.....	۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۹، ۵۱۸	اصفهان..... ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۷۸
.....	۵۱۹، ۵۲۰، ۵۸۳، ۶۱۳، ۶۱۸، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹	 ۹۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۵
.....	۶۹۷، ۷۶۵، ۷۶۷، ۸۰۶، ۸۶۹، ۸۷۹، ۸۸۶، ۸۹۵	 ۱۹۰، ۲۴۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۷۶، ۵۹۳، ۵۹۴
.....	۹۰۷، ۹۳۳، ۹۳۸، ۹۷۲، ۱۰۴۴، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰	 ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۲۱، ۶۴۳، ۶۵۶، ۷۱۶، ۷۳۴
انگلتره.....	۱۹۸، ۱۸۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۷	 ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۷۴، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶
.....	۲۸۴، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲	 ۷۸۷، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۶، ۸۴۴
.....	۴۰۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۷۷، ۵۲۰، ۸۷۹، ۸۸۰، ۹۰۷	 ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۷۲، ۸۸۹، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۱، ۹۱۱
انگلستان.....	۱۲۹	 ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۳۱
انگلیس.....	۱۲۴	 ۹۸۲، ۱۰۰۱، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱
اواجق.....	۵۶۱، ۵۶۰	 ۱۰۵۵، ۱۰۸۴، ۱۰۹۴، ۱۰۹۷، ۱۱۳۴، ۱۱۴۷
اوجارود.....	۶۱۹	۱۱۶۱
اوجان.....	۳۷۰، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۰۳، ۲۲۸	اصفهانک..... ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹
اوج کلیسا(اوج کلیسیا).....	۴۴۱، ۲۰۹، ۲۰۱، ۲۰۲	اصلاندوز..... ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰
.....	۴۸۷، ۶۰۲، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴	۳۷۱
اورنگج.....	۷۷۶	افریقا..... ۴۳۸
اوزبکیه.....	۲۰	افغان... ۱۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۲
اولنگ یا قوتی.....	۸۱۶	 ۱۹۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۰، ۹۰۸، ۱۰۸۷
اهر.....	۶۲۳، ۲۲۲	افلاق..... ۴۶۰

ایشک میدان..... ۳۶۲	اهواز..... ۷۴۲
ایله..... ۳۵۳	ایتالیا..... ۵۰۱، ۲۴۵
ایلی سابط بول..... ۳۶۳	ایران ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۳۵، ۴۷، ۵۱، ۶۸، ۶۹
بابا قدرت..... ۷۹۹، ۳۷۱	۷۱، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۱
باختر..... ۲۱۷	۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۹
باخرز..... ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۵۱۶	۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰
۵۱۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۷۱۹، ۷۶۶، ۸۳۳، ۸۳۵	۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴
بادغیس..... ۹۴۱، ۶۳۲	۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۴
بادغیسات..... ۴۲۹، ۲۶۶	۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸
بادکوبه..... ۲۴۸، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۲۷، ۳۶، ۱۴	۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۳۶
۳۶۳، ۳۱۵، ۳۵۸	۴۴۱، ۴۴۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۲
بارفروش..... ۳۴، ۱۴	۴۷۳، ۴۷۶، ۵۰۱، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۷
بازار..... ۳۳۴	۵۴۸، ۵۶۴، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۱۲
باسمنج..... ۶۶۲، ۶۶۰	۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱
باش آباران..... ۶۱۹	۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۱
باشاچق..... ۳۰۸	۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹
باشت..... ۷۴۵	۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۴۳، ۷۵۰
باشقلان..... ۵۷۰، ۵۶۹	۷۵۲، ۷۶۷، ۷۷۴، ۷۷۹، ۷۹۶، ۸۰۸، ۸۳۸، ۸۴۰
باغ..... ۸۰۵، ۸۰۳	۸۴۱، ۸۵۳، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۸۷، ۸۹۳، ۹۰۰، ۹۰۳
باغ ارم..... ۱۰۶۹	۹۲۲، ۹۲۷، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۴۱
باغ دلگشا..... ۸۱۳، ۷۳۷	۹۴۸، ۹۵۱، ۹۵۴، ۹۷۴، ۹۹۹، ۱۰۰۵، ۱۰۲۶
باغ سعادت آباد ۷۸، ۷۹، ۱۵۵، ۷۳۶، ۹۱۴، ۱۱۴۷	۱۰۳۶، ۱۰۴۵، ۱۰۴۹، ۱۰۶۱، ۱۰۹۹، ۱۱۱۵
باغ شاه..... ۹۸۷، ۸۱۱، ۶۳۲	۱۱۶۲، ۱۱۶۳
باغ مبارکه نگارستان..... ۳۵۲	ایرلنده..... ۱۴۱، ۱۲۵، ۱۲۴
باغ نظر..... ۱۰۹۳، ۸۵۲، ۸۵۰، ۶۸۴	ایروان..... ۱۴، ۲۰، ۴۸، ۶۱، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۹۴، ۱۹۵
باغ نگارستان ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۹۳، ۵۹۲، ۵۹۶، ۷۹۴	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۱
۸۶۴، ۸۷۱، ۹۰۳، ۹۱۳	۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴
باغ نو..... ۱۰۶۹، ۱۰۶۸	۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
باغ هزار جریب..... ۹۲۰	۳۱۵، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۶۲، ۴۵۶، ۴۸۷
بافق..... ۸۱۴، ۷۹۱	۵۲۱، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۱۹، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۴۳
بافق یزد..... ۷۵	۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴
بالامرغاب..... ۲۴۹	۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۹۱
	۷۰۲، ۷۱۷، ۷۲۷، ۱۰۸۵، ۱۱۰۹

- بالغلو ۶۱۹، ۶۱۲، ۶۰۲، ۶۰۰
- بالکند ۱۴۷
- بالمارود ۶۷۲
- بام ۸۲۴، ۴۸۸، ۴۸۶
- بام جهان ارغیان ۱۰۶
- مهربان ۶۵۵
- بایدوف ۲۶۴
- بایزید ۵۲۱، ۲۶۴، ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۰۰، ۱۱۴، ۹۸
- ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۵۹، ۵۶۲
- بایندر لوی شوره گل ۲۷۴
- بحرالارم بارفروش (عمارت) ۴۷۰
- بحرالعجم (خلیج فارس) ۴۰۳
- بحرخزر ۶۷۲، ۱۳
- بحر رینو ۲۴۵
- بحر سفید روم ۲۴۵
- بحر عمان ۱۴، ۱۵، ۱۲۹، ۲۹۱، ۴۶۹، ۵۴۷، ۶۹۷
- ۹۵۶، ۱۰۰۹
- بحر محیط ۳۳۲
- بحرین ۴۶۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۲۲، ۳۰۹، ۱۵
- بحیره ۲۵۴
- بخارا ۳۷۵، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۱۹
- ۴۰۰، ۴۶۴، ۸۶۷
- بدخشان ۹۵۷، ۳۶۹، ۳۵۴، ۳۵۳
- بدرائی ۵۶۷
- بدشت ۹۹۲
- برازیل ۳۳۲
- برج نوش ۸۶۴
- برسن ۸۳۵
- بر عمان ۱۰۲۲
- برگشاط ۳۳۵
- برمک ۶۲۳
- بروجرد ۴۸۵، ۳۵۶، ۲۹۹، ۱۵۷، ۸۲، ۸۰، ۱۴
- ۶۶۳، ۷۵۱، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۸۲، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲
- ۸۶۹، ۹۱۳، ۹۳۱، ۹۸۱، ۹۹۶، ۱۰۴۰، ۱۰۶۳
- ۱۰۹۶، ۱۰۹۷
- بز چلو ۳۰۵، ۲۷۳
- بزونجرد ۱۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰
- ۵۰۹، ۶۹۳، ۸۱۵، ۸۴۲
- بزونجرد ۴۸۵
- بُست ۷۴۵، ۱۵
- بستک ۳۰۹
- بسطام ۳۸۹، ۳۸۸، ۲۹۹، ۱۳۸، ۱۱۳، ۳۴، ۱۴
- ۳۹۴، ۴۲۰، ۴۹۷، ۵۷۷، ۸۷۳، ۸۷۹، ۸۹۹، ۹۰۰
- ۹۷۶، ۹۷۹، ۹۹۲، ۱۰۴۱
- بصره ۵۴۷، ۲۵۲، ۱۹۷، ۱۷۰، ۸۸، ۸۷، ۷۷، ۱۵
- بعقوبه ۲۵۳
- بغداد ۲۴۰، ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۷۰، ۱۵۷، ۷۷، ۶۵
- ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۴، ۲۷۵
- ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۴، ۳۴۵، ۳۵۵
- ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۳
- ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۲
- ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۴۳، ۷۵۲، ۷۷۴، ۹۷۴، ۱۰۷۴
- بغداد ۵۰۵، ۱۴
- بغداد کردستان ۵۸۷
- بغدان ۴۶۰
- بقعه امامزاده سید علاءالدین حسین ۸۹۰
- بقعه حافظیه ۵۲
- بقعه حضرت امامزاده زیدبن یحیی ۴۰
- بقعه حضرت عباس ۱۰۱
- بقعه شاه رضا ۱۱۳۵
- بقعه قیدار ۳۳۸
- بقعه ملا حسین کاشفی ۵۰۷
- بقعه متبرکه جناب سید امیراحمد بن امام الهمام
- موسی [بن] جعفر علیهم السلام ۱۰۶۸
- بلازورد ۷۴۹، ۷۴۷

باریس ۲۹۳، ۲۴۵، ۱۸۹
 پاشاچق ۳۱۷
 پاکدشت ورامین ۱۰۱۸
 پرتگیز ۳۳۲، ۱۲۸
 برنی تاز ۵۲۹
 پروس ۲۳۷
 بسرک ۳۵۶
 بسرک فندرسک ۴۲۰
 پشت ساری طالش ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۷
 پشتکوه ۷۸۱، ۷۵۸، ۷۵۷
 پشت کوه مقری ۳۶۲
 پشتنگ ۴۵۲
 بطربورغ ۴۳۶، ۳۸۶، ۳۱۷، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۶
 ۴۳۸، ۶۱۵، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۴
 بطربورغ ۶۹۱
 پل ابریشم ۱۱۲
 پل انجیل ۴۴۸
 پل خاتون ۸۲۸، ۷۸۱
 پل خدا آفرین ۶۴۵، ۶۴۴، ۲۲۲
 پل دلاک قم ۳۹
 پلشت ۱۰۱۸، ۱۰۴۸
 پل مالان ۳۹۳
 پل نقره ۸۷۵، ۴۴۸، ۴۴۷، ۳۹۳، ۳۲۸
 پناه آبادشوشی ۲۲۳
 پنبک ۳۱۸، ۳۱۵، ۳۱۳، ۳۰۳، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۱
 ۶۱۷
 پنجاب ۹۰۸، ۶۹۶، ۲۷۷
 پیر بازار ۲۲۷
 پیرشهباز ۴۸۸
 پیشاور ۹۴۱، ۹۰۸، ۶۹۶، ۴۹۹، ۴۹۸، ۷۳
 تانار ۱۸۸
 تانارستان ۴۰۰
 تالین ۲۲۶

بلیاس ۳۳۰
 بلخ ۹۷۴، ۷۷۶، ۷۶۶، ۷۵۲، ۴۶۴، ۷۴۳، ۴۶۴، ۱۴
 بلوچستان ۶۰۵، ۴۹۹، ۴۷۹، ۲۷۶، ۲۱۹، ۳۸
 ۶۹۶، ۷۶۷، ۷۹۳، ۱۰۲۲، ۱۰۸۷
 بلیس ۵۳۸
 بم ۸۴۸، ۸۴۵، ۶۸۴، ۶۸۱، ۲۱۹، ۳۸، ۱۵
 بمبئی ۶۱۳، ۳۵۵، ۲۹۱، ۲۸۴، ۱۹۸
 بنادر ۹۱۲، ۸۵۵، ۸۴۵، ۸۴۴
 بندی ۱۱۴۲، ۷۲۳، ۷۲۱، ۱۵۱، ۱۵۰، ۳۵، ۳۴
 ۱۱۴۳
 بندر انزلی ۱۴
 بندر بمبئی ۷۶۹، ۷۶۷
 بندر ریگ ۳۸، ۳۷
 بندر عباسی ۲۷۷، ۱۲۸، ۱۵
 بندر مغویه فارس ۵۶۹
 بند مرو ۲۸۰، ۲۱۴
 بوانات ۸۴۸، ۸۶
 بوشهر ۱۲۹
 بولانلوق ۵۳۷
 بومهن ۱۱۶۴
 بهاآباد ۷۹۱
 بهبهان ۷۴۵، ۷۴۲، ۹۷، ۱۵
 بهرام ۷۴۳
 بیابانک ۷۹۳
 بیاضی (باغ) ۸۰۳
 بیت الله الحرام ۵۲۲، ۵۲۱، ۴۵۵، ۳۰۰، ۱۱۹
 ۵۷۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۹۲۴، ۹۹۳، ۹۹۶، ۹۹۷
 ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷
 ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۴۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰
 ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۷
 بیت المقدس ۱۰۳۸
 بیرجند ۱۴
 بیوک کندی ۳۰۳

تفرش..... ۲۷۳
تفلیس..... ۱۴، ۲۶، ۴۰، ۴۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۹،
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۵،
۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۲،
۳۱۷، ۳۳۶، ۳۵۹، ۴۰۴، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۶، ۵۰۱،
۵۷۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶،
۶۲۹، ۶۲۹، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۸، ۷۰۱، ۷۰۴،
۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۷۵، ۷۸۰، ۸۵۳،
۱۰۴۹، ۱۰۰۴
تگه..... ۳۰۷
تل بنگیان..... ۴۴۷، ۴۴۸
تله..... ۱۹۳
تنکابن..... ۱۴
تنگقوت..... ۱۹
توپراق قلعه..... ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۵۹، ۵۶۰،
۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴
توران..... ۵۱، ۶۹، ۷۱، ۳۷۷، ۴۶۶، ۷۵۰، ۷۹۶، ۸۳۱،
۸۷۷، ۹۴۱
توران نشین..... ۸۰۵
توره..... ۵۶۱
تون..... ۱۴، ۴۴۷، ۴۹۰، ۷۲۰، ۷۹۹
تویسرکان..... ۱۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۳، ۶۲۳، ۶۶۳، ۷۶۱، ۷۹۲،
۹۵۲، ۹۸۳، ۱۰۳۸، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶
تویسرکان عراق..... ۱۱۰۱
تیج..... ۱۵
جایلق..... ۲۹۹، ۳۵۶، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۶۹
جاجرم..... ۱۴، ۱۰۶، ۲۹۹، ۳۵۶، ۴۸۶، ۴۱۳
جاجرود..... ۱۵۲
جار..... ۱۹۳
جام..... ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۹،
۶۰۷، ۶۰۸، ۶۳۱، ۶۳۳، ۷۱۹، ۷۶۶، ۸۲۵، ۸۳۲،
۸۳۳
جامع ایروان..... ۶۵۷

تالین قلعه..... ۲۴۰
تبادگان..... ۷۵۸، ۷۵۷
تبریز..... ۱۴، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۹، ۱۰۵،
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۹۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱،
۲۵۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۳۲۵، ۳۴۹، ۳۵۸، ۴۵۶،
۵۲۴، ۵۲۳، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۴، ۶۰۲، ۶۱۳،
۶۲۰، ۶۳۰، ۶۴۶، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۵۹،
۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۹، ۶۹۰، ۶۹۱،
۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۷،
۷۴۰، ۷۷۵، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۶، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۵۴،
۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۸۰، ۹۳۳،
۹۳۸، ۹۸۸، ۱۰۴۵، ۱۰۶۵، ۱۰۶۷، ۱۰۷۵،
۱۰۸۰، ۱۰۹۱، ۱۱۰۵، ۱۱۱۰
تپه اصلاندوز..... ۳۴۸
تخت پولاد..... ۹۲۱، ۹۱۵
تخت طاووس..... ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶
تخت قاجار شیراز..... ۱۰۱
تربت..... ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۴، ۷۱۸،
۸۰۰، ۸۰۵، ۸۱۵، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶
تربت حیدریه..... ۱۴، ۱۶۳، ۳۷۱، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۸۴،
۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۱۵، ۵۱۶،
۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۶۳، ۷۲۰، ۸۰۳، ۸۱۲، ۸۳۳،
۸۳۴، ۸۳۷، ۸۳۹، ۹۰۷، ۱۰۸۵
تربت شیخ جام..... ۴۲۸، ۴۴۷، ۵۱۶
ترشیز..... ۱۴، ۱۶۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶،
۴۳۷، ۴۹۳، ۶۹۴، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۸۴، ۷۹۹، ۸۰۰،
۸۰۱، ۸۰۲، ۸۱۳، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۶۴، ۸۶۷، ۹۰۰،
۹۹۲، ۱۰۹۳، ۱۱۳۸
ترکستان..... ۳۵۳، ۵۵۳، ۷۸۱، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۸۷، ۸۹۸،
۱۰۸۷
ترکمان..... ۴۹۲، ۵۲۹
ترکمان جای..... ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۶، ۶۸۱، ۷۰۰
ترکمانیه..... ۴۹۰

چشمه گاماسا (گاماساب) ۸۱۱	جامیش وان ۳۵۰، ۳۰۷
چکیر ۶۷۲	جبال بختیاری ۳۶
چلدو ۳۴۷	جبرئیل لو ۲۲۲
چمن آس پاس فارس ۳۸	جرفادقان ۱۰۶۷، ۱۴
چمن ارزمین ۸۳	جز ۷۳۶
چمن اوجان. ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،	جزایرات ۱۲۶
۲۳۶، ۲۵۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶،	جزیره سانتالینا ۴۳۸
۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۷۹۵، ۱۰۴۵	جزیره قشم ۳۷۸
چمن اهر ۶۲۸	جزیره هرموز ۱۵
چمن بیجین ۵۶۶	جستان ۵۶۷
چمن پارسبیج ۵۶۶	جفتو ۶۶۱
چمن بهجتین ۴۵۷	جلال آباد ۴۹۸
چمن پرنی تاز ۴۵۳	جلنای اصفهان ۳۵۱
چمن پرنی تاز غوریان ۶۳۲	جندق ۷۹۳، ۷۸۵، ۲۱۶
چمن خوش بیلاق ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۵۲۷،	جوزقان ۵۹۳
۵۲۹، ۵۳۱	جوشقان ۱۰۶۷، ۹۱۴، ۷۹۴
چمن دلاویز ۸۱۶	جولکای ایروان ۲۳۰
چمن دهکرد ۷۸۴	جوین ۵۳۰، ۱۴
چمن رادکان ۱۶۴، ۱۶۳	جهان ارغیان ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۴۴، ۴۸۵،
چمن سامان ارخی ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۴۲	۴۸۶، ۸۲۴
چمن سراب ۳۰۸	جهانگیریه ۳۰۹
چمن سلطان چوق ۳۹۳	جهرم ۸۷۶، ۱۵
چمن سلطانیه ۴۵، ۶۲، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۱۹۸، ۲۰۵،	جی ۸۹۸
۲۰۶، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳،	جیحون ۵۴۹
۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۳،	چارمحال ۷۸۳، ۷۳۱، ۱۰۵
۲۸۴، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۵،	چالدران ۵۶۰، ۵۳۵، ۵۳۴، ۵۲۱
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷،	چاله سپاه ۹۰
۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۳،	چچن ۶۲۸
۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۵، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۵،	چُخُور سعد ۶۱۹، ۱۱۶
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷،	چشمه شاپور ۷۴۲
۶۱۴، ۶۱۸	چشمه شاهی ۶۵۵
چمن سنگباران (گلباران) ۷۸۴	چشمه علی دامغان ۴۹۷، ۱۷۶، ۱۶۵، ۱۳۸
چمن سنگ بست ۶۳۲	چشمه علی ری ۸۷۶، ۱۱۳

- چمن صاین قلعه خمسه ۴۵۷
- چمن فیروز کوه ۳۹۰، ۳۸۹
- چمن قبله ۶۴۹، ۶۴۷
- چمن قرخ بلاغ ۲۰۴
- چمن قنقرا و لنگ ۴۵۵
- چمن قهقهه ۸۱۶
- چمن قهیز ۷۸۴، ۷۸۳
- چمن کالبوش ۸۷۳، ۳۹۵، ۳۸۸، ۳۵۶، ۱۷۶، ۱۳۸
- چمن گردان ۷۹۲
- چمن کمال آباد شهریار (کرج) .. ۳۳۱، ۳۰۲، ۳۰۱
- چمن کمره ۸۱۰، ۷۹۲، ۷۸۲، ۱۵۷
- چمن گلباران ۷۸۷، ۷۸۵، ۷۸۴
- چمن گلستان فرا باغ ۳۶۰
- چمن گندمان ۷۷۴، ۱۰۵، ۳۷، ۳۶
- چمن گوران ۳۴
- چمن گوگچه ۳۰۵
- چمن لار ۱۵۳
- چمن مرند ۶۵۱
- چمن مهربان ۶۵۵، ۶۵۳، ۶۵۱، ۶۴۸
- چمن میدان جوق ۵۰۹، ۴۸۶، ۳۹۵، ۳۹۴
- چمن نمکه ۳۹۲، ۳۹۱، ۱۳۵
- چمن هفت چشمه ۸۳۳
- چمن یام ۱۱۴
- چناران ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۷۹، ۳۷۱، ۷۱۷، ۷۱۹،
۷۵۷، ۷۵۸، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۱۹
- چنار راه دار ۷۴۲
- چناشک ۴۲۰
- چناقچی ۶۲۱، ۶۲۰، ۲۲۳
- چندر ۵۳۰، ۳۵۸
- چوبین (دولت آباد) ۹۸۳، ۶۹۸
- چورس ۲۸۵، ۲۸۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۳،
۶۵۴، ۶۵۶
- چوق باش ۳۶۳
- چولان ۲۳۱
- چهار باغ ۳۷۲
- چهارده کلاته دامغان ۸۸
- چهار دیوار قندهار ۴۹۹
- چهار محال اصفهان .. ۷۹، ۹۶، ۷۲۰، ۷۷۴، ۷۸۳،
۷۸۴، ۷۹۴، ۹۲۰
- چهری ۵۳۴
- چیچکتو ۲۶۶
- چین ۸۷۷، ۱۱۵۳، ۵۲۷
- حاجی بیک ۵۶۱
- حاجی ترخان ۱۱۶۲، ۴۵۶، ۳۳۹، ۳۵
- حاجی حمزه لو ۳۴۹
- حاجی قرا ۳۱۹
- حجاز ۸۳۶، ۱۰۷۴، ۲۷۶
- حر ۷۹
- حرم محترم رسول کرام (ص) ۱۰۴۷
- حرمین شریفین ۵۲۳
- حریر ۹۷۰، ۸۰۹، ۳۳۱، ۳۲۹
- حسینیه ۷۴۷
- حصار (فلک الافلاک) ۸۱۱
- حضرت معصومه (س) ۳۰۸، ۱۳۹
- حکاری ۵۷۰، ۵۶۹
- حلب ۵۲۳، ۳۴۴، ۱۸
- حماملو ۳۰۴، ۳۰۳
- حمام معمارباشی ۸۲۵
- حمزه چمنی ۶۲۰
- حوض بلور ۵۱۵
- حویزه ۱۵
- حیدر آباد ۷۶۸، ۲۷۷
- حیدری خانه شیراز ۱۴۷
- خار ۵۳
- خاک علی ۵۸
- خاباز ۵۶۴

[illegible]

- دارالسلطنه هرات ۱۷۲
- دارالعباده یزد. ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۱۸، ۳۹۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۷۲
- دارالعلم شیراز ۱۹، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۶۲، ۷۰، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۰۱، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۸۵، ۴۶۹، ۵۳۲، ۵۴۷، ۵۹۲، ۶۳۳
- دارالقرار قندهار ۷۳، ۲۱۵
- دارالمرز طبرستان ۳۵۶، ۳۸۹، ۵۳۰، ۶۰۳، ۱۰۳۷، ۱۰۷۸
- دارالمرز طبرستانات ۱۴۹، ۴۰۵، ۱۱۳۵
- دارالمرز مازندران ۳۹۲، ۴۷۰، ۱۰۱۶، ۱۰۳۷، ۱۰۵۲، ۱۱۳۸، ۱۱۵۷
- دارالملک اسلامبول ۴۰۴، ۵۲۴، ۵۳۹
- دارالملک ایران ۶۱۳
- دارالملک ری ۶۰۱
- دارالملک لندن ۳۳۲، ۵۲۰، ۶۱۳
- دارالمؤمنین کاشان ۲۷۵، ۳۱۹، ۵۱۱
- داغستان ۱۳، ۴۰، ۶۲، ۸۷، ۱۹۱، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۶۳، ۴۳۹، ۶۰۲، ۶۲۸
- داغستانات ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۵۸
- دامان کوه ۲۱۰
- دامغان ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۱۱۳، ۲۷۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۲۰، ۴۴۵، ۴۸۱، ۵۱۶، ۶۱۰، ۶۲۹، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۸۵، ۸۳۰، ۸۳۵
- دانمارق (دانمارک) ۴۳۷
- دجله ۱۳، ۷۴۳، ۷۴۶
- دخمه کیخسرو ۱۷
- درب عراق ۴۴۸
- درب قندهار ۴۴۸
- درب قوطی جای ۴۴۸
- دربند ۱۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۶۳
- درجین ۸۹، ۱۴
- درعیه ۱۶۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۵۲۴
- دروازه خواجه ۹۲۲
- دروازه درب خوش ۴۴۸
- دروازه طوقچی ۹۲۲
- دروازه عبدالعظیم ۱۲۱
- دروازه عراق ۱۲۰، ۳۳۴، ۷۰۱
- دروازه کازرون شیراز ۸۹۱
- دروازه مشهد ۴۸۹
- دره بام ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲
- دره جز ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۴، ۷۵۷، ۷۵۸، ۸۴۲، ۹۰۶
- دره چچک ۶۲۰
- دره دزگرگر ۶۵۸
- دریای بصره ۱۴
- دریای خزر ۱۴، ۳۵، ۲۲۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۶۷۶
- دریای سانت جارج ۱۲۵
- دریای سند ۲۷۷
- دریای محیط ۴۳۸
- دریای نارث حیل ۱۲۵
- دریای هند ۱۵
- دریای هندوستان ۱۳، ۲۷۵
- دزفول ۱۵، ۸۷، ۹۱۲
- دز میزان ۴۳۳، ۴۳۴
- دشت ۱۰۸۰
- دشت اتک ۴۱۹، ۷۶۵
- دشت ارزن ۷۴۲
- دشت ترکمان ۲۴، ۶۶، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۸۹، ۴۶۳، ۸۰۶، ۹۹۲، ۱۰۸۰
- دشت تکه ۲۲۷
- دشت خزر ۶۴۲
- دشت خوارزم ۴۶۳، ۵۲۹

رامهرمز ۹۱۲، ۷۴۶، ۱۵
 راور ۷۹۰، ۷۷۰
 راهبر ۱۰۴۲
 رباط سفید ۶۹۴، ۶۹۳
 رباط شمس ۶۸۳
 رباط شمش ۸۵۰
 رباط کافر قلعه ۸۸۵، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۰
 رباط کوسویه ۴۸۳
 رحمت آباد ۶۶۱
 رشت ۲۲۷، ۲۲۶، ۱۹۰، ۱۴۰، ۶۲، ۴۸، ۳۵، ۱۴، ۵۱۹
 رفسنجان ۱۰۰۶
 رواندوز ۸۱۰، ۸۰۹، ۸۰۸
 رود ارس ۷۸۹، ۷۸۶، ۶۴۴، ۶۲۹، ۶۲۸
 رود انجیل ۴۴۸
 رود پرس ۱۸۹
 رود جیحون ۸۶۲، ۸۴۲، ۷۸۹، ۷۶۶، ۲۰، ۱۳
 رودخانه اتک ۲۸، ۲۴
 رودخانه بالهارود ۶۷۲
 رودخانه تتر ۲۲۹، ۲۲۸
 رودخانه توید ۱۲۵
 رودخانه جاجرود ۵۷۹، ۱۳۹
 رودخانه زنگی ۲۰۰
 رودخانه زیوه ۳۶۷، ۳۶۱
 رودخانه سیروان ۳۳۰
 رودخانه طویل شامی ۶۲۳
 رودخانه قواسوی ۶۷۲
 رودخانه کپنک جای ۳۶۲
 رودخانه کُر ۳۱۵، ۲۳۷، ۴۵
 رودخانه کرج ۹۹۹، ۵۷۹، ۳۴۲
 رودخانه حمزه چمن ۳۶۲
 رودخانه خیرآباد ۷۴۵

دشتستانان ۸۴۴، ۳۷
 دشت قیچاق ۳۷۵، ۲۱۳، ۱۷۵
 دشت کربلا ۳۵۰، ۱۵۲
 دشت گرگان ۶۴۳، ۴۲۰، ۳۹۵، ۳۶۹، ۳۵۶، ۶۶، ۲۱
 دکن ۱۲۹
 دلف آباد ۴۱۱
 دلوپاش ۵۶۲
 دلو عباس ۵۴۳، ۳۴۴
 دماوند ۱۱۲۰، ۸۵۵، ۱۵۲، ۹۷، ۱۴
 دنیلی (روستا) ۱۱۶
 دوداغ ۲۱۱
 دوگنبدان ۷۴۵
 دولاب ۹۰۲، ۱۰۶، ۴۸
 دولت آباد کزاز ۱۱۴۷
 دولت آباد ملایر ۹۸۳، ۷۹۲
 دولت آباد هرات ۴۲۷
 دمخوارقان ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۴، ۶۶۱، ۶۲۸، ۷۱۴
 دهکرد ۷۹۴، ۷۹۰، ۷۸۸، ۷۸۷
 دیار افغان ۱۳۷
 دیار بکر ۵۴۱، ۵۳۷، ۲۰
 دیار نجد ۵۲۳
 دیاوین ۵۶۱، ۵۳۸
 دیرجات ۱۲۸
 دیرکاج ۷۳۶
 دیزج ۴۵۷
 دیلم ۷۰۳
 ذرنج ۱۵
 ذلف آباد ۴۱۲، ۴۱۱
 رادکان ۷۵۸، ۷۵۷، ۷۱۷، ۴۴۴، ۴۳۱، ۴۲۲، ۴۱۳، ۸۲۰، ۸۱۹
 راز ۴۹۵، ۴۹۴
 راس الحد بابان ۳۲۹

۷۵۱، ۷۴۰، ۷۳۱، ۷۲۴، ۷۲۱، ۷۱۶، ۷۱۵، ۷۱۴	رودخانه سند..... ۹۰۸
۸۴۱، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۸۶، ۸۹۹، ۹۰۱	رود دجله..... ۳۴۵
۹۰۴، ۹۱۱، ۹۱۷، ۹۳۸، ۹۵۳، ۹۶۶، ۹۷۰، ۹۸۶	رود زنگی..... ۶۴۵
۹۹۲، ۹۷۰، ۱۰۶۶، ۱۱۵۹	رود سیروان..... ۲۵۳
روضه مطهره حضرت رضا علیه التحیه	رودشت اصفهان..... ۳۶
والثناء..... ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۷۹، ۵۲۹، ۱۰۱۸	رود طزن..... ۷۵۷، ۴۷۵، ۳۰۷، ۲۲۸، ۲۲۷
روضه مطهره حضرت معصومه عروضا مطهره	رود گرگان..... ۳۶۹، ۳۵۶، ۱۷۶، ۳۹، ۲۸، ۲۴
بضعة احمدی	رود مرغاب..... ۴۴۹
روضه [حضرت] عبدالعظیم. ۸۷۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۶	رودهری..... ۴۸۳
روضه مطهره بضعة جناب احمدی .. ۵۱۱، ۷۸۲	روس ۱۳، ۱۸، ۳۵، ۱۸۶، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۳
روم ۱۸، ۱۱۶، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲	۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۶۱
۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۳	۳۹۸، ۴۰۱، ۴۴۱، ۴۶۵، ۴۷۶، ۵۱۳، ۶۰۰، ۶۰۱
۲۹۴، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۶۸، ۳۷۷، ۴۰۷	۶۱۲، ۶۲۵، ۶۳۰، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸
۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۱۱، ۵۲۱	۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۸، ۷۰۰، ۷۲۴، ۷۴۰
۵۲۳، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۶۱	۷۷۰، ۷۷۹، ۸۵۳، ۸۶۹، ۸۸۶، ۹۰۰، ۹۰۵، ۹۳۲
۵۶۴، ۵۶۵، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۴۵، ۸۰۸، ۸۴۰، ۸۷۷	۹۳۸، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۵، ۱۰۳۷
۸۸۷، ۹۰۵، ۹۱۸، ۹۳۲، ۹۳۸، ۹۴۰، ۹۷۱، ۹۷۲	۱۱۰۰، ۱۱۶۲، ۱۱۶۴
۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۵، ۹۹۲، ۹۹۹، ۱۰۱۰، ۱۰۴۳	روسیه. ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹
۱۰۶۲، ۱۰۷۱، ۱۰۸۴، ۱۱۰۰	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴
رومیه..... ۱۰۷۶	۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹
رونه..... ۳۰۷	۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹
روبین دژ..... ۱۰۷۹	۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۰
ری. ۲۰، ۲۲، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۷۷، ۲۱۲، ۲۳۳	۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۴
۵۱۱، ۶۰۱، ۶۱۰، ۶۶۴، ۷۱۷، ۷۵۲، ۷۸۲، ۸۷۶	۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹
۸۹۸، ۸۹۹، ۱۰۱۰، ۱۰۵۶، ۱۱۱۵، ۱۱۴۲	۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۶
ریجزو..... ۳۳۲	۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷
زابلیستان..... ۱۰۲۱، ۲۱۷، ۱۸۴، ۱۱۴، ۱۱۵	۳۷۱، ۴۰۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۵۰۱، ۶۰۰، ۶۰۲
زاوه..... ۸۳۴، ۸۳۳	۶۱۲، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۴۳
زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم..... ۵۳، ۶۴	۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳
زاینده رود..... ۹۱۹	۶۵۴، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴
زحلش..... ۱۹۲	۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴
زرباطیه..... ۵۶۷	۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۰، ۶۹۱
زردکوه بختیاری..... ۷۸۷	۶۹۲، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۲

- ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۴۲۲، ۵۳۰،
 ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۶، ۷۹۷،
 ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۶۴، ۱۰۶۶
 سجاس رود خمه ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۶
 سجستان ۱۴، ۱۵
 سد دولت ۷۴۶
 سدره ۳۶۲
 سدیر ۱۰۱۰
 سراب ۵۶، ۵۹، ۸۰، ۸۱، ۲۱۴، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸
 ۶۵۳، ۶۵۵، ۷۴۳
 سراب بهرام ۷۴۳
 سر اسکند هشترو ۶۷۰
 سرینده ۲۷۳
 سرجام خواف ۴۲۶، ۶۰۷، ۸۳۵
 سرچشمه بادغیس ۶۳۲
 سرچم ۳۵۹
 سرخس ۲۲۷، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۰۷، ۶۰۸
 ۶۳۳، ۷۶۶، ۷۸۱، ۸۲۱، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷،
 ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۴۲، ۸۶۰، ۸۶۱
 ۸۶۲، ۱۰۷۶
 سردارآباد ۶۴۴، ۶۵۵، ۶۵۷
 سردارآباد ایروان ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۵، ۶۵۶
 سردسیرات کرمان ۸۴۵
 سردشت ۳۲۹، ۳۳۰
 سرشکی ۲۵۸
 سَرَمَن رَای ۵۴۳
 سرخنجان ۲۸۵
 سر نطنز ۱۵۷
 سروستان ۸۴۶
 سروایت ۷۹۷، ۸۲۴
 سعادت آباد ۹۲۰
 سفید ۷۴۳
 سلدوز ۵۵، ۸۳، ۳۳۸، ۶۶۱
- ۸۹۸ زرقان
 ۲۸۹، ۱۵ زرنده
 ۲۳۰ زگم
 ۳۰۵ زگن
 ۴۴۱، ۴۰۶، ۳۲۶، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۴۸، ۱۴، ۴۱ زنجان
 ۶۶۳، ۶۶۶، ۷۷۲
 ۷۸۷ زنده رود
 ۸۷۷ زنگ
 ۵۳۶ زنگ زور
 ۷۸۶ زنگی
 ۴۲۸، ۶۲۲ زور آباد
 ۶۷۳ زوند
 ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۵، ۵۰۵، ۹۷۰ زهاب
 ۱۵۰ زیار
 ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹ سارواصلان
 ۹۱، ۹۰ ساروق
 ۲۴، ۲۶، ۳۵، ۱۷۶، ۴۷۰، ۱۰۷۹ ساری
 ۶۷۲ ساری قمش
 ۳۷۸ ساکن جزایر (خلیج) فارس
 ۲۵۸، ۳۰۶، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۵۱، ۶۵۲، ۹۳۸ سالیان
 ۴۶۹ سامان پنج فال
 ۴۱۵ ساواشی فیروزکوه
 ۸۰۹، ۶۰۱ ساوجبلاغ
 ۹۹۸ ساوجبلاغ قزوین
 ۳۳۰ ساوجبلاغ مکری
 ۴۸۴ ساور
 ۷۷۲، ۶۶۳، ۶۵۱، ۴۷۶، ۴۶۵، ۴۱۲، ۲۸۹ ساوه
 ۸۸۷، ۹۰۶
 ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۶۳۱، ۸۰۳، ۹۴۲ سبزار
 ۴۴۸، ۱۴ سبزاره
 ۴۸۱ سبزاری
 ۸۹۶ سبزمیدان
 ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۱۱، ۷۳، ۲۶، ۱۴ سبزوآر

سویڈ ۱۸۸، ۱۸۹	سلطان آباد ترشیز. ۳۰۲، ۴۲۵، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۲
سهلان ۴۵۶	۸۰۳
سیاوش دز ۷۷۸	سلطان آباد کزاز ۱۴، ۶۸۹، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۹۲۵
سیبر ۱۸۶، ۳۳۶	۱۰۲۲، ۱۰۶۶
سیروان ۵۳۹	سلطان حصارى ۳۴۷
سیستان... ۱۵، ۳۸، ۷۸، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹	سلطان میدان ۷۹۸، ۷۹۷، ۷۹۶
۴۷۹، ۴۸۲، ۶۰۵، ۶۸۱، ۶۸۴، ۷۷۰، ۱۰۲۱	سلطانیہ ۳۴، ۱۹۴، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۱۴، ۴۱۹، ۴۲۴
۱۰۹۴	۴۲۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۵۸، ۵۹۱، ۵۹۴
سیلاخور ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۷، ۹۰، ۱۵۷، ۲۹۹، ۷۶۱	سلطانیہ چمن ۴۴۰، ۴۱۸
۸۱۲، ۱۰۴۰	سلماس... ۸۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۵۳۴، ۵۶۰
شاده ۲۶۶	۵۶۱، ۵۶۹، ۶۵۸، ۶۶۱، ۱۰۹۷
شام ۱۸، ۳۴۴، ۵۲۴	سلیمانیہ ۱۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۷۴
شاهجراخ ۱۰۱	۵۴۱، ۵۴۲، ۹۷۰، ۹۹۹
شَبَرغان ۷۶۶	سلیمانیہ کرج ۵۵۹، ۵۰۶
شراه ۲۷۳	سمرقند ۴۰۰
شروان ۴۱	سمنان... ۱۴، ۳۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۳
شُرور ۲۸۵، ۳۱۳، ۶۷۲	۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۷۲، ۳۱۳، ۴۲۰، ۴۸۱، ۴۹۷
شریف آباد ۶۰۷	۵۱۶، ۶۰۱، ۶۱۰، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۸۸، ۸۳۰، ۸۳۵
شعبِ بَوَان ۷۴۳	۸۶۹، ۹۸۰، ۱۰۰۲، ۱۱۵۵
شکار پور پنجاب ۲۷۵، ۴۹۹	سمیرم ۳۷، ۱۴۸، ۷۳۴
شکّی ۱۴، ۴۱، ۲۶۲، ۳۱۵، ۳۳۶، ۳۶۳، ۶۲۰، ۶۲۳	سنا ۲۴۵
۶۲۹، ۶۴۴	سند... ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۰۹، ۶۹۵
شکیان ۲۶۶، ۴۲۷، ۴۵۲، ۴۴۷	۶۹۷، ۷۵۱، ۷۶۷، ۷۶۸، ۸۰۸، ۹۰۸، ۱۰۲۲
شماخی ۱۴	سندر ۳۵۸، ۵۳۰
شمران... ۷۱۵، ۷۲۲، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۴۴	سنقر ۲۵۱، ۱۱۶۲، ۷۸۷، ۱۰۷۷
۱۱۵۵	سنگان ۸۳۳، ۸۳۴
شمس الدینلو ۳۶۲	سنگ بست جام ۴۴۵
شمکور ۲۲۹، ۲۳۰، ۶۲۲، ۶۲۵	سنگر... ۲۰۴، ۲۰۸، ۵۳۴، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۱۹
شوره گل ۲۲۶، ۳۰۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۶۱۹	سنگ شیر ۷۴۴
شورین ۷۳۵	سنندج... ۱۵، ۲۳۲، ۴۴۲، ۵۳۹، ۱۱۴۵
شوش ۱۴	سوغانجوق ۱۱۵
شوشتر... ۱۵، ۸۷، ۱۵۸، ۳۰۰، ۶۱۰، ۷۴۵، ۷۴۶	سوغانلق... ۳۰۳، ۳۰۵
۹۱۲، ۹۷۴	سوهانک ۷۲۲

۹۲۴..... صحن مقدّس	۱۱۵۴، ۱۰۴۵، ۶۲۰، ۶۱، ۴۲
۲۰۵..... صدرک ایروان	شوشی ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۶۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۸،
۸۲۴، ۴۸۷، ۴۸۵..... صغی آباد	۲۴۹، ۲۵۷، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۱۰۴۵،
۶۵۹، ۶۵۸..... صوفیان	۱۱۵۴
۱۰۱۹..... صولجان	شولستانات ۱۰۹۰.....
۷۴۳..... ضیمران	شولکستان آباده ۷۳۷.....
۱۱۳۷، ۵۱۹..... طارم	شهر بابک ۸۴۸، ۸۴۶.....
۸۲۰..... طاس نیه	شهر بند ۶۴۲.....
۹۷۴، ۵۴۳، ۲۵۳، ۲۵۲... طاق گرای کرمانشاهان	شهر حیدر آباد ۲۷۶.....
طالش ۳۰۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۳۹، ۶۰۰، ۶۱۸، ۶۲۱،	شهرزور ۱۵، ۲۳۱، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۱،
۷۸۰، ۷۷۹، ۱۰۴۷	۲۸۱، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱،
طالقان ۹۸۳، ۱۴۹.....	۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۶۸، ۴۳۳، ۵۰۵، ۵۲۶، ۵۳۹،
طبرستان ۲۷، ۷۰، ۱۳۰، ۱۶۶، ۲۷۲، ۵۱۰، ۶۴۳،	۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۸، ۵۶۷، ۵۷۴، ۹۷۰
۱۱۵۹، ۱۰۶۶، ۸۵۴، ۷۹۴، ۷۳۵، ۶۶۳	شهر موش ۵۳۸.....
طبرستانات ۱۳، ۱۴، ۱۰۷۹، ۸۵۴، ۸۷۱، ۹۲۲	شهر نو ۵۲۹، ۵۱۶.....
طیس ۱۴، ۹۵، ۳۷۶، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۹۰، ۴۹۶،	شهر یار ۵۷۹، ۴۸.....
۵۱۷، ۵۱۸، ۵۹۳، ۷۲۰، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۹،	شیراز ۱۵، ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۸۶،
۸۷۳	۹۷، ۱۰۱، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۵۵، ۵۲۹، ۵۴۸، ۵۴۷،
طرفان ۳۵۳.....	۵۸۸، ۵۸۳، ۶۸۳، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹،
طوالش ۶۶۴، ۶۲۹، ۵۰۲، ۵۰۱، ۴۶۴، ۳۱۰.....	۷۴۲، ۷۵۱، ۷۶۹، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۰،
طوس ۹۸۸، ۳۸۷، ۱۴.....	۸۷۲، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۸، ۹۳۱، ۹۳۷،
طوبله شامی اهر ۶۳۲، ۶۲۸.....	۹۵۳، ۱۰۴۱، ۱۰۴۸، ۱۰۵۷، ۱۰۶۴، ۱۰۶۸،
طهران ۱۴، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۸، ۵۳، ۹۴، ۱۰۶،	۱۰۷۳، ۱۰۸۵، ۱۰۸۹، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۱۴۰،
۱۳۷، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۷۳، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۲۹،	۱۱۵۷
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۹۴، ۴۵۵، ۵۰۶، ۵۱۵،	شیروان ۸۷، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۲، ۳۳۶، ۳۶۳،
۵۱۸، ۵۹۴، ۶۴۶، ۶۵۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۹،	۴۳۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۶۱۸، ۶۲۰،
۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۹،	۶۲۲، ۶۲۹، ۶۴۴، ۸۱۹
۷۱۵، ۷۱۹، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۹،	شیروانات ۱۳، ۱۴، ۲۲۳، ۲۳۲، ۳۳۹، ۶۱۲، ۶۶۴،
۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۸۰،	۷۸۰
۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۹، ۸۳۱،	شیز ۹۸.....
۸۳۵، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۳،	صاین قلعه صاین قلعه افشار ۳۳۸، ۶۶۶.....
۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۷، ۸۹۵، ۹۰۰،	صحرای گرگان ۳۷۱.....
۹۰۲، ۹۰۳، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۵، ۹۳۲،	صحرای مغان ۳۱۳، ۳۶۲، ۶۷۲.....

عقدا..... ۷۷۴، ۷۷۲	۹۳۳، ۹۳۷، ۹۵۳، ۹۵۵، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۱
علی آباد..... ۱۰۳۱، ۹۲۴، ۷۵۰	۹۸۲، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰
علی بلاغ دامغان..... ۳۹۶، ۳۹۱، ۳۹۰، ۱۱۳	۱۰۲۲، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰
علی شاه عوض شهریار..... ۵۳	۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳
علی شکر..... ۲۲۶، ۱۵۶، ۸۹	۱۰۵۵، ۱۰۶۰، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳
عمارت بلور..... ۵۱۵	۱۰۸۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲
عمارت تخت جمشید..... ۸۷۶	۱۱۰۳، ۱۱۰۶، ۱۱۱۳، ۱۱۲۵، ۱۱۳۴، ۱۱۵۳
عمارت چشمه علی دامغان..... ۹۰۱	۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۹، ۱۱۶۴
عمارت دلگشا..... ۳۵۳	طیسوج..... ۶۵۸
عمارت سرچشمه فین..... ۷۳۶	عادل جواز..... ۵۳۸
عمارت (سعادت آباد)..... ۹۱۴	عباس آباد... ۹۱۱، ۷۶۴، ۶۵۵، ۶۵۲، ۶۵۰، ۶۴۸
عمارت سلیمانیة کرج... ۶۱۴، ۵۱۵، ۵۱۴، ۳۷۶	عتبات عالیات... ۸۵۵، ۷۸۵، ۷۶۴، ۷۱۵، ۴۰۶
۶۴۵	۹۱۸، ۹۳۷، ۹۷۷، ۹۹۲، ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۳۷
عمارت قزل اوطاق..... ۹۲۰	۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۷۷، ۱۰۸۴
عمارت قصر قاجار..... ۳۸۸، ۱۰۱	۱۰۸۹، ۱۰۹۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۱۱۱، ۱۱۶۲
عمارت کلاه فرنگی..... ۴۶۱	۱۱۶۴
عمارت مبارکه گلستان..... ۵۵۹، ۵۸۴، ۳۳۳	عثمانی (کشور)..... ۶۷۲، ۵۸۷، ۴۷۶
عمارت هفت دست..... ۹۲۰	عراق بزرگ..... ۱۵۳
عمان..... ۹۴۰، ۸۸۸، ۷۷۵، ۵۴۹، ۳۰۹، ۱۵	عراق عجم... ۸۴، ۷۰، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۲۴، ۲۰، ۱۴
غرجستانات..... ۶۳۲	۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۹
غزنین..... ۷۷۶، ۱۴	۱۵۶، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۵۲
غوریان ۲۶۵..... ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۰۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۲۸	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۹، ۳۴۵، ۳۷۶، ۴۱۲، ۵۲۲
۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸	۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۶، ۶۰۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۹۷، ۶۹۸
۴۴۹، ۴۵۲، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۴	۶۹۹، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۴۱، ۷۶۰، ۷۷۴، ۷۸۲، ۷۸۳
۴۸۷، ۸۱۴، ۸۲۰، ۸۷۳، ۸۷۴، ۹۳۹، ۹۴۲	۸۱۰، ۸۶۱، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۸۹، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۴۰
فارج..... ۴۹۵، ۴۹۴	۹۸۶، ۹۸۷، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۳۸، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴
فارس ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹	۱۰۷۵، ۱۱۲۳، ۱۱۳۷، ۱۱۴۷، ۱۱۶۵
۴۰، ۴۵، ۵۲، ۶۰، ۷۰، ۷۷، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۷	عراق عرب..... ۷۵۳، ۳۶۸، ۳۳۴، ۲۷۴، ۲۵۶
۱۰۵، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰	عراقین عرب و عجم... ۵۶۶، ۲۹۵، ۲۵۲، ۲۵۱
۱۵۱، ۱۶۶، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۳	۸۶۹، ۸۷۲
۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۱	عربستان..... ۲۵۶
۳۲۲، ۳۴۰، ۳۷۶، ۴۶۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۲۴، ۵۳۲	عربستانات..... ۸۵۵
۵۳۳، ۵۴۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۹۶، ۶۱۰، ۶۹۷، ۷۳۱	عسکران..... ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۲۹، ۲۴۹، ۲۲۴

قاین ۸۱۴
 قاینات. ۹۵، ۱۷۲، ۶۹۳، ۸۱۳، ۷۹۱، ۸۲۸، ۸۷۳
 ۸۸۴
 قبه ۱۴، ۱۳۹، ۳۶۳، ۶۲۸
 قراباغ. ۴۲، ۶۲، ۱۱۶، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۳،
 ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۱۰،
 ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۱،
 ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۴۳۹، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۴،
 ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۶۴
 ۷۲۷، ۹۹۶، ۱۰۴۳
 قراباپای قراباغ ۶۵۲
 قراباپای نخجوان ۶۵۴
 قراتیه استرآباد ۶۵، ۶۶، ۱۷۶، ۳۴۵
 قراجه داغ. ۵۵، ۵۶، ۳۱۳، ۳۳۶، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۴۳،
 ۶۴۴، ۶۴۵، ۱۰۵۷، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۷۲
 قراحصار ۵۳۶
 قراداغ ۳۳۵
 قراسو ۵۳۷، ۶۴۴
 قراشیخ ۱۷۶
 قراقلخان ۳۱۷
 قراکلیسا ۳۶۴، ۵۶۱، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۲۰
 قراگوزلو ۶۰۱، ۶۰۴، ۱۰۶۱، ۱۰۹۳
 قرخ بلاغ ۲۰۹، ۲۱۰
 قره باغ ۱۸۴
 قریق ۱۸۸
 قزاق ۲۳۰، ۳۶۲
 قزلق ۴۰
 قزل رباط ۳۴۵
 قزوين. ۱۴، ۲۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۱۳۰، ۳۷۰، ۵۲۱،
 ۵۷۷، ۵۷۸، ۶۶۲، ۶۶۵، ۷۳۴، ۷۷۲، ۸۰۷، ۹۷۴،
 ۹۸۳، ۹۸۹، ۹۸۳، ۱۰۰۰، ۱۰۲۷، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲،
 ۱۰۳۹، ۱۰۶۳، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹
 ۱۱۵۷، ۱۱۶۵

۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۷۰، ۷۸۳،
 ۷۸۶، ۷۹۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۳،
 ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۱۲، ۹۱۳،
 ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۳۱، ۹۴۰، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۹۰،
 ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۴۱، ۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸،
 ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰،
 ۱۰۹۱، ۱۱۳۵، ۱۱۵۵، ۱۱۵۷، ۱۱۶۴
 قزایاب ۲۶۶، ۹۴۱
 قرانسه. ۱۴۳، ۱۹۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۹،
 ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱،
 ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۵۹، ۳۶۸، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸،
 ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۲۰، ۵۴۰، ۶۶۷
 قراه. ۱۴، ۷۳، ۱۱۸، ۲۶۶، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۸،
 ۶۳۱، ۷۷۶، ۸۰۳، ۸۳۶، ۹۴۲
 قراهی ۴۸۱
 قرنگ. ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۸، ۲۴۴، ۴۰۲، ۴۰۷،
 ۴۳۷، ۴۷۷، ۵۶۴، ۶۶۸، ۸۷۱، ۸۷۷، ۹۳۲، ۹۷۱
 قزهادآباد ۱۰۶۹
 قزیدن ۷۲۰، ۷۳۱
 قسا ۱۵، ۸۴۵، ۸۴۶
 قشاقویه ۷۳۶
 قندر سک ۲۱، ۳۵۶، ۴۲۰
 قومن ۱۴
 قهلان ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴
 قزوزآباد ۸۹۰
 قزوزکوه ۱۰۶، ۳۸۸، ۳۹۶، ۴۸۴، ۴۸۷، ۹۷۱
 قزین ۳۷۹، ۵۱۱
 قزوخور ۷۵۸
 قارص. ۱۱۴، ۲۰۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۴، ۳۱۳، ۳۲۴،
 ۵۶۰
 قامل ۳۵۳
 قانجی ۴۲۰
 قانلانکوه ۲۳۰

- قشلاق مغان ۱۹۱
- قصرالدشت ۳۶
- قصر سلطانیه ۴۵۹
- قصر قاجار ۱۰۵۵، ۱۵۹، ۱۵۲
- قصر کاوس ۱۰۴۴، ۵۷۹
- قطیف ۳۰۹
- قفقاز ۲۶۲، ۳۶۳، ۴۳۹، ۴۵۶، ۵۴۹، ۵۷۵، ۶۷۳، ۸۵۳
- قلعه باغ نظر ارک کرمان ۸۴۹
- قلعه باغین کرمان ۸۶۵، ۶۸۲
- قلعه بام ۴۸۷
- قلعه بم ۱۱۶۱، ۶۸۱، ۲۱۶، ۳۹
- قلعه ترناوت ۲۲۵، ۲۲۴
- قلعه جات گروس ۶۲۱
- قلعه جامیش وان ۳۰۶
- قلعه دز آشوب شمیران ۱۱۵۵، ۱۵۹
- قلعه دوغ آباد من قری محولات ۴۹۰
- قلعه دولت آباد ۸۳۴، ۸۳۳، ۴۳۱، ۴۲۶
- قلعه رادکان ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۳
- قلعه رویین (نهاوند) ۹۸۷، ۶۹۸
- قلعه سلاسل ۷۴۶
- قلعه سنگ ۵۳۶
- قلعه شهرنو ۵۲۸
- قلعه شیخ آوین ۳۱۹
- قلعه طالبین ۶۴۴
- قلعه عباس آباد ۶۵۹، ۶۵۴، ۶۵۱، ۶۴۹، ۶۴۸
- ۶۷۵، ۶۷۲
- قلعه علی شاه عوض ۴۸
- قلعه عمارت ۴۲۳
- قلعه کله سن ۲۳۷
- قلعه کوی ۵۷۴
- قلعه لری ۶۲۳
- قلعه مازان ۳۹۱، ۳۸۹
- قلعه مبارک آباد آق قلعه ۲۱
- قلعه محمد آباد ۷۹۸، ۷۵۸
- قلعه نظاره ۶۵۲
- قلعه نو ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰
- قلعه جفری ۷۵۸
- قلعه چناران ۱۶۴
- قلعه زنگ زور ۵۳۵
- قلعه میژ موش ۵۳۷
- قله مرق ۳۵۳
- قله البرز ۵۷۹
- قم ۱۴، ۳۵، ۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۱۰، ۳۷۹، ۴۱۵، ۴۶۸، ۵۶۸، ۵۸۳، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۹۷، ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۸۷، ۷۹۴، ۷۸۲، ۷۷۲، ۷۳۶، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۳۳، ۹۸۲، ۹۹۶، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۷۴، ۱۰۷۸، ۱۰۸۴، ۱۰۹۴، ۱۱۱۰، ۱۱۴۸، ۱۱۵۵
- قمرود ۷۳۶
- قمشه ۳۷، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۸۳، ۸۸۹، ۹۳۱
- ۱۰۶۳، ۱۰۸۴، ۱۱۳۵
- قندز ۱۴، ۲۴، ۴۱، ۹۵، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۷۲، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۹۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹
- ۵۱۴، ۶۰۵
- قندهار ۹۴۱، ۹۰۸، ۹۰۷، ۸۳۸، ۸۰۳، ۶۹۶
- قنقرا ولنگ ۵۵۹
- قوچان ۸۱۹، ۱۴
- قوشخانه ۴۹۵، ۴۹۴
- قهپایه ۸۲۰
- قهرود ۹۱۳
- قهستان قم ۴۱۶
- قهیز چار محال ۳۶
- قیر ۸۷۶
- کابل ۷۳، ۹۵، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۷۲، ۳۵۴، ۴۱۵، ۴۷۱

۲۵۴، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۶۸، ۴۱۳، ۴۳۱،
۴۵۷، ۴۵۸، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۸۷، ۶۰۳، ۶۱۶، ۷۴۵،
۸۰۹، ۱۰۲۱، ۱۱۴۵

کردستانات ۲۳۱
کردستان ایران ۶۰۶
کردستان روم ۸۰۸
گردمحل ۸۲۱
کردویه ۱۰۱۱، ۱۰۱۰
کرشک ۴۴۸
کرکوک ۲۳۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۱۶، ۳۴۴، ۵۰۵، ۵۴۱

۸۰۸، ۵۷۴

کرمان ۳۹
کرمان ۱۳ ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۳۶، ۳۸، ۹۰، ۱۳۹، ۱۸۳،
۱۸۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۴۶۶، ۵۵۳، ۶۸۱، ۶۸۲،
۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۶، ۷۳۴، ۷۳۹،
۷۵۱، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۷۹،
۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۹،
۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۵، ۸۷۰،
۸۷۲، ۸۹۰، ۹۱۳، ۹۳۱، ۹۴۰، ۹۷۰، ۹۷۹، ۹۸۰،
۹۹۵، ۱۰۰۶، ۱۰۴۲، ۱۰۵۴، ۱۰۶۱، ۱۰۶۶،
۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴، ۱۰۹۴، ۱۱۳۴، ۱۱۵۹

۱۱۶۱

کرمانشاهان ۱۵، ۲۳۱، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۲۶،
۴۲۲، ۵۰۵، ۷۳۳، ۷۴۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۸۲، ۸۱۱،
۸۶۹، ۸۷۲، ۹۱۷، ۹۳۸، ۹۷۴، ۱۰۰۹، ۱۰۶۲

۱۱۶۲، ۱۱۵۶

کرملو ۶۲۹
کرن ۷۳۸
کرد کرمانشاهان ۵۰۵، ۲۵۳
کرنی چای ۲۰۶
کراز ۱۴، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۷۳، ۱۰۴۰
کسگر ۱۴
کشمیر ۴۹۸، ۶۱۸، ۶۹۶، ۷۱۳، ۷۶۷، ۷۶۸، ۸۰۲

۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۴، ۶۹۵،
۶۹۶، ۷۵۰، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۸۹، ۸۳۸، ۹۰۷، ۹۰۸،
۹۴۱

کاخت ۳۴۷، ۱۹۱، ۴۰
کاخ فرهاد ۱۰۶۹
کاخ همایون ۹۸۷
کارنیل ۳۱۷، ۱۹۱، ۴۰
کارزین ۸۷۶
کاریز ۵۲۸
کازرون ۱۵، ۷۷، ۹۷، ۵۳۲، ۷۴۲، ۸۴۷، ۸۷۶

۱۱۵۷، ۱۰۹۰

کاشان ۱۷، ۱۴، ۳۵، ۷۵، ۸۶، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۵۳،
۱۵۶، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۴۲، ۳۷۹، ۵۰۶، ۷۳۶،
۷۹۰، ۷۹۶، ۹۱۴، ۹۵۲، ۹۸۱، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲

۱۰۲۶، ۱۰۷۶، ۱۰۸۴، ۱۱۵۵

کاشغر ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۵۴۶، ۸۴۰، ۱۰۸۷، ۱۰۲۲
کاشغر دیار کند ۳۵۳
کاظمین ۵۷۶، ۱۰۱
کافرقلعه ۴۸۴
کال خیر آباد ۴۴۵
کال یاقوتی ۴۷۹
کبوتر آهنگ همدان ۵۱۹
کبودجامه استر آباد ۴۱۳

کنج ۱۵
کج ۱۵
کدکن ۸۳۵

کُر ۷۳۸، ۳۱۵
کوارج ۱۵۵
کُران ۷۸۷
کربلا ۵۰۷، ۵۰۶، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۰۱
۵۷۶، ۶۳۰، ۱۰۱۹، ۱۰۹۳

کرخ ۹۴۲، ۲۶۶
کردستان ۱۴، ۱۵، ۳۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲

کوهستانات جوی اوت..... ۱۲۵	۸۵۹، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۴۱
کوه سرخ..... ۸۰۰	کعبه..... ۵۹۹، ۵۸۷
کوه سیاه..... ۷۴۶، ۷۴۵	کلات..... ۱۴، ۴۹۱، ۵۷۲، ۶۹۳، ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۵۸
کوه طور..... ۵۷۹	۷۸۱، ۷۹۹، ۸۲۱، ۹۰۷
کوه فت..... ۲۵۹	کلاته..... ۱۱۲، ۱۱۳
کوه قاف..... ۱۸۶	کلاته چهارده..... ۱۱۲
کوهکیلویه..... ۷۷، ۹۳، ۷۴۵، ۸۷۲، ۹۱۲، ۹۰۹	کلوبوتی..... ۶۷۳
کوه ماکو..... ۹۸	کلون آباد..... ۹۶
کوه‌های پنبک..... ۳۶۲	کلیایی..... ۷۸۷، ۱۰۷۷
کوه‌های طُرق..... ۳۶۲	کمرقوثی..... ۶۷۲
کوی..... ۳۲۹، ۳۳۱، ۸۰۹، ۹۷۰	کمر کلاغ..... ۶۳۲
کهدستان..... ۴۵۰	کمر کوه..... ۷۴۶
کپک قم..... ۴۶۶	کمره..... ۹۱، ۲۷۳، ۷۳۴، ۷۸۲، ۱۰۶۳
گامیرون (گامبرن)..... ۱۲۸	کُمری..... ۳۰۳
گرج..... ۱۸۳، ۳۰۵	کن..... ۳۳۱
گرجستان..... ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۴۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴	کنار دشت..... ۳۵۶
۲۰۲، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۸	کنارگرد..... ۵۳، ۱۳۹
۳۱۷، ۳۴۷، ۳۶۳، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۳	کنعان..... ۱۰۷۳
۴۶۵، ۴۷۶، ۵۰۱، ۶۰۰، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۴۳، ۷۲۷	کنگان..... ۱۵
۷۸۶، ۸۵۲، ۸۵۳، ۱۱۰۱، ۱۱۲۹، ۱۱۴۹	کنگرلو..... ۶۲۹
گرجستانات ۱۳، ۴۰، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۶۱، ۲۷۰	کوچ..... ۲۰۴
۲۸۸	کوچک..... ۱۵۳
گردنه رازان..... ۸۱۱	کورونه..... ۳۶۳
گرگان..... ۲۰، ۳۹، ۱۷۶، ۳۶۹، ۴۱۹، ۸۰۶، ۸۷۷	کوسویه ۴۲۸، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۲۹
۱۰۸۰	۸۱۴
گرمروود..... ۸۰، ۶۱، ۱۰۰۰	کوه آغری..... ۶۷۲
گرمسیرات فارس..... ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۵۵	کوه الهه..... ۲۴۵
گرمسیرات قم..... ۴۱۶	کوه الوند..... ۵۶۷
گرمی..... ۶۱۹، ۶۲۱	کوه بدخشان..... ۳۵۴
گرمیان..... ۴۳۳	کوه برف آلداکوز..... ۳۶۲
گروس ۳۳۹، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۶۹، ۶۸۱، ۹۷۰، ۱۰۶۶	کوه بیستون..... ۵۴۴، ۱۰۶۸
گلباران..... ۷۷۳، ۷۸۴	کوه چمرق..... ۲۲۵
گلپایگان..... ۹۰، ۱۵۷، ۷۸۳، ۹۸۶، ۱۰۳۸، ۱۰۶۷	کوهستانات پرنه..... ۲۴۵

۱۰۷۴، ۱۰۷۶	۱۱۰۶
لکناهور ۷۶۴، ۳۳۲	گلستان ۷۱۱، ۶۴۱، ۵۱۵، ۴۶۲، ۳۶۷، ۳۶۱
لنجان ۹۷	گلستان قراياغ ۶۷۱
لندن ۳۳۴، ۱۲۵	گلون آباد ۲۶
لنکران. ۳۰۶، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۱، ۶۲۱، ۶۹۱، ۷۲۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۹۳۸	گلی سولمز ۵۳۷
لوشان ۵۱۹، ۵۱۸	گنج بوج ۲۷۵
لِه ۸۵۲، ۶۱۵، ۱۸۸، ۱۸۶	گنجه ۱۴، ۲۰، ۴۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶
ماروجان ۴۴۹، ۲۶۶	۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۳۹، ۶۱۲
مازندران ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۹، ۶۶، ۸۸، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۷۲، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۵۳، ۴۶۹، ۵۴۸، ۶۲۶، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۸۴، ۷۲۳، ۷۸۰، ۷۹۶، ۸۶۹، ۹۱۳، ۹۳۸، ۹۷۵، ۱۰۱۶، ۱۰۷۹، ۱۰۸۱، ۱۱۳۴	گنجینه ۲۸۳
۱۱۳۷	گوگجه دنکیز ۶۲۰، ۶۱۹، ۶۰۰، ۳۰۵
ماکو ۱۱۶	گونى ۶۰۰
مانيزان ۱۱۰۱	گیان ۱۱۱۱
ماوراء النهر ۷۷۸، ۵۵۳، ۳۷۷، ۲۱۴، ۲۱۳	گیلان. ۲۶، ۳۶، ۶۲، ۷۰، ۱۴۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۳۰۴، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۶، ۴۶۴، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۴۱، ۶۴۳، ۷۰۱، ۷۸۰، ۷۹۴، ۸۵۴، ۸۵۵، ۹۲۰، ۹۸۶، ۹۹۳، ۹۹۴، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۱۰۷
مبارک آباد آق قلعه ۲۱	۱۱۶۴، ۱۱۳۳
محلات قم ۱۱۴۸، ۱۰۲۲، ۴۶۸، ۴۶۶	گیلانات ۱۴، ۱۳
محله آبهنه ۵۷۲	لار ۸۴۶، ۴۶۹، ۳۰۹، ۱۵۲، ۸۶، ۴۰، ۳۶، ۱۵
محله بازار ۷۰۱	لاریجان ۳۹۶
محله لنیان اصفهان ۵۹۵	لاسم نوا ۱۵۲
محمود آباد جام .. ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۸۷، ۶۳۳، ۸۳۳، ۸۳۲	لاشه گرد ۱۵۷
محولات ۸۳۵، ۴۹۰	لالابادیه ۹۸۴
مداین ۳۴۵	لاهیجان ۱۱۰۷، ۸۰۹، ۱۴
مدرسه مادر شاه اصفهان ۴۰۶	لرستان ۱۴، ۱۵، ۸۷، ۱۵۷، ۳۲۶، ۵۳۹، ۶۶۳، ۷۳۱، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۸۱۰، ۸۶۹، ۸۷۲، ۹۱۷، ۹۷۴، ۹۸۷، ۱۰۶۲
مدینه ۱۰۱۰، ۵۸۷	۱۰۷۶، ۱۰۶۷
مراغه. ۱۴، ۴۸، ۵۵، ۸۳، ۱۱۵، ۱۹۵، ۲۳۷، ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۳۸، ۵۷۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۱	لرستان فیلی .. ۸۰، ۱۵۷، ۵۳۹، ۶۱۴، ۹۸۱، ۹۸۷
۸۲۱، ۱۰۴۵، ۱۰۷۴	
مرغاب ۶۳۲	

مقري ۶۲۰، ۳۳۵، ۳۱۹	مرغ چوبین ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰
مقري و محال برگشاط ۶۲۰	مرند ۶۵۹، ۶۵۸، ۶۵۱، ۵۶۳، ۵۶
مكران ۲۷۵، ۱۴	مرند پيرزاد ۸۱۲
مكرى ۸۰۹، ۶۶۶	مرو ۸۲۶، ۵۷۱، ۴۹۱، ۴۴۹، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۱۵
مكّه ۱۰۳۳، ۱۰۱۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۰، ۵۸۸، ۵۲۴، ۱۶۸	 ۸۶۱، ۸۶۰، ۸۳۰، ۸۲۸
..... ۱۰۵۲، ۱۰۴۸، ۱۰۴۳	مرودشت فارس ۸۷۶
ملازگرد ۵۳۸، ۵۳۷، ۵۳۶	مرو سرخس ۶۳۳
ملایر ۶۶۳، ۶۲۳، ۳۲۶، ۳۲۵، ۲۹۹، ۲۴۴، ۸۰	مرو شاهيجان ۲۱۴، ۱۱۹، ۲۳، ۲۰، ۱۴
..... ۷۵۱، ۷۶۱، ۷۸۲، ۷۹۲، ۹۳۸، ۹۵۲، ۹۸۳	مريوان ۲۵۴
..... ۱۱۰۴، ۱۱۰۲، ۱۱۰۱، ۱۰۶۳، ۱۰۳۸	مزينان ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۴
ملك ۴۴۸	مسجد بردی (شيراز) ۳۸، ۳۶
ممسنی ۹۱۲، ۹۷	مسجد جامع ابروان ۲۰۵
مندليج ۱۰۷۴، ۵۷۷، ۵۷۵، ۵۷۲، ۵۶۷، ۵۰۵، ۲۵۳	مسجد سلطانی سمنان ۴۰۶
منزل جواد ۶۲۳	مسقط ۱۰۸۸، ۳۲۲، ۱۵
منزل حسن ۲۴۹	مسقو ۲۴۶، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۶
منزل حسين ۲۴۹	مسيله ۴۱۶، ۴۱۵
منكريل ۳۶۳	مشاء ۱۵۲، ۱۵۰
مورچه خورت ۹۱۴	مشكين ۶۲۹، ۳۴۹، ۳۰۴
موش ۵۳۸، ۵۲۱	مشهد ۱۱۰
موصل ۵۷۴، ۵۰۵، ۳۴۴، ۳۱۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۴	مشهد ام النبی ۱۷
مولود خانه (عمارت) ۲۹	مشهد كاظمين ۶۵
مهنه ۶۰۷، ۳۰۷	مشهد مادر سليمان ۳۶
ميامی ۸۷۹، ۷۶۴	مشهد مرغاب ۱۷
ميان آباد اسفراين ۴۸۶	مشهد مقدس ۱۷۷، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۰۶، ۵۷، ۱۴
ميان پشت ساری ۳۰۶، ۲۴۸	 ۷۶۶، ۷۱۹، ۶۹۵، ۶۹۴، ۵۳۰، ۴۹۶، ۴۹۱، ۱۸۴
ميانج ۱۰۰۰، ۷۱۲، ۶۶۳، ۶۴۶، ۲۲۵، ۲۲۱	 ۸۳۷، ۸۳۵، ۸۳۰، ۸۲۷، ۸۲۱، ۸۱۶، ۸۰۳، ۷۹۸
ميانج شقاقي ۸۶۷	 ۱۰۹۴، ۱۰۸۵، ۱۰۲۴، ۹۷۱، ۸۸۵، ۸۴۰
ميانج گرم رود ۶۶۳، ۸۸	مشهد مقدس جناب خامس آل عبا ۶۵
مياندوآب مراغه ۶۶۶، ۶۶۱	مصر ۵۲۳، ۳۵۵، ۱۷۰
ميان ولايت ۷۹۸	معدن ۵۳۶
ميدان ۴۸۳	مغازبرد ۵۶۰، ۳۳۵
ميدان ارک ۴۲۵	مغان ۸۰، ۵۵، ۲۰
ميدان چوق ۴۸۷، ۳۹۵، ۳۹۲	مقبره نادری ۴۱

۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۲۴۴، ۴۲۲، ۶۳۲، ۶۸۹،
۶۹۴، ۷۱۲، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۰،
۸۱۶، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۴۱، ۸۵۱، ۱۰۸۷

نیک بی ۳۵۹
وان ۲۰۰، ۲۶۴، ۵۳۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۹، ۸۰۸
ورامین ری. ۲۲، ۵۱۱، ۵۷۹، ۷۹۶، ۱۰۱۸، ۱۰۴۸،
۱۱۲۹

وفس ۲۷۳
ولات سند ۲۹۶
ولایت گروس ۶۶۶
ولیکج ۶۷۳
هارون آباد ۵۴۴
هرات. ۱۴، ۲۴، ۷۳، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۹۶، ۳۲۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۵،
۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۲،
۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۷۰،
۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۴،
۴۸۸، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۱۷،
۵۲۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۹۰،
۷۹۸، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۳۴،
۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۷۲،
۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۴، ۹۰۴، ۹۰۷،
۹۰۸، ۱۰۹۴، ۱۱۵۳

هرسین لرستان ۸۱۲
هرموز ۱۲۸
هری ۴۷۲، ۴۸۳، ۷۷۶
هزار جریب ۹۱۴
هزاره ۴۲۸
هزاره جات ۴۲۷
هفت چشمه ۸۳۴
هفت دست ۱۱۴۷، ۹۲۰
همدان. ۱۴، ۲۵۳، ۳۲۶، ۵۶۷، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۶۲،

میدان خارج ارگ همایون ۲۳۹
میدان نقش جهان اصفهان ۷۹۳
میزان ۶۲۹
میمنه ۲۶۶، ۶۳۲، ۷۶۶
نائین ۱۵۵، ۱۵۶، ۶۸۶
نجد... ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۷۶، ۳۲۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۵۲۴
نجف ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۰۱، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۵۶، ۵۷۶،
۵۷۶، ۷۲۱، ۱۰۲۶، ۱۰۹۳، ۱۱۵۰

نجف آباد ۷۹۰
نخجوان. ۱۴، ۴۸، ۱۴۰، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۸۸،
۳۱۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۶۲، ۵۶۳، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۶،
۶۵۸، ۶۶۰، ۶۷۱، ۷۲۴، ۹۱۱

ندرلاند ۲۴۵
نراق ۷۹۴
نرماشیر... ۱۵، ۳۸، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۸۴۵، ۸۴۸
نریمان ۵۳۶، ۵۶۰
نسا ۳۰۷، ۴۹۱
نشابور ۷۷۶
نطنز ۱۵۵، ۷۹۴، ۹۱۳، ۹۲۲، ۱۰۰۲، ۱۰۶۷
نگارستان ۴۸۷، ۸۱۳
نمسا. ۱۲۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۶۹، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۷۶،
۴۷۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۰

نمسه نمسا
نمکدوسار ۴۸۷
نمکه دامغان ۵۲۷
نوا ۱۱۳، ۳۹۶، ۹۷۰، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶
نور مازندران ۱۴۲
نهاوند. ۱۴، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۱۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۶۱،
۸۱۱، ۹۸۷، ۹۸۹، ۹۹۰، ۱۰۱۴، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲،
۱۱۵۷

نهر بالطق ۱۸۶
نیریز ۱۵، ۸۴۶
نیشابور ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱،

بدی بلوک..... ۳۶۲	۸۹۷، ۷۵۳، ۷۵۲، ۷۵۱، ۷۴۹، ۷۴۰، ۷۳۵، ۶۹۲
یزد ۱۴، ۱۶، ۳۶، ۷۷، ۸۶، ۱۳۹، ۲۹۵، ۴۶۸، ۶۸۱	۸۹۸، ۹۷۰، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۶۱
۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۹	۱۰۶۳، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۱۳۷
۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۷	هند... ۱۲۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸
۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۶، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۱۳	۵۴۵، ۵۴۸، ۸۵۳، ۸۷۷، ۱۰۶۲، ۱۱۵۳
۸۴۶، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۶۷	هندوستان... ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲
۸۶۸، ۹۳۱، ۹۷۰، ۹۷۹، ۹۸۰، ۱۰۰۲، ۱۰۵۴	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۴
۱۰۷۰، ۱۰۷۳، ۱۰۸۳، ۱۰۹۴	۳۳۵، ۳۳۷، ۳۷۸، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۶۶
یزد آباد..... ۱۵۰	۴۹۸، ۵۴۷، ۶۰۵، ۶۱۳، ۶۹۷، ۷۰۷، ۷۶۴، ۷۶۵
یزد جرد..... ۱۷	۷۶۷، ۷۶۹، ۸۳۸، ۸۹۵، ۹۰۷، ۹۳۵، ۹۴۲
یعقوبه..... ۵۰۵	۱۰۴۴، ۱۰۴۶، ۱۰۸۷
یگنیز..... ۶۰۰	هودر..... ۱۱۴، ۱۱۵
یمن..... ۳۷۸، ۳۷۷	هولند..... ۱۸۹
بنگی دنیا..... ۸۷۱، ۵۴۷، ۳۳۲، ۱۲۶	یاسین تبه..... ۵۴۰
بنگی قلعه..... ۱۳۸	یبارک..... ۵۱۱

۳. ایلات و طوایف

افشار قاسملو ۸۹۷، ۸۰۷	جوانشیر ۹۳۳، ۹۱۷، ۹۱۴، ۸۸۶، ۸۷۲، ۸۲۲، ۷۶۷
افشاری ۹۹۵	دولوی قاجار ۱۰۰۴
افشاریه ۱۱۵۶، ۱۰۲۳	آدخلوی افشار (قاسملوی) ۸۵۹، ۸۵۸
افغان ۸۱۴، ۸۰۳، ۷۹۵، ۷۷۶، ۶۹۶، ۶۹۳، ۶۶۳	آل عثمان ۸۱۰
۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۶۲، ۸۶۶، ۸۷۳، ۸۷۵، ۹۰۷	ابدالی ۸۳۸
۹۰۸، ۹۵۴، ۱۰۹۴	اتراک خراسانی ۶۶۴
اکراد ۶۶۴	اثنی عشری ۱۰۸۹
اکراد جهان بیگلو ۱۰۸۰	اخلاج ۸۸۷، ۶۵۱
اکراد زعفرانلو ۷۹۸	ارامنه ۱۱۲۹، ۱۱۰۱، ۸۷۰، ۸۰۷، ۷۰۴، ۷۰۲
اکراد شادلو ۱۰۸۴	ارمن ۱۰۸۱، ۹۵۸، ۷۰۴، ۷۰۲
الوار بختیاری ۹۱۱	ارمنیه ۱۰۷۹
الوار زند ۹۸۳، ۱۰۵۶	استرآبادی ۶۶۳
اوزبک ۹۵۴، ۷۹۵، ۷۷۶، ۱۸	اسماعیلیه ۱۱۴۸، ۱۰۸۷، ۱۰۲۲
اوزبکیه خوارزم ۷۵۷	افاغننه ۸۳۴، ۸۲۱، ۸۲۰، ۱۱۵۹، ۱۰۹۴، ۱۰۸۲
اوشاقباش ۱۰۳۷	۸۳۸، ۸۷۴، ۹۵۱، ۹۷۰
اوسانلو ۷۹۶، ۶۶۳	افشار ۱۰۴۷ ۱۱۵۰، ۱۱۲۴، ۱۱۰۶، ۱۰۸۹، ۱۰۷۲
ایل بختیاری ۷۲۰	۷۴۲، ۷۶۶، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۸، ۸۶۰، ۹۹۴
ایل جعفر بایلی ۶۴۳	۱۰۲۳، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵
ایل زعفرانلو ۸۲۴	افشار ادخلو ۸۰۷
ایل سالور ۸۲۷	افشار ارومی ۱۰۲۸، ۷۰۵
ایل قاجار ۸۷۷	افشار ارومیه [ای] ۱۰۳۲
	افشار خمساوی ۱۱۴۸

تایمینی ۸۳۰، ۸۲۶	ایل قرائی ۸۳۳، ۸۳۴
ترک ۷۸۹، ۷۸۲، ۷۰۳، ۶۶۳، ۶۶۲	ایل نفر ۸۴۵
ترکمان ۶۹۸، ۷۵۷، ۷۶۵، ۷۹۵، ۸۱۶، ۸۲۸، ۸۳۲	ایل هزاره ۸۳۳
۸۸۲، ۹۵۴، ۱۱۰۴، ۱۱۲۱، ۱۱۴۱	ایل یموت ۶۴۳
ترکمانان ... ۷۸۵، ۷۸۱، ۷۶۵، ۷۶۴، ۷۵۸، ۷۴۹	بابان ۹۷۴، ۹۷۰، ۸۰۸، ۳۶۸، ۳۴۶، ۳۴۴
۸۰۶، ۸۲۰، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۲، ۸۵۷	باجلان ۸۱۱، ۷۶۲، ۷۶۱، ۶۶۴
۸۶۰، ۸۹۳، ۸۹۹، ۹۰۰، ۱۰۸۰	باجمانلو ۱۰۲۴، ۷۹۸
ترکمانان تگه ۸۹۹، ۸۲۶، ۷۵۷	بار کزایی افغان ۸۰۳
ترکمانان سالور ۸۲۶	بختیاری ... ۷۸۳، ۷۶۱، ۷۴۰، ۱۱۳۷، ۶۵۰، ۶۴۹
ترکمانان یموت ۱۰۸۲، ۶۴۲	۷۸۷، ۸۱۰، ۸۸۹، ۹۰۱، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۴، ۹۱۵
ترکمانیه .. ۱۱۲۶، ۱۱۰۳، ۱۰۷۶، ۹۷۵، ۹۷۰، ۸۶۰	۹۷۴، ۹۸۱، ۱۰۰۶
ترکمانیه دشت ۱۰۹۷، ۹۹۹، ۹۹۲، ۷۵۸	بختیاریه ۱۰۰۹
تگه ۸۶۰، ۸۴۲، ۸۳۰، ۷۸۱، ۷۶۵، ۷۶۴	بختیاریه جانکی ۹۸۱
نوره ۷۸۱	بربرودی ۸۱۱
تیموری ۸۳۰، ۸۲۶، ۷۱۹	بزچلو ۱۱۲۳
جابلقی ۸۱۱	بکشلوی افشار ۷۳۵
جاف ۹۷۴، ۹۷۰	بلباس ۸۰۸، ۱۰۵۷
جعفر بایلی ۶۴۲	بلباسیه ۱۰۲۹، ۱۰۲۸
جلایر ۷۹۹، ۷۸۲، ۷۶۵، ۷۵۸، ۷۵۷، ۷۱۸، ۶۹۳	بلوچ ۷۹۳، ۶۸۲
۹۰۷، ۸۲۱	بلوچیه ۱۱۵۹
جلیلوند ۸۶۵، ۸۵۰	بنی اسرائیل ۹۶۹
جماعت نوریه ۷۳۲	بنی اسرائیلیه ... ۱۱۵۷، ۱۰۹۹، ۱۰۵۲، ۹۸۶، ۶۸۶
جمشیدی ۸۳۰، ۸۲۶	بنی اصغر ۶۷۰
جوانشیر ۸۳۸، ۷۶۷، ۶۹۵	بهارلو ۸۴۵
چاپشلو ۸۴۲، ۷۵۸، ۷۵۷، ۶۹۳	بیرانوند ۸۱۲، ۸۱۱، ۷۶۲، ۶۶۴
چمشگزک ۷۸۴	پازوکی کرد ۱۰۱۸، ۱۱۲۹، ۱۰۴۸
چهارلنگ ۹۱۱	پشتکوهی ۷۶۱
حسن وند ۷۶۱	پیاده بختیاری ۶۶۴
ختا ۹۵۹	پیرانوند ۷۶۱
ختن ۹۵۹	پیشدادیان ۸۷۶
خزاعی ۱۶۹	پیش کوهی ۷۶۱
خزیمه ۶۹۳	تاتار ۸۱۸، ۸۱۶
خلج ۸۹۰، ۸۸۷، ۸۴۵	تاجیک ۷۸۹، ۷۸۲، ۶۶۳، ۶۶۲

شاهیسون..... ۶۵۳، ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۷۲، ۹۲۰	خمساوی افشار..... ۱۱۵۸
شاهیسون دویرن شاهیسون	خوارج..... ۱۰۸۹
شقاقی..... ۶۶۲، ۶۶۳، ۷۸۸، ۷۹۱، ۱۰۰۰	داشلوی قاجار..... ۱۱۲۳
شیر کوهیه لاهیجانیه گیلانیه..... ۹۹۷، ۱۰۲۹	دشتستانی..... ۹۱۲
بیات..... ۳۳۸	دشتی..... ۹۱۲
ترکمان..... ۶۴۱	دنبلی..... ۷۳۵، ۶۶۱
عجم..... ۷۰۳	دولوی قاجار..... ۶۴۸، ۷۰۱، ۶۵۱، ۷۳۵، ۷۵۹، ۷۶۱
عرب..... ۷۰۳، ۸۶۷	 ۷۷۵، ۹۷۰، ۱۰۰۹، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۳۳
عرب جزایری..... ۷۶۵	 ۱۰۳۵، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۴۷، ۱۰۶۰، ۱۱۰۳
عرب خزیمه..... ۸۸۴	 ۱۱۰۶، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱
عرب زنگوئی..... ۶۹۳، ۷۲۰، ۷۹۹، ۸۷۳	 ۱۱۳۲، ۱۱۳۶، ۱۱۴۴، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳
عرب میش مست..... ۷۱۹، ۸۰۰، ۸۶۴	راهبریه کرمانیه..... ۱۰۰۰
عزالدینلوی قاجار..... ۸۲۶، ۱۱۲۶	زعفرانلو..... ۷۶۵، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۱۸، ۷۱۷
علی ایلی..... ۸۲۶، ۸۳۰	 ۷۹۷، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۶۴، ۸۶۷، ۱۰۹۴
قاجار..... ۶۵۰، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۸۳، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۳۴، ۷۵۱، ۷۵۹، ۸۴۷، ۹۱۴، ۹۳۵، ۹۷۰، ۹۷۶، ۹۸۶	زند..... ۹۹۸، ۱۰۳۱، ۱۱۱۰، ۱۱۲۶، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰
..... ۱۰۰۵، ۱۰۱۴، ۱۰۱۶، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۷	 ۱۱۵۷
..... ۱۰۳۱، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹، ۱۱۰۸	زندیه..... ۷۶۲، ۸۳۸، ۹۵۱، ۱۰۴۰، ۱۱۲۱
..... ۱۱۲۹، ۱۱۳۵، ۱۱۳۹، ۱۱۴۱، ۱۱۶۲	زنگنه..... ۷۱۳، ۷۶۲، ۷۹۷، ۸۶۹
قاجار (ایلخانی)..... ۹۸۳	زنگوئی..... ۸۰۰
قاجار دولو..... ۶۵۲، ۷۹۸، ۸۷۹، ۸۸۷	ساروق..... ۷۸۱، ۸۲۶، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۴۲، ۸۶۰
قاجار شام بیاتی..... ۷۶۶	سالور..... ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۴۲، ۸۶۰
قاجار قزوینی..... ۷۶۸، ۷۸۳، ۸۰۸	 ۸۶۱
قاجار قوانلو..... ۹۷۵، ۱۰۰۶، ۱۰۴۶، ۱۱۲۷	سپانلوی قاجار..... ۸۴۶، ۱۱۲۰
قاجقانی..... ۸۸۷	سرلک..... ۹۱۱
قاسملوی افشار..... ۷۳۵، ۱۰۲۸	سعدلو..... ۷۸۰
قرائی..... ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۶۶، ۷۸۱، ۷۹۶، ۸۰۰	سلسله احمد شاهی..... ۴۴۷
..... ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۸	سیلاخوری..... ۶۶۴، ۸۱۱
..... ۸۶۴، ۸۶۷، ۱۰۹۴	شادلو..... ۶۹۵، ۷۱۹، ۷۵۸، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۳
قراگوزلو..... ۶۵۲، ۶۵۵، ۷۳۵، ۷۳۵، ۸۲۸، ۸۴۹	 ۸۲۴، ۸۴۲، ۸۶۴، ۸۷۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۱۰۹۴
..... ۹۷۰، ۹۸۶، ۱۱۵۰	 ۱۱۱۹
قرلیاشیه..... ۶۹۵، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۸۹	شام بیاتی..... ۷۶۴
قشقائی..... ۸۴۴، ۸۴۹، ۸۵۲، ۸۸۷	شاهرخ شاهی..... ۱۱۰۰، ۱۱۰۹، ۱۱۱۱
	شاهسون شاهیسون

۶۵۷، ۶۵۲.....	مقدم	قوانلوی فاجار ۶۵۰، ۸۴۸، ۱۰۱۶، ۱۰۸۵، ۱۰۹۱،
۶۵۷، ۶۵۳.....	مقصودلو	۱۱۰۴، ۱۱۰۹، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۴
۱۰۸۷.....	ملحدۀ اسماعیلیه	گُرد ۲۱
۹۱۵، ۹۱۲، ۱۰۹۰.....	ممسنی	کرد دنبلی ۱۰۴۶
۸۶۷.....	میش مست	کرد زعفرانلو ۱۰۹۱، ۷۸۱
۸۰۰.....	نخعی	کرد شقاقی ۱۱۵۴، ۱۰۳۹
۱۰۰۶، ۹۸۶، ۹۸۵.....	نعمت اللهیه	کرد مدانلو ۱۰۰۴
۹۸۶.....	نورعلی شاهلی	کعب ۷۴۵
۷۳۳.....	نوری	کلهر ۷۶۲
۶۶۳.....	هزار جریبی	کنگرلو ۶۵۲
۸۳۰، ۸۲۷، ۸۲۶، ۷۶۶، ۷۱۹، ۶۹۴.....	هزاره	کوکلان ۸۰۶
۸۹۷.....	هزاره افشار	کوکلان ترکمان ۶۴۳
۹۱۱.....	هفت لنگ	کیوانلو ۸۲۰، ۸۲۰
۶۹۶.....	هندو	گرایلی ۶۶۳
۱۰۳۷.....	بخاری باش	گُرج ۹۵۸، ۷۰۴، ۷۰۲
۶۶۲، ۶۵۹.....	یکانلو	گرجه ۱۰۹۰، ۷۰۲
۸۲۶.....	یمرعلی	گوران ۷۶۲
۸۳۰.....	یمرلی	لالوئی ۸۰۰
۸۰۶.....	یموت	مافی ۸۶۵، ۸۵۰، ۶۵۳
۷۶۱.....	یوسف وند	مجوسیّه ۱۰۵۴، ۱۰۳۳، ۹۹۵
		مغول ۸۸۷

۴. کتابها

روضه الصفاء..... ۸، ۹	تاریخ جهان آرا..... ۸
زینت التواریخ..... ۸	تاریخ جهانگشا..... ۲۳۲، ۴۸۵
قرآن (کلام الله مجید)... ۳۹۲، ۳۹۴، ۵۴۰، ۷۰۳	تاریخ مطلع السعیدین..... ۸
۸۰۱، ۸۱۹، ۱۰۰۸، ۱۰۵۶	تورات..... ۶۱۱
کتاب گنجینه..... ۳۰۷، ۱۱۳۷	خاتمه ابن روزنامه..... ۹۴۸
مجمع البحرین..... ۸	ذوالقرنین..... ۱۰، ۶۴۰
مطلع السعیدین..... ۹	رساله صاحبقران..... ۹، ۶۳۹، ۶۴۰
مهر خاوری..... ۹	رساله [ای] در شرح خلاصه الحساب..... ۱۰۶۸
نامه خاقان..... ۹	روزنامه همايون..... ۴۵۵، ۵۸۵، ۸۷۰، ۹۵۲، ۹۵۴
	۹۷۲، ۹۷۵، ۹۸۵، ۱۰۴۳، ۱۰۶۰، ۱۰۶۸، ۱۱۵۵

٥. اصطلاحات

افيسران..... ٦٥٦	نيلان تيل..... ٨٥٧، ٨٥٥
اقطاع..... ١١٠٥، ١٠٤٠، ١٠٣٨، ١٠١٨	آتشخانه..... ٤٣٨
الكاي..... ٦٧٣	آش خانه..... ٨٤٣
امرا..... ٨٠٢	آصف الحضرة
امور دول خارجه..... ١٠١٣	آقاسى باشى..... ٥٩٧
امير آخورياشى..... ١١٤٨، ١٠٠٤، ٦٥٤، ٤٨٩	اتايك اعظم..... ٩٣٨
امير توپخانه..... ٨١٧، ٧٨٩	اتاييك..... ٢٠
امير تومان..... ١١٥٣، ١٠٦٠	ادارات..... ٩٢٤
اميرجار..... ٨٤٧، ٨٤٦	ارگ..... ٨٦٤، ٨٢١
امير حاج..... ١٠٤٣	ارگزار..... ٦٧٨
امير سيورسات خانه..... ١٠٠٣	ارگ همايون..... ٨٩٦
امير كبير..... ١٠٢٢، ١٠٠٩، ١٠٠٦، ٩٧٥، ٩٧٠، ٥٠٠	استاد المترسلين..... ٧٠٦
١٠٢٧، ١٠٣٢، ١٠٣٣، ١٠٤٦، ١٠٦١، ١٠٨٨	استجمام..... ٧٩٠، ٧٥١، ٦٩٨
١٠٩٧، ١١٣٥، ١١٥٣	استجمام مراكب..... ٧٤٧، ١٧٩، ١٦٦
امير نظام..... ٧٨٩، ٧٢٧، ٧١٣	اعتضادالدوله..... ١٠٥
امين الدوله..... ١٠٢٧، ٩١٥، ٧٣٦، ٦٨٩، ٥٠٩	اعتمادالدوله..... ١٥٢، ١٥٠، ١٤٧، ١٤٦، ١٠٧، ٤٨
اودنيل..... ٩١٨، ٧١١، ٤٤	١٥٩، ٧٣٢، ٧٤٠، ٨٤٤، ٨٨٩، ٩٤٣، ١٠٤٣
اولكاي..... ٦٧١	١٠٩٦، ١٠٩٥، ١٠٤٤
اويماقات... ٢٢٦، ٤٢٨، ٤٥٠، ٤٧٤، ٤٨٣	افواج..... ٨٧٣، ٨٣٩، ٨٢٨، ٨٢٧، ٨٠٠، ٦٦١، ٦٤١
٥١٧، ٥٣٠، ٦٦٣، ٧٨٩، ٧٩٥، ٨١٤، ٨٣٠	١٠٩٢، ١١٠٧، ٩٢٥
ايت تيل..... ١٦٤	افواج جانباز..... ٧٤٢
	افواج سرباز..... ٨٠١

- ایچ آقاسی ۷۲۱
ایچ آقاسی باشی ۹۰۳، ۸۵۳، ۷۳۵، ۶۶۹، ۷۲۱
ایشک آقاسی ۷۹۷
ایشک آقاسی باشی ۱۱۳۷، ۱۰۲۷، ۸۶۹، ۷۴۰
ایشیک آقاسی باشی ۷۶۸
ایل بیگی ۸۸۷
ایلچی ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۷
..... ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۶
..... ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۰۷، ۶۶۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۷، ۷۰۰
..... ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۵
..... ۷۲۱، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۵۱، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۵۳
..... ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۱۰۴۴
ایلچی مختار ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۶۷
ایلخانی ۸۸۸، ۸۹۰، ۸۹۱
ایل والوس ۴۴۴
ایمپراطور ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵
..... ۴۷۸، ۵۰۳، ۵۱۵، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴
..... ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۹۱، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۸، ۷۱۴
..... ۷۱۵، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۸، ۸۸۶، ۸۹۹
ایمپراطور اعظم ۴۳۹، ۶۷۱، ۶۹۱، ۷۰۸، ۷۱۳
..... ۷۱۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۵۲، ۸۶۰
باب العرب ۴۰۴
باجاقلو ۸۱۷
بارس ثیل ۷۴۹
باشیان ۸۴۳
بالوز ۴۶۵
بختیان ۷۳۶
بطالیان ۶۴۴
بنگاه ۸۰۹
بنه ۶۴۵، ۹۱۴
بنه و اغروق ۴۸، ۱۱۳، ۳۹۳، ۶۴۶، ۶۶۱، ۶۶۶
..... ۷۴۱
بولکونوک ۲۲۳
- بیگلربیگی ۴۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷
..... ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۵۰
..... ۴۷۱، ۶۵۸، ۶۸۵، ۷۱۹، ۷۳۹، ۷۶۶، ۷۷۲
..... ۸۱۳، ۱۰۲۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۹
..... ۱۰۴۵، ۱۰۴۷، ۱۰۷۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۹، ۱۰۹۷
..... ۱۱۰۶، ۱۱۰۹، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۱۳۷، ۱۱۵۳
بیگیان ۸۲۱
بیادگان ۱۱۲، ۱۱۵، ۸۷۴
بیادگان رکابی ۴۵۳، ۶۴۹، ۸۱۸
بیاده ۸۶۵، ۸۷۳، ۹۱۴، ۹۲۲
بیاده آتشیار ۶۶۳
بیاده نظام ۸۸۵
پیشخدمت ۸۸۲
پیشخدمت باشی ۶۸۷، ۱۰۳۰
پیشخدمت خاصه ۶۸۴
پیشکش نویس ۷۳۴، ۷۳۵
تخاقوی ثیل ۱۴۴
ترجمان ۴۶۱، ۵۰۲، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۰۸، ۸۵۹، ۸۶۰
تفریع محاسبات تفنگچیان ۷۸۳، ۷۸۹
تفنگچی ۱۰۹، ۷۵۸، ۸۹۱
تفنگچیان ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۶۱، ۸۵۰، ۸۷۳
تفنگدار خاصه ۶۸۷
تنخواه ۴۹، ۶۶۵، ۶۶۹، ۷۱۴، ۷۳۳
تنخواه دیوان ۹۱۲
تنخواه دیوانی ۹۹۷
تنکه تنکه ۸۹۴
تنگوز ثیل ۱۷۷، ۶۴۱، ۶۶۹
تواین ۸۳۰
توپچیان ۶۶۰، ۷۵۸، ۷۹۷، ۸۰۵، ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۲۹
..... ۸۳۰، ۱۰۰۳
توپچی باشی ۹۳۷
توپخانه ۵۷، ۴۸۱، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۶۲
..... ۷۲۴، ۷۳۴، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۶۶، ۷۷۲، ۷۷۴

دارالاحسان..... ۷۸۴	۸۲۹، ۷۸۴، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۷، ۷۹۹، ۸۰۰
دارالارشاد. ۱۰۷۵، ۷۷۲، ۷۸۹، ۷۹۱، ۹۳۸، ۹۷۲	۸۰۱، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۶۴، ۸۷۳، ۸۹۵، ۹۰۲
۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۴، ۹۸۸، ۱۰۱۷	۹۰۸، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۱، ۹۳۳، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۸۴
دارالامان. ۲۱، ۶۸۵، ۶۸۷، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴	توبخانه مبارکه..... ۱۰۰۳
۱۱۵۹، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۵۱، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۴	توب دشمن شکن..... ۶۵۵
۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۹، ۸۴۵	توشقان نیل..... ۸۴۴، ۷۷۳
۸۴۷، ۸۷۰، ۸۷۲، ۹۱۳، ۹۳۱، ۹۷۰، ۹۷۹	تیپ ... ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۵۳۶
دارالانشاء..... ۸۰۷	تیپ بزرگ..... ۸۲۸
دارالایمان.. ۶۹۷، ۶۹۸، ۸۹۵، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۲	تیول..... ۹۵۴، ۱۰۷۸، ۱۱۰۵
۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۳۳، ۹۸۲، ۹۹۶، ۱۰۴۵	جامعیه الاسلامیه..... ۱۷۲
۱۰۷۴، ۱۰۸۰، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱	جانباز. ۴۲۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۶
دارالحفاظ..... ۸۴۳	۶۴۹، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۱۷
دارالخلافه... ۳۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۶۰	۵۳۱، ۵۶۱، ۷۶۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۸۳۷
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰	جراح باشی..... ۸۶۶
۱۸۱، ۱۸۳، ۲۳۸، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰	جرید باز..... ۹۸۷
۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۵۵	جریده..... ۴۹۰، ۴۲۳
۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷	جزایر جیان..... ۱۰۷
۴۷۹، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵	جلودار..... ۴۳۵
۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸	چراغ خانه..... ۸۴۳
۵۲۰، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۵	حاجب بار..... ۴۶۱
۵۴۹، ۵۷۵، ۵۹۶، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۳	حسام السلطنه..... ۷۶۰، ۷۶۱
۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۵	حشمت الدوله..... ۷۶۰، ۷۶۲
۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۶	حکیم باشی..... ۱۵۱، ۸۶۹، ۱۱۵۰
۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۲، ۷۴۱	خاصه تراشی..... ۱۰۵۱
۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶	خداام..... ۹۲۴، ۸۴۳
۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۸، ۷۹۲	خداوندگار روم..... ۴۶۶، ۴۷۸، ۵۱۲
۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۲۴	خزانه..... ۸۴۳
۸۳۱، ۸۳۵، ۸۴۰، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۹	خلوتخانه..... ۸۹۳
۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۵	خمبارہ..... ۸۲۹
۸۷۶، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۹۳، ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۰۲	خنجر..... ۹۰۴، ۸۶۷
۹۰۳، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۵، ۹۳۱	خندق..... ۸۱۷، ۸۲۲
۹۳۳، ۹۳۷، ۹۵۵، ۹۷۲، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۰	خواجه سرايان محرم..... ۹۲۰
۹۸۲، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۰۱، ۱۰۱۰	خوان سالاران..... ۳۷۹

۸۴۷، ۸۴۸، ۸۷۲، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۳۱، ۹۳۷،
 ۹۵۳، ۱۰۴۱، ۱۰۴۸، ۱۰۴۸، ۱۰۶۴، ۱۰۸۵،
 ۱۰۸۹، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۱۴۰، ۱۱۵۷، ۱۱۶۰
 دارالکتاب..... ۸۵۸
 دارالمرکز..... ۵۳۱، ۵۲۶، ۵۱۴، ۴۷۱، ۴۴۲، ۱۵۰،
 ۸۶۹، ۸۵۴، ۷۸۰
 دارالملک..... ۵۴۰، ۵۳۰، ۵۲۵، ۵۲۱، ۵۰۴، ۴۷۰،
 ۶۸۶، ۶۹۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲۷، ۷۸۲، ۷۸۴،
 ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۸، ۸۳۹، ۸۵۰، ۸۶۰
 ۸۶۷، ۸۷۹، ۸۸۲، ۸۸۷، ۸۹۵، ۹۰۵، ۹۱۴، ۹۳۱
 ۹۷۶، ۹۹۰، ۱۰۰۵، ۱۰۶۶، ۱۰۸۴
 دارالمؤمنین..... ۹۱۴، ۷۳۶
 دیوس..... ۸۶۷
 دیوران..... ۹۰۳، ۹۰۲
 دریای نور..... ۴۰
 دسته‌جات جانباز..... ۷۴۵
 دسته‌جات رکابی..... ۸۷۵
 دسته‌جات سواره..... ۹۲۲
 دسته‌جات سواره رکابی..... ۸۸۵
 دفترخانه همایون..... ۱۱۴۰
 دیلماج..... ۴۶۰
 دیوان اعلیٰ..... ۱۱۲۴، ۱۰۹۵، ۸۷۰، ۸۰۸، ۷۳۵، ۱۴۷
 ۱۱۴۱
 دیوان انشاء..... ۳۷
 دیوان بیگیان..... ۶۸۰
 دیوانخانه..... ۱۶۲، ۱۵۶، ۵۱
 دیوانخانه همایون..... ۹۰۱
 دیوان صدارت..... ۶
 دیوان همایون..... ۹۰۲
 رجاله لشکر..... ۴۸۱
 رسدی..... ۴۲۹
 رسم عباسیان..... ۸۸۱
 رسم گروگان..... ۱۴۸، ۱۰۸

۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۲، ۱۰۲۶،
 ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲،
 ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۵، ۱۰۶۰،
 ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۳، ۱۰۷۸،
 ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۷،
 ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۳، ۱۱۰۶، ۱۱۱۳،
 ۱۱۲۷، ۱۱۳۴، ۱۱۳۶، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۹،
 ۱۱۶۰، ۱۱۶۴
 دارالدوله..... ۵۴۵، ۵۴۰، ۵۲۸، ۴۴۳، ۴۳۴، ۴۲۶
 ۱۱۵۶، ۱۱۱
 دارالسرور..... ۱۰۶۷، ۱۰۴۰، ۹۹۵، ۹۸۱، ۹۱۳،
 دارالسلطنه..... ۱۷۵، ۱۶۵، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۷، ۱۱۴،
 ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۵۸، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۹۰، ۷۰۱،
 ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۲۷،
 ۷۳۴، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۷۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۹،
 ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۶، ۸۰۵، ۸۰۶،
 ۸۰۷، ۸۴۴، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۹، ۸۸۰،
 ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۱، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۰،
 ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۸، ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۸،
 ۱۰۰۰، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۳۱، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱،
 ۱۰۶۵، ۱۰۶۷، ۱۰۸۴، ۱۱۰۵، ۱۱۳۴
 دارالشرع..... ۷۹۲، ۷۰۲
 دارالشرع انور..... ۹۶۶، ۹۵۲
 دارالشفاء..... ۸۴۴
 دارالشوکه..... ۹۳۱، ۷۶۲، ۷۶۱
 دارالصداره..... ۶
 دارالعباده..... ۶۸۳، ۴۶۹، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۳۷، ۴۳۶،
 ۴۸۶، ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴،
 ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۶، ۸۴۸،
 ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۵، ۹۳۱، ۹۷۰، ۹۸۰، ۱۰۷۰،
 ۱۰۷۳، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳
 دارالعلم..... ۷۳۷، ۷۳۱، ۵۴۸، ۵۳۳، ۴۷۰، ۱۴۸، ۱۴۷
 ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۵۱، ۷۶۹، ۸۴۴، ۸۴۶

- رکابی ۹۱۵
- ریش سفید ۸۸۷، ۸۴۵
- زبده السفرا ۳۹۹
- زئار ۹۰۴
- زنیورک .. ۲۵، ۴۶۰، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۷، ۵۴۲، ۵۴۳
- زنیورکخانه... ۵۷، ۴۵۸، ۴۸۱، ۸۶۴، ۸۹۷، ۹۰۲
- ۹۱۴، ۹۲۱
- زنیوره ۸۰۱
- ساطور ۸۶۷
- سالار ۱۱۰۲
- سالار آتشیخانه ۹۱۴
- سالار بار.. ۳۹۵، ۷۳۵، ۷۸۶، ۸۱۸، ۸۲۲، ۱۰۴۴
- ۱۱۳۷
- سالار توپخانه ۹۰۲، ۸۹۷
- شبابی ۴۹۰، ۴۲۳، ۵۲
- سپهدار ۵۱، ۶۶۵، ۶۸۹، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۳۴، ۷۳۷
- ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۵۱، ۷۶۳، ۸۱۲، ۹۲۱، ۹۲۵
- ۱۰۲۲، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸
- سجج مهر ۱۰۵۱
- سرباز ۹۲۵، ۹۰۲، ۸۲۱، ۸۱۷، ۷۷۲، ۶۴۴
- سربازان ۸۳۰، ۸۱۷، ۸۰۵
- سرتیب ۱۱۶۵، ۹۲۲، ۸۹۵، ۸۶۵، ۵۳۶، ۴۳۳
- سردار ۶۸۱
- سرعسکران ۸۱۰
- سرکرده ۸۹۷، ۸۳۵، ۸۰۷، ۷۴۱، ۶۵۰، ۶۴۹
- سرکشیگان ۸۴۳
- سرکشیگی باشی ۱۱۳۹، ۱۱۰۰، ۷۳۴، ۴۷
- سرکشیگی باشی گری ۹۸۳
- سرهنگ ۱۰۹۲، ۱۰۰۳، ۸۴۹، ۸۴۲، ۸۱۰
- سرهنگان ۸۰۲، ۸۰۱
- سرهنگ فوج بهادران نومسلمان ۴۳۳
- سفارت صغیره ۳۸۵
- سقاغات ۸۰۹، ۶۵۴، ۴۳۴
- سلطان ۸۴۲
- سلطان الموحدين ۱۱۰۶
- سنگر ۸۲۹، ۸۲۲، ۸۱۷
- سوار ۶۴۶
- سواران ۴۲۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۸۲، ۴۸۳
- ۴۸۴، ۵۲۵، ۵۴۱
- سواران خراسانی ۸۷۵
- سواره ۹۱۵، ۹۱۴، ۸۷۳، ۸۶۵، ۶۴۹، ۶۴۳
- سورساتجی باشی ۱۰۰۳
- سوزن ۸۶۷
- سیبه ۸۲۹، ۸۲۲، ۸۱۷
- سیبه بندی ۹۲۲، ۹۲۰
- سیچقان ثیل ۶۹۰، ۶۸۹، ۴۳۷، ۴۱۸
- سیورسات ۱۱۱
- سیورغال ۱۶۲
- شاطر باشی ۳۴۳
- شامبیاتی ۲۰۲
- شاه برجی ۸۱۷
- شجاع السلطنه... ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۳
- ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۵
- ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷
- ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۶
- ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱
- شریت دار باشی ۱۵۱
- شرزده ۲۶
- شرط خون بست ۱۰۳۷
- ششپر ۸۶۷
- شمخال ۸۲۴، ۸۱۷
- شمخال چی ۸۱۹، ۸۱۶
- شمخال چیان ۷۹۷، ۴۴۹
- شمشیر ۹۰۴، ۸۶۷، ۸۲۸، ۸۲۵، ۶۵۶
- شیخ الاسلام ۸۴۷، ۸۴۶
- صاحب ۲۹۹

صاحب اختیار... ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۴۳۴، ۴۴۲،	۵۱۰، ۵۱۱، ۹۶۶، ۱۰۱۸، ۱۱۱۲
۴۵۷، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۰۸، ۵۲۲، ۶۴۳، ۷۳۵، ۷۴۱،	صدرالممالک... ۴۶۸، ۱۰۲۸، ۱۰۵۷، ۱۱۵۳
۷۶۱، ۷۸۳، ۷۹۲، ۷۹۳، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۲۱،	صندوقخانه... ۷۴۱، ۸۸۸، ۱۰۲۹
۸۷۲، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۱۷، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۸۳،	صندوقخانه اندرون... ۱۰۲۹
۱۰۰۶، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۹۴،	صندوقدار... ۴۳۴، ۵۲۵، ۸۷۰
صاحبقران... ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۱، ۶۵۳،	صوبه دار... ۹۰۸
۶۵۵، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳،	صیغه انعام... ۷۶۹، ۷۸۹
۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۱،	صیغه تبریل... ۷۹۸
۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۳۱، ۷۳۷،	صیغه گروگان... ۴۴۳، ۴۴۵، ۷۹۷
۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۸،	طپانچه... ۸۲۵
۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۵، ۷۷۹، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۹۰،	طغرا فرمان... ۸۵۴
۷۹۴، ۷۹۷، ۸۰۷، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۴، ۸۲۹،	ظل السلطان... ۷۱۵
۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۵۰، ۸۵۹، ۸۶۳،	عراده... ۶۴۹
۸۶۴، ۸۷۰، ۸۷۴، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۹۴،	عرض بیگی... ۴۴۸
۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۸، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۴۷،	عمله... ۸۲۱، ۸۴۳، ۸۸۸
۹۵۲، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۳، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۹۶،	عمله توپخانه... ۷۸۹
۹۹۹، ۱۰۰۱، ۱۰۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹،	غلام... ۶۹۹
۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۲،	غلام پیشخدمت... ۴۳۱، ۴۷۹، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۴۵
۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸،	۸۶۶
۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۵۰،	غلام پیشخدمت باشی... ۶۵۳
۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۵، ۱۰۶۱، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷،	غلام پیشخدمت خاص... ۸۰۷
۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۹، ۱۰۸۳،	غلام پیشخدمت خاصه... ۱۵۸، ۴۵۲، ۸۸۲
۱۰۹۳، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۰۸، ۱۱۲۱، ۱۱۲۴،	غلام پیشخدمت خاصه همایون... ۶۸۲
۱۱۲۶، ۱۱۲۹، ۱۱۳۲، ۱۱۳۴، ۱۱۳۶، ۱۱۴۵،	غلام خاصه... ۱۷۲
۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۷، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲،	فخرالمجتهدین... ۷۹۳
۱۱۶۴	فراشان... ۷۸۶
صاحبقرانی... ۶۸۲، ۶۸۷، ۷۰۶، ۷۹۲، ۸۶۶، ۹۱۹،	فراشباشی... ۷۴۱، ۸۸۹
۱۰۰۵، ۱۰۰۷،	فراشخانه... ۷۸۶، ۸۴۳، ۸۸۸، ۸۶۴
صاحب منصبان... ۶۶۴، ۷۲۴،	فرمانفرما... ۴۴۲، ۴۷۰، ۴۷۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۷۴۵
صاحب منصبی... ۶۸۰،	فوج... ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۴۲۱، ۴۵۰، ۴۵۸،
صالدات، سالدات... ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۸، ۷۲۴،	۴۶۰، ۴۸۳، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۳۶، ۶۴۴، ۶۴۸،
صدر اصفهانی... ۱۰۴۸،	۶۵۳، ۶۵۶، ۷۸۸، ۸۲۱، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۷،
صدر اعظم، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۰۷،	۸۴۹، ۹۰۲، ۹۳۷

کشیکیجی..... ۱۰۴۶	فوج خاصه..... ۸۳۹
کشیکخانه..... ۹۰۳، ۷۰۱، ۶۹۰، ۴۶۰	فوج سرباز..... ۸۵۰
کلانتر..... ۷۴۰	فوج قراول..... ۷۷۵
کلانتر کل..... ۱۴۸	فوجی..... ۸۳۴، ۸۱۸، ۷۹۶، ۷۷۴، ۱۰۹
کمپنی..... ۸۸۶	قادراندازان..... ۶۴۹، ۶۴۳
کمر..... ۹۰۴	قرال..... ۸۵۲
کوتوال..... ۴۴۷، ۴۴۶	قرالات..... ۶۶۸
کوتوال قلعه..... ۸۸۷	قراول..... ۸۶۲
کوچ و بنه..... ۷۳۱، ۱۸۰	قراولان..... ۸۲۳، ۸۲۰، ۸۰۳
کونسل..... ۷۰۱، ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۷، ۶۷۴	قراول باشی..... ۸۲۹
کینباز..... ۶۴۶	قراول لشکر..... ۸۲۸
گرمسیرات..... ۷۳۸	قراول نظام..... ۸۳۷
گروگان ۱۰۵۸، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۸۵، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸، ۷۹۰، ۸۱۶	قزاق..... ۶۴۶، ۶۴۴
۸۲۹، ۸۳۸، ۹۱۱، ۹۳۸	قشلاقی..... ۷۳۸
گلوه شمخالی..... ۸۱۷	قشلامیشی..... ۳۷۹، ۱۸۳
گمرک..... ۶۷۸	قشون رکابی..... ۴۳۱، ۴۲۹، ۴۲۲، ۴۲۰
لسان الارض..... ۹۲۱	قلعه گیان..... ۸۵۰، ۸۲۹، ۸۱۷
لشکر رکابی..... ۸۶۳	قوام السلطنه..... ۴۲۲
لشکر نویس..... ۱۱۲۴	قوام الملک..... ۷۴۰
لله باشی..... ۹۲۴، ۷۴۱	فورخانه..... ۶۶۲، ۶۵۳
لله صاحب اختیار..... ۲۰	فور یساوول باشی..... ۷۳۵، ۵۰۸، ۴۶۰، ۱۴۶
لوی نیل..... ۸۰۵	فور یساوول باشی دیوان اعلی..... ۱۰۴۶
مالو جهات دیوانی..... ۸۸۸	قوللر آقاسی..... ۱۰۳۳، ۶۵۴، ۱۰۹، ۱۰۷
مالیات..... ۸۸۵	قونسل..... ۴۶۵
مجتهد الزمانی..... ۷۱۷، ۷۱۶، ۶۵۹	قوی نیل..... ۱۰۳
مخاطب بار..... ۷۳۵	قهوه خانه..... ۸۸۹
مرسوم..... ۱۱۵۴، ۱۰۵۰، ۸۴۱	کارخانه..... ۸۸۹
مرسومات..... ۳۷۹	کارگزار..... ۶۷۹، ۶۷۷، ۶۷۴، ۱۷۳، ۱۴۶، ۱۴۴
مرسومات قراء..... ۹۲۴	کارگزاران..... ۹۳۷، ۸۸۵، ۸۶۲، ۸۳۹، ۷۹۸، ۷۸۷
مرسومی..... ۹۳۸	کرور..... ۸۸۶، ۷۲۷، ۶۷۳، ۶۶۹، ۶۶۸، ۶۶۵، ۶۶۴
مستوفی..... ۸۵۳، ۸۵۲، ۸۱۴، ۷۹۲، ۷۵۹، ۱۴۸	۹۰۴، ۹۱۲، ۹۱۷، ۹۲۱، ۹۳۲، ۱۱۴۷
۱۱۴۰، ۱۱۴۱	کرورات..... ۸۷۰
	کریاس..... ۸۹۷، ۱۶۲

مستوفى الممالك. ٧٢٢، ٧٣٥، ٩١٥، ٩٢١، ١٠١٩، ١٠٣١	ميريساولان قور. ٤٦٠
مستوفى ديوان اعلى ١٠١٩	ناظر ١٥١
مسرع ٩١٣	نائب ٨٨٤
مسرعان ٤٧٤، ٤٤٣	نائب الحكومه ١٥٩
مسرعان سريع السير ١١٤	نائب السلطنة ١٠٥، ١١٤، ١١٥، ١٦٢، ١٦٨، ١٧٧، ١٨٠، ٤٣٣، ٤٣٦، ٤٤٢، ٤٥٨، ٥٠٧، ٥١٦، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٥، ٥٣٤، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٥٠، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦١، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٥٠٠، ٧٠٥، ٧٠٨، ٧١٢، ٧١٤، ٧٢٧، ٧٣٣، ٧٤٠، ٧٥١، ٧٥٣، ٧٦٩، ٧٧٢، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨٢، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٩١، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٧، ٧٩٨، ٨٠٧، ٨٠٩، ٨١٣، ٨١٤، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٢، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٣٢، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٦٠، ٨٧٠، ٨٧٢، ٨٧٥، ٨٧٨، ٨٨٠، ٨٨٦، ٩٠٠
معتمد الدوله ٧٣٦، ٧٢١	١٠٣٧، ٩٩٧، ٩٩٤، ٩٣٢، ٩٠٥، ٩٠٤
معتمد الدوله العليه ٤٤١	نائب السلطنة العليه ٦٦٩، ٦٦٤، ٦٢٤
معمار باشى ٨٧٦	نائب امير آخورياشى ٤٦٠
معتبر الممالك ١١٥٣، ١٠٣٣، ٧٣٤، ٢٥	نائب اول ٨٠٧، ٨٠٦
ملا باشى ٨٥٠، ٧٨٥، ٤٨٨، ١٠٨	نائب اول ايلجى ٧٠٦، ٧٠٥
ملفوفه ٧	نائب ايشك آقاسى باشى ٨٠٨
ملفوفه نكار ٧٣٥	نائب ايلجى ٧١٢
ملك ١٠٦٤	نائب دويم ٨٠٧
ملك آرا ١٠١٦، ٨٦٩، ٨٥٤، ٧٩٤، ٤٨٤، ٤٤٣	نائب سپهدار ٦٥٨
ملك آراى دارالمرز ٩٢٢	نائب فراش باشى ١٠٥٧
ملك الشعرا ١٠٥٦، ١٢٢	نائب فراشخانه ١١٢٨
ملك الكتاب ٧٤٩	نائب مملكت ٨٦١
ممالك ٨٨٢	نائب نسقجى باشى ١٠٠٤
منات سفيد روسى ٦٧٣	نسقجى باشى ٨٥٨، ٧٥٩، ٧٥٩، ٧٣٥، ٧٠١، ٤١٩
مناشير ٥١	١١٢٤، ١٠٣٩، ٨٦٠
منشى الممالك ٤٧، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٣٤، ٧٣٥، ٨٧٠	نسقجى باشى گرى ٧٥٩
٩١٩، ٩٣٢، ٩٥٤، ١٠١٢، ١٠١٩، ١١٣٦	نشر ٨٦٧
منشى خاصه ٧٣٥	نظام الدوله ١٠٢٦، ١٠٢٥، ٧٣٦
منهى ٧٧٤	
موجب ٨٤١	
مورجل ٨٢٩، ٨٢١، ٨١٧، ٨٠١	
مهد عليا ١١٥٤، ١٠٣٥، ١٠٣٤، ١٠٠٤، ٧٣٢، ١٦٠	
مهمان خانه ايلجيان دولت روس ٧٠١	
ميرزا ١١٠٨، ١٠٨٣، ١٠٧٥، ٤٣٤، ٣٣٣	

هزار ۸۳۵.....	نظام العلما ۷۸۵.....
هزاره جات... ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۷۶، ۵۲۶، ۸۲۸	نظام الملک ۱۱۱۷، ۵۹۷.....
یاسا ۸۳۸.....	نقایان ۸۲۱، ۸۱۷، ۸۰۱.....
یاور ۸۴۲.....	نقاش باشی ۸۷۶.....
یرلیغ ۱۵۷.....	نقب ۸۲۹، ۸۱۷، ۸۰۱.....
ینارال ۴۴۲، ۴۶۱، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۵،	نواب ۱۱۲۵.....
۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۰۰،	نوبتخانه ۸۰۶، ۴۶۷، ۴۵۹، ۱۷۸، ۱۷۰.....
۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۵۳، ۷۷۹، ۷۸۰، ۸۵۳	نوکر ۹۲۲، ۹۱۱.....
۹۳۷	نیرنجات ۱۵۵.....
ینارالان ۶۵۶، ۶۶۴، ۷۲۴.....	والی گری ۱۰۴۷، ۹۸۶، ۸۴۱، ۶۹۴.....
یوزباشی ۱۱۲۴.....	وزارت اعظم ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹.....
یوزباشی غلامان سواره نظام ۱۰۳۳.....	وزیر ۱۰۱۳.....
یوزباشی گری ۱۰۴۸.....	وزیر اعظم ۱۰۰۹، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۲.....
یونت نیل ترکی ۹۱۹، ۸۹۳.....	وزیر مختار ۹۰۵، ۸۵۹.....
بیلاق ۱۵۳، ۸۸۹، ۶۵۲، ۶۹۲، ۷۵۸، ۷۸۲، ۸۰۶	وقایع نگار ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۱۹، ۴۱۸، ۱۷۸، ۱۴۶.....
۹۷۰، ۱۰۱۰	۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۳، ۵۰۶، ۵۱۳، ۷۳۵.....
بیلامیش ۴۲۲، ۷۵۲، ۷۸۳، ۸۸۹، ۱۰۴۴.....	وکلاى مختار ۶۷۱.....
	وکیل ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۷، ۶۷۴.....

۶. منابع و مآخذ

۱. اعتضاد السلطنه: علی قلی میرزا - اکسیر التواریخ به اهتمام جمشید کیانفر - تهران ویسمن - ۱۳۷۰.
۲. اعتماد السلطنه: محمدحسن خان - روزنامه‌های مرآت السفر و اردوی همایون به خط میرزا محمد رضا کلهر با مقدمه ایرج افشار و عبدالله مرادی - انتشارات گلشن - ۱۳۶۳.
۳. اعظمی سنگسری: تاریخ سنگسر یا مهدی شهر - تهران - مؤلف - ۱۳۷۲.
۴. اقبال آشتیانی: عباس - تاریخ مفصل ایران - تهران - خیام - ۱۳۱۸.
۵. بامداد: مهدی - شرح حال رجال ایران - تهران - زوّار - چاپ دوم - ۱۳۶۳.
۶. ترنزیو: پیوکارسو - رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان - ترجمه عباس آذرین - تهران - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ دوم - ۱۳۶۳.
۷. خسروی: محمدرضا - تاریخ کاشمر - مشهد - مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی - ۱۳۷۲.
۸. خسروی: محمدرضا - کلات نادری - مشهد - مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی - چاپ دوم - ۱۳۷۰.
۹. دیولافوا: مادام ژان - سفرنامه ایران، کلد و شوش - به اهتمام دکتر بهرام فره‌وشی - تهران - دانشگاه تهران - چاپ چهارم - ۱۳۶۹.
۱۰. راین: اسماعیل - حقوق بگیران انگلیس در ایران - تهران - امیرکبیر - چاپ دوم - ۱۳۴۶.
۱۱. زرّین‌کوب: عبدالحسین - تاریخ ایران بعد از اسلام - تهران - امیرکبیر - چاپ سوم - ۱۳۶۲.
۱۲. ساروی: محمد تقی - تاریخ محمدی - به اهتمام و کوشش غلامرضا مجد - تهران - امیرکبیر - ۱۳۷۱.
۱۳. سپهر: لسان الملک - ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) - به اهتمام جمشید کیانفر - اساطیر - ۱۳۷۷.
۱۴. سیّد احمد دیوان بیگی شیرازی - حدیقة الشعرا - به اهتمام عبدالحسین نوایی تهران - ۱۳۶۴.
۱۵. شاکری: رمضانعلی - اثرنامه (تاریخ جامع قوچان) - تهران - امیرکبیر - ۱۳۶۵.
۱۶. محمود: محمود - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - تهران - ۱۳۲۸.

۱۷. مرعشی صفوی: میرزا محمد خلیل - مجمع التواریخ به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی - تهران - کتابخانه احمدی و سنایی و طهوری - چاپ دوم - ۱۳۶۲.
۱۸. میرزا سمیعا - تذکرة الملوك به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی - تهران - امیرکبیر - چاپ دوم - ۱۳۶۸.
۱۹. مینورسکی: ولادیمیر - سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك ترجمه مسعود رجب‌نیا - تهران - امیرکبیر - چاپ دوم - ۱۳۶۸.
۲۰. مینورسکی: ولادیمیر - سفرنامه ابودلف در ایران - ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی - تهران - زوار - ۱۳۵۴.
۲۱. واندنبرگ: لوئی - باستانشناسی ایران باستان - ترجمه عیسی بهنام - تهران - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ دوم - ۱۳۴۸.

Tārix-e Zol-Qarneyn

Vol. 2

Nāme-ye Xāqān

Written by
Xāvari Širāzi

Edited by
Nāser Afšārfar

IN THE NAME OF GOD;

THE COMPASSIONATE;

THE MERCIFUL